جلد چهارم

دکتر آنه طواق آخوند گلشاهی

تفسیر گلشاهی

از دیدگاه اهل سنت



نشر احسان

تفسیر گلشاهی

تفسیر کاملی از قرآن مجید

«اهل سنت»

۴

دکتر آنه طواق آخوند گلشاهی



نشر احسان

ـ

گلشاهی، آنه طواق، ۱۳۳۱ -
تفسیر گلشاهی: تفسیر کاملی از قرآن مجید / آنه طواق آخوند گلشاهی.
تهران: آنه طواق آخوند گلشاهی، ۱۳۸۷
۸ ج
شابک دوره: ISBN: 978-964-04-0149-1
شابک ج ۴: ISBN: 978-964-04-0144-6
تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴.
BP ۹۸ / ۷ت۸گ ۱۳۸۷ ۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران ۱۱۳۰۳۱۵

تفسیر گلشاهی (جلد چهارم)

✦ مؤلف: دکتر آنه‌طواق آخوندگلشاهی
✦ ناشر: مؤلف
✦ ناظر چاپ: نشر احسان
✦ صفحه‌آرا: مریم مقدم‌سلیمی
✦ نوبت چاپ: اول ـ ۱۳۸۷
✦ چاپ: چاپخانه مهارت
✦ تیراژ: ۳۰۰۰ دوره
✦ قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

➢ دفتر مرکزی: خیابان انقلاب - خیابان صفی علیشاه - کوچه تهرانی - پلاک ۳۶ طبقه اول. تلفن: ۷۷۵۳۷۶۵۵
➢ فروشگاه: تهران ـ خیابان انقلاب ـ روبروی دانشگاه ـ مجتمع فروزنده ـ شمارهٔ ۴۰۶ ـ تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴ .
صندوق پستی: تهران ۳۸۵ ـ ۱۱۴۹۵



شابک دوره: ۱-۰۱۴۹-۰۴-۹۶۴-۹۷۸
شابک ج ۴: ۶-۰۱۴۴-۰۴-۹۶۴-۹۷۸

فهرست

سوره النحل

سوره النحل دارای صدوبیست و هشت آیه که در مکه فرود آمده مگر سه آیت در آخر سوره بمدینه فرو آمده است.
در سبب نزول این آیت کافران گفتند محمد ﷺ می گوید که قیامت نزدیک است دست از کارها بردارید تا ببینیم نتیجه این گفتار چه خواهد بود.
چند روزی گذشت کافران گفتند یا محمد ما نری شیئاً !
ما از آنچه گفتی که قیامت نزدیکست هیچ چیز نمی بینیم و آثار آن مشخص نیست، در آن حال آیت آمد که : اقترب للناس حسابهم ایشان بترسیدند و همچنان در انتظار نشستند تا این قیامت کی خواهد بود، چند روزی گذشت کافران گفتند: یا محمد ما نری شیئاً مما تخوفنا به - ای محمد از آنچه ما را به آن می ترسانی هیچ خبری نیست.
جبرئیل آمد و آیت آورد « اتی امر الله » رسول خداﷺ و یاران او از این سخن جمع شدند، براست و چپ می نگریستند چنان پنداشتند که قیامت شروع شد. جبرئیل آمد و گفت: فلا تستعجلوه شتاب مکنید و ساکن باشید. ایشان همه بعد از پیام جبرئیل ساکن شدند، گفتند ظاهر آنست نزدیک بودن قیام قیامت به این معنی است که آنچه مانده است از مدتی که برای آن نهاده اند کمتر است و اکثر آن گذشته است و بعضی گفته اند که اگر اندکی از آن گذشته باشد هم حکم بقرب صادق است. اینجا عنوان باب در آن معناست که هر که مرد آنچه در قیامت از احوال و اهوال واقع شدنی است در حق او واقع می‌گردد. امام محمد غزالی در کتب خود این معنی را تفصیل و شرح نموده است. موت را نسبت به معیشت قیامت صغری گویند چنانکه هلاک و فانی شدن مجموع عالم و عالمیان را قیامت کبری نامند.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

أَتَىٰٓ أَمْرُ ٱللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ ۚ سُبْحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ 
فرمان خدا آمدنی است، آنرا بشتاب مخواهید، خدا منزه است از آنچه که مشرکان با وی شریک و انباز می گیرند.(۱)

أَتَىٰٓ أَمْرُ ٱللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ ۚ

أَتَىٰٓ : فعل ماضی - أَمْرُ : فاعل.

فرمان خدای تعالی به عذاب یا به قیامت فرا رسیدنی است پس آمدن آنرا شتاب مکنید امر در معنای مختلف در قرآن آمده است به معنی دین خدا، به معنی قول، به معنی عذاب، به معنی قتل، فتح مکه، قتل بنی قریظه،به معنی قیامت، به معنی وحی، به معنی نصرت، و ... آمده است.

سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ

سُبۡحَٰنَهُۥ : مفعول مطلق

پس پاک است خدای تعالی از آنچه که مشرکان از ولد و شریک می گویند از آنچه که بر او انباز می‌گیرند.

يُنَزِّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ بِٱلرُّوحِ مِنۡ أَمۡرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦٓ أَنۡ أَنذِرُوٓاْ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱتَّقُونِ ﴿٢﴾

فرشتگان را با روح که از فرمان اوست، بهرکس از بندگان خویش بخواهد نازل می کند که بیم دهید که خدائی جز من نیست، پس از من بترسید.(۲)

يُنَزِّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ بِٱلرُّوحِ مِنۡ أَمۡرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦٓ أَنۡ أَنذِرُوٓاْ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱتَّقُونِ

يُنَزِّلُ : فعل مضارع، فاعل (هو) - ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ: مفعول به.

پروردگار جهانیان فرشتگان آسمان را به وحی که حیات بخش بندگان و انسانهاست با فرمان خود به رسولان فرو می فرستد تا به ایشان ابلاغ کند و کافران را از عذاب من بترساند و ایشان را به توحید و یگانه پرستی فرا خواند و به آنان بگوید که خدای یگانه فقط اوست و جز او خدائی نیست، از خدای بترسید و از نافرمانی وی بپرهیزید.

آنگه دلیل توحید را از آسمان و زمین بیان کرد و گفت:

خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۚ تَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ﴿٣﴾

آسمانها و زمین را بحق آفریده و از آنچه (با او) انباز می کنند برتر است.(۳)

خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۚ

خَلَقَ: فعل ماضی، فاعل (هو) - ٱلسَّمَٰوَٰتِ: مفعول به - وَٱلۡأَرۡضَ : معطوف.

خداوند آسمان و زمین را بدرستی و استواری و به حکمت آفرید که هر که در آن به تامل بنگرد یقین پیدا می کند که برای آفرینش آسمانها و زمین و آنچه که در آن است صانعی و پروردگاری است.

تَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ

تَعَٰلَىٰ: فعل ماضی - فاعل (هو)

خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِن نُّطۡفَةٖ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٞ مُّبِينٞ ﴿٤﴾

خداوند انسان را از نطفه ای آفریده و اینک ستیزه گری آشکار است.(۴)

خَلَقَ ٱلْإِنسَٰنَ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ

خداوند از آنچه که کافران بر وی انباز می گیرند و به او شریک می آورند برتر و بزرگتر است.
و خداوند انسان را از نطفه ای که آب منی است بیافرید.

نه در ابتدا بودی آب منی اگر مردی از سر بدر کن منی

آن زمانی که مراحلی از رشد را در رحم مادر طی کرد و پا به عرصه وجود گذاشت شروع به دشمنی آشکار با خدا می کند و در برابر پروردگار خود طغیان و سرکشی می‌کند باید که انسانها در آفرینش خود فکر و تامل کنند که آن درس عجائب قدرت و صنعت باری تعالی است که اصل شما چه بوده است . یعنی از قطره بی جانی که نه حسی و نه حرکتی و نه فهم و شعوری داشت به جان آورد و شما را به نطق آورد.

جز تو فلک را خم دوران که داد دیگ جسد را نمک جان که داد

پس بر خلقت خود بیندیشید و خود را بشناسید هر که خود را بشناسد خدای خود را می شناسد. **من عرف نفسه فقد عرف ربه.**
البته این شناختن آن نیست که انسان دارای دست و پا و گوش و دهان و بینی است اینها برای چند روز زندگی است، دو سه روز قفسی ساخته انداز بدنم، بلکه باید دانست که از کجا آمده ای و بچه کاری آمده ای و سر آنجام به کجا خواهی رفت و بازگشت شما به کجاست. **مولانا گفت:**

از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم زحیوان سرزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
حمله دیگر برآرم از بشر تا برآرم از ملائک بال و پر
بار دیگر از ملک پران شوم آنچه اندروهم ناید آن شوم

وَٱلْأَنْعَٰمَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَٰفِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٥﴾

و حیوانات را نیز برای شما آفریده که در آن حرارت و منفعت دارید و از آن می‌خورید.(۵)

وَٱلْأَنْعَٰمَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَٰفِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ

فِيهَا : جارو مجرور خبر مقدم - : گرمی، مبتدا موخر.

و چهار پایان از قبیل شتر، گاو و گوسفند و امثال آنها را برای شما بیافرید که از گوشت و پوست و پشم آنان استفاده کنند که از پوست آن جامه های گرم کننده سازند که از سرما جلوگیری کند و از شیر و گوشت آنان نیز استفاده می شود و در تجارت و در مسافرت از آنان بهره می برند که اگر به هر یک از آنان نظر کنی که همه اینها در قدرت خدای تعالی است که مالک و مختار است.

وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ﴿٦﴾

و چون [شامگاهان] از چراگاه آیند و چون صبحگاهان به چراگاه روند در آن (جلوه) برای شما [از لباسهای فاخر و مال و متاع] جمالی است.(۶)

وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ

فِيهَا: جارو مجرور خبر مقدم - جَمَالٌ: مبتدا موخر.

و بر شما زیبائی هاست آن هنگام که انعام (چهارپایان) شامگاهان از چرا برگردند و صبح هنگام برای چرا از خانه بیرون روند نگاه جمال آنان دل مالک خود را شاد می‌کند و سایرین به او می گویند او چه آدم خوشبخت و توانگری است که مالک چنین چهارپایان است.

وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنفُسِ ۚ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٧﴾

و بارهای شما را به دیاری می برد که جز با مشقت نفوس، بدان نتوانید رسید که پروردگارتان مهربان و رحیم است.(۷)

وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنفُسِ ۚ

وَتَحْمِلُ: فعل مضارع، فاعل (هی) أَثْقَالَكُمْ: مفعول به.

و منفعت دیگر آن چهارپایان این است که آنها بارهای سنگین شما راکه با پای پیاده برای شما غیر ممکن است به شهر و سرزمین دیگر میرسانند و از شهری به شهر دیگر برای تجارت بارهای خود را نمی توانستید حمل کنید حمل می کنند. که جز با مشقت تمام آن کار را نمی توانستید انجام دهید به آسانی و سهولت انجام می دهید.

مولانا گفت:

اندرین آهنگ منگر سست و پست کاندرین ره صبر و شق انفس است

إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ

رَبَّكُمْ: اسم انَّ- ل: مزحلقه- لَرَءُوفٌ: خبر کان- رَّحِيمٌ: خبر کان ثانی.

بدرستیکه پروردگار شما هر آینه مهربان و رحیم است و با آفریدن این چهارپایان کار بر شما آسان نمود و این نعمت بزرگی است.

وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً ۚ وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨﴾

و خداوند اسبان و استران و خران (آفرید) تا بر آن سوار شوید و برای زینت نیز هست و آنچه را نمی‌دانید، خلق کرد.(۸)

وَٱلۡخَيۡلَ وَٱلۡبِغَالَ وَٱلۡحَمِيرَ لِتَرۡكَبُوهَا وَزِينَةٗۚ

و خداوند اسب ها و استرها و خران را آفرید بر آن سوار شوید و زندگیتان را با آن آرایش کنید یعنی شادی و مسرت در دلهایتان بر می انگیزد.

وَيَخۡلُقُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ

وَيَخۡلُقُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - مَا: مفعول به

و خداوند چیزهای دیگر می آفریند آنچه را که نمی دانید از پرندگان و جانوران دریایی. یعنی: جز آنچه که در اینجا برای شما بر شمردیم، مخلوقات دیگری را در خشکی و دریا آفریدیم که شما بدانها احاطه علمی ندارید، نه از آنها چیزی شنیده‌اید و نه آنها را دیده اید.

وَعَلَى ٱللَّهِ قَصۡدُ ٱلسَّبِيلِ وَمِنۡهَا جَآئِرٞۚ وَلَوۡ شَآءَ لَهَدَىٰكُمۡ أَجۡمَعِينَ ﴿٩﴾

راه راست بعهده خداست، و بعضی راهها نیز منحرف است و اگر می خواست، همگیتان را هدایت کرده‌بود.(۹)

وَعَلَى ٱللَّهِ قَصۡدُ ٱلسَّبِيلِ وَمِنۡهَا جَآئِرٞۚ

عَلَى ٱللَّهِ: جارو مجرور خبر مقدم — قَصۡدُ: مبتدا موخر.

راست بودن یعنی آن راهی که به حق منتهی میگردد که راه سنت و جماعت است که دین حنیفی و ملت اسلام به دلایل روشن و شرائع و فرایض آن بر خداست پس هر که به آن راه برود نفع برد و هر که از آن برگردد زیان بیند. و نیز از راههایی که کج است، نادرست بمانند راه ترسایان و جهودان و گبران بپرهیزید.

وَلَوۡ شَآءَ لَهَدَىٰكُمۡ أَجۡمَعِينَ

و اگر خداوند می خواست همه اینها ترسایان و گبران و جهودان را به راه راست و دین اسلام هدایت می کرد در این صورت در دین اختلافی باقی نمی ماند و اما خدای تعالی هدایت می‌کند کسی را که بخواهد و گمراه می گرداند کسی را که بخواهد.

یعنی: خدای عزوجل با انزال کتب و اقامه ادله، راه راست را به انسان روشن نموده و او را به حق و خیر می رساند (**و منها جائر**) یعنی: بعضی راهها مانند یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و غیره، کج و منتهی به سوی گمراهی است پس راه راست همانا دین اسلام و راه کج غیر آن از ادیان است.

هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗۖ لَّكُم مِّنۡهُ شَرَابٞ وَمِنۡهُ شَجَرٞ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿١٠﴾

اوست که از آسمان آبی نازل کرده، که نوشیدنی شماست و از آن درختها پرورش دهید که رمه‌های خود را در آن می‌چرانید.(۱۰)

هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗۖ لَّكُم مِّنۡهُ شَرَابٞ وَمِنۡهُ شَجَرٞ فِيهِ تُسِيمُونَ

هُوَ: مبتدا - ٱلَّذِيٓ: خبر - أَنزَلَ: فعل ماضی، فاعل (هُوَ) - مَآءٗۖ : مفعول به.

و اوست که از آسمان بوسیله ابر بر شما آبی فرستاد که مایه زندگی و حیات انسانها و جانوران و گیاهان است که شما از آن می نوشید و بوسیله آن درختان و گیاهان می‌رویند که چهارپایان در میان گیاهان می چرند این همه نعمت از جانب خداوند به جهت صفت رحمانیت خدای عزوجل است.

يُنۢبِتُ لَكُم بِهِ ٱلزَّرۡعَ وَٱلزَّيۡتُونَ وَٱلنَّخِيلَ وَٱلۡأَعۡنَٰبَ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١١﴾

و با آن کشت و زیتون و نخلها و تاکها و همه گونه میوه ها برای شما برویاند که در این برای گروهی که اندیشه کنند عبرتهاست.(۱۱)

يُنۢبِتُ لَكُم بِهِ ٱلزَّرۡعَ وَٱلزَّيۡتُونَ وَٱلنَّخِيلَ وَٱلۡأَعۡنَٰبَ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِۚ

يُنۢبِتُ : فعل مضارع- (هو)فاعل- ٱلزَّرۡعَ : مفعول به

خداوند بوسیله آن باران (آب) کشت را می رویاند و درختان و زیتون و خرما و انگور و همه نوع میوه ها را می رویاند تا اینکه از آن بهره مند شوند که در آفرینش آن برای غور کنندگان و باریک اندیشان آیت بزرگی از قدرت کامل خداوند یکتاست چون این سه نوع میوه زیتون و خرما و انگور دارای مواد غذایی عجیبی است که به بدن انسانها نیرو می بخشد و بسیاری از دردها با خوردن روغن زیتون از قبیل دردهای کبدی و کلیوی و غیره دفع می شود و انگور برای تصفیه خون و نیز بر درد رماتیسم و اعصاب بسیار موثر است و می‌گویند خرما از سرطان جلوگیری می کند.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ

فِي ذَٰلِكَ : جارو مجرور خبر مقدم - ل: مزحلقه - لَأٓيَةٗ : اسم إِنَّ .

بدرستیکه امر این آفرینش یعنی رویاندن انواع و اقسام درختان نشانه ها و دلایلی بر قدرت خدای یکتاست برای گروهی که در آن تفکر و تامل کنند.

روضه جان بخش جهان آفرید　　باغچه کون و مکان آفرید

وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ وَٱلنُّجُومُ مُسَخَّرَٰتُۢ بِأَمۡرِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ﴿١٢﴾

و شب و روز را بخدمت شما گماشت و خورشید و ماه و ستارگان به فرمان وی مسخرند که در این برای گروهی که خرد وری کنند عبرتهاست.(۱۲)

وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ

وَسَخَّرَ: فعل ماضی، فاعل (هو) - ٱلَّيۡلَ: مفعول به

و برای بهره مندی شما شب و روز را مسخر گردانید که پس از شب، روز و پس از روز، شب را بوجود آورد تا روز به کسب و کار مشغول شوند و در شب به آسایش بپردازند.

منزل شب را تو در از آوری روز فرو رفته تو باز آوری

وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ

و خورشید و ماه را آفرید که با طلوع و غروب خود نظم طبیعی جهان هستی را اصلاح می کند همه اینها از جهت مصالح و منافع شماست. **شیخ سعدی گفت:**

ابر و باد و مه خورشید وفلک‌درکارند تا تو نانی به کف آری و بغفلت‌نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

وَٱلنُّجُومُ مُسَخَّرَٰتُۢ بِأَمۡرِهِۦٓۚ

ٱلنُّجُومُ: مبتدا - مُسَخَّرَٰتُۢ: خبر

و ستارگان برای یافتن راه ها در حرکت و مسافرت از برای انسانها رام شده است که از آن بهره می گیرند و راه و مسیر خود را بیابند.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ

فِي ذَٰلِكَ: جار و مجرور خبر - ل: مزحلقه - لَأٓيَٰتٖ: اسم انَّ

بدرستیکه در این آیات نشانه هایی است به یگانگی خداوند متعال برای گروهی که خردوری می کنند و عبرت می گیرند پس بر انسانهاست که از عقل و خرد خویش استفاده نمایند تا به معرفت خدای عزوجل نایل گردند.

وَمَا ذَرَأَ لَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُخۡتَلِفًا أَلۡوَٰنُهُۥٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣﴾

و نیز آنچه برایتان در زمین آفریده و رنگهای آن مختلف است که در این برای گروهی که اندرز پذیرند، عبرتهاست.(۱۳)

وَمَا ذَرَأَ لَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُخۡتَلِفًا أَلۡوَٰنُهُۥٓۚ

مَا: مفعول به - ذَرَأَ :فعل ماضی، فاعل (هو)، مُخۡتَلِفًا : حال.

و آنچه در زمین از جنبندگان و درختان و میوه های مختلف خلق کرد در حالیکه همه میوه ها از جهت رنگ و شکل و خواص از یکدیگر متمایز و متفاوت هستند.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَذَّكَّرُونَ

بدرستیکه در این آفرینش دلایل روشن و آشکاری برای خدای یگانه است برای گروهی که نعمت خدا را در زمین و آسمان یاد کنند و از آن عبرت و پند گیرند.

وَهُوَ ٱلَّذِى سَخَّرَ ٱلْبَحْرَ لِتَأْكُلُواْ مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُواْ مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى ٱلْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٤﴾

اوست که دریا را بخدمت گرفت تا از آن گوشت ماهیان تازه خورید و از آن زیوری برون آرید که پیرایه خویش کنید و کشتی ها را در آن آب برانید تا از کرم وی فزونی جوئید و شاید سپاس دارید.(۱۴)

وَهُوَ ٱلَّذِى سَخَّرَ ٱلْبَحْرَ لِتَأْكُلُواْ مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُواْ مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا

تَسْتَخْرِجُواْ: فعل مضارع- (و)فاعل- حِلْيَةً : زیور آلات، مفعول به.

اوست که دریاها را برای شما مسخر گردانید تا اینکه در آن صید کنید و از گوشت تازه آن بخورید یعنی ماهی تازه، در اینجا طریاً که آیه قرآن است به معنی تازه و نو است پس متضاد آن ماهی کهنه و فاسد خواهد بود نتیجه می گیریم که خوردن ماهی کهنه و فاسد برای انسانها مضر خواهد بود و نیز از قعر آن زیور آلات و صدف بدست می آورید که بسیار گران قیمت است و خویشتن را با آن می‌آرائید و زینت می دهید.

شیخ سعدی گفت:

**به دریا در منافع بیشمار است		وگر خواهی سلامت بر کنار است**

وَتَرَى ٱلْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

تَرَى : فعل مضارع،فاعل (انت) -ٱلْفُلْكَ : مفعول به - مَوَاخِرَ : حال.

و تو ای انسان !کشتی ها را می بینی که آب دریا را می شکافند و بوسیله باد و بخار می‌روند و می آیند تا با آن فضل و بخشش و روزی خود را بجوئید و بطلبید شاید در مقابل این نعمت بزرگ الهی شکرگزار باشید در روح البیان از کشف الاسرار آورده است که حق سبحانه تعالی از روی ظاهر در زمین دریاها آفرید.

چون دریای قلزم و عمان و اقیانوسها و جزائر و برای عبور بر آن کشتیها مقرر فرموده و از روی باطن و در نفس آدمی دریاچه ها پدید کرد چون دریاهای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور از آن کشتیها تعیین نمود. هر که در کشتی توکل نشنید از دریای شغل بساحل فراغت رسد. و هر که در کشتی رضا در آید از بحر غم بساحل فرج رسد و هر که در کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی ذکر نشنید از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد و هر که بکشتی

توحید درآید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و به حقیقت تفرقه در بقاست و جمعیت در فنا با وجود آن در مملکت تفرقه و بیخودان در مرتبه جمع.

وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۵﴾

و در زمین لنگرها (از کوهها) افکند تا شما را نلرزاند و جوی ها و راه ها کرد شاید هدایت یابید.(۱۵)

وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

وَأَلْقَىٰ: فعل ماضی- (هو)فاعل- رَوَاسِيَ : مفعول به

و خداوند به قدرت قاهره خود در زمین که کروی شکل است کوههای عظیم و استوار قرار دارد تا با لرزش خود شما را متحرک و مضطرب نگرداند و آن کوهها را به قول مختومقلی فراغی به منزله میخ از برای زمین قرار داد.

شیخ سعدی در بوستان گفت:

زمین از تب لرزه آمد ستوه　　　فرو کوفت بر دامنش میخ کوه

و نیز جویها را آفرید چون نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن و دیگر بوجود آورد راه ها را از موضعی به موضعی تا اینکه راه را از منزلی به منزلی و از شهری به شهری بپیمایید و به رزق و روزی خود برسید.

وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴿۱۶﴾

و علامتها کرد و کسان به وسیله ستارگان هدایت شوند.(۱۶)

وَعَلَامَاتٍ

و نیز نشانه ها و علاماتی برای روندگان از کوهها و دریاها و بادها و رودها پدید کرد که مردمان با آن در روز راه خود را بیابند و مسیر خود را بشناسند.

وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ

هُمْ: مبتدا - يَهْتَدُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر

و دیگر ستارگان را پدید کرد از قبیل ثریا، فرقدان، بنات نعش و جدی و امثال آن که بوسیله آن ستارگان چه در دریا و چه در خشکی هدایت شوند و راه خود بیابند و به مقصد برسند همهٔ این نعمت ها از برای شماست پس خالق را در مقابل این همه نعمت شکرگزار باشید.

أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لَّا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۱۷﴾

آنکه خلق کند با آنکه خلق نکند، چگونه مانند تواند بود، چرا اندرز نمی گیرید؟(۱۷)

أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لَّا يَخْلُقُ

مَن: مبتدا - يَخْلُقُ: فعل مضارع - فاعل (هو)- كَمَن: جار و مجرور خبر

پس ای انسانها !آگاه باشید و بدانید آیا خدایی که این همه چیزهایی عجیب و غریب و نعمتهای بی پایان که بر شمرده ایم بر شما بخشید با آن کسی که چیزی نمی آفریند و در نهایت عاجز و ناتوان است یعنی بت و به خالق مخلوقات شریک قائل می شوید و انباز می گیرید یکسان است؟

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

آیا بیاد نمی آورید این همه نعمت های خداوند راکه قابل شمارش نیست و در مقابل این نعمت شکرگزاری نمی کنید؟

**عطائیت هر مو از و برتنم		چگونه بهر موی شکری کنم**

وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۸﴾

اگر خواهید نعمتهای خدا را بشمارید، شماره کردن آن نتوانید که خدا آمرزگار و رحیم است.(۱۸)

وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا

و اگر بخواهید نعمتهای بی‌کران خداوند را بشمارید به جهت کثرت آن نمی توانید آنرا بشمارید پس چگونه می توانید شکر نعمت را بجای آورید.

إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ

لفظ اللَّهَ: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه - لَغَفُورٌ: خبر انَّ - رَّحِيمٌ: خبران ثانی

بدرستیکه خداوند هر آینه آمرزنده و مهربان است و قصور نعمت داده شده را در برابر بجا نیاوردن شکرش می آمرزد و بدانجهت نعمت از شما باز نمی گیرد.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿۱۹﴾

و خداوند آنچه را نهان کنید و آنچه را عیان کنید می داند.(۱۹)

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ

لفظ اللَّهُ: مبتدا -يَعْلَمُ: فعل مضارع ، فاعل (هو)، جمله خبر -مَا: مفعول به.

و خداوند آنچه را از عقاید و اعمال در درون دلتان پنهان می دارید و آنچه از آن عقاید و اعمال آشکار می‌کنید و به زبان می رانید می داند.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿۲۰﴾

و بدانید آنکسان، سوای خدا، که می دانید چیزی خلق نکنند و خودشان خلق شوند.(۲۰)

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ

الَّذِينَ: مبتدا- لَا يَخْلُقُونَ :فعل مضارع ، (و) فاعل، جمله خبر- هُمْ: مبتدا- يُخْلَقُونَ : فعل مضارع مجهول، (و)نایب فاعل، جمله خبر

و کسانیکه غیر از خدا به الوهیت می خوانند و آنرا می پرستند یعنی بتان که قادر نیستند چیزی را بیافرینند و خلق کنند در حالیکه خود آفریده شدند و مخلوق اند و خود به دیگری محتاج اند نه خود را سودی می رسانند و نه دیگری را سودی می رسانند پس آنچیزی که خود محتاج است و نه سودی به خود می تواند برساند و نه به دیگران چگونه شایسته پرستش باشند؟

أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿۲۱﴾

مردگان اند نه زندگان و ندانند چه وقت از نوزنده می شوند.(۲۱)

أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ

أَمْوَاتٌ: خبر ثانی از برای هم

آن بتهایی را که می پرستند مردگانند نه زندگان یعنی جماداند.

وَمَا يَشْعُرُونَ

آن بتان نمی دانند که:

أَيَّانَ يُبْعَثُونَ

أَيَّانَ: مفعول فیه-يُبْعَثُونَ: فعل مضارع مجهول-(و)نایب فاعل

دوباره زنده می شوند و قیامت بر پا می شود و نمی‌دانند که در آن دنیا چه خبر است، یعنی بعث و نشر خود را نمی دانند پس چگونه قادر خواهند بود دیگری را به متقضای اعمالش جزا و مکافات دهند باید عاقل عبرت بگیرد و خدایی را پرستش کند که بر جزا و مکافات روز رستاخیز قادر است.

إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ ﴿۲۲﴾

خدای شما، خدای یکتاست، کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دلهایشان به انکار خو کرده و، خودشان فخرو بزرگی فروشانند. (۲۲)

إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ

إِلَٰهُكُمْ: مبتدا -کم: مضاف الیه - إِلَٰهٌ: خبر.

این جمله خطاب به عموم مردم است ، می گوید:

که معبود شما یکتاست، خدائی که شایسته عبادت و پرستش است خداوند یکتای که برای او شریک و انبازی نیست.

نظامی گنجوی در مخزن‌الاسرار گفت:

**فاتحه‌ی فکرت و ختم سخن	نام خدای است، بدین ختم کن**
**پیش وجود همه آیندگان	بیش بقای همه پایندگان**
**سابقه سالار جهان قدم	مُرسله پیوند گلوی قدم**

فَٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٞ وَهُم مُّسۡتَكۡبِرُونَ

فَٱلَّذِينَ : مبتدا - قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٞ : جمله اسمیه (مبتدا و خبر) کل جمله اسمیه خبر الذین- (و) عطف - هُم : مبتدا - مُّسۡتَكۡبِرُونَ: خبر.

پس آنانکه به آخرت ایمان ندارند دلهایشان با توحید بیگانه است آنان منکر خدای یکتا هستند، حق و حقیقت را نمی دانند و از ایمان و تصدیق سرباز می زنند و گردن کشی و سرپیچی می کنند و خود را چنان می پندارند که از حق بالاترند و این ادعای پوچ و توخالی و خود بینی است و در حدیث آمده است به بهشت داخل نشود کسی که در قلبش ذره ای کبر و غرور باشد.

**خویشتن آرای مشو چون بهار	تا نکند در تو طمع روزگار**

و در سوره بنی اسرائیل آیه ۳۷ آورده است:

« و لا تمش فی الارض مرحاً انک لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا»

و در روی زمین با تکبر راه مرو، بدرستیکه تو هرگز زمین را نمی توانی بشکافی و در بلندی به بلندای کوه نمی رسی.

لَا جَرَمَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡتَكۡبِرِينَ ﴿٢٣﴾

بی گفتگو، خدا آنچه را نهان کنند و آنچه را عیان کنند میداند و خدا مستکبران را دوست ندارد.(۲۳)

لَا جَرَمَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَۚ

لَا: لای نفی جنس - جَرَمَ: اسم لای نفی جنس - لفظ ٱللَّهَ: اسم أَنَّ - يَعۡلَمُ: فعل مضارع، فاعل (هو) خبر أَنَّ ، جمله أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ خبر لای نفی جنس.

بدرستیکه خداوند هر آینه آنچه را که در دل پنهان می‌دارند از عقاید و اعمال او یا آنرا آشکار می‌کنند می‌داند و در روز رستاخیز به مقتضای عقاید و اعمالشان پاداش می‌دهد.

إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡتَكۡبِرِينَ

بدرستیکه خدای تبارک و تعالی مستکبران را که از توحید و یکتاپرستی خدا سرپیچی می‌کنند و پیغمبر ﷺ قرآن را تصدیق نمی کنند دوست نمی دارد.

میرزا حبیب خراسانی گفت:

باد در سر چون حباب ای قطره تا کی خویش را
بشکن از خود عین دریا کن کمال این است و بس

چند گویی سخن از درد و رنج دیگران
خویش را اول مداوا کن کمال این است و بس
پند من بشنو بجز با نفس شوم بد سرشت
با همه عالم مدارا کن کمال این است و بس

وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَآ أَنزَلَ رَبُّكُمْ ۙ قَالُوٓاْ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ 

و چون گویند شان، پروردگارتان چه نازل کرده؟ گویند داستانهای گذشتگان.(۲۴)

وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَآ أَنزَلَ رَبُّكُمْ ۙ

این در شأن کسانی آمد که در ایام موسم حج بر راه حجاج می نشستند زمانیکه از ایشان می پرسیدند که: آنچه خداوند بر محمدﷺ فرود آورد چیست؟

ایشان جواب می‌دادند:

قَالُوٓاْ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ

قَالُوٓاْ: فعل ماضی - فاعل (و) - مبتدا محذوف - أَسَٰطِيرُ: خبر

می گفتند: آنچه می گویید که از آسمان از جانب خدا بر رسولش ﷺنازل شده است افسانه های پیشینیان است و دروغها و افسانه هایی که گذشتگان بر ساخته و بافته‌اند.

لِيَحْمِلُوٓاْ أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۙ وَمِنْ أَوْزَارِ ٱلَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ أَلَا سَآءَ مَا يَزِرُونَ 

باید روز قیامت بار گناهان خویش بتمام بردارند، و نیز، با شمه‌ای از گناهان آنکسان را که از روی جهل گمراهشان می کنند، بردارند، بدانید و آگاه باشید که [آن بار و گناه] بسیار بد عاقبت است.(۲۵)

لِيَحْمِلُوٓاْ أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۙ

لِيَحْمِلُوٓاْ: فعل مضارع، (و) فاعل—أَوْزَارَهُمْ : مفعول به—كَامِلَةً: حال—يَوْمَ: مفعول فیه.

آنانکه گفتند قرآن نازل شده از جانب خدا بر رسولش افسانه های پیشینیان بیش نیست باید به سبب متابعت نکردن از پیغمبر به تمام و کمال در روز قیامت بار گناهان خود را حمل خواهند کرد.

وَمِنْ أَوْزَارِ ٱلَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ

يُضِلُّونَهُم : فعل مضارع- (و)فاعل- هُمْ : مفعول به

آن کسانی که قرآن را اساطیر الاولین خوانند ضمن اینکه بار گناهان خود را به تمام و کمال در روز قیامت خواهند کشید سهمی از گناهان کسانی را که بخاطر جهل و نادانی و بدون علم و آگاهی به تقلید کور کورانه و بی دلیل گمراه شدند و سخن آنان را بی جهت پذیرفتند و از گفته ها و اعمال ایشان اطاعت کردند حمل خواهند کرد.

أَلَا سَآءَ مَا يَزِرُونَ

سَآءَ فعل ذم: فاعل (هو) - مَا: تمیز.

آگاه باشید و بدانید که آنان گویندگان اساطیر الاولین چه کار زشت و خلافی کردند و چه بار گناه بدی را به گردن می کشند.

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِن فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۲۶﴾

کسانی که پیش از آنها بودند، نیرنگ کردند و خدا بنیانشان را از پایه سست کرده و سقف از بالاسرشان افتاد و عذاب خدا از آنجا که احساس نمی کردند،به ایشان در آمد.(۲۶)

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِن فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

فَأَتَى : فعل ماضی- لفظ اللَّهُ : فاعل- بُنیان: مفعول به

اگر این مشرکان قریش به باطل جلوه دادن دین حق تلاش می کنند و حیله و مکر می‌سازند اینچنین ساز بد پیش از ایشان هم درپیشینیان بوده است چون نمرود ها و فرعون ها اما کاری از پیش نبردند و شما ای مسلمانان از مکر ایشان مترسید که ایشان نیز کاری از پیش نخواهند برد و سرانجام پروردگار جهانیان مکر ایشان را باطل کرد و ایشان را هلاک گردانید و خداوند خانه هایشان را از اساس ویران کرد،و سقف برسرشان از بالا فرود آمد و سپس دیوارها فرو ریخت و هیچ یک زبان یکدیگر را نفهمیدند پس آنان به هفتاد و سه زبان سخن می گفتند و بوسیله باد عذاب بر ایشان نازل شد و آنان را هلاک گرداند و گفته اند مراد از این عذاب پشگان بوده است که بر لشکر نمرود مسلط شده بود که خدای تعالی فرمود در زمان ابراهیم پشه ای بر بینی نمرود رفت و در دماغ وی جای گرفت و بزرگ شد گویند چهارصد سال در آنجا بماند و در این مدت پیوسته بر سر او طرقه می زدند تا آرام می یافت.

در کلیله و دمنه آمده است: جباری که نیش پشه را تیغ قهر دشمنان گردانید بدین طریق نمرود را عذاب داد از آنجا که نمی دانستند که خدای تعالی نمرود را مبتلا گردانیده است.

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ ۚ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿۲۷﴾

آنگاه روز قیامت (خدا) رسوایشان کند و گوید: شریکان من که در مورد آنها اختلاف می کردید کجایند! کسانی که دانش یافته اند گویند: امروز رسوائی و بدی همراه کافران است.(۲۷)

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ ۚ

خبر مقدم محذوف- شُرَكَآءِىَ : مبتدا مؤخّر

عذابی که در آیت قبل ذکر شد عذاب دنیوی است ولی در روز رستاخیز خداوند ایشان را رسوا و خوار می‌سازد و به ایشان می گوید آن شریکانی که بمن قائل می شدید کجا هستند و به خاطر آنان از روی استهزاء با انبیاء و سایر مومنین در شانشان مخالفت می‌کردید مسلماً پاسخی در حق این سئوال ندارند.

قَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ إِنَّ ٱلْخِزْىَ ٱلْيَوْمَ وَٱلسُّوٓءَ عَلَى ٱلْكَـٰفِرِينَ

ٱلْخِزْىَ: اسم إِنَّ - ٱلْيَوْمَ : مفعول فیه - عَلَى ٱلْكَـٰفِرِينَ: جار و مجرور، خبرإِنَّ.

آنانکه به ایشان علم داده شده اند یعنی افرادی که از حق و حقیقت آگاهند انبیاء و مومنین یا فرشتگان می‌گویند امروز خواری و رسوایی و عذاب و بدی، بیگمان ایشان را فرا خواهدگرفت.

ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ ظَالِمِىٓ أَنفُسِهِمْ ۖ فَأَلْقَوُاْ ٱلسَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوٓءٍۭ ۚ بَلَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌۢ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۲۸﴾

چون فرشتگان همان کسانیکه در آنحال که ستمگر خویشند، جانشان بگیرند، اطاعت عرضه کنند و گویند: ما هیچ کار بدی نمی کردیم (چنین نیست) بلکه خدا از اعمالی که می کرده اند، آگاهست.(۲۸)

ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ ظَالِمِىٓ أَنفُسِهِمْ ۖ

ٱلَّذِينَ: نعت - تَتَوَفَّىٰهُمُ : فعل مضارع - هُمْ : مفعول به - ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ: فاعل - ظَـٰلِمِىٓ : حال

آنانکه شرک و کفر را اختیار کردند هم به خود و هم به دیگران زیان می رسانند آن هنگام که فرشتگان برای قبض روح ایشان بیایند آن زمان مرگ را به معاینه ببینند می‌گویند:

فَأَلْقَوُاْ ٱلسَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوٓءٍۭ ۚ

عکرمه گفت:

این آیت در **شأن** قومی آمد که در مکه به زبان کلمه شهادت می گفتند و اقرار می‌دادندکه مسلمان هستیم اما در مکه ماندند و به مدینه هجرت نکردند و این ماندنشان در مکه باعث شد که ایشان را مشرکان قریش روز بدر به اجبار به جنگ بدر بردند تا همه کشته شدند در واقع نفاق ایشان که در مکه ماندند باعث هلاکشان شد این ستمی بود که بر نفسهای خود کردند. می گوید، آن زمانیکه فرشتگان برای قبض روح ایشان آمدند گفتند ما اسلام آوردیم و ما کافر نبودیم و شرک نیاوردیم فرشتگان در پاسخ آنان می گویند.

بَلَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌۢ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

بَلَىٰٓ: حرف جواب- لفظ ٱللَّهَ: اسم اِنَّ - عَلِيمٌۢ: خبر اِنَّ

نخیر چنین نیست که شما می گویید یعنی شما تبهکار و کافر بودید و به خدای تعالی شرک آوردید امروز حیله و مکر، شما را نمی تواند نجات بدهد اکنون زمان آن رسیده است که به کیفر اعمال خود برسید بیگمان خداوند به آنچه می کردید آگاه و داناست.

فَٱدۡخُلُوٓاْ أَبۡوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ فَلَبِئۡسَ مَثۡوَى ٱلۡمُتَكَبِّرِينَ 

از درهای جهنم درون شوید و جاودانه در آن باشید که جایگاه مستکبران بسیار بد است.(۲۹)

فَٱدۡخُلُوٓاْ أَبۡوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ

فَٱدۡخُلُوٓاْ: فعل امر، (و) فاعل - أَبۡوَٰبَ: مفعول به -خَٰلِدِينَ: حال.

پس شما باید از درهای دوزخ به جهنم وارد شوید که برای شما آماده کرده شده است در حالیکه اقامت کنندگان همیشگی در آن هستید.

فَلَبِئۡسَ مَثۡوَى ٱلۡمُتَكَبِّرِينَ

فَلَبِئۡسَ: فعل ذم -مَثۡوَى: فاعل -ٱلۡمُتَكَبِّرِينَ: مضاف الیه.

پس جهنم هر آینه برای مستکبرین جایگاه بسیار بدی است این است سزای آنانکه پیغمبر و قرآن را تکذیب کردند و اعلام وحی و تبلیغی که از زبان پیغمبرﷺ جاری می شد می گفتند این اساطیر الاولین است یعنی داستانهای پیشینیان است.

وَقِيلَ لِلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ مَاذَآ أَنزَلَ رَبُّكُمۡۚ قَالُواْ خَيۡرٗاۗ لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٞۚ وَلَدَارُ ٱلۡأٓخِرَةِ خَيۡرٞۚ وَلَنِعۡمَ دَارُ ٱلۡمُتَّقِينَ 

و بکسانی که پرهیزکاری می کنند گفته می شود: پروردگارتان چه نازل کرده است گویند: خیری نازل کرده است کسانی که نیکوکاری کرده اند در این دنیا پاداش نیک دارند و سرای دیگر بهتر است و سرای پرهیزکاران چه نیکوست.(۳۰)

وَقِيلَ لِلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ مَاذَآ أَنزَلَ رَبُّكُمۡۚ

این آیت در شان کسانی از بزرگان عرب در ایام موسم حج کسانی را به مکه فرستادند تا از احوال رسول خداﷺ بپرسد و قصه وی بداند و نشان وی را بپرسد، آمده است زمانیکه به مکه رسیدند مقتسمان (تقسیم کنندگان یا قسم خورندگان)که در راه آنان نشسته بودند به کسان بزرگان عرب پاسخ می دادند و می گفتند: یکی می‌گفت: محمد ساحر است، یکی می گفت محمد شاعر است، یکی می گفت محمد مجنون است. یکی می گفت قصه گوست و قصه پیشینیان باز گوید اگر محمد را نبینی بهتر است. آن سائل گفت اگر من به مکه داخل نشوم و از احوال آنان از نزدیک با خبر نگردم از برای بزرگان و احیاء عرب بد پیکی و بد رسولی باشم.

چون به مکه داخل شد اصحاب رسول و مومنان را دید گفت: **ماذا انزل ربکم** پروردگارت چه چیزی نازل کرده است اینست که رب العالمین گفت: **و قیل للذین اتقوا ماذا انزل ربکم**. بر عکس کافران، آن هنگام که به پرهیزکاران گفته می شود پروردگارتان چه چیزی بر پیغمبرتان نازل کرده است می گویند:

قَالُواْ خَيْرًا

قَالُواْ: فعل ماضی - (و) فاعل - خَيْرًا: مفعول به

که خیر و سعادت فرو فرستاد یعنی قرآن فرستاد که جامع خیرات و منبع حسنات و نیکی و بیان ثواب مومنان است.

لِّلَّذِينَ أَحْسَنُواْ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا حَسَنَةٌ

ٱلدُّنْيَا: بدل

برای کسانیکه در این دنیا نیکی کردند و به اخلاص **لا اله الا الله** گفتند و اعمال نیک انجام داده اند ثواب و پاداش زیادی هم در دنیا و هم در آخرت است در دنیا امن و آسایش و پاداش سرای آخرت بهتر از پاداش سرای دنیاست و آن داخل شدن در بهشت و بهره‌مند شدن از نعمت های بهشت است که در زیر درختان آن جویهایی از آب روان است.

وَلَدَارُ ٱلْأٓخِرَةِ خَيْرٌ

ل: ابتدا: لَدَارُ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

وَلَنِعْمَ دَارُ ٱلْمُتَّقِينَ

لَنِعْمَ: فعل مدح - دَارُ: فاعل - ٱلْمُتَّقِينَ: مضاف الیه.

و در بهشت هر آینه برای پرهیزکاران سرای نیک و خوبی است آخرت برای پرهیزکاران نیکو سرایی است نیکیها و نعمت های خانه آخرت در بیان نگنجد، کمترین نعمت آخرت از بیشترین و بهترین نعمت دنیا افزون تر و پرمایه تر است.

جَنَّٰتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَآءُونَ كَذَٰلِكَ يَجْزِي ٱللَّهُ ٱلْمُتَّقِينَ (۳۱)

به بهشت های جاوید داخل شوید که جویها در آن روان است و در آنجا هر چه خواهند دارند خدا پرهیزکاران را چنین پاداش می دهد.(۳۱)

جَنَّٰتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَآءُونَ

مبتدا محذوف - جَنَّٰتُ: خبر.

آنانکه ایمان آوردند و به آنچه که خداوند بوسیله پیغمبر فرستاد یعنی قرآن تصدیق کردند و اعمال شایسته انجام دادند به بهشت داخل می شوند که در زیر درختان آن جویهایی از آب و عسل و خمر و شیر روان است ایشان در آن بهشت آنچه خواهند از انواع نعمتهای بهشتی بهره مند شوند.

**چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت		شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت**

كَذَٰلِكَ يَجْزِي ٱللَّهُ ٱلْمُتَّقِينَ

يَجْزِي: فعل مضارع - لفظ ٱللَّهُ: فاعل - ٱلْمُتَّقِينَ: مفعول به

کسانی که از شرک و کفر و فسق و تکذیب و مکر پرهیز می کنند مثل این پاداش را خواهند داشت.

ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَٰمٌ عَلَيْكُمُ ٱدْخُلُوا۟ ٱلْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٢﴾

همان کسان که فرشتگان بحال پاک سیرتی جانشان بگیرند گویند: سلام بر شما، بپاداش اعمالی که می کرده‌اید به بهشت در آئید.(۳۲)

ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ طَيِّبِينَ

ٱلَّذِينَ: نعت- تَتَوَفَّىٰهُمُ: فعل مضارع- هُمْ: مفعول به- ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ: فاعل- طَيِّبِينَ: حال.

آنکسانی را که فرشتگان ایشان را به امر خدای تعالی بمیرانند در حالیکه ایمان و طهارت اسلام کردار و اعتقاد ایشان را از شرک و کفر پاک داشته اند.

يَقُولُونَ سَلَٰمٌ عَلَيْكُمُ

سَلَٰمٌ: مبتدا - عَلَيْكُمُ: جارو مجرور خبر.

فرشتگان به ایشان از روی تعظیم می‌گویند در این بهشت در امان باشید و در حالت ایمن و آسوده به بهشت سیر کنید و از نعمت های آن بهره مند شوید.

ٱدْخُلُوا۟ ٱلْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

ٱدْخُلُوا۟: فعل امر، فاعل (و) -ٱلْجَنَّةَ: مفعول به.

ای متقین! به بهشت داخل شوید که این بهشت به جهت آنچه می بودید و عمل می کردید از خیرات و حسنات و عبادات برای شما آماده شده است.

هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن تَأْتِيَهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ ۚ كَذَٰلِكَ فَعَلَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ وَمَا ظَلَمَهُمُ ٱللَّهُ وَلَٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٣٣﴾

مگر جز این انتظار دارند که فرشتگان سوی ایشان بیایند، یا فرمان و غضب پروردگارت [بر سر این کافران منکر]، کسانی که پیش از آنها بودند نیز چنین کردند، خدا به آنان ستم نکرد بلکه بخودشان ستم می کردند.(۳۳)

هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن تَأْتِيَهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ

أَن تَأْتِيَهُمُ: فعل مضارع- هُمْ: مفعول به- ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ: فاعل

پس از آنکه جایگاه پرهیزکاران و نیکوکاران را بیان کرد کافران را تنبیه می کند و می‌گوید آیا کافران جز این انتظاری می برند که فرشتگان برای گرفتن اجلشان به پیش ایشان بیاید یا بیاید فرمان پروردگار تو یعنی عذاب او برای از بین بردن و هلاکت ایشان؟

كَذَٰلِكَ فَعَلَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ

کافران پیشین نیز اینچنین در مرکب غرور سوار بودند و در پرستش غیر خدا و باطل مبادرت می کردند سرانجام عقوبت کار خود را دیدند و چشیدند.

وَمَا ظَلَمَهُمُ ٱللَّهُ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

ظَلَمَهُمُ: فعل ماضی - هُمْ: مفعول به - لفظ ٱللَّهُ: فاعل.

و خداوند جل جلاله به عذاب و یا به هلاک ایشان ستم نکرد بلکه ایشان به جهت کفرشان و معصیت شان و تکذیبشان بر نفس های خود ستم می کردند و خداوند پاداش اعمال ایشان را داده است.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّـَٔاتُ مَا عَمِلُواْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٣٤﴾

و سزای اعمال بدشان به ایشان رسید و عذابی که باستهزای آن می پرداختند بر آنها وقوع یافت.(۳۴)

فَأَصَابَهُمْ سَيِّـَٔاتُ مَا عَمِلُواْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ

فَأَصَابَهُمْ: فعل ماضی - هُمْ: مفعول به - سَيِّـَٔاتُ: فاعل.

پس بر ایشان است سزای اعمال بدشان یعنی عذاب الهی به جهت اینکه عذاب خدا را به مسخره می گرفتند به ایشان رسید و آن در دنیا هلاک و عذاب و در آخرت آتش دوزخ است.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُواْ لَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيْءٍ نَّحْنُ وَلَآ ءَابَآؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيْءٍ كَذَٰلِكَ فَعَلَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى ٱلرُّسُلِ إِلَّا ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ ﴿٣٥﴾

کسانی که شرک می ورزند گویند: اگر خدا می خواست، نه ما و نه پدرانمان جز او هیچ نمی‌پرستیدیم و بدون فرمان وی چیزی را حرام نمی کردیم، کسانیکه پیش از آنها بودند نیز چنین کردند ولی آیا برای رسولان جز تبلیغ رسالت و اتمام حجت چیز دیگری است؟(۳۵)

وَقَالَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُواْ لَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيْءٍ نَّحْنُ وَلَآ ءَابَآؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَيْءٍ

عَبَدْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- مِن شَيْءٍ: من حرف جز زائد- شَيْءٍ: مفعول به- (نحن)توکید

آنانکه شرک آوردند گفتند اگر خدای تعالی می خواست نه ما و نه پدرانمان جز خدا هیچ چیز دیگری را از قبیل لات و عزی و دیگر بتان نمی پرستیدیم و هیچ چیزی را از بحیره و سائبه و غیر آن بدون حکم

خدای تعالی حرام نمی کردیم پس از شما ای محمدﷺ اطاعت و فرمانبرداری نمی کنیم و شما را فرستاده خدا نمی دانیم و کارهای ما از تکذیب و سرکشی در پیشگاه خداوند ناپسندیده و ناستوده نیست.

كَذَٰلِكَ فَعَلَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ

فَعَلَ: فعل ماضی-ٱلَّذِينَ: فاعل

همچنین آنانکه پیش از ایشان بودند همچنین اعمال مشرکان اهل مکه را داشتند در شرک و تکذیب حرام کردن حلال و حلال کردن حرام و ظاهر کارشان با هم یکی و یکسان بود.

فَهَلۡ عَلَى ٱلرُّسُلِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ

عَلَى ٱلرُّسُلِ: جار و مجرور خبر مقدم- ٱلۡبَلَٰغُ: مبتدا مؤخر

آیا بر پیغمبران پیشین وظیفه ای جز تبلیغ آشکار و رساندن پیام پروردگار خود به مردم بود و جز این نبود پس تو نیز ای محمدﷺ فرمان را به ایشان برسان و آنچه در قرآن از او امر و نواهی آمده است به گوش ایشان برسان و حساب و کتاب ایشان را به خدا واگذار کن.

وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ فَمِنۡهُم مَّنۡ هَدَى ٱللَّهُ وَمِنۡهُم مَّنۡ حَقَّتۡ عَلَيۡهِ ٱلضَّلَٰلَةُۚ فَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُكَذِّبِينَ ﴿٣٦﴾

میان هر امتی پیغمبری برانگیختیم که خدا را بپرستید و از طغیانگر کناره کنید، بعضی‌شان را خدا هدایت کرد و بعضی دیگرشان، ضلالت برایشان مقرر گشت، پس در زمین بگردید و بنگرید سرانجام تکذیب کنان چسان بود.(۳۶)

وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ

لَقَدۡ: حرف تحقیق - بَعَثۡنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - رَّسُولًا : مفعول به.

پروردگار جهانیان در این آیت رسولان را خبر داد که ما هر آینه رسولان را در میان هر امتی به میان مردم فرستادیم تا ایشان را به عبادت و پرستش حق تعالی دعوت کند هر آن چیزی که غیر خدای باشد پرهیز کنید و دوری جویید اما گمراهی و هدایت در شان رسولان نیست زیرا که هدایت کننده و گمراه کننده خدای تعالی است هر که را که بخواهد راه می نماید و هدایت می کند و آنرا که بخواهد گمراه می گرداند این است که گفت:

فَمِنۡهُم مَّنۡ هَدَى ٱللَّهُ وَمِنۡهُم مَّنۡ حَقَّتۡ عَلَيۡهِ ٱلضَّلَٰلَةُۚ

مِنۡهُم: جار و مجرور خبر مقدم - مَّنۡ: مبتدا موخر.

پس از میان این امت ها کسانی بودند که خدای تعالی ایشان را راه نمود و هدایتشان کرد و نیز از میان امتها کسانی بودند که بر اثر کردار و اعمال ناشایست گمراهی بر ایشان واجب گشت.

فَسِيرُواْ فِي ٱلْأَرْضِ فَٱنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُكَذِّبِينَ

كَيْفَ: خبر كان - عَٰقِبَةُ: اسم كَانَ.

پس ای مشرکان اهل مکه در روی زمین سیر کنید و سرزمین‌هایی که عذاب بر مردم آنان نازل شده است ببینید که سرانجام کار تکذیب کنندگان در این دیار و سرزمین مثل سرزمین عاد و ثمود چگونه بوده است تا برای شما عبرت باشد و کاری که پیشینیان کردند و به عذاب سخت گرفتار شدند خود را از ابتلای به آن عذاب و هلاکت دور کنید؟ و بلایی بر سرتان نیاید که بر سر پیشینیان از امت های پیشین مانند عاد و ثمود آمده در آن هنگام که ویرانه های بر جای مانده از آنان را مشاهده می‌کنید و در می یابید که آخر کارشان به نابودی خودشان و خرابی خانه و دیارشان انجامیده است.

إِن تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَىٰهُمْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِي مَن يُضِلُّ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ﴿۳۷﴾

اگر به هدایت کردنشان علاقه داری خدا کسی را که به ضلال محکوم کرده هدایت نمی کند و یارانی ندارند.(۳۷)

إِن تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَىٰهُمْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِي مَن يُضِلُّ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ

لَهُم: جار ر مجرور خبر مقدم- مِّن: حرف جز زائد- نَّٰصِرِينَ : مبتدا مؤخر

اگر ای محمدﷺ شما در ایمان آوردن مردم بسیار حریص و آزمند هستی اینکه مشرکان اهل مکه همه راه یافته شوند باید بدانی که براستی خدای تعالی راه نمی نماید آنکسی را که نمی خواهد راه یافته شود و کسی را که در ازل حکم خذلان الله تعالی به وی رسید او را توفیق هدایت ندهد و هیچکس قادر نیست گمراهان را یاری دهد و عذاب را از ایشان باز دارد.

وَأَقْسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهْدَ أَيْمَٰنِهِمْ لَا يَبْعَثُ ٱللَّهُ مَن يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۸﴾

به خدا قسم خوردند،قسم های موکد که هر که بمیرد خدایش زنده نمی کند (چنین نیست) بلکه خدا وعده ای کرده که بعهده اوست، ولی بیشتر مردم نمی دانند.(۳۸)

وَأَقْسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهْدَ أَيْمَٰنِهِمْ

أَقْسَمُواْ: فعل ماضی - (و) فاعل - جَهْدَ: مفعول به.

مفسران گفتند مرد مسلمانی بر مردی مشرک بدهی داشت ، آن مرد مشرک از او طلب خود را تقاضا کرد سپس آن مرد مسلمان گفت به خدایی که بعد از مرگ به وی امیدوارم که چنین و چنین بود. آن مرد مشرک گفت:، تو می گویی که بعد از مرگ بعث و نشر خواهد بود و ترا دوباره زنده می گردانند؟ آنگه آن مشرک سوگند یاد کرد به ایمان مغلظه یعنی سخت ترین سوگند و گفت:

لَا يَبْعَثُ ٱللَّهُ مَن يَمُوتُ

يَبْعَثُ: فعل مضارع - لفظ ٱللَّهُ: فاعل - مَن: مفعول به - يَمُوتُ: فعل مضارع، فاعل (هو).

خدای تعالی آنکسی را که مرده است دوباره بر نمی انگیزد و زنده نمی گرداند پروردگار جهانیان به جواب وی این آیت فرستاد.

بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

بَلَىٰ: حرف جواب- وَعْدًا: مفعول مطلق- حَقًّا: مفعول مطلق

خداوند فرمود. بلی همه شما بعد از مردن دوباره زنده خواهید شد و به حساب و کتاب اعمال شما رسیدگی خواهد شد و این وعده قطعی و حتمی است و اما اکثر مردم نمی‌دانند چونکه زنده گردانیدن برای خدای تعالی چیزی نیست خداوندی که از یک قطره آب (منی) نطفه بوجود آورد و در رحم مادر مراحل رشد طی کرد و شما را به صورت انسان از هیچ خلق کرد دوباره بعد از مردن هیچ مشکلی برای خدای آفریننده نیست که شما را دوباره زنده گرداند وبه حساب و کتاب شما رسیدگی کند.

مانند چهار مرغ خلیل از پی فنا — در دعوت بهار ببین امتثال گل

لِيُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ أَنَّهُمْ كَانُوا۟ كَٰذِبِينَ ﴿٣٩﴾

تا چیزهایی را که در آن اختلاف دارند بر ایشان بیان کند و تا کسانی که کافرند بدانند که دروغگو بوده‌اند.(۳۹)

لِيُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ أَنَّهُمْ كَانُوا۟ كَٰذِبِينَ

لِيُبَيِّنَ: فعل مضارع- (هو)فاعل- ٱلَّذِي: مفعول به

خداوند تبارک و تعالی ایشان را بر می انگیزد و زنده می گرداند بعد از مردنشان تا اینکه برایشان درباره آن چیزی را ا زامور بعث و نشر که اختلاف می کردند بیان کند براینکه کافران بدانند که آنچه درباره شرک و تکذیب و رستاخیز و بعث و نشر می‌گویند دورغگویان‌اند.

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَىْءٍ إِذَآ أَرَدْنَٰهُ أَن نَّقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿٤٠﴾

سخن ما بهر چیزی، وقتی اراده وجود آن کنیم، اینست که به آن می گوئیم:باش! و وجود یابد.(۴۰)

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَىْءٍ إِذَآ أَرَدْنَٰهُ أَن نَّقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ

قَوْلُنَا: مبتدا- أَن نَّقُولَ: مضارع منصوب- (نحن)فاعل، جمله خبر

بدرستیکه زنده گرداندن مردمان در روز رستاخیز برای ما چیزی نیست آن طوریکه کافران تصور می کنند کار مشکلی است و آدم مرده دوباره زنده نخواهد شد زمانیکه آفریدن او را بخواهیم آنست که به آن چیزی می‌گوئیم بباش پس بباشد. در این قسمت از آیه صنعت **تکوین** بکار رفته است: **شاعر گفت:**

آنکه پیش از وجود جان بخشد — هم تواند بعد از آن بخشد
چون در آورد از عدم به وجود — چه عجب باز اگر کند موجود

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ۖ وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ ۚ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

و کسانی که از پس آنکه ستم دیده اند در راه خدا مهاجرت کرده اند، در دنیا مکان نیکو به آنها می دهیم و پاداش، دنیای دیگر بهتر است، اگر بدانستند.(۴۱)

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً

الَّذِينَ: مبتدا- لَنُبَوِّئَنَّهُمْ: ل قسم، فعل مضارع، (ن) تاکید، هُمْ: مفعول به، فاعل (نحن)، جمله خبر الَّذِينَ.

سبب نزول این آن بود که کافران قریش مومنین مثل **صهیب** و **بلال** و **عمار بن یاسر** و **مادر او** و **اصحاب او** را عذاب می کردند تا شاید از دین خدا دست بکشند اولین شهید در این امت **سمیه** مادر **عمار بن یاسر** است البته گفته اند که این در ابتدای اسلام بود که مسلمانان اندک بودند و کافران با قدرت و نیرومند و صحابه رسول خدا ﷺ را پیوسته آزار می دادند تا اینکه قومی از ایشان به **حبشه** هجرت کردند می‌گوید:

آنانکه در اطاعت فرمان خدای تعالی و برای رضایت او وطن های خود را ترک کردند و به سوی حبشه مهاجرت نمودند در **حدیث شریف** از ام خالد بنت خالد رضی الله عنهما روایت است که گفت: هنگامی که از سرزمین حبشه آمدم دخترک خردسالی بودم، پیغمبرخدا ﷺ به من بردیمانی گلداری پوشانده و بر آن دست کشیده و می‌گفتند: «سَنَاهُ، سَنَاهُ» یعنی: زیباست، زیباست. سپس از آنانکه ستمدیده شده بودند حق سبحانه و تعالی وعده فرمود هر آینه جای می دهیم ایشان را در این سرای شهری نیکو یعنی مدینه منوره.

وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ

لَأَجْرُ: مبتدا - أَكْبَرُ: خبر.

و هر آینه پاداش آخرت بزرگتر از نعمت هایی است که در دنیا از غنایم به آنان می‌رسد.

لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

اگر بدانند کافران که خدای تعالی برای مهاجران در هر دو سرای پاداش می دهد هر آینه ایشان در ایمان و هجرت با مهاجران و مومنان موافقت می کردند.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٢﴾

همان کسان که صبوری پیشه کرده اند و بپروردگارشان توکل می کنند.(۴۲)

ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ

مبتدا محذوف- ٱلَّذِينَ: خبر

مهاجران کسانی هستند که بعلت آزار و اذیت مشرکان قریش که به سوی مدینه مهاجرت کردند و از وطن و دیار خود بخاطر اسلام دور شدند و بر این جدایی صبر و شکیبائی کردند و تمام امور خود را به پروردگار شان تفویض و واگذار نمودند. خدای لایزال ایشان را در دنیا و آخرت عاقبت به خیر گردانید.

وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡۚ فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ﴿٤٣﴾

پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی که به ایشان وحی کردیم، اگر خودتان نمی دانید از اهل کتاب بپرسید.(۴۳)

وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡۚ فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ

أَرۡسَلۡنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- رِجَالٗا: مفعول به

این در شأن مشرکان مکه آمد که نبوت رسول خداﷺ را منکر بودند و می گفتند الله بزرگتر از آن است که رسول وی بشر باشد چرا به ما فرشته ای نفرستاد تا ما به او بگرویم. پروردگار جهانیان در جواب ایشان این آیت فرستاد . می گوید: پس بدانید و از صاحبان تورات و انجیل و زبور و از آنان که کتابهای گذشتگان خوانده و دانسته اند بپرسید شما نمی دانید که تمام انبیای گذشته هم بشر بودند و به امتهای گذشته مبعوث شدند.

بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلزُّبُرِۗ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٤﴾

و این قرآن وزبر با دلایل روشن به تو نازل کردیم، تا برای مردم آنچه را به ایشان نازل شده بیان کنی شاید اندیشه کنند.(۴۴)

بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلزُّبُرِۗ

ما پیغمبران را با دلایل روشن و آشکار و با معجزات ظاهر و بهمراه کتابها فرستادیم.

وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ

تا اینکه به مردم یاد کنید آنچه که به سوی آنان آمده است و به تو قرآن را نازل کردیم احکام و حدود و شرایط و حلال و حرام و او امر و نواهی فرو فرستادیم تا شاید که ایشان در آن تفکر کنند و بدانند که پیغمبرﷺ راست و حق است و این کلام مخلوق و ساخته و بافته بشر نیست. بلکه وحی منزل است که توسط پیغبرﷺ امت ابلاغ میگردد. این هشداری است که در قرآن تامل و تفکر کرده و افکارشان را به راه انداخته و از آن پند و اندرز گیرند که موجب سعادت دنیوی و اخروی آنان باشد.

أَفَأَمِنَ ٱلَّذِينَ مَكَرُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن يَخْسِفَ ٱللَّهُ بِهِمُ ٱلْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ ٱلْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٤٥﴾

کسانی که نیرنگهای بد کرده اند، مگر ایمن شده اند که خدایشان بزمین فرو برد، یا عذاب از آنجا که احساس نمی کنند به ایشان رسد.(۴۵)

أَفَأَمِنَ ٱلَّذِينَ مَكَرُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن يَخْسِفَ ٱللَّهُ بِهِمُ ٱلْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ ٱلْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

أَمِنَ : فعل ماضی- ٱلَّذِينَ : فاعل

آیا آنانکه مکرهای بد کرده اند یعنی کافران مکه پس از شنیدن سرگذشت پیغمبران پیشین و اقوام آنها هنوز با پیغمبر ما مکر می کنند یا اینکه ایمن گشته اند از اینکه خدای تعالی آنان را همچون قارون در زمین فرو برد یا عذاب الهی طوری به سراغشان بیاید که انتظار آن نمی رفت و فکرش را نمی کردند همچنانکه به قوم لوط و صالح و شعیب آمد.

أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ ﴿٤٦﴾

یا در حال آمد و رفتشان گریبانشان بگیرد که عاجز کردن نتوانند.(۴۶)

أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ

هُمْ : اسم ما- بـ: حرف جز زائد- بِمُعْجِزِينَ : خبر ما

یا خدای تعالی هنگامیکه آنها برای کسب مال برای تجارت داد و ستد در حال رفت و آمد هستند عذاب بسراغ آنان بفرستد تا پاسخ آنچه که بر پیغمبر مکر کردند و قرآن را تکذیب کردند ببینند.

شیخ سعدی گفت:

مها زورمندی مکن بر کهان	که بر یک نمط می نماند جهان
نمی ترسی ای گرگ ناقص خرد	که روزی پلنگیت بر هم درد

أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٤٧﴾

آنها را به اضطراب دچار کند، که پروردگارتان مهربان و رحیم است.(۴۷)

أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ

و یا اینکه عذاب ایشان را ناگهان و یکباره نگیرد بلکه هشدارهای مداوم و پی در پی آنان را گرفتار سازد و بدین طریق زندگی را بر ایشان حرام گرداند.

فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ

رَبِّ: اسم إِنَّ - لَ: مزحلقه - لَرَءُوفٌ: خبر إِنَّ - رَحِيمٌ : خبر إِنَّ ثانی.

پس بدرستیکه خدای تعالی بر بندگان خود مهربان و بخشاینده است و در عقوبت ایشان عجله نمی کند و به مجرمین فرصت اصلاح و بازگشت می دهد تا به سوی خدای یگانه باز گردند.

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِّلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ ﴿۴۸﴾

مگر آن چیزهایی را که خدا خلق کرده نمی بینند که سایه های آن از راست و چپ می آید و همه با تواضع به سجده خدا مشغول اند.(۴۸)

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِّلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ

(و): حالیه- هُمْ : مبتدا- دَاخِرُونَ: متواضعانه، خبر

آیا آنها به آنچه که خدای تعالی آفریده است نمی نگرند و درباره آن خردوری نمی‌کنند که چگونه سایه هایشان از راست و چپ یعنی از هر طرفی متواضعانه از برای خدای تعالی سجده می کنند؟

مجاهد گفت:

در هنگام زوال خورشید همه چیز برای خدای عزوجل فروتنانه سجده می کنند گفتنی است که این سجده جمادات است.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِن دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿۴۹﴾

هر چه در آسمانها و زمین، از فرشتگان و جنبندگان هست سجده خدا می‌کنند و آنان فخر و بزرگی نمی فروشند.(۴۹)

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِن دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ

يَسْجُدُ: فعل مضارع- مَا: فاعل

در اینجا از سجده جانداران سخن می گوید:

و آنچه در آسمانهاست از فرشتگان و آنچه در زمین از جنبندگان جن و انس، همه خدای تعالی را سجده می‌کنند و فرشتگان نیز که در آسمانها هستند خدای تعالی را سجده می کنند و سرکشی و تکبر نمی کنند.

شیخ سعدی در گلستان در حق جانداران که تسبیح خدا می گویند چنین آورده است که:

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه ای خفته. شوریده ای که در آن سفر همراه ما بود نعره ای بر آورد و راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت چون روز شد، گفتمش: آن چه حالت بود؟ گفت: بلبلان را دیدم که بنالش در آمده بودند از درخت و کبکان از کوه و غوکان در آب و بهایم از بیشه، اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح و من بغفلت خفته.

دوش مرغی بصبح می نالید　　عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان ملخص را　　مگر آواز من رسید به گوش
گفت: باور نداشتم که ترا　　بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم: این شرط آدمیت نیست　　که مرغ تسبیح گوی و من خاموش

يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٥٠﴾

تمام موجودات از پروردگارشان از بالا تر خویش می ترسند و آنچه را دستور دارند انجام می دهند.(۵۰)

يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ

يَخَافُونَ: فعل مضارع ، (و) فاعل — رَبَّ: مفعول به.

فرشتگان با این همه قرب و منزلتی که دارند از پروردگار خود که حاکم بر همه چیز است می ترسند و با میل و رغبت آنچه به آنان تکلیف شده است از جهت عبادت و ذکر و غیره انجام می دهند.

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ ۖ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ۖ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ﴿٥١﴾

خداوند فرموده است دو خدا مگیرید که خدا فقط خدای یگانه است و از من بترسید.(۵۱)

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ

لَا تَتَّخِذُوا : فعل مضارع ، (و) فاعل - إِلَٰهَيْنِ: مفعول به.

خدای تبارک و تعالی به بندگان خود فرمود که اعتقاد نداشته باشید که خدای دوتاست، بلکه خدای یکی است و بی همتا، موجود به ذات و موصوف به صفات و برای او شریکانی قائل مشوید و به وی انباز مگیرید.

إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ

هُوَ: مبتدا- إِلَٰهٌ: خبر- وَاحِدٌ: نعت.

جز این نیست که خدای تعالی معبودی است یکتا و بی همتا و یکی و یکتایی صفت اوست.

نظامی گنجوی در (مخزن الاسرار) گفت:

هستی تو صورت و پیوند نی ـــ تو به کس و کس به تو مانندنی

فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ

پس حال دانستید که خدا یکی است و معبود یگانه من هستم پس از من بترسید و از اطاعت و فرمانبرداری من سرپیچی نکنید.

از آیه کریمه بر می آید که انسان نباید غیر از خدا از کسی ترس و واهمه ای در دل داشته باشد و فقط از خدا بترسد که چاره ساز سختی‌ها و مشکلات اوست.

وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا ۚ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ ﴿٥٢﴾

هر چه در آسمانها و زمین هست از اوست و دین پایدار نیز از آن اوست پس آیا از غیر خدا می ترسند؟(۵۲)

وَلَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلَهُ ٱلدِّينُ وَاصِبًا

وَلَهُ: جارو مجرور خبر مقدم - مَا: مبتدا موخر.

هر چه در هفت آسمان از فرشتگان و هفت زمین از جنبندگان (جن و انس) هست همه در ملک خدای تعالی است و مالک همه کس و همه چیز اوست، همه آفریده و صنع اوست و هیچ شریکی در آفرینش آن برای خدا نیست بلکه صانع و مالک مطلق اوست و غیر از او کسی قادر نیست ادعای مالکیت این جهان هستی کند.

کیست درین دیرگه دیرپای	**کاو لمن الملک زند جز خدای**
ما همه فانی و بقا بس تو را	**ملک تعالی و تقدس تو را**
جز تو فلک را خم دوران که داد	**دیگ جسد را نمک جان که داد**

أَفَغَيْرَ ٱللَّهِ تَتَّقُونَ

أَفَغَيْرَ: مفعول به مقدم- تَتَّقُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل

حال دانستید که همه چیز از آسمانها و زمین ها از آن اوست آیا از کسی یا چیزی غیر از خدا می‌ترسید؟

وَمَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ ٱللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْـَٔرُونَ ﴿٥٣﴾

هر نعمتی دارید از خداست و باز، وقتی محنتی بشما رسد در پیشگاه او زاری می کنید.(۵۳)

وَمَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ ٱللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْـَٔرُونَ

تَجْـَٔرُونَ: می نالید، فعل مضارع- (و)فاعل

که هر چه از نعمت صحت و سلامتی و فراخی و راحتی بشما رسد همه از جانب خدای تعالی است و اگر بیماری و قحطی و فقر و مشقت بشما رسد به درگاه وی می نالید و می زارید چون می دانید که بخشش و نعمت از اوست و نابود کننده محنت اوست پس چرا در وقت عادی غیر از خدا را می پرستید و عبادت می کنید.

ثُمَّ إِذَا كَشَفَ ٱلضُّرَّ عَنكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنكُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾

و باز چون آن محنت از شما برداشت آن وقت گروهی از شما به پروردگارشان شرک آورند.(۵۴)

ثُمَّ إِذَا كَشَفَ ٱلضُّرَّ عَنكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنكُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ

إِذَا : مفعول فیه- كَشَفَ : فعل ماضی- (هو)فاعل- ٱلضُّرَّ: مفعول به

آن زمان که خدای تعالی آن بلا و قحطی و محنت را از شما دور کند و بحال سختی و بیماری نعمت و عافیت دهد گروهی از شما به پروردگار خود شریک می گیرید و آن دوران نعمت و فراخی را فراموش

می کنید پس آیا درست است که در وقت بلا به اخلاص بر خدای تعالی دعا کنند و به وقت عافیت به او انباز گیرند؟

لِيَكْفُرُوا بِمَآ ءَاتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾

با وجود آن همه نعمت [یا عطیه‌ای را که به ایشان داده ایم] باز کفران کنند پس اکنون بهره‌مند شوید، [به لذات حیوانی خوشی کنید]، بزودی خواهید دانست. (۵۵)

لِيَكْفُرُوا بِمَآ ءَاتَيْنَاهُمْ

سرانجام در مقابل نعمتی که به ایشان دادیم بجای شکر کفر آرند و نعمت ما را منکر شوند.

فَتَمَتَّعُوا

فَتَمَتَّعُوا: فعل امر - (و) فاعل

پس ای کافران از نعمت چند روز مال دنیا بهره مند شوید و بخورید تا با انکار منعم و ناسپاسی به نعمت دهنده در ضلالت و گمراهی خود بیفزائید.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

فَسَوْفَ: استقبال - تَعْلَمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

پس زود باشد که عاقبت کار خود و نتیجه اعمال خود را ای اهل کفر خواهید دانست و این بزرگترین وعید است.

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ ﴿٥٦﴾

برای بتانی که چیزی ندانند، از آنچه روزیشان داده ایم نصیبی نهند، به خدا از آن دروغ‌ها که می‌ساخته‌اید بازخواست می شوید.(۵۶)

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ

لَا يَعْلَمُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- نَصِيبًا: مفعول به

کافران به آن بتانی که چیزی نمی دانند و چیزی نمی فهمند از بهره و نصیبی که ما به ایشان داده ایم از چهار پایان و زرع و غیره بهره ای مقرر می کنند.

تَاللَّهِ لَتُسْـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ

لَتُسْـَٔلُنَّ: فعل مضارع مجهول- (ن)نایب فاعل

به خدا سوگند که در روز قیامت به جهت این افترا که می گویی این بتان خدایان ما هستند و آنان را به خدای یگانه شریک می گیرید باز خواست می شوید. بدین طریق خدای تعالی به ذات عظیم خود سوگند یاد می کند که آنها را از این افترا و دروغ مورد بازخواست قرار خواهد داد.

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ ٱلْبَنَٰتِ سُبْحَٰنَهُۥ وَلَهُم مَّا يَشْتَهُونَ ﴿۵۷﴾

برای خدا دختران انگارند و او منزه است و در حالیکه برای خودشان آنچه که بخواهند [از پسران] آرزو می کنند.(۵۷)

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ ٱلْبَنَٰتِ سُبْحَٰنَهُۥ

سُبْحَٰنَهُۥ: مفعول مطلق.

از اینکه به خدا نسبت فرزند داده اند بری و پاک است این عقیده **بنوخزاعه** و **بنوکنایه** بود که می‌گفتند فرشتگان دختران خدا هستند چگونه برای خدا دختران قائل شدند؟

وَلَهُم مَّا يَشْتَهُونَ

لَهُم: جار و مجرور خبر مقدم - مَّا: مبتدا مؤخر

در حالیکه برای خود پسران قائل می شدند آن چیزی که آرزوی آنرا می کردند و بدان می‌نازیدند.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِٱلْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُۥ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿۵۸﴾

و چون یکی از آنها را بشارت دختر دهند، چهره‌اش تیره می گردد و غم زده شود.(۵۸)

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِٱلْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُۥ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ

بُشِّرَ: فعل ماضی مجهول- أَحَدُ : نایب فاعل

و آن زمانی که به کافران خبر تولد دختر مژده داده شود و بگویند که برای تو دختری متولد شده است از غم و اندوه و شرمندگی روی او در میان قوم سیاه و تیره می گردد و بر زن خود خشمگین می شود و می گوید چرا دختر زائیدی؟

يَتَوَٰرَىٰ مِنَ ٱلْقَوْمِ مِن سُوٓءِ مَا بُشِّرَ بِهِۦٓ ۚ أَيُمْسِكُهُۥ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُۥ فِى ٱلتُّرَابِ ۗ أَلَا سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۵۹﴾

از قباحت چیزیکه بدان بشارتش داده‌اند، از قوم پنهان می شود(و نداند) آن دختر را بذلت نگهدارد یا در خاکش زنده به گور کند؟ چه بد است قضاوتی که می کنند.(۵۹)

يَتَوَٰرَىٰ مِنَ ٱلْقَوْمِ مِن سُوٓءِ مَا بُشِّرَ بِهِۦٓ

يَتَوَٰرَىٰ: فعل مضارع- (هو)فاعل

بخاطر شرمندگی و خبر بدی که از مژده تولد دختر به او می رسد خود را از قوم و قبیله پنهان می کرد. چون در زمان جاهلیت عرف بر این بود که هر گاه زن وی باردار می شد به وقت زادن از مردم خود را پنهان می کرد و منتظر بود که چه چیزی به او می رسد؟ پسر است یا دختر اگر پسر باشد خوشحال می شدند و به جمع مردم می‌پیوستند و اگر دختر باشد غمگین و دل تنگ می نشستند.

أَيُمْسِكُهُۥ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُۥ فِي ٱلتُّرَابِ

يُمْسِكُهُۥ: فعل مضارع – ـه: مفعول به – (هو)فاعل

آنگه با خود فکر می کردند آن دختر را با شرمندگی بپرورند و بزرگ کنند یا زنده بگور سازند و از ایشان کسانی بودند که دختران خود را از بیم فقر و از بیم شرمندگی و عار زنده در خاک می نهادند.

أَلَا سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ

سَآءَ: فعل ذم – (هو)فاعل – مَا: تمیز

آگاه باشید و بدانید که حکم بدی است که مشرکان می کردند دختر راکه به نزد ایشان ارزشی ندارد زنده در زیر خاک دفن می کردند.

لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْآخِرَةِ مَثَلُ ٱلسَّوْءِ ۖ وَلِلَّهِ ٱلْمَثَلُ ٱلْأَعْلَىٰ ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٦٠﴾

کسانی که بدنیای دیگر ایمان ندارند، صفت قبیح دارند و صفت والا خاص خداست و او نیرومند و فرزانه است.(۶۰)

لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْآخِرَةِ مَثَلُ ٱلسَّوْءِ

صفت بد کافران آن بود که دختران خود را از بیم فقر و عیب و عار اطرافیان می کشتند و زنده به گور می‌کردند و جایگاهشان به جهت این عمل در آخرت آتش دوزخ است.

وَلِلَّهِ ٱلْمَثَلُ ٱلْأَعْلَىٰ

لِلَّهِ: جار و مجرور خبر مقدم – ٱلْمَثَلُ: مبتدا مؤخر

خدای تعالی را صفت بزرگوار است و مثل نیکو، بی فرزند و بی نیاز از فرزند و از شریک پاک و مبراست او را یگانه می دانند و به توحید و به اخلاص می پرستند. و صفت علیاء او آن کلمه شهادت است . **لا اله الا الله وحده لا شریک له** – و یا در جای دیگر آمده است **لیس کمثله شیء و هوالسمیع البصیر– لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد** (سوره اخلاص).

وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ

هُوَ: مبتدا – ٱلْعَزِيزُ: خبر – ٱلْحَكِيمُ: خبر ثانی .

و او قادر و غالب بر عذاب و هلاک کفار است و در وقت معینی بر حسب اعمالشان حکم کننده است و هر کاری کند از روی حکمت است.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ ٱللَّهُ ٱلنَّاسَ بِظُلْمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَآبَّةٍ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۖ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَـْٔخِرُونَ سَاعَةً ۖ وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٦١﴾

اگر خدا این مردم را به ستمشان مواخذه می کرد روی زمین جنبنده ای وانمی گذاشت ولی تا مدتی معین مهلتشان دهد و چون مدتشان سرآید، نه ساعتی دیرتر روند و نه جلوتر شوند.(۶۱)

وَلَوْ يُؤَاخِذُ ٱللَّهُ ٱلنَّاسَ بِظُلْمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَآبَّةٍ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى

وَلَوْ: حرف شرط- يُؤَاخِذُ: فعل مضارع- لفظ ٱللَّهُ: فاعل-ٱلنَّاسَ: مفعول به

اگر خداوند مردمان را به جهت ظلم و ستم و کفرشان هر چه زودتر به عذاب و عقاب آن کیفر می داد و مکافات می کرد بر روی زمین هیچ جنبنده ای باقی نمی ماند پس ایشان را تا زمان مرگشان مهلت داد که توبه کنند و به ایمان بگروند و از رسول خداﷺ متابعت کنند و قرآن را باور دارند د رغیر اینصورت همان عذابی که خداوند وعده داده است در روز رستاخیز خواهند دید و آن آتش دوزخ است.

فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَـْٔخِرُونَ سَاعَةً ۖ وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ

جَآءَ: فعل ماضی – أَجَلُهُمْ: فاعل – لَا يَسْتَـْٔخِرُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل – سَاعَةً: مفعول‌فیه.

پس آن هنگام که اجلشان فرار رسد لحظه ای از آن وقت معین عقب نمی‌ماند و لحظه‌ای جلو نمی‌افتد.

شیخ سعدی گفت:

دو چیز محال عقل است خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم و در جای دیگر از قرآن آمده است که: **کل نفس ذائقه الموت** هر کسی چشنده مرگ است. یعنی مرگ یک شربت تلخی است که باید هر کس از آن بنوشد وتسلیم آن باشد.

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ ٱلْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ ٱلْحُسْنَىٰ ۖ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ ٱلنَّارَ وَأَنَّهُم مُّفْرَطُونَ ﴿٦٢﴾

چیزی را که از آن کراهت دارند خاص خدا کنند، زبانهایشان بدروغ نقل کند که نیکی خاص ایشان است، بدون گفتگو جهنم از آنهاست و خودشان سوی آن روانند.(۶۲)

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ ٱلْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ ٱلْحُسْنَىٰ ۖ

يَجْعَلُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- مَا: مفعول به

آن مشرکان به خدای تعالی آنچه راکه به خودشان زشت می شمارند نسبت می دهند و به خدا دختران قائل می شوند و با زبانهایشان دروغ را وصف می کنند یعنی می گویند همان طوری که در این جهان مال و ثروت از آن ماست در آن دنیا سرانجام خوبی خواهیم داشت و آن بهشت است.

لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ ٱلنَّارَ وَأَنَّهُم مُّفْرَطُونَ

لَا: لای نفی جنس – جَرَمَ: اسم لای نفی جنس – لَهُمُ: جار و مجرور، خبر إنَّ مقدم – ٱلنَّارَ: اسم أَنَّ، جملهٔ لَهُمُ ٱلنَّارَ خبر لای نفی جنس.

بی گمان بجای بهشت در روز قیامت آتش دوزخ نصیب آنان است در حالیکه ایشان در آتش از متروکان و از فراموش شدگان اند این در حق کسانی است که در این دنیا به خدای یگانه ایمان نیاورده و خدای یکتا را دختران قائل شده و باز در انتظار بهشت هستند.

تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَآ إِلَىٰٓ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ أَعْمَٰلَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ ٱلْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾

بخدا، سوی امتانی پیش از تو پیغمبران فرستادیم و شیطان اعمالشان را در نظرشان بیاراست، اکنون نیز شیطان یار آنهاست و عذابی الم انگیز دارند.(۶۳)

تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَآ إِلَىٰٓ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ أَعْمَٰلَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ ٱلْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

فَهُوَ: مبتدا- وَلِيُّهُمُ : خبر- لَهُمْ : جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ : مبتدا مؤخر

به خدا قسم ما پیش از تو پیغمبرانی به سوی امتان فرستادیم تا ایشان را هدایت کند و به راه راست در آورد پس برای ایشان ابلیس کردارهای زشتشان را بیاراست تا اینکه پیغمبران و رسالتشان را تکذیب کردند پس شیطان دوست و ولی ایشان است چونکه همان شیطان امروز در زمان تو نیز کافران را آنچنان فریب می دهد و اعمال بدشان را می آراید تا تکذیب تو و قرآن کنند و بر ایشان روز قیامت عذابی دردناک است و آن آتش دوزخ است.

وَمَآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِى ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ ۙ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٦٤﴾

ما این کتاب به تو نازل نکردیم مگر برای آنکه مطالبی را که درباره آن اختلاف کرده اند برای ایشان، بیان کنی ،و هدایت و رحمتی برای گروه مومنان است.(۶۴)

وَمَآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِى ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ ۙ

أَنزَلْنَا: فعل ماضی،(نا) فاعل –ٱلْكِتَٰبَ: مفعول به

و ما ای محمدﷺ کتاب قرآن را بر تو نفرستادیم مگر اینکه برای مردمان آن چیزی راکه در آن از امر توحید و روز بعث و نشر با هم اختلاف کردند و در راه های مختلف سرگردان هستند از قوم یهود و نصرانی و مجوسی و غیره بیان کنی و راه راست و هدایت را به آنان بنمائی.

وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

وَهُدًى: مفعول لاجله.

و قرآن را نازل کردیم تا هدایت و رحمت باشد برای قومی که ایمان بیاورند و از گمراهی نجات یابند و از نعمت بهشت بهره مند شوند چون نعمت بهشت از آن کسی است که به خدا ایمان بیاورند و پیغمبر و قرآن را باور دارند.

وَٱللَّهُ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَآ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٦٥﴾

خدا از آسمان آبی نازل کرد و با آن زمین را از پس مردنش زنده کرد که در این برای گروهی که می شنوند، عبرتهاست. (۶۵)

وَٱللَّهُ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَآ ۚ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا - أَنزَلَ : فعل ماضی، فاعل (هو) جمله خبر.

و خداوند از آسمان آبی فرستاد، از ابر باران فرستاد پس زمین را بوسیله آب آن باران بعد از مرگش زنده گردانید یعنی گیاهان فراوان در زمین رویاند. باران رحمتش بیحسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد. فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد درختان را به خلعت نوروزی قبای سبزورق در برگرفته و اطفال شاخ را بقدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده عصاره نالی بقدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.

إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

فِى ذَٰلِكَ: جارو مجرور خبر إِنَّ مقدم - ل: مزحلقه - لَءَايَةً : اسم إِنَّ موخر.

بدرستیکه در این آیت هر آینه نشانه هایی آشکار است بر گروهی که قرآن را به گوش بشنوند و از این آیات عبرت گیرند و به وحدانیت خدای یگانه ایمان آورند و پیغمبر و قرآن را باور دارند.

وَإِنَّ لَكُمْ فِى ٱلْأَنْعَٰمِ لَعِبْرَةً ۖ نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِى بُطُونِهِۦ مِنۢ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَّبَنًا خَالِصًا سَآئِغًا لِّلشَّٰرِبِينَ ﴿٦٦﴾

برای شما در حیوانات عبرتی هست که از آنچه در شکم هایشان هست از میان سرگین و خون، شیرخالص، گوارا برای نوشندگان بشما بنوشانیم.(۶۶)

وَإِنَّ لَكُمْ فِى ٱلْأَنْعَٰمِ لَعِبْرَةً ۖ

لَكُمْ: جارومجرور خبر انَّ- لَعِبْرَةً : اسم انَّ

و بدرستیکه ای مردمان در وجود چهارپایان عبرتی است که گفته اند در چهارپایان یعنی شتر و گاو و گوسفند.

نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِى بُطُونِهِۦ مِنۢ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَّبَنًا خَالِصًا سَآئِغًا لِّلشَّٰرِبِينَ

نُّسْقِيكُم: فعل مضارع- کم: مفعول به اول- (نحن)فاعل- لَّبَنًا : مفعول به ثانی

می نوشانیم بر شما شیر خالص و گوارائی راکه از آنچه که در شکم حیوانات مانند شتر و گاو و گوسفند است یعنی شیر خالص و گوارا و پاک از میان سرگین و خون بدست می آید می گویند آن غذا و علفی که حیوانات می خورند در شکم آنها به سه قسمت تقسیم می شود یک قسمت تحلیل و تجزیه شده تبدیل به فضله (سرگین) می شود و از قسمت دیگر آن خون تولید می شود که در رگها جاری می‌گردد و باعث حیات حیوان می شود و قسمت سومی بقدرت خدای تعالی شیر است که بسیار پاک و خوش و گواراکه هم بچه هایشان از آن استفاده می کنند و هم برای انسانها غذای لذیذ و مقوی است.

وَمِن ثَمَرَٰتِ ٱلنَّخِيلِ وَٱلۡأَعۡنَٰبِ تَتَّخِذُونَ مِنۡهُ سَكَرٗا وَرِزۡقًا حَسَنًاۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ﴿٦٧﴾

و از میوه نخلها و تاکها (بشما داده ایم) که از آن سرکه و روزی نیکو گیرند که در این برای گروهی که خردوری کنند عبرتهاست. (۶۷)

وَمِن ثَمَرَٰتِ ٱلنَّخِيلِ وَٱلۡأَعۡنَٰبِ تَتَّخِذُونَ مِنۡهُ سَكَرٗا وَرِزۡقًا حَسَنًاۗ

خدای تعالی از میوه های درختان خرما و انگور آنچه از آن می گیرند مست کنند، چون این آیت مکی است و شراب حرام نشده بود و بعد از هجرت حرام گشت تا آن موقع آزادانه شراب می نوشیدند و نیز روزی نیکو چون خرما و سایر میوه های لذیذ نصیب شما می سازد.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ

فِي ذَٰلِكَ: جارو مجرور خبر إنَّ - لَأٓيَةٗ: اسم إنَّ

بدرستیکه در این میوه های مذکور هر آینه دلیل روشنی بر قدرت آفریدگار است برای کسانی که خردوری کنند و در آن بیندیشند و عبرت گیرند.

وَأَوۡحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحۡلِ أَنِ ٱتَّخِذِي مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتٗا وَمِنَ ٱلشَّجَرِ وَمِمَّا يَعۡرِشُونَ ﴿٦٨﴾

و خدا بزنبور عسل وحی کرد که از کوهها و درختان و سقفهای رفیع منزل گیرند.(۶۸)

وَأَوۡحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحۡلِ أَنِ ٱتَّخِذِي مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتٗا وَمِنَ ٱلشَّجَرِ وَمِمَّا يَعۡرِشُونَ

أَوۡحَىٰ: اینجا به معنی الهام است.

و پروردگار تو به سوی زنبوران عسل الهام فرستاد و راه و روش زندگی و پرورش عسل که تنها خود می داند در دلشان افکند و از شکاف کوهها و درختان، در بیشه ها و صحرا خانه ای که مردمان می سازند برگزید و خانه های آنها را به شکل مسدس متساوی‌الاضلاع و سقف دار قرار داد. **مولانا گفت:**

چونکه او حی رب الی النحل آمدست — خانه و خیش پر از حلوا شدست

ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ فَٱسۡلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلٗاۚ يَخۡرُجُ مِنۢ بُطُونِهَا شَرَابٞ مُّخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهُۥ فِيهِ شِفَآءٞ لِّلنَّاسِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾

آنگاه از همه میوه ها بخور، و طریقت ها و راه پروردگارتان را با اطاعت بپوئید آنگاه از شکم های آن شرابی با رنگهای مختلف برون می شود که شفای مردم در آنست که در این، برای گروهی که اندیشه کنند عبرتی هست.(۶۹)

ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ فَٱسۡلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلٗاۚ

كُلِي: فعل امر- (ی)فاعل

پس به ایشان الهام کردیم و گفتیم از میوه ها هر چه خواهید بخورید پس راه هایی راکه خداوند برای شما تعیین کرده است از زنبوران عسل که مطیع و منقاد فرمان پروردگار خویش است بپیمائید چون زنبوران برای بدست آوردن عسل به هر طرف پرواز می کنند وکیلومترها راه می روند و پس از مکیدن شیرۀ گلها مستقیماً به لانه خود بر می گردند بدون اینکه راه راگم کنند و با تصرفات فطری خود شهد را آماده می کنند.

يَخۡرُجُ مِنۢ بُطُونِهَا شَرَابٞ مُّخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهُۥ فِيهِ شِفَآءٞ لِّلنَّاسِ

يَخۡرُجُ : فعل مضارع — شَرَابٞ: فاعل.

از شکمهای زنبور عسل شراب آشامیدنی (مایعی) بیرون می تراود که دارای رنگهای متفاوت است که برای شفای بعضی از دردهای مردمان بکار میرود.

از قتادهﷺ روایت است که مردی به حضور حضرت رسولﷺ آمد و گفت: یا رسول اللهﷺ برادرم به مرض اسهال مبتلا شده است پس از رسول خداﷺ در حق او معالجه طلب کرد . حضرت فرمود که عسل بخورد، بعد از نوشیدن عسل اسهال او قطع نگشت به رسول خداﷺ آمد و گفت قطع نشده است فرمود باز عسل بخورد، دوباره با خوردن عسل همان کیفیت ظاهر شد حضرت برای بار سوم فرمود که عسل بخورد . بالاخره با خوردن نوبت سوم اسهال بند آمد و قطع شد.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ

فِي ذَٰلِكَ : جارو مجرور خبر إِنَّ -ل: مزحلقه — لَأٓيَةٗ : اسم إِنَّ.

بدرستیکه در کیفیت معیشت زنبوران و تولید شهد بوسیله آنان که آن شهد هم غذا و هم شفا است و نیز تولید شیر و خون و سرگین در شکم جانوران که مذکور شد برای کسانی که در این نوع از پدیده ها با دیده باریک بنگرند دلایل واضح و روشن از عظمت و قدرت خدای تبارک و تعالی است.

در **حدیث شریف** آمده است دو شفا را بر خود لازم گیرید، عسل و قرآن را. اطبای عصر جدید از ترکیب شیمیایی عسل که مرکب گلوکز، کیفیلوز و آب می باشد به نتایج عجیبی دست یافته اند و آن را مغذی و مقوی، ضد سم و درمان بیماری تشخیص داده‌اند.

وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ ثُمَّ يَتَوَفَّىٰكُمۡۚ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡ لَا يَعۡلَمَ بَعۡدَ عِلۡمٖ شَيۡـًٔاۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٞ قَدِيرٞ ﴿٧٠﴾

خدای شما را بیافریده و باز جانتان بگیرد و از شما کسی باشد که به بیشترین دورانهای عمر بازگردانده می‌شود، تا پس از دانایی [به جهت پیری هر چه داشته است] هیچ نداند که خدا دانا و تواناست.(۷۰)

وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ ثُمَّ يَتَوَفَّىٰكُمۡۚ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡ لَا يَعۡلَمَ بَعۡدَ عِلۡمٖ شَيۡـًٔاۚ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- خَلَقَكُمۡ: فعل ماضی- فاعل (هو)-کم: مفعول به، جمله خبر.

خداوند شما را خلق کرد و از عدم بوجود آورد سپس شما را می میراند و از شما کسی هست که به سوی پست ترین زندگانی رد کرده شود یعنی سن پیری و بطوری فرتوت و از کار افتاده می شود که پس از آن همه علم و آگاهی و تجربه ای که در زندگی بدست آورده چیزی نمی داند و همه را فراموش می کند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه *روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ چنین دعا می‌کردند:* ***«اعوذ بک من البخل و الکسل، و ارذل العمر، و عذاب القبر، و فتنه الدجال، و فتنه المحیا و الممات»***[1].

إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٞ قَدِيرٞ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - عَلِيمٞ: خبرإِنَّ - قَدِيرٞ : خبر إِنَّ ثانی.

بدرستیکه خدای تعالی بر همه چیز داناست و عجز و ناتوانی بر او راهی ندارد و بدانند که خداوند قادر است که بنده را از حال علم به حال جهل برد، و قادر است که او را بمیراند و دوباره او را زنده گرداند.

وَٱللَّهُ فَضَّلَ بَعۡضَكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ فِي ٱلرِّزۡقِۚ فَمَا ٱلَّذِينَ فُضِّلُواْ بِرَآدِّي رِزۡقِهِمۡ عَلَىٰ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَهُمۡ فِيهِ سَوَآءٌۚ أَفَبِنِعۡمَةِ ٱللَّهِ يَجۡحَدُونَ ﴿٧١﴾

و خدا بعضی از شما را بر بعضی دیگر به روزی برتری داد، و کسانیکه برتری یافته اند، روزی خویش به مملوکان ندهند که همه در آن [روزی داشتن] یکسانند، پس چرا نعمت خدا را انکار می کنند؟(۷۱)

وَٱللَّهُ فَضَّلَ بَعۡضَكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ فِي ٱلرِّزۡقِۚ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا - فَضَّلَ: فعل ماضی، فاعل (هو) جمله خبر.

این آیت دلیل است به رد آنچه که مشرکان می گفتند و به خداوند انباز می گرفتند و برای او شریک قائل می‌شدند می گوید: خدای تعالی بعضی از شما را بر بعضی دیگر در رزق و روزی برتری داد چون که تلاش ها و برنامه ریزیهای زندگیشان متفاوت است.

فَمَا ٱلَّذِينَ فُضِّلُواْ بِرَآدِّي رِزۡقِهِمۡ عَلَىٰ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَهُمۡ فِيهِ سَوَآءٌۚ

[1] - خدایا از بخل ورزی و تنبلی و پیری مفرط و از عذاب قبر و فتنه دجال و فتنه و فساد دنیا و فتنه زنده و مرگ، به تو پناه می‌جویم.

ٱلَّذِينَ: اسم مَا -بِرَآدِّي: خبر مَا.
پس آنانکه در اموال فزونی یافته اند و روزی فراوان به ایشان داده شده است حاضر نیستند مال خود را به بردگان بدهند اگر توانگران و مالکان زیردستان و بردگان خود را در اموالشان شریک کنند پس برده و ارباب در مال یکسان خواهند بود پس صاحبان مال و ملک چنین کاری نمی کنند پس چگونه بتان را شریک خدا قرار می دهید و به آن رضایت می دهید در حالیکه آنان خود آفریده خداوند هستند.

أَفَبِنِعْمَةِ ٱللَّهِ يَجْحَدُونَ
استفهام به معنی انکار است آیا نعمت خداوند را انکار می کنید و وحدانیت خداوند را با قائل شدن انبازان زیر سئوال می برید و می پسندید به خدا آنچه را که به خود نمی‌پسندید؟

وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَٰجِكُم بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ ۚ أَفَبِٱلْبَٰطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ ٱللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ ﴿٧٢﴾
خدا برای شما از خودتان همسران قرار داد و برای شما از همسرانتان فرزندان و نوادگان پدید آورد و چیزهای پاکیزه روزیتان کرد، آیا [با وجود این همه نعمت های خدا] باز باطل را باور دارند و نعمت خدا را انکار می کنند.(۷۲)

وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَٰجِكُم بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ ۚ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- جَعَلَ: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر.
قتاده گفت: خداوند حوا را از نفس آدم از استخوان پهلوی وی بیافرید برای شما جفتان از جنس شما آفرید با ایشان آرام می گیرید و از زنانتان فرزندان (پسران) و نوادگان بخشید و به شما از چیزهای پاک و پاکیزه روزی بخشید تا در برابر این همه نعمت خداوند را سپاسگزار و شاکر باشید.

أَفَبِٱلْبَٰطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ ٱللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ
آیا کافران با توجه به اینکه به نعمت خدای تعالی ایمان دارند باز هم به چیزهای باطل و دون خدا یعنی بتها ایمان دارند و نعمت خداوند را با شرک به او ناسپاسی می کنند.

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ شَيْـًٔا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٧٣﴾
و غیر خدا، چیزها می پرستند که به هیچ وجه مالک روزی دادن آنان از آسمان‌ها و زمین نیستند و توانایی ندارند.(۷۳)

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ شَيْـًٔا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ

يَعْبُدُونَ: فعل مضارع -(و) فاعل - مَا: مفعول به

و غیر خدای را می پرستند آن چیزی را که خود توانایی ندارد که از آسمان روزی فرستد یعنی باران بباراند و از زمین نباتات برویاند پس پرستش و عبادت این بتان از روی جهل و نادانی است نه از روی خردوری و تعقل، زیرا که در مقابل نعمت خداوند باید خدا را پرستش و عبادت کرد و بدین طریق سپاسگزار بود و حال آنکه مشرکان غیر خدا را عبادت می کنند و نعمت حق تعالی را منکر و ناسپاسی می کنند.

فَلَا تَضْرِبُواْ لِلَّهِ ٱلْأَمْثَالَ إِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧٤﴾

برای خدا مثالها نزنید که خدا می داند و شما نمی دانید.(٧٤)

فَلَا تَضْرِبُواْ لِلَّهِ ٱلْأَمْثَالَ

فَلَا تَضْرِبُواْ: فعل مضارع مجزوم - (و)فاعل - ٱلْأَمْثَالَ : مفعول به

پس ای مشرکان به خدای تعالی شریک مگیرید و برای او همتایی قائل مشوید که او مثل و مانندی ندارد و برای او شریک و انبازی نیست.

إِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - يَعْلَمُ: فعل مضارع ، فاعل (هو) جمله خبر.

بدرستیکه خدای تعالی اعمال شما را می داند در حالیکه شما عاقبت کار خود را نمی‌دانید.

ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَّا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَن رَّزَقْنَٰهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُۥنَ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

خدا مثالی میزند، بنده مملوکی که به هیچ چیز توانائی ندارد با آنکه از جانب خویش بدو روزی نیکو داده ایم که از آن نهان و عیان انفاق می کند، آیا این دو برابرند؟ ستایش خاص خداست اما بیشترشان نمی دانند.(٧٥)

ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَّا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَن رَّزَقْنَٰهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا

ضَرَبَ: فعل ماضی - لفظ ٱللَّهُ: فاعل - مَثَلًا: مفعول به - عَبْدًا: بدل.

بنده ای عاجز مملوک که بر هیچ چیز قادر نیست و توان انفاق و قدرت چیزی را ندارد با آن کسی که توان انفاق دارد و فراخ نعمت و فراخ نفقه است آیا با هم یکسان و برابرند؟ هر چند به ظاهر با هم یکی و یکسان دیده می شوند اما در معنا یکسان و برابر نیستند یکی قادر و تواناست دیگری عاجز و ناتوان است به آنکسانی که از نزد خود روزی داده ایم روزی نیکو، پس این شخص بدون زحمت و تکلف از آن روزی می تواند پنهان و آشکار نفقه کند و از کسی باکی ندارد هم چنین بر عبادت خدای تعالی قادر

است و او را پرستش می کند. آیا با بتی که مرده سنگ تراشیده است نه حرکتی دارد و نه قوتی و نه می تواند به خود نفع و ضرر رساند و نه به دیگری چگونه می تواند با هم برابر و یکسان باشد؟

هَلْ يَسْتَوُونَ

آیا بندگان بی اختیار و بی سود و زیان با صاحبان قدرت با هم برابر و یکسان‌اند؟ مسلماً یکسان و برابر نیستند.

ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ

ٱلْحَمْدُ: مبتدا - لِلَّهِ: جارو و مجرور خبر.

سپاس و ستایش برای خدایی که صاحب و مولای تمام نعمتهاست.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

بَلْ: ابتدا- أَكْثَرُهُمْ: مبتدا - هُمْ: مضاف الیه- لَا يَعْلَمُونَ : فعل مضارع، (و) فاعل- جمله خبر.

بلکه بیشترشان مشرکان یعنی مشرکان، کافران، فرق ما بین حق و باطل و قادر و ناتوان را نمی‌دانند پس مثل دیگری می‌زند و می گوید.

وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ أَحَدُهُمَآ أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَىٰهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُّ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَن يَأْمُرُ بِٱلْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۷۶﴾

خدا مثالی میزند دو مرد یکیشان لال است و به هیچ چیز توانائی ندارد و سربار مولای خویش است که هر جا فرستدش سودی نیارد، آیا این شخص با کسی که به عدل فرمان می‌دهد و او خود بر راه راست است برابر است؟(۷۶)

وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ أَحَدُهُمَآ أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَىٰهُ

ضَرَبَ: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- مَثَلًا: مفعول به-رَّجُلَيْنِ: بدل - هُوَ: مبتدا- كَلٌّ: خبر

و خداوند دو مرد را بعنوان شاهد مثال آورد که یکی از ایشان گنگ و کر مادرزاد است و بر انجام کاری قادر نیست نمی شنود و نمی گوید و باری گران بر صاحبش است و هیچ سودی به صاحبش نمی‌رساند.

أَيْنَمَا يُوَجِّههُّ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ

و اگر او را به هر جا بفرستد با نیکویی و انجام کار خیر بر نمی گردد نه می تواند خبر بیاورد و نه با گوینده می تواند ارتباط سخن برقرار کند.

هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَن يَأْمُرُ بِٱلْعَدْلِ

يَسْتَوِي: فعل مضارع- (هُوَ)فاعل- هُوَ: توكيد

آیا این گنگ و کر باکسیکه به عدل و راستی سخن می گوید و قادر است امور مهم را به نیکویی انجام دهد برابر و یکسان است؟ پس آن بت همچون آدم گنگ و کر است که از او هیچ سخن نیاید و کاری انجام ندهد و نفعی هم به خود و هم به صاحبش نمی رساند آیا با کسی که قادر به تکلم است و دانا و شنوا و بیناست برابر است؟

وَهُوَ عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ

وَهُوَ: مبتدا - عَلَىٰ صِرَٰطٍ: جارو مجرور، خبر

و او در نفس خود به راهی است و درست حرکت می کند به هر جا رود به مقصد می‌رسد پس آیا کردگار روزی رسان بنده نواز ره نمای را با آن بتان جامد و ساکن و ساکت برابر می‌دارید؟ زهی عقیده پوچ و باطل و تو خالی! و نیز گفته اند این مثل برای مرد مومن و کافر است که مومن شنوا و داناست حمزه بن عبدالمطلب و یا عثمان بن عفان (ذی النورین) است و **کافر ابکم** اسیدبن ابی العاص است.

وَلِلَّهِ غَيْبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَمَآ أَمْرُ ٱلسَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ ٱلْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿۷۷﴾

غیب آسمانها و زمین خاص خداست. کار قیامت چشم بهم زدنی بیش نیست و یا نزدیکتر است که خدا بهمه چیز تواناست.(۷۷)

وَلِلَّهِ غَيْبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ

لِلَّهِ: جارو مجرور خبر مقدم - غَيْبُ: مبتدا موخر.

این جواب کافران قریش است که به استهزاء در رخ دادن رستاخیز عجله می کردند می‌گوید:
آنچه که در آسمانها و زمین پنهان است و بر هیچکس پوشیده نیست عبارت از روز رستاخیز یا بعث و نشر همه را خدا می داند و در وقت معین همه بلافاصله در یک لحظه به وقوع خواهد پیوست.

وَمَآ أَمْرُ ٱلسَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ ٱلْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ ۚ

كَلَمْحِ ٱلْبَصَرِ : در یک چشم بهم زدن.

خداوند می فرماید در قدرت ما آوردن و نشاندن قیامت بسیار سهل و آسان است آن زمانکه رستاخیز بیاید. در یک چشم بهم زدن به وقوع می پیوندد خدای تعالی می گوید هر گاه ما بخواهیم قیامت شود می‌گوییم **کن** یعنی باش پس می شود بلکه آن نزدیکتر است.

پیر هرات گفت: طهارت کن، که قامت[۲] نزدیک است؛ توبه کن،که قیامت نزدیک است.

إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٖ قَدِيرٞ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - عَلَىٰ كُلِّ: جارو مجرور - شَيْءٖ: مضاف اليه - قَدِيرٞ: خبر.

بدرستیکه خداوند بر همه چیز قادر و تواناست و او قادر است اینکه قیامت بر پا دارد و بعث و نشر برانگیزد هر چند قیامت دیر می آید ولی می آید و با عجله مشرکان قریش به وقوع نمی پیوندد بلکه در موعد مقرر اتفاق خواهد افتاد.

وَٱللَّهُ أَخۡرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ (۷۸)

خدا از شکم مادرتان برونتان آورد و چیزی نمی دانستید و شما را گوش و دیدگان و دلها داد، شاید سپاس دارید.(۷۸)

وَٱللَّهُ أَخۡرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا - أَخۡرَجَكُم: فعل ماضی -کم: مفعول به ، فاعل (هو)، جمله خبر

و خداوند شما را از شکم های مادرانتان بیرون آورد و در حالیکه شما هیچ چیزی نمی‌دانستید و خداوند برای شما علم و دانش بخشید که خود نعمت بزرگی از نعمت‌های بی شمار خدای تعالی است.

شیخ سعدی گفت:

**مرغک از بیضه برون آید و روزی طلبد		آدمی بچه ندارد خبر و عقل و تمیز**

وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَ

جَعَلَ: فعل ماضی، فاعل (هو) لَكُمُ: جارو مجرور - ٱلسَّمۡعَ: مفعول به - وَٱلۡأَبۡصَٰرَ: معطوف وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَ: معطوف

و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد تا بوسیله آنها بشنوند و ببینند و درک کنند اگر خدای تعالی چشم و گوش و عقل و هوش و غیره نداده بود جلو رشد و تعالی انسان گرفته می شد و هیچ فرقی با حیوان نداشت.

لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ

کم: اسم لعل - تَشۡكُرُونَ: فعل مضارع،(و) فاعل، جمله خبر لعل.

این همه نعمتهایی که مذکور شد خداوند به انسان داد تا شاید سپاسگزار و شاکر باشند سپاسگزاری انسان این است که تا وسع توان وقت خود را در اطاعت خدای تعالی صرف کند.

---

[۲]- وقت برپا داشتن نماز

ستایش خداوند بخشنده را که موجود کرد از عدم بنده را

أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٧٩﴾

آیا پرندگان را نمی‌بینند که فضای آسمان مسخر آنهاست، و جز خدا نگهبان آنها نیست که در این برای گروهی که ایمان دارند، عبرتهاست؟(۷۹)

أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ

لَمْ يَرَوْا : فعل مضارع مجزوم- (و)فاعل- مُسَخَّرَاتٍ: حال

آیا انسان بر قدرت بار یتعالی به سوی آفرینش مرغان نمی نگرد که ایشان در میان آسمان و زمین یعنی در فضا در حال پروازاند و کس جز خدای تعالی آنان را محفوظ نمی دارد و حاجت و نیاز آنان را بر آورده نمی‌کند. **شیخ سعدی گفت:**

از دریخشندگی و بنده نوازی	**مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا**
قسمت خود می خورند منعم و درویش	**روزی خود می برند پشه و غنقا**
حاجت موری به علم غیب بداند	**در بن چاهی به زیر صخره صما**
از همگان بی نیاز و بر همه مشفق	**از همه عالم نهان و بر همه پیدا**
هر که نداند سپاس نعمت امروز	**حیف خورد بر نصیب رحمت فردا**

مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ

يُمْسِكُهُنَّ: فعل مضارع- هن: مفعول به- لفظ اللَّهُ: فاعل

و آن مرغان را در هوا کسی جز خدای تعالی نگه نمی دارد این خداوند است همچنانکه به انسان علم و دانش و عقل و خرد بخشید به پرندگانی که در آسمان پرواز می کنند به مقتضای حال آنان قدرت پرواز بخشید تا در هوا پرواز کنند غیر از خدا کسی قادر نیست که آنها را در فضای آسمان نگه دارد.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

فِي ذَٰلِكَ : جار و مجرور خبرإِنَّ - ل: مزحلقه - لَآيَاتٍ: اسم إِنَّ

بدرستیکه در پرواز پرندگان در فضا همچون آفرینش از نطفه و مراحل رشد او در شکم مادر برای کسانیکه ایمان آورده اند نشانه هایی است بر وحدانیت خدای یگانه و قدرتش.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٨٠﴾

خدا خانه های شما را آرامگاهتان کرده و از پوست حیوانات برای شما خانه ها کرد که روز کوچ و روز اقامتتان آنرا سبک می یابید و از پشمها و کرکها و موهای آن، برای مدتی، اثاث و کالا استفاده کنید.(۸۰)

وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۢ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ ٱلْأَنْعَٰمِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ

ظَعْنِكُمْ : سفر، کوچ، مضاف الیه

و خدای تعالی برای شما این توانایی را داده است تا بتوانید خانه هایتان را از سنگ و خشت و چوب و غیره بسازید تا در وقت استراحت محل آرامش و آسایش شما باشد و نیز برای شما آموخت تا خانه ای از پوست چهارپایان یعنی از چرم و پشم حیوانات خیمه ها و آلاچیق هایی برای خود بسازید تا بتوانید براحتی آنرا از محلی به محل دیگر نقل مکان دهید و در سفر خانه های متحرک و قابل انتقال خود را با خودتان بردارید و ببرید.

وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَآ أَثَٰثًا وَمَتَٰعًا إِلَىٰ حِينٍ

و نیز برای شما از پشم و کرک و موهای چهارپایان یعنی گوسفند و شتر و بز رختها از پوشیدنی و گستردنی و بهره مند شدن از خرید و فروش آن را برای شما آموخت تا زمانیکه زنده اید از آن بهره مند شوید و خود را از سرما و گرما حفظ کنید.

وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَٰلًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلْجِبَالِ أَكْنَٰنًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَٰبِيلَ تَقِيكُمُ ٱلْحَرَّ وَسَرَٰبِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُۥ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾

خدا برای شما از آن چیزها که آفریده سایه ها کرد و برایتان از کوه ها نهانگاه ها کرد و برایتان لباس ها کرد که از گرما [و سرما] نگاهتان دارد و نیز لباسهایی که شما را در جنگ محفوظتان دارد [لباس آهن و جوشن مقرر کرد] و بدینگونه، نعمت خویش بر شما کامل می کند، شاید مسلمان شوید.(۸۱)

وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَٰلًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلْجِبَالِ أَكْنَٰنًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَٰبِيلَ تَقِيكُمُ ٱلْحَرَّ وَسَرَٰبِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ

أَكْنَٰنًا : پناهگاه ها - سَرَٰبِيلَ : هر نوع جامه.

و نیز خدای تعالی برای راحتی و آسایش شما و حفظ از گرمای آفتاب سوزان از درخت و کوه و بنا و ابر سایه ها پدید کرد تا به سایه آن پناه ببرید و خود را از گرما حفظ کنید.

و نیز برای شما لباسهایی چون لباس های پشمین و کتان و پنبه و غیره پدپد کرد تا خود را از سرما و گرما حفظ کنید و همچنین برای شما اسلحه هایی از آهن بمانند زره و جوشن و تیر و تیغ و نیزه ساخت تا در جنگ از آنان استفاده کنید و خود را از ترس دشمن محفوظ دارید.

كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُۥ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ

يُتِمُّ: فعل مضارع- (هو)فاعل- نِعْمَتَهُۥ: مفعول به

همچنان این همه نعمتها را بر شما بخشید و تمام کرد و نیروی علمی و عملی و خلاقیت را در شما ایجاد کرد که آنها را با دست انسانهای ماهر بسازند پس لازم است که همه مردم در مقابل این همه نعمتها و احسان خدای تعالی سرتعظیم فرود آورند و سپاسگزار و شکرگزار باشند. و به اسلام روی آورند و مطیع فرمان الهی و رسولش باشند و از کتابهای او برای رفع نیاز رفاهی و معنوی دنیوی بهره بگیرند تا در آخرت پاداش نیک خود را در یابند.

فَإِن تَوَلَّوْا۟ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ ﴿٨٢﴾

اگر روی بگردانیدید، فقط بلاغ آشکار بر توست.(۸۲)

فَإِن تَوَلَّوْا۟ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ

عَلَيْكَ: جار و مجرور خبر مقدم- ٱلْبَلَٰغُ: مبتدا مؤخر

می گوید: ای محمدﷺ اگر این مشرکان بعد از این توضیح آشکار و بیان روشن از نعمتها که بر شمردیم از اسلام و ایمان روی برگردانند وظیفه تو فقط تبلیغ و رساندن پیام و اعلام معجزات است که نشانه نبوت را به آنان بنمایی اگر به اسلام و ایمان روی آوردند چه خوب و اگر نگروند تو وظایف خود را انجام داده باشی از این بابت یعنی از انکار و تکذیب ایشان هیچ مشکلی و گناهی بر تو نیست بقیه کارها با ماست که در جای خود اعمال خواهیم کرد.

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿٨٣﴾

نعمت خدا را شناسند و باز آنرا منکر شوند و بیشترشان منکرانند.(۸۳)

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ ٱلْكَٰفِرُونَ

يَعْرِفُونَ: فعل ماضی، (و) فاعل - نِعْمَتَ: مفعول به.

کافران می دانند و می گویند که همه نعمتها از خدای تعالی است و آفریدگار و روزی رسان اوست و به این امر اقرار می دهند اما می گویند که با شفاعت بتان این نعمت به ما می رسد و از بتان سپاسداری می کنند اینان ناگرویدگان اند.

السری السقطی گفت:

شکر سه تاست. شکر با قلب، شکر با بدن و شکر با زبان.

شکر با قلب اینکه بنده می داند و اقرار می کند که همه نعمتها از جانب خداست پس بر آن از دل شکرگزار است و شکر با بدن آن است که نعمت دهنده را با اعضای بدن طاعت و عبادت می کنند مانند نماز و شکر با زبان آنست که بوسیله زبان شکر نعمت خدای تعالی را بجای آورند. همچون گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و ...

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٨٤﴾

روزی که از هر امتی گواهی بر انگیزیم آن وقت به کسانی که کافر بوده اند نه اجازه دهند، و نه عذری از آنان پذیرند.(۸۴)

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ

هُمْ: مبتدا- يُسْتَعْتَبُونَ: طلب رضایت می‌کنند، فعل مضارع مجهول- (و) نایب فاعل

و در روز رستاخیز بر می انگیزیم از هر ملتی که پیغمبرانشان بوده اند پس آن پیامبران بر چگونگی و وضع ایمان و کفرشان شهادت و گواهی دهند تا بر رسوایی کافران افزوده شود پس از شهادت و گواهی از جانب پیغمبرانشان در برابر عدل الهی دیگر به کافران اجازه داده نمی شود که سخنی بر زبان جاری سازد که موجب رضایت و خشنودی خدای تعالی گردد زیرا که دیگر بر دهانها مهر زده می شود و جای هیچگونه صحبت و یا عذر خواهی نیست.

وَإِذَا رَءَا الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٥﴾

و چون کسانیکه ستم کرده اند عذاب را ببینند، نه عذابشان سبک کرده می شود و نه مهلت داده می‌شوند.(۸۵)

وَإِذَا رَءَا الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ

هُمْ: مبتدا - يُنظَرُونَ: فعل مضارع مجهول- (و) نایب فاعل، جمله خبر

و آن زمانیکه مشرکان رستاخیز را ببینند و به آتش جهنم در آیند دوزخیان فریاد برمی‌آورند و درخواست تخفیف عذاب می کنند که نه بر ایشان عذاب کم کرده می‌شود و نه بخششی در جهنم، برای آنان فریاد رسی نیست و نتیجه اعمال خود را خواهند یافت اصلاً دستور عذر خواهی برای آنان داده نمی شود و اگر عذر هم بخواهند پذیرفته نخواهد شد. در آن آتش جاودان بسوزند.

وَإِذَا رَءَا الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِن دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٨٦﴾

و کسانی که شرک آورده اند چون شریکان(عبادت) خویش ببینند گویند پروردگارا ! اینان شریکان (عبادت) مایند که سوای تو می خواندیمشان و شریکان، این سخن آنان را رد می کنند که شما دروغگویانید.(۸۶)

وَإِذَا رَءَا ٱلَّذِينَ أَشْرَكُواْ شُرَكَآءَهُمْ قَالُواْ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ شُرَكَآؤُنَا ٱلَّذِينَ كُنَّا نَدْعُواْ مِن دُونِكَ

إِذَا: مفعول فيه - رَءَا: فعل ماضی - ٱلَّذِينَ: فاعل- هَٰٓؤُلَآءِ : مبتدا-شُرَكَآؤُنَا: خبر

می گویند خدای تعالی در روز قیامت همه بتان و بت پرستان را برمی انگیزاند و به دوزخ می فرستد، کافران زمانیکه بتان را که معبود خود گرفته بودند ببینند می شناسند و می گویند اینان بتانی بودند که ما آنان را شریکان قرار می دادیم و می پرستیدیم و به خدا انباز می‌گرفتیم.

فَأَلْقَوْاْ إِلَيْهِمُ ٱلْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَٰذِبُونَ

أَلْقَوْاْ: فعل ماضی- (و)فاعل- ٱلْقَوْلَ: مفعول به

پس خدای تبارک و تعالی آن بتان را به سخن در می آورد پس در پاسخ مشرکان گویند شما دروغ می گفتید که ما را خدا می خواندید که ما شما را به عبادت خود نخوانده بودیم که ما از عبادت شما نسبت به ما خبر نداریم چون که بتان جامد بودند نه گوشی داشتند بشنوند و نه زبانی داشتند بگویند و نه چشمی داشتند که ببینند بلکه یک چیز مرده را عبادت می کردند نه سودی و نه ضرری به حال خود و دیگران دارند.

وَأَلْقَوْاْ إِلَى ٱللَّهِ يَوْمَئِذٍ ٱلسَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ 

آن روز اطاعت به خدا عرضه کنند و آن دروغها که می ساخته اند، نابود گردد.(۸۷)

وَأَلْقَوْاْ إِلَى ٱللَّهِ يَوْمَئِذٍ ٱلسَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ

(و): اسم كان - يَفْتَرُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر كان.

و خدای تعالی در آن روز (روز قیامت) صلح افکند و آن بتان را به سخن در آورد آنان به بندگی خود اقرار کردند و گفتند ما خدایان نبودیم بلکه بندگان بودیم و یا بت پرستانی بودند که بعد از آن همه سرکشی و تکبر دنیوی در روز رستاخیز آن زمان که جهنم را ببینند در پیشگاه خداوند سر تسلیم فرود آورند و به بندگی خود اقرار می‌دهند و خویشتن را به خواری می افکنند و مطیع فرمان خدای تعالی می شوند و آن بتان که به امید شفاعت ایشان را می پرستیدند در آن روز هیچ سود نکند.

ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ زِدْنَٰهُمْ عَذَابًا فَوْقَ ٱلْعَذَابِ بِمَا كَانُواْ يُفْسِدُونَ 

و کسانیکه کافر بوده و از راه خدا باز داشته اند به سبب آن فساد که می کرده اند عذابی روی عذاب بیفزاییمشان.(۸۸)

ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ زِدْنَٰهُمْ عَذَابًا فَوْقَ ٱلْعَذَابِ بِمَا كَانُواْ يُفْسِدُونَ

اَلَّذِينَ : مبتدا- كَفَرُوا : فعل ماضی- (و) فاعل- زِدْنَٰهُمْ : فعل ماضی (نا) فاعل- هُمْ : مفعول به، جمله خبر- عَذَابًا : مفعول به ثانی

آنانکه به خدای تعالی نگرویدند و ایمان نیاوردند و مردمان را از راه خدای تعالی یعنی از اسلام و ایمان باز داشتند و حضرت محمدﷺ و قرآن را تکذیب کردند به ایشان عذابی بالای عذابی بیفزائیم و به سبب فسادی که می کردند مجازاتشان را دو چندان می گردانیم. عذاب مضاعف بر ایشان به جهت آنست که هم کافر بودند و هم دیگران را به کفر دعوت می کردند پس جزای هر دو را در روز رستاخیز ببینند.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَٰبَ تِبْيَٰنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿۸۹﴾

روزی باشد که از هر امتی گواهی بر ضد خودشان بر انگیزیم و ترا بر ضد اینان گواه آریم، این کتاب که به تو نازل کرده ایم توضیح همه چیز از هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.(۸۹)

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ

نَبْعَثُ : فعل مضارع- (نحن)فاعل- شَهِيدًا : حال

و بیاد آور ای محمدﷺ روزی راکه پیغمبر هر امت راکه از خودشان است برای گواه اعمال و کردارشان آورده می شود و تو نیز بر تصدیق یا تکذیب امت خود گواهی می دهی و آن روز حتمی و بودنی است که جمیع امتهای گذشته و آینده در محکمه عدل الهی آورده خواهند شد و پاداش و جزای اعمال امتها بنا به مقتضای اعمالشان داده خواهد شد.

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَٰبَ تِبْيَٰنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ

نَزَّلْنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل-اَلْكِتَٰبَ : مفعول به- تِبْيَٰنًا : مفعول لاجله

و ما قرآن راکه یک کتاب جامع و کامل است با بیانی روشن و دلایل واضح و بصورت معجزه بر تو نازل کردیم تا برای امور دنیوی و دینی از آن استفاده کنند و احکام و حدود و شرایط آن را درک کنند و در اعمال خود مراعات کنند چون قرآن درمان همه دردهاست و هدایت و رحمت و بخشایش است و مژده دهنده مسلمانان به بهشت و ترساننده کافران از دوزخ است.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَٰنِ وَإِيتَآيِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۹۰﴾

خدا به عدالت و نیکی کردن و بخشش بخویشان فرمان می دهد و از کار بد و منکر و ستمگری منع می کند، پندتان می دهد، شاید اندرز گیرید.(۹۰)

إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - يَأۡمُرُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر إِنَّ

بدرستیکه خداوند به عدل و انصاف و نیکی و احسان و بخشش به نزدیکان و اقوام امر می کند گفته اند که خدای تعالی بیان هر خیر و شر را در این آیت از قبیل عقیده، اخلاق، نیت، عمل و ارتباط اجتماعی حسنه و امر به معروف و نهی از منکر را در این آیه جمع کرده است. در حق احسان به همنوعان **شیخ اجلّ سعدی در بوستان** حکایتی آورده است.

یکی از بزرگان اهل تمیز ‌‌ ‌ حکایت کنند زابن عبدلعزیز
که بودش نگینی د رانگشتری ‌ ‌ فرو مانده در قیمتش مشتری
به شب گفتی آن جرم گیتی فروز ‌ ‌ دری بود از روشنایی روز
قضارا در آمد یکی خشکسال ‌ ‌ که شد بدر سیمای مردم هلال
چو در مردم آرام و قوت ندید ‌ ‌ خود آسوده بودن مروت ندید
مرا شاید انگشتری بی نگین ‌ ‌ نشاید دل خلقی اندوهگین
بفرمود بفروختندش به سیم ‌ ‌ که رحم آمدش بر فقیر و یتیم
به یک هفته نقدش به تاراج داد ‌ ‌ به درویش و مسکین و محتاج داد
خنک آنکه آسایش مرد و زن ‌ ‌ گزینند بر آسایش خویشتن

و دیگر از انجام گناهان کبیره چون شرک و زنا و فحشا و تعدی و تجاوز به دیگران نهی می کند. یعنی آنچه راکه شریعت از ارتکاب به آن شما را باز داشته است و بر انجام ندادن آن امر فرموده است.

يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ

يَعِظُكُمۡ: فعل مضارع، كم: مفعول به فاعل (هو) —كم: اسم لعل —تَذَكَّرُونَ: فعل مضارع (و) فاعل ، جمله خبر لعل.

و خداوند شما را به امر و نهی فرمان می دهد تا شاید شما پند گیرید و با رعایت عدل و احسان و بخشش به نزدیکان و با نهی از منکر و امر به معروف خوشبخت و سعادتمند شوید. در این دنیا در آرامش و آسوده خاطر زندگی کنید و در آخرت به پاداش اعمال نیک خود یعنی به بهشت برسید.

وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ ﴿٩١﴾

به پیمان خدا وقتی که بستید، وفا کنید و قسم ها را از پس محکم کردنش که خدا را ضامن آن کرده اید مشکنید که خدا می داند چه می کنید.(۹۱)

وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلًا

أَوۡفُواْ : فعل امر - (و) فاعل.

بریده‌ﷺ در بیان **سبب نزول** می‌گوید: این آیه در باره‌ی بیعت با رسول خداﷺ نازل شد. می‌گوید: به عهدی که با خدای تعالی می بندید و در کار دین پیمانی که می بندید وفا کنید و یا نذری که می کنید به انجام رسانید و قسم هایی که خوردید بر آن محکم و استوار باشید و آن قسم هایی که به نام خدای تعالی خوردید و پیمانی که به نام خدای تعالی بستید مشکنید چونکه شما در قسم هایتان خدای تعالی را بر صحت امور خود گواه گرفتید و او را کفیل خود قرار دادید.

إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ

لفظ ٱللَّهِ : اسم إِنَّ - يَعۡلَمُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر إِنَّ - مَا: مصدری - تَفۡعَلُونَ : فعل مضارع، (و) فاعل.

بدرستیکه خدای تعالی آنچه که از عهد و پیمان و قسم و یا نذری که می کنید و یا آنرا نقض می کنید می‌داند.

وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّتِي نَقَضَتۡ غَزۡلَهَا مِنۢ بَعۡدِ قُوَّةٍ أَنكَٰثٗا تَتَّخِذُونَ أَيۡمَٰنَكُمۡ دَخَلَۢا بَيۡنَكُمۡ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرۡبَىٰ مِنۡ أُمَّةٍۚ إِنَّمَا يَبۡلُوكُمُ ٱللَّهُ بِهِۦۚ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ مَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ (۹۲)

و چون آنکس که رشته خود از پس تابیدن پنبه قطعه قطعه کند، مباشید که عهد و قسم‌هایتان را مابین خودتان برای آنکه گروهی بیشتر از گروه دیگر است دستاویز و فریب یکدیگر بکار ببرید حق اینست که خدا شما را به قسم ها امتحان می کند و روز قیامت آنچه را که در مورد آن اختلاف داشته‌اید برایتان بیان می کند.(۹۲)

وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّتِي نَقَضَتۡ غَزۡلَهَا مِنۢ بَعۡدِ قُوَّةٍ أَنكَٰثٗا

نَقَضَتۡ: فعل ماضی- (هی)فاعل- غَزۡلَهَا : مفعول به- أَنكَٰثٗا : رشته از هم باز شده، حال

پس از آنکه ایمان آوردید و اسلام و ایمان را در دل متمکن کردید و به بزرگداشت نام و ذکر حق سوگند ها را در امر خود محکم کردید آن عهد را مشکنید و بر مگردانید و همچون آن زن عرب می گویند نامش **ریطه بنت سعد** بود مباشید که عادت وی پشم رشتن بود و پشم را تافته و نابافته می کرد دوباره می‌رشت و باز می شکافت (یعنی بعد از رشتن باز می کرد) . **بیت:**

**گرت هواست که دلدار نگسلد پیمان		نگاهدار سررشته تا نگهدارد**

تَتَّخِذُونَ أَيۡمَٰنَكُمۡ دَخَلَۢا بَيۡنَكُمۡ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرۡبَىٰ مِنۡ أُمَّةٍ

تَتَّخِذُونَ: فعل مضارع ـ (و) فاعل ـ أَيْمَنَكُمْ: مفعول به

مجاهد گفت: این در شأن قومی آمده است که با قومی عهد و پیمان داشتند. پس قومی دیگر را از ایشان عزیزتر و توانگر تر دیدند نقض عهد آن قوم کردند. رب العالمین ایشان را از این امر نهی کرد و فرمود: شما نباید به خاطر عزت و توانگری قومی عهد و پیمان خود را با قومی که با ایشان عهد بسته اید بشکنید و سوگندها و عهدهای خود را وسیله خیانت و فساد و فریب خود قرار دهید.

إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ ٱللَّهُ بِهِۦۚ

جز این نیست که خداوند تبارک و تعالی شما را با این عهد و پیمان و سوگندهایی که می خورید می‌آزماید آیا شما ریسمان عهد و پیمان را محکم می گیرید و استوار می‌دارید و به بیعت با پیغمبرﷺ وفا می کنید یا نه؟

وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

تم: اسم کان — تَخْتَلِفُونَ : فعل مضارع ـ (و) فاعل، جمله خبر

و هر آینه خداوند در روز قیامت درباره آنچه که در آن اختلاف می کردید در حق بعث و نشر برای شما روشن می سازد و آنچه راکه نهان می دارید آشکار می کند در آن روز خداوند حق را نمایان ساخته و درجات حق باوران را ارتقاء می دهد و از سوی مقابل باطل و باطل پرستان را نمایان ساخته عذابی راکه سزاوار آنند بر آنها فرود می‌آورد.

وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَلَٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِى مَن يَشَآءُۚ وَلَتُسْـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾

اگر خدا می خواست شما را یک امت کرده بود ولی هر که را خواهد گمراه کند و هر که را خواهد هدایت کند و از آنچه می کرده اید باز خواستتان می کنند.(۹۳)

وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَلَٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِى مَن يَشَآءُۚ

ل: جواب قسم ـ لَجَعَلَكُمْ : فعل ماضی ـ کم: مفعول به ـ (هو)فاعل ـ أُمَّةً : مفعول به ثانی ـ وَٰحِدَةً :نعت

و اگر خداوند خواسته بود هر آینه شما را ملت واحد می کرد و بر دین اسلام متفق می‌گرداند اما هر کسی راکه بخواهد در گمراهی قرار می دهد و هر که را بخواهد هدایت می کند و راه می نماید و توفیق می دهد حتماً و قطعاً درباره کارهایی که انجام می دهید مسئولید و سؤال کرده خواهید شد و پاسخ اعمال خود را خواهید دید.

وَلَتُسْـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

لَتُسْـَٔلُنَّ: فعل مضارع مجهول ـ (و) نایب فاعل ـ عَمَّا : جار و مجرور.

و هر آینه آنچه در دنیا عمل می کردید باز خواست خواهید شد چون محکمه عدل الهی آمدنی است و در آن هیچ شکی نیست و به مقتضای اعمالتان پاداش و جزا داده خواهید شد.

وَلَا تَتَّخِذُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡ دَخَلَۢا بَيۡنَكُمۡ فَتَزِلَّ قَدَمُۢ بَعۡدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُواْ ٱلسُّوٓءَ بِمَا صَدَدتُّمۡ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَلَكُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ﴿٩٤﴾

قسم هایتان را میان خودتان دستاویز فریب مکنید که قدمی از پس استوار شدنش بلغزد و بشما به سزای باز ماندنتان از راه خدا بدی رسد و عذابی بزرگ داشته باشید.(۹۴)

وَلَا تَتَّخِذُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡ دَخَلَۢا بَيۡنَكُمۡ فَتَزِلَّ قَدَمُۢ بَعۡدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُواْ ٱلسُّوٓءَ بِمَا صَدَدتُّمۡ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ

لَا تَتَّخِذُوٓاْ : فعل مضارع، (و) فاعل - أَيۡمَٰنَكُمۡ : مفعول به - دَخَلَۢا : مفعول به ثانی - بَيۡنَكُمۡ : مفعول فيه.

سوگندان خود را در میان مردم وسیله نیرنگ و مکر خود قرار مدهید و عهد و پیمان خود را مشکنید پس در اینصورت از قلمرو اسلام پافراتر می گذارید بعد از اینکه عهد و پیمان بسته اید اگر سوگند بخورید و سپس به آن وفا نکنید از جاده شریعت خارج می‌شوید و به سبب نقض عهد و پیمان دچار بلا و بدی می شوید.

وَلَكُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ

لَكُمۡ: جارو مجرور خبر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا موخر - عَظِيمٞ: نعت.

در روز قیامت بر شماست آنکسانی که در اسلام ضعیف ایمان بودند و می خواستند از عهدی که با پیغمبرﷺ بسته بودند نقض کنند.

وَلَا تَشۡتَرُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ ثَمَنٗا قَلِيلًاۚ إِنَّمَا عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴿٩٥﴾

پیمان خدا را به بهای اندک مفروشید، حق این است که آنچه نزد خداست، بهتر است، اگر بدانستید.(۹۵)

وَلَا تَشۡتَرُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ ثَمَنٗا قَلِيلًاۚ

لَا تَشۡتَرُواْ : فعل مضارع ، (و) فاعل - ثَمَنٗا: مفعول به - قَلِيلًا : نعت.

آن عهد و پیمانی راکه با خدا و پیغمبر بسته اید با بهای اندک یعنی با مال اندک و فناپذیر دنیا که مشرکان قریش به شما آن مال را وعده می دهند مبدل مکنید.

إِنَّمَا عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ

ما: اسم إِنَّ - عِندَ: مفعول فيه-هُوَ: مبتدا- خَيۡرٞ : خبر، جمله(هُوَ خَيۡرٞ) خبر إِنَّ.

بی گمان آنچه که در نزد خداست از ثواب ایفای به عهد از مال دنیا که مشرکان قریش وعده می دهند بهتر است اگر از حقیقت کار آگاه باشید و پاداش سرانجام آن را بدانید و در آن بیندیشید.

در سبب شأن نزول آیت آورده اند که:

مردی از اهالی **حضرموت** به خدمت پیغمبرﷺ رسید و گفت یا رسول اللهﷺ شخصی به نام **امروالقیس** قسمتی از زمین مرا غصب کرده است. حضرت رسولﷺ امروالقیس را به پیش خود خواند و از او در این زمینه سئوال کرد او در پاسخ همه چیز را منکر شد و در پیش رسول اللهﷺ سوگند یاد کرد که من غاصب زمین او نیستم. این دو آیه نازل شد و آنان را از عواقب سوگند و دروغ آگاه کرد و فرمود:

مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ ٱلَّذِينَ صَبَرُوٓاْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾

آنچه نزد شماست فانی شود و آنچه نزد خداست ماندنی است و کسانی که صبوری کرده اند، پاداشان را بهتر از آنچه عمل می کرده اند، دهیم.(۹۶)

مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٍ

مَا: مبتدا - بَاقٍ : خبر.

ای مردمان آنچه از نعمت دنیا در نزد شماست فانی و ناپایدار است و آنچه در نزد خدای شماست پایدار و باقی ماندنی است.

وَلَنَجْزِيَنَّ ٱلَّذِينَ صَبَرُوٓاْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ

ل: قسم- لَنَجْزِيَنَّ : فعل مضارع- (ن)توکید- (نحن)فاعل- ٱلَّذِينَ : مفعول به

هر آینه آنان که در عهد و پیمان خود استوار ماندند و فقر و تنگدستی را بر نعمت مال اندک و فانی دنیا ترجیح دادند و به آنچه که خداوند از آیت آورده و بوسیله پیغمبرﷺ به آنان گفته شده صبر و شکیبایی کردند در مقابل آنچه که عمل می کردند پاداش خواهیم داد چه پاداش نیکو و زیبایی.

خلاصه بعد از اینکه پیغمبر این دو آیت را بر امروالقیس خواند و مضمون آنرا فهماند امروالقیس بر غصب زمین همسایه اش اقرار و اعتراف کرد و گفت هر مقدار از زمین مرا که بخواهد بگیرد تا ایشان را حلال گرداند آیت آمد که :

مَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿٩٧﴾

هر کس از مرد و زن عمل شایسته کند و او مومن باشد او را زندگی نیکو دهیم و پاداششان را بهتر از آنچه عمل می کرده اند دهیم.(۹۷)

مَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةً طَيِّبَةً

مَنْ: مبتدا- عَمِلَ: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر- صَٰلِحًا: مفعول به.

هر کسی از شما اعمال نیکو انجام دهد چه مرد و چه زن و مومن باشد پس هر آینه خداوند در این دنیا بر ایشان زندگی خوش و پاکیزه ای توام با اطاعت و قناعت می‌بخشد در آخرت پاداش نیک و بزرگی خواهند یافت که آن عبارت از بهشت جاودان است.

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ

ل: قسم - وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ: فعل مضارع، (ن) توکید - هُمْ: مفعول به - فاعل (نحن).

به کسانی که بر سوگندان خود وفادار ماندند و به مال اندک دنیا قانع و راضی شدند و بر فقر و تنگدستی صبر کردند و به آنچه که از اعمال نیکو انجام دادند هر آینه به بهترین وجه مزد و پاداش خواهیم داد.

فَإِذَا قَرَأْتَ ٱلْقُرْءَانَ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ ﴿٩٨﴾

و چون قرآن بخوانی از شیطان مطرود بخدا پناه جوی.(۹۸)

فَإِذَا قَرَأْتَ ٱلْقُرْءَانَ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

فَٱسْتَعِذْ: فعل امر- (انت)فاعل

زمانیکه خواستی قرآن بخوانی از خداوند بخواه تا ترا در پناه و امن خود گیرد و ترا از وسوسه ها و حیله ها و مکر ابلیس مصون دارد و این پناه جستن آن است که بگویی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم.

إِنَّهُۥ لَيْسَ لَهُۥ سُلْطَٰنٌ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٩٩﴾

که شیطان بر کسانی که ایمان دارند و به پروردگار خویش توکل می کنند مسلط نیست.(۹۹)

إِنَّهُۥ لَيْسَ لَهُۥ سُلْطَٰنٌ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

ه: اسم إِنَّ - لَهُۥ: جارو مجرور خبر لَيْسَ مقدم- سُلْطَٰنٌ: اسم لَيْسَ موخر- جمله خبر إِنَّ

بدرستی که شیطان غلبه و تسلط بر کسانی ندارد که ایمان و اخلاص دارند و بر پروردگار خود گرویده اند و از شر شیطان به پروردگار خود پناه می برند و به او توکل می کنند.

إِنَّمَا سُلْطَٰنُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُۥ وَٱلَّذِينَ هُم بِهِۦ مُشْرِكُونَ ﴿١٠٠﴾

تسلط وی فقط بر کسانی است که دوستدار اویند و کسانی که بخدا شرک آورند.(۱۰۰)

إِنَّمَا سُلْطَٰنُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُۥ وَٱلَّذِينَ هُم بِهِۦ مُشْرِكُونَ

هُمْ: مبتدا - مُشْرِكُونَ: خبر

بلکه تسلط و غلبه شیطان بر کسانی است که از او فرمان برند و متابعت او می کنند و به خدا انباز می‌گیرند و شیطان را دوست و رفیق خود می سازند بر اینچنین کسان شیطان مسلط است و بنابر آرزوی خود آنان را می‌رقصاند.

وَإِذَا بَدَّلْنَا ءَايَةً مَّكَانَ ءَايَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوٓا۟ إِنَّمَآ أَنتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾

و چون آیه ای را بجای آیه ای دیگر بدل آریم در صورتیکه خدا بهتر داند چه نازل می کند گویند تو فقط افترا میزنی (چنین نیست) بلکه بیشترشان نمی دانند.(۱۰۱)

وَإِذَا بَدَّلْنَا ءَايَةً مَّكَانَ ءَايَةٍ

وَإِذَا: مفعول فیه - بَدَّلْنَا: فعل ماضی، نا: فاعل - ءَايَةً : مفعول به - مَّكَانَ : مفعول به ثانی

این آیه در **شأن** مشرکان قریش آمد که گفتند : محمدﷺ یاران خود را مکر میکند امروز یاران خود را به کاری فرمان می دهد و فردا از آن باز می دارد این سخن را از خود می گویند و به مراد خود میگویند و هر آنچه که او می سازد و مکر می کند دروغ است بلکه هر آیتی **ناسخ** را به جای آیتی **منسوخ** بدل کنیم بی حکمت نیست و خداوند حکمت آن را می داند.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوٓا۟ إِنَّمَآ أَنتَ مُفْتَرٍ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا — أَعْلَمُ : خبر.

و خداوند آنچه که از نسخ فرو می فرستد به جهت حکمت و مصلحت داناتر است و میداند صلاح مردم در چیست کافران می گویند تو ای محمد،ﷺ بی گمان بر زبان خدا دروغ می بندی و از خود چیزهایی به دروغ می بافی و به نام خدا بر زبان جاری می کنی.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

أَكْثَرُهُمْ: مبتدا- لَا يَعْلَمُونَ : فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر.

خداوند می فرماید چنین نیست که کافران می گویند و اظهار نظر می کنند بلکه اکثر ایشان حکمت و مصلحت نسخ آیات و اثبات احکام الهی را نمی دانند.

قُلْ نَزَّلَهُۥ رُوحُ ٱلْقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِٱلْحَقِّ لِيُثَبِّتَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿١٠٢﴾

بگو : قرآن را روح پاک (جبرئیل عليه السلام) به حق از جانب پروردگارت نازل کرده تا کسانی را که ایمان دارند استوار کند و هدایت و بشارتی برای مسلمانان است.(۱۰۲)

قُلْ نَزَّلَهُۥ رُوحُ ٱلْقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِٱلْحَقِّ لِيُثَبِّتَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ

نَـزَّلَهُ: فعل ماضی ـ ـه: مفعول به ـ رُوحُ : فاعل

خداوند به محمدﷺ می فرماید: ای محمدﷺ به آنکه ترا در نسخ آیات افترا می‌کنند بگو که این قرآن از نزد خدای تعالی توسط جبرئیلعليه‌السلام فرو آمده است و به حق فرستاده خداست و ساخته و بافته مخلوق نیست.

این قرآن آنانرا که ایمان آورده اند ثابت قدم و استوار دارد و از برای مسلمانان هدایت و بشارت باشد.

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ ﴿١٠٣﴾

دانیم که آنها گویند قرآن را فقط بشری بدو تعلیم می دهد، زبان کسی که بدو اشاره می کنند عجمی است و این ، زبان عربی روشن است.(۱۰۳)

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ

يُعَلِّمُهُ: فعل مضارع ـ ه: مفعول به ـ بَشَرٌ: فاعل

و هر آینه آن چه راکه کفاران مکه در حق پیغمبرﷺ می گویند ما می دانیم ایشان می گویند که محمد این داستان را خود بافته و ساخته است و وحی از طرف خداوند نیست بلکه آنرا آدمی به زبان پیغمبر جاری می گرداند.

لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ

لِّسَانُ: مبتدا ـ أَعْجَمِيٌّ : خبر ـ وَهَٰذَا : مبتدا ـ لِّسَانٌ: خبر.

منتها زبان آنکسی که آموزش قرآن را به او نسبت می دهند گنگ و غیر عربی است و حال آنکه این قرآن به زبان عربی گویا و روشن فرو آمده و فصاحت و بلاغت آن بقدری است که حتی فصحا و بلغاء عرب نیز از فخامت و جزالت آن متعجب‌اند.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾

کسانی که آیه های خدا را باور ندارند خدا هدایتشان نمی کند و عذابی الم انگیز دارند.(۱۰۴)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ

الَّذِينَ: اسم إِنَّ

بدرستی آنانکه به آیت های کتاب خدای تعالی نمی گروند و آنرا تصدیق نمی کنند.

لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

يَهْدِيهِمُ : فعل مضارع ـ هُمْ : مفعول به ـ لفظ اللَّهُ: فاعل ـ جمله خبر إِنَّ ـ لَهُمْ: جار و مجرور خبرمقدم ـ عَذَابٌ: مبتدا مؤخر ـ أَلِيمٌ : نعت

خداوند آنان را یعنی منکران قرآن را هدایت نمی کند و برای آنها در آخرت عذابی الم‌انگیز به جهت کفرشان به قرآن و افترایشان به پیغمبر خواهند داد.

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٠٥﴾

دروغ را فقط کسانی می سازند که آیه های خدا را باور ندارند و آنها خودشان، دروغگویانند.(۱۰۵)

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ

يَفْتَرِي: فعل مضارع- الْكَذِبَ: مفعول به- الَّذِينَ: فاعل

بدرستی کسانی بر خدا دروغ می بندند و افترا می کنند به آیتهای خدا یعنی به قرآن و محمدﷺ ایمان نمی‌آورند و تصدیق نمی‌کنند .

وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ

أُولَٰئِكَ : مبتدا - هُمْ : ضمیر فصل - الْكَاذِبُونَ: خبر.

آنان دروغگویان واقعی و حقیقی هستند نه پیغمبر امینﷺ دروغگوست و نه صحابه خاص او، چون جماعتی از صحابه رسول اللهﷺ بر جفاهایی که از طرف مشرکان قریش بر آنان وارد می شد تحمل کردند و بعضی از آنان چون عمار یاسر شربت شهادت نوشیدند.

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٦﴾

و هر که از پس ایمان آوردنش منکر خدا شود، مگر آنکه مجبور شده و دلش به ایمان آرام و مطمئن است ولی آنکه سینه به کفر گشاید، غضب خدا بر آنها باد و عذابی بزرگ دارند.(۱۰۶)

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ

مَنْ: مبتدا- كَفَرَ: فعل ماضی- (هو) فاعل، جمله خبر

ابن عباس گفت:

این آیت در شان **عمار** و **یاسر** پدر وی **سمیه** مادر وی و **صهیب** و **بلال** و **خباب** فرو آمد. مشرکان قریش اصحاب پیغمبر را عذاب می کردند تا شاید از دین اسلام باز گردند، یاسر و سمیه را کشتند. اولین **شهید** در اسلام ایشان بودند و عمار را در چاهی قرار دادند و عذاب می کردند تا به ظاهر با ایشان بیعت کرد اما وی بر اسلام استوار بود. می‌گوید:

کسانیکه بعد از ایمان آوردنشان مرتد گردند چون **ابن حنظل** و **مقیس** و امثال آنان که از اسلام برگشتند مگر آنکسانی که تحت فشار و اجبار بوده به ضرورت اظهار کفر کرده اند و با مشرکان بیعت

کردند مراد عمار بود در حالیکه قلبشان پر از ایمان و اخلاص بود و اما هر آنکس که به سوی کفر سینه بگشایند و به اعتقاد کفر برگردند پس عذاب خدای تعالی بر ایشان است.

وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

لَهُمْ: جارو مجرور خبر مقدم - عَذَابٌ : مبتدا موخر.

عذابی بسیار سخت به جهت گناه بسیار بزرگی که مرتکب شده اند (مرتد) بر ایشان است.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱسْتَحَبُّوا۟ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا عَلَى ٱلْءَاخِرَةِ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿١٠٧﴾

چنین شود، زیرا آنها زندگی این دنیا را از دنیای دیگر بیشتر دوست داشته اند و خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.(۱۰۷)

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱسْتَحَبُّوا۟ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا عَلَى ٱلْءَاخِرَةِ

هُمْ: اسم انَّ - ٱسْتَحَبُّوا۟ : فعل ماضی، (و) فاعل ، جمله خبر انَّ.

آن عذاب سخت و الم انگیز بر کسانی است که زندگانی دنیای فانی را بر نعمتهای آخرت و بهشت جاودان ترجیح داده اند.

وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْكَٰفِرِينَ

لفظ ٱللَّهَ: اسم أَنَّ - لَا يَهْدِى : فعل مضارع، فاعل (هو) ، جمله خبر أَنَّ.

و نیزبخاطر آن است که خدای تعالی دوست ندارد قوم کافران را یعنی مرتدشدگان را به سوی دینش هدایت کند در آخرت برای این گروه مجازات های بزرگی است.

أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَٰرِهِمْ ۖ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْغَٰفِلُونَ ﴿١٠٨﴾

همان کسانند که خدا بر دلهایشان و گوششان و دیدگانشان مهر نهاده و آنها، خودشان، بی‌خبرانند.(۱۰۸)

أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَٰرِهِمْ

أُو۟لَٰٓئِكَ: مبتدا - ٱلَّذِينَ : خبر - طَبَعَ : فعل ماضی - لفظ ٱللَّهُ : فاعل.

آن گروه کافران کسانی هستند که خدای تعالی بر دلهای ایشان مهر نهاد تا سخن حق در نیابند و بر گوشهای ایشان مهر نهاد تا سخن حق نشنوند و بر چشمهای ایشان مهر نهاد تا آثار صنع آفریدگار نبینند.

وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْغَٰفِلُونَ

أُو۟لَٰٓئِكَ: مبتدا - هُمْ: ضمیر - ٱلْغَٰفِلُونَ : خبر.

آنان کاملاً در غفلت اند و از حق بیخبراند.

لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ 

بدین جهت است که آنان در آخرت بسیار زیان کاران‌اند.(۱۰۹)

لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ

جَرَمَ: اسم لَا نفی جنس- هُمْ: اسم اِنَّ- هُمُ الْخَاسِرُونَ: مبتدا و خبر اِنَّ، جمله خبر لَای نفی جنس

و در آن هیچ شکی نیست براستی که ایشان در آخرت زیان زدگان اند چه ایشان بهای اندک دنیای فانی را بر نعمت‌های جاودان آخرت ترجیح داده اند.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ 

و نیز پروردگارت نسبت به آنها که پس از محنت کشیدن، مهاجرت کرده آنگاه جهاد کرده، و صبوری پیشه کرده اند، پروردگارت پس از آن، قطعاً آمرزگار و رحیم است.(۱۱۰)

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا

رَبَّ: اسم إِنَّ -لِلَّذِينَ: جارو مجرور خبرإِنَّ.

پس بدرستی که پروردگار تو آنکسانی را که به سوی مدینه بجهت ایذا و اذیت کفاران قریش هجرت کردند چون **بلال، سالم، صهیب، خباب** بعد از آنکه از دست کفار رنجشهای بسیاری را متحمل شدند بخشاینده است.

و نیز آنانکه با جان و مالشان در برابر سختیها شکیبایی از خودشان نشان دادند و در راه خدا جهاد کردند اجر و پاداش بزرگی در قیامت بر ایشان است.

إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

رَبَّ: اسم إِنَّ -ل: مزحلقه- لَغَفُورٌ: خبرإِنَّ -رَحِيمٌ: خبرإِنَّ ثانی.

بدرستی که پروردگار تو پس از آن فتنه که بر ایشان رفت، ایشان را بیامرزید هر آنچه پروردگار آمرزنده و مهربان است و پاداش اعمال ایشان را از جهت شکیبایی و دیدن ایذا و رنجش و استواری در دین خواهد داد.

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ 

روزی بیاید که هر کس گرفتار دفاع خویشتن است و بهر کس هر چه کرده تمام دهند و ایشان ستم نبینند.(۱۱۱)

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

يَوْمَ : مفعول فيه- تَأْتِي: فعل مضارع- كُلُّ: فاعل

در روز قیامت هر کسی برای خود عذر و بهانه ای می آورد. اهل تنبل می گویند که رسول خداﷺ را ندیدیم، دیوانه می گوید خبر نداشتیم، طفل می گوید به بلوغ و به سن تکلیف نرسیده‌ایم، جلاد می‌گوید مامور بودیم، شراب خوار می گوید مریض بودیم، بی نماز می گوید کار داشتیم و ... بیاد بیاور آن روزی را که هر کسی برای نجات از خود، خود را ملامت می کند و کسی از برای دیگران نمی اندیشد و هر یک در خلاص و رهایی خود مجادله می نماید پدران و مادران از فرزندان و فرزندان از پدران و مادران خویشاوندان از نزدیکان و دوستان به دوستان نمی‌اندیشند پس تمام داده خواهد شد جزای هر کسی بر حسب آنچه که کسب کرده‌اند و در مکافات، ایشان ستم کرده نشوند.

وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ ٱللَّهِ فَأَذَٰقَهَا ٱللَّهُ لِبَاسَ ٱلْجُوعِ وَٱلْخَوْفِ بِمَا كَانُواْ يَصْنَعُونَ ﴿١١٢﴾

خدا مثالی می زند، دهکده ای که امن و آرام بود چون شهر مکه و روزیش از هر طرف به فراوانی می رسید آنگاه منکر نعمت های خدا شد و خدا به سزای اعمالی که می کردند پرده گرسنگی و ترس بر آنها کشید.(۱۱۲)

وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ ٱللَّهِ

ضَرَبَ: فعل ماضی - لفظ ٱللَّهُ: فاعل - مَثَلًا: مفعول به - قَرْيَةً : بدل.

خداوند به کسانی که کفران نعمت کردند داستان مردمان شهری را مثال می زند که در امن و امان زندگی می‌کردند و روزی فراخ و وسیع از هر طرف به سوی ایشان سرازیر شده بود پس اهل آن روستا کفر ورزیدند و به نعمتهای خداوند کفران نعمت کردند و شکر نعمت بجای نیاوردند.

فَأَذَٰقَهَا ٱللَّهُ لِبَاسَ ٱلْجُوعِ وَٱلْخَوْفِ بِمَا كَانُواْ يَصْنَعُونَ

فَأَذَٰقَهَا : فعل ماضی - ه: مفعول به - لفظ ٱللَّهُ: فاعل - لِبَاسَ: مفعول به ثانی.

در این بخش از آیه شریفه **استعاره مجرده و مرشحه** یعنی صفاتی یا تفریح کلامی ملایم و سازگار با «مستعاربه» باشد و گوینده تنها جانب «مستعاریه» راگرفته است. بکار رفته است.

پس خداوند متعال به جهت ناسپاسی و کفران نعمت به اهل آن روستا لباس گرسنگی و هراس را چشاند یعنی گرسنگی و ترس بطور کامل دامنگیر آنان شد.

ابن عباس گفت:

این مثال برای اهل مکه است که در امن و امان و با آسایش خاطر زندگی می کردند آن هنگام که به نبوت حضرت رسولﷺ کافر گشتند خدای متعال فراخی نعمت و آسایش را از آنان به جهت آنچه که از کفر انجام دادند، سلب کرد و به قحطی و گرسنگی و ترس مبدل گرداند.

وَلَقَدْ جَآءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ ٱلْعَذَابُ وَهُمْ ظَٰلِمُونَ ﴿۱۱۳﴾

و پیغمبری از خودشان بیامدشان و او را تکذیب کردند و در آن حال که ستمگر بودند دچار عذاب شدند.(۱۱۳)

وَلَقَدْ جَآءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ ٱلْعَذَابُ وَهُمْ ظَٰلِمُونَ

جَآءَهُمْ: فعل ماضی - هُمْ: مفعول به - رَسُولٌ: فاعل

بتحقیق پیغمبری از خود آنان، محمدﷺ به ایشان فرستادیم تا مردم را به راه راست دعوت کند او را تکذیب کردند پس ایشان را عذاب سختی فرا گرفت و آن گرسنگی و خوف و ترس بود چونکه ایشان با شرک بخدا و تکذیب به پیغمبر او ستمکاران بودند.

فَكُلُوا۟ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ حَلَٰلًا طَيِّبًا وَٱشْكُرُوا۟ نِعْمَتَ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿۱۱۴﴾

از آنچه خدا روزیتان کرده حلال و پاکیزه بخورید و اگر خدا را می پرستید، نعمت او را سپاس دارید.(۱۱۴)

فَكُلُوا۟ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ حَلَٰلًا طَيِّبًا

رَزَقَكُمُ: فعل ماضی- کم: مفعول به- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- حَلَٰلًا: حال

در این عبارت امر در معنای **امتنان** (منت و احسان) آمده است. می‌گوید:

پس بخورید از آنچه خدای تعالی بشما روزی داده از روزی های حلال و پاکیزه.

وَٱشْكُرُوا۟ نِعْمَتَ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ

وَٱشْكُرُوا۟: فعل امر- (و)فاعل- نِعْمَتَ: مفعول به

و اگر شما از خدای تعالی فرمان می برید و اطاعت می کنید پس شکر نعمت های او را بجای آورید و سپاسگزار نعمت های او باشید.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ ٱلْمَيْتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحْمَ ٱلْخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيْرِ ٱللَّهِ بِهِۦ فَمَنِ ٱضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۱۵﴾

حق این است که مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا بر آن یاد شده برای شما حرام است و هر که ناچار شود بدون زیاده روی و تجاوز (از آن بخورد)، خدا آمرزگار و رحیم است.(۱۱۵)

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ ٱلْمَيْتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحْمَ ٱلْخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيْرِ ٱللَّهِ بِهِۦ

حَرَّمَ: فعل ماضی- (هو)فاعل- ٱلْمَيْتَةَ: مفعول به

آنچه را که مشرکان بر خود حرام می پندارند حرام نیست بلکه خداوند بشما مردار و خوردن خون روان و گوشت خوک و آنچه که از آن حاصل می شود حرام کرده است و نیز آنچه که ذبح آن حیوان بدون نام الله صورت گرفته باشد خداوند آنرا بر شما حرام کرده است.

فَمَنِ ٱضۡطُرَّ غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ

مَنِ: مبتدای جازم- ٱضۡطُرَّ: فعل ماضی مجهول- (هو) نایب فاعل،جمله خبر- غَيۡرَ: حال- وَلَا عَادٖ: متجاوز از حد ضرورت نباشد.

پس اگر مجبور و محتاج شود اینکه یکی از این محرمات را بخورد باید طوری بخورد که فقط حفظ جان کرده باشد و در خوردن زیاده روی نکند در این صورت مجاز است به مقدار کم بخورد که تفسیر آن در سوره بقره و انعام گذشت بدرستیکه خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است و گناه محتاج و مجبور به حفظ جان، خورنده حرام را می‌آمرزد.

وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ﴿۱۱۶﴾

برای آن توصیف دروغ که زبانهایتان می کند نگویید این حلال است و این حرام است که دروغ بخدا بندید، بی گمان کسانی که دروغ بخدا بندند رستگار نمی‌شوند.(۱۱۶)

وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ

تَصِفُ: فعل مضارع - أَلۡسِنَتُكُمُ: فاعل - ٱلۡكَذِبَ: مفعول به - هَٰذَا: مبتدا - حَلَٰلٞ: خبر

ای اهل مکه هر آن چیزی که به زبان جاری می شود و دروغ است مگویید چونکه خداوند حلال و حرام را برای شما مشخص کرده است پس شما به دروغ آنچه که بر زبانتان جاری می‌شود می گویید این چیز حلال است و آن چیز حرام تا اینکه بر خدای تعالی دروغ بندید.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ

بدرستی آنانکه بر خدای تعالی دروغ بر بندند و افترا کنند از عذاب رستاخیز که همان آتش دوزخ است نجات نیابند و رستگار نشوند.

مَتَٰعٞ قَلِيلٞ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿۱۱۷﴾

تمتعی ناچیز است و عذابی الم انگیز دارند.(۱۱۷)

مَتَٰعٞ قَلِيلٞ

مبتدا محذوف - مَتَٰعٞ: خبر - قَلِيلٞ: نعت

بهره مندی و برخورداری از مال دنیا در مقابل آخرت بسیار ناچیز و فناپذیر است چونکه عمر دنیا کوتاه است.

وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ

لَهُمۡ: جار و مجرور خبر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا مؤخر- أَلِيمٞ: نعت.

و در قیامت بر ایشان به جهت افترایی که بر خدا بسته اند عذابی الم انگیز است.

وَعَلَى ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمۡنَا مَا قَصَصۡنَا عَلَيۡكَ مِن قَبۡلُۖ وَمَا ظَلَمۡنَٰهُمۡ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ﴿١١٨﴾

برای کسانی که دین یهود دارند ، آنچه را از پیش برای تو نقل کردیم، حرام کرده‌ایم ، ما ستمشان نکرده ایم بلکه خودشان بخودشان ستم می کردند.(۱۱۸)

وَعَلَى ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمۡنَا مَا قَصَصۡنَا عَلَيۡكَ مِن قَبۡلُۖ

و کسانی که به دین یهودیت در آمدند برای تو آنچه که قبلاً نقل کردیم و در سوره انعام گذشت برای آن‌ها حرام کردیم و آن قوله تعالی و علی الذین هادوا کل ذی ظفر و من البقر و الغنم الایه.

وَمَا ظَلَمۡنَٰهُمۡ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ

(و) اسم کان- أَنفُسَهُمۡ: مفعول به مقدم- يَظۡلِمُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر کان

و ما بر ایشان به حرام کردن آن ستم نکردیم بلکه ایشان بواسطه ارتکاب به گناه بر نفسهای خود ستم کردند و مستحق عقوبت و عذاب شدند خداوند بنابر حکمت چیزهایی را حرام گردانیده است هیچیک از بشر حق ندارد در آن تصرف کنند و حلال را حرام و حرام را حلال گرداند.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُواْ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٖ ثُمَّ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعۡدِهَا لَغَفُورٞ رَّحِيمٌ ﴿١١٩﴾

آنگاه پروردگارت نسبت به کسانیکه از روی نادانی بدی کرده، و از پی آن توبه آورده و به صلاح آمده اند پروردگارت از پس آن، آمرزگار و رحیم است. (۱۱۹)

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُواْ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٖ ثُمَّ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعۡدِهَا لَغَفُورٞ رَّحِيمٌ

رَبِّ: اسم إِنَّ -لِلَّذِينَ: جار و مجرور خبر إِنَّ .

پس بدرستیکه پروردگار تو کسانی که از روی نادانی و حماقت و بی خردانه و جاهلانه گناهی را مرتکب می شوند گناهکارند و در حق آن گناه سئوال کرده خواهند شد مگر اینکه بعد از آن عمل، توبه کنند و به حق باز گردند و خود را اصلاح کنند و دیگر دست به چنین گناهی نزنند بدرستیکه پروردگار تو هر آینه آمرزنده و مهربان است و گناهان گذشته او را بعد از توبه می بخشد.

در بوستان سعدی آمده است:

بیا ای که عمرت به هفتاد رفت — مگر خفته بودی ! که بر باد رفت
همه برگ بودن همی ساختی — به تدبیر رفتن نپرداختی
قیامت که بازار مینو نهند — منازل به اعمال نیکو دهند
چو پنجاه سالت برون شد زدست — غنیمت شمر پنج روزی که هست

که ای زنده، چو هست امکان گفت　　لب از ذکر، چون مرده بر هم مخفت
چو ما را به غفلت بشد روزگار　　تو باری دمی چند فرصت شمار

إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِّلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٠﴾
ابراهیم پیشوای فرمانبر خدا بود و از مشرکان نبود.(۱۲۰)

إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِّلَّهِ حَنِيفًا

إِبْرَٰهِيمَ: اسم إِنَّ -(هو) اسم كَانَ - أُمَّةً: خبر كَانَ - قَانِتًا: خبر كَانَ ثانی - جمله خبر إِنَّ.

خداوند در این آیه ابراهیم علیه السلام را یاد آوری می کند چون عرب از نسل او بودند می‌گوید: بدرستیکه ابراهیم که خلیل الله است پیشوای جامع فضائل اخلاقی و کمالات انسانی بود مطیع وقائم به امر او بود و از بت پرستی بیزار بود و بر دین حق بود پس چطور شما که از نسل ابراهیم هستید بت پرستی می‌کنید؟

وَلَمْ يَكُ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ

لَمْ يَكُ، فعل مضارع مجزوم-(هو) اسم كَانَ - مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ: خبر كَانَ

و ابراهیم از شرک آورندگان نبود همچنانکه قوم مشرکان قریش تصور می کنند که آبا و اجدادشان بت پرست بوده است.

شَاكِرًا لِّأَنْعُمِهِ ٱجْتَبَٰهُ وَهَدَٰهُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿١٢١﴾
سپاسدار نعمت های خدا بود که خدا وی را برگزید و به راهی راست هدایتش کرد.(۱۲۱)

شَاكِرًا لِّأَنْعُمِهِ

ابراهیم سپاسگزار و شاکر خدا بود در حق نعمتی که خداوند به او از فرزند اسمعیل و اسحق بخشیده است.

ٱجْتَبَٰهُ وَهَدَٰهُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ

ٱجْتَبَٰهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - فاعل (هو)

و بخاطر این سپاسگزاری و استقامت در دین اسلام خداوند ابراهیم را به نبوت خود برگزید و او را به راه راست و مستقیم هدایت کرد نه آن راهی که یهود و نصاری گمان می کنند.

وَءَاتَيْنَٰهُ فِى ٱلدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُۥ فِى ٱلْءَاخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١٢٢﴾
و او را در دنیا نیکویی عطا کردیم و در آخرت از صالحان قرار دادیم. (۱۲۲)

وَءَاتَيْنَٰهُ فِى ٱلدُّنْيَا حَسَنَةً

خداوند می فرماید ما به ابراهیم نیکویی بخشیدیم که ذکر و حمد و ثناست و آن این است که **اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی ال ابراهیم.**

وَإِنَّهُۥ فِى ٱلْـَٔاخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ

ه: اسم إِنَّ - لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ : جارو مجرور خبر إِنَّ.

و براستی که ابراهیم در آخرت نیز از صالحین و شایستگان است و آن رسیدن به بهشت جاودان و پیوستن به خدای تعالی است.

ثُمَّ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ أَنِ ٱتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَٰهِيمَ حَنِيفًا ۖ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٣﴾

آنگاه به تو وحی کردیم که آئین معتدل ابراهیم را که از مشرکان نبود پیروی کن.(۱۲۳)

ثُمَّ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ أَنِ ٱتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَٰهِيمَ حَنِيفًا ۖ

ٱتَّبِعْ : فعل امر- (انت)فاعل- مِلَّةَ : مفعول به- حَنِيفًا: حال

سپس بعد از گذشت قرنها به تو وحی کردیم که از پیغمبری در توحید و یکتاپرستی پیروی کن که از همه آئین ها به آئین ابراهیم تابع است یعنی مذهب و آئین دین محمدی در شریعت بر اصول آئین ابراهیم بنا نهاده شده است و در حرام و حلال از ایشان متابعت کن.

بیت:

تو اصلی و باقی طفیل توانـد   تو شاهی و مجموع خیل توانـد

وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ

و ابراهیم از جمله مشرکان نبود و این در پاسخ کفار قریش است که می گفتند ما کیش و آئین پدر خود ابراهیم داریم و آنرا سر لوحه زندگی خود قرار می دهیم.

إِنَّمَا جُعِلَ ٱلسَّبْتُ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ ۚ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُوا۟ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٢٤﴾

شنبه برای کسانی که در مورد آن اختلاف کرده بودند مقرر گشت، پروردگارت روز قیامت درباره مطالبی که در آن اختلاف می کرده اند، میانشان داوری می کند.(۱۲۴)

إِنَّمَا جُعِلَ ٱلسَّبْتُ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ ۚ

جُعِلَ : فعل ماضی مجهول - ٱلسَّبْتُ : نایب فاعل

با توجه به آیات گذشته مسلمانان در بسیاری از مسائل امور از سنتهای ابراهیم پیروی می کنند از جمله بزرگداشت روز جمعه، پس چرا یهود شنبه را عید می دانند؟ برای یهود جنبه مجازات داشت. چون تعظیم روز جمعه بود چون یهود از ارشاد و هدایت پیغمبر خود موسی علیه السلام که روز جمعه را تعظیم کنند تخلف کردند و آن روز را به شنبه تبدیل کردند فرمان الهی در رسید که خوب همین روز را

تعظیم کنید و از شکار کردن ماهی در این روز باز ایستید. این حکم را که خود تبدیل کرده بودند و خداوند بنا به میل آنان البته برای امتحان پذیرفت باز اختلاف کردند عده ای حرمت روز شنبه را به جهت تعظیم نگه داشتند و عده ای حرمت شکنی کردند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ فِيمَا كَانُوا۟ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

رَبِّ: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه- لَيَحْكُمُ : فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر إِنَّ

بدرستیکه پرورگار تو درباره آنچه که یهودان در آن اختلاف کرده بودند روز قیامت داوری خواهد کرد و در بین آنان به اقتضای اعمال و نیاتشان حکم خواهد نمود.

ٱدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلْحِكْمَةِ وَٱلْمَوْعِظَةِ ٱلْحَسَنَةِ ۖ وَجَـٰدِلْهُم بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ ۖ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ ﴿۱۲۵﴾

با فرزانگی و پند دادن نیکو، براه پروردگارت دعوت کن، و با مخالفان به طریقی که نیکوتر است مجادله کن که پروردگارت کسی را که از راه او گمراه شده بهتر می‌شناسد و هم او هدایت یافتگان را بهتر شناسد.(۱۲۵)

ٱدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلْحِكْمَةِ وَٱلْمَوْعِظَةِ ٱلْحَسَنَةِ ۖ وَجَـٰدِلْهُم بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ ۚ

بِٱلْحِكْمَةِ در اینجا: سنت مصطفیﷺ است.

وَٱلْمَوْعِظَةِ ٱلْحَسَنَةِ : در اینجا قرآن است.

ای محمدﷺ مردم را با سخنی نیکو و استوار و با اندرزهای نیکو و زیبا به سوی پروردگار خود یعنی اسلام فراخوان و به سوی توحید و یکتایی دعوت کن و آنچه که در قرآن از امر و نهی و از حلال و حرام و پندها و عبرتها آمده است به نیکوترین وجهی با ایشان مجادله و مباحثه کن تا با سخنان هدایت آمیز تو به اسلام برگردند و در آخرت جنت نصیب آنان گردد.

صائب تبریزی گفت:

**تا نگردیده است خورشید قیامت آشکار		مشت آبی زن بروی خود زچشم اشکبار**
**در بیابان عدم بی توشه رفتن مشکل است		در زمین چهره خود دانه اشکی بکار**
**زیر پا آور هوای دیو نفس خویش را		چون سلیمان حکم کن بر جن و انس و مور و مار**
**دست زن در دامن شرع رسول هاشمی		زانکه بی این بادبان کشتی نیاید بر کنار**

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ ۖ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ

رَبِّ: اسم إِنَّ - هُوَ أَعْلَمُ: مبتدا، خبر، جمله خبر إِنَّ .

بدرستیکه پرورگار تو بر کسی که از راه حق و اسلام گمراه شد و از قبول حق بعد از اینکه موعظه و عبرت به ایشان رسید روی بر گرداند داناتر است و نیز او بر ایمان آورندگان آگاه و داناست. **حافظ گفت:**

گوهر پاک بباید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِۦ ۖ وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّٰبِرِينَ ﴿١٢٦﴾

اگر عقوبت می کنید نظیر آن عقوبت که دیده اید، عقوبت کنید و اگر صبوری کنید، همان برای صابران بهتر است.(۱۲۶)

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِۦ

گفته اند که این آیه و دو آیه بعدی در مدینه فرود آمده است در این آیت پروردگار جهانیان به مساوات در عقوبت فرمان داد می گوید: اگر کسی را خواستید عقوبت کنید پس بر شماست که عقوبت کنید ایشان را به مانند آنچه که بر شما عقوبت کرده است یعنی نه زیاد و نه کم بلکه به اندازه باشد. در این آیه صنعت **مساوات** وجود دارد.

شیخ سعدی گفت:

درشتی و نرمی بهم در، به است چو رگزان که جراح و مرهم نه است

وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّٰبِرِينَ

هُوَ: مبتدا ـ خَيْرٌ: خبر.

و اگر صبور باشید و از سر گناه و عقوبت او بگذرید هر آینه آن صبر برای صبرکنندگان از گرفتن انتقام و عقوبت به مثل بهتر است.

در بیان **سبب نزول** آمده است، درباره مثله کردن حضرت حمزهؓ نازل شد.

ابن اسحاق می گوید: هند دختر عتبه و زنهایی که همراهش بودند شروع به مثله کردن کشتگان اصحاب رسول خداﷺ کردند و گوش و بینی آنها را می بریدند و هند از گوش و بینی شهیدان گردن بند و خلخال درست کرده و قطعه ای از جگر حمزه را کند و در دهان گذاشت ولی نتوانست آن را ببلعد و بیرون انداخت، پیامبرﷺ خشمگین شد و گفت اگر خداوند مرا بر قریش پیروز گرداند سی مرد از آنان را مثله خواهم کرد، ولی خداوند متعال آیه ۱۲۶ تا ۱۲۸ سوره النحل را نازل کرد می فرماید: اگر انتقام می‌کشید باید به همان اندازه باشد که عقوبت شده‌اید و اگر صبر کنید برای صابران اجر بهتری خواهد بود.

وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ ۚ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٧﴾

صبور باش که صبر کردن تو جز به تایید خدا نیست، غم آنها مخور و از آن نیرنگ‌ها که می کنند تنگدل مباش. (۱۲۷)

وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ ۚ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ

اَصْبِرْ: مبتدا- بِاللَّهِ: جار و مجرور، خبر

ای محمدﷺ تو نیز آنچه که به تو در روز **احد** رسیده است صبور و شکیبا باش و بر این کشته شدگان روز احد غم مخور و اندوهگین مباش که ایشان به نزد خدای تعالی شهیدان اند و در جوار حضرت حق شادان و روزی خوران اند. و یا ای محمد براین کافران که به دعوت تو توجهی نمی کنند و به دین اسلام نمی گروند غم و اندوه مخور و اگر ایشان در باطل کردن دین حق تلاش کنند و مکر سازند دلتنگ مباش.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ 

که خدا با کسانی است که تقوی پیشه کرده اند و با کسانی که نیکوکار باشند.(۱۲۸)

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ

لفظاَللَّهَ: اسم إِنَّ -مَعَ: مفعول فیه - اَلَّذِينَ : مضاف الیه -مَعَ اَلَّذِينَ : خبر.

بدرستیکه خداوند با کسانی است که از شرک گناه پرهیز می کنند و یکتاپرست و مخلص در دین اسلام هستند و با دوری از نواهی از خشم خدا دور شده اند و با امر به معروف خویشتن را به خدا نزدیک کرده اند.

سوره الاسراء

سوره اسراء مکی است و آن یکصد و یازده آیت می‌باشد این سوره متضمن اخبار از محمدﷺ و سیر رسول اللهﷺ از مکه به سوی مسجد الاقصی است و این سوره به سبب بیان داستان دوباره آورده شدن یهودیان در زمین و نیز به علت فسادشان «سوره‌ی بنی اسرائیل» نیز نامیده شده است. در فضیلت این سوره از عایشه (رض) روایت شده است که فرمود. رسول خدا هر شب سوره اسراء می‌خواند.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

سُبْحَٰنَ ٱلَّذِىٓ أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِۦ لَيْلًا مِّنَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ إِلَى ٱلْمَسْجِدِ ٱلْأَقْصَا ٱلَّذِى بَٰرَكْنَا حَوْلَهُۥ لِنُرِيَهُۥ مِنْ ءَايَٰتِنَآ ۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴿١﴾

منزه است آنکه شبانگاه بنده خویش را از مسجد الحرام تا مسجد اقصی که اطراف آن را برکت داده‌ایم، راه برد، تا آیه‌های خویش بدو بنمایانیم، که خدا شنوا و بیناست.(۱)

سُبْحَٰنَ ٱلَّذِىٓ أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِۦ لَيْلًا مِّنَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ إِلَى ٱلْمَسْجِدِ ٱلْأَقْصَا ٱلَّذِى بَٰرَكْنَا حَوْلَهُۥ لِنُرِيَهُۥ مِنْ ءَايَٰتِنَآ

سُبْحَٰنَ: مفعول مطلق - ٱلَّذِىٓ: مضاف الیه - أَسْرَىٰ: فعل ماضی - فاعل (هو)

منزه و پاک و بی‌عیب است اینکه بنده‌ی خدا مصطفیﷺ را شبی از مسجدالحرام به سوی مسجد اقصی برد آنکه برکت دادیم اطراف آن را تا به او از آیات خود بنمایانیم بتحقیق او شنوای بیناست.

عروج به معنی صعود است یعنی بالا رفتن و معراج آلت صعود یعنی نردبان گویا برای آن حضرت نردبانی نهادند که با آن بر آسمان بر آمد.

اینجا دو قول از مفسران نقل شده است: یکی آنکه مسجد حرام جمله شهر مکه است که رسول خداﷺ آن شب در خانه **ام هانی** خواهر علی بن ابی طالب بود قول دیگر آنست که مسجد حرام خانه‌ی کعبه است و رسولﷺ را از مسجد ببردند- و مسجداقصی، مسجد بیت‌المقدس است و گفته‌اند مسجد اقصی را **سلیمان بن داود** بنا نهاده است.

آنگه دیوارهای مسجد اقصی از رخام سپید و زرد و سبز و ستونهای آن از بلور و سقفهای آن الواح جواهر و دیوار آن نگین‌های جواهر بود. پس این مسجد تا زمان **بخت نصر** که بر بنی اسرائیل مستولی شد بر همین صفت بود بخت نصر از ایشان خلقی را کشت و مسجد را خراب کرد و آن زر و سیم و

جواهرکه در مسجد بکار رفته بود همه را گرفت و به زمین بابل انتقال داد و مسجد همچنان خراب ماند تا به روزگار **عمرخطاب** که مسلمانان را فرمود تا بازسازی کردند چنانکه امروز دیده می‌شود.

در اینجا اسراء از مسجد حرام تا مسجد اقصی و معراج از مسجد اقصی تا آسمان است.

موضوع اسراء و حرکت شبانه‌ی رسول خداﷺ شب شنبه هفدهم ماه رمضان هیجده ماه قبل از هجرت بوده است و در آن هنگام پیامبرﷺ پنجاه و یک سال و نه ماه عمر داشته است.

ابن سعد در طبقات خود از قول عایشه وام هانی و ابن عباس نقل می‌کند، که حرکت شبانه و معراج رسول خداﷺ شب هفدهم ربیع الاول یک سال قبل از هجرت بوده استوآن‌حضرت ازشعب ابو طالب به بیت المقدس برده شده است و خدای داناتر است.

و مشهور آنست که در بیست و هفتم رجب بود- یونس از ابن شهاب نقل می‌کند که ابوذر می‌گفته است پیامبرﷺ می‌فرموده است سقف خانه من شکافته و جبرئیل ظاهر شد و سینه‌ام را گشود و با آب زمزم شست و مشتی زرین انباشته از حکمت و ایمان آوردند و بر سینه‌ام ریختند سپس آن را بر هم نهادند و دستم را گرفت و به آسمان برد، در کل، سه بار سینه پیغمبر شکافته شد- یکبار در کودکی و یک بار به هنگام بعثت و یک بار هم به هنگام معراج بوده است.

اما حدیث ثابت بنانی: با اسناد متصل از **مسلم بن حجاج** برای ما روایت شده که او گفته است **شیبان بن فروخ** از **حماد بن مسلم**، از **ثابت بنانی**، از **انس بن مالک**ﷺ روایت کرده است که پیامبرﷺ فرمود: براق را پیش من آوردند که چهار پای سپیدی بود بزرگتر از خر و کوچکتر از استر، و هرگام خود را آنجا می‌نهاد که چشم می‌دید (فاصله‌ی هر گام او به اندازه‌ی مسافتی بود که چشم می‌بیند.) سوارش شدم و به بیت‌المقدس رسیدم، افسارش را به حلقه‌ای بستم که پیامبران دیگر بسته بودند، و داخل مسجد شدم و دو رکعت نماز گزاردم و بیرون آمدم، در این هنگام جبرئیل برای من ظرفی شیر و ظرفی شراب آورد من شیر را انتخاب کردم و برداشتم جبرئیل گفت فطرت و سرشت را برگزیدی و سپس ما را به آسمان برد و تقاضای گشودن در را کرد، گفته شد کیستی؟ گفت جبرئیلم، گفته شد همراه تو کیست؟ گفت محمدﷺ است، گفته شد پیامبر است؟ گفت آری به سراغ او فرستاده‌اند، در برای ما گشوده شد ناگاه آدم علیه السلام را دیدم به من خوش آمد گفت و برای من دعا کرد.

گفتا: به آسمان دنیا نظر کردم قومی را دیدم که لبها داشتند چون لب شتر، یکی را بر ایشان گماشته تا بدهره‌ی آتشین آن لبهای ایشان می‌برید و سنگ آتشین در دهن ایشان می‌نهاد و از زیر بیرون می‌آمد، گفتم ای جبرئیل اینان کیان‌اند؟

گفت ایشان که مال یتیمان بظلم خورند «*انما یاکلون فی بطونهم ناراً* » قومی دیگر را دیدم که از پوست و گوشت ایشان می‌گرفتند و در دهنهای ایشان می‌نهادند و می‌گفتند: *کلوا کما اکلتم*

گفتم ای جبرئیل! اینان کیان‌اند؟ گفت ایشان که مردمان را غیبت کنند واز پس پشت ایشان بد می‌گویند. قومی دیگر را دیدم به نزدیک ایشان مائده (سفره‌ی غذایی) نیکو آراسته، بر آن مائده گوشت بریانی

پاکیزه خوش بوی نهاده و گرد بر گرد آن مردارها افکنده و ایشان از آن مائده روی بگردانیده و در آن مردار افتاده و می‌خوردند، گفتم اینان کی‌اند؟ گفت اینان‌اند که حلال دارند و قصد حرام کنند.

قومی دیگر را دیدم که با شکمهای بزرگ بودند. شکمهایشان از بزرگی چون خانه‌ها و آنگه در گذرگاه آل فرعون افتاده که ایشان را بامداد و شامگاه چون به دوزخ برند به اینان بگذرند و ایشان را به پای فرو گیرند و بکوبند، گفتم اینان کی‌اند؟ گفت رباخواران.

و سپس ما را به **آسمان دوم** عروج دادند و همان سئوال و جواب با جبرئیل شد تا در راگشودند و ناگاه دو پسر خاله **عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا** را دیدم آن دو به من خوش آمد گفتند و برایم دعای خیر کردند و مسافت آسمان اول تا دوم به یک قول پانصد ساله راه است و ما را به **آسمان سوم** بردند و همچنان پرسیدند و در راگشودند ناگاه در مقابل یوسف‌ؑ قرار گرفتم که تمام زیبائی به او داده شده بود به من خوش‌آمد گفت و برای من دعای خیر کرد و ما را به **آسمان چهارم** بردند و پس از آنکه همچنان پرسیدند و در راگشودند ناگاه به **ادریس**ؑ بر خوردم که به من شاد باش گفت و برایم دعای خیر کرد و سپس به **آسمان پنجم بردند** و همان پرسش و جواب انجام شد و به هارون برخوردم او هم به من خوش آمد گفت و دعای خیر کرد و مرا به **آسمان ششم** بالا بردند و آنجا به موسیؑ بر خوردم که به من خوش آمد گفت و برای من دعای خیر کرد.

سپس مرا به آسمان هفتم بردند و همان گفتگو انجام شد و چون در راگشودند به ابراهیمؑ برخوردم که به بیت‌المعمور تکیه داده بود که در هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می‌شوند فرشتگان از رسیدن ما شادی می‌کردند و یکدیگر را بشارت می‌دادند و به ما سلام و درود می‌فرستادند، آن گاه مرا به سدره‌**المنتهی** بردند.که برگ درختان آن چون گوش فیل بود و میوه‌های آن چون سبوی بزرگ بود و چون عنایت خداوند بر آن تجلی کرد چنان زیبا شده بود که کس را یارای وصف زیبایی آن نیست.

آنجا که نهایت علوم خلق و عروج ملائکه است بدین جهت سدره‌**المنتهی** نام کرده‌اند جز حضرت پیغمبرﷺ ما بالاتر از آن هیچکس نرفته است و آن حضرت بجائی رفت که به کنه آن نتوان رسید. **شیخ اجلّ سعدی در بوستان گفت:**

شبی برنشست از فلک بر گذشت	**به تمکین و جاه از ملک در گذشت**
چنان گرم در تیه قربت براند	**که بر سدره جبریل ازو باز ماند**
بدو گفت سالار بیت الحرام	**که ای حامی وحی، بر تر خرام**
چو در دوستی مخلصم یافتی	**عنانم ز صحبت چرا تافتی؟**
بگفتا فراتر مجالم نماند	**بماندم که نیروی بالم نماند**
اگر یکسر موی برتر پرم	**فروغ تجلی بسوزد پرم**

چون به سدره **المتهی** یعنی نهایت علوم خلق و عروج ملائکه رسیدیم جبرئیل به اول پرده از پرده‌های درگاه عزت پرده بجنبانید گفت منم جبرئیل و محمدﷺ با من است، از درون پرده فرشته‌ای آواز داد که **الله اکبر**، آنگه دست خویش از زیر پرده بیرون کرد و مرا در درون پرده گرفت و جبرئیل بر در بماند. گفتم ای جبرئیل چرا ماندی؟ گفت: ای محمدﷺ این مقام منتهی علوم خلایق است دانش خلایق تا اینجا بیش نرسد،

گفتا به یک طرفه العین آن فرشته مرا از این پرده به آن پرده‌ی دیگر برد مسافت پانصد ساله راه، همچنان آواز داد که منم پرده دار نخستین و محمدﷺ با من است، فرشته‌ای از درون پرده دوم آواز داد که: **الله اکبر**، و دست از زیر پرده بیرون کرد و مرا در درون گرفت و مرا به یک طرفه العین بپرده‌ی سوم رسانید پانصد ساله راه، و نیز بدین طریق مرا می‌بردند تا هفتاد پرده پهنای هر پرده‌ای پانصد ساله راه، و میان دو پرده پانصد ساله راه، گفته‌اند که آن پرده‌ها از نور و ظلمت است، گفته‌اند مرواریدی است مصطفیﷺ چون بدین مقام رسید اقبال درگاه عزت دید و به وی آشکار گشت، دید آنچه دید و شنید آنچه شنید از خود بی خود گشت، متحیر ماند! سر در پیش افکند. رب‌العزه او را با نظر رحمت و لطف و کرامت دریافت.

مصطفی چون آن لطف و نداء حق شنید و آن نواخت و کرامت حق دید بر خود باز آمد و به خود مسلط شد. آنچه در آن حضرت با مصطفیﷺ رفت از آنچه ناقلان نقل کرده‌اند انشاء الله در سوره **النجم** خواهم گفت: در کشف الاسرار آمده است که:

آن زمان که حضرت رسولﷺ را شب قرب و کرامت رسید، رب‌العزه گفت ای دوست ما به مهمان آمده‌ای دندان مزد چه خواهی (چه هدیه‌ای می‌خواهی) گفت *غفرانک ربنا*. چند فرق است میان موسی و عیسی و محمد مصطفی. موسی برای قوم خود آب خواست چنانکه گفت: ***و اذا ستسقی موسی لقومه***، عیسی برای قوم خود نان خواست چنانکه گفت: ***انزل علینا مائده من السماء***، اما محمد مصطفیﷺ صدر و بدر جهان، چراغ زمین و آسمان نه آب خواست و نه نان بلکه رحمت و غفران خواست چنانکه گفت *غفرانک ربنا* الله تعالی گفت ای دوست ما، حال امت تو از سه بیرون نیست: **یا مطیعان‌اند**، **یا عاصیان**، **یا مشتاقان**: اگر عاصیان اند رحمت من ایشان را، و اگر مطیعان اند بهشت من ایشان را، و اگر مشتاقان اند دیدار و رضای من ایشان را. مصطفی گفت پروردگارا مراد ایشان (آب خواستن موسی و نان خواستن عیسی) را نقد دادی از آن من در توقف نهادی، گفت ای دوست ما ! ایشان حاجت که خواستند از بهر امت خود خواستند و امت ایشان همان بودند که حاضر بودند مراد خود بیافتند، تو آنچه که می‌خواهی ازبهر امت می‌خواهی و امت تو متفرق اند تا روز قیامت خواهد بود. روز رستاخیز همه را جمع کنم و همه را از دوزخ آزاد کنم، همه را بدیدار خود شاد کنم، همه را لباس کرامت پوشانم که ایشان بهترین امت‌اند.

مصطفیﷺ گفت: پس از آنکه رازها رفت و نواختها و کرامتها دیدم جبار کائنات فرمان داد که: یا محمد! **ارجع الی قومک فبلغهم عنی** بزمین باز گرد و آنچه گفتنی است بگوی و پیغامی که رساندنی است برسان.

گفتا چون به سدره المنتهی باز آمدم جبرئیل گفت ای محمد ﷺ این نواخت و کرامت و این عزو مرتبت که از حضرت ذی الجلال یافتی نوشت باد، هرگز هیچ ملک مقرب و هیچ پیغامبر مرسل به این منزلت نرسید که تو رسیدی و این ندید که تو دیدی. خدای تعالی را سپاس داری کن و شاکر باش که الله تعالی شاکران را دوست دارد.

پس آنگه جبرئیل دست من بگرفت و به در بهشت برد تا بهشت بمن نماید و درجات و منازل و مال و مرجع مؤمنان ببینم. گفتا بر در بهشت نوشته دیدم.

الصدقه بعشر امثالها و القرض بثمانیه عشر- صدقه یکی ده است و قرض یکی هیجده.

پس به بهشت، رفتم غرفه‌ها و قصرها دیدم از در و یاقوت و زبر جد، دیوار آن خشتی زرین و خشتی سیمین، خاک آن زعفران و زمین آن مشک اذفر، درختها دیدم شاخ آن زرین و برگ آن حریر و ساق آن مروارید و بیخ آن سیم، جویها دیدم یکی آب یکی شیر یکی عسل می، دیگر نهری عظیم دیدم آب آن سپیدتر از شیر، شیرین تر از عسل، خوش بوی تر از مشک، سنگ ریزه‌ی آن در و یاقوت، جبرئیل گفت ای محمد! این آن **کوثر** است، در هر قصری و غرفه‌ای و خانه‌ای از خانه‌های بهشتیان شاخی از آن می‌رود تا شراب و عسل و شیر و می از آن آمیخته گردانند. کنیزکی را دیدم سخت زیبا و آراسته و با جمال، گفتم این آن کیست، گفتند آن **زیدحارثه**. قصری را دیدم از مروارید سپید، ظاهر آن از باطن پیدا و باطن آن از ظاهر پیدا، گفتم این آن کیست؟ جبرئیل گفت آن **عمر خطاب**

گفتا از بهشت بیرون آمدم و خواستم که به دوزخ نظری افکنم که چگونه است. فرشته‌ای را دیدم کریه المنظر. شدید الشکم، خشمگین، ترش روی، از او بترسیدم، گفتم ای جبرئیل این کیست که از دیدن وی چنین ترسیدم. و از وی ترسی در دل من افتاد؟ جبرئیل گفت:

این جای تعجب نیست که ما همه‌ی فرشتگان از او پیوسته در ترس و هراس هستیم، این **مالک** است خازن دوزخ که شادی و خرمی در نهاد وی آفریده نشده است و هرگز تبسم نکرده است. به مالک گفتم یا مالک از صفت دوزخ به من بگو، گفت: هزار سال تافته‌اند تا سرخ گشت. پس هزار سال دیگر تافته‌اند تا سپید گشت، پس هزار سال دیگر تافته‌اند تا سیاه گشت، اکنون سیاه است تاریک همچون کوه کوه آتش. خود را بر هم می‌زند و یکدیگر را می‌خورد. ای محمد! اگر یک حلقه از آن زنجیرهای آتشین بر کوههای دنیا نهند همه کوه‌ها از زخم تف و گرمای آن همچون قلع گداخته گردد و به زمین سفلی فرو شود. گفتم یا مالک قسمتی از آن را به من نشان بده تا ببینم، گوشه‌ای از آن را نشان داد، شاخی از شاخه‌های آتش بیرون آمد، سیاه و صعب، از تف و دود آن همه‌ی آفاق تاریک گشت و از آن

پر شد، من از دیدن آن غش کردم تا جبرئیل مرا در خود گرفت و به مالک فرمود تا آن را بحال خود باز برد.
مصطفیﷺ از آنجا بازگشت او را بر پر خود گرفته و از آسمانها فرو می‌آمد تا به **موسی کلیم** باز رسید.
موسی گفت الله تعالی تو را چه فرمود و بر امت تو چه فرض کرد؟
گفت: خداوند آنچه می‌خواست بر من وحی فرمود و در هر شبانه روز پنجاه رکعت نماز بر من واجب ساخت. چون پیش موسی فرود آمدم پرسید.
گفتم پنجاه نماز گفت من بنی اسرائیل را آزموده‌ام، امت تو طاقت آن را ندارند، به پیشگاه پروردگارت برگرد و از او تخفیف بخواه، من به پیشگاه پروردگارم برگشتم و گفتم پروردگارا! بر امت من تخفیف بده، خداوند پنج نماز را کاهش داد، پیش موسی برگشتم و گفتم خداوند متعال پنج نماز تخفیف داد، گفت امت تو طاقت این را ندارند برگرد و تخفیف بگیر و من همچنان به پیشگاه الهی رفت و آمد می‌کردم تا آنکه فرمود ای محمد برای شبانه روز پنج نماز فرض و واجب است و در قبال هر یک ده برابر پاداش می‌دهد که معادل پنجاه نماز باشد و هر کس نیّت کار نیکی‌کند اگر انجام ندهد یک پاداش و اگر انجام دهد ده پاداش می‌دهم و هر کس نیت کار بدی کند تا انجام ندهد چیزی نوشته نمی‌شود و چون انجام دهد یک گناه بر وی نوشته می‌شود و من فرود آمدم چون به موسی رسیدم و خبر دادم گفت برگرد و تخفیف بگیر و من گفتم آن قدر پیش خدای خود رفتم که شرم می‌کنم و شرم دارم که باز روم بدین پنج، رضا دادم و تسلیم شدم.
پس جبرئیل بعد از آن مرا به **بیت المقدس** باز آورد. و **براق** همچنان بر در مسجد ایستاده، رسول خدا بر نشست و جبرئیل با وی تا او را به **مکه** باز آورد و بر جامه‌ی خواب خود نشاند و هنوز از شب ساعتها مانده بود. جبرئیل گفت ای محمد! قوم خود را از آنچه دیدی از آیات کبری و عجائب قدرت حق جل جلاله خبرده. گفت ای جبرئیل ایشان مرا دروغ زن گیرند و استوار ندارند، گفت از تکذیب ایشان به تو چه زیانی می‌رسد، ابوبکر صدیق تو را استوار و تصدیق کند.
ابن عباس و عایشه صدیقه از مصطفیﷺ روایت کنند که گفت: من دانستم که ایشان مرا دروغ زن گیرند در آنچه گویم از این جهت قدری دلتنگ و غمگین نشسته، **بوجهل** فراز آمد و از راه تمسخر گفت یا محمد امروز دیگر چه می‌گویی، خبر جدیدت چیست؟ گفتم امشب مرا به **بیت المقدس** برده بودند، بوجهل تعجب کرد. گفت تو امشب به بیت المقدس رفته‌ای و بامداد به نزدیک ما باز آمده‌ای؟! گفتم آری چنین است، بوجهل گفت تو این سخن که با من گفتی با قوم خود هم می‌گویی؟ گفتم می‌گویم.
بوجهل برگشت و جمعی از افراد قریش فراهم آورد و رسول خداﷺ همان سخن با ایشان باز گفت، ایشان همه بانگ برآوردند که این دروغ زن را ببینید که چه می‌گوید!
چگونه در قدرت آدمی باشد که به یک شب از **مکه** به **بیت المقدس** برود و برگردد؟! یکی از آنان رفت و **ابوبکر صدیق** را خبر داد که صاحب تو چنین می‌گوید، **ابوبکر** گفت: اگر گفت راست گفت، ابوبکر را آن روز صدیق نام نهادند. پس یکی از ایشان که به بیت المقدس سفر کرده بود و آن سرزمین

را شناخته بود. گفت اگر دیده باشی آیا می‌توانی که مسجد بیت المقدس را وصف کنی؟ رسول خداﷺ مسجد را وصف کرد و آنچه دیده بود می‌گفت بعضی از آن‌جا که ندیده بود بر وی پوشیده بود. رب‌العالمین مسجد اقصی را عیان نمود، رسول خداﷺ در آن می‌نگریست و از هر چه می پرسیدند نشان می‌داد، عاقبت گفتند ای محمد از کاروان ما که از شام به سوی مکه است خبر ده، چرا که حتماً در راه با آن برخورد کرده‌ای در تفسیر انوار القرآن عبدالرئوف مخلص درباره این سئوال چنین آمده است پس رسول خداﷺ شمار شتران آن قافله و تمام اوصاف و احوال آن را بیان کرده و سپس افزودند: کاروان شما هنگام طلوع خورشید فلان روز به مکه می‌رسد، در حالی که شتری ابلق پیشاپیش آن است.
پس قریشیان بامداد همان روز معین بر یکی از بلندیهای بیرون مکه فراز آمده منتظر قافله شدند و ناگهان دیدند که در همان وقت معین قافله از گرد راه رسید و همان شتر ابلق پیشاپیش آن است. ولی با وجود آن که همه‌ی این نشانه‌ها را مشاهده کردند، باز هم ایمان نیاوردند و گفتند: « این جز سحری آشکار نیست »

إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ

ه: اسم إِنَّ - هُوَ: مبتدا - ٱلسَّمِيعُ: خبر (جمله هُوَ ٱلسَّمِيعُ) خبر إِنَّ - ٱلْبَصِيرُ: خبر ثانی

بدرستیکه خداوند شنوا و داناست به آنچه که در حق رسول اللهﷺ گفتند: « این جز سحری آشکار نیست» پس خدای تعالی برای تصدیق پیامبر خویش این آیت نازل کرد.

وَءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ وَجَعَلْنَٰهُ هُدًى لِّبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا۟ مِن دُونِى وَكِيلًا ﴿٢﴾

و آن کتاب به موسی دادیم و آن را مایه هدایت پسران اسرائیل کردیم که زنهار، بجز من وکیلی نگیرید.(۲)

وَءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ وَجَعَلْنَٰهُ هُدًى لِّبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا۟ مِن دُونِى وَكِيلًا

وَءَاتَيْنَا: فعل ماضی - فاعل (نا) - مُوسَى: مفعول به - ٱلْكِتَٰبَ: مفعول به ثانی.

و ما به موسی کتاب تورات دادیم و او را سبب هدایت بنی اسرائیل گردانیدیم که فرزندان یعقوب را از تاریکی و جهل و کفر به سوی نور و ایمان هدایت کنند و گفتیم که جز از من وکیلی برای خود نگیرید و کارساز مشکلات خود مدانید.

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ﴿٣﴾

فرزندان کسانی که آنان را همراه با نوح سوار کشتی کردیم همانا نوح بنده‌ای بسیار شگر گزار بود.(۳)

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ ۚ

ذُرِّيَّةَ: بدل

ای فرزندان نوح مراد سام است که ابراهیمؑ جد اسرائیل است و از نسل سام نوح. و این آیه منتی است که رب العالمین بر فرزندان نوح می‌نهد و می‌گوید:

جدان شما را در کشتی قرار دادیم و بهمراه نوح بود و از غرق شدن نجاتشان دادیم و این نعمت نجات از طوفان که به پدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکرگزار آن باشید.

إِنَّهُۥ كَانَ عَبۡدٗا شَكُورٗا

ه: اسم إِنَّ - هُوَ: اسم كَانَ - عَبۡدٗا: خبر كَانَ كان (جمله خبر إِنَّ)

براستی که نوح بنده‌ی بسیار شکرگزار و سپاسگزار بود و شما نیز مثل ایشان به خدا توکل کنید و شکرگزار باشید و از پیغمبران اطاعت کنید تا در وقت معین شما را شفاعت کند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: برای پیغمبر خدا ﷺ مقدار گوشتی را آوردند، [و از بین آن گوشتها] دست را که خوش داشتند به ایشان تقدیم نمودند، و ایشان از آن دست مقداری جدا نمودند و فرمودند: «من در روز قیامت سردار همه‌ی مردمان خواهم بود، و آیا می‌دانید که این از چه سبب است؟ خداوند متعال همه‌ی مخلوق از اولین و آخرین را طوری در یک جا جمع می‌کند که صدا به همه‌ی آنها رسیده و چشم همه‌ی آنها را می‌بیند، آفتاب به آنها نزدیک شده و مردم به چنان زحمت و مشقتی می‌افتند که از تحمل و طاقتشان خارج است.

مردم با خود می‌گویند: مگر نمی‌بینید که به چه زحمت و مشقتی گرفتارید؟ مگر این طرف و آن طرف کسی را پیدا نمی‌کنید که به نزد خداوند از شما شفاعت نماید؟ عده‌ای از مردم به دیگران می‌گویند: باید نزد آدم علیه السلام برویم، آنها نزد آدم علیه السلام رفته و برایش می‌گویند: تو ابوالبشر بوده و کسی هستی که خداوند تو را به دست خود خلق نموده و از روح خود بر تو دمیده است، و ملائکه را امر نموده و به تو سجده کرده‌اند، برای ما نزد خداوند شفاعت نما، مگر نمی‌بینی که در چه حالتی قرار داریم؟ و چه به سر ما آمده است؟

آدم علیه السلام می‌گوید: پروردگارم امروز در چنان غضبی است که نه قبلاً چنین در غضب شده است و نه بعد از این خواهد شد، او مرا از خوردن میوه‌ای در بهشت منع نموده و من نافرمانی‌اش را نمودم، من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، مرا گذاشته نزد دیگری بروید، نزد نوح علیه السلام بروید.

مردم نزد نوح علیه السلام آمده و می‌گویند: تو اولین رسول برای مردمان روی زمین هستی، و تو را خداوند بنده‌ی شکرگذار نامیده است، برای ما نزد پروردگار خود شفاعت نما، مگر نمی‌بینی که در چه حالتی گرفتاریم؟

نوح علیه السلام می‌گوید: پروردگارم امروز در آنچنان غضبی است که نه پیش از این چنین در غضب بوده و نه بعد از این چنین در غضب خواهد شد و برایم یک دعاء قابل اجابت بود و به آن بر قوم خود نفرین نمودم، و امروز به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، نزد دیگری بروید، نزد ابراهیم علیه السلام بروید.

مردم نزد ابراهیم عليه السلام آمده و می‌گویند: یا ابراهیم! تو پیغمبر خدا و یگانه خلیل او در روی زمین هستی، برای ما در نزد پروردگارت شفاعت نما! مگر نمی‌بینی که در چه حالتی گرفتاریم؟ ابراهیم عليه السلام برایشان می‌گوید: پروردگارم امروز در آنچنان غضبی است که نه پیش از این در غضب بوده و نه بعد از این چنین در غضب خواهد شد، و من نمی‌توانم، و امروز من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، نزد دیگری بروید، نزد موسی عليه السلام بروید.

مردم نزد موسی عليه السلام آمده و می‌گویند: یا موسی! تو رسول خدا بوده و کسی هستی که خداوند متعال تو را به رسالت خود و به سخن زدن با تو بر همه‌ی جهانیان برگزیده بود، برای ما نزد پروردگارت شفاعت نما! مگر نمی‌بینی که در چه حالتی گرفتاریم؟

موسی عليه السلام می‌گوید: پروردگارم امروز در آنچنان غضبی است که نه پیش از این در غضب بوده و نه بعد از این چنین در غضب خواهد شد، من شخصی را که مامور به قتل آن نبودم به قتل رساندم، و امروز من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، نزد دیگری بروید، نزد عیسی عليه السلام بروید.

مردم نزد عیسی علیه السلام آمده و می‌گویند: یا عیسی! تو رسول خدا و کلمه خدا هستی که به مریم القاء نموده بود، و از روح خدا هستی! و آن کسی هستی که در گهواره با مردم سخن گفتی، شفاعت ما را بکن! مگر نمی‌بینی که در چه حالتی گرفتاریم؟ عیسی عليه السلام می‌گوید: پروردگارم امروز در آنچنان غضبی است که نه پیش از این چنین در غضب بوده و نه بعد از این چنین در غضب خواهد شد، وگر چه کدام گناهی را که مرتکب شده باشد ذکر نمی‌کند، ولی می‌گوید: امروز من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، نزد دیگری بروید، نزد محمد ﷺ بروید.

مردم نزد محمد ﷺ آمده و می‌گویند: یا محمد! تو رسول خدا و خاتم پیغمبران هستی، و خداوند متعال گناهان گذشته و آینده‌ات را بخشیده است، برای ما نزد پروردگارت شفاعت نما! مگر نمی‌بینی که در چه حالتی قرار داریم؟

پیغمبر خدا ﷺ می‌فرمایند: و همان است که من رفته و زیر عرش برای پروردگارم عز و جل به سجده می‌افتم و خداوند متعال از حمد و ثنای خود چیزهایی را برایم راهنمایی می‌کند که تا آن وقت هیچ کسی را از آنها مطلع نساخته است، بعد از آن برایم گفته می‌شود که یا محمد! سرت را بلند کن! هر چه خواستی برایت داده شده و هر شفاعتی که بنمایی مورد قبول خواهد شد، و من سرم را بلند نمودم و می‌گویم: یا رب امت من! یا رب امت من! یا رب امت من! برایم گفته می‌شود: یا محمد! آن گروه از امت خود را که در آنها حساب و کتابی نیست، از دروازه طرف راست به جنت داخل نمای، و اینها با دیگر مردم در دروازه‌های دیگر نیز شریک‌اند.

بعد از آن پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: قسم به ذاتی که جانم در دست او است که فاصله‌ی بین دو کنار دروازه‌ی جنت، به اندازه‌ی فاصله‌ی مکه و یمن و یا فاصله‌ی بین مدینه و بصره است».

وَقَضَيْنَآ إِلَىٰ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ فِي ٱلْكِتَٰبِ لَتُفْسِدُنَّ فِي ٱلْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤﴾

و در آن کتاب به پسران اسرائیل اعلام کردیم که دو بار در این سرزمین فساد می کنید و سرکشی می کنید، سرکشی بزرگ.(٤)

وَقَضَيْنَآ إِلَىٰ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ فِي ٱلْكِتَٰبِ لَتُفْسِدُنَّ فِي ٱلْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا

ل: قسم- لَتُفْسِدُنَّ : فعل مضارع- (ن)تاکید- (و)فاعل- مَرَّتَيْنِ: مفعول مطلق

و در تورات به سوی بنی اسرائیل پیغام دادیم و بیان کردیم که هر آینه در زمین شام فساد می‌کنید و تباهی از شما صادر می‌شود و بر بندگان خدا ظلم و ستم می‌کنید دو بار فساد می‌کنید، فساد اول ایشان مخالفت با احکام تورات بوده و تکذیب پیغمبر ایشان و فساد ثانی کشتن یحیی و قصد هلاک عیسی بوده است. حق سبحانه تعالی اعلام کرد که شما دو بار فساد بزرگی خواهید کرد و از اطاعت من سرکشی خواهید نمود.

فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ أُولَىٰهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَآ أُوْلِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُواْ خِلَٰلَ ٱلدِّيَارِ ۚ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ﴿٥﴾

و چون موعد نخستین آن بیامد بندگانی از خود را که سخت نیرومند بر شما می گماریم پس در داخل دیارشان به جستجو درآیند و این وعده تحقق یافتنی است.(٥)

فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ أُولَىٰهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَآ أُوْلِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُواْ خِلَٰلَ ٱلدِّيَارِ

بَعَثْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- عِبَادًا : مفعول به

این آیت در معنی وعید است. هرگاه یکی از آن دو فساد فرا رسد وعده عقاب را بر شما بر می‌انگیزیم و بر شما بندگان توانا و قدرتمند را می‌گماریم که شما را عقوبت کنند و در هم بکوبند و برای یافتن شما خانه‌هایتان را جستجو و تفتیش کنند.

دمیاطی گفت که صداهای ایشان چون رعد مهیب و ترسناک باشد و گفته‌اند او **بخت‌نصر** فرزندزاده **سنخاریب** پادشاه بابل بود که قصه وی آنست که سنخاریب با شش صد هزار مرد جنگی از بابل به بیت المقدس آمد تا بنی اسرائیل را شکست دهد و خراب کند.

چون **سنخاریب** به در **بیت المقدس** رسید **صدیقه** پادشاه بنی اسرائیل به پیغمبر بنی‌اسرائیل که نامش **شعیا بن امصیا** که پیش از مبعث **زکریا و یحیی و عیسی** بود گفت آیا هیچ وحی به تو از جانب خداوند عزوجل آمد که بما از دشمنان چه خواهد رسید؟ **شعیا** گفت نیامد. تا در این سخن بودند که از جانب خدای جل جلاله به شعیا وحی آمد که به **صدیقه** بگوی که عمرت به سر آمده است و روزگار ملک تو به آخر رسیده است. وصیت کن و از اهل بیت خود جانشین تعیین کن. شعیا این پیغام برساند وصدیقه روی به قبله آورد و نماز و دعا و تضرع بسیار کرد و خدای عزوجل را ثناهای نیکو گفت و توبه کرد. باز به شعیا وحی آمد که توبه وی پذیرفتم و بروی رحمت کردم و پانزده سال دیگر او را

عمر دادم و کار **سنخاریب** که دشمن است کفایت کردم. آنگه صدیقه به شعیا گفت که خداوند جل جلاله کار این دشمن ما را چاره سازد. آن ساعت به شعیا وحی آمد که کار وی کفایت کردم و شما را از شر وی برهانیدم و صبحگاهان مشاهده کنید تا عجائب ببینید.

روز دیگر بامداد بر در شهر گوینده‌ای آواز داد که ای ملک بنی اسرائیل! کار دشمن یکسره شد و آن لشکر بیکبار همه هلاک شدند مگر **سنخاریب** و **پنج کس از دبیران** که با وی بودند و از آن پنج کس یکی **بخت نصر** بود که به هلاکت نرسیده بودند چند روزی ایشان را به عجز و خواری و بیچارگی نگه داشتند. دیگر بار به شعیا وحی رسید که صدیقه، سنخاریب و قومی که با وی هستند به شهر خویش بفرستد، پس ایشان را به شهر خودشان بابل فرستاد. و پس از آن سنخاریب هفت سال زنده بود و بعد از وی **بخت نصر** پسرزاده‌ی وی بجای وی نشست و پادشاهی کرد همچون جدش طاغی و باغی و ظالم بود.

پس تقدیر الهی چنان رفت که **صدیقه** پادشاه بنی اسرائیل بمرد و کار بنی اسرائیل به هرج و مرج و قتل و غارت کشید و شعیا پیامبر در میان ایشان بود، به پیغمبر وحی آمد تا ایشان را پند دهد و از عذاب بترساند و نعمت‌هایی را که خدای عزوجل به ایشان داد به یاد آورد. شعیا چنین کرد. چون بنی اسرائیلیان سخن وی شنیدند قصد او کردند تا هلاک کنند.

شعیا از میان ایشان بگریخت درختی از جلو او ظاهر شد و آن درخت از هم شکافته شد. شعیا در میان درخت رفت. شیطان به وی در رسید و یک قسمت از لباس وی را گرفت و بیرون گذاشت تا بنی اسرائیل با دیدن آن یک قسمت از لباس متوجه شدند که در داخل درخت گریخته است. اره بر آن درخت نهادند و درخت و شعیا را به دو نصف ببریدند. چون فساد ایشان از حد در گذشت و پیامبر را کشتند، رب العالمین بر ایشان خشم گرفت و **بخت نصر** را بر ایشان مسلط کرد تا اینکه بخت نصر از سرزمین بابل به بیت المقدس آمد. و بیت المقدس را خراب کرد و بسیاری از بنی اسرائیلیان را بکشت و هفتاد هزار کودک نارسیده از اولاد پیامبران از اهل بیت داود و از فرزندان یوسف و بنیامین و یهودا و ... به بردگی ببرد و هر چه از زر و سیم که سلیمان بن داود در بیت المقدس بکار برده بود همه را بگرفت و به سرزمین بابل انتقال داد و کتاب تورات را بسوخت. اینست فساد اول که رب العالمین گفت: «فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ أُولَىٰهُمَا»

وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا

هُوَ: اسم كَانَ - وَعْدًا: خبر كَانَ - مَّفْعُولًا: نعت

و این حکم وعده کرده شده حتمی و قطعی است یعنی ناگزیر است آنچه اتفاق افتادنی است اتفاق بیفتد.

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ ٱلْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَٰكُم بِأَمْوَٰلٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَٰكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴿٦﴾

پس از چندی دوباره شما را بر آن چیره می کنیم و شما را به مالها و فرزندان مدد می‌رسانیم و جنگجویان شما را بعده فزونتر می گردانیم.(۶)

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ ٱلْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَٰكُم بِأَمْوَٰلٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَٰكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا

جَعَلْنَٰكُمْ: فعل ماضی-کم: مفعول به- (نا) فاعل-أَكْثَرَ: مفعول به ثانی- نَفِيرًا: تمیز

سپس شما را به صلاح می‌آوریم و دولت و نعمت را بشما باز می‌گردانیم تا اینکه برایشان که شما را قتل و غارت کردند و بیت المقدس را خراب کردند و کودکان شما را به اسارت بردند غلبه کنید و ایشان را شکست دهید و ما شما را به اموال و فرزندان یاریتان می‌کنیم و تعداد شما را بیش از آنچه قبلاً بودید بیشتر می‌کنیم تا به آسانی بتوانید با دشمنان مقاومت و مقاتله کنید.

إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ ۖ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا ۚ فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ ٱلْءَاخِرَةِ لِيَسُـۥٓـُٔوا۟ وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا۟ ٱلْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا۟ مَا عَلَوْا۟ تَتْبِيرًا ﴿۷﴾

اگر نیکی کنید بخویش نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید برای خودتان است و چون موعد دیگر بیامد] آنها را گماشتیم [تا بزرگانتان را حقیر کنند و داخل این مسجد شوند چنانکه بار اول شده بودند و بهرچه تسلط یافتند نابود کنند، نابود کردن کامل.(۷)

إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ

أَحْسَنتُمْ: فعل ماضی- تم: فاعل

اگر نیکی کنید خداوند را پرستش و عبادت کنید و به آنچه که رسول او آورده است ایمان بیاورید در واقع به خودتان نیکی کرده‌اید چونکه نفع آن در دنیا و آخرت به خود شما می‌رسد.

شیخ اجلّ سعدی گفت:

کسی نیک بیند به هر دو سرای — که نیکی رساند به خلق خدای

وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا

و اگر بدی کنید و از دستورات الهی سرپیچی کنید وبال و گناه آن بدی به خود شما باز می‌گردد. **بیت:**

در جهان گر نیک و گر بد کرده‌ام — هر چه کردم جمله با خود کرده‌ام

اما واقعه‌ی آخر که رب العزه گفت: «*فاذاجاء وعد الآخره*» آن بود که بعد از هلاک بخت نصر قومی از بنی اسرائیل که در دست وی بودند خلاص یافتند و به **ایلیا** و **شام** و **بیت المقدس** باز گشتند، و تورات را که سوخته بود و در میان ایشان نمانده بود به زبان **عزیر بن شرحیا** به ایشان باز داد و خداوند نعمت خود برایشان فراخ کرد. ایشان دیگر بار در نعمت سرمست شدند و سر به معصیت و طغیان گذاشتند و در زمین تباهکاری کردند و رب العالمین پیامبران را به ایشان فرستاد و ایشان پیغامبران را دروغ زن گرفتند و بعضی را کشتند.

و آخرین پیغامبران به ایشان **زکریا** بود و **یحیی** و **عیسی** که زکریا و یحیی هر دو را کشتند. سبب قتل یحیی آن بود که عیسی علیه السلام یحیی را با دوازده مرد حواریون فرستاد تا مردم را دین و شریعت آموزند و از حرام و ناشایست باز دارند. پادشاه ایشان خواست که دختر زنش را به زنی بگیرد. یحیی او را از آن نهی کرد و پادشاه به آن دختر میل داشت چنانکه هر چه از وی می‌خواست رد نمی‌کرد، دختر از

پادشاه درخواست تا یحیی را بکشند و سر یحیی را پیش وی آرند آنگه که از بهر دل آن دختر پادشاه بفرمود تا یحیی‌ﷺ را شهید کردند و خون وی بر زمین ریختند، در بیت المقدس آن خون جوشیدن گرفت، خاک بر آن می‌ریختند و همچنان می‌جوشید و بالا می‌گرفت تا رب العزه بر ایشان خشم گرفت و خواست که غضب خود بر ایشان براند و عقوبت کند. ملکی را از ملوک بابل بر ایشان بر انگیخت نام وی **خُردوس**.

خُردوس با لشکری انبوه به در بیت المقدس فرود آمد و بر بنی اسرائیل غلبه کرد.

فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ ٱلۡأٓخِرَةِ لِيَسُـۡٔوُاْ وُجُوهَكُمۡ وَلِيَدۡخُلُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَلِيُتَبِّرُواْ مَا عَلَوۡاْ تَتۡبِيرًا

فَإِذَا: مفعول فیه- جَآءَ: فعل ماضی- وَعۡدُ: فاعل

پس بایشان گفتیم هنگامی که وعده‌ی دوم یعنی عقاب و مجازات دوم در مقابل فسادتان فرا رسد گفته‌اند بین این دو فساد دویست و ده سال بوده است.

پس گروهی از دشمنانتان را نیرو داده و به سوی شما می‌فرستیم تا غم و اندوه در چهره‌های شما نمایان کند و نیز به داخل بیت القدس بیایند آن طوریکه در دفعه‌ی اول آمده بودند و مسجد را خراب کرده بودند بار دیگر به خراب کردن بیت المقدس اقدام کنند و به هر که برسند و بدست آورند بکشند و نابود کنند چه هلاک کردنی.

عَسَىٰ رَبُّكُمۡ أَن يَرۡحَمَكُمۡۚ وَإِنۡ عُدتُّمۡ عُدۡنَاۚ وَجَعَلۡنَا جَهَنَّمَ لِلۡكَٰفِرِينَ حَصِيرًا ﴿٨﴾

ممکن است پروردگارتان رحمت‌تان کند و اگر باز [به عصیان و ستمگری] برگردید ما نیز [به ستم] بر می‌گردیم و جهنم را زندان کافران کرده‌ایم.(۸)

عَسَىٰ رَبُّكُمۡ أَن يَرۡحَمَكُمۡۚ

رَبّ: اسم عَسَىٰ - أَن يَرۡحَمَكُمۡ : فعل مضارع، ک: مفعول به- فاعل (هو)، جمله خبر عَسَىٰ

شاید که پروردگار شما بعد از خرابی بیت المقدس و عقوبت دوم اگر توبه کنند ممکن است بر شما رحم کند و شما را توانگر گرداند این رحمت عمارت بیت المقدس و بازگشتن اهل آن به آن شهر و کارها را به اصلاح آوردن است.

وَإِنۡ عُدتُّمۡ عُدۡنَاۚ

عُدتُّمۡ: فعل ماضی - تم: فاعل - عُدۡنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل

و اگر شما دوباره به زشتیها و تبهکاریها برگردید ما نیز در این دنیا شما را عقوبت می‌کنیم همچون عقوبت‌های قبلی.

وَجَعَلۡنَا جَهَنَّمَ لِلۡكَٰفِرِينَ حَصِيرًا

وَجَعَلْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- جَهَنَّمَ: مفعول به- حَصِيرًا: مفعول به ثانی

و این آیه از برای عقوبت آخرت است. یعنی دوزخ را برای ناگرویدگان و آن زندانی است که از آن نمی‌توان بیرون آمد آماده گردانیده‌ایم پس بنابراین، لازم است به این حقیقت توجه داشته باشیم که غلبه کنونی یهود بر مسجد الاقصی قطعاً ابدی و همیشگی و تا قیام قیامت نیست.

إِنَّ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ يَهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ﴿٩﴾

این قرآن به چیزی که صواب‌تر است هدایت می کند و مؤمنانی را که کارهای شایسته کرده‌اند بشارت می‌دهد که پاداشی بزرگ دارند.(۹)

إِنَّ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ يَهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا

هَٰذَا: اسم إِنَّ -ٱلْقُرْءَانَ: بدل- يَهْدِى: فعل مضارع، فاعل (هو)

این عبارت در معنای بزرگداشت مقام آمده پس می‌گوید:

بدرستی این قرآن دعوت و دلالت می‌کند و هدایت می‌کند به سوی راهی راست و مستقیم و به مؤمنانی که اعمال صالح و نیک انجام دادند و خدای یکتا پرستیدند و پیغمبر را راست پنداشتند و به قرآن گرویدند مژده سعادت دنیا و آخرت می‌دهد.

براستی مزدی بزرگ و پاداشی مداوم در آخرت برای آنان است که آن بهشت جاودان است.

وَأَنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْءَاخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٠﴾

و کسانی که دنیای دیگر را باور ندارند، عذابی الم انگیز برایشان مهیا کرده‌ایم.(۱۰)

وَأَنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْءَاخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

ٱلَّذِينَ: اسم انَّ- أَعْتَدْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل، جمله خبر انَّ.

و نیز مؤمنان را مژده و بشارت می‌دهد براستی کسانیکه نمی‌گروند و به قرآن و روز حشر و نشر ایمان نمی‌آورند برای آنان عذابی الم انگیز است یعنی برایشان آتش دوزخ آماده کرده‌ایم.

وَيَدْعُ ٱلْإِنسَٰنُ بِٱلشَّرِّ دُعَآءَهُۥ بِٱلْخَيْرِ وَكَانَ ٱلْإِنسَٰنُ عَجُولًا ﴿١١﴾

انسان به بدی دعا می کند همانند دعای وی به خیر و انسان شتاب گر است.(۱۱)

وَيَدْعُ ٱلْإِنسَٰنُ بِٱلشَّرِّ دُعَآءَهُۥ بِٱلْخَيْرِ

وَيَدْعُ: فعل مضارع- ٱلْإِنسَٰنُ: فاعل- دُعَآءَهُۥ: مفعول مطلق - ه: مضاف الیه.

مردم در وقت ضجرت و دلتنگی و غضب بر خود و مال و فرزند خود دعاء بد می‌کنند. چنانکه برای خود و یا به فرزند خود مرگ می‌خواهند و از فرط ناراحتی هلاک مال خود را می‌خواهند همچنانکه برای خود و فرزندان خود سلامتی و نعمت در وقت عافیت می‌خواهند.

وَكَانَ ٱلْإِنسَٰنُ عَجُولًا

ٱلْإِنسَٰنُ: اسم كَانَ - عَجُولًا: خبر كَانَ

و اما خدای تبارک و تعالی آن دعای بد را به فضل خود زود اجابت نمی‌کند چونکه انسان در کارها بی صبر و ناشکیبا و عجول و بی بردبار است.

وَجَعَلْنَا ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ ءَايَتَيْنِ فَمَحَوْنَآ ءَايَةَ ٱلَّيْلِ وَجَعَلْنَآ ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا۟ فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا۟ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلْحِسَابَ وَكُلَّ شَىْءٍ فَصَّلْنَٰهُ تَفْصِيلًا ﴿١٢﴾

شب و روز را دو نشانه کردیم و نشانه شب را سیاه و نشانه روز را روشن کردیم، تا از پروردگار خویش فزونی جوئید و شماره سالها و حساب] اوقات[بدانید و همه چیز را توضیح داده‌ایم، توضیح کامل.(۱۲)

وَجَعَلْنَا ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ ءَايَتَيْنِ فَمَحَوْنَآ ءَايَةَ ٱلَّيْلِ وَجَعَلْنَآ ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا۟ فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا۟ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلْحِسَابَ

جَعَلْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- ٱلَّيْلَ: مفعول به- ءَايَتَيْنِ: مفعول به ثانی

و پشت سرهم آمدن شب و روز را نشانه‌ای بر قدرت مطلق خدای تعالی گردانیدیم که در روز مشغول به کار باشند و کسب روزی کنند و در افزونی معیشت تلاش کنند و از پروردگار خود طلب روزی کنند و در شب بیاسایند و استراحت کنند تا اختلاف حرکات خورشید و ماه شمار سالها و روزها و حساب زندگی خود را بدانید و برای آینده‌ی خود برنامه‌ریزی کنید.

وَكُلَّ شَىْءٍ فَصَّلْنَٰهُ تَفْصِيلًا

وَكُلَّ: مفعول به- فَصَّلْنَٰهُ: فعل ماضی، (نا) فاعل- ه: مفعول به- تَفْصِيلًا: مفعول مطلق

و در قرآن هر چیزی را که مربوط به امور دنیوی و دینی باشد به تفصیل بیان کردیم چه بیان کردنی و دنیا را از روی حساب و کتاب آفریده‌ایم تا با برنامه ریزی‌های دقیق و سنجیده در طلب تلاش معیشت و رزق روزی باشند و برای آخرت خود خیر و نیکی ذخیره نمایند.

وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلْزَمْنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِى عُنُقِهِۦ وَنُخْرِجُ لَهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ كِتَٰبًا يَلْقَىٰهُ مَنشُورًا ﴿١٣﴾

سرنوشت هر انسانی را، بگردنش آویخته‌ایم و روز رستاخیز برای او نامه‌ای پدید آوریم که آن را باز شده بیند.(۱۳)

وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلْزَمْنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِى عُنُقِهِۦ

كُلَّ: مفعول به - إِنسَٰنٍ: مضاف الیه- أَلْزَمْنَٰهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به

و عمل هر انسانی را چه مسلمان و چه کافر یعنی اعمال خیر و شر او را نوشته بر گردنش می‌آویزیم که از او جدا نمی‌شود و در واقع خوشبختی و بدبختی او در آن طومار نوشته شده است و ملازم اوست و از او جدا شدنی نیست.

که هر نیک و بدی کان از من آید مرا ناکام غل در گردن آید

وَنُخْرِجُ لَهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ كِتَٰبًا يَلْقَىٰهُ مَنشُورًا

نُخْرِجُ: فعل مضارع، فاعل (نحن)- يَوْمَ: مفعول فیه- كِتَٰبًا: مفعول به- مَنشُورًا: حال

و در روز قیامت اعمال بخت از شقی یا سعید بصورت نوشته‌ای می‌یابند و آن نامه اعمال را در حالت باز کرده شده در دست خود می‌بینند وبه ایشان گفته می شود:

شیخ سعدی گفت:

کنون کرد باید عمل را حساب، نه وقتی که منشور گردد کتاب

ٱقْرَأْ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ ٱلْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿١٤﴾

نامه خویش بخوان که امروز شخص تو برای رسیدگی به حساب خویش کافی هستی.(۱۴)

ٱقْرَأْ كِتَٰبَكَ

ٱقْرَأْ : فعل امر، فاعل (انت)-كِتَٰبَكَ : مفعول به - ک: مضاف الیه

کتاب اعمال خود را از جهت خوشبختی و بدبختی بخوان، گفته‌اند که برای هر شخصی صحیفه‌ی اعمال بمانند زنجیری درگردن وی بسته‌اند زمانیکه از دنیا بیرون می‌رود آن نامه را می‌پیچند و در روز رستاخیز آن نامه‌ی پیچیده را از هم باز کنند و پیش چشم وی آرند و گویند *اقرا کتابک* نامه اعمالت را بخوان.

كَفَىٰ بِنَفْسِكَ ٱلْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا

كَفَىٰ: فعل ماضی- بـ: حرف جر زائد- بِنَفْسِكَ: فاعل- ٱلْيَوْمَ: مفعول فیه- حَسِيبًا: تمیز

برای تو حساب توکافی است که گفته شود ببین که چه کرده‌ای و سزاوار کدام پاداش هستی با وجود این نامه گشاده اعمال دیگر نیازی به شاهد و حسابرسی نیست این است عدل درست که بنده برخود داور می‌شود و بر خود گواهی و شهادت می‌دهد.

عمر بن خطاب ﷺ فرمود: حاسبوا قبل ان تحاسبوا.

اعمال خود را محاسبه کنید قبل از اینکه محاسبه کرده شوید در **کشف الاسرار آورده‌اند که:** پدری به پسر خویش گفت امروز هر چه با مردم گویی و هر چه از ایشان شنوی و هر عملی که کنی با من بگوی و حرکات و سکنات خویش بر من عرض کن آن پسر تا نماز شام تمام کردار یکروزه را باز گفت پدر روزی دیگر از پسر همین حال درخواست کرد. پسر گفت ای پدر زینهار هر چه خواهی از رنج و

کلفت بکشم این کار را رها کن که طاقت ندارم پدر گفت من تو را درین کار می‌بندم تا بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نشوی که تو را طاقت یکروزه حساب دادن با پدر نیست حساب همه عمر با حق تعالی چون خواهی داد؟

تو نمی‌دانی حساب روز و شام — پس حساب عمر چون گویی تمام
زین عملهای نه بر نهج صواب — نیست جز شرمندگی وقت حساب

مَّنِ ٱهۡتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهۡتَدِي لِنَفۡسِهِۦۖ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيۡهَاۚ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۗ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبۡعَثَ رَسُولٗا ﴿١٥﴾

هر که هدایت شده برای خویش شده و هر که گمراه شده به ضرر اوست، هیچ باربرداری بار گناه دیگر بر ندارد، و ما عذاب کننده نیستیم مگر آنکه پیغمبری بفرستیم.(۱۵)

مَّنِ ٱهۡتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهۡتَدِي لِنَفۡسِهِۦۖ

مَّنِ: مبتدا جازم- ٱهۡتَدَىٰ: فعل ماضی، فاعل (هو) جمله خبر

هر کسی که به راه راست هدایت یابد جز این نیست که پاداش آن بر خودش برمی‌گردد و این راه یافتگی او را از عذاب نجات می‌دهد.

وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيۡهَاۚ

مَن: مبتدا جازم- ضَلَّ: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر

و کسی که گمراه شد پس جز این نیست که خود را هلاک کرده است و عقوبت آن به خودش بر می‌گردد.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰۗ

لَا تَزِرُ: فعل مضارع- وَازِرَةٞ: فاعل - وِزۡرَ: مفعول به

و هیچکس را به گناه دیگری نگیرند و به جرم گناه دیگری بازخواست نمی‌شود هر کسی بار گناه خود را به دوش می‌گیرد چنانکه در جای دیگر گفت: ***و ما هم بحاملین من خطایا هم من شیء***

وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبۡعَثَ رَسُولٗا

نا: اسم کَانَ - مُعَذِّبِينَ: خبر کَانَ

که هیچ قومی را هرگز عذاب نمی‌کنیم نه عذاب دنیوی و نه عذاب اخروی تا اینکه نخست پیغامبری را به ایشان فرستیم تا شرع و حدود و احکام و امر و نهی و حلال و حرام را بر امت خود بیان کند و بگوید تا بداند ثواب و عقاب بنده در چیست؟ با چه چیز انسان به بهشت می‌رسد و با چه چیز به دوزخ.

وَإِذَآ أَرَدۡنَآ أَن نُّهۡلِكَ قَرۡيَةً أَمَرۡنَا مُتۡرَفِيهَا فَفَسَقُواْ فِيهَا فَحَقَّ عَلَيۡهَا ٱلۡقَوۡلُ فَدَمَّرۡنَٰهَا تَدۡمِيرٗا ﴿١٦﴾

و چون خواهیم دهکده‌ای را هلاک کنیم، عیاشانش را فرمان می‌دهیم [بسیار کنیم] تا در آن عصیان کنند و گفتار خدا بر آنها محقق شود پس ویرانش کنیم، ویرانی کامل.(۱۶)

وَإِذَآ أَرَدۡنَآ أَن نُّهۡلِكَ قَرۡيَةً أَمَرۡنَا مُتۡرَفِيهَا فَفَسَقُواْ فِيهَا فَحَقَّ عَلَيۡهَا ٱلۡقَوۡلُ فَدَمَّرۡنَٰهَا تَدۡمِيرٗا

إِذَآ: مفعول فیه- أَن نُّهۡلِكَ :فعل مضارع منصوب، فاعل (نحن)- قَرۡيَةً: مفعول به

هرگاه بخواهیم اینکه روستایی را ویران کنیم ناگهان و به یکبار ویران نمی‌کنیم نخست اشخاص مقتدر و توانگر و متکبر وشهوت ران را بر آنان مسلط می‌گردانیم و آنان در آن شهر به فسق و فجور می‌پردازند و با دستور الهی مخالفت می‌ورزند و تمرد و سرکشی می‌کنند پس فرمان وقوع عذاب بر آنها به جهت تمرد و سرکشی‌شان واجب و قطعی می‌گردد و آنگاه آن روستا را سخت درهم می‌کوبیم و از ریشه بر می‌کنیم و منازلشان را بر سرشان خراب می‌گردانیم چه از ریشه برکندنی و خراب کردنی. پس در یک جامعه شیوع و گستردگی فساد و گناه، عامل نابودی کل آن جامعه می‌گردد.

وَكَمۡ أَهۡلَكۡنَا مِنَ ٱلۡقُرُونِ مِنۢ بَعۡدِ نُوحٖۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا ﴿١٧﴾

پس از نوح چه نسل‌ها را هلاک کرده‌ایم و همین بس که پروردگارت به گناهان بندگانش آگاه و بیناست.(۱۷)

وَكَمۡ أَهۡلَكۡنَا مِنَ ٱلۡقُرُونِ مِنۢ بَعۡدِ نُوحٖۗ

كَمۡ : مفعول به مقدم- أَهۡلَكۡنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- ٱلۡقُرُونِ: تمیز

و چه بسا ما از اهل قرنها یعنی جهانیان و جهانداران را پس از نوح به جهت تمرد و نافرمانی‌شان هلاک کردیم چون قوم عاد و ثمود و عمالقه.

وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرَۢا بَصِيرٗا

كَفَىٰ: فعل ماضی- بـ: حرف جز زائد- رَبِّ: فاعل- خَبِيرَۢا : تمیز- بَصِيرٗا : تمیز

و این عذاب که به اقوام پیشین کرده است کافی است که پروردگارت به گناه بندگان خود دانا و آگاه است و گناهان پنهانی آنان را می‌داند و به آن کیفر خواهد داد.

مَّن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعَاجِلَةَ عَجَّلۡنَا لَهُۥ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلۡنَا لَهُۥ جَهَنَّمَ يَصۡلَىٰهَا مَذۡمُومٗا مَّدۡحُورٗا ﴿١٨﴾

هر کس خواهان دنیای زودگذر است، در این جهان هر چه خواهیم بهر که اراده کنیم زود [متاع دنیا را] به او می‌دهیم و از آن پس جهنم نصیب وی کنیم که مذموم و مطرود، بدان در آید.(۱۸)

مَّن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعَاجِلَةَ عَجَّلۡنَا لَهُۥ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلۡنَا لَهُۥ جَهَنَّمَ

عَجَّلۡنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- مَا : مفعول به

این آیت در شأن منافقانی فرو آمد که بهمراه رسول خداﷺ غزو می‌کردند و مقصود ایشان از غزو بدست آوردن غنیمت بود نه ثواب و پاداش آخرت. رب‌العزه گفت: هر کسی از روی پستی، نعمت غنایم زودگذر این جهان را بخواهد و فقط برای معیشت این دنیا کار کند و با کفار بستیزد به همان اندازه که ما خود می‌خواهیم و به هر کسی که صلاح می‌دانیم نعمت به او خواهیم داد پس به جهت منافق بودنشان برای او در آخرت دوزخ را آماده می‌کنیم.

يَصْلَىٰهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا

يَصْلَىٰهَا: بدان داخل شود، فعل مضارع- ها: مفعول به- فاعل (هو)- مَذْمُومًا: حال- مَّدْحُورًا: حال

و ما این گروه از منافقان را به دوزخ نکوهیده و طرد شده از رحمت خداوند داخل می‌کنیم.

وَمَنْ أَرَادَ ٱلْـَٔاخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُورًا ﴿١٩﴾

و هر که دنیای دیگر خواهد وبرای تحصیل آن کوشش خویش کند و مؤمن باشد. کوشش آنان مشکور است [و به آن پاداش داده خواهد شد].(۱۹)

وَمَنْ أَرَادَ ٱلْـَٔاخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُورًا

مَنْ: مبتدا جازم- أَرَادَ: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر

وهر کسی سرای آخرت خواهد یعنی بهشت را و برای رسیدن به آن تلاشی کند و در رسیدن به بهشت اعمال نیکو انجام دهد و در حالیکه مؤمن باشد تلاش و کوشش شتابنده این‌چنین‌کسان نزد خدای تعالی مقبول و پسندیده است و بی‌پاداش نخواهد ماند.

كُلًّا نُّمِدُّ هَـٰٓؤُلَآءِ وَهَـٰٓؤُلَآءِ مِنْ عَطَآءِ رَبِّكَ ۚ وَمَا كَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿٢٠﴾

و همه را، آن گروه و این گروه را، از عطای پروردگارت کمک دهیم که عطای پروردگار تو منع شدنی نیست.(۲۰)

كُلًّا نُّمِدُّ هَـٰٓؤُلَآءِ وَهَـٰٓؤُلَآءِ مِنْ عَطَآءِ رَبِّكَ ۚ

كُلًّا: مفعول به مقدم- نُّمِدُّ: فعل مضارع- (نحن)فاعل- هَـٰٓؤُلَآءِ: بدل

خداوند می‌فرماید:

ما هر یک از این دو گروه که یکی طالبان دنیا و غنایم جنگی بودند و دیگری جویندگان پاداش آخرت در این دنیا از بخشایش و رحمت خود محروم نمی‌کنیم و به آنان کمک می‌رسانیم و از مال و نعمت دنیا بهره‌مند شان می‌گردانیم و بخاطر دنیا طلبی‌شان رحمت را از آنان در این دنیا باز پس نمی‌گیریم.

وَمَا كَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا

عَطَآءُ: اسم كَانَ - مَحْظُورًا : خبركَانَ

و بخشش پروردگار از این دنیا از مؤمن و کافر باز داشته شده، و منع شده نیست منتها رحمت خداوند برای مؤمنین در هر دو سرای خواهد بود و نعمت خداوند برای کافران فقط در این دنیا خواهد بود.

شیخ اجلّ سعدی گفت:

باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده. پرده‌ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندارد و وظیفه‌ی روزی بخطای منکر بزد.

ای کریمی که از خزانه‌ی غیب　　گبر و ترسا وظیفه خورداری
دوستان را کجا کنی محروم؟　　تو که با دشمن این نظر داری

ٱنظُرۡ كَيۡفَ فَضَّلۡنَا بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ وَلَلۡأٓخِرَةُ أَكۡبَرُ دَرَجَٰتٖ وَأَكۡبَرُ تَفۡضِيلٗا ﴿٢١﴾

بنگر چسان بعضشان را به بعض دیگر برتری داده‌ایم و مرتبت‌های آخرت بهتر و برتری آن بیشتر است.(۲۱)

ٱنظُرۡ كَيۡفَ فَضَّلۡنَا بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ

ٱنظُرۡ: فعل امر- فاعل (انت) -كَيۡفَ: حال

مردم در این دنیا از نظر خلق و خوی و روزی و معاش زندگی، متفاوت‌اند. یکی توانگر، یکی درویش، یکی عزیز یکی ذلیل یکی خوش خوی، دیگری بدخوی. این همه را خدای تعالی در ازل به انسانها قسمت کرده بخشیده است و میان مردم در این احوال بعضی را بر بعضی دیگر برتری و افزونی داده است.

وَلَلۡأٓخِرَةُ أَكۡبَرُ دَرَجَٰتٖ وَأَكۡبَرُ تَفۡضِيلٗا

لَلۡأٓخِرَةُ : ل: ابتدا- وَلَلۡأٓخِرَةُ : مبتدا- أَكۡبَرُ: خبر- دَرَجَٰتٖ : تمیز

و هر آینه در آخرت درجات بزرگتر است زیرا که تفاوت در آخرت بین درجات بهشت و عقوبت دوزخ بسیار زیاد خواهد بود در **حدیث شریف** به روایت **بخاری** و **مسلم** آمده است قطعاً صاحبان درجات برتر در بهشت، اهل علیین را چنان می‌بینند که شما ستاره فرو رفته در افق آسمان را می‌بینید.

لَّا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَقۡعُدَ مَذۡمُومٗا مَّخۡذُولٗا ﴿٢٢﴾

هرگز با خدای یکتا خدای دیگر مپندار که نکوهیده و سرشکسته خواهی نشست.(۲۲)

لَّا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَقۡعُدَ مَذۡمُومٗا مَّخۡذُولٗا

لَّا: جزم - تَجۡعَلۡ: فعل مضارع - فاعل (انت) -مَعَ: مفعول فیه - إِلَٰهًا: مفعول به

ای انسان! با خدای تعالی معبود دیگری از بتان قرار مده که نکوهیده و زبون و خوار گردی و از همه‌ی نیکوئی‌ها محروم شوی. یعنی معبود تو ترا خوار و زبون می‌گرداند و تو را یاری و کمک نمی‌کند و نفعی به تو نمی‌رساند.

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًا ۚ إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ ٱلْكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾

پروردگارت مقرر داشته که جز او را نپرستید و با پدر و مادر نیکی کنید، اگر یکی از ایشان یا هر دوشان نزد تو به پیری رسیدند، بآنها مگو ملول شدم (اف مگو) و تندیشان مکن و با ایشان سخنی ملایم گوی.(۲۳)

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًا ۚ

بِٱلْوَٰلِدَيْنِ: جار و مجرور- فعل و فاعل محذوف- إِحْسَٰنًا: مفعول مطلق

ای محمدﷺ پروردگار تو حکم کرد و فرمان داد اینکه عبادت نکنند کسی را مگر خدای تعالی را و در ارتکاب گناه ازکسی پیروی نکنند. و خداوند را اطاعت کنند که خدای یگانه فقط اوست و تنها او را پرستش کنند. این امر یک امر الزامی است.

و دیگر اینکه به پدر و مادر نیکوئی کنید وبا آنان به نیکوترین وجه رفتار کنید چونکه پدر و مادر وسیله هستی حقیقی انسان است لذا خداوند در چندین آیه بهمراه حقوق خود حقوق والدین را یکجا ذکر کرده است. پیغمبرﷺ فرمود. بهشت زیرپای مادران است.

إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ ٱلْكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا

يَبْلُغَنَّ: فعل مضارع- (ن) توکید- عِندَكَ: مفعول فیه- ٱلْكِبَرَ: مفعول به- أَحَدُهُمَآ: فاعل

اگر یکی از ایشان یعنی پدر و مادر یا هر دو ایشان به سن پیری برسند تو در زمان قید حیات ایشان به ایشان خدمت کن چنانکه ایشان به تو در طفولیت خدمت کردند و اگر از جهت پیری و یا مریضی در مرحله‌ای باشند که در وقت قضاء حاجت احتیاج به قیم داشته باشند تو ایشان را خدمت کن آنچنانکه ایشان در زمان بعد از تولد تو در نظافت تو کوشیدند. و آن زمانی که از یکی از ایشان یا از هر دوی ایشان رنجش بینی به آنان **اف** مگو و دلتنگ مشو و روی برمگردان و بر ایشان بانگ مزن.

و با ایشان به نیکوئی سخن بگو و خوش سخن و خوش رفتار باش و در مهر و محبت مبالغه کن.
آورده‌اند که الله تعالی آن زمان که در مناجات موسی با وی سخن گفت. موسی گفت پروردگارا مرا وصیت کن. گفت یا موسی: *اوصیک بامک* ترا وصیت می‌کنم که با مادر خود نیکویی کنی. هفت بار گفت. آنگه موسی‌ؑ گفت: پروردگارا در وصیت بیفزای، **فقال تعالی اوصیک بابیک**. ترا وصیت می‌کنم ای موسی که با پدر نیکوئی کنی، سه بار گفت. آنگه جل جلاله گفت: ***الا ان رضاهما رضائی و سخطهما سخطی.***

خشنودی پدر و مادر، خشنودی من است و نارضایتی آن‌ها، نارضایتی من است.

وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا ﴿٢٤﴾

با مهربانی جنبه افتادگی برای ایشان پیش آر و بگو پروردگارا چنانکه مرا از کودکی تربیت کرده‌اند بر آنها رحمت آر.(۲۴)

وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا

وَٱخۡفِضۡ: فعل امر- (انت)فاعل- جَنَاحَ : مفعول به

آن روز که این آیت فرو آمد صحابه‌ی رسول الله ﷺ که مخاطب بودند اکثر پدران و مادرانشان مشرک بودند اما این آیت در حق ایشان بطور عام فرو آمده است تا آنجا که گفت: **وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا** اما این رحمت و مغفرت جز مسلمانان را شامل نمی‌شود. ابن عباس گفت این آیت با ***ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین و لو کانوا اولی قربی*** منسوخ است.

و بگو ای پرودگار من ببخشای بر ایشان همچنانکه ایشان مرا بپروردند در حالیکه من صغیر بودم. در **حدیث شریف** به روایت مالک بن ربیعه رضی الله عنه آمده است که فرمود: آن هنگام که من در نزد رسول خدا ﷺ نشسته بودم یکی از انصاریان به پیش رسول‌خدا ﷺ آمد و گفت: آیا بعد از پدر و مادرم وظیفه‌ای که بر گردن من باقی می‌ماند که من از نیکی بجای آرم، رسول‌خدا ﷺ فرمودند: آری چهار چیز: دعاکردن و آمرزش خواستن برای آنها،عهدشان را به انجام رساندن و گرامی داشتن دوست آن‌ها.

رَّبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمۡۚ إِن تَكُونُواْ صَٰلِحِينَ فَإِنَّهُۥ كَانَ لِلۡأَوَّٰبِينَ غَفُورٗا ﴿٢٥﴾

پروردگارتان بهتر داند که در ضمیرهای شما چیست اگر اهل صلاح باشید او نسبت به توبه گران آمرزگار است.(۲۵)

رَّبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمۡۚ

رَبّ: مبتدا-أَعۡلَمُ: خبر

پروردگار شما به آنچه که در نفسهای شما و در درون شما می‌گذرد آگاه‌تر و داناتر است خداوند از لغزش‌ها و کوتاهی‌ها و خطاهای شما خواهد گذشت.

إِن تَكُونُواْ صَٰلِحِينَ فَإِنَّهُۥ كَانَ لِلۡأَوَّٰبِينَ غَفُورٗا

ـه: اسم إِنَّ - (هو)اسم كَانَ - غَفُورٗا : خبر كَانَ، جمله خبر إِنَّ

اگر بعد از لغزش و کوتاهی و خطاها توبه کنید و از صالحین و نیکوکنندگان به پدر و مادر باشید پس بدرستیکه خداوند برای توبه‌کنندگان از خطاها آمرزنده و مهربان است. و قصور آنان را بعد از توبه خواهد بخشید.

وَءَاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلۡمِسۡكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرۡ تَبۡذِيرًا ﴿٢٦﴾

حق خویشاوند را باو بده و تنگدست و براه مانده را نیز و اسراف مکن اسراف کردنی.(۲۶)

وَءَاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلۡمِسۡكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرۡ تَبۡذِيرًا

وَءَاتِ: فعل امر- فاعل (انت)- ذَا: مفعول به- حَقَّهُ: مفعول به ثانی –ه: مضاف الیه

در آیات قبل حق پدر و مادر را بر فرزندان بیان کرد و در نیکی کردن به والدین سفارش کرد سپس کمک به نزدیکان و صله‌رحم را بدنبال آن ذکر می‌کند و می‌گوید.

و حق خویشاوندان را آنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت به او بده و نیز حق مسکین و در راه مانده را از قبیل زکات و خیر و احسان و صدقه بپرداز ولی اسراف مکن. **مجاهد** فرمود: اگر به اندازه کوه احد طلا و زر در راه خیر صرف کنند اسراف نیست و اگر به اندازه‌ی دانه‌ی جوی در راه باطل صرف کنند اسراف است. در **حدیث‌شریف** آمده است: « مادر و پدرت، سپس نزدیکتر و نزدیکترت » یعنی صله رحم مراتب متفاوت و پله‌های اولی و ادنایی دارد.

إِنَّ ٱلۡمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخۡوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِۖ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورًا 

براستی که اسراف گران، همزادگان شیطان‌اند و شیطان نسبت به پروردگار خویش کفران پیشه بود.(۲۷)

إِنَّ ٱلۡمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخۡوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِۖ

ٱلۡمُبَذِّرِينَ: اسم إِنَّ -(و) اسم كَانَ -إِخۡوَٰنَ: خبر كَانَ -جمله كَانُوٓاْ إِخۡوَٰنَ : خبر إِنَّ.

بدرستیکه اسراف کنندگان در شرارت و تلف کردن اموال برادران شیطان‌اند باید اموال در جای خود و به اندازه و در راه خیر صرف شود پس آن را بی‌جا صرف کردن ناسپاسی است و این ناسپاسی به تحریک و گمراه ساختن شیطان حاصل می‌شود.

وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورًا

ٱلشَّيۡطَٰنُ: اسم كَانَ -كَفُورًا : خبر كان

و شیطان بر پروردگار خود منکر و ناسپاس است پس انسان هم نباید این موهبت الهی را در نافرمانی بر باد دهد و در مصرف آن از شیطان پیروی کند.

وَإِمَّا تُعۡرِضَنَّ عَنۡهُمُ ٱبۡتِغَآءَ رَحۡمَةٖ مِّن رَّبِّكَ تَرۡجُوهَا فَقُل لَّهُمۡ قَوۡلٗا مَّيۡسُورٗا 

اگر به انتظار و رحمت پروردگارت از آنها روی بگردانی، با ایشان سخنی نرم گوی.(۲۸)

وَإِمَّا تُعۡرِضَنَّ عَنۡهُمُ ٱبۡتِغَآءَ رَحۡمَةٖ مِّن رَّبِّكَ تَرۡجُوهَا فَقُل لَّهُمۡ قَوۡلٗا مَّيۡسُورٗا

تُعۡرِضَنَّ: فعل مضارع- (ن)توکید- (انت)فاعل

ضحاک در **سبب نزول** آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره مستمندانی از صحابه فقیران چون **مهجع** و **بلال** و **صهیب** و **سالم** و **خباب** آمده است ایشان گاه‌گاه در هنگام ضرورت از رسول خداﷺ چیزی می‌خواستند و رسول خداﷺ چیزی نداشت که به ایشان بدهد و با شرمندگی اعراض می‌کرد و بر انتظار

رزقی می‌نشست که الله تعالی فرستد. رب العالمین آیت فرستاد *تعرضن* ... ای محمدﷺ آن زمان که صحابه به ضرورت حاجت از شما چیزی می‌خواستند خاموش منشین و به ایشان وعده‌های نیکو بده و به آنان سخنان نرم و لطیف بگوی.

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ﴿٢٩﴾

دست را بگردنت بسته مدار و آن را بتمامی مگشای که ملامت دیده و حسرت زده خواهی نشست.(۲۹)

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا

لَا تَجْعَلْ: فعل مضارع مجزوم- (انت)فاعل- يَدَ: مفعول به- مَغْلُولَةً: مفعول به ثانی

گفته‌اند **سبب نزول** این آیه آن بود که حضرت رسولﷺ در جمع یاران خود نشسته بود که کودکی آمد و گفت مادر من پیراهنی می‌خواهد و در نزد رسول‌اللهﷺ هیچ پیراهنی نبود مگر آن پیراهنی که پوشیده بود. به کودک جواب داد آری درست می‌شود. کودک بازگشت و به مادر خود گفت، مادر دیگر بار او را فرستاد. و گفت: بگو من آن پیراهن می‌خواهم که پوشیده‌ای، رسولﷺ به خانه رفت پیراهن بیرون آورد و به وی داد و خود در خانه بنشست. وقت نماز فرا رسید. بلال اذان گفت و یاران همه منتظر رسول خداﷺ بودند. چون رسول نیامد همه نگران و آشفته شدند تا اینکه یکی از یاران به نزد رسول رفت و رسول را در خانه نشسته دید. در آن حال جبرئیل آمد و آیت آورد. **ولا تجعل** ...

می‌گوید: ای رسول خداﷺ آنچنان مکن که به یکبارگی از انفاق دست برداری مانند کسی که دست خویش به گردن خود بسته باشد و آنچنان هم مباش که از همه جهت و در تمام اوقات دست گشاده کنی یعنی راه میانه را برگزین نه اسراف باشد و نه امساک. چنانکه جای دیگر گفت *لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواماً.*

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿٣٠﴾

بی گمان پروردگارت روزی هر که را خواهد گشایش دهد یا نیک دارد که وی بکار بندگانش آگاه است.(۳۰)

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ۚ

رَبِّ: اسم إِنَّ - يَبْسُطُ: فعل مضارع، فاعل (هو)- جمله خبر إِنَّ

بدرستیکه گستراننده و بخشنده و رساننده رزق و روزی الله تعالی است برای هر کسی که بخواهد آن روزی را می‌رساند و تنگ می‌گرداند برای هر کسی که اراده کند و این گسترانیدن و تنگ‌کردن معیشت، حکمت محض خداست و کسی جرأت اعتراض به آن ندارد.

إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا

بدرستیکه او به مصالح بندگان خود دانا و آگاه است و نیازمندیهای ایشان را می‌داند.

حاجت موری به علم غیب بداند　　در بن چاهی به زیر صخره‌ی صما

وَلَا تَقْتُلُوٓاْ أَوْلَٰدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَٰقٍ ۖ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ۚ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْـًٔا كَبِيرًا ﴿۳۱﴾

فرزندانتان را از بیم تنگدستی مکشید، ما آنها را با شما روزی می‌دهیم، که کشتنشان گناهی بزرگ است.(۳۱)

وَلَا تَقْتُلُوٓاْ أَوْلَٰدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَٰقٍ

لَا تَقْتُلُوٓاْ : فعل مضارع، (و) فاعل- أَوْلَٰدَكُمْ: مفعول به- خَشْيَةَ : مفعول لاجله

مفسران گفتند این در شأن قومی عرب آمد که بر عادت اهل جاهلیت دختران را از ترس تنگدستی زنده به‌گور می‌کردند می‌گوید:

فرزندان خود را از ترس فقیری و تنگدستی مکشید چونکه روزی در دست خداست.

نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ

نَّحْنُ : مبتدا- نَرْزُقُهُمْ : فعل مضارع- هُمْ : مفعول به- فاعل (نحن)، جمله خبر

ما ایشان را روزی می‌دهیم پس شما غم روزی ایشان مخورید، که هر کس اوجان دهد نان دهد.

قسمت خود می‌خورند منعم و درویش　　روزی خود می‌برند پشه و عنقا

إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْـًٔا كَبِيرًا

قَتْلَهُمْ: اسم إِنَّ - هُوَ: اسم كَانَ - خِطْـًٔا : خبر كَانَ، جمله كَانَ خِطْـًٔا : خبر إِنَّ .

بدرستیکه کشتن ایشان خطای بسیار بزرگی است زیرا که این حرکت ظالمانه و بی‌رحمانه موجب قطع نسل انسان می‌شود و قتل نفس از گناهان کبیره است.

وَلَا تَقْرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةً وَسَآءَ سَبِيلًا ﴿۳۲﴾

نزدیک زنا مشوید که کاری زشت و روش بدی است.(۳۲)

وَلَا تَقْرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةً

و به زنا نزدیک مشوید چونکه زنا چیزی است بسیار زشت و قبیح.

وَسَآءَ سَبِيلًا

سَآءَ: فعل ذم - فاعل (هو) - سَبِيلًا : تمیز

و آن زنا بد راهی است. در **حدیث شریف** آمده است: « بعد از شرک، هیچ گناهی نزد خداوند ﷻ بزرگتر از زنا نیست که مردی نطفه‌ای را در رحمی قرار دهد که برایش حلال نیست.

گفته‌اند که شخصی به خدمت رسول الله ﷺ عرض کرد که به من اجازه زنا بدهید حاضرین او را زجر نمودند که در حضور پیغمبر خدا چنین جسارت می‌نمایی آن حضرت به او فرمود که نزدیک من بیا آن

شخص نزد پیغمبر بنشست حضرت فرمود: آیا تو این حرکت را به مادر، دختر، خواهر، عمه و غیره یا شخص دیگری می‌پسندی؟ او گفت هرگز نه. پیغمبر فرمود دیگر مردم هم برای مادرها، دخترها، خواهرها، عمه‌ها و ... این عمل را نمی‌پسندند سپس آن حضرت دعا کرد که خداوند گناه ایشان را بیامرزد گفته شده است که بعد از این دعا حال آن شخص بهبود یافت و به هیچ زن بیگانه نظر نینداخت.

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا ﴿۳۳﴾

تنی را که خدا محترم داشته جز بحق مکشید [مگر آنکه بحکم حق مستحق قتل شود] کسی که خون مظلومی را به ناحق بریزد بی گمان ما به ولی او حکومت و تسلط بر قاتل دادیم اما در کشتن زیاده روی نکند، که او نصرت یافته است.(۳۳)

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ

لَا تَقْتُلُوا : فعل مضارع- (و) فاعل- النَّفْسَ: مفعول به

آن جانی را که خدای تعالی قتل او را حرام کرده است به ناحق مکشید و بیهوده قصد قتل مسلمان نکنید آورده اند که کشتن شخصی حلال نیست مگر به سه حالت.

یکی قصاص جان باشد دومی زانی که محصن باشد سومی مسلمانی که مرتد شده و ترک دین کرده و از مسلمانان جدا شده باشد.

وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ

مَن: مبتدا جازم- قُتِلَ : فعل ماضی مجهول- (هو) نایب فاعل، جمله خبر- مَظْلُومًا : حال

و هر کسی که کشته شود در حالیکه مظلوم باشد به صاحب خون او که از نزدیکترین اقوامش باشد این قدرت را داده‌ایم که با دستور قاضی در حق خون کشته مظلوم قصاص او را درخواست کند وقاتل را به جهت کشتن مظلومی که مستحق کشتن نبوده است به مجازات برساند ولی در قصاص حق و حقوق را رعایت کند و از حد و حدود قصاص تجاوز نکند. در **حدیث شریف** در باره قصاص در روز قیامت از عبدالله ﷺ روایت است که: پیغمبرخدا ﷺ فرمودند: «اولین چیزی که [در روز قیامت] بین مردم فیصله می‌گردد، مسئله قتل است».

إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا

ـه :اسم إِنَّ - هُوَ: اسم كَانَ - مَنصُورًا : خبركَانَ ، جمله كَانَ مَنصُورًا : خبر إِنَّ

بدرستیکه قصاص کننده یعنی ولی از طرف سلطان و حکام و یا قاضی یاری داده شده است پس نباید از حد و حدود قصاص تعدی کند. در **حدیث شریف** آمده است:

« همانا از بین رفتن دنیا در نزد خداوند ﷻ آسان‌تر از کشتن مسلمانی است.»

وَلَا تَقۡرَبُواْ مَالَ ٱلۡيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ أَشُدَّهُۥۚ وَأَوۡفُواْ بِٱلۡعَهۡدِۖ إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡـُٔولٗا ﴿۳۴﴾

به مال یتیم نزدیک مشوید مگر بطریقی که نیکوتر است تا به قوت خویش رسد به پیمان وفا کنید که پیمان بازخواست شدنی است.(۳۴)

وَلَا تَقۡرَبُواْ مَالَ ٱلۡيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ أَشُدَّهُۥۚ

لَا تَقۡرَبُواْ : فعل مضارع، (و) فاعل- مَالَ : مفعول به

به مال یتیم نزدیک مشوید و در آن تصرف مکنید مگر به کاری که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف شدن مال یتیم جلوگیری شود و در رشد اقتصادی مال او برنامه‌ریزی شود تا زمانیکه یتیم به سن بلوغ و رشد فکری و جسمی برسد و بتواند فرایض خود را انجام دهد و کاستی‌ها و افزایش مال را درک کند تا مالش به او سپرده شود.

الا تا نگرید که عرش عظیم بلرزد همی چون بگرید یتیم

وَأَوۡفُواْ بِٱلۡعَهۡدِۖ

ای‌مردم به‌عهدی‌که با خدای تعالی از تکالیف شرعیه و اوامر و نواهی بسته‌اید وفا کنید.

إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡـُٔولٗا

ٱلۡعَهۡدَ : اسم إِنَّ - اسم كَانَ (هو)- مَسۡـُٔولٗا : خبر كَانَ - جمله كَانَ مَسۡـُٔولٗا : خبر إِنَّ .

بدرستیکه از شما در حق وفای به عهدتان در روز رستاخیز سؤال کرده می‌شود و شما مسئول پاسخ عهد و پیمان خودتان هستید. و نیز به عهد و پیمانی که با مردم بستید وفادار باشید تا در روز قیامت از پاسخ این پرسش براحتی بگذرید.

وَأَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ إِذَا كِلۡتُمۡ وَزِنُواْ بِٱلۡقِسۡطَاسِ ٱلۡمُسۡتَقِيمِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلٗا ﴿۳۵﴾

و چون به پیمانه کردن پرداختید، پیمانه را تمام دهید، با ترازوی درست، وزن کنید که این بهتر و سرانجام آن نیکوتر است.(۳۵)

وَأَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ إِذَا كِلۡتُمۡ وَزِنُواْ بِٱلۡقِسۡطَاسِ ٱلۡمُسۡتَقِيمِۚ

وَأَوۡفُواْ : فعل امر- (و) فاعل- ٱلۡكَيۡلَ : مفعول به- إِذَا : مفعول فیه

و زمانیکه چیزی به پیمانه می‌زنید آن پیمانه را به تمام و کمال انجام دهید و با ترازوی درست آن چیزها را بسنجید یعنی در پیمانه و وزن کم نکنید و با کم کردن حق طرف را ضایع مگردانید.

الا تا نپیچی سر از عدل ورای که مردم ز رأیت نپیچند پای
گریزد رعیت زبیدادگر کند نام زشتش بگیتی سمر
چراغی که بیوه زنی بر فروخت بسی دیده باشد که شهری بسوخت

ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلٗا

ذَٰلِكَ: مبتدا- خَيۡرٞ: خبر- أَحۡسَنُ: معطوف- تَأۡوِيلٗا: تمیز

این پیمانه را تمام و کمال انجام دادن و وزن را بوسیله ترازو درست وکامل سنجیدن برای شما از جهت عاقبت، بهتر و نیکوتر است.

وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا ﴿٣٦﴾

چیزی را که درباره آن علم نداری پیروی مکن که گوش و چشم و دل، همه‌ی اینها باز خواست شدنی است.(۳۶)

وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ

لَا تَقۡفُ: فعل مضارع- فاعل (انت)-مَا: مفعول به

و آنچه نمی‌دانی و درباره‌ی چیزی اطلاعی نداری سخن مگو، چونکه رسول خداﷺ باکمال حکمت و دانائیش از آنچه که درباره‌ی آن چیز علم و آگاهی نداشت نمی‌گفت و ندانسته گفتن را نهی می‌کند.

مولانا گفت:

عمر خود را در چه پایان برده‌ای — قوت و قوّت در چه فانی کرده‌ای
گوهر دیده کجا فرسوده‌ای — پنج حس را در کجا پالوده‌ای
گوش و چشم و هوش و گوهرهای عرش — خرج کردی چه خریدی تو زفرش

شیخ اجلّ سعدی گفت:

نادان را به از خامشی نیست و اگر این مصلحت بدانستی نادان نبودی.

چون نداری، کمال فضل آن به — که زبان در دهان نگه‌داری
آدمی را زبان فضیحه کند — جوز بی مغز را سبکساری

إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا

ٱلسَّمۡعَ: اسم إِنَّ - وَٱلۡبَصَرَ: معطوف- كُلُّ: مبتدا- (هو) اسم كَانَ - مَسۡـُٔولٗا: خبر كَانَ، جمله، خبر إِنَّ

بدرستیکه از گوش و چشم و دل هر یک از اینان پرسیده خواهد شد که ای گوش چه شنیدی؟

گذرگاه قرآن و پندست گوش — به بهتان و باطل شنیدن مکوش

و ای چشم چه دیدی؟ و ای دل چه دانستی؟ یعنی آنچه را که نمی دانی مگو و چیزهای بد مشنو و به سوی حرام منگر پس باید دانست و آگاه بود که در روز قیامت از تمام قوا سئوال‌می‌شود آن فلان کار را در کجا انجام داده‌اید و برای‌چه انجام داده‌اید؟

وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّكَ لَن تَخۡرِقَ ٱلۡأَرۡضَ وَلَن تَبۡلُغَ ٱلۡجِبَالَ طُولٗا ﴿٣٧﴾

در زمین به تکبر راه مرو که هرگز زمین را نخواهی شکافت و هرگز به بلندی کوهها نخواهی رسید.(۳۷)

وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ

لَا تَمۡشِ: مضارع مجزوم- (انت)فاعل- مَرَحًا: حال

و در روی زمین با تکبر و مغرورانه راه مرو.

إِنَّكَ لَن تَخۡرِقَ ٱلۡأَرۡضَ وَلَن تَبۡلُغَ ٱلۡجِبَالَ طُولٗا

ك: اسم إِنَّ -لَن تَخۡرِقَ: فعل مضارع، فاعل (انت)، جمله خبر إِنَّ - ٱلۡأَرۡضَ: مفعول به

بدرستیکه تو متکبرانه با کشیدن پای در روی زمین نمی‌توانی زمین را بشکافی و با سرکشی مستکبرانه‌ات نمی‌توانی از جهت قامت به بلندای قامت کوهها برسی بلکه خداوند شما را از خاک و گل خلق کرده است پس همچون خاک متواضع باش.

ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری گفت: الهی! بیاموز تا سرّ دین بدانیم، برفروز تا در تاریکی نمانیم، تلقین کن تا ادب شرع بدانیم، توفیق ده تا در خلاء طمع نمانیم، تو نواز که دیگران ندانند، تو ساز که دیگران نتوانند، همه را از خود پرستی رهایی ده، همه را به خود آشنایی ده، همه را از مکر شیطان نگاه دار، همه را از کینه‌ی نفس آگاه دار.

میرزا حبیب خراسانی می‌گوید:

دل چو سنگ خاره شد، ای پور عمران! باعصا چشمه‌ها زین سنگ خاراکن، کمال این است و بس

باد در سر چون حباب ای قطره‌تاکی؟ خویش را بشکن‌از خود عین‌دریاکن،کمال‌این‌است و بس

چون به دست خویشتن بستی تو پای خویشتن هم بدست خویش واکن، کمال این است و بس

كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُۥ عِندَ رَبِّكَ مَكۡرُوهٗا ﴿٣٨﴾

همه این خصلت‌ها، بدش نزد پروردگار تو ناپسند است.(۳۸)

كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُۥ عِندَ رَبِّكَ مَكۡرُوهٗا

كُلُّ: مبتدا- سَيِّئُهُۥ: اسم كَانَ- عِندَ: مفعول فیه- مَكۡرُوهٗا: خبر كَانَ، جمله خبر از برای كُلُّ

همه این‌هایی که از اوامر و نواهی که از آیت لاتجعل مع الله الهی آخر تا اینجا گفته شد و ذکر گردید و آن یازده امر و چهار نهی جمعاً پانزده، مورد از موارد امر و نهی است آنچه که از بدیها و منهیات است نزد پروردگارت زشت و ناپسند است و پروردگار تو از انجام کارهای نهی شده و از انجام ندادن کارهای امر شده بیزار است.

ذَٰلِكَ مِمَّآ أَوۡحَىٰٓ إِلَيۡكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلۡحِكۡمَةِۗ وَلَا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتُلۡقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومٗا مَّدۡحُورًا ﴿٣٩﴾

این حکمت‌هاست که پروردگارت به تو وحی کرده، با خدای یکتا خدای دیگر مپندارید که نکوهیده و مطرود، در جهنمت افکنند.(۳۹)

ذَٰلِكَ مِمَّآ أَوۡحَىٰٓ إِلَيۡكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلۡحِكۡمَةِۗ

ذَٰلِكَ: مبتدا- مِمَّآ: جار و مجرور، خبر

می‌گوید آن همه که از اوامر فرمودیم و یا از نواهی باز داشتیم همه از امور حکمت آمیز پروردگار توست که به تو وحی کرده شده است.

وَلَا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتُلۡقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومٗا مَّدۡحُورًا

فَتُلۡقَىٰ: مضارع منصوب- (انت)فاعل- مَلُومٗا: حال- مَّدۡحُورًا: حال

و با خدای یکتا خدای دیگری را قرار مده و معبود دیگری را با او شریک و انباز مکن پس اگر به خدای یکتا و پروردگار بی‌همتا شریک بیاوری در دوزخ افکنده شوی در حالیکه ملامت کرده شده باشی و فرشتگان و مؤمنین شما را سرزنش می‌کنند به جهت انباز گرفتن بخدا. بدین ترتیب خدای تعالی برای تثبیت این حقیقت که توحید رأس خصلت‌های دین و ستون آن است، نهی از شرک را در آخر این احکام تکرار نمود.

أَفَأَصۡفَىٰكُمۡ رَبُّكُم بِٱلۡبَنِينَ وَٱتَّخَذَ مِنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنَٰثًاۚ إِنَّكُمۡ لَتَقُولُونَ قَوۡلًا عَظِيمٗا ﴿٤٠﴾

آیا پروردگارتان. پسران را خاص شما کرد و از فرشتگان دختران اختیار کرد؟ که حقاً شما سخن هول انگیز می گوئید.(۴۰)

أَفَأَصۡفَىٰكُمۡ رَبُّكُم بِٱلۡبَنِينَ وَٱتَّخَذَ مِنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنَٰثًاۚ

ٱتَّخَذَ: فعل ماضی- فاعل (هو)- إِنَٰثًاۚ: مفعول به

این خطاب به مشرکان عرب است که می‌گفتند فرشتگان دختران خدایند.

پس در معنای آگاه کردن بر باطل می‌گوید:

آیا به خدا دختران برمی‌گزینید و می‌گوئید فرشتگان دختران خدایند آیا خداوند شما را نسبت به خود برگزیده و برای شما پسران را مخصوص گردانیده و برای خود دختران را خاص خود گردانیده است؟

إِنَّكُمۡ لَتَقُولُونَ قَوۡلًا عَظِيمٗا

کم: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه- لَتَقُولُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- جمله خبرإِنَّ.

بدرستیکه شما سخن بس عظیم و غیر قابل قبول و بی‌معنا و بی‌محتوا می‌گوئید یعنی برای خداوند فرشتگان را دختران اضافت می‌کنید و برای خود پسران را برمی‌گزینید.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا الْقُرْءَانِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿٤١﴾

در این قرآن گونه گون] سخن [کردیم که پند گیرید اما جز دوریشان نمی‌افزاید.(۴۱)

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا الْقُرْءَانِ لِيَذَّكَّرُوا

و بدرستیکه ما در این قرآن مکرراً در چند جای از قرآن برائت از ولد و نفی شرک و یکتا پرستی وعده و وعید، امر و نهی، قصص و اخبار را بیان داشتیم تا دریابند و پند گیرند.

وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا

(و)حالیه- يَزِيدُهُمْ : فعل مضارع- هُمْ : مفعول به- (هو)فاعل

ولی مکرر کردن سخنان فوق برای مشرکان چیزی جز دور شدن از حق تعالی نمی‌افزاید و بی‌تأثیر است چونکه به خدای یگانه و رسول و قرآن او اعتقاد ندارند بلکه می‌گفتند این کلام باطل و افسانه پیشینیان است هر چند کلام خدا را بیشتر بشنوند بر نفرتشان افزوده می‌شود.

قُل لَّوْ كَانَ مَعَهُۥٓ ءَالِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَّابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾

بگو: اگر با خدا خدایان دیگر بود چنانکه می گویند، در آن صورت بسوی صاحب عرش، راهی می جستند.(۴۲)

قُل لَّوْ كَانَ مَعَهُۥٓ ءَالِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَّابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا

ای محمدﷺ به مشرکان بگو: اگر چنان که می‌پندارند در کنار خدای جهانیان خدای دیگر می‌بود هر آینه در تلاش بودند که بر خدای جهانیان چیره شوند و بدین ترتیب نظم جهان هستی مختل می‌ماند.

سُبْحَانَهُۥ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤٣﴾

او پاک و منزه است و از آنچه گویند برتر است، برتری بسیار .(۴۳)

سُبْحَانَهُۥ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا

سُبْحَانَهُۥ: مفعول مطلق

خدای تعالی از آنچه می‌گویند یعنی انتخاب ولد ویا شریک قائل شدن به خدای یگانه منزّه و برتر و بزرگتر است.

برو این دام را در جای دیگر نه　　　که عنقا را بلند است آشیانه

در حدیث شریف به روایت ابوهریرهؓ پیغمبرخداﷺفرمودند که: بنی آدم مرا دشنام می‌دهند، و دشنامش این است که به من نسبت فرزند می‌دهد، و مرا تکذیب می‌کند، و تکذیبش این است که می‌گوید: مرا طوریکه بار اول خلق کرد، [بعد از مرگ] قادر به زنده کردن نیست.

تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبۡعُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّۚ وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡۚ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا ﴿٤٤﴾

هفت آسمان با زمین و هر چه در آنها هست تسبیح او می کنند موجودی نیست مگر بستایش او تسبیح گوست ولی شما تسبیح گفتنشان را نمی‌فهمید که او بردبار و آمرزگار است.(۴۴)

تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبۡعُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّۚ

تُسَبِّحُ: فعل مضارع- ٱلسَّمَٰوَٰتُ: فاعل- ٱلسَّبۡعُ : نعت

هفت آسمان و هفت زمین و هرچه در آن از ملائکه و جن و انس هستند بر قدرت خدای یگانه دلیل‌اند همه او را فرمانبردار و به پروردگاری پروردگار گواهی می‌دهند و تسبیح او می گویند.

وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡ

و هیچ چیز از مخلوقات نیست مگر خدای تعالی را تسبیح گویند و همه الله تعالی را سپاس و ستایش می‌کنند ولی شما تسبیح گفتن آنان را در نمی‌یابید و نمی‌فهمید.

شیخ سعدی گفت:

دوش مرغی به صبح می‌نالید	عقل و صبرم ببرد طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید بگوش
گفت: باور نداشتم که ترا	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفت شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح خوان و من خاموش

إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا

ه: اسم إِنَّ - هُوَ: اسم كَانَ - حَلِيمًا: خبر كَانَ - جمله خبر إِنَّ - غَفُورٗا: خبر كَانَ ثانی

بدرستیکه خداوند بردبار و آمرزنده است که بر عقوبت عجله نمی‌کند و آمرزنده‌ی کسی است که به خدا ایمان آرد و از گناهان خود توبه کند.

وَإِذَا قَرَأۡتَ ٱلۡقُرۡءَانَ جَعَلۡنَا بَيۡنَكَ وَبَيۡنَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ حِجَابٗا مَّسۡتُورٗا ﴿٤٥﴾

و چون قرآن بخوانی میان تو و آنها که دنیای دیگر را باور ندارند، پرده‌ای ضخیم قرار دهیم.(۴۵)

وَإِذَا قَرَأۡتَ ٱلۡقُرۡءَانَ جَعَلۡنَا بَيۡنَكَ وَبَيۡنَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ حِجَابٗا مَّسۡتُورٗا

إِذَا: مفعول فیه- قَرَأۡتَ: فعل ماضی- (ت) فاعل- ٱلۡقُرۡءَانَ : مفعول به

این آیت در شأن قومی کافران فرود آمد که رسول خدا را زمانیکه قرآن می‌خواند اذیت می‌کردند و از رفتن به نماز باز می‌داشتند رب‌العالمین ایشان را از کافران در حجاب کرد و رسولﷺ را از چشم ایشان بپوشید تا او را نمی‌دیدند می‌گوید:

ای پیغمبرﷺ هنگامی که قرآن می‌خوانی میان تو و میان آنانکه ایمان نمی‌آورند و به تو نمی‌گروند حجابی می‌آوریم تا تو را نبینند و آزاری به تو نرسانند. از این آیه چنین بر می‌آید که کافران و منکران روز قیامت تحمل شنیدن آیات الهی را ندارند.

وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ۚ وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا ﴿٤٦﴾

و بر دلهایشان پوششها نهیم که فهم آن نکنند و گوشهایشان سنگین است و چون در قرآن پروردگارت را به تنهائی یاد کنی، گریزان پشت بگردانند.(۴۶)

وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ۚ

جَعَلْنَا: فعل ماضی، (نا) فاعل- أَكِنَّةً: مفعول به

و بر دلهای کافران پوششهایی می‌افکنیم تاگوششان قرآن را در نیابند و این پوشش مانع درک و فهم قرآن گردد و درگوشهایشان سنگینی می‌افکنیم تا قرآن را نشنوند و از آن سود نبرند.

وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا

ذَكَرْتَ: فعل ماضی- (ت)فاعل- رَبَّ: مفعول به

آن هنگام که پروردگار خود را در قرآن به یکتایی یاد می‌کنی و از معبودان ایشان نام نمی‌بری همگی پشت کرده فرار می‌کنند تا سخن یکتایی و کمال قدرت خدای عزوجل نشنوند در **سبب نزول** آمده است: جمعی از اشراف به دیدار ابوطالب آمدند، در این اثنا رسول خداﷺ وارد خانه شدند و به قرائت قرآن پرداخته آیات توحید را مرور کردند، سپس فرمودند: « ای گروه قریش! (لا اله الا الله) بگوئید تا با این کلمه، عرب از آن شما شود و عجم برای شما مطیع گردد. اما آنها رو برگرداندند.

نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا ﴿٤٧﴾

ما بهتر دانیم چون گوش به تو دهند، برای چه گوش دهند و چون راز گویی کنند، آندم که ستمگران گویند: جز مردی جادو شده را پیروی نمی‌کنید [نیزدانیم] .(۴۷)

نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا

نَحْنُ: مبتدا- أَعْلَمُ: خبر

سبب نزول این آیت آن بود که امیرالمؤمنین علی‌ؑ برای بزرگان قریش طعامی حاضر کرد و رسول خداﷺ آن ساعت بر آنان قرآن خواند وبر توحید دعوت کرد بزرگان قریش با یکدیگر براز می‌گفتند.

این مرد ساحر است. یکی می‌گفت شاعر، آن دیگری می‌گفت کاهن، یکی می‌گفت مجنون. رب‌العالمین این آیت در حق ایشان فرستاد. *نحن اعلم بما یستمعون به...*
ای محمد! ما از همه بهتر می‌دانیم چه کسانی با جان و دل به سخنان تو در حق توحید گوش فرا می‌دهند و چه کسانی با هم در گوشی صحبت می‌کنند و تو را ساحر و شاعر و کاهن و مجنون می‌گویند آنگه آن ستمگران به مؤمنان می‌گویند شما جز از انسانی که جادو شده و جنون گرفته پیروی نمی‌کنید.

ٱنظُرۡ كَيۡفَ ضَرَبُواْ لَكَ ٱلۡأَمۡثَالَ فَضَلُّواْ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ سَبِيلٗا ﴿٤٨﴾

بنگر چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند و راهی نتوانند یافت.(۴۸)

ٱنظُرۡ كَيۡفَ ضَرَبُواْ لَكَ ٱلۡأَمۡثَالَ فَضَلُّواْ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ سَبِيلٗا

ٱنظُرۡ: فعل امر- (انت)فاعل- كَيۡفَ: حال

نگاه کن ای محمدﷺ اگر به تو مثلهایی و توصیف‌هایی بمانند ساحر و شاعر و کاهن و مجنون زدند پس ایشان از راه حق گمراه و بی‌سامان شدند و در کار تو متحیر ماندند. اگر به تو جادو گفتند پس تو را جادو نیافتند و اگر به تو دیوانه گفتند زمانیکه دیوانگان را دیدند تو را دیوانه نیافتند پس درحق تو در ماندند و عاجز شدند و راه حق را از دست دادند و متحیر و حیران ماندند. در عبارت فوق امر در معنای **تعجب** بکار رفته است.

وَقَالُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا عِظَٰمٗا وَرُفَٰتًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ خَلۡقٗا جَدِيدٗا ﴿٤٩﴾

گویند: آیا وقتی ما، استخوان یا خاک شدیم، چگونه به خلقت تازه [به آفرینشی جدید] زنده می‌شویم؟(۴۹)

وَقَالُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا عِظَٰمٗا وَرُفَٰتًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ خَلۡقٗا جَدِيدٗا

(نا) در كُنَّا، اسم كَانَ - عِظَٰمٗا: خبر كَانَ

این ستمگران که منکر بعث هستند می‌گویند: آیا هنگامیه ما استخوانی پوسیده و قطعه‌های خشکیده و از هم پراکنده گشتیم آیا دیگر بار زنده خواهیم شد و زندگی دوباره‌ای پیدا خواهیم کرد؟

قُل كُونُواْ حِجَارَةً أَوۡ حَدِيدًا ﴿٥٠﴾

بگو: سنگ باشید یا آهن.(۵۰)

قُل كُونُواْ حِجَارَةً أَوۡ حَدِيدًا

قُل: فعل امر- فاعل (انت)- كُونُواْ: فعل امر- (و) اسم كَانَ - حجاره: خبر كَانَ

در این آیه امر در معنای **اهانت** (خوار خواستن) بکار رفته است. می‌گوید:
ای محمدﷺ به منکران بعث و نشر بگو اگر به سختی و شدت و قوت سنگ خاره و یا همچون آهن گردید باز دوباره در بعث برانگیخته خواهید شد.

أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ ۚ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَا ۖ قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ۚ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ ۖ قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ قَرِيبًا ﴿٥١﴾

یا مخلوقی از آنها که در خاطرتان بزرگ می‌نماید، خواهند گفت: چه کسی ما را زنده می کند بگو آنکه اول بار ایجادتان کرده است، سرهای خویش به زیر افکنده باز گویند پس این وعده کی خواهد بود؟ [ای محمدﷺ] بگو: شاید نزدیک باشد.(۵۱)

أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ

یا آن خلقی که در سینه‌های شما آنچنان می‌نماید که نمی‌توان آن را زنده گرداند مانند آسمان و کوه و ... حتماً خداوند شما را می‌میراند و دوباره زنده می‌گرداند.

فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَا

پس زود باشند که بگویند چه کسی ما را بعد از مردنمان زنده می‌گرداند.

قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ

ای محمدﷺ به آنان بگو آنکس که شما را اول بار از عدم آفرید یعنی خاک بودید و سپس به شما جان بخشید و شما را اینچنین زندگانی داد. [زنده می‌گرداند].

شیخ سعدی گفت:

دگر ره به کتم عدم در برد وز آن‌جا به صحرای محشر برد

فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ

فَسَيُنْغِضُونَ: تکان می‌دهند، فعل مستقبل- (و)فاعل- رُءُوسَهُمْ : مفعول به

پس زود باشد که سرهای خود را به حرکت در آرند و شگفت زده می‌گویند چه کسی ما را باز می‌گرداند و دوباره بعد از مردنمان زنده می‌کند و این معاد در چه موقع اتفاق می‌افتد.

پیر هرات گفت: طهارت کن، که قامت[1] نزدیک است، توبه کن، که قیامت نزدیک است.

قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ قَرِيبًا

اسم عَسَىٰ : (هو)- اسم كَانَ (هو)- قَرِيبًا : خبر كَانَ - جمله- أَن يَكُونَ : خبر عَسَىٰ

ای محمدﷺ به آنان بگو شاید این بعث و نشر نزدیک باشد و در آینده‌ی نزدیک حتماً وقطعاً اتفاق خواهد افتاد دوباره بعد از مرگتان زنده خواهید شد و بعث و نشری در کار است و در روز حساب اعمال خود را پس خواهید داد.

مانند چار مرغ خلیل از پی فنا در دعوت بهار ببین امتثال گل

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٥٢﴾

---

[1] - وقت برپاداشتن نماز

روزی که شما را بخواند و با ستایش وی اجابتش کنید و پندارید که جز مدت کمی سر نبرده‌اید.(۵۲)

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِۦ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا

يَوْمَ: مفعول فيه- يَدْعُوكُمْ: فعل مضارع-كم: مفعول به- فاعل (هو)

در روزی که خداوند شما را برای محاسبه‌ی اعمالتان بخواند ویا اسرافیل در صور خود بدمد که همه از قبرها برخیزند پس شما این دعوت اجابت می‌کنید و به او حمد و سپاس می‌گوئید و گمان می‌برید که در دنیا جز مدت اندکی زندگی نکرده‌اید.

شیخ اجلّ سعدی گفت:

بدنیا توانی که عقبی خری	**بخرجان مکن ورنه حسرت خوری**
کسی کوی دولت ز دنیا ببرد	**که با خود نصیبی بعقبی ببرد**

وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُوا۟ ٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ يَنزَغُ بَيْنَهُمْ ۚ إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ كَانَ لِلْإِنسَٰنِ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿۵۳﴾

به بندگان بگو: سخنی گویند که نیکوتر است. شیطان میانشان را بهم می‌زند که شیطان برای انسان دشمنی آشکار است.(۵۳)

وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُوا۟ ٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ

هِيَ: مبتدا- أَحْسَنُ: خبر

سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان عرب صحابه حضرت رسولﷺ را آزار می‌دادند و ناسزا می‌گفتند و می‌رنجانیدند صحابه به پیش رسول خداﷺ آمدند و از ایذا و رنجی که از سوی کافران به آنان می‌رسید نالیدند و دستور جنگ با آن را خواستار شدند در جواب ایشان این آیت آمد ***و قل لعبادی یقولوا التی هی احسن*** می‌گوید:

به بندگان من بگو که به کافران بگویند آن بهتر است که در مقابل ظلم و ستم و آزار ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند که خدای تعالی شما را هدایت می‌کند. حافظ گفت:

آسایش‌دوگیتی تفسیر این دو حرف است	**با دوستان مروت با دشمنان مدارا**

إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ يَنزَغُ بَيْنَهُمْ ۚ

ٱلشَّيْطَٰنَ: اسم إِنَّ - يَنزَغُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر إِنَّ

بدرستیکه شیطان میان آدمیان با سخنان زشت و ناروا دشمنی می‌افکند و میان ایشان فساد و تباهی و عداوت ایجاد می‌کند پس باید مواظب بود و به خواست شیطان عمل نباید کرد بلکه به خدا دعا کنند وبه او توکل کنند.

إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ كَانَ لِلْإِنسَٰنِ عَدُوًّا مُّبِينًا

ٱلشَّيْطَٰنَ: اسم إِنَّ - هُوَ: اسم كَانَ - عَدُوًّا: خبركَانَ - جمله خبر إِنَّ.

بدرستیکه شیطان میان آدمیان با سخنان زشت و ناروا دشمنی می‌افکند و میان ایشان فساد و تباهی و عداوت ایجاد می‌کند پس باید مواظب بود و به خواست شیطان عمل نباید کرد بلکه به خدا دعا کنند وبه او توکل کنند.

إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ كَانَ لِلْإِنسَٰنِ عَدُوًّا مُّبِينًا

ٱلشَّيْطَٰنَ: اسم إِنَّ - هُوَ: اسم كَانَ - عَدُوًّا: خبر كَانَ - جمله خبر إِنَّ.

بدرستیکه شیطان دشمنی آشکار است که هرگز صلاح تو را در نظر نمی‌گیرد بلکه به تباهی شما می‌کوشد و دوست دارد شما را هلاک کند.

رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِن يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِن يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ﴿٥٤﴾

پروردگارتان بکار شما داناتر است، اگر خواهد رحمت‌تان کند و اگر خواهد عذابتان کند و ما تو را [ای محمد!] وکیل و نگهبان بندگان نفرستادیم.(٥٤)

رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ

رَبّ: مبتدا- أَعْلَمُ: خبر

الله تعالی به کارهای شما داناست و به مقتضای اعمال شما پاداش خواهد داد.

إِن يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِن يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ

اگر خدای تعالی بخواهد با رحمت خود بشما توفیق می‌دهد و هدایت می‌کند تا ایمان آرید و به راه مستقیم در آئید و خوشبخت و سعادتمند گردید، و اگر بخواهد با عدل خود بشما عذاب می‌دهد که بر شرک و کفر بمیرید و به دوزخ داخل شوید.

وَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا

ای پیغمبرﷺ ما تو را بر کافران نفرستادیم که ایشان را از کفر نگهداری و ضامن ایمان آنان باشی و ایمان آوردن آنان در دست تو و در اختیار تو نیست، تو فقط تبلیغ اسلام و ایمان می‌کنی و توفیق و هدایت کار ماست.

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ ٱلنَّبِيِّۦنَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَءَاتَيْنَا دَاوُۥدَ زَبُورًا ﴿٥٥﴾

پروردگارت بحال کسانیکه در آسمانها و زمین‌اند داناتر است براستی بعضی از پیغمبران را بر بعضی دیگر برتری بخشیدیم و داود را زبور دادیم.(٥٥)

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ

رَبّ: مبتدا- أَعْلَمُ: خبر

فرائض نیست بلکه همه دعا و ثنای الهی و موعظه و پند و اندرز و صفت حضرت رسولﷺ و ستایش امت اوست.

ای وصف تو در کتاب موسی	وی نعت تو در زبور داود
مقصود تویی ز آفرینش	باقی بطفیل تست موجود

و به پیغمبر آخرالزمان محمدﷺ قرآن بخشید و آخرین پیغمبران و سرآمد همه‌ی پیغمبران قرار داد. شیخ سعدی گفت: در خبر است از سرور کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه‌ی دور زمان حضرت محمد مصطفیﷺ.

شفیع مطاع نبی کریم	قسیم جسیم بسیم وسیم
چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان	چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان
بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله	حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله
هر چه ز بیگانه و خیل تواند	جمله در این خانه طفیل تواند

قُلِ ٱدْعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿٥٦﴾

بگو: آنکسان را که سوای خدا پنداشتند بخوانید که نتوانند محنت از شما بردارند و نه بگردانند.(۵۶)

قُلِ ٱدْعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا

سبب نزول این آیت آن بود که برای قوم قریش بمدت هفت سال قحطی رسید و در آن قطحی در بلای سختی گرفتار بودند تا اینکه به پیش حضرت رسولﷺ آمدند و نالیدند و از او خواستند که در دفع بلا و سختی و قحطی دعا کنند این آیت بجواب ایشان آمد. می‌گوید:

ای پیغمبرﷺ به کافران بگو از آن که گمان می‌برد که ایشان خدایان شما یند از ایشان بخواهید تا دفع بلا و قحطی کند آیا غیر از خدای تعالی کسی هست که شما را از بلا برهاند؟ پس ایشان سختی و بلا را نمی‌توانند از سر شما بردارند و نه می‌توانند آن را تغییر دهند چونکه آنان نه سودی و نه زیانی به حال خود دارند و نه به حال دیگران.

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓ ۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾

همان کسان که می‌خوانید هر کدامشان نزدیکترند بسوی پروردگارشان تقرب می‌جویند و به رحمتش امیدوارند و از عذابش بیم دارند که عذاب پروردگارت حذر کردنی است.(۵۷)

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓ

أُولَٰئِكَ: مبتدا- يَبْتَغُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر

کافران آن کسانی را که به فریاد می‌خوانند و از آنان دفع بلا و سختی می‌کنند و آن را پرستش می‌کنند که سودی به حال خود و دیگران ندارد و آنانکه به پیشگاه الهی مقرب‌ترند خود به سوی پروردگارشان وسیله و دست‌آویزی می‌جویند که آن طاعات و عبادات ایشان است اینان با توجه به طاعات و عبادات خود از عذاب آخرت هراسناک‌اند و به خداوند متعال تمسک می‌جویند و به بخشش او امیدوارند و از عذاب آفریدگار می‌ترسند.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا

عَذَابَ: اسم إِنَّ - هُوَ: اسم كَانَ - مَحْذُورًا: خبر كَانَ - كَانَ مَحْذُورًا: خبر إِنَّ.

چون عذاب خداوند بسیار سخت و شکننده است حال چه برسد خدایان دروغین شما که سودی و زیانی نه به حال خود دارند و نه به حال دیگران قادر نیستند به شما شفاعت کنند بلکه خود مخلوق‌اند و در روز رستاخیز پاسخگو.

وَإِن مِّن قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا ۚ كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿۵۸﴾

هیچ دهکده‌ای نباشد جز آنکه ما بیش از روز قیامت هلاکش کنیم، یا عذابش کنیم، عذابی سخت که این حکم در آن کتاب [که نزد ماست] بقلم رفته است و مسطور شده است.(۵۸)

وَإِن مِّن قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا

مِّن: حرف جز زائد- قَرْيَةٍ: مبتدا- (نحن): مبتدا- مُهْلِكُوهَا: خبر، جمله خبر قَرْيَةٍ

و اهل دهکده‌ها را که ستمکار هستند قبل از روز قیامت هلاک می‌کنیم و بوسیله عذاب نابودشان می‌گردانیم و دیگران را با مرگ طبیعی یا حوادث معمولی [نه عذاب ترسناک الهی] می‌میرانیم.

كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا

ذَٰلِكَ: اسم كَانَ - مَسْطُورًا: خبر كَانَ

این عذاب دنیوی قبل از عذاب آخرت در کتاب الهی لوح محفوظ ثبت شده است و اراده خداوند در قضا و قدر چنین رفته است.

وَمَا مَنَعَنَا أَن نُّرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَن كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ ۚ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا ۚ وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا ﴿۵۹﴾

و چیزی ما را از فرستادن این معجزات [که می‌خواهند] باز نداشت جز اینکه گذشتگان آن را تکذیب کرده‌اند، ثمود را [قوم صالح] آن شتر هویدا دادیم و به آن ستم کردند و ما معجزه‌ها را جز برای بیم‌دادن نمی‌فرستیم.(۵۹)

وَمَا مَنَعَنَآ أَن نُّرۡسِلَ بِٱلۡأٓيَٰتِ إِلَّآ أَن كَذَّبَ بِهَا ٱلۡأَوَّلُونَۚ

ابن عباس گفت: سبب نزول این آیت آن بود که کفاران اهل مکه از حضرت رسولﷺ معجزه طلبیدند و گفتند کوه صفارا زرخالص بگردان و کوه مکه را نابودکن تا برای زراعت هموار گردد و جویهایی از آن جاری گردان که آب آن برای شرب و آبیاری زراعت مستعد و مناسب باشد خداوند تبارک و تعالی بوسیله جبرئیل وحی فرستاد و گفت ای محمدﷺ اگر خواهی به ایشان درباره آنچه که درخواست می‌کنند معجزه نشان دهیم اما اینان با مشاهده معجزه ایمان نمی‌آورند. آیا ایشان را در این دنیا عذاب دهیم یا عذاب ایشان را به قیامت باز داریم رب‌العالمین این آیت را در این معنی نازل کرد **وَمَا مَنَعَنَآ أَن نُّرۡسِلَ بِٱلۡأٓيَٰتِ ...**

ای پیغمبرﷺ کفاران قریش از تو می‌خواهند که کوه صفا را زر خالص گردانی و کوههای مکه را نابود ساخته برای زراعت هموار گردانی هیچ چیز ما را از این کار باز نمی‌دارد چونکه به پیغمبران پیش این معجزات را انجام دادیم البته آنان تکذیب کردند و ایمان نیاوردند و روش و سنت بر این رفته است که اگر به آنان معجزات نشان بدهیم تکذیب کنند باید عذابی ترسناک و هولناک بر آنان فرود آریم که موجب هلاکت همه‌ی آنان است.

وَءَاتَيۡنَا ثَمُودَ ٱلنَّاقَةَ مُبۡصِرَةٗ فَظَلَمُواْ بِهَا

ءَاتَيۡنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- ثَمُودَ : مفعول به- ٱلنَّاقَةَ : مفعول به ثانی

و به قوم ثمود بنا به درخواست ایشان ناقه (شتر دو کوهان عظیم الجثه) آشکارا دادیم آن زمانیکه قوم ثمود از صالح معجزه درخواست کرده بودند برای ایشان از سنگ ناقه بیرون آوردیم پس آن را تکذیب کردند و آن ناقه را پی بریدند و به جهت این تکذیبشان عذابشان کردیم و بوسیله صیحه و زلزله و صاعقه نابودشان گردانیدیم.

وَمَا نُرۡسِلُ بِٱلۡأٓيَٰتِ إِلَّا تَخۡوِيفٗا

و ما معجزات درخواستی آنان را نمی‌فرستیم مگر برای ترساندن آنان از این معجزه که عبرت گیرند ودست از تکذیبشان بردارند اگر بعد از فرو آمدن معجزات بر کفر و شرک اصرار ورزیدند هر آینه عذاب سختی به آنان می‌دهیم و آن هلاکت ایشان است.

وَإِذۡ قُلۡنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِٱلنَّاسِۚ وَمَا جَعَلۡنَا ٱلرُّءۡيَا ٱلَّتِيٓ أَرَيۡنَٰكَ إِلَّا فِتۡنَةٗ لِّلنَّاسِ وَٱلشَّجَرَةَ ٱلۡمَلۡعُونَةَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِۚ وَنُخَوِّفُهُمۡ فَمَا يَزِيدُهُمۡ إِلَّا طُغۡيَٰنٗا كَبِيرٗا 

به تو گفتیم که خدا این مردم را فرا گرفته است و بر افکار آنان محیط است و رؤیائی را که به تو نمودار کردیم با درخت ملعون که در قرآن هست جز برای امتحان این مردم نکرده‌ایم، ما بیمشان می‌دهیم، اما بر آنها جز طغیان و کفر و انکار شدید چیزی نیفزاید.(۶۰)

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ

رَبَّ: اسم إِنَّ -أَحَاطَ: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر إِنَّ.

ای محمدﷺ به تو می‌گوئیم از این کافران و مشرکان مترس و اندوهگین مباش که ایشان همه در تسلط ما هستند هیچ کاری نمی‌توانند بکنند و ما نگهبان تو هستیم و اگر قصد تو کنند دستشان را کوتاه می‌کنیم تو با قدرت تمام و کمال، وحی ما را به ایشان برسان و رسالت خود را انجام بده و اندوهگین مباش.

وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْءَانِ

أَرَيْنَاكَ: فعل ماضی- (نا)فاعل-ک: مفعول به- فِتْنَةً: مفعول به ثانی

اکثر مفسران می‌گویند که این **رؤیا** دیدن به چشم است در بیداری که مصطفیﷺ در شب معراج به چشم بیداری رفت و **فتنه** در اینجا انکار کافران بر آن بیداری است می‌گوید: و نگردانیدیم آن خواب را که به تو نمودیم مگر فتنه برای آدمیان یعنی دیداری را که در شب معراج برای تو میسر گردانیدیم و درخت نفرین کرده شده (زقوم) را که در قعر دوزخ قرار دارد برای آن فتنه‌گران و کافران و تکذیب کنندگان و بزهکاران که در قرآن آمده خوراک قرار دادیم اینها همه از برای آزمایش مردمان است.

وَنُخَوِّفُهُمْ

نُخَوِّفُهُمْ : فعل ماضی- هُمْ : مفعول به- فاعل (نحن)

و ما کافران را با آتش دوزخ چون زقوم می‌ترسانیم تا از تکذیب تو دست بردارند.

فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا

يَزِيدُهُمْ: فعل مضارع- هُمْ : مفعول به- (هو)فاعل- طُغْيَانًا : تمیز

ولی آن ترس برای آنهایی که کافر شدند چیزی جز طغیان و سرکشی و عصیان فراوان نمی‌افزاید. و کفریتشان بیشتر می‌شود.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ اسْجُدُوا لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓا إِلَّآ إِبْلِيسَ قَالَ ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ﴿٦١﴾

و چون به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، همه سجده کردند مگر ابلیس که گفت: چگونه کسی را که از گل آفریده‌ای سجده کنم؟(۶۱)

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ اسْجُدُوا لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓا إِلَّآ إِبْلِيسَ

که تفسیر این آیه در سوره بقره آیه ۳۴ گذشت.

و بیاد آور آن زمانیکه به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید به جهت تعظیم و بزرگداشت او، پس همه‌ی ایشان به آدم سجده کردند الا ابلیس که سجده نکرد و چون خدای تبارک و تعالی به ابلیس گفت چرا سجده نکردی؟

قَالَ ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا

ابلیس گفت: آیا سجده کنم کسی را که از گل آفریده‌ای؟ من که از آتش آفریده شدم بهتر از آدم هستم که از گل آفریده شده است پس چگونه سجده کنم؟

قَالَ أَرَءَيْتَكَ هَٰذَا ٱلَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٢﴾

گفت: بمن خبر بده، همین است که بر من کرامت داده‌ای اگر مرا تا روز قیامت مهلت دهی، فرزندان وی را جز اندکی مهار خواهم کرد.(۶۲)

قَالَ أَرَءَيْتَكَ هَٰذَا ٱلَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ

ابلیس بار دیگر گفت خبر ده مرا این همان کسی است که او را بر من برتری دادی و حال اینکه من از آتش بودم و او از گل.

لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلًا

أَخَّرْتَنِ : فعل ماضی- (ت)فاعل- (ن)وقایه- (ی)مفعول به

خدایا! اگر مرگ مرا تا روز قیامت به تأخیر بیندازی هر آینه فرزندان آدم را گمراه می‌کنم و جز اندکی از آنان را که مخلصان‌اند نابود می‌گردانم.

قَالَ ٱذْهَبْ فَمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَآؤُكُمْ جَزَآءً مَّوْفُورًا ﴿٦٣﴾

گفت: برو که هر کس از آنها پیروی تو کند سزای شما جهنم است که سزای تمام است.(۶۳)

قَالَ ٱذْهَبْ فَمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَآؤُكُمْ جَزَآءً مَّوْفُورًا

جَهَنَّمَ: اسم إِنَّ - جَزَآؤُكُمْ: خبر إِنَّ - جَزَآءً: حال

خداوند فرمود برو برای تو تا روز رستاخیز مهلت داده می‌شود و مرگ به سراغ تو نیاید هر چه می‌خواهی بکن. انسانها دارای عقل و شعور هستند وبه اغواء تو گمراه نمی‌شوند و آنکسانی که از تو پیروی کنند دوزخ جای آنهاست و آن جای بسیار بد برای دوزخیان است.

وَٱسْتَفْزِزْ مَنِ ٱسْتَطَعْتَ مِنْهُم بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَوْلَٰدِ وَعِدْهُمْ ۚ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا ﴿٦٤﴾

[برو] هر کسی از ایشان را اگر توانی به آهنگ خویش بکشان و با سوارگان و پیادگانت بر آنها هجوم بیاور و با آنان درمالها و فرزندانشان، شریک شو و وعده‌شان بده و شیطان جز فریب وعده بایشان نمی‌دهد.(۶۴)

وَٱسۡتَفۡزِزۡ مَنِ ٱسۡتَطَعۡتَ مِنۡهُم بِصَوۡتِكَ وَأَجۡلِبۡ عَلَيۡهِم بِخَيۡلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَوۡلَٰدِ وَعِدۡهُمۡۚ

ٱسۡتَفۡزِزۡ: فعل امر، فاعل (انت)- مَنِ: مفعول به

هر که را می‌توانی از جای بجنبان و بلغزان و بترسان و خوارشان گردان و لشکر سواره و پیاده خود را برای گمراه کردن مردم بشوران و آنها را به جمع مالهای حرامشان تشویق و ترغیب کن تا مال حرام جمع کنند و در کارهای خلاف صرف نمایند و مردمان را گمراه کن تا در زنا اقدام کنند و فرزندان از زنا حاصل کنند. و به آنان وعده دروغ بده. در **حدیث شریف** از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبرخدا ﷺ فرمودند: «اگر کدام یکی از شما هنگام همبستر شدن با همسرش این دعاء را خوانده و خداوند برایش فرزندی بدهد، شیطان به آن فرزند نمی‌تواند ضرر برساند: «**اللهم جنّبنی الشیطان و جنّب الشیطان ما رزقتنا**».

وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا

يَعِدُهُمُ: فعل مضارع- هُمْ: مفعول به- ٱلشَّيۡطَٰنُ: فاعل- غُرُورًا: مفعول مطلق

و آنان را به نبودن حساب و کتاب و بهشت و دوزخ یا به پرستش و شفاعت بتانشان وعده بده و شیطان وعده نمی‌دهد مگر به فریب و خطا و دروغ. **مولانا گفت:**

تو چه عزم دین کنی با اجتهاد — دیو بانگت بر زند اندر نهاد
که مرو زانسو بیندیش ای غوی — که اسیر رنج و درویشی شوی

إِنَّ عِبَادِي لَيۡسَ لَكَ عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٌۚ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلٗا ﴿٦٥﴾

براستی تو را بر بندگان من هیچ تسلطی نیست، و نگهبان بودن پروردگارت بس است.(۶۵)

إِنَّ عِبَادِي لَيۡسَ لَكَ عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٌۚ

عِبَادِي: اسم إِنَّ -لَكَ: جار و مجرور، خبرلَيۡسَ - سُلۡطَٰنٌ: اسم لَيۡسَ، جمله خبر إِنَّ

بدرستیکه بندگان خالص من اینها برای بهشت آفریده شده‌اند و شما هیچگونه سلطه بر بندگان مخلص نخواهی یافت و آنان را گمراه نخواهی کرد.

وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلٗا

وَكَفَىٰ: فعل ماضی- بـ: حرف جر زائد- رَبِّ: فاعل- وَكِيلٗا: تمیز

و پروردگار تو بسنده و کافی است که ایشان در پناه خدایند و پروردگارت انسانهای مخلص و متقی و پرهیزگار را در پناه خود نگه می‌دارد و از شر شیطان و وسوسه‌های او بدور می‌دارد.

رَّبُّكُمُ ٱلَّذِي يُزۡجِي لَكُمُ ٱلۡفُلۡكَ فِي ٱلۡبَحۡرِ لِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا ﴿٦٦﴾

پروردگارتان همانست که کشتی را برایتان به دریا روان کند تا عطای وی بجوئید که او نسبت بشما رحیم است.(۶۶)

رَّبُّكُمُ ٱلَّذِي يُزۡجِي لَكُمُ ٱلۡفُلۡكَ فِي ٱلۡبَحۡرِ لِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦٓۚ

رَبِّ: مبتدا- ٱلَّذِي: خبر- يُزۡجِي: می‌راند، فعل مضارع- (هو)فاعل- ٱلۡفُلۡكَ: مفعول به

پروردگار شما او ست که با قدرت تمام و کامل خود برای شما کشتی را در دریا می‌راند و جاری می‌گرداند تا داد و ستد کنید و به رزق و روزی خود برسید مراد حق تعالی بندگان مؤمن وی‌اند.

إِنَّهُۥ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا

ہ: اسم إِنَّ - هُوَ: اسم كَانَ - رَحِيمٗا: خبر كَانَ - جمله كَانَ رَحِيمٗا: خبر إِنَّ

بدرستیکه خدای تعالی هر آینه بر شما رحیم و مهربان است و مشکلات شما را آسان می‌گرداند و وسیله زندگی شما را فراهم می‌سازد

از در بخشندگی و بنده نوازی مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا

وَإِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فِي ٱلۡبَحۡرِ ضَلَّ مَن تَدۡعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُۖ فَلَمَّا نَجَّىٰكُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ أَعۡرَضۡتُمۡۚ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾

و چون شما را بدریا محنت رسد، بجز خدای یکتا، همه را فراموش می کنید که آنگاه [خدای تعالی] وقتی که شما را از خطر نجات داد و شما را به خشکی رساند، روی بگردانید که انسان کفر پیشه است.(۶۷)

وَإِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فِي ٱلۡبَحۡرِ ضَلَّ مَن تَدۡعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُۖ

مَسَّكُمُ: فعل ماضی- كم: مفعول به- ٱلضُّرُّ: فاعل

و آن زمانکه در دریا بشما ترس و خوفی از غرق شدن کشتی برسد از هر که از او می‌خوانید از بتان در آن حالت بحرانی همه را فراموش می‌کنید و فقط به خداوند یکتا تمسک می جوئید و تنها از او یاری و کمک می‌جوئید.

فَلَمَّا نَجَّىٰكُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ أَعۡرَضۡتُمۡۚ

و اما آن زمانیکه نجات می‌یابید و به ساحل امن می‌رسید و خداوند شما را از غرق شدن رهانید. در خشکی در ساحل امن بلافاصله خدای تعالی را فراموش می‌کنید و به پرستش بتان روی می‌آورید.

وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ كَفُورًا

ٱلۡإِنسَٰنُ: اسم كَانَ - كَفُورًا: خبر كَانَ

و انسان در مقابل نعمت خداوند بسیار ناسپاس است و نعمتهای خداوند را شکرگزار نیست و در مقابل نعمت او سر تعظیم نیاز نمی‌ساید.

أَفَأَمِنتُمْ أَن يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا (۶۸)

مگر ایمن شده‌اید که شما را در ناحیه خشکی فرو برد یاریگبارانی بشما فرستد و سپس نگهبانی برای خویش نیابید.(۶۸)

أَفَأَمِنتُمْ أَن يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا

آیا تصور می‌کنید که از بلای دریا یعنی از غرق شدن به ساحل امن رسیدید دیگر در صحرا هیچ مشکلی نخواهید داشت؟ آنکه قادر است شما را در آب غرق کند همچنین قادر است در خشکی هم برای شما بلا فرو فرستد و عذابی نازل کند مانند زلزله و یا بادی که سنگ بر شما افکند و شما را سنگ باران کند سپس نگه دارنده از این عذاب نخواهید یافت که از شما محافظت کند و ازعذاب نجاتتان دهد.

أَمْ أَمِنتُمْ أَن يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِّنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا (۶۹)

و یا آیا ایمن شده‌اید که شما را بار دیگر بدریا برگرداند و طوفانی در هم شکن به شما فرستد، و بسزای انکاری که کرده‌اید، غرقتان کند آنگاه برای خویش بر ضد ما پی‌جوئی نیابید؟(۶۹)

أَمْ أَمِنتُمْ أَن يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِّنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ

فَيُرْسِلَ: مضارع منصوب- فاعل(هو)

یا اینکه ایمن و آسوده خاطر شدید دوباره خداوند شما را به دریا برگردانده و در طوفان دریا در کشتی نشاند پس از ترس غرق شدن فریاد برآورید و خدای تعالی را بخوانید چونکه در خشکی این همه نعمت‌ها را بدست فراموشی سپردید. پس بفرستد بشما بادی که کشتی شکننده باشد پس شما را به جهت آنکه ناسپاس شدید همه شما را غرق نماید.

ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا

که از آن به بعد کسی را نمی‌یابید که ما را مورد پیگرد و تعقیب قرار دهد و بخواند و در حق ما ناسپاسی کند.

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (۷۰)

پسران آدم را کرامت دادیم و از خشکی و دریا حملشان کردیم و از چیزهای پاکیزه روزیشان دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش برتریشان دادیم، برتری کامل.(۷۰)

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا

كَرَّمْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل-بَنِىٓ: مفعول به- ءَادَمَ: مضاف اليه

ما هر آينه فرزندان آدمی را گرامی كرديم كه ايشان را با صورت نيكو و قد و قيافه راست با عقل و كياست و با نطق و تميز و مردان را به محاسن و زنان را به گيسوان آراسته گردانيديم و آنان را بر چهارپايان در صحرا سوار گردانيديم و از چيزهای پاک و پاكيزه روزيشان داديم و به بسياری از آفريده‌های خود انسان را برتر آفريديم.

پس بر فرزندان آدم است كه اين همه فضل و نعمت و تكريم و تجليل الهی را دريافته و از كفران و ناسپاسی پروردگار بر حذر باشند. اينجاست كه انسان اشرف مخلوقات است و پيامبران از فرشتگان خاص برترند و صديقان نيز همچنين از عوام فرشتگان برترند. **مولانا گفت:**

تو ز كرّمنا بنی آدم شهی — هم بدريا هم بخشكی پانهی

كه حملنا هم علی البحر به جان — از حملنا هم علی البر پيش ران

يَوْمَ نَدْعُواْ كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَٰمِهِمْ فَمَنْ أُوتِىَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَٰبَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧١﴾

روزی كه هر گروهی را به پيشوايان بخوانند، هر كه نامه‌اش به دست راستش دهند، آنها نامه خويش بخوانند و بقدر نخك هسته خرمايی ستم نبينند.(۷۱)

يَوْمَ نَدْعُواْ كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَٰمِهِمْ

يَوْمَ: مفعول فيه- نَدْعُواْ: فعل مضارع، فاعل (نحن)-كُلَّ: مفعول به

آن خداوندی كه شما را نخست آفريده است روز رستاخيز شما را باز آفريند آن روز كه خداوند هر گروهی را از مردمان به امام ايشان می‌خواند مجاهد گفت امام اينجا پيغمبر است يعنی با پيغمبران هر قوم می‌خوانيم تا پاسخگو اعمال امت خود باشند.[۱]

فَمَنْ أُوتِىَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَٰبَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا

مَن: مبتدای جازم- أُوتِىَ: فعل ماضی مجهول- (هو)نايب فاعل، جمله خبر مَن -ٱلْكِتَٰبِ: مفعول به

آن روز كه همه انسانها را همراه با نامه‌ی اعمالشان می‌خوانيم آنگاه هر كسی كه نامه‌ی اعمالش از سمت راستشان داده شود خوشبخت و سعادتمند است. آنان اعمال نامه‌ی خود را با خوشحالی می‌خوانند و به اندازه نخک هسته خرمائی ستم كرده نشوند چون هر كه را به نامه‌ی كردار ايشان باز خوانند، هر كه در دنيا طاعت دار و نيک مرد باشد نامه او در دست راست او دهند و هر كه عاصی و بدكار باشد نامه‌ی معصيت او به دست چپ دهند.

---

[۱] - برخی گفته‌اند كه منظور از «امام» در اينجا «اعمالنامه» است، بنابراين گفته خداوند كه فرمود: «و كل شی أحصيناه فی امام مبين» نگاه كنيد: التفسير الواضح. جزء ۱۵ - ذيل آيه

وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا ﴿٧٢﴾

و هر که در این جهان کور دل باشد در جهان دیگر نیز کور است و راه وی گمراه‌تر است.(۷۲)

وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا

مَن: مبتدا- هُوَ: اسم كَانَ - أَعۡمَىٰ: خبركَانَ ، جمله كَانَ أَعۡمَىٰ: خبر مَن

در جمله فوق فقط به مؤمنان گفت که نامه‌ی اعمالشان را به دست راست دهند و به شادی خوانند و نگفت نامه‌ی معصیت کافران را به دست چپ دهند البته می‌توان از سیاق آیه فهمید که نامه‌ی گناهکاران بدست چپ دهند. هر که امروز در این جهان از دیدار حق نابیناست و دلیل و حجت حق نمی‌بیند فردا نابیناتر و گمراه‌تر است که به بهشت راه ندهند. پس تا فرصت باقی است و در توبه باز است باید از فرصت استفاده کرد و به راه حق بازگشت. **شیخ سعدی** در بوستان گفت:

بیا ای که عمرت به هفتاد رفت | مگر خفته بودی! که بر باد رفت
همه برگ بودن همی ساختی | به تدبیر رفتن نپرداختی
قیامت که بازار مینو نهند | منازل به اعمال نیکو دهند
که ای زنده، چو هست امکان گفت، | لب از ذکر، چون مرده بر هم مخفت
چو ما را به غفلت بشد روزگار، | تو باری دمی چند فرصت شمار

وَإِن كَادُواْ لَيَفۡتِنُونَكَ عَنِ ٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ لِتَفۡتَرِيَ عَلَيۡنَا غَيۡرَهُۥۖ وَإِذٗا لَّٱتَّخَذُوكَ خَلِيلٗا ﴿٧٣﴾

نزدیک بود از آنچه به تو وحی کرده‌ایم منحرفت کنند، که غیر آن را بدروغ بما ببندی، آنوقت تو را به دوستی می گرفتند.(۷۳)

وَإِن كَادُواْ لَيَفۡتِنُونَكَ عَنِ ٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ لِتَفۡتَرِيَ عَلَيۡنَا غَيۡرَهُۥۖ

ابن عباس گفت سبب نزول این آیت آن بود که وفد **ثقیف** به پیش رسول الله ﷺ آمدند و گفتند ای محمدﷺ ما مسلمان می‌شویم به شرطی که با شما پیمان می‌بندیم که سه چیز را شما قبول کنید. یکی آنکه در نماز به رکوع و سجود نرویم، دوم اینکه بتان را بدست خود نشکنیم سوم اینکه یکسال بت **لات** را خدمت کنیم.

مصطفیﷺ گفت **لا خیر فی دین لا رکوع فیه و لا سجود**

آن دین که در آن رکوع و سجود نباشد در آن هیچ خیر نیست.

و آنچه که در حق نشکستن بتان می‌گوئید این در دست شماست اما خدمت یکسال که خدمت بت لات می‌خواهید آن طغیان و باطل است و به آن اجازه نمی‌دهیم. می‌گوید: و بدرستیکه **ثقیف** خواستند آنکه تو را از آن چیزی که ما به تو وحی کردیم بگردانند تا اینکه افترا کنی بر ما غیر از آنچه وحی کرده‌ایم.

وَإِذٗا لَّٱتَّخَذُوكَ خَلِيلٗا

وَإِذًا : حرف جواب- ل: جواب- لَّٱتَّخَذُوكَ : فعل ماضی- (و) فاعل- ک: مفعول به

خَلِيلًا : مفعول به ثانی

یعنی بگو که خداوند فرمود آن هنگام که اگر تو چنین کنی و به بعضی از خواسته‌های آنان پاسخ مثبت دهی تو را دوست خود گیرند.

سعید بن جبیر گفت: مشرکان به رسول خدا (ص) گفتند که ما اجازه نمی‌دهیم و نمی‌گذاریم که تو دست به **حجر الاسود** بری و آن را استلام کنی مگر اینکه یکبار بتان ما را پاسداری کنی رسول خداﷺ گفت الله تعالی می‌داند که من این کار را زشت می‌شمارم. خدای تعالی این آیت نازل کرد « ***و ان کاد و لیفتنونک...*** »

وَلَوْلَآ أَن ثَبَّتْنَـٰكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْـًٔا قَلِيلًا ﴿٧٤﴾

اگر استوارت نکرده بودیم، نزدیک بود که اندکی به آنها متمایل شوی.(۷۴)

وَلَوْلَآ أَن ثَبَّتْنَـٰكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْـًٔا قَلِيلًا

ت: اسم کاد- تَرْكَنُ : فعل مضارع، فاعل (انت)، جمله خبر کاد- شَيْـًٔا : مفعول مطلق

و اگر ما تو را استوار و پا برجای نمی‌داشتیم به جهت عصمت خود هر آینه نزدیک بود به سوی آرزوی ایشان اندکی میل کنی میل کردنی.

إِذًا لَّأَذَقْنَـٰكَ ضِعْفَ ٱلْحَيَوٰةِ وَضِعْفَ ٱلْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

آنگاه دو برابر در زندگی و دو برابر در مرگ عذابت می‌کردیم و برای خویش بر ضد ما یاوری نمی‌یافتی.(۷۵)

إِذًا لَّأَذَقْنَـٰكَ ضِعْفَ ٱلْحَيَوٰةِ وَضِعْفَ ٱلْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا

إِذًا : حرف جواب- ل: جواب- لَّأَذَقْنَـٰكَ : فعل ماضی- (نا) فاعل- ک: مفعول به- وَضِعْفَ : مفعول به ثانی

اگر تو اندکی به ایشان همت می‌کردی و گرایش پیدا می‌کردی هر آینه تو را در دنیا و در آخرت عذاب زیادی می‌چشانیدیم و بر دفع عذاب ما هیچ یاری و کمک رسانی نمی‌یابی که از آن عذاب فراوان نجات یابی. **بیت:**

الهی بر ره خود دار ما را　　دمی با نفس ما مگذار ما را

وَإِن كَادُوا۟ لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ ٱلْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا ۖ وَإِذًا لَّا يَلْبَثُونَ خِلَـٰفَكَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٧٦﴾

و نزدیک بود که تو را از این سرزمین بکشانند که از آن بیرونت کنند و از پس رفتن تو جز مدت کمی نمی‌ماندند.(۷۶)

وَإِن كَادُواْ لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ ٱلْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا ۖ وَإِذًا لَّا يَلْبَثُونَ خِلَٰفَكَ إِلَّا قَلِيلًا

لَّا يَلْبَثُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل- قَلِيلًا : مفعول مطلق

ابن عباس گفت: جهودان در مدینه به حضرت رسولﷺ به شأن و مقامی که آن حضرت در مدینه داشتند حسد بردند و گفتند ای محمدﷺ! اگر تو پیغمبر هستی پس چرا در سرزمین شام مسکن نمی‌گزینی که زمین مقدسه است و محل وحی و زمین حشر و نشر، ابراهیم و دیگر پیغمبران آنجا بودند اگر از روم می‌ترسی و راست می‌گویی که پیغامبر خدایی خدای عزوجل تو را از ایشان نگه دارد[1].

مجاهد و **قتاده و الحسن** گفت: مشرکان قریش مکه همت کردند که رسول خداﷺ را از مکه بیرون کنند رب‌العالمین ایشان را از او بازداشت و از قصد و کید ایشان او را نگه داشت. آنگه دستور هجرت به مدینه داد و گفت:

وَإِن كَادُواْ لَيَسْتَفِزُّونَكَ ... می‌گوید: بدرستیکه خواستند اهل مکه تا تو را با حیله و کید خودشان از سرزمین مکه به دشمنی بیرون کنند و محیط آن را برایت غیر قابل تحمل کردند تا تو به اجبار از مکه بیرون روی اگر آنان چنین کاری می‌کردند بعد از رفتن تو فقط مدت کوتاهی آسایش داشتند همچنین هم شد که بعد از هجرت رسولﷺ و یارانش از مکه به مدینه. در اندک زمانی واقعه بدر اتفاق افتاد و هلاک گشتند.

سُنَّةَ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا ۖ وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ﴿۷۷﴾

همان روش پیغمبران ما که پیش از تو فرستاده‌ایم برقرار بوده است و این روش ما را تغییر پذیر نخواهی یافت.(۷۷)

سُنَّةَ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا ۖ وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا

فعل و فاعل محذوف- سُنَّةَ : مفعول مطلق

روش و سنت و آئین ما در کار پیغمبران پیشین و امتان ایشان چنان رفته است که آن زمانی که قصد بیرون کردن پیغمبران و امتان پیشین کرده بودند ما دشمنان را هلاک گردانیدیم و سرزمین دشمنان را به پیغمبران دادیم و تو نیز که رسول و فرستاده ما هستی نمی‌توانی آن روش و سنت پیشین را بشکنی و بگردانی.

چونکه عادت و سنت خداوندﷻ بر هر چه رفته باشد، هیچ کس قادر به برگرداندن آن نیست. و در آن امکان تغییر و تبدیلی صورت نمی‌بندد.

أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيْلِ وَقُرْءَانَ ٱلْفَجْرِ ۖ إِنَّ قُرْءَانَ ٱلْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ﴿۷۸﴾

---

[1] - یهودیان مدینه از روی حسد و کینه به پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم، گفتند که انبیاء در شام مبعوث شده‌اند، اگر تو هم به سرزمین شام روی و در آن‌جا مسکن گزینی، ما به تو ایمان می‌آوریم و از تو پیروی خواهیم کرد. حق تعالی این آیت نازل فرمود: التفسیر الواضح- جزء ۱۵ ص ۳۶ ذیل آیه.

نماز را از زوال خورشید تا تاریک شدن شب به پا دار و قرآن فجر را بخوان (نمازصبحدم) که با خواندن قرآن در فجر (نماز صبح) فرشتگان حاضر می‌شوند.(۷۸)

أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِۖ

أَقِمِ: فعل امر،فاعل (انت)- ٱلصَّلَوٰةَ : مفعول به

ای پیغمبر از قصد و حیله و تدابیر مشرکان اندیشه مکن و به سوی پروردگار خود متوجه باش و نماز را بپا دار بعد از زوال آفتاب از نماز ظهر تا تاریکی شب یعنی تا نماز مغرب و امتداد آن وقت نماز عشاء را نیز در بر می‌گیرد و با طلوع فجر پایان می‌پذیرد و قرآن فجر را بپای دار یعنی نماز فجر را که قرائت قرآن در آن فرض است به پای دار.

إِنَّ قُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ كَانَ مَشۡهُودٗا

قُرۡءَانَ: اسمِ إِنَّ - هُوَ: مستتر (اسم كَانَ)- مَشۡهُودٗا: خبر كَانَ - جمله كَانَ مَشۡهُودٗا: خبر إِنَّ

بدرستیکه فرشتگان خواندن قرآن در فجر (نماز بامداد) را می‌بینند و مشاهده می‌کنند و در دفتر اعمال شب بعنوان نماز شب ثبت می‌کنند و نماز روز تو را نیز می‌بینند و در دفتر اعمال روز شما ثبت می‌کنند و به آن گواهی می‌دهند.

وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا 

و قسمتی از شب به نماز خواندن بیدار باش که این نماز شب نافله‌ای مخصوص توست، تا پروردگارت تو را به مقامی محمود برساند.(۷۹)

وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ

فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ: شب زنده داری برای عبادت

قتاده گفت: نماز شب در ابتداء اسلام بر وی فرض بود. پس منسوخ گشت و او را به ترک آن اجازه دادند. در معنی این آیت **مجاهد** گفت: که به شب برخیز و نماز کن و این نماز شب برای تو فضیلتی و غنیمتی است که گناهان گذشته و آینده همه را می‌آمرزد و به تو کفارت آن حاجت نیست، هر نماز و عمل که کنی بیرون از فرائض، همه‌ی آن برای تو درجاتی و فضیلتی است که آن کفارت گناهانی است که از ایشان سرزده است.

از **علی**رضی الله عنه که گفت: **ابوبکر صدیق**رضی الله عنه گفت: از پیغمبرﷺ شنیدم که می‌گفت هیچ مردی نیست که گناهی مرتکب شود سپس در شب برخیزد و طهارت کند و نماز به پا دارد و از خدا درحق گناهان خود آمرزش خواهد خداوند تعالی آن گناه را به ایشان نیآمرزد.

مختومقلی فراغی در حق سجده و قیام شبانه پدر خود چنین گفته که من در **کتاب عرفان و مختومقلی** آورده‌ام. **ترجمه:**

**پدر را شصت بگذشته به روزی		اجل بر سینه‌اش بنهاد سوزی**

بلی یاران چنین شد کار دنیا | **گل عمر پدر را چید عجوزی**
پدر گفتا ز دنیا نیست باقی | **به غیر از ورد شب یا صوم روزی**
بلا شک مخلص و منکر در انکار | **پیمبر دوست شد هر دلفروزی**

در **حدیث شریف** آمده که: پیغمر خداﷺ آنقدر در شب نماز می‌خواندند که پاهایشان ورم می‌کرد، چون به او گفته می‌شد چرا این همه نماز می‌خوانی می‌فرمود: آیا بنده‌ی شکرگزاری نباشم؟
البته قدر و مقام هر کسی به اندازه‌ی زحمتش بدست می‌آید. و کسی که این مقام را طلب کند باید شبها بیداری کشد.

بقدر الکد تکتسب المعالی | **و من طلب العلی سهر اللیالی**

عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا

أَن يَبۡعَثَكَ : فعل مضارع- ک: مفعول به- رَبِّ: فاعل- مَقَامًا: حال
شاید که در مقابل این عمل، خدوند تو را به مقام پسندیده و برجسته‌ای در دنیا و آخرت‌که موجب ستایش همگان باشد برساند و مقام شفاعت گری را به تو هدیه دارد.
در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:
از ابن عمرﷺ روایت است که گفت: مردم همگی در روز قیامت به زانو در آمده و هر امتی به دنبال پیغمبرش افتاده و می‌گویند: یا فلان ما را شفاعت کن! یا فلان ما را شفاعت کن! تا آنکه شفاعت به پیغمبر خداﷺ می‌رسد، و این همان روزی است که خداوند متعال «مقام محمود» را برای [محمدﷺ] ارزانی می‌دارد.

وَقُل رَّبِّ أَدۡخِلۡنِي مُدۡخَلَ صِدۡقٖ وَأَخۡرِجۡنِي مُخۡرَجَ صِدۡقٖ وَٱجۡعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلۡطَٰنٗا نَّصِيرٗا ﴿٨٠﴾
بگو پروردگارا! مرا درون بر، درون بردنی نیک، و برون بر برون بردنی نیک و برای من از نزد خویش دلیلی نصرت‌آور مقرر دار.(۸۰)

وَقُل رَّبِّ أَدۡخِلۡنِي مُدۡخَلَ صِدۡقٖ وَأَخۡرِجۡنِي مُخۡرَجَ صِدۡقٖ وَٱجۡعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلۡطَٰنٗا نَّصِيرٗا

أَدۡخِلۡنِي: فعل امر- (ن) وقایه- (ی) مفعول به- (انت) فاعل- مفعول مطلق
و بگو پروردگارا! مرا داخل کن و در آر و برسان به جایی که پسندیده و ستوده باشد یعنی مرا به مدینه منوره داخل کن تا از آزار مشرکان بر حذر باشم و مرا از آن بیرون آر بیرون آوردنی که ستوده و پسندیده باشد یعنی از مکه بیرون بر، و برای من از نزد خود قوتی و مددی برسان تا دشمنان و مشرکان ذلیل و خوار و زبون گردند و دوستان شاد و مسرور شوند.

وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا ﴿٨١﴾
بگو: حق بیامد و باطل نابود شد که باطل نابود شدنی است.(۸۱)

وَقُلْ جَآءَ ٱلْحَقُّ وَزَهَقَ ٱلْبَٰطِلُ

از **ابن عباس** و **ابن مسعود** روایت کردند که گفتند روز **فتح مکه** رسول خداﷺ سیصدوشصت بت را دید که به گرد کعبه نهاده بودند هر یک از مشرکان در مقابل بتان خود قرار گرفته و پرستش می‌کردند حضرت رسولﷺ چوبی در دست مبارکش داشت و با آن چوب بر چشم و شکم آن بتان می‌زد و با لفظ شیرین به فرمان خدای آسمان و زمین می‌گفت:

جآءَ الحق و زهق الباطل آن بتان به روی سر می‌افتادند و مشرکان تعجب می‌کردند. می‌گوید: بگو حق آمد یعنی دین اسلام آمد و باطل یعنی شرک از بین رفت و گفته‌اند حق قرآن و باطل شیطان است. هر جا که قرآن خوانند شیطان بگریزد. دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند. **حافظ گفت:**

خلوت دل نیست جای صحبت اضداد　　دیو چو بیرون رود فرشته در آید

إِنَّ ٱلْبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقًا

ٱلْبَٰطِلَ: اسم إِنَّ - هو مستتر (اسم كَانَ)- زَهُوقًا: خبر كَانَ - جمله كَانَ زَهُوقًا: خبر إِنَّ

بدرستیکه باطل یعنی شرک همیشه از بین رفتنی و نابود شدنی است و سرانجام پیروزی از آن حق و حقیقت است. **بخاری** و **مسلم** از **ابن مسعود**ﷺ روایت کرده‌اند که پیروزی و رستگاری از آن حق و حقیقت است.

فرمود: رسول خداﷺ در روز فتح مکه در حالی وارد آن شدند که برگرداگرد خانه کعبه سیصدوشصت بت نصب شده بود پس با چوبی که در دست داشتند بر آن بتان می‌کوبیدند و این آیه را می‌خواندند.

(جَآءَ ٱلْحَقُّ وَزَهَقَ ٱلْبَٰطِلُ إِنَّ ٱلْبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقًا)

وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴿٨٢﴾

از این قرآن آیه‌ها نازل می کنیم که برای مؤمنان شفا و رحمت است و ستمگران را جز خسارت نمی‌افزاید.(۸۲)

وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ

نُنَزِّلُ: فعل مضارع، فاعل(نحن)- مَا: مفعول به- هُوَ: مبتدا- شِفَآءٌ: خبر

و بر تو قرآن را فرو فرستادیم آن را نجم نجم یعنی جزء جزء آنگه که حاجت و نیاز به فرود آمدن بود نازل کردیم.

آن قرآن برای امراض جهل و شبهه دواست و مرضهای صوری و معنوی و قلبی را شفاست. و برای مؤمنین بخشایش و رحمتی است که با آن نفع می‌گیرند.

وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارًا

و قرآن برای ستمگران و مشرکان که تکذیب می‌کنند و بدو نمی‌گروند زیان بار و هلاک کننده است.

وَإِذَآ أَنْعَمْنَا عَلَى ٱلْإِنسَٰنِ أَعْرَضَ وَنَـَٔا بِجَانِبِهِۦ ۖ وَإِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ كَانَ يَـُٔوسًا ﴿٨٣﴾

و چون انسان را نعمت دهیم روی بگرداند و پهلوی خود را می‌پیچاند و چون سختی بدو رسد به نومیدی افتد.(۸۳)

وَإِذَآ أَنْعَمْنَا عَلَى ٱلْإِنسَٰنِ أَعْرَضَ وَنَـَٔا بِجَانِبِهِۦ ۖ

أَنْعَمْنَا: فعل ماضی – (نا)فاعل

و زمانیکه به مشرکان انعام می کنیم و می‌بخشیم و آنان را از طوفان دریا نجات می‌دهیم و به ساحل امن می‌رسانیم پس از رسیدن به امن ازیاد و ذکر ما روی بر می گردانند و به نفس خود از ما کناره می گیرند و استکبار می کنند و در نتیجه هلاک می‌شوند.

وَإِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ كَانَ يَـُٔوسًا

و آن زمان که به او بیماری و فقر و ترس رسد بسیار نا امید می‌شود و می‌پندارد که درهای رزق و روزی به روی او بسته شده است اما مؤمن مخلص به نعمتها شکرگزار و در محنت‌ها صبور است.

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِۦ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا ﴿٨٤﴾

بگو هر کس برطینت خویش عمل می کند پروردگارتان داناتر است که راه چه کسی بهدایت نزدیکتر است.(۸۴)

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِۦ

قُلْ: فعل امر – فاعل (انت)– كُلٌّ: مبتدا – يَعْمَلُ: فعل مضارع، (هو)فاعل، جمله خبر

بگو هرکسی طبق راه و روش و خلق و خوی خود عمل می‌کند یعنی هر کسی آن کند که از او سزد و شاید. از کوزه همان تراود که در اوست.

فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا

ف: حرف عطف – رَبِّ: مبتدا – کم: مضاف الیه – أَعْلَمُ: خبر – هُوَ: مبتدا – أَهْدَىٰ: خبر – سَبِيلًا: تمیز

پس پروردگار شما به آنکس که راه یافته‌تر و هدایت شده‌تر و به صواب از جهت دین و روش و طریقه نزدیک‌تر است داناتر و آگاه‌تر است.

وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِ ۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّى وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٥﴾

تو را از روح می‌پرسند، بگو: روح مربوط به پروردگار من است و شما جز اندکی علم ندارید.(۸۵)

وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِ ۖ

سبب نزول این آیت آن بود که آورده‌اند که کفار عرب مکه **نصربن حارث** و **ابی‌بن‌خلف** و **عقبه‌بن‌ابی‌معیط** را به مدینه فرستادند تا از یهودان مدینه استفتاح حال حضرت پیغمبرﷺ نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود متعجب شد گفتند ای بزرگان عرب ما می‌دانیم که ظهور

پیغمبری نزدیک است و از سخنان شما بوی احوال آن نبی استشمام می‌توان کرد. ای بزرگان عرب شما به جهت آزمایش از او بپرسید که طواف مشرق و مغرب که کرده و احوال جوانان که در زمان پیشین گم شدند چگونه است؟ و روح چیست؟ و اگر روح را جواب بدهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر از سه تا دو تای آن را جواب دهد و از روح هیچ پاسخ نگوید. پیغمبر است. ایشان به مکه آمده مجلس ساختند و از آن حضرت سؤال کردند آن دو سئوال را جواب داد و در پاسخ سئوال اول چه کسی طواف مشرق و مغرب کرده است گفت **ذوالقرنین** و در پاسخ سئوال دوم در حق احوال جوانان زمان پیشین فرمود: **اصحاب کهف** که قصه اصحاب کهف و ذوالقرنین در سوره‌ی کهف فرو آمده بیان خواهیم کرد ولی در حق روح هیچ پاسخی نگفت تا جبرئیل آمد و این آیت نازل شد.

وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِۖ

و از تو چگونگی روح که بدن انسان بدان وابسته است می‌پرسند در پاسخ این سئوال چنین آمد.

قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا

ٱلرُّوحُ : مبتدا- مِنۡ أَمۡرِ : جار و مجرور خبر

بگو ای محمدﷺ که روح از امر پروردگار من است و چیزی است که فقط پروردگار من بدان آگاه است و خلقتی اسرارآمیز دارد و از اعجوبه جهان آفرینش است و علم اندک شما به کنه عظمت روح نمی‌رسد و از حیطه‌ی درک و فهم علم بشری خارج است. **مولانا گفت:**

باز کرد از رطب و یا بس حق نورد روح را من امر ربی مهر کرد

وَلَئِن شِئۡنَا لَنَذۡهَبَنَّ بِٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِۦ عَلَيۡنَا وَكِيلًا ﴿٨٦﴾

اگر بخواهیم آنچه را به تو وحی کرده‌ایم باز ببریم و آنگاه برای خویش درباره آن بر ضد ما هیچ مددکاری نخواهی یافت.(۸۶)

وَلَئِن شِئۡنَا لَنَذۡهَبَنَّ بِٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِۦ عَلَيۡنَا وَكِيلًا

لَا تَجِدُ : فعل مضارع- (انت)فاعل- وَكِيلًا : مفعول به

و اگر ما بخواهیم هر آن چیزی راکه از قرآن به تو وحی کردیم هر آینه باز پس گیریم. آنگاه شما کسی را نمی‌یابی برای خود بر ما وکیلی که بتواند آن را از ما دفع کند و در حفظ قرآن بکوشد و از بازپس‌گیری آن جلوگیری کند.

إِلَّا رَحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَۚ إِنَّ فَضۡلَهُۥ كَانَ عَلَيۡكَ كَبِيرٗا ﴿٨٧﴾

جز رحمت پروردگارت مدافعی نخواهی یافت که کرم وی نسبت به تو بزرگ است.(۸۷)

إِلَّا رَحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَۚ

ای محمدﷺ این قرآن را بخاطر رحمت پروردگارت بر تو نازل کردیم و معجزه‌ی رسالت توست از تو باز پس نمی‌گیریم تا برای جهانیان موجب رحمت باشد.

إِنَّ فَضْلَهُۥ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا

فَضْلَهُۥ: اسم إِنَّ - هو مستتر اسم كَانَ - كَبِيرًا: خبر كَانَ - جمله كَانَ كَبِيرًا: خبرإِنَّ
بدرستیکه لطف و رحمت او بر تو بزرگ است که تو را سید و سرور و خاتم‌النبیاء گردانیده است.

قُل لَّئِنِ ٱجْتَمَعَتِ ٱلْإِنسُ وَٱلْجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأْتُوا۟ بِمِثْلِ هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِۦ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿۸۸﴾

بگو: اگر همه جن و انس فراهم آیند که نظیر این قرآن بیارند، هرگز نظیر آن نیارند و گر چه بعضی‌شان پشتیبان بعض دیگر شوند.(۸۸)

قُل لَّئِنِ ٱجْتَمَعَتِ ٱلْإِنسُ وَٱلْجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأْتُوا۟ بِمِثْلِ هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِۦ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا

بَعْضُهُمْ: اسم كَانَ - ظَهِيرًا: خبر كَانَ

در این آیه شریفه صنعت اعجاز قرآن به مفهوم **خبر از آینده** دارد. یعنی قرآن از حوادث آینده خبر می‌دهد آمده است.

سبب نزول این آیت آن بود که بزرگان یهود گفتند یا محمدﷺ اگر تو پیغامبر هستی برصحت نبوت خود نشانی بیاور، و معجزه‌ای نشان بده. آنچنانکه موسی از عصا و ید بیضا معجزه نشان داد و این قرآن که تو آورده‌ای و ادعا می‌کنی که کسی مثل آن نمی‌تواند بیاورد. اگر ما بخواهیم مثل این قرآن می‌آوریم که این نیست مگر اخبار گذشتگان و افسانه‌های پیشینیان، آنچه راکه محمدﷺ از افسانه‌های پیشینیان گفت ما نیز می‌توانیم بگوئیم. رب‌العالمین به جواب ایشان این آیت فرستاد.

قُل لَّئِنِ ٱجْتَمَعَتِ ٱلْإِنسُ وَٱلْجِنُّ ...

بگو ای محمدﷺ اگر جمله مردمان و همه‌ی پریان جمع شوند و متفق گردند بر اینکه مثل این قرآن را با آن همه شیوایی و زیبائی و رسائی کلامش بسازند و بیاورند اگر چه برخی از ایشان پشتیبان برخی دیگرند نمی‌توانند بسازند و بیاورند.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِى هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰٓ أَكْثَرُ ٱلنَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿۸۹﴾

برای مردم در این قرآن همه قسم مثلهای گونه گون آورده‌ایم ولی بیشتر مردم جز انکار نکردند.(۸۹)

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِى هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٍ

صَرَّفْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- ٱلْقُرْءَانِ: بدل

و بدرستیکه گردانیدیم و مکرر ساختیم زیادتی بیان را برای مردمان در این قرآن از نوع و دسته‌ای از قبیل ترغیب و ترس و قصه‌ها و اخبارو ذکر دوزخ و بهشت و مانند آن.

فَأَبَىٰٓ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ إِلَّا كُفُورٗا

فَأَبَىٰٓ : فعل ماضی- أَكۡثَرُ : فاعل- كُفُورٗا : مفعول به

پس بیشتر مردمان انکار حق کردند و از حق و حقیقت سرباز زدند و خدا و رسولش را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند و از سر انکار و ناسپاسی رفتار کرده منکر آن شدند که قرآن کلام خدا باشد، بعد از آنکه حجت به تکرار و به اشکال و صورتهای مختلف بر آنان اقامه شد.

وَقَالُواْ لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفۡجُرَ لَنَا مِنَ ٱلۡأَرۡضِ يَنۢبُوعًا ﴿٩٠﴾

گویند: هرگز به تو ایمان نیاریم تا از این سرزمین چشمه‌ای برای ما بشکافی.(۹۰)

وَقَالُواْ لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفۡجُرَ لَنَا مِنَ ٱلۡأَرۡضِ يَنۢبُوعًا

سرزنش کنندگان قریش گفتند ما تو را باور نمی‌داریم و تصدیق نمی‌کنیم تا زمانیکه برای ما از زمین مکه چشمه‌ای پرآب روان سازی که هرگز نقصان نیابد و این کوه صفا را طلا بگردانی و کوه مکه را هموار کنی تا برای زراعت مستعد باشد.

أَوۡ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٞ مِّن نَّخِيلٖ وَعِنَبٖ فَتُفَجِّرَ ٱلۡأَنۡهَٰرَ خِلَٰلَهَا تَفۡجِيرًا ﴿٩١﴾

یا باغی از نخلها و تاکها داشته باشی که در میان آن جویها بشکافی، شکافتن کامل.(۹۱)

أَوۡ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٞ مِّن نَّخِيلٖ وَعِنَبٖ فَتُفَجِّرَ ٱلۡأَنۡهَٰرَ خِلَٰلَهَا تَفۡجِيرًا

لَكَ:جار و مجرور خبر کَانَ - جَنَّةٞ : اسم کَانَ

ما هرگز ایمان نمی آوریم مگر اینکه باغی و بوستانی از درختان خرما و انگور در مکه بوجود آوری و رودخانه ها و جویهای فراوان در آن جاری گردانی.

أَوۡ تُسۡقِطَ ٱلسَّمَآءَ كَمَا زَعَمۡتَ عَلَيۡنَا كِسَفًا أَوۡ تَأۡتِيَ بِٱللَّهِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ قَبِيلًا ﴿٩٢﴾

یا آسمان را چنانکه پنداشته ای پاره پاره برمابیفکنی، یا خدا را با فرشتگان در مقابل ما حاضر بیاوری. (۹۲)

أَوۡ تُسۡقِطَ ٱلسَّمَآءَ كَمَا زَعَمۡتَ عَلَيۡنَا كِسَفًا أَوۡ تَأۡتِيَ بِٱللَّهِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ قَبِيلًا

تُسۡقِطَ: فعل ماضی- فاعل (انت) ٱلسَّمَآءَ: مفعول به

پس ایشان باز به استهزاء گفتند که ایمان نیاوریم به تو تا آنکه آسمان را تکه تکه بر سر ما فرودآوری و یا اینکه خدا و فرشتگان را بیاوری و با ما روبروی بگردانی که ما آنها را به چشم سر مشاهده کنیم و با آنان صحبت کنیم تا به ما بگوید که رستاخیز چه وقت برای داوری خواهد آمد.

أَوۡ يَكُونَ لَكَ بَيۡتٞ مِّن زُخۡرُفٍ أَوۡ تَرۡقَىٰ فِي ٱلسَّمَآءِ وَلَن نُّؤۡمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيۡنَا كِتَٰبٗا نَّقۡرَؤُهُۥۗ قُلۡ سُبۡحَانَ رَبِّي هَلۡ كُنتُ إِلَّا بَشَرٗا رَّسُولٗا ﴿٩٣﴾

یا ترا خانه ای از طلا باشد یا به آسمان بالا روی ولی هرگز بالا رفتنت را باور نکنیم، تا مکتوبی (کتابی) بما نازل کنی که بخوانیم.بگو:پروردگارم،منزه است،بگو من جز بشری نیستم و فقط پیام آور خدا هستم.(۹۳)

أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي ٱلسَّمَآءِ

لَكَ : جار و مجرور خبرکان -بَيْتٌ : اسم کان

و یکی دیگر از طرح ها و خواست های ایشان این بود که از خداوند خود بخواه تا به تو خانه ای زرین دهد و گنجهای زر و سیم بر تو بگشاید تا اینکه از بازار رفتن بی نیاز گردی و یا اینکه به سوی آسمان بالا روی.

وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَٰبًا نَّقْرَؤُهُۥ

حَتَّىٰ تُنَزِّلَ : مضارع منصوب- (انت)فاعل-كِتَٰبًا : مفعول به

و تنها به بالا رفتن تو ایمان نمی‌آوریم تا آنکه که فرود آوری کتابی را که آن را بخواهیم که در آن تصدیق تو نوشته شده باشد.

قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا

قُلْ : فعل امر- (انت) فاعل- سُبْحَانَ : مفعول مطلق

ای پیغمبر به آنان بگو که پروردگار من پاک است از اینکه کسی یا چیزی را بدو شریک گیرند آیا من هستم جز آدمی فرستاده شده و رسول، یعنی من آدمی جز فرستاده خدا برای شما نیستم و من پیام خدا را بشما می‌رسانم و معجزه در دست خداست و به مقتضای حال معجزات خود را ثابت می‌کند.

وَمَا مَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤْمِنُوٓاْ إِذْ جَآءَهُمُ ٱلْهُدَىٰٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ أَبَعَثَ ٱللَّهُ بَشَرًا رَّسُولًا ﴿٩٤﴾

و هیچ چیز مردم را- وقتی که هدایت برایشان آمد- از ایمان آوردن باز نداشت، جز این که گفتند: چگونه خدا بشری را به پیغمبری فرستاده است؟(۹۴)

وَمَا مَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤْمِنُوٓاْ إِذْ جَآءَهُمُ ٱلْهُدَىٰٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ أَبَعَثَ ٱللَّهُ بَشَرًا رَّسُولًا

مَنَعَ : فعل ماضی- فاعل (هو)- ٱلنَّاسَ: مفعول به

و منع نکرد مردمان اهل مکه را از اینکه ایمان بیاورند و بخدا بگروند آن زمانیکه حق و هدایت بر زبان محمدﷺ جاری شد پس کافران انکار کردند و گفتند خدای تعالی چگونه بشری از جنس ایشان به رسولی فرستاد چرا فرشتگان آسمان را به رسالت خود برنگزید در حالیکه به پیغمبر شایسته‌ترند؟ در واقع این حقیقت نباید محل انکار و تردید و اعتراض باشد زیرا فرستادن پیامبر از جنس خودشان لطف و رحمتی بر ایشان است چون ایشان چنین گفتند پروردگار جهانیان جواب داد.

قُل لَّوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَٰئِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَّسُولًا ﴿۹۵﴾

بگو: اگر در این سرزمین فرشتگان بودند که آرام راه می‌رفتند البته بر آنان از آسمان فرشته‌ای به پیغمبری به آنها می‌فرستادیم.(۹۵)

قُل لَّوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَٰئِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَّسُولًا

فِي الْأَرْضِ : جار و مجرور خبر كَانَ - مَلَٰئِكَةٌ : اسم كَانَ

ای محمدﷺ به ایشان بگو اگر بجای آدمیان در روی زمین فرشتگان بودند که همچون آدمیان در روی زمین راه می‌رفتند در حالیکه در زمین مقیم بودند و مسکن گرفته و آرام بودند هر آینه از جنس آنان (فرشتگان) برایشان از آسمان فرشته را از جنس ایشان بعنوان پیغمبر می‌فرستادیم چون ساکنان زمین آدمیان‌اند پس باید رسولی بفرستیم از جنس خودشان تا در تعلیم و تعلم با هم همجنس و متناسب هم باشند.

نظم:

او بشر فرمود خود را مثلکم — تا بجنس آیند و کم کردند گم
زانکه جنسیت عجائب جاذبی است — جاذب جنسی است هر جا طالبی است

و باز کافران گفتند شاهد رسالت تو کیست؟ آیت آمد که:

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ۚ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿۹۶﴾

بگو: خدای یکتا گواه میان من و شما بس است که او ببندگان خویش آگاه و بیناست.(۹۶)

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ

كَفَىٰ : فعل ماضی- بـ: حرف جر زائد- لفظ بِاللَّهِ: فاعل- شَهِيدًا : تمیز- بین: مفعول فیه

بگو ای محمدﷺ خدای بسنده و کافی است و گواه میان من و شما شهادت خدای تعالی کافی است و آن گفتار خدای تعالی که بر زبان رسول اللهﷺ جاری می‌شود و بر صدق دعوت او گواه است.

إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا

ه: اسم إِنَّ - هو مستتر اسم كَانَ - خَبِيرًا : خبر كَانَ ، جمله‌ی كَانَ خَبِيرًا : خبر إِنَّ.

بدرستیکه خدای تعالی به احوال بندگانش دانا و آگاه است و اسرار و احوال پنهان و پوشیده‌ی ایشان را می‌داند و به آنچه که می‌گویند و عمل می‌کنند بیناست و آشکارا آن را می‌بینند و در روز رستاخیز بر حسب اقتضای اعمالشان پاداش و عقوبت خواهد کرد.

وَمَن يَهْدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلْمُهْتَدِ ۖ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِهِۦ ۖ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا ۖ مَّأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ ۖ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَٰهُمْ سَعِيرًا ﴿۹۷﴾

هر که را خدا هدایت کند، هدایت یافته است و هر که را گمراه کند، برای ایشان سوای خدا دوستانی نیابی و روز قیامت، محشورشان کنیم چهرهایشان رو به زمین، کور و لال و کر، و جایشان جهنم است که هر وقت [آتش آن] فرو نشیند برای آنان شراره‌ای افروخته، بیفزائیمشان.(۹۷)

وَمَن يَهْدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلْمُهْتَدِ

هُوَ: مبتدا- ٱلْمُهْتَدِ: خبر

و خدای تعالی هر که را به سبب ایمانش به پروردگار و تصدیقش به پیغمبر و قرآن راهنمائی می‌کند و توفیق می‌دهد پس او راه یافته است و در آخرت بهشت نصیب آنان است.

وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِهِۦ

و هر که را گمراه می‌سازد به سبب ضلالت و گمراهیش توفیق نیافته و گمراه شده است پس تو برای گمراهان دوستانی نیابی جز خدای که بتواند ایشان را کمک و یاری دهد و به سوی حق رهنمون سازد پس در آخرت دوزخ نصیب آنان است.

وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا

وَنَحْشُرُهُمْ: فعل مضارع- هُمْ: مفعول به- (نحن)فاعل- يَوْمَ: مفعول فیه

و ایشان را در روز قیامت در حالیکه در آن روز بر روی کشانده و کور و لال و کر باشد حشر می‌کنیم و به صحرای محشر روانه می‌گردانیم. در حدیث شریف از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: شخصی از پیغمبرخداﷺ پرسید: کافر در روز قیامت چگونه به رویش حشر می‌شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتیکه قادر بوده است که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد»؟ یعنی: آنها در زشت‌ترین و قبیح‌ترین منظر برانگیخته می‌شوند از آنجا که خداوندﷻ کوری چشم، گنگی زبان و ناشنوایی گوش را همه در آنان جمع می‌کند.

به گونه‌ای که آنچه چشم ایشان بدان روشن باشد نمی بینند چونکه در دنیا با دیدن آیات و نشانه ها، قدرت خدا را نمی‌دیدند و عبرت نمی‌گرفتند و گوشهایشان نمی‌شنود و زبانهایشان سخن نمی‌گوید.

مَّأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ

مَّأْوَىٰهُمْ: مبتدا- جَهَنَّمُ: خبر

جایگاهشان آتش دوزخ است و آن آتشی است مداوم و همیشه درحال شعله‌ورشدن و سوختن.

كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَٰهُمْ سَعِيرًا

كُلَّمَا: مفعول فیه، سَعِيرًا: تمیز

آن زمانیکه آتش دوزخ زبانه کشد و در بدن ایشان بپیچد گوشت و پوست ایشان را بخورد و ایشان زغال شوند و بسوزند آتش فروکش می‌کند دوباره با تجدید گوشت و استخوانهایشان بر زبانه آتش افزوده می‌شود همچنانکه در دنیا آتش فروکش کرده پس از ریختن نفت یا هیزم شعله‌ور می‌شود و زبانه آن بیشتر می‌شود همچنین مداوم در آتش بسوزند.

ذَٰلِكَ جَزَآؤُهُم بِأَنَّهُمْ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَقَالُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا عِظَٰمًا وَرُفَٰتًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿٩٨﴾

سزایشان همین است برای آنکه آیه‌های ما را انکار کردند و گفتند: آیا وقتی استخوان و خاک شدیم، چگونه با خلقت تازه، زنده می‌شویم؟(۹۸)

ذَٰلِكَ جَزَآؤُهُم بِأَنَّهُمْ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَقَالُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا عِظَٰمًا وَرُفَٰتًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا

ذَٰلِكَ: مبتدا- جَزَآؤُهُم: خبر

آن عذاب جزای ایشان است به سبب آنکه ایشان کفر ورزیدند و با توجه به دلایل واضح و روشن ایمان نیاوردند و پیغمبر و قرآن و معجزات را باور نداشتند و انکار نمودند و گفتند آیا آن هنگام که ما در زیر خاک پوسیده شدیم و استخوانهای ما در زیر خاک خرد شد آیا دوباره برانگیخته می‌شویم آنهم آفرینشی دوباره و تازه؟

گفته‌اند آیا ایشان بعد از بعث و نشر هر ساعتی صد بار سوخته می‌شوند و باز گوشت و پوست و استخوانهای آنها تازه سازند تا عذاب بکشند و در آتش جهنم بسوزند؟

أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰٓ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى ٱلظَّٰلِمُونَ إِلَّا كُفُورًا ﴿٩٩﴾

مگر ندانند، خدائی که آسمانها و زمین را آفریده، قادر است که مانند آنها بیافریند؟ برای ایشان مدتی نهاد که تردید در آن نیست ولی ستمگران جز انکار نکنند.(۹۹)

أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰٓ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - ٱلَّذِى: نعت- خَلَقَ: فعل ماضی، (هو) فاعل- ٱلسَّمَٰوَٰتِ: مفعول به- ٱلْأَرْضَ: معطوف- قَادِرٌ: خبر إِنَّ

آیا نمی‌نگرند و نمی‌بینند خداوندی که بدون طراحی قبلی با قدرت مطلقه خود آسمانها و زمین را با آن همه عظمت و بزرگی بیافرید؟ پس انسان را با آن همه ضعف و حقارت وی قادر خواهد بود که بیافریند این آفرینش در مقابل آفرینش آسمانها و زمین بسیار ضعیف و ناچیز است پس آفریده قبلی را در ساعت به آفرینش نو تبدیل خواهد نمود و بعث و نشر خواهد نمود بدرستیکه خدای تعالی برای نابودی ایشان وقتی تعیین نموده است و آن قیامت است که در وقت خود حتماً و قطعاً اتفاق خواهد

افتاد که هیچ شکی در وقوع آن نیست و به حساب و کتاب انسان‌ها بنا به مقتضای اعمالش جزا و مکافات داده خواهد شد.

فَأَبَى ٱلظَّٰلِمُونَ إِلَّا كُفُورًا

فَأَبَى: فعل ماضی- ٱلظَّٰلِمُونَ: فاعل- كُفُورًا: مفعول به

پس ستمگران از وقوع آن قیامت سر می پیچانند و با توجه به آشکار بودن حق، قیامت وحشر را انکار می کنند یعنی: مشرکان با وجود روشن بودن دلیل، جز انکار ورزیدن را نپذیرفتند.

قُل لَّوْ أَنتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَآئِنَ رَحْمَةِ رَبِّىٓ إِذًا لَّأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ ٱلْإِنفَاقِ ۚ وَكَانَ ٱلْإِنسَٰنُ قَتُورًا ﴿١٠٠﴾

بگو: اگر شما خزینه های رحمت پروردگار مرا داشتید از ترس فقر و درویشی از انفاق، دست می‌داشتید که انسان تنگ چشم است.(۱۰۰)

قُل لَّوْ أَنتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَآئِنَ رَحْمَةِ رَبِّىٓ إِذًا لَّأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ ٱلْإِنفَاقِ ۚ

فعل محذوف- (انتم)فاعل

ای محمدﷺ به کافران بگو اگر شما مالک و صاحب خزینه‌های نعمت پروردگارم می بودید که رحمتهای خود را به مخلوق خود داده است و هیچ امساکی نمی‌کند با توجه به ترس از فقر و تنکدستی بخیلی می‌کردید حاشا که صاحب و مالک خزاین نعمت‌های جهانیان باشید و این نعمت تنها از جانب باریتعالی است که پرده‌ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد.

وَكَانَ ٱلْإِنسَٰنُ قَتُورًا

ٱلْإِنسَٰنُ: اسم كَانَ - قَتُورًا :خبر كَانَ

چرا که انسان فطرتاً بخیل و جمع کننده تکثر مال دنیاست. حریص با جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ ۖ فَسْـَٔلْ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ إِذْ جَآءَهُمْ فَقَالَ لَهُۥ فِرْعَوْنُ إِنِّى لَأَظُنُّكَ يَٰمُوسَىٰ مَسْحُورًا ﴿١٠١﴾

موسی را نه معجزه آشکار دادیم. از پسران اسرائیل بپرس، آندم که بیامدشان فرعون بدو گفت ای موسی من تو را جادو شده می‌پندارم.(۱۰۱)

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ ۖ فَسْـَٔلْ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ إِذْ جَآءَهُمْ فَقَالَ لَهُۥ فِرْعَوْنُ إِنِّى لَأَظُنُّكَ يَٰمُوسَىٰ مَسْحُورًا

و: قسم- ل: جواب- قد: حرف تحقیق- ءَاتَيْنَا: فعل ماضی، نا: فاعل- مُوسَىٰ: مفعول به تِسْعَ: مفعول به ثانی

و بدرستیکه ما به موسی نه معجزه روشن و آشکار دادیم.

صفوان بن غسان المرادی گفت: جهودی از رسول خدای تعالی پرسید که این نُه آیت کدام اند؟ و رسول خداﷺ جواب داد **ابن عباس ومجاهدوضحاک** و جماعتی از مفسران می‌گویند این نُه آیت عبارتند:
عصا و ید بیضا، طوفان، ملخ(جراد)، قمل، ضفاد، دم، سنین، نقص ثمرات.
ای محمدﷺ از مومنان **بنی قریظه** و **بنی نظیر**، ایشان که کتاب خوانده‌اند بپرس تا صدق گفتار تو بر مشرکان ظاهر وآشکار گردد که میان موسی و فرعون وقوم وی چه گذشت و چه رفت؟ آنگه که موسی به ایشان آمد پس فرعون به موسی گفت ای موسی بدرستیکه من گمان می کنم که تو جادو کرده شده و دیوانه شده هستی، مسحور،کسی است که جادو شده و بر اثر آن عقلش آشفته و درهم و برهم گشته است.

قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَآ أَنزَلَ هَٰٓؤُلَآءِ إِلَّا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ بَصَآئِرَ وَإِنِّى لَأَظُنُّكَ يَٰفِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ﴿۱۰۲﴾

گفت: تو دانی که این معجزه ها را جز پروردگار آسمانها و زمین نازل نکرده و ترا، ای فرعون،هلاک شده می بینم.(۱۰۲)

قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَآ أَنزَلَ هَٰٓؤُلَآءِ إِلَّا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ بَصَآئِرَ

أَنزَلَ: فعل ماضی- هَٰٓؤُلَآءِ : مفعول به- رَبُّ : فاعل

موسی به فرعون گفت: بدرستیکه تو به دل خود می دانی هر چند به ظاهر با زبان اظهار نمی‌کنی که بی‌گمان نفرستاد این نه معجزه را مگر پروردگار آسمانها وزمینها و تو ای فرعون با توجه به علم یقین آنرا انکار می‌کنی و می دانی که آیتها و معجزات روشن هریک دلیل بر نبوت من است.

وَإِنِّى لَأَظُنُّكَ يَٰفِرْعَوْنُ مَثْبُورًا

(ی) اسم إِنَّ - لَأَظُنُّكَ: فعل مضارع-ک: مفعول به-(انا)فاعل، جمله خبر إِنَّ - فرعون: منادی- مَثْبُورًا : مفعول به ثانی

وای فرعون! من بی گمان می‌دانم تو هر آینه هلاک شده واز حق رویگردان شده وشکست خورده هستی.

فَأَرَادَ أَن يَسْتَفِزَّهُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَٰهُ وَمَن مَّعَهُۥ جَمِيعًا ﴿۱۰۳﴾

و آنگاه فرعون خواست که آنان را [موسی و قومش را] از آن سرزمین براندازد، پس ما او را با کسانی که همراهش بودند، جملگی غرق کردیم.(۱۰۳)

فَأَرَادَ أَن يَسْتَفِزَّهُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَٰهُ وَمَن مَّعَهُۥ جَمِيعًا

يَسْتَفِزَّهُم : نابود گرداند- به هلاکت رساند، فعل مضارع- هُمْ : مفعول به-(هو) فاعل

فرعون بر سرکشی خود افزود و خواست اینکه موسی و قومش را از سرزمین مصر دور کند پس ما فرعون و قوم او را غرق ساختیم و آنچه که در حق موسی و قوم او مکر می‌کردند نیرنگشان را به

خودشان برگرداندیم و با غرق کردن او و قومش لوث وجود ایشان را از سرزمین مصر پاک کردیم یعنی در دریای بلا، که دریای سرخ (بحرقلزم) بود غرق گردانیدیم.

وَقُلْنَا مِنۢ بَعْدِهِۦ لِبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱسْكُنُوا۟ ٱلْأَرْضَ فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ ٱلْـَٔاخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ﴿١٠٤﴾

و پس ازآن. به پسران اسرائیل گفتیم: در این سرزمین جای گیرید و چون موعد دیگر بیاید، شما را همه با هم بیاریم.(۱۰۴)

وَقُلْنَا مِنۢ بَعْدِهِۦ لِبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱسْكُنُوا۟ ٱلْأَرْضَ فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ ٱلْـَٔاخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا

ٱسْكُنُوا۟: فعل امر- (و) فاعل

همانطوریکه گفتیم فرعون خواست که موسی و بنی‌اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون کند، پس من که خداوندم موسی و بنی اسرائیل راکمک کردم و نصرت دادم و فرعون و قوم وی غرق کردم و به هلاکت رسانیدم و بعد از هلاک شدن فرعون و فرعونیان به بنی‌اسرائیل گفتیم در سرزمین شام، که سرزمین مقدسی است و بشما وعده شده است سکونت کنید تا اینکه روز رستاخیز فرا رسد در آن روز همگی برای حساب و کتاب حاضر می‌شوید. این آیت برای تسکین و تسلیت و تقویت دل مصطفیﷺ آمده است. می‌خواهد پیام را چنین برساند. ای محمدﷺ همچنانکه موسی و بنی اسرائیل را نجات دادیم و نصرت کردیم سرانجام تو را نیز نصرت خواهیم کرد و بر دشمنان پیروز خواهیم گرداند و همچنین هم شد سرانجام وقت وفا فرا رسید و کار نصرت بر وی تمام کرد.

وَبِٱلْحَقِّ أَنزَلْنَٰهُ وَبِٱلْحَقِّ نَزَلَ ۗ وَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿١٠٥﴾

قرآن را بحق نازل کرده‌ایم و بحق نازل شده است و تو را جز نویدبخش و بیم‌رسان نفرستاده‌ایم.(۱۰۵)

وَبِٱلْحَقِّ أَنزَلْنَٰهُ وَبِٱلْحَقِّ نَزَلَ ۗ

بدرستیکه ما قرآن را به حق نازل کردیم و قرآن نازل شده است تا حق و حکمت و حجت را در زمین استوار دارد.

وَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا

أَرْسَلْنَٰكَ: فعل ماضی- (نا)فاعل- ک: مفعول به- مُبَشِّرًا: حال

و تو را ای پیغمبرﷺ جز مژده دهنده‌ی اطاعت کنندگان به ثواب و بهشت و ترساننده‌ی گناهکاران به عقاب و عذاب آتش دوزخ نفرستاده‌ایم.

وَقُرْءَانًا فَرَقْنَٰهُ لِتَقْرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَٰهُ تَنزِيلًا ﴿١٠٦﴾

و قرآن را بتدریج فرستادیم تا آن را با درنگ برای مردم بخواند و آنرا نازل کردیم، نازل کردن کامل. (۱۰۶)

وَقُرْءَانًا فَرَقْنَٰهُ لِتَقْرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَٰهُ تَنزِيلًا

فعل و فاعل محذوف- وَقُرْءَانًا : مفعول به

و قرآن را آیت آیت و سوره سوره به صورت پراکنده در مدت بیست و سه سال فرستادیم تا آن را آرام و بتدریج بر مردمان بخوانی تا انسانها را به سوی اسلام تشویق و ترغیب نمایی، علت تدریجی نزول قرآن آن بود که با توجه به مقتضای زمان و مناسب احوال و پیش‌آمدها در زمانهای مختلف بهره‌مند شوند بدین ترتیب آیات قرآن را بصورت پراکنده و جدا جدا در مدت بیست و سه سال نازل کردیم چه نازل کردنی!

قُلْ ءَامِنُواْ بِهِۦٓ أَوْ لَا تُؤْمِنُوٓاْ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ مِن قَبْلِهِۦٓ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ﴿۱۰۷﴾

بگو: قرآن را باور کنید یا باور نکنید، کسانی که پیش از این، علم داشته‌اند، وقتی قرآن بر آنها خوانده شود، بر چانه‌ها سجده کنان بزمین افتند.(۱۰۷)

قُلْ ءَامِنُواْ بِهِۦٓ أَوْ لَا تُؤْمِنُوٓاْ

ای محمدﷺ به مردمان بگو که: به قرآن ایمان بیاورید و آن را تصدیق کنید فعل امر در معنای تهدید است چه ایمان بیاورید و چه ایمان نیاورید چیزی از ماکم و یا زیاد نمی‌کند. در واقع انتخاب شقی و سعید از برای خودتان است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ مِن قَبْلِهِۦٓ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا

ٱلَّذِينَ : اسم إِنَّ - يَخِرُّونَ : بر روی‌های خود می‌افتند، فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر إِنَّ

بدرستی کسانیکه پیش از نزول قرآن به آنان علم داده شده یعنی کتب آسمانی و نشانه‌ها و نعت رسول اکرمﷺ را خوانده‌اند چون **ابن‌سلام و یاران او** و یا به کسانیکه طالبان دین‌اند از صحابه رسول اللهﷺ زمانیکه برایشان قرآن خوانده شود گفته شود بر روی‌های خود بیفتند و به امر خدای‌تعالی سجده کنند چون نشانه‌های نبوت رسول اکرمﷺ را در کتابها خوانده بودند و یا دل آنان با این نشانه‌ها و معجزه‌ها به ظهور پیغمبرﷺ گواهی می‌داد آنان شکر و سپاس باریتعالی بجای آورند و پیغمبر و قرآن را تصدیق کنند.

وَيَقُولُونَ سُبْحَٰنَ رَبِّنَآ إِن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ﴿۱۰۸﴾

و گویند پروردگار ما منزه است که وعده پروردگارمان انجام شدنی است.(۱۰۸)

وَيَقُولُونَ سُبْحَٰنَ رَبِّنَآ إِن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا

وَيَقُولُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل- سُبْحَٰنَ : مفعول مطلق

و در حالت سجده این عاشقان که علم دارند و اهل دل هستند می‌گویند پروردگارمان پاک و منزه است و در حق وعده بشارت به بهشت و وعید به دوزخ خلاف وعده نمی‌کند و هر آنچه خداوند تبارک و تعالی وعده داد شدنی است.

وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ﴿۱۰۹﴾

و گریه کنان بر چانه‌ها افتند و تواضعشان افزون شود.(۱۰۹)

وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا

و دیگر بار بر روی‌های خود می‌افتند و در حالت سجده می‌گریند و اشک می‌ریزند و تواضع و فروتنی‌شان زیاد می‌شود چون با شنیدن قرآن در دلهایشان رقت حاصل می‌شود و کلام خدا بر دلهایشان اثرپذیر است.

قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ ۖ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ۚ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ﴿۱۱۰﴾

بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید، نامهای نیکو از اوست، نماز خویش با صدای بلند مخوان و آن را آهسته مخوان، بلکه میان این دو، راهی بجوی.(۱۱۰)

قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ

ادْعُوا: فعل امر:- (و) فاعل- لفظ اللَّهَ: مفعول به

گفته‌اند **سبب نزول** این آیت آنست که حضرت رسولﷺ در مکه نماز شب بر پا می‌داشت و در سجده می‌گفت: یا رحمن یا رحیم، مشرکان گفتند محمد تا امروز یک خدای می‌خواند اکنون دو خدای می‌خواند! **ابوجهل** گفت محمدﷺ به ما می‌گوید. ***لاتتخذوا الهین اثنین***- دو خدای مگیرید و مخوانید- و اکنون خود خدای دیگری بهمراه الله می‌گوید و می‌خواند. گاه یا الله می‌گوید گاه یا رحمن، گاه یا رحیم می‌گوید. منظور محمد را از رحمن نمی‌دانیم و او را نمی‌شناسیم شاید رحمن یمامه یعنی **مسیلمه کذاب** باشد. پس این آیت نازل شد:

بگو زمانیکه خدای تعالی را می‌خوانید. و می‌گوئید، یا رحمن، هیچ فرقی لفظ رحمن با الله نمی‌کند چونکه هر دو اسمی از اسمهای خداوند است و مخصوص اوست. اهل کتاب به حضرت رسولﷺ گفتند که خدای تعالی در کتاب تورات رحمن را زیاد آورده است و تو آن را کمتر بکار می‌بری. این آیت نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق یکسان اند و فرقی با هم در کاربرد ندارند

أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ۚ

خداوند را با هر کدام از نامهایش به فریاد بخوانید مخالف توحید نیست و برای اوست نامهای نیکو که ۹۹ تاست مراجعه کنید به تفسیر روح البیان جلد سوم صفحه ۲۸۲ پس خداوند را با هر یک از اسمهای نیکویش بخوانید مانعی نیست.

وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا

ابن عباس گفت این آیت در مکه در ابتدای اسلام فرود آمده است آنگه که رسول‌خداﷺ در مکه بود. گاهی که قرآن می‌خواند با آواز بلند می‌خواند این صدای بلند برای کافران شنیدن آن سخت می‌آمد تا

جائیکه قرآن و خواننده‌ی آن را ناسزا می‌گفتند و آن هنگام که مصطفی قرآن می‌خواند دست می‌زدند و فریاد برمی‌آوردند تا قرائت را بروی منغص و تیره و تار گردانند رب‌العالمین آیت فرستاد.

«وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا ... ».

می‌گوید: ای محمدﷺ آن زمان که در نماز قرآن می‌خوانی با آواز بلند مخوان چنانکه کافران بشنوند و طعن کنندو مخفی و نهان هم مخوان آن طوریکه صحابه و مؤمنین که با تو نماز می‌خوانند و به تو اقتدا می‌کنند نتوانند بشنوند بلکه میانه این دو باش نه جهر باشد و نه مخفی.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنه در این قول خداوند متعال که می فرماید: ﴿نماز خود را نه بلند بخوان و نه آهسته ...﴾ روایت است که گفت: این آیت هنگامی نازل گردیده که پیغمبر خداﷺ در مکه پنهان بوده و هنگام نماز خواندن صدای خود را بلند می‌کردند، و چون مشرکین صدایشان را می‌شنیدند، قرآن و کسی که آن را نازل کرده و کسی که بر آن نازل گردیده است، همگی را دشنام می‌دادند، و همان بود که خداوند متعال به پیغمبرش امر فرمود: ﴿نمازت را به صدای بلند مخوان﴾ یعنی: قرائت را در نماز به صدای بلند مخوان، زیرا مشرکین آن را شنیده و قرآن را دشنام می‌دهند، ﴿و آن را آهسته هم مخوان﴾ یعنی: طوری که صحابه‌هایت آن را نشنوند، ﴿بلکه به طور میانه بین بلند و آهسته بخوان﴾.

وَقُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٌ فِى ٱلْمُلْكِ وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ وَلِىٌّ مِّنَ ٱلذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًۢا ﴿۱۱۱﴾

بگو: ستایش خاص خداست که فرزندی نگرفته و در ملک شریک ندارد و نه به سبب ناتوانی بدوست و مددکاری نیازمند شود و پیوسته ذات الهی را تکبیر گوی، تکبیر گفتن کامل.(۱۱۱)

وَقُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٌ فِى ٱلْمُلْكِ وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ وَلِىٌّ مِّنَ ٱلذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًۢا

ٱلْحَمْدُ: مبتدا- لِلَّهِ: جار و مجرور، خبر

و بگو حمد و سپاس و ستایش مخصوص خدایی است که فرزندی برای خود برنگزید این در رد یهود و نصاری است که برای خدا فرزند قائل می‌شدند.

برای او شریک در خدایی و پادشاهی نیست. این در رد مشرکان است که بتان را شریک خدا می‌گرفتند برای او دوستی و مشاوری نیست از جهت خواری و مذلتی که داشته باشد و یا ناتوان در انجام و قصد اموری عاجز باشد پس او را تعظیم کن تعظیم کردنی و فقط او را سجده کن و در کارها به او توکل کن و امور خود را به او واگذار کن که چاره‌ساز بندگان فقط اوست. در **کلیله و دمنه** آمده است:

سپاس و ستایش مر خدای را جل جلاله که آثار قدرت او بر چهره‌ی روز روشن تابان است و انوار حکمت او در دل شب تار درفشان، بخشاینده‌ای که تار عنکبوت را سد عصمت دوستان کرد، جباری که نیش پشه را تیغ قهر دشمنان گردانید، در فطرت کائنات به وزیر و مشیر و معونت و مظاهرات محتاج

نگشت، و بدایع ابداع در عالم‌گون و فساد پدید آورد. و آدمیان را به فضیلت و نطق و مزیت عقل از دیگر حیوانات ممیز گردانید، و برای هدایت و ارشاد رسولان فرستاد تا خلق را از ظلمت جهل و ضلالت برهانیدند، و صحن گیتی را به نور علم و معرفت آذین بستند، و آخر ایشان در نوبت و اول در رتبت، آسمان حق و آفتاب صدق، سیدالمرسلین و خاتم النبین و قائد الغر المحجلین ابوالقاسم محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف العربی را، صلی الله علیه و علی عترته الطاهرین، برای عز نبوت و ختم رسالت برگزید، و به معجزات ظاهر و دلایل واضح مخصوص گردانید. **نظامی گنجوی گفت:**

بسم الله الرحمن الرحیم — هست کلید در گنج حکیم
فاتحه فکرت و ختم سخن — نام خدای است، بدین ختم کن
پیش وجود همه آیندگان — بیش بقای همه پایندگان
داغ نه ناصیه داران پاک — تاج ده تخت نشینان خاک
کیست در این دیرگه دیر پای — کاو لمن الملک زند جز خدای

سوره الکهف

سوره الکهف: سوره الکهف مکی است. مگر یک آیت که به مدینه فرود آمده است.

و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم الایه ...

مفسران گفتند در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. سدی و قتاده گفتند در آن یک آیت منسوخ است « **فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر** » و آن صد و ده آیه است. و این سوره در بیان داستان شگفت انگیز « کهف» یعنی یاران غار است. در فضیلت این سوره در **حدیث شریف** به روایت انسؓ از رسول خداﷺ آمده است که فرمودند: «هرکس سوره‌ی کهف را در روز جمعه بخواند، این سوره فاصله‌ی هر دو جمعه را برای او از نور روشن می‌کند». در روایتی دیگر آمده که: «هر کس سوره کهف را شب جمعه بخواند، این سوره بین او تا خانه‌ی کعبه را از نور روشن می‌کند». و در بیان **سبب نزول** در باره‌ی این سوره کریمه محمد بن اسحاق از ابن عباسؓ روایت می‌کند که فرمود: که از محمدﷺ در باره سه چیز توسط یهودیان سوال کردند. سوال اول

۱- چه کسی طواف مشرق و مغرف کرده است؟ جواب داد **ذوالقرنین**

۲- و در پاسخ سوال دوم در حق احوال جوانان زمان؟ فرمود **اصحاب کهف**

۳- امّا حضرت رسول در حق روح هیچ پاسخی نگفت.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ﴿١﴾

ستایش خاص خدائی است که این کتاب استوار به بنده خویش فرو فرستاد و انحراف در آن ننهاد.(۱)

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا

الْحَمْدُ: مبتدا - لِلَّهِ: جارو مجرور خبر - الَّذِي: نعت.

سپاس و ستایش برای خداوندی که بر بنده خود یعنی محمدﷺ قرآن را توسط جبرئیل بصورت سوره سوره و آیه آیه پراکنده و از هم جدا فرستاده و این نعمت بزرگی است که خدای عزوجل بر بندگان خود ارزانی داشته است. و در آن کتاب هیچ انحراف و کجی قرار نداد و همه آیتهای آن به عدل استوار

ساخت و روش بیان آن بسیار بلیغ و رسا و موثر و محتوای آن مناسب با هر عصر و زمانی و خالی از افراط و تفریط است.

قَيِّمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴿۲﴾

(کتابی قیم) تا از جانب خویش از عذابی سخت بترساند و مومنان را که کارهای شایسته کنند نوید دهد که پاداش نیک دارند. (۲)

قَيِّمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا

لَهُمْ: جار و مجرور، خبر أَنَّ مقدم- أَجْرًا: اسم أَنَّ موخر - حَسَنًا: نعت

آن قرآن کتابی است پابرجا و قائم و محکم و استوار نازل شده است تا اینکه کافران را از عذاب سخت و آخرت بترساند عذابی که بسیار سخت و شدید و بنیان کن است چونکه عذاب کننده مشرکان اوست و نیز این قرآن برای ایمان آورندگان و مومنین و کسانیکه اعمال صالح و نیکو انجام می دهند پاداش و نعمت های بهشت را بشارت دهنده است چه پاداش نیکو و خوبی!

مَّٰكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا ﴿۳﴾

و همیشه در آن بسر می برند.(۳)

مَّٰكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا

مَّٰكِثِينَ: حال- أَبَدًا: مفعول فيه

در حالیکه در آن بهشت برین جاودان و مداوم می مانند و از نعمت های آن بهره مند می شوند.

وَيُنذِرَ ٱلَّذِينَ قَالُوا۟ ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ وَلَدًا ﴿۴﴾

و نیز کسانی را که گویند خدا فرزندی گرفته بیم دهد. (۴)

وَيُنذِرَ ٱلَّذِينَ قَالُوا۟ ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ وَلَدًا

يُنذِرَ: فعل مضارع- (هو)فاعل- ٱلَّذِينَ: مفعول به

و بترساند آنانکه از روی جهل و نادانی برای خدای عزوجل فرزندی برگزیدند مثل یهود که عزیر عليه‌السلام را پسر خداگفتند و یا بعضی از مشرکین ملائکه را دختران خدا خواندند. این آیت اخطار برای کسانی است که برای خداوند سبحانه تعالی فرزندی قائل شدند.

مَّا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَآئِهِمْ ۚ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَٰهِهِمْ ۚ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ﴿٥﴾

دراین باب چیزی ندانند، پدرانشان نیز نمی دانستند، کلمه ای که از دهانشان برون می‌شود هول انگیز است و جز دروغ نمی گویند.(۵)

مَّا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَآئِهِمْ ۚ

لَهُم : جارو مجرور خبر مقدم - مِنْ: حرف جر زائد - عِلْمٍ مبتدا موخر.

آنکسانی که می گویند خدا را فرزندی است یا دختری است از هر نوع تحقیق و اصول علمی بی بهره اند و دانشی ندارند آبا و اجداد آنان نیز علم و آگاهی نداشتند از اینکه از پدران و اجداد خود کور کورانه و بدون علم و آگاهی تقلید می کنند عمل بسیار بد و ناگوار و ناپسندی است.

كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَٰهِهِمْ ۚ

كَبُرَتْ : فعل ماضی- (هی) فاعل- كَلِمَةً : تمیز

چه سخن بزرگی است که از دهن های ایشان بیرون می آید آیا خداوند نیاز به فرزند دارد؟

قل هو الله احد - الله الصمد - لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد .

بگو او خدای یکتاست، آن خدائیکه از همه بی نیاز و همه عالم به او نیازمند است نه کسی فرزند او و نه او فرزند کسی است ونه هیچکس مثل و مانند اوست.

إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا

بدرستیکه آنان جز دروغ و افترا نمی گویند. هر آنچه می گویند دروغی بیش نیست که از دهنهایشان بیرون می آورند.

فَلَعَلَّكَ بَٰخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا۟ بِهَٰذَا ٱلْحَدِيثِ أَسَفًا ﴿٦﴾

شاید تو از پی ایشان از غم اینکه چرا قرآن را باور ندارند، خویشتن را هلاک می کنی.(۶)

فَلَعَلَّكَ بَٰخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا۟ بِهَٰذَا ٱلْحَدِيثِ أَسَفًا

فَلَعَلَّكَ: چه بسا - بَٰخِعٌ : نابود کننده، ویران کننده.

ای پیغمبر ! نزدیک است خود را بخاطر دوری ایشان از ایمان و گرویدن بخدا به هلاکت بیندازی و از اینکه آنان به جهت کفرشان به این کلام آسمانی نمی گروند خویشتن را به هلاکت مینداز.

یعنی ای محمد !کار را بر خود آسان بگیر زیرا ماموریتی که تو برای انجام آن برانگیخته شده ای، فقط ابلاغ رسالتی است که ما بر دوش تو نهاده ایم و تو هرگز به این مکلف نیستی که ایمان را در دلهایشان وارد کرده و خود را در حسرت خوردن بر کفرشان تلف گردانی.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى ٱلْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ﴿٧﴾

ما هر چه روی زمین هست آرایش آن کرده ایم تا مردم را به آن امتحان کنیم که کدامیک در طاعت خدا عملشان نیکو تر خواهد بود.(۷)

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى ٱلْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا

(نا) اسم إِنَّ - جَعَلْنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل، جمله خبر إِنَّ - مَا : مفعول به- زِينَةً : مفعول به ثانی

ما هر چه در زمین است آن را زینت داده ایم و این جهان به روی انسانها آراسته ایم و پرزرق و برق کرده ایم تا بیازمائیم ایشان راکه چه کسی از میان ایشان از نظر عمل زاهدتر و پرهیزکارتر و باتقواتر و به خدای تعالی نزدیک تر است و چه کسی این زرق و برق و محرمات را ترک می کند.

صالح و طالح متاع خویش نمودند تاکه قبول افتد و که در نظر آید

وَإِنَّا لَجَٰعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا (۸)

و ما آنچه را روی زمین هست خاک بایر میکنیم. (۸)

وَإِنَّا لَجَٰعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا

صَعِيدًا: روی زمین، سطح زمین - جُرُزًا : زمین بی آب و علف.

و بدرستیکه ما آنچه که بر روی زمین است از کوه و درخت و بناها سازندگان و بوجود آورندگانیم و سرانجام ما این جهان پرزرق و برق و مزین شده را در هم می پیچانیم و آنچه که بر روی زمین است محو می کنیم و آنرا با خاک یکسان می کنیم و به بیابان بی آب و علف تبدیل می کنیم.

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَٰبَ ٱلْكَهْفِ وَٱلرَّقِيمِ كَانُوا۟ مِنْ ءَايَٰتِنَا عَجَبًا (۹)

مگر پنداشته ای از جمله آیه های ما، اهل غار و رقیم شگفت انگیز بوده اند.(۹)

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَٰبَ ٱلْكَهْفِ وَٱلرَّقِيمِ كَانُوا۟ مِنْ ءَايَٰتِنَا عَجَبًا

ٱلْكَهْفِ: غار- وَٱلرَّقِيمِ: لوحه- کتیبه.

ای محمدﷺ تو کار و سرگذشت آن جوانمردان اصحاب کهف را تعجب می کنی درحق اصحاب کهف تعجب مکن که آن از آفرینش ما خارج و یا چیز تازه ای نیست آیا می پنداری که اصحاب کهف گروهی از جوانان مومن و عاقل و زیرکی بودند که از دست طاغوت زمان خود یعنی دقیانوس ظالم فرار کردند و به غاری پناه بردند و سیصد و نه سال در خواب ماندند؟ در میان آفرینش عجائب و غرائب ما در پهنه هستی چیز شگفت آوری است یعنی چنین چیزهایی را در هستی آفریده ایم که از جهت عجائب و غرایب به مراتب از قصه اصحاب کهف شگفت آورتر است.

اما قصه اصحاب کهف و بدو کار ایشان و بیان سیرت و حلیت و روش ایشان در کتاب **کشف الاسرار** چنین آمده است.

علماء و صحابه تابعین و ائمه دین در آن مختلف اند و در روایات و اقوال ایشان اختلاف و تفاوت است. قول **محمد**ﷺ و **امیرالمومنین علی**علیه‌السلام آنست که اصحاب کهف قومی بودند در روزگار ملوک الطوایف میان عیسیعلیه‌السلام و محمدﷺ و مسکن ایشان سرزمین **روم** بود در شهر **افسوس** گفته اند که آن شهر امروز **طرسوس** است . و اهل آن شهر بر دین عیسی بودند و کتاب ایشان انجیل بود. و برای ایشان پادشاهی صالح بود تا آن پادشاه بر جای بود کار ایشان بر نظام و صلح بود و بر دین عیسی استوار بودند چون آن ملک از دنیا رفت کار بر ایشان مضطرب گشت و سر به باطل و ضلالت و تباهکاری در نهادند و بت پرست شدند، و در میان ایشان قومی اندک بماندند متواری از بقایای اهل توحید که بر دین عیسی بودند، و پادشاه اهل ضلالت در آن وقت **دقیانوس** بود. جباری متمرد و سرکش، کافری بت پرست، قومی می گفتند با لشکر و حشم فراوان از زمین پارس آمده بود و این شهر افسوس را دارالملک خود ساخته، و هر کسی سر در چنبر طاعت وی نمی آورد و از دین وی بر می گشت او را هلاک می کرد و می گویند در این شهر افسوس قصری عظیم از شیشه ساخته بود بر چهار ستون زرین بداشته و قندیلهای زرین از آن آویخته بزنجیزهای سیمین،و از جوانب آن روزنه های بلند ساخته چنانکه هر روز آفتاب از روزنی دیگر در تافتی و بدیگری بیرون شدی. آن متکبر متمرد دقیانوس برین صفت پادشاهی و مملکت می راند و هرگز او را دردسر نبود و تبی نگرفت تا از متکبری و جباری که بود دعوی خدائی کرد! چنانکه فرعون با موسی کرد و خلق را بر عبادت و خدمت خود راست کرد، و هر که به خدائی او اقرار نمی داد او را هلاک می کرد، روزی دعوتی ساخته بود و ارکان دولت و جمله خیل و حشم را خوانده، بطریقی در آمد گفت لشکر فلان ملک آمد و قصد ولایت تو دارد، لرزه بر وی افتاد و هراسی و ترسی عظیم در دلش پدید آمد بر صنعتی که تاج از سر وی بیفتاد و زرد روی گشت، و آن روز نوبت خدمت **یملیخا** بود که آب بر دست ملک می ریخت، و این شش کس نوبت کرده بودند که چون از خدمت وی فارغ می شدند بدعوت به خانه یکی از ایشان می‌بودند، و آن روز اتفاق را نوبت **یملیخا** بود چون خوان بنهادند و دست به طعام بردند، یملیخا نخورد و همچنان متفکر و مضطرب نشسته، گفتند چرا طعام نخوری و بر طبع خود نه ای؟ گفت؛ ای برادران مرا اندیشه در دل افتاد که خور و خواب و قرار از من ربوده، گفتند آن چه اندیشه است؟ گفت: این ملک دعوی خدائی می کند و من امروز او را بر حالی دیدم از بیم ترس که خدایان چنان نباشند و چنان نترسند، و نیز اندیشه میکنم که خدائی را کسی شاید و خداوندی کسی را سزد که آفریدگار آسمان و زمین و جهان و جهانیان بود.

چون **یملیخا** این سر بر ایشان آشکار کرد، ایشان چشم وی را بوسه همي دادند و می‌گفتند ما را همین اندیشه بخاطر در می آمد لکن زهره آن نداشتیم که این حال را کشف کنیم، بیکبار آواز بر آوردند که **دقیانوس** خدای نیست و جز آفریدگار آسمان و زمین خداوند و جبار نیست. « **ربنا رب السموات و الارض**» **یملیخا** گفت اکنون یقین دانید که ما در میان این قوم نمی توانیم زندگی کنیم ما باید در وقت

غفلت ایشان به بهانه اسب تاختن و گوی زدن، بگریزیم پس چون دانستند که قوم از ایشان غافل‌اند، بر نشسته و از شهر بیرون شدند و سه میل گرم براندند، آنگه یملیخا گفت از اسب فرو آئید که ناز این جهانی از ما شد و نیاز آن جهانی آمد، از ستور پیاده شدند و قصد رفتن کردند پای برهنه آن روز هفت فرسنگ برفتند تا پاهایشان رنجور شده ،گرسنه و تشنه، شبانی را دیدند گفتند هیچ طعام داری یا پاره شیر که بما دهی؟ گفت: دارم، لیکن رویهای شما روی ملوک است و بر شما اثر پادشاهی می بینیم نه اثر درویشی و چنان دانم که شما از دقیانوس گریخته اید! قصه خویش با من بگویید، ایشان گفتند، ما دینی گرفته ایم که اندرآن دین دروغ گفتن روا نیست، پس ایشان قصه خود بگفتند، شبان به پای ایشان در افتاد و گفت دیرست تا مرا در دل همین می آید که شما می‌گویید، چندان صبر کنید تا من این گوسفندان را بخداوند باز رسانم که آن همه امانت اند به نزدیک من، شبان رفت و گوسفندان باز سپرد و به نزدیک ایشان باز آمد و آن سگ با ایشان همی رفت.

گفته‌اند که نام آن سگ **قطمیر** بود گفته‌اند **صهبا** و گفته‌اند قطفیر یا قطهور، و رنگ آن ابلق بود و نام شبان کفیشططیونس جوانان به شبان گفتند که این سگ را بران که سگ غماز باشد. هر چند که شبان آن سگ را می راند نمی رفت، آخر آن سگ گفت مرا مرانید که من نیز گواهی می دهم که خدا یکیست، دست از من بدارید تا بیایم و شما را پاسبانی کنم . تا دشمن بر شما ظفر نیابد جوانان چون این شنیدند او را فرو گذاشتند.

شیخ اجلّ سعدی گفت:

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

پس شبان ایشان را به کوهی برد نام آن کوه **بنجلوس** و در پیش آن غاری بود و نزدیک آن غار درخت مثمره ای و میوه داری بود و چشمه آب روان، ایشان از آن میوه و آب خوردند و در غار شدند؛

إِذْ أَوَى ٱلْفِتْيَةُ إِلَى ٱلْكَهْفِ فَقَالُوا۟ رَبَّنَآ ءَاتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ﴿١٠﴾

وقتی آن جوانان بغار رفتند گفتند: پروردگارا ما را از نزد خویش رحمتی عطا کن و برای ما در کارمان راهیابی مهیا کن. (۱۰)

إِذْ أَوَى ٱلْفِتْيَةُ إِلَى ٱلْكَهْفِ فَقَالُوا۟ رَبَّنَآ ءَاتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا

إِذْ : مفعول فیه - أَوَى : فعل ماضی - ٱلْفِتْيَةُ : فاعل .

ای محمدﷺ یاد آور شو آن زمانی راکه این جوانان به غار پناه بردند پس گفتند پروردگارا ! برای ما از نزد خود رحمتی و برای ما راه نجات و رستگاری و نکوئی مهیا ساز. یعنی کاری را که ما هم اکنون بر آن هستیم که عبارت از مقاطعه و بریدن از کفار و به سامان رساندن کار ایشان است.

فَضَرَبْنَا عَلَىٰٓ ءَاذَانِهِمْ فِى ٱلْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ﴿١١﴾

پس در آن غار سالهای معدود بخوابشان بردیم. (۱۱)

فَضَرَبْنَا عَلَىٰٓ ءَاذَانِهِمْ فِي ٱلْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا

پس ما بر گوشهای ایشان حجابی قرار دادیم تا سخن نشنوند و ایشان را در آن غار خوابانـدیم بمدت سالهای شمرده شد یعنی سیصد و نه سال.

ثُمَّ بَعَثْنَٰهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ ٱلْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوٓاْ أَمَدًا ﴿۱۲﴾

آنگاه بیدارشان کردیم تا بدانیم کدام یک از دو دسته مدتی را که درنگ کرده اند بهتر شمار می کنند.(۱۲)

ثُمَّ بَعَثْنَٰهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ ٱلْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوٓاْ أَمَدًا

بَعَثْنَٰهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هُمْ: مفعول به.

سپس بر انگیختیم و بیدار کردیم ایشان را تا ببینیم کدامیک از آن دو گروه که در مدت درنگشان در غار که با هم اختلاف نظر داشتند اظهار نظر آن‌ها صحیح‌تر است.

یک گروه می گفتندیک روز یا قسمتی از یک روز خوابیده ایم، و بعضی گفتند تنها خدا می داند که چقدر خوابیده ایم، در مدت ماندن خود اظهار نظر کردند.

القصه: **دقیانوس** چون ایشان را طلب کرد و نیافت گفتند ایشان از تو بگریختند و دینی دیگر گزیدند، وی بر نشست با لشکر خویش و بر اثر ایشان برفت تا به در غار رسید، گفتند نشان رفتن ایشان در غار پیداست اما نشان بیرون آمدن پیدا نیست، چون در غار شدند ایشان را ندیدند رب العالمین ایشان را در حفظ و رعایت خویش بداشت و چشم دشمن از دیدن ایشان نابینا کرد. و گفته اند که ایشان را در غار بدیدند خفته اما هیچ کس طاقت آن نداشت که در غار شود از رعب و فزع که در دل ایشان افتاد.

پس دقیانوس گفت مقصود ما هلاک ایشان است، در غار برآرید بر ایشان استوار تا از تشنگی و گرسنگی بمیرند، پس چنان کردند و بازگشتند دو مرد مسلمان که ایمان خویش از دقیانوس پنهان می داشتند لوحی ساختند از رصاص و نامهای ایشان بر آن لوح نبشتند که فلان و فلان از اولاد ملوک در روزگار مملکت دقیانوس طاغی از وی بگریختند و در غار شدند و کس ایشان را باز ندید، هر که به ایشان در رسد و ایشان را بیند بداند که ایشان مسلمانانند و دین داران و تاریخ رفتن ایشان و فقد ایشان فلان ماه بود و فلان سال، آن لوح بردند و بر در غار پنهان کردند.

نَّحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِٱلْحَقِّ ۚ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ ءَامَنُواْ بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَٰهُمْ هُدًى ﴿۱۳﴾

ما خبرشان را بحق بر تو می خوانیم. ایشان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان داشتند و هدایتشان افزوده بودیم. (۱۳)

نَّحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِٱلْحَقِّ ۚ

نَّحْنُ: مبتدا- نَقُصُّ: فعل مضارع، فاعل (نحن)، جمله خبر.

ای پیغمبر ﷺ ما داستان و قصه اصحاب و خبر ایشان را بطور کامل و درست بازگو می‌کنیم.

إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ ءَامَنُواْ بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَـٰهُمْ هُدًى

هُمْ : اسم إِنَّ - فِتْيَةٌ : خبر إِنَّ.

بدرستی که ایشان جوانانی بودند که از روی صدق و راستی به پرورگار خویش ایمان آورده بودند و ما نیز بر یقین و هدایشتان افزودیم و رهنمودشان کردیم.

وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُواْ فَقَالُواْ رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ لَن نَّدْعُوَاْ مِن دُونِهِۦٓ إِلَـٰهًا لَّقَدْ قُلْنَآ إِذًا شَطَطًا ﴿١٤﴾

و دلهایشان قوی کرده بودیم که به پا خاستند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است و هرگز جز او خدایی نمی خوانیم و گرنه سخت راه خطا و ناحقی پیموده باشیم. (۱۴)

وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُواْ فَقَالُواْ رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ لَن نَّدْعُوَاْ مِن دُونِهِۦٓ إِلَـٰهًا لَّقَدْ قُلْنَآ إِذًا شَطَطًا

رَبُّنَا : مبتدا- نا: مضاف الیه- رَبُّ : خبر

می گوید: ایشان را ایمان و بصیرت و یقین افزودیم و قوت دل دادیم تا از زندگی ببریدند و از لذتها و خوشیهای دنیا چشم پوشیدند و با دین اسلام و توحید به غار گریختند، و در راه اسلام ایستادگی و پافشاری کردند و پیش دقیانوس جبار با قوت دل و نور ایمان بر پای ایستاده پس گفتند: پروردگار ما آسمانها و زمین ها را بیافرید هرگز نخواهیم جز خدای یکتا بپرستیم و معبودی جز او بگیریم اگر دیگری را غیر از خدا بپرستیم آنگاه سخن خطا و دروغ و دور از حق گفته باشیم.

هَـٰٓؤُلَآءِ قَوْمُنَا ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً لَّوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَـٰنٍۭ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا ﴿١٥﴾

اینان قوم ما که غیر خدایان گرفته اند چرا در مورد آنها دلیل روشنی نمی آورند! پس ستمگر تر از آنکه دروغی درباره خدا ساخته باشد کیست؟ (۱۵)

هَـٰٓؤُلَآءِ قَوْمُنَا ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً

هَـٰٓؤُلَآءِ: مبتدا- قَوْمُنَا : بدل- ٱتَّخَذُواْ : فعل ماضی، (و) فاعل، جمله خبر.

سپس برخی از ایشان به برخی گفتند: جمعی از اهل فسوس به جهت تهدید و بیم قتل دقیانوس بجز خدای معبودهایی را به خدایی گرفتند.

لَّوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَـٰنٍۭ بَيِّنٍ

چرا کافران بر پرستش بتان خود دلایل روشنی که دال بر خدایی آنان باشد نمی‌آورند و هرگز و هیچوقت هم نمی‌توانند دلیل روشن برای پرستش بتان خود بیاورند.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا

مَن: مبتدا- أَظْلَمُ : خبر

برای اینکه دروغ پایه و اساس درستی ندارد پس کیست ستمکارتر از کسی که بر خدای عزوجل دروغ و افترا بندد و در مقابل خدای یگانه جل جلاله شریک قائل شود.

وَإِذِ ٱعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ فَأْوُۥٓا۟ إِلَى ٱلْكَهْفِ يَنشُرْ لَكُمْ رَبُّكُم مِّن رَّحْمَتِهِۦ وَيُهَيِّئْ لَكُم مِّنْ أَمْرِكُم مِّرْفَقًا ﴿١٦﴾

اگر از آنها خدایانی که غیر خدا می پرستیدند گوشه می گیرید، سوی غار روید تا پروردگارتان رحمت خویش بر شما بگسترد و برای شما در کارتان گشایش فراهم کند. (۱۶)

وَإِذِ ٱعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ فَأْوُۥٓا۟ إِلَى ٱلْكَهْفِ يَنشُرْ لَكُمْ رَبُّكُم مِّن رَّحْمَتِهِۦ وَيُهَيِّئْ لَكُم مِّنْ أَمْرِكُم مِّرْفَقًا

ٱعْتَزَلْتُمُوهُمْ: در اینجا به معنی مهاجرت است مهاجرت کنید از کافران، فعل ماضی- تم: فاعل- (و) اشباع- هُمْ : مفعول به- وَيُهَيِّئْ: آسان‌کند، فعل مضارع- (هو)فاعل

بعضی به بعضی گفتند از این قوم که غیر خدا بتان را می پرستیدند به کنار روید و از اهل شرک دوری کنید و از آنچه می پرستید خود را دور کنید. و به غار پناه برید و در آن جای گیرید تا پروردگار شما رحمت خود را بر شما بگستراند و در هر دو دنیا رحمت خود را بر شما آسان گرداند آسان کردن مشکل ایشان در دنیا همان داستان رفتن جوانمردان به غار و به سلامتی بعد از خواب سیصد و نه ساله بیرون آوردن و نجات ایشان و دادن روزی برای آنان است.

وَتَرَى ٱلشَّمْسَ إِذَا طَلَعَت تَّزَٰوَرُ عَن كَهْفِهِمْ ذَاتَ ٱلْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَت تَّقْرِضُهُمْ ذَاتَ ٱلشِّمَالِ وَهُمْ فِى فَجْوَةٍ مِّنْهُ ۚ ذَٰلِكَ مِنْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ ۗ مَن يَهْدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلْمُهْتَدِ ۖ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ وَلِيًّا مُّرْشِدًا ﴿١٧﴾

و خورشید را بینی که چون برآید از غارشان بطرف راست مایل شود و چون فرو رود، به جانب چپشان بگردد و ایشان در فراخنای غارند، این از آیه های خداست هر که را خدا هدایت کند، هدایت یافته اوست و هر که را گمراه کند، دوستدار و رهبری بر او نخواهی یافت. (۱۷)

وَتَرَى ٱلشَّمْسَ إِذَا طَلَعَت تَّزَٰوَرُ عَن كَهْفِهِمْ ذَاتَ ٱلْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَت تَّقْرِضُهُمْ ذَاتَ ٱلشِّمَالِ وَهُمْ فِى فَجْوَةٍ مِّنْهُ ۚ

وَتَرَى: فعل مضارع- فاعل(انت)- ٱلشَّمْسَ: مفعول به

پروردگار جهانیان صورت و چهره آن جوانمردان را در ان غار از حرارت شعاع آفتاب نگه داشت چون دهانه غار رو به سوی شمال بود و چون در نیمکره شمالی قرار داشت نور آفتاب مستقیماً بر آن نمی تابید و شعاع بر ایشان نمی افتاد و آن زمانی که غروب می کرد به سوی چپ متمایل می شد و ایشان در فراخنای غار آسوده می بودند و خداوند عزوجل ایشان را نگه می داشت.

مولانا گفت:

گفت حق در آفتاب منتجم ذکر تزاور کذاعن کهفهم

ذَٰلِكَ مِنْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ

ذَٰلِكَ: مبتدا- مِنْ ایت: جار و مجرور، خبر

آنچه که از غار و تابش غیر مستقیم آفتاب به داخل غار گذشت و بیان آن رفت از نشانه ها و قدرت خداوند عزوجل است.

مَن يَهْدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلْمُهْتَدِ

(هو): مبتدا- ٱلْمُهْتَدِ: خبر

خداوند هر که را راه نماید و هدایت کند پس او راه یافته و هدایت شده است.

وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ وَلِيًّا مُّرْشِدًا

لَن تَجِدَ: مضارع منصوب- (انت)فاعل- وَلِيًّا: مفعول به

و خداوند هر که را گمراه گرداند و هدایت نکند پس او را بدون سرپرست و راهنما می یابی و هدایت نیافته و به توفیق نرسیده.

وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ ٱلْيَمِينِ وَذَاتَ ٱلشِّمَالِ وَكَلْبُهُم بَٰسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِٱلْوَصِيدِ لَوِ ٱطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا (۱۸)

(چنان بودند) بیدارشان پنداشتی ولی خفتگان بودند، پهلوی چپ و راستشان همیگردانیدیم و سگشان برآستانه غار بازوهای خویش گشوده بود، اگر ایشان را بدیدی به فرار از آنها روی بگردانیدی و از مشاهده ترسشان آکنده شدی.(۱۸)

وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ

هُمْ: مبتدا- رُقُودٌ: جمع راقد، خفتگان، خبر.

و تو ایشان را (جوانمردان) می پنداری که بیداران اند زیرا که چشمان ایشان باز باشد و حال آنکه خفته‌اند.

وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ ٱلْيَمِينِ وَذَاتَ ٱلشِّمَالِ

نُقَلِّبُهُمْ : فعل مضارع، هُمْ : مفعول به ، فاعل (نحن).

و ما آنان را زیر و رو می کردیم و به راست و چپ می گردانیدیم تا اعضای بدنشان سالم بماند و زمین اجسادشان را نفرساید. **مولانا گفت:**

**اولیاء اصحاب کهفند ای عنود		در قیام و در تقلب هم رقود**

وَكَلْبُهُم بَٰسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِٱلْوَصِيدِ

كَلْبُهُم: مبتدا- بَٰسِطٌ : در آستانه، خبر

و سگ ایشان در جلو درب غار دستها خود را بصورت نگهبانی دراز کرده از غار پاسداری و محافظت می کرد. **مولانا گفت:**

**گله گله از مرید و از مرید		چون سگ باسط ذراعیه بالوصید**

لَوِ ٱطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا

ل: جواب- لَوَلَّيْتَ : فعل ماضی- (ت)فاعل- فِرَارًا : مفعول مطلق

و اگر به حالت آمادگی نگهبانی آن سگ نظر کنی ا زترس و بیم هر آینه از آن روی بر می گردانی و فرار می کنی یعنی از وحشتی که از دیدار سگ حاصل می شود طاقت دیدن آنرا نخواهی داشت.

وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَٰهُمْ لِيَتَسَآءَلُوا۟ بَيْنَهُمْ ۚ قَالَ قَآئِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ ۖ قَالُوا۟ لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ۚ قَالُوا۟ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَٱبْعَثُوٓا۟ أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِۦٓ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ فَلْيَنظُرْ أَيُّهَآ أَزْكَىٰ طَعَامًا فَلْيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ﴿١٩﴾

چنین بود که بیدارشان کردیم، تا از همدیگر پرسش کنند یکی از آنها گفت: چه مدت بوده اید، گفتند روزی یا قسمتی از روز بوده ایم، گفتند: پروردگارتان بهتر داند که چه مدت بوده اید،یکیتان را با این پولتان بشهر بفرستیم، تا بنگرد طعام کدام یکیشان پاکیزه تر است و خوردنی ای از آنجا برای شما بیارد، و سخت دقت کند و کسی را از کار شما آگاه نکند.(۱۹)

وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَٰهُمْ لِيَتَسَآءَلُوا۟ بَيْنَهُمْ

بَعَثْنَٰهُمْ: فعل ماضی- نا: فاعل- هُمْ : مفعول به

آنچنان در خوابشان کرده بودیم و به کمال قدرت خود برانگیختیم و بیدارشان کردیم تا از یکدیگر مدت خواب خود را بپرسند.

قَالَ قَآئِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ

قَالَ : فعل ماضی- قَآئِلٌ : فاعل

در این عبارت «کم» برای پرسش وضع شده و از آن تعیین عدد مبهم را خواهند.
یکی از ایشان که از جهت سن و سال از همه بزرگتر بود در حالت گوینده گفت: چند وقت در این غار ماندید چون آن زمان آفتاب به چاشت رسیده بود.

قَالُواْ لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ

گفتند در اینجا یک روز توقف کردیم یا قسمتی از یک روز خفته بودیم چون ناخنهای خود را رشد کرده و بزرگ شده دیدند و موی سرهایشان را دراز شده یافتند و چون بیرون آمدند آنچه را که قبل از ورود به غار دیده بودند خشک یافتند و از آن درختان هیچ اثری نمانده بود با خود تعجب کردند.

قَالُواْ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ

رَبُّ: مبتدا- أَعْلَمُ: خبر

بعضی از ایشان به بعضی دیگر گفتند چه مدت در اینجا درنگ کرده اید خدا می داند و خداوند بر مدت توقف ما یا خواب ما داناتر است.

فَٱبْعَثُوٓاْ أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِۦٓ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ فَلْيَنظُرْ أَيُّهَآ أَزْكَىٰ طَعَامًا فَلْيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا

ٱبْعَثُوٓاْ: فعل امر- (و)فاعل- أَحَدَكُم: مفعول به- هَٰذِهِۦٓ: بدل

پس یکی از آنان پیشنهاد کرد و گفت یکی از شما را با آن درمی که در اختیار داریم به سوی شهر **افسوس** بفرستید تا برود و ببیند که کدامیک از فروشندگان و مغازه داران غذای پاک و لذیذ و حلالی دارند. تا برای شما از آن مغازه خوردنی و طعام آورد اما باید فرستاده ما با نرمی و مدارا رفتار کند و رفتار مردم شهر را بدقت زیر نظر بگیرد تا اینکه هیچ بویی از درنگ شما و یا خفته بودن شما و یا اطلاعی از شما نداشته باشد که جاسوسان اند و به ملک باز خواهند گفت.

إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُواْ عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَن تُفْلِحُوٓاْ إِذًا أَبَدًا ﴿۲۰﴾

که مردم شهر اگر بشما دست یابند، سنگسارتان کنند یا به آئین خویش بازتان برند و دیگر هیچوقت رستگار نشوید.(۲۰)

إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُواْ عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَن تُفْلِحُوٓاْ إِذًا أَبَدًا

هُمْ: اسم إِنَّ - يَظْهَرُواْ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر إِنَّ

بدرستیکه اهالی شهر از شما بویی نبرند که اکثر از دقیانوس متمرد و ظالم پیروی می‌کنند و جاسوسی می کنند و بر شما دست می یابند و سنگسارتان می کنند و یا شما را به آئین و دین خود باز گردانند و اگر به دین ایشان باز گردیم دیگر هیچوقت روی سعادت و رستگاری و فلاح نخواهیم دید.

یملیخا که از نظر عقل و درایت کامل تر بود سفارشها را پذیرفت و به سوی شهر روانه شد و اوضاع شهر را متغیر دید و زمانیکه وارد شهر شد شهر و محلات و بازار آن را به رنگ دیگر دید که قبلاً دیده بود. سرانجام به دکان نانوائی رسید و چند درمی که همراه داشت به وی داد تا در عوض نان بگیرد. نانوا چون درمی را که بنام دقیانوس روی آن نقش بسته بود دید فکر کرد که گنجی یافته است و آن را به بازاری دیگری نشان داد تا اینکه خبر در شهر پیچید. یملیخا را طلبیدند. یملیخا گفت من گنجی نیافته‌ام دیروز این زر را از خانه پدرم برداشته ام و امروز به بازار آورده ام نام پدرش پرسیدند چون نام پدر گفت کسی از اهل شهر ندانست وی را تکذیب کردند و او از غایت ترس و وحشت گفت مرا به پیش دقیانوس ببرید که او از کار من آگاهی دارد.

مردمان گفتند که دقیانوس حدود سیصد و نه سال پیش مرده است تو ما را مکر می‌کنی؟ یملیخا گفت شما ما را به استهزاء گرفتید دیروز ما چند نفری از وی گریخته به کوه رفتیم و امروز مرا به طلب نان به شهر فرستادند و من غیر از این چیزی نمی دانم. القصه یملیخا را به پیش ملک عبدالرحمن بردند و قصه را به وی بازگفتند. ملک از حال وی باز پرسید و گفت درین شهر کسی را می شناسی؟ یملیخا گفت هزار کس می شناسم و نام های ایشان بر شمرد ملک گفت این نام ها که بر می شماری اهل این زمانه نیستند پرسید درین شهر هیچ سرایی داری؟ گفت دارم، رفتند تا به در سرائی رسیدند که از آن عالی تر سرائی نبود، گفت این سرای من است، پیری از آن سرای بیرون آمد عصابه‌ای بر پیشانی بسته، گفت چه بوده است که امیر و لشکر اینجا آمده است، گفتند این مرد می گوید که این سرای من است، آن پیر گفت من این سرای به میراث دارم از آبا و اجداد خویش، یملیخا گفت از آن آبا و اجداد خویش هیچکس را نام بدانی گفتن؟ گفت آری از فرزندان یملیخا ام، یملیخا گفت پس بدان که من یملیخاام، آن پیر بوی در افتاد و بوسه بر سر و چشم وی می‌نهاد و می‌گفت به آن خدای که یکتاست که او راست می گوید و این جد من است.

وَكَذَٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوٓاْ أَنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَآ إِذْ يَتَنَٰزَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُواْ ٱبْنُواْ عَلَيْهِم بُنْيَٰنًا رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُواْ عَلَىٰٓ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا ﴿٢١﴾

بدینسان کسان را از آنها مطلع کردیم، تا بدانند که وعده خدا حق است و در رستاخیز تردید نیست وقتی که میان خویش در کار آنها مناقشه می کردند، گفتند: بجای (بر روی) آنها بنائی بسازید پروردگارشان بکارشان داناتر است و کسانی که در مورد ایشان غلبه یافته بودند گفتند در جای ایشان عبادتگاهی خواهیم ساخت.(۲۱)

وَكَذَٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوٓاْ أَنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَآ

وَعْدَ: اسم إِنَّ - حَقٌّ: خبر إِنَّ

همچنانکه آنان را در غار به خواب طولانی فرو بردیم و از آن خواب طولانی بیدارشان کردیم تا اینکه مردمان آن شهر بدانند وعده الله حق و شدنی است و در آن خلافی نیست چه این خواب و این بیداری به مرگ و بعث شبیه است تا متوجه باشند خداوندی که از عدم هستی بوجود آورده و سپس او را می میراند پس قادر است دوباره در روز رستاخیز زنده گرداند و هیچ شکی در آن نیست.

إِذْ يَتَنَـٰزَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ ۖ فَقَالُوا۟ ٱبْنُوا۟ عَلَيْهِم بُنْيَـٰنًا ۖ

يَتَنَـٰزَعُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- بَيْنَهُمْ: مفعول فيه- أَمْرَهُمْ: مفعول به

چونکه در آن زمان مردمان شهر با یکدیگر اختلاف داشتند و در کار دین نزاع می‌کردند بعضی گفتند بعث و حشر فقط مخصوص ارواح است و بعضی هم عقیده داشتند بعث و حشر برای ارواح و جسد هر دو است خداوند با به خواب بردن بمدت سیصدو نه سال جوانمردان را در غار کوه نگه داشت و دوباره آنان بحالت اول هم در جسد و هم در روح اول از خواب بیدارشان کرد و با این کار ثابت کرد که جسد و روح با هم مبعوث خواهند شد پس گفتند بر در غار ایشان دیواری درست کنید تا کسی به داخل غار نرود چونکه معلوم نیست آیا آنها مرده اند یا دوباره به خواب طولانی فرو رفته اند آن زمان که مردمان شهر هم آمدند ایشان گفتند پس ما را در فتنه افکنند، دستها بر داشتند و دعا کردند که بارخدایا ما را به آن حال ببر که بودیم.

رب العزه دعای ایشان اجابت کرد و به آن حال برد که بودند، و ایشان یملیخا را دیدند که به آن غار داخل شد ولی برنگشت و کسی جرات نداشت که در آن شود، پس مسلمانان گفتند که بر دین ما بودند و ترسایان گفتند ملک زادگان ما بودند، حرب ساختند و مسلمانان غالب شدند.

رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ ۚ

رَبُّ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر.

پروردگار ایشان به کار ایشان که از مسلمانان بودند و یا از غیر آن دعوا و نزاع می‌کردند دانا و آگاه است.

قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُوا۟ عَلَىٰٓ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا

قَالَ: فعل ماضی- ٱلَّذِينَ: فاعل

آنان که یعنی مسلمانان که در حرب قدرت یافتند و پیروز شدند گفتند بر در غار ایشان مسجدی بنا کنیم این است که رب العالمین گفت:

لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا .

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم مَّا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِم مِّنْهُمْ أَحَدًا ﴿۲۲﴾

خواهند گفت: سه تن بودند و چهارمیشان سگشان بود و گویند پنج تن بودند و ششمیشان سگشان بود، رجم به غیب می کنند [یعنی پرتاب به تاریکی] و گویند هفت تن بودند و هشتمیشان سگشان بود بگو: پروردگارم شمارشان را بهتر داند، و جز اندکی، شما ر ایشان ندانند، در مورد آنها مجادله مکن، مگر مجادله ای بظاهر ، و درباره ایشان از هیچک از اهل کتاب نظر مخواه. (۲۲)

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ

مبتدا: محذوف - ثَلَاثَةٌ: خبر - رَابِعُهُمْ: مبتدا - كَلْبُهُمْ: خبر.

زود باشند که بگویند ایشان (جوانمردان) سه نفر بودند که چهارمین ایشان سگشان بود.

وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ

وعده‌ای خواهند گفت پنج نفر بودند و ششمین ایشان سگشان بود.

وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ

و گروهی می گویند ایشان هفت نفر بودند و هشتمین ایشان سگشان بود البته این گفته نه از روی تحقیق باشد بلکه از روی پندار و خیال و تصور خود گویند این دلیل است که رب العزه قول مسلمانان در آنچه در مقدار ایشان گفتند هفت نفر بودند راست کرد و بپسندید چون بعد از هفت کلمه «رجماً بالغیب» نیامده است[1].

قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم مَّا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ

بگو پروردگار من از تعدادشان آگاه تر از هر کسی است جز گروه اندکی از آدمیان آنرا نمی دانند که آن پیغمبر و اصحاب او هستند ابوبکر و عمر و علی بن ابیطالب و ابوذر.

فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا

مِرَاءً: جدال.

پس ای محمدﷺ در حق اصحاب کهف اگر اهل یهود و نصاری جدال کنند تو با آنان مجادله مکن.

وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِم مِّنْهُمْ أَحَدًا

---

[1] - علاوه بر آن در جمله‌های «رابعهم کلبهم» و «سادسهم کلبهم» هر دو بدون (واو) آمده است. در حالی که در جمله «وثامنهم کلبهم» با (واو) شروع گردیده که به احتمال زیاد، اشاره به آخرین سخن و آخرین حرف می‌باشد.

لَا تَسْتَفْتِ: فعل مضارع مجزوم- (انت)فاعل- أَحَدًا: مفعول به

و از کسی در حق اصحاب کهف ای محمدﷺ استفسار مطلب و فتوی مجوی و از اهل کتاب در این باره چیزی سوال مکن.

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْىْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ﴿۲۳﴾

ای رسول ! تو هر گز مگو که من این کار را فردا خواهم کرد.(۲۳)

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْىْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا

(ی): اسم إِنَّ - فاعل: خبرإِنَّ

در این باره هیچ چیزی مگو که فردا چنین کنم رب العزه جل جلاله در این آیه مصطفی را تادیب می کند تا اینکه هر کاری کند به مشیت و خواست خدای تعالی افکند و بگوید « انشاء الله تعالی» و **سبب نزول** این آیت آن بود که زمانیکه از حضرت رسولﷺ در حق قصه **اصحاب کهف** و **ذوالقرینن** و **روح** پرسیدند در وعده ایشان جواب را به فردا واگذار کرد و **انشاء الله نگفت تا جبرئیل** چهل روز از وی ماند، و به روایتی پانزده روز و به روایتی سه روز. **مولانا گفت:**

گر خدا خواهد نگفتند از بطر   **پس خدا بنمودشان عجز بشر**

و رسول خداﷺ از نیامدن جبرئیل اندوهگین گشت پس جبرئیل فرود آمد و گفت:

إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰٓ أَن يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا ﴿۲۴﴾

مگر آنکه خدا بخواهد، و چون دچار فراموشی شدی پروردگارت را یاد کن و بگو شاید پروردگارم مرا به چیزی که به صواب نزدیکتر از این باشد، هدایت کند. (۲۴)

إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ

أَن يَشَآءَ : فعل مضارع منصوب-ٱللَّهُ: فاعل

مگر اینکه خدای تعالی خواهد یعنی بگوئی **انشاء الله** اگر خدا بخواهد، چونکه اگر خواست و اراده خدای تعالی نباشد چیزی صورت نمی گیرد.

وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰٓ أَن يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا

ٱذْكُرْ: فعل امر- (انت)فاعل- رَبَّ: مفعول به

و آن زمان که دچار فراموشی شدی در آن صورت پروردگار خود را یاد کن و بگو انشاء الله شاید اینکه پروردگار من هدایت کند به آنچیز یکه نزدیک است و راهی که در پیش است یا در شان اصحاب کهف و غیره.

وَلَبِثُواْ فِي كَهْفِهِمْ ثَلَٰثَ مِاْئَةٍ سِنِينَ وَٱزْدَادُواْ تِسْعًا ﴿۲۵﴾

و در غارشان سیصد سال بسر بردند، و نه سال بر آن افزوده اند.(۲۵)

وَلَبِثُواْ فِي كَهْفِهِمْ ثَلَٰثَ مِاْئَةٍ سِنِينَ وَٱزْدَادُواْ تِسْعًا

لَبِثُواْ: درنگ کردند، فعل ماضی- (و)فاعل- سِنِينَ: بدل

قتاده گفت: این هم سخن اهل کتاب است که در حق درنگ و توقف کردن مدت اصحاب کهف اختلاف داشتند همچنانکه در تعداد آن اختلاف داشتند تا اینکه قومی گفتند سیصد سال و گروهی گفتند سیصد و نه سال. **مولانا گفت:**

سیصد و نه سال آن اصحاب کهف — پیششان یکروز بی اندوه و لهف
وآنگهی ننمودشان یکروز هم — که به تن باز آمد ارواح از عدم

رب العالمین در جواب ایشان گفت:

قُلِ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُواْ لَهُۥ غَيْبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِۦ وَأَسْمِعْ مَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِۦٓ أَحَدًا ﴿٢٦﴾

بگو: خدا بهتر داند چه مدت بسر بردند، غیب داشتن آسمانها و زمین خاص اوست، او چه بینا و چه شنواست، برای آنان جز او دوستی و یاوری نیست و هیچکس در فرمان دادن وی شریک نیست.(۲۶)

قُلِ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُواْ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا— أَعْلَمُ: خبر.

ای محمدﷺ به ایشان بگو که در مدت درنگ اصحاب کهف به خلاف افتاده اند خداوند به مدت درنگ ایشان داناتر است و آن چنان است که خدای تعالی سیصد و نه سال از درنگ ایشان خبر داده است.

لَهُۥ غَيْبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ

لَهُۥ: جار و مجرور خبر مقدم- غَيْبُ: مبتدا مؤخر

و فقط خداوند تبارک و تعالی است که آنچه در آسمانها و زمین پوشیده است می داند از جمله مدت درنگ جوانمردان را در غار می داند.

أَبْصِرْ بِهِۦ وَأَسْمِعْ

او بسیار شنوا و بینا است هیچ چیزی از دید او پنهان و مخفی نیست.

مَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِيٍّ

لَهُم: جار و مجرور خبر مقدم- مِّن: حرف جز زائد- وَلِيٍّ: مبتدا مؤخر

آنطوریکه علم او به همه اشیاء محیط است و غیر از وی هیچ ولی و دوستی که متولی امور باشد نیست.

وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِۦٓ أَحَدًا

لَا يُشْرِكُ: فعل مضارع- فاعل(هو) - أَحَدًا : مفعول به

خداوند در قضاوت و در فرمان و حکم خود هیچ کسی از موجودات را بر خود شریک و انباز و یاری دهنده نمی‌گیرد.

وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَن تَجِدَ مِن دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿۲۷﴾

از کتاب پروردگارت آنچه بتو وحی آمده بخوان، کلمات وی تغییر پذیر نیست و هرگز جز او پناهی نخواهی یافت. (۲۷)

وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَ

اُتْلُ: فعل امر، فاعل (انت) -مَآ: مفعول به.

خداوند خطاب به حضرت رسول ﷺ می گوید: ای محمد ﷺ آنچه از کتاب پروردگارت که همان قرآن است به تو وحی کرده شده است تلاوت کن و بخوان و به سخنان و اختلاف کنندگان توجه مکن و تکیه گاه تو فقط وحی خداوند است که بر تو نازل می شود.

لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ

لَا: لای نفی جنس- مُبَدِّلَ: اسم لای نفی جنس- لِكَلِمَاتِهِ: جارو مجرور خبر لای نفی جنس.

چراکه هیچ کس سخنان قرآن را در شان اصحاب کهف، در تعداد نفرات و یا در مدت درنگ بیان کرده است نمی تواند تبدیل و تغییر دهد.

وَلَن تَجِدَ مِن دُونِهِ مُلْتَحَدًا

لَن تَجِدَ: فعل مضارع- (انت)فاعل- مُلْتَحَدًا: مفعول به

و تو غیر از توجه و توکل خداوند یکتا پناهی نخواهی یافت بارگاه رحمت او بسیار وسیع و فراگیر است و قادر است همه بندگان پناهنده را در پناه خود جای دهد.

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا ﴿۲۸﴾

با کسانی که بامداد و شبانگاه پروردگار خویش را می خوانند، و رضای او می‌جویند، شکیبایی کن و باید که چشمانت از آنان در نگذرد [چشم مپوش] که به زیور زندگانی دنیا مایل شوی و هرگز کسانی را که دل آنها را که از یاد خویش غافل کرده‌ایم و هوس خود را پیروی می کنند و کارش زیاده روی است، اطاعت مکن. (۲۸)

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ

وَٱصۡبِرۡ: فعل امر- (انت)فاعل- نَفۡسَكَ : مفعول به

می گویند این آیت در مدینه نازل شده است گفتند سبب نزول این آیت آن بود که اشراف عرب چون **عیینه بن حصن الغزاری** گفتند یا رسول الله ﷺ ما با مسلمانان چون سلمان، ابوذر نمی توانیم همنشینی کنیم اگر آنها را از ما دور سازی ما از تو احکام شرع یاد می گیریم آیت آمد که : ای محمد همراه باش باکسانی که صبحگاهان و شامگاهان خدای یکتای خود را می پرستند و به فریاد رسی می خوانند، آنکسانی که در نماز مداومت می کنند و قرآن می خوانند و بین حلال و حرام قرق قائل آند و حقوق خالق و مخلوق را می شناسند و باید چشمان شما متوجه کسانی برنگردد که:

تُرِيدُ زِينَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ

تُرِيدُ : فعل مضارع- فاعل (انت)- زِينَةَ : مفعول به- ٱلۡحَيَوٰةِ: مضاف الیه- ٱلدُّنۡيَا: نعت

زینت دنیا می طلبند یعنی چشمان شما به سوی کسانی که ثروتمندان و زورگویان دنیا هستند متوجه نگردد.

وَلَا تُطِعۡ مَنۡ أَغۡفَلۡنَا قَلۡبَهُۥ عَن ذِكۡرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ أَمۡرُهُۥ فُرُطٗا

لَا تُطِعۡ : فعل مضارع محزوم، فاعل (انت) - مَنۡ: مفعول به.

و اطاعت مکن و فرمان مبر از کسانی که دل آن‌ها را از ذکر و یادمان غافل گردانیدیم و کسانی که از هوا و هوس و خواهشهای نفسانی خود پیروی کرده است و خدای یکتا را ترک کرده و پیوسته در فکر رسیدن به آرزوهای نفسانی خود هستند.

وَقُلِ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكُمۡۖ فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡۚ إِنَّآ أَعۡتَدۡنَا لِلظَّٰلِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمۡ سُرَادِقُهَاۚ وَإِن يَسۡتَغِيثُواْ يُغَاثُواْ بِمَآءٖ كَٱلۡمُهۡلِ يَشۡوِي ٱلۡوُجُوهَۚ بِئۡسَ ٱلشَّرَابُ وَسَآءَتۡ مُرۡتَفَقًا (۲۹)

بگو: این حق از پروردگار شماست، هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد منکر شود که ما برای ستمکاران آتشی مهیا کرده ایم که سرا پرده های آن د رمیانشان گیرد، و اگر فریاد رسی خواهند به آبی چون مس گداخته کمکشان دهند که چهره را بریان می کند، چه بد شربتی و چه بد جای آسایشی است. (۲۹)

وَقُلِ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكُمۡۖ

قُلِ: فعل امر، فاعل (انت) - ٱلۡحَقُّ: مبتدا- مِن رَّبِّكُمۡۖ : جار و مجرور خبر

ای پیغمبر ﷺ به آنان بگو آنچه که بشما از طرف خداوند ﷻ آورده ایم یعنی قرآن سخنان راست و درست و استوار و پابرجاست.

فَمَن شَآءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَآءَ فَلْيَكْفُرْ

مَن: مبتدای جازم- شَآءَ: فعل ماضی- (هو)فاعل، جمله خبر

پس هر کسی خواهد به آن می گرود و ایمان می آورد و هر که خواهد به آن نگرود و ایمان نیاورد یعنی چه بخواهد و چه نخواهد چه بپذیرد و چه انکار کند این قرآن از طرف خداوند نازل شده است.

إِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلظَّٰلِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا

نا: اسم إِنَّ - أَعْتَدْنَا: فعل ماضی- نا (فاعل)- نَارًا : مفعول به

بدرستیکه ما برای کسانی که ایمان نیاورده اند و نگرویدند آتشی که گرداگرد آنان را فراگیرد آماده کرده ایم طوریکه خیمه و سراپرده آنان را در بر می گیرد یعنی آتش جهنم که در آن کافران مداوم خواهند سوخت.

وَإِن يَسْتَغِيثُواْ يُغَاثُواْ بِمَآءٍ كَٱلْمُهْلِ يَشْوِى ٱلْوُجُوهَ

وَإِن يَسْتَغِيثُواْ : فریاد بر آوردن در طلب کمک، اگر فریاد بخواهند-كَٱلْمُهْلِ : هر نوع فلز گداخته.

و اگر در میان آتش سوزان جهنم فریاد برآورند و از تشنگی فریاد خواهی کنند. با آبی چون فلز گداخته به فریادشان رسند که چهره را بریان می کند آن زمان که به پیش دهن ایشان می برند رویهایشان را از فرط حرارت می سوزاند.

بِئْسَ ٱلشَّرَابُ

بِئْسَ: فعل ذم- ٱلشَّرَابُ: فاعل

آن مُهْل چه بد شرابی است.

وَسَآءَتْ مُرْتَفَقًا

وَسَآءَتْ: فعل ماضی- فاعل(هی)- مُرْتَفَقًا: تمیز

و چه بد منزلی است آن مُهْل

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا (۳۰)

کسانیکه ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، ما پاداش کسی را که نیک عمل کرده تباه نمی کنیم. (۳۰)

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا

ٱلَّذِينَ: اسم إِنَّ -لَا نُضِيعُ: فعل مضارع- فاعل (نحن) - جمله خبر إِنَّ.

بدرستی کسانی که به خدای یکتا و به رسول او و به قرآن بگروند و ایمان بیاورند و اعمال صالح و کارهای نیکو انجام دهند هر اینه ما پاداش آن کسی را که کارهای نیک انجام داده اند ضایع نمی گردانیم و این پاداش در پیشگاه خداوند یکتا محفوظ است.

أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُ يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَيَلۡبَسُونَ ثِيَابًا خُضۡرٗا مِّن سُندُسٖ وَإِسۡتَبۡرَقٖ مُّتَّكِـِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِۚ نِعۡمَ ٱلثَّوَابُ وَحَسُنَتۡ مُرۡتَفَقٗا ﴿٣١﴾

آنها بهشت های جاوید دارند که از جایگاهشان جویها روان است آنجا دستبندهای طلا زیور کنند و جامه سبز از دیبا و استبرق پوشند، در آنجا بر تختها تکیه زنند چه نیکو پاداش و چه نیکو جای آسایشی است. (۳۱)

أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُ يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَيَلۡبَسُونَ ثِيَابًا خُضۡرٗا مِّن سُندُسٖ وَإِسۡتَبۡرَقٖ مُّتَّكِـِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِۚ

أُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا خبر محذوف – لَهُمۡ: جارو مجرور خبر مقدم – جَنَّٰتُ: مبتدای موخر.

در آیه ۲۹ از جایگاه بد جهنمیان سخن رفت و در این آیه از جایگاه خوب بهشتیان سخن رفته می‌گوید، برای آن گروه ایمان آورندگان و مصلحین بهشت هایی است که در زیر آن رودهایی است که در زیر بام قصرآن روان و جاری است و با دستبندهای زر و طلا آراسته شوند و با لباسهای فاخر از حریر نازک و پارچه های ضخیم که فراخور ایشان است و در بهشت بر تختها تکیه کنند و از آن ناز و نعمت بهره مند شوند.

**چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت		شیوه جنت تجری تحتهاالانهار داشت**

نِعۡمَ ٱلثَّوَابُ

نِعۡمَ: فعل مدح- ٱلثَّوَابُ: فاعل

چه پاداش خوب و پسندیده ای است.

وَحَسُنَتۡ مُرۡتَفَقٗا

وَحَسُنَتۡ: فعل مدح- فاعل (هی) مُرۡتَفَقٗا: تمیز

و آین تختها و قصرهای بهشت چه آرامگاه خوب و نیکویی است.

وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلٗا رَّجُلَيۡنِ جَعَلۡنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيۡنِ مِنۡ أَعۡنَٰبٖ وَحَفَفۡنَٰهُمَا بِنَخۡلٖ وَجَعَلۡنَا بَيۡنَهُمَا زَرۡعٗا ﴿٣٢﴾

برای ایشان مثلی بزن، دو مرد که یکی را دو باغ داده بودیم از تاکها و آنرا به نخلها احاطه کرده بودیم و میان آن کشت زاری کرده بودیم. (۳۲)

وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلٗا رَّجُلَيۡنِ جَعَلۡنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيۡنِ مِنۡ أَعۡنَٰبٖ وَحَفَفۡنَٰهُمَا بِنَخۡلٖ وَجَعَلۡنَا بَيۡنَهُمَا زَرۡعٗا

وَٱضۡرِبۡ: فعل امر- فاعل(انت) مَّثَلًا : مفعول به- رَّجُلَيۡنِ : بدل

می گوید مثل بیاور این دو برادران را به آن دو مرد که در روزگار پیش بودند به ایشان بگوی قصه آن دو مرد که در مثل آن قصه عبرتست اگر عبرت می گیرند، دو برادر بودند در **بنی اسرائیل** یکی مومن نام او **یهودا** ، دیگری کافر نام او **قطروس** . همان دو برادری است که در سوره **الصافات** و صف ایشان گفته شده است. دو برادر بودند هشت هزار دینار از پدر میراث بردند، هر یکی چهار هزار دینار، **قطروس** رفت و به هزار دینار بستانی خرید و آن را عمارت کرد. **یهودا** در مقابل آن هزار دینار به درویشان داد و گفت: بار خدایا اگر او بستانی خرید به هزار دینار من از تو بستانی می‌خرم در بهشت به هزار دینار که به صدقه دادم.

قطروس به هزار دینا دیگر خانه ای بنا نهاد و در آن غرفه ها و منظره ها بساخت، **یهودا** هزار دینار دیگر بدرویشان صدقه داد و گفت بار خدایا مرا خانه ای در بهشت می باید از بهر من خانه ای در بهشت بساز، **قطروس زنی** بخواست و هزار دینار مهر وی کرد. **یهودا** هزار دینار دیگر خرج درویشان و یتیمان و پیر زنان کرد و گفت بار خدایا این مهر زنان بهشتی است که تو مرا نامزد کنی. **قطروس** هزار دینار دیگر که مانده بود بچاکران و خدمتکاران و لباس و تجمل خویش خرج کرد، **یهودا** نیز هزار دینار دیگر که باقی مانده بود به نیازمندان خرج کرد و از خدای تعالی لباس و تجمل در بهشت جاودان بخواست. اینست که رب العالمین می گوید: و سرای مومنان و کافران مثلی پیداکن و آن مثل داستان دو مرد است که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا و او مومن بود و دیگری قطروس که کافر بود، به یکی از ایشان دو بستان دادیم بوستانی از تاکهای انگور و گرداگرد باغها را با نخلستانها احاطه کرده بودیم، و در میان باغها کشتزارهایی قرار دادیم.

كِلۡتَا ٱلۡجَنَّتَيۡنِ ءَاتَتۡ أُكُلَهَا وَلَمۡ تَظۡلِم مِّنۡهُ شَيۡـٔٗاۚ وَفَجَّرۡنَا خِلَٰلَهُمَا نَهَرٗا ﴿٣٣﴾

هر دو باغ میوه خویش بدادی و میوه‌ی آن به هیچ وجه نقصان نیافتی و میان باغها نهری بشکافتیم.(۳۳)

كِلۡتَا ٱلۡجَنَّتَيۡنِ ءَاتَتۡ أُكُلَهَا وَلَمۡ تَظۡلِم مِّنۡهُ شَيۡـٔٗاۚ

كِلۡتَا : مبتدا- ءَاتَتۡ : فعل ماضی- (هی)فاعل، جمله خبر

آن دو باغی که متعلق به کافر بود (قطروس) آن دو باغ سرسبز شدند و پر از میوه شدند و کشتزارهای داخل آن نیز محصولات خود را به تمام بدادند و هیچ از میوه کم و نقصانی دیده نمی شد و در طول سال به تمامی میوه می داد.

وَفَجَّرۡنَا خِلَٰلَهُمَا نَهَرٗا

فَجَّرۡنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - خِلَٰلَهُمَا: مفعول فیه - نَهَرٗا : مفعول به.

و در میان آب دو بوستان جویهایی از آب روان ساختیم تا آب آن دائم باشد.

وَكَانَ لَهُۥ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَٰحِبِهِۦ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَنَا۠ أَكْثَرُ مِنكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ﴿٣٤﴾

و برای او میوه‌ی فراوان بود و برفیق خود که با وی گفتگو می کرد گفت: من بمال از تو بیشتر و بعده از تو نیرومندترم. (۳۴)

وَكَانَ لَهُۥ ثَمَرٌ

لَهُۥ: جار و مجرور خبر كَانَ مقدم- ثَمَرٌ: مبتدا مؤخر

و برای این کافر (قطروس) غیر از میوه های انگور و خرما میوه های دیگری نیز بود آورده اند که **یهودا** محتاج شده به برادر خود قطروس رجوع کرد و برای معیشت خود طلب مساعدت و کمک نمود قطروس گفت که زر و طلای من و تو برابر بود من صاحب اینهمه باغ و متاع شدم و چاکران و غلامان دارم و تو چرا تنگدست و فقیر هستی.

یهودا گفت: ای برادر تو بدان مالها باغ دنیا خریدی و من بوستان بهشت خریدم تو سرای در دنیا برای خود ساختی و من در بهشت برای خود خانه گرفتم.

فَقَالَ لِصَٰحِبِهِۦ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَنَا۠ أَكْثَرُ مِنكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا

أَنَا۠: مبتدا- أَكْثَرُ: خبر

پس قطروس کافر به برادر خود یهودای مسلمان گفت در حالیکه با هم مجادله می‌کردند و پاسخ و جواب می شنیدند من از تو از جهت مال دنیا بیشتر و عزیزتر هستم و سپس دست یهودا را گرفت.

وَدَخَلَ جَنَّتَهُۥ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِۦ قَالَ مَآ أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَٰذِهِۦٓ أَبَدًا ﴿٣٥﴾

و به باغ خود شد و ستمگر خویش بود گفت گمان ندارم که هیچوقت این نابود شود.(۳۵)

وَدَخَلَ جَنَّتَهُۥ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِۦ

دَخَلَ: فعل ماضی- فاعل (هو) - جَنَّتَهُۥ مفعول به- هُوَ: مبتدا- ظَالِمٌ : خبر.

و او را به داخل باغ خود در آورد در حالیکه او با داشتن کبر و غرور و تفاخر بر نفس خود ستمگر بود.

قَالَ مَآ أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَٰذِهِۦٓ أَبَدًا

أَن تَبِيدَ : فعل مضارع-هَٰذِهِۦٓ: فاعل- أَبَدًا : مفعول فیه

و درحالت مستکبرانه گفت من باور نمی کنم هرگز این باغ سرسبز نابود شود و از بین برود.

وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةً وَلَئِن رُّدِدتُّ إِلَىٰ رَبِّى لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنقَلَبًا ﴿٣٦﴾

گمان ندارم رستاخیز بپا شود و اگر به سوی پروردگارم برند، سوگند، که بهتر از این، سرانجام خواهم یافت.(۳۶)

وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةً

أَظُنُّ: فعل مضارع: فاعل (انا) - ٱلسَّاعَةَ: مفعول به - قَآئِمَةً: مفعول به ثانی.

قطروس کافر گفت و گمان نمی کنم که قیامت بر پا شود.

وَلَئِن رُّدِدتُّ إِلَىٰ رَبِّى لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنقَلَبًا

رُّدِدتُّ: فعل ماضی مجهول- (ت)نایب فاعل

و اگر بالفرض قیامتی هم بر پا شود و من به سوی پروردگارم برگردانده شوم این همه مال و مقام و اولاد و شایستگی هایی که من دارم مسلماً من با داشتن این چیزها جایگاه بهتر در آن دنیا از این باغ و بوستان خواهم داشت.

قَالَ لَهُۥ صَاحِبُهُۥ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَكَفَرْتَ بِٱلَّذِى خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّىٰكَ رَجُلًا ﴿٣٧﴾

رفیقش که با او گفتگو می کرد گفت: آیا به آن کسی که ترا از خاک آفرید و آنگاه از نطفه و آنگاه بصورت مردی بپرداخت کافر شده ای؟ (۳۷)

قَالَ لَهُۥ صَاحِبُهُۥ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَكَفَرْتَ بِٱلَّذِى خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّىٰكَ رَجُلًا

سَوَّىٰكَ: بصورت مردی قرار داد، فعل ماضی-ک: مفعول به-(هو)فاعل- رَجُلًا: تمیز

یهودای مومن در حالیکه با او گفتگو می‌کرد و بین او و برادرش قطروس سئوال و پاسخ می‌رفت گفت آیا به انکار بعث و شک کردن در آن به پروردگار خود کافر شدی که شما می گویید با داشتن این چیزهای دنیوی از قبیل باغ و مال و مقام جایگاه بهتری از این دنیا خواهم داشت و حال اینکه خداوند شما را از گل خلق کرده سپس از نطفه بی‌ارزش آفرید و سپس شما را بصورت مردی راست اندام و کامل قرار داد.

شیخ سعدی گفت:

دهد نطفه را صورتی چون پری — که کردست بر آب صورتگری؟

لَّٰكِنَّا۠ هُوَ ٱللَّهُ رَبِّى وَلَآ أُشْرِكُ بِرَبِّىٓ أَحَدًا ﴿٣٨﴾

ولی، او خدای یکتا پروردگار من است و هیچکس را با پروردگار خویش شریک نمی کنم.(۳۸)

لَّٰكِنَّا۠ هُوَ ٱللَّهُ رَبِّى وَلَآ أُشْرِكُ بِرَبِّىٓ أَحَدًا

لَّٰكِنَّا۠: حرف استدراک- (انا) مبتدا- هُوَ: مبتدای ثانی- لفظ ٱللَّهُ: مبتدای ثالث- رَبِّى: خبر ثالث، ٱللَّهُ رَبِّى: خبر هُوَ - جمله خبر (انا)

اما من می گویم آنکه مرا از خاک و نطفه بیافرید و از عدم به وجود آورد پروردگار من است و به او احدی را شریک و انباز نمی گیرم. پروردگار جهان و جهانیان اوست یکتا و بی همتاست.

وَلَوْلَآ إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَآءَ ٱللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِٱللَّهِ ۚ إِن تَرَنِ أَنَا۠ أَقَلَّ مِنكَ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٣٩﴾

[ای رفیق] تو چرا وقتی به باغ خود در آمدی نگفتی که همه چیز بخواست خداست و جز قدرت خدا نیروای نیست و اگر تو مرا از خود بمال و فرزند کمتر دانی. (مغرور مشو).(۳۹)

وَلَوْلَآ إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَآءَ ٱللَّهُ

إِذْ: مفعول فیه- دَخَلْتَ: فعل ماضی- (ت) فاعل- جَنَّتَكَ: مفعول به

پس چرا آن هنگام که به باغ و بوستان خود داخل شدی نگفتی آنچه خدا خواهد شود بلکه گفتی هرگز مال من به نیستی و زوال نرسد و در آن دنیا هم با داشتن این مال و مقام جایگاه بهتری خواهم داشت. می بایست می گفتی این باغ و بوستان من است اگر خدا بخواهد بماند و اگر خداوند نخواهد فانی میگرداند.

لَا قُوَّةَ إِلَّا بِٱللَّهِ ۚ

لَا: لای نفی جنس- قُوَّةَ: اسم لای نفی جنس- بِٱللَّهِ: جار و مجرور، خبر لای جنس

بایستی می گفتی هیچ قدرت و نیروئی جز او از جانب خداوند نیست که همه قدرتها و مالهایی که ما داریم از جانب خدا به ما بخشید شده است آن به قدرت و نیروی ما نیست از رسول خداﷺ روایت شده است که گفت:

« من اعطی خیراً من اهل اومال، فیقول عند ذلک ماشاء الله لا قوه الا بالله لم یرفیه ما یکره»

إِن تَرَنِ أَنَا۠ أَقَلَّ مِنكَ مَالًا وَوَلَدًا

تَرَنِ: فعل مضارع- (ن) وقایه- (ی) مفعول به- (انا)توکید- أَقَلَّ: مفعول به ثانی- مَالًا: تمیز

ای برادر کافر من، ای قطروس! اگر در حال حاضر تو مرا می بینی که از نظر مال و باغ و بستان و فرزند کمترم اما روزی خواهد رسید که:

فَعَسَىٰ رَبِّىٓ أَن يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِّن جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا ﴿٤٠﴾

باشد که پروردگارم بهتر از باغ تو بمن دهد، و به باغ تو از آسمان صاعقه ها فرستد که زمین بایر شود.(۴۰)

فَعَسَىٰ رَبِّىٓ أَن يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِّن جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا

فَتُصْبِحَ: فعل مضارع منصوب- (هی) اسم اصبح- صَعِيدًا: خبر اصبح- زَلَقًا: صاف و هموار، نعت

یهودا گفت: پس شاید پروردگار من در آخرت به من بوستانی ببخشد به جهت اعتقاد و اخلاص و ایمان من که بمراتب از باغ و بوستان شما در این دنیا بهتر و با نعمت تر باشد و خداوند از آسمان صاعقه ای یعنی عذاب سختی بر بوستان شما نازل کند سپس بوستان شما را به زمین هموار تبدیل نماید.

أَوْ يُصْبِحَ مَآؤُهَا غَوْرًا فَلَن تَسْتَطِيعَ لَهُۥ طَلَبًا ﴿٤١﴾

یا آب به اعماق رود که جستن آن نتوانی .(۴۱)

أَوْ يُصْبِحَ مَآؤُهَا غَوْرًا فَلَن تَسْتَطِيعَ لَهُۥ طَلَبًا

یا خداوند تبارک و تعالی آب آن بوستان را فرمان دهد که در زمین فرو رود تا تو نتوانی آن آب فرو رفته را باز آوری و طلب تو در پس آوردن آب فرو رفته بی فایده است. آورده اند که خدای تعالی سخن آن یهودای مومن را راست گردانید و عذاب مهلک و از بیخ برکننده به آن باغ فرستاد و میوه های آن باغ همگی خراب گشت.

وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِۦ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَآ أَنفَقَ فِيهَا وَهِىَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَٰلَيْتَنِى لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّىٓ أَحَدًا ﴿٤٢﴾

و میوه های آن نابود گشت پس چنان شد که دو دست خویش به حسرت مالی که در آن خرج کرده بود از زر و زیور منقلب گردید، که تاکها بر چفته ها سقوط کرده بود، و می گفت ای کاش هیچکس را با پروردگار خویش شریک نمی گرفتم.(۴۲)

وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِۦ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَآ أَنفَقَ فِيهَا وَهِىَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَٰلَيْتَنِى لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّىٓ أَحَدًا

أُحِيطَ : فعل ماضی مجهول- (هو)نایب فاعل

سرانجام آنچه که یهودای مومن گفته بود به تحقق پیوست و عذاب الهی به میوه های باغ آن کافر رسید و تمام درختان و میوه های آن خراب گشت و هر بنائی که در آن باغ ساخته بود بکلی ویران گشت پس صبحگاهان قطروس کافر بر آن باغ گذشت و آن هنگام که آن وضع و حال را مشاهده کرد از حسرت و تاسف کف بر کف خود نهاد و بر آنچه که از دست داده است افسوس می خورد در حالیکه بناهای آن باغ افتاده و ویران شده به روی یکدیگر افتاده بودند و قطروس از فرط پشیمانی و افسوس می گفت ای کاش من به خداوند تبارک و تعالی دیگری را انباز نمی گرفتم و به او شریک نمی‌آوردم تا بوستان سرسبز و پر میوه من به جهت شرک من این چنین خراب نمی‌گشت. **مولانا گفت:**

هر کجا خواهد خدا دوزخ کند — اوج را بر مردم دام و فخ کند
هـم زد نـدانت برآیـد دردهـا — تا بگویی: دوزخ است و اژدها

وَلَمْ تَكُن لَّهُۥ فِئَةٌ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا ﴿٤٣﴾

و او را، غیر خدا گروهی نباشد که یاریش کنند و یاری خویش کردن نتواند.(۴۳)

وَلَمْ تَكُن لَّهُۥ فِئَةٌ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا

لَّهُۥ: جار و مجرور خبر کان - فِئَةٌ: اسم کان

و کسی نیست که این عذاب را از باغ و بنای ایشان دفع کند جز خدای تعالی که او را یاری نکرد و قطروس قادر نیست خود را از این بلا نجات دهد و یا از خدا انتقام گیرد.

هُنَالِكَ ٱلْوَلَٰيَةُ لِلَّهِ ٱلْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ﴿٤٤﴾

در اینجا یاری کردن خاص خدای بحق است که پاداش او بهتر و سرانجام او نیک‌تر است.(۴۴)

هُنَالِكَ ٱلْوَلَٰيَةُ لِلَّهِ ٱلْحَقِّ

هُنَالِكَ: مفعول فیه- خبر مقدم محذوف- ٱلْوَلَٰيَةُ: مبتدا مؤخر

پادشاهی و فرمانروائی و نصرت دادن و یاری کردن در وقت عذاب و یا زوال نعمت یا دادن جزا به مقتضای اعمال در روز قیامت با خداست.

هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا

هُوَ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر - ثَوَابًا: تمیز - عُقْبًا: تمیز.

و او بهترین پاداش را به مومنان خود می دهد و بدترین جزا و عقوبت را بر کافران فراهم می کند.

مولانا گفت:

تا بدانی پیش حق، تمییز هست — در میان هوشیار راه و مست
لطف او عاقل کند مرنیل را — قهر او ابله کند قابیل را
همچو آب نیل، دانی وقت غرق — کو میان هر دو امت کرد فرق

وَٱضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا كَمَآءٍ أَنزَلْنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخْتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ ٱلرِّيَٰحُ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿٤٥﴾

برای آنها زندگی این دنیا را مثل بزن، چون آبی است که از آسمان نازل کرده ایم و بوسیله آن گیاهان زمین با هم درآمیخت، آنگاه خشک گردد و بادها آنرا پراکنده کند و خدا به همه چیز تواناست.(۴۵)

وَٱضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا كَمَآءٍ أَنزَلْنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخْتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ ٱلرِّيَٰحُ

ٱضْرِبْ: فعل امر، فاعل (انت) — مَثَلَ: مفعول به.

ای پیغمبر ﷺ برای کسانیکه به مال و مقام و اولاد و باغ و بوستان دنیا می نازند و به آن افتخار می کنند مثال زندگانی را بیان کن و بگو که آن چیزها همچون آبی است که از آسمان آنرا فرو فرستادیم و با آن آب نبات و گیاهان و درختان روی زمین سیراب گردانیدیم و زمین با نیروی آب درختان را به رشد و

کمال رسانید پس بعد از مدتی صبح هنگام بوسیله باد و طوفان شکسته و از زمین برکنده و به اطراف پراکنده شده باشد.

وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا

لفظ ٱللَّهُ: اسم كَانَ - مُّقْتَدِرًا: خبر كَانَ.

و خداوند تعالی بر همه چیز از جمله به نشو و نمای درختان و نیز بر استیصال و نابود گرداندن آن قادر و تواناست، آری به بهار زندگی خود مناز که خزانی در پی است.

ٱلْمَالُ وَٱلْبَنُونَ زِينَةُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ وَٱلْبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ﴿٤٦﴾

مال و فرزندان، زیور زندگی این دنیاست و کارهای شایسته ماندنی، نزد پروردگارت به پاداش بهتر و امید آن بیشتر است.(۴۶)

ٱلْمَالُ وَٱلْبَنُونَ زِينَةُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ

ٱلْمَالُ: مبتدا- زِينَةُ: خبر

مال و فرزندان زینت زندگانی دنیااند زوال پذیر و زودگذر، توشه آخرت نیستند مگر آن مالی که برای ذخیره آخرت صرف شده باشد و مگر آن فرزندان صالحی که در ذخیره ثواب آخرت پدران خود کمر همت بسته باشند.

وَٱلْبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا

ٱلْبَٰقِيَٰتُ: مبتدا- ٱلصَّٰلِحَٰتُ: نعت- خَيْرٌ: خبر-عِندَ: مفعول فیه.

و کارهای ماندنی و شایسته و پایدار همچون نماز و صدقه و تسبیح و جمیع طاعات در نزد پروردگار تو از جهت پاداش کسانی‌اند که همیشه در آخرت بهتر و باقی ماندنی تر است.

مولانا گفت:

باقیات الصالحات آمد کریم — رسته از صد آفت و اخطار و بیم

اینان کسانی اند که همیشه به یاد مرگ بوده و به قناعت زندگی کرده و همنشینی با نیکان اختیار کرده‌اند.

همنشینی با خدا خواهی اگر در عرش رب — در درون اهل دل جا کن کمال این است و بس
پند من بشنو بجز با نفس شوم بدسرشت — با همه عالم مدارا کن کمال این است و بس

وَيَوْمَ نُسَيِّرُ ٱلْجِبَالَ وَتَرَى ٱلْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَٰهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٤٧﴾

روزی که کوهها را براه اندازیم و زمین را (از زیر آن) نمودار بینی و محشورشان کنیم و یکی از آنها را وا نگذاریم. (۴۷)

وَيَوْمَ نُسَيِّرُ ٱلْجِبَالَ وَتَرَى ٱلْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَٰهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا

نُسَيِّرُ: به حرکت در می آوریم، فعل مضارع، فاعل (نحن) - فَلَمْ نُغَادِرْ: ترک نکرده ایم، فعل مضارع مجزوم، فاعل (نحن).

ای محمد بیاد آور آن روزی را که از هول رستاخیز کوههای این جهان بر می کنیم و آنرا همچون ابر در هوا روان می گردانیم چنانکه جای دیگر گفت: « **سيرت الجبال فكانت سراباً - و اذا الجبال سيرت -** » و در زمین مردگان همه را بر روی آن می‌بینی بگونه ای که روی زمین همه صاف و همه چیز و همه مردگان را بر روی آن به آشکار می بینی و بیاد آور آن روزی را که همه را حشر می کنیم و جمع می کنیم تا به حساب و کتاب اعمال آنان رسیدگی می کنیم و کسی را از انسانها حشر نکرده باقی نمی گذاریم.

وَعُرِضُواْ عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَّقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍۭ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّن نَّجْعَلَ لَكُم مَّوْعِدًا ﴿۴۸﴾

صف کشیده به پروردگارت عرضه شوند(گوید) چنانکه اول بار شما را خلق کرده بودیم باز پیش ما آمده اید ولی پنداشتید که هرگز برای شما موعدی ننهاده ایم.(۴۸)

وَعُرِضُواْ عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا

وَعُرِضُواْ: فعل ماضی مجهول (و) نایب فاعل - صَفًّا: حال.

و برای پس دادن حساب پروردگار همگی ایستاده و صف کشیده شوند تا پاسخ اعمال و حساب و کتاب خود را بدهند آن وقت ما به ایشان می گوئیم.

لَّقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍۭ

ای مردمان ! شما الان به پیش ما آمدید چنانکه شما را روز نخستین آفریده بودیم یعنی پای برهنه و سر برهنه و بدون هیچ پوششی. مثل روز تولد که از ماد رمتولد شده اید و از **عایشه رضی الله عنها** روایت است از **رسول خدا**ﷺ شنیدم که می گوید: خداوند

همه مردمان را عریان و برهنه بر می انگیزد و حشر می کند. به او گفتم:

یا رسول الله الرجال و النساء جمیعاً؟

مردان و زنان همه مادر زاد برمی خیزند یعنی برهنه و عریان و بی پوشش ؟

ینظر بعضهم الی بعض.

در این صورت بعضی از ایشان به سوی بعضی نگاه می کنند یعنی مردان و زنان، مردان و زنان را برهنه می بینند.

در حشر برهنه بودن مردان و زنان و نگاه آنان به یکدیگر چگونه خواهد بود. پس **آنحضرت فرمود:**

یا عائشه الامرا شد من ان ینظر بعضهم الی بعضهم ای عایشه کار در آن روز سخت تر است از اینکه بعضی به بعضی نگاه کنند یعنی فرصت و شعور مجال نگاه کردن یکدیگر را ندارند.

بَلۡ زَعَمۡتُمۡ أَلَّن نَّجۡعَلَ لَكُم مَّوۡعِدٗا

زَعَمۡتُمۡ: فعل ماضی- تم: فاعل

بلکه شما گمان می برید که هرگز موعودی برای رستاخیز و حشر و رسیدگی به حساب و کتاب شما که شما را در آخرت بر انگیزیم ترتیب نمی دهیم و چنین اتفاق نمی افتد و حال اینکه این کار شدنی است و آن روز آنرا دریابید.

وَوُضِعَ ٱلۡكِتَٰبُ فَتَرَى ٱلۡمُجۡرِمِينَ مُشۡفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَٰوَيۡلَتَنَا مَالِ هَٰذَا ٱلۡكِتَٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةٗ وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحۡصَىٰهَاۚ وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرٗاۗ وَلَا يَظۡلِمُ رَبُّكَ أَحَدٗا ﴿۴۹﴾

و نامه ها پیش آرند، پس آنگاه گنهکاران را از مندرجات آن هراسان بینی و گویند: ای وای بر ما! این نامه چیست؟ که گناه کوچک یا بزرگی نگذاشته آنکه آنرا بشمار آورده و هر چه کرده اند حاضر یابند که پرورگارت به هیچ کس ستم نمی کند.(۴۹)

وَوُضِعَ ٱلۡكِتَٰبُ فَتَرَى ٱلۡمُجۡرِمِينَ مُشۡفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَٰوَيۡلَتَنَا مَالِ هَٰذَا ٱلۡكِتَٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةٗ وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحۡصَىٰهَاۚ

وُضِعَ: فعل ماضی مجهول- ٱلۡكِتَٰبُ: نایب فاعل- تَرَىٰ: فعل مضارع- (انت)فاعل- ٱلۡمُجۡرِمِينَ: مفعول به- مُشۡفِقِينَ : حال

و نامه اعمال ایشان در روز محشر در دستهایشان نهاده شود مومنین آنچه بر دستهایشان نهاده شده است خندان و شادمان می شوند اما گناهکاران و تباهکاران را ترسان و اعراض کنندگان می بینی ایشان می‌گویند وای بر ما این چه نوشته و عمل نامه ای است که هیچیک از اعمال ما را از کوچک و بزرگ فراموش نکرده و در آن نوشته و ثبت کرده است و همه آنها را بر شمرده است.

وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرٗاۗ

وَجَدُواْ: فعل ماضی -(و) فاعل -مَا: مفعول به.

و هر آنچه از کوچک و بزرگ عمل کرده اند همه در نظر می آید و هر بدی و نیکی چه کوچک و چه بزرگ در اعمال نامه خود ضبط شده خواهند یافت .

وَلَا يَظۡلِمُ رَبُّكَ أَحَدٗا

لَا يَظۡلِمُ: فعل مضارع- رَبُّ: فاعل-أَحَدٗا : مفعول به

و خداوند بر کسی در پاداش اعمال حسنه و در عقوبت اعمال سیئه قصور نمی کند و ستم کرده نمی شود بلکه پاداش هر عمل را به مقتضای آن خواهد داد.

از مکافات عمل غافل مشو   گندم از گندم بروید جو زجو

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ ٱلْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِۦٓ أَفَتَتَّخِذُونَهُۥ وَذُرِّيَّتَهُۥٓ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِى وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّۢ بِئْسَ لِلظَّٰلِمِينَ بَدَلًا ﴿۵۰﴾

و چون به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، همه سجده کردند مگر ابلیس که از جنیان بود و از فرمان پروردگارش سر باز زد آیا او و فرزندانش را که دشمن شمایند، سوای من ، دوستان میگیرید؟ شیطان برای ستمگران چه جانشین بدی است.(۵۰)

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ

و آن زمان که خلافت بر آدم عليه السلام مسلم گردید فرشتگان و جنیان مامور شدند تا به سوی او سجده کنند و او را قبله سجود خود قرار دهند پس تمام ملائکه سجده کردند مگر عزازیل (ابلیس) وی اصلاً جن بود با ملائک آمیزش تمام داشت حق سبحانه تعالی به جهت نافرمانی او را « ابلیس» لقب نهاد یعنی رانده شده و نا امید از رحمت خداوند پس ابلیس را از فرشتگان مستثنی کرد و گفت **الا ابلیس** ابلیس گفت من بهترم از او که من از آتش نورانیم و او از خاک ظلمانی است که نورانی ظلمانی را چگونه سجده کند. دیگر بار گفت من خدمت تو کردم دیگری را چون سجده کنم حق تعالی فرمود:

قال فاخرج منها فانک رجیم و اِن علیک لعنتی الی یوم الدین.

یعنی فرمود: بیرون رو از این بدرستی که تو از راندگانی و لعنت من بر تست تا روز قیامت.

كَانَ مِنَ ٱلْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِۦٓ

اسم كَانَ (هو)- مِنَ ٱلْجِنِّ: جار و مجرور خبر كَانَ

از عمر بن عبدالعزیز آورده اند که اول کسی که از فرشتگان سجود کرد **اسرافیل** بود.

پس ابلیس از سجود حضرت آدم عليه السلام سرباز زد و تکبر و گردن کشی کرد و ابلیس در علم خدا از کافرین بود. چون ابلیس از جن بود و در میان جنیان عابد و پارسا بود و همیشه در هوای خلافت زمین بود، با خلیفت آدم مایوس شد و حسد در دل وی قرار گرفت و ملعون جاوید شد.

أَفَتَتَّخِذُونَهُۥ وَذُرِّيَّتَهُۥٓ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِى وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّۢ

هُمْ : مبتدا- عَدُوٌّ :خبر

خداوند می فرماید آیا شما شیطان و فرزندان او را با وجود اینکه ایشان دشمنان شمایند بجز من دوستان خود میگیرید و از او فرمانبرداری می کنید و به من عاصی می شوید و ایشان را بجای من مددکار و کمک رسان خود می دانید در حالیکه شیطان و فرزندان برای شما دشمنی آشکار هستند.

بِئْسَ لِلظَّٰلِمِينَ بَدَلًا

بِئْسَ: فعل ماضی- (هو)فاعل- بَدَلًا : تمیز

ستمکاران و ظالمین که بجای خدای تعالی ابلیس را فرمانبردار خود می دانند و از او تقلید می کنند چه بد عوضی و بدلی برای خود برگزیدند.

مَّآ أَشْهَدتُّهُمْ خَلْقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنفُسِهِمْ وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ ٱلْمُضِلِّينَ عَضُدًا ﴿٥١﴾

آفرینش آسمانها و زمین را با حضور آنها نکردم و نه در هنگام آفرینش خودشان که من گمراهان را به کمك نمی گیرم.(۵۱)

مَّآ أَشْهَدتُّهُمْ خَلْقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنفُسِهِمْ

أَشْهَدتُّهُمْ: فعل مضارع- ت: فاعل- هُمْ : مفعول به

خداوند می فرماید من در وقت آفرینش آسمانها و زمین شیطان و اولادش را برای مشاورت و معاونت حاضر نگردانیدم و نیز در وقت آفرینش نفسهای ایشان بعضی از آنان را حاضر نگردانیدم و نیازی به مشورت و کمک آنان ندارم. بلکه آنان خود آفریده و مخلوق من‌اند.

وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ ٱلْمُضِلِّينَ عَضُدًا

كُنتُ: فعل ماضی- ت: اسم كَانَ - مُتَّخِذَ : خبر كَانَ

و من ابلیس و فرزندان گمراه سازان او را بعنوان دستیار و کمک رسان و مددکار فرا نگرفتم چون از معاونت و مشاورت ایشان بی نیازم.

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا۟ شُرَكَآءِىَ ٱلَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا۟ لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم مَّوْبِقًا ﴿٥٢﴾

و روزی که خدا گوید: شریکان مرا که می پنداشتید ندا کنید، آنها را بخوانند و اما اجابتشان نکنند و میانشان هلاکت گاهی نهاده ایم. (۵۲)

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا۟ شُرَكَآءِىَ ٱلَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا۟ لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم مَّوْبِقًا

جَعَلْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- مَّوْبِقًا : مهلکه، عداوت، مفعول به

و نیز بیاد آور آن روز راکه خداوند می فرماید: شریکانی راکه به خدای یکتا گرفتید صدا کنید تا به کمک و نصرت شما بیایند و از شما عذاب را دفع کنند پس کافران با صدای بلند از بتان خود فریاد خواهی می کنند اما آن بتان اجابت نکنند و به فریاد ایشان نرسند و میان کفار و معبودان ایشان وادی و محل هلاکت قرار دادیم و آن وادی جهنم است که همه ایشان را در آتش جهنم می سوزانیم.

وَرَءَا ٱلْمُجْرِمُونَ ٱلنَّارَ فَظَنُّوٓا۟ أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا۟ عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿٥٣﴾

و گنهکاران جهنم را ببینند و گمان کنند که در آن خواهند افتاد و از آن گریز گاهی نیابند.(۵۳)

وَرَءَا ٱلْمُجْرِمُونَ ٱلنَّارَ فَظَنُّوٓا۟ أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا۟ عَنْهَا مَصْرِفًا

وَرَءَا: فعل ماضی - ٱلْمُجْرِمُونَ: فاعل - ٱلنَّارَ: مفعول به.

و در این وادی گناهکاران و تبهکاران را در آتش دوزخ به معاینه از چهل ساله راه به یقین می بینند و این شعور را دارند که ایشان در آن جهنم می افتند و از آن آتش گریزگاهی برای خود نمی یابند که از آن بگریزند چونکه تمام اطراف ایشان را آتش جهنم احاطه کرده است.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لِلنَّاسِ مِن كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ ٱلْإِنسَٰنُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ﴿٥٤﴾

در این قرآن همه گونه مثل برای مردم گونه گون کرده ایم و انسان از همه چیز مجادله بیشتر می کند.(۵۴)

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لِلنَّاسِ مِن كُلِّ مَثَلٍ

صَرَّفْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- ٱلْقُرْءَانِ: بدل

ما در این قرآن هر گونه مثلی از خاطره ها و سرگذشت تلخ و شیرین تاریخ پیشینیان را به مردم بیان کردیم و دیگر جایی برای ابهام باقی نگذاشتیم تا دلهای مستعد از آن عبرت گیرند. در دنیا و آخرت رستگار شوند. **نظم:**

حق تعالی به محض فضل عظیم در کتاب کردیم و حکیم قدیم
آنچه مرجمله را بکار آید گفته است آنچنانکه می باید

وَكَانَ ٱلْإِنسَٰنُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا

ٱلْإِنسَٰنُ: اسم كَانَ - أَكْثَرَ: خبر كَانَ - جَدَلًا: تمیز.

و انسان از همه آفریده های خداوند جدل کننده تر است و دشمنی و بحث او در شان حق بیشتر و آشکارتر است. **ابن عباس**ﷺ فرمود که مراد **نضربن حارث** است که در حق قرآن جدال می نمود یا **ابی بن خلف** که در امر بعث و حشر جدال میکرد.

وَمَا مَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤْمِنُوٓاْ إِذْ جَآءَهُمُ ٱلْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُواْ رَبَّهُمْ إِلَّآ أَن تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ ٱلْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ ٱلْعَذَابُ قُبُلًا ﴿٥٥﴾

این مردم را منع نکرد، هنگامی که هدایت بدیشان آمد، از اینکه مومن شدند و از پروردگارشان آمرزش بخواهند، جز این نبود که (انتظار داشتید) طریقه گذشتگان تکرار شود یا عذاب از پیش به آنها در آید.(۵۵)

وَمَا مَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤْمِنُوٓاْ إِذْ جَآءَهُمُ ٱلْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُواْ رَبَّهُمْ إِلَّآ أَن تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ ٱلْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ ٱلْعَذَابُ قُبُلًا

مَنَعَ: فعل ماضی- اَلنَّاسَ: مفعول به- أَن تَأْتِيَهُمْ : فعل مضارع- هُمْ : مفعول به- جمله فاعل مَنَعَ

ما در این قرآن این همه مثالها و سرگذشت تکان دهنده پیشینیان را آورده ایم بعد از اینکه محمد ﷺ به ایشان آمد و راه نمود و هدایت کرد و قرآن که معجزه است ایمان بیاورند و از گناهان با عبرت گیری از این واقعه استغفار کنند باز اهل مکه را از پرستش بتان منع نکرد مگر آنکه روش پیشینیان در حق ایشان اعمال گردد که آن نزول عذاب و هلاکت ایشان است و از بیخ برکنده شوند و با عذاب روبرو گردند در **تفسیر جلالین** کشتار روز بدر را اشاره کرده است.

وَمَا نُرْسِلُ ٱلْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ۚ وَيُجَٰدِلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِٱلْبَٰطِلِ لِيُدْحِضُوا۟ بِهِ ٱلْحَقَّ ۖ وَٱتَّخَذُوٓا۟ ءَايَٰتِى وَمَآ أُنذِرُوا۟ هُزُوًا ﴿۵۶﴾

ما پیغمبران را جز نوید بخش و بیم رسان نمی فرستیم، کسانی که کافرند به باطل، مجادله کنند که حق را بدان باطل سازند و آیه های مرا با آن بیم که به ایشان داده‌اند، مسخره گرفته اند.(۵۶)

وَمَا نُرْسِلُ ٱلْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ۚ

نُرْسِلُ: فعل مضارع- (نحن)فاعل- ٱلْمُرْسَلِينَ: مفعول به- مُبَشِّرِينَ : حال.

و ما پیغمبران را نفرستادیم مگر مژده دهندگان برای اهل ایمان و ترسانندگان برای مشرکان یعنی ایمان آورندگان را برای بهشت مژده دهند و مشرکان را از آتش جهنم بترسانند.

وَيُجَٰدِلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِٱلْبَٰطِلِ لِيُدْحِضُوا۟ بِهِ ٱلْحَقَّ ۖ وَٱتَّخَذُوٓا۟ ءَايَٰتِى وَمَآ أُنذِرُوا۟ هُزُوًا

يُجَٰدِلُ: فعل مضارع – ٱلَّذِينَ : فاعل .

اما کافران بی مورد و بی دلیل مجادله می کنند و طرح آیات و معجزه می کنند و در نزول عذاب تعجیل می کنند تا اینکه با این جدال بی اساس حق را از بین برند و باطل را جایگزین آن سازند و دین اسلام و معجزات قرآن را با این جدال بی اساس بی رنگ کنند. آنان قرآن راکه معجزه است و آن کتابی که درآن کافران را از عقوبت ترساننده است به باد مسخره می گیرند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِۦ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِىَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ ۚ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِىٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرًا ۖ وَإِن تَدْعُهُمْ إِلَى ٱلْهُدَىٰ فَلَن يَهْتَدُوٓا۟ إِذًا أَبَدًا ﴿۵۷﴾

ستمگر تر از آنکه به آیه های پروردگارش اندرزش داده اند از آن روی بگردانیده و اعمالی را که دو دستش از پیش کرده از یاد برده، کیست؟ که ما بر دلهایشان پوشش ها نهاده ایم که آیه های ما را نمی‌فهمند و گوشهایشان را گران کرده ایم، بنابراین اگر سوی هدایتشان بخوانی، هرگز و هیچوقت، هدایت نیابند.(۵۷)

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِۦ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِىَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ ۚ

مَنْ: مبتدا - أَظْلَمُ: خبر.

چه کسی ظالم‌تر از کسی است که آیات پروردگار خود را یعنی قرآن که از آن پند گیرند اجابت نکند و از آن روی بگرداند و متابعت آن نکند و گناهان خود را فراموش کنند و به عواقب آن نیاندیشند و با دستهای خود آن گناهان را از پیش فرستند.

إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا

(نا) اسم إِنَّ - جَعَلْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل، جمله خبرإِنَّ

بدرستیکه بر دلهای ایشان به جهت کفرشان پوششهایی و پرده هایی نهاده ایم تا آیات قرآن را در نیابند و نفهمند و به گوشهای ایشان سنگینی افکندیم تا اینکه ندای حق را بشنوند آنان از راه حق گمراه شدگان اند و دیگر نباید انتظار داشت که به راه حق باز آیند چون خواست و اراده الهی در ازل چنین رفته است.

وَإِن تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَن يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا

و اگر تو ایشان را به قرآن و به ایمان و به راه راست دعوت کنی آن هنگام که دعوت کنی هرگز به راه راست نیایند **کاشفی** گفت: مراد جمعی‌اند از کفار مکه که علم حق به عدم ایمان ایشان متعلق بود.

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ ۖ لَوْ يُؤَاخِذُهُم بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ ۚ بَل لَّهُم مَّوْعِدٌ لَّن يَجِدُوا مِن دُونِهِ مَوْئِلًا ﴿۵۸﴾

پروردگارت آمرزگار و رحمت دار است اگر آنها را به اعمالی که کرده اند مواخذه می کرد در عذابشان تعجیل میکرد (چنین نیست) بلکه موعدی دارند که هرگز در قبال آن گریزگاهی نیابند.(۵۸)

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ

رَبُّ: مبتدا - الْغَفُورُ: خبر - ذُو: خبر ثانی.

و پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است و به عقوبت عجله نمی کند چون اراده و خواست او در ازل چنین رفته است.

لَوْ يُؤَاخِذُهُم بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ

يُؤَاخِذُهُم: فعل مضارع- هُمْ: مفعول به- (هو)فاعل

و به آنچه با کفرشان در دنیا کسب کرده اند در عقوبت آن عجله نمی کند و الا می‌توانست هر چه زودتر به آنان همچون پیشینیان عذاب بفرستد.

بَل لَّهُم مَّوْعِدٌ لَّن يَجِدُوا مِن دُونِهِ مَوْئِلًا

لَهُم: جار و مجرور خبر مقدم- مَّوۡعِدٞ: مبتدا مؤخر

بلکه برای عقوبت ایشان به جهت کسبشان از کفر وعده گاهی دارند که درآنجا به حساب و کتابشان رسیدگی خواهد شد و آن بعث و حشر است که در آنجا غیر از خداوند پناهگاهی و گریزگاهی برای آنان نیست و کسی قادر نیست آنان را نصرت و یاری دهد.

وَتِلۡكَ ٱلۡقُرَىٰٓ أَهۡلَكۡنَٰهُمۡ لَمَّا ظَلَمُواْ وَجَعَلۡنَا لِمَهۡلِكِهِم مَّوۡعِدٗا ﴿٥٩﴾

این دهکده‌ها هنگامیکه ستم کردند هلاکشان کردیم و برای هلاک کردنشان موعدی نهادیم.(۵۹)

وَتِلۡكَ ٱلۡقُرَىٰٓ أَهۡلَكۡنَٰهُمۡ لَمَّا ظَلَمُواْ وَجَعَلۡنَا لِمَهۡلِكِهِم مَّوۡعِدٗا

تِلۡكَ: مبتدا - ٱلۡقُرَىٰٓ: بدل - أَهۡلَكۡنَٰهُمۡ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هُمۡ: مفعول به، جمله خبر

و آن دهکده هایی که سرنوشت ایشان را از قبیله عاد و ثمود بر شما خوانده ایم اهالی آنان را هلاک کردیم آن هنگام که باکفر به خودشان ستم کرده اند و برای هلاک ایشان وقتی مقرر ساختیم و آن عذاب در وقت معین نازل کردیم پس چرا قریش از این واقعه ها عبرت نمی گیرد و از شرک و نافرمانی دست بر نمی دارد.

رشید الدین وطواط گفت:

نیکبخت آن کسی بود که دلش — آنچه نیکوتر است بپذیرد
دیگران را چو پند داده شود — او از آن پند بهره برگیرد

وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَىٰهُ لَآ أَبۡرَحُ حَتَّىٰٓ أَبۡلُغَ مَجۡمَعَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ أَوۡ أَمۡضِيَ حُقُبٗا ﴿٦٠﴾

[به یاد آور] و چون موسی به شاگرد خویش (نوجوان خود) گفت: آرام نگیرم تا به مجمع دو دریا برسم یا مدتی دراز سر برم.(۶۰)

وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَىٰهُ لَآ أَبۡرَحُ حَتَّىٰٓ أَبۡلُغَ مَجۡمَعَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ أَوۡ أَمۡضِيَ حُقُبٗا

أَمۡضِيَ: فعل ماضی- (انا)فاعل- حُقُبٗا : روزگاران، مفعول فیه

و ای محمدﷺ به یاد آنان بینداز آن زمانی راکه موسی بن عمران به خادم و شاگرد خود **یوشع بن نون بن افریم بن یوسف** و او پسر خواهر موسی است و از بزرگان و صحابه او بود و بعد از موسی پیغمبر بنی اسرائیل بود و او کسی است که بهمراه موسی برای پیداکردن شخص فرزانه ای به نام **خضر** بیرون رفت تا از او چیزهایی بیاموزد و آدرس او راگرفته بود و به یوشع گفت ای یوشع تو برای یافتن حضرت **خضر** بهمراه من می‌آیی و با من در این امر موافقی؟ گفت بلی موافقم میرویم تا به جایی که محل تلاقی دو دریا باشد تا او را بیابیم. گفته اند محل اقامت او مجمع البحرین است محل تلاقی دو رود دجله و فرات که به دریای خلیج فارس می‌ریزند و بعضی گفته‌اند محل اتصال خلیج **عقبه** با خلیج **سوئز** است که این دو خلیج به **دریای احمر** متصل می شوند. **قول ابن عباس آنست که** موسی﷣ و بنی اسرائیل چون

در مصر ساکن شدند و آرام گرفتند و آنجا را قرارگاه خود ساختند از خداوند عزوجل فرمان رسید که ای موسی بنی‌اسرائیلیان را به آنچه که از نعمت ها دادیم و نواختهاکه کردیم پند بده و بیاد آور.
نعمتهایی چون دادن کتاب تورات و سرزمین مصر را قرارگاه ایشان ساختن و در آرامش زندگی کردن به یادشان آور تا عبرت گیرند و سپاس گزار باشند.
موسی به ایشان خطبه ای بلیغ خواند و مقداری از آن نعمت ها و کرامتهاکه خدای تعالی با وی کرده بود باز گفت مردی برخاست و گفت: ای کلیم الله این نعمتهاکه بر شمردی دانستیم بگو آیا در روی زمین کسی از تو دانا تر و عالم تر هست؟ موسی گفت: خیر، هیچکس از من عالم‌تر و داناتر نیست. پروردگار جهانیان به این سخن او را سرزنش کرد و جبرئیل از جانب الله تعالی پیغام آورد. ای موسی ما در مجمع البحرین بنده ای داریم که از تو داناتر است برو و از او علم بیاموز. موسی گفت: نشان وی چیست و چطور می توانم او را بیابم؟ در **حدیث شریف** از روایت **صحیح بخاری** آمده است که خداوند فرمود ماهی بریانی در سبد دستی خود بگذار و حرکت کن هر کجا آن ماهی را از دست دادی و در ساحل بحر زنده شود او را طلب کن که او را بیابی پس موسی و یوشع هر دو راه افتادند و ماهی مملّح[1] را برداشتند موسی به یوشع گفت که مراقب ماهی باشد تا به سر منزل مقصود رسیم.
مولانا گفت:

از کلیم حق بیاموز ای کریم — بین چه می گوید به مشتاقی کلیم
با چنین جاه و چنین پیغمبری — طالب خضرم زخود بینی بری
موسیا تو قوم خود را هشته ای — در پی نیکو پیی سرگشته ای
کیقبادی رسته از خوف ورجا — چند گردی چند جوئی تا کجا
آن تو با توست و تو واقف براین — آسمانا چند پیمانی زمین
گفت موسی این ملامت کم کنید — آفتاب و ماه را ره کم زنند
میروم تا مجمع البحرین من — تا شوم مصحوب[2] سلطان زمن

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُۥ فِى ٱلْبَحْرِ سَرَبًا ﴿٦١﴾
و همینکه به جمع میان دو دریا رسیدند ماهیشان را از یاد بردند و ماهی در دریا راه خویش بدریا پیش گرفت.(۶۱)

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُۥ فِى ٱلْبَحْرِ سَرَبًا
موسی و یوشع به فرمان خدای تعالی به سوی مجمع البحرین حرکت کردند، مقداری نان و آذوقه و ماهی شور خشک شده با خود برداشتند تا به مجمع البحرین به نزدیک صخره رسیدند، موسی به یوشع گفت: ساعتی توقف کن تا من برگردم. موسی برای رفع حاجتی که داشت رفت در آنحال ماهی که در

---
[1] - ماهی مملّح: ماهی نمک سود.
[2] - مصحوب: هم صحبت شده، یا رو همراه شده.

داخل سبد بود چون نم دریا به وی رسید روح دوباره برگرفت و زنده شد و به داخل آب رفت. یوشع گفت: هر گاه که موسی بیاید به او خواهم گفت چون موسی باز آمد فراموش کرد که حدیث ماهی و زنده شدن آن را به وی بگوید و شیطان از یاد وی ببرد. و گفته اند در آنجا چشمه ای بود که به آن **آب حیات** می گفتند در آنجا بنشستند و موسی بخواب رفت یوشع از آن وضو گرفت و قطره ای از دست وی بر آن ماهی چکید فوراً زنده شد و به دریا رفت.

یوشع علیه السلام متحیر و متعجب گشت. اما به موسی چیزی نگفت دوباره به راه نهادند و حرکت خود را ادامه دادند چندانکه الله تعالی خواست و آن رفتن زیادی بود موسی علیه السلام در آن رفتن زیادی گرسنه شده و به وی رنج رسید.

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَىٰهُ ءَاتِنَا غَدَآءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبًا ﴿٦٢﴾

و چون بگذشتند به شاگردش گفت: غذایمان را پیشمان بیار که از این سفرمان خستگی بسیار دیدیم. (۶۲)

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَىٰهُ ءَاتِنَا غَدَآءَنَا

ءَاتِنَا: فعل امر- (نا)مفعول به- (انت) فاعل- غَدَآءَنَا: مفعول به ثانی

پس آن هنگام که از مجمع البحرین گذشتند و افزونی راه را طی کردند موسی علیه السلام به یوشع گفت زمان چاشت است غذای چاشت را بیار تا بخوریم زیرا که بسیار گرسنه و خسته شده ایم بدین طریق دمی بیاسائیم.

لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبًا

لَقِينَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- هَٰذَا: بدل- نَصَبًا: تمیز

بتحقیق از این سفر که کرده ایم رنج و سختی بما رسید چون یوشع غذای چاشت را به پیش موسی آورد. قصه ماهی به یادش آمد.

قَالَ أَرَءَيْتَ إِذْ أَوَيْنَآ إِلَى ٱلصَّخْرَةِ فَإِنِّى نَسِيتُ ٱلْحُوتَ وَمَآ أَنسَىٰنِيهُ إِلَّا ٱلشَّيْطَٰنُ أَنْ أَذْكُرَهُۥ وَٱتَّخَذَ سَبِيلَهُۥ فِى ٱلْبَحْرِ عَجَبًا ﴿٦٣﴾

گفت: خبر داری که وقتی به آن سنگ تکیه کردیم من ماهی را از یاد بردم و خر شیطان مرا به فراموش کردن آن وا داشت که یادش کنم و راه عجیب خود را پیش گرفت.(۶۳)

قَالَ أَرَءَيْتَ إِذْ أَوَيْنَآ إِلَى ٱلصَّخْرَةِ فَإِنِّى نَسِيتُ ٱلْحُوتَ

أَرَءَيْتَ: فعل ماضی- ت: فاعل- إِذْ: مفعول به

یوشع به موسی گفت آیا به یاد داری و خبر داری وقتی که به کنار آن صخره رسیدیم و در کنار آن چشمه جای گرفته بودیم ماهی زنده شد و به دریا رفت و من قصه ماهی را فراموش کردم که به تو بگویم. **مولانا گفت:**

ای خنک آن مرده کز خود رسته شد　در وجود زندهای پیوسته شد
وای آن زنده که با مرده نشست　مرده گشت و زنده، کی از وی برست

وَمَآ أَنسَىٰنِيهُ إِلَّا ٱلشَّيْطَٰنُ أَنْ أَذْكُرَهُۥ

أَنسَىٰنِيهُ: فعل ماضی- (ن) وقایه -ی: مفعول به اول- ه: مفعول به ثانی- ٱلشَّيْطَٰنُ: فاعل

و ذکر قصه ماهی و زنده شدن آن در کنار صخره در آن چشمه را جز شیطان مرا به فراموشی نبرد که مرا از اینکه به تو قصه ماهی را بگویم از یادم برد و در عین حال از تیزی موسی هم می ترسید.

وَٱتَّخَذَ سَبِيلَهُۥ فِى ٱلْبَحْرِ

و ماهی راه خود را بعد از زنده شدن در دریا گرفت و روانه دریا شد.

عَجَبًا

عَجَبًا: مفعول به ثانی

جای تعجب این بود که آن ماهی به هر کجا که می رفت راهی فراخ و گشاده بر او پیدا می شد و زمین دریا نیز خشک می گشت موسی چون قصه ماهی و در رفتن آن به آب بر آن طریق که یوشع وصف کرده بود شنید متعجب شد.

قَالَ ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ ۚ فَٱرْتَدَّا عَلَىٰٓ ءَاثَارِهِمَا قَصَصًا ﴿٦٤﴾

گفت: این همان است که می‌جستیم پس جستجوکنان بر ردّ پای خود باز گشتند.(۶۴)

قَالَ ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ ۚ

ذَٰلِكَ: مبتدا- مَا: خبر

موسی گفت: این همان چیزی است که ما دنبالش بودیم و آنرا می طلبیدیم زیرا که پروردگار متعال به من وحی فرستاد که آن ماهی را زنده خواهد نمود و مادر آنجا خضر را می طلبیدیم چون نشان آنکه ما می‌جستیم آن بود.

فَٱرْتَدَّا عَلَىٰٓ ءَاثَارِهِمَا قَصَصًا

فَٱرْتَدَّا: فعل ماضی- (ا)فاعل- قَصَصًا: مفعول مطلق

پس موسی و یوشع برگشتند تا به آن جایگاهی که در آن ماهی به دریا درآمده بود رسیدند و راهی فراخ و خشک دیدند و بدان در آمدند.

فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَآ ءَاتَيْنَٰهُ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا ﴿٦٥﴾

پس بنده ای از بندگان ما را دریافتند که از جانب خویش رحمتی بدو داده بودیم و از نزد خویش دانشی به او آموخته بودیم.(۶۵)

فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَآ ءَاتَيْنَٰهُ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا

فَوَجَدَا: فعل ماضی- (ا) فاعل- عَبْدًا: مفعول به

پس بنده ای از بندگان ما را که نامش خضر بود یافتند ما به ایشان نزد خود رحمت دادیم که آن وحی و نبوت است بقولی او را پیغمبر دانند بعضی ها نبوت به او قائل نیستند. و او طولانی عمر است و به او علمی را آموختیم که مخصوص به خودمان است و کسی آنرا نمی داند.

قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا ﴿٦٦﴾

موسی بدو گفت: آیا ترا پیروی کنم که به من از آنچه آموخته‌ای کمالی بیاموزی.(۶۶)

قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا

قَالَ: فعل ماضی- مُوسَىٰ: فاعل

موسی به خضر گفت: آیا می پذیری که من از تو پیروی کنم بشرطی که آنچه را که بتو آموخته اند به من بیاموزی چون که برای موسی از خداوند وحی شده بود که در مجمع‌البحرین بنده ای داریم که از تو داناتر است و از او علم بیاموز آن علمی که خیر و صلاح در آن باشد.

حافظ گفت:

ای صاحب کرامت شکرانه سلامت   روزی تفقدی کن درویش بی نوا را

قَالَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِىَ صَبْرًا ﴿٦٧﴾

گفت تو بهمراه من هرگز شکیبائی نتوانی کرد.(۶۷)

قَالَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِىَ صَبْرًا

ک: اسم إِنَّ - لَن تَسْتَطِيعَ: فعل مضارع منصوب- فاعل (انت)، جمله خبر إِنَّ - مَعِىَ: مفعول فیه- صَبْرًا: مفعول به

خضر ﷺ گفت: بدرستیکه ای موسی تو قادر نیستی و نمی توانی در کار من صبر و شکیبایی از خود نشان دهی.

وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِۦ خُبْرًا ﴿٦٨﴾

چگونه در مورد چیزهایی که از راز آن واقف نیستی شکیبائی می کنی؟(۶۸)

وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِۦ خُبْرًا

وَكَيْفَ: حال.

خضر گفت:چگونه می توانی صبر کنی بر آن چیزی که علم تو به راز و رموز آن نمی‌رسد و به آن آگاه نیستی صبر و شکیبایی کنی؟

قَالَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ صَابِرًا وَلَآ أَعۡصِي لَكَ أَمۡرًا ﴿٦٩﴾
گفت: اگر خدا خواهد مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ باب نافرمانی تو نمی کنم.(۶۹)

قَالَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ صَابِرًا وَلَآ أَعۡصِي لَكَ أَمۡرًا

سَتَجِدُنِيٓ: فعل مضارع- (ن) وقایه- (ی) مفعول به- (انت) فاعل- صَابِرًا: مفعول به ثانی

موسی علیه السلام گفت: زود باشد که انشاء الله مرا در هر کاری شکیبا خواهی یافت و آنچه از تو می بینم نافرمانی نمی کنم و با فرمان تو مخالفت نخواهم کرد.

قَالَ فَإِنِ ٱتَّبَعۡتَنِي فَلَا تَسۡـَٔلۡنِي عَن شَيۡءٍ حَتَّىٰٓ أُحۡدِثَ لَكَ مِنۡهُ ذِكۡرًا ﴿٧٠﴾
گفت: اگر بدنبال من آمدی چیزی از من مپرس تا درباره آن مطلبی با تو بگویم.(۷۰)

قَالَ فَإِنِ ٱتَّبَعۡتَنِي فَلَا تَسۡـَٔلۡنِي عَن شَيۡءٍ حَتَّىٰٓ أُحۡدِثَ لَكَ مِنۡهُ ذِكۡرًا

خضر گفت اگر تو با من همسفر شوی و از من پیروی کنی در حق چیزی که من می‌کنم که در نظرت ناپسند آید مپرس تا اینکه من خودم درباره آن به تو سخنی بگویم و حکمت و دلیل آن را به تو بیان نمایم موسی علیه السلام شرط خضر را پذیرفت.

فَٱنطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَا رَكِبَا فِي ٱلسَّفِينَةِ خَرَقَهَاۖ قَالَ أَخَرَقۡتَهَا لِتُغۡرِقَ أَهۡلَهَا لَقَدۡ جِئۡتَ شَيۡـًٔا إِمۡرًا ﴿٧١﴾
پس برفتند و چون بکشتی سوار شدند آنرا سوراخ کرد، گفت: آنرا سوراخ کردی که مردمش را غرق کنی، حقا که کاری نابایسته کردی.(۷۱)

فَٱنطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَا رَكِبَا فِي ٱلسَّفِينَةِ خَرَقَهَاۖ

فَٱنطَلَقَا: فعل ماضی- (ا): فاعل

موسی و خضر هر دو در ساحل دریا می رفتند و حرکت می کردند.
کشتی به ایشان برگذشت صاحبان کشتی که ایشان را در چهره نیکان و نیک مردان دیدند بی مزد سوار کشتی کردند و گفته اند که صاحبان کشتی خضر را شناختند بدانجهت بی مزد سوار کشتی کردند. چون کشتی بمیان دریا رسید خضر تبر برداشت و کشتی را سوراخ کرد چنانکه آب داخل کشتی شد. موسی با لباس خود سوراخ کشتی را گرفت و بعضی گفته اند بوم کشتی را شکست و آب وارد کشتی نشد.

قَالَ أَخَرَقۡتَهَا لِتُغۡرِقَ أَهۡلَهَا

موسی به خضر گفت: آیا کشتی را سوراخ می کنی تا اینکه اهل کشتی را در آب غرق کنی چونکه سوراخ شدن کشتی سبب غرق شدن اهل آن خواهد بود.

لَقَدۡ جِئۡتَ شَيۡـًٔا إِمۡرًا

جِئۡتَ: فعل ماضی ،(ت) فاعل - شَيۡـًٔا: مفعول به - إِمۡرًا: نعت، کار بسیار ناپسند و زشت.

بدرستیکه چیزی بسیاری زشت و ناپسند آوردی یعنی حقیقتاً کاری بسیار بد وشگفت انگیز و زشت و بر دل گران انجام دادی.

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٢﴾

گفت: مگر نگفتم که تو به همراهی من هرگز شکیبائی نتوانی کرد.(۷۲)

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا

چون موسی بر عمل خضر انکار نمود و آن را زشت و ناپسند خواند خضر گفت: آیا نگفتم بدرستیکه تو در سفر به همراه من نمی توانی صبر و شکیبا باشی.

حافظ گفت:

مزن زچون چرا دم که بنده مقبل قبول کرد بجان هر سخن که جانان گفت

قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴿٧٣﴾

گفت: مرا به آنچه فراموش کرده ام باز خواست مکن و کارما را به من سخت مگیر.(۷۳)

قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا

لَا تُؤَاخِذْنِي: فعل مضارع- (ن) وقایه- (ی) مفعول به- (انت) فاعل

موسی گفت: که آن سخن از خاطرم رفته بود و من آنرا فراموش کرده بودم و مرا بخاطر آنچه که فراموش کرده ام بازخواست مکن.

بپوش دامن عفوی بر وی جرم مرا مریز آب رخ بنده بدین چون و چرا

فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُّكْرًا ﴿٧٤﴾

پس برفتند تا پسری را بدیدند پس او را بکشت، گفت: چرا شخص پاك و بی گناه را بدون این که کسی را به قتل برساند بکشتی حقاً کاری قبیح کردی.(۷۴)

فَانطَلَقَا

پس از کشتی بیرون آمدند و وارد شهر شدند، و گروهی از کودکان را دیدند که بازی می کرده اند، خضر یکی از ایشان را یعنی پسری راکه زیباروی و بلند قامت بود به پشت دیوار برد و او را بکشت.

حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ

موسی عليه السلام به خضر گفت: آیا نفس پاکی را کشتی در واقع قتل نفس ناحق کردی بدون اینکه او کسی را کشته باشد ناحق چگونه او را بی قصاص کشتی؟

لَّقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُّكْرًا

جِئْتَ: فعل ماضی- تَ: فاعل- شَيْئًا: مفعول به- نُّكْرًا: نعت

هر آینه چیزی ناپسند و زشت آوردی واقعاًکار بسیار زشت و شگفت انگیز و بر دل گران انجام دادی.

قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٥﴾

گفت: مگر به تو نگفتم که تو بهمراهی من هرگز شکیبائی نتوانی کرد.(۷۵)

قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا

این توبیخ برای موسی است بر ترک وصیت.

خضر گفت: ای موسی! مگر من قبل از همسفر شدن به تو نگفته بودم که تو توانائی و شکیبائی عملهای من را نخواهی داشت؟

قَالَ إِن سَأَلْتُكَ عَن شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِن لَّدُنِّي عُذْرًا ﴿٧٦﴾

گفت اگر بعد از این چیزی از تو پرسیدم، دیگر با من همراهی مکن که از جانب من معذور خواهی بود.(۷۶)

قَالَ إِن سَأَلْتُكَ عَن شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي

موسی گفت اگر ازچیزی بعد از این، مثل این عملی از تو صادر شود بپرسم آن وقت همسفری وهمدمی مرا ترک کنید یعنی از این به بعد در حق چیزی از تو نمی پرسم و اعتراض نمی کنم.

قَدْ بَلَغْتَ مِن لَّدُنِّي عُذْرًا

بَلَغْتَ: فعل ماضی- (ت)فاعل-مِن لَّدُنِّي: جار و مجرور، (ن) و قایه- ی: مضاف الیه- عُذْرًا: مفعول به

اگر به کاری که من انجام دهم اعتراض کنی از جانب من معذور خواهی بود.

فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ فَأَقَامَهُ ۖ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ﴿٧٧﴾

پس برفتند تا به دهکده ای رسیدند واز اهل آن خوردنی خواستند وازمهمان کردنشان دریغ کرده اند در آنجا دیواری یافتند که می خواست بیفتد وآنرا بپا داشت،گفت: کاش می خواستی و برای اینکار مزدی می گرفتی.(۷۷)

فَانطَلَقَا

پس در گذشتند و رفتند.

حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ فَأَقَامَهُ ۖ

تا به شهر **انطاکیه**وگفته اند شهر **ایله** رسیدند.**کاشفی گفت** اهل روستاچون شب می شد دروازه ها را می بستند و به روی هیچکس باز نمی کردند نماز شام موسی وخضر بدان روستا رسیدند و خواستند که به روستا در آیند کسی دروازه نگشود و اهل روستا راگفتند مااینجا غریب هستیم وگرسنه نیز می باشیم حال که ما را در روستا جای ندادید لااقل طعامی برای ما بدهید.

فقیر و خسته بدرگاهت آمدم رحمی   که جز دعای توام نیست هیچ دست آویز

پس اهل آن روستا سر باز زدند از اینکه ایشان را مهمانی کنند ایشان در شب گرسنه بیرون روستا بودند و بامداد روی به راه نهادند پس در اطراف آن ده دیواری مایل شده به یک طرف که در حال فروریختن بود یافتند پس خضر آن دیوارکج را راست کرد و بساخت و پایه ی آن را به گل و سنگ محکم کرد.

قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا

موسی گفت که اهل این روستا به ما جا ندادند و طعامی هم نفرستادند اگر می خواستی این دیوار کج شده را تعمیر کنی برای تعمیر این دیوار اجری و مزدی می گرفتی.

قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ ۚ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا ﴿٧٨﴾

گفت: اینک(موقع)جدائی میان من و تو است و ترا از توضیح آن چیزها که بر آن نتوانستی شکیبایی کنی خبردار میکنم.(۷۸)

قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ ۚ

قَالَ: فعل ماضی- فاعل(هو) - هَٰذَا: مبتدا- فِرَاقُ: خبر

خضر به موسی گفت این جدایی میان من و تو است که گفته بودی و پذیرفته بودی اگر در نوبت سوم از عمل شما بپرسم همدم من نباشی اینک وقت جدایی فرا رسید.

حافظ گفت:

ترک این مرحله بی همرهی خضرمکن   ظلمات است بترس از خطرگمراهی

سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا

سَأُنَبِّئُكَ: فعل مستقبل- ک: مفعول به- (انا)فاعل

زود باشد که شما را بیاگاهانم برآن عملی که من انجام دادم و شما نتوانستی از خود شکیبایی و صبر نشان دهی و ظاهراً بر نفس عمل انکار کردی و دیگرهنگام جدایی من وتو فرا رسیده است. درحدیث شریف آمده است که رسول خدا فرمودند:

« *یرحم الله موسی،لَوَدِدْتُ انه کان صَبَرَ حتی یُقَصَّ اللهُ علینا من اخبارهما* » خدا بر موسی ببخشاید، من دوست داشتم که او شکیبایی می ورزید، خدای تعالی باز هم از اخبار آن دو بر ما حکایت می کرد. مولانا گفت:

صبر کن بر کار خضرای بی نفاق   تا نگوید خضر رو هذا فراق

أَمَّا ٱلسَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَٰكِينَ يَعْمَلُونَ فِي ٱلْبَحْرِ فَأَرَدتُّ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَآءَهُم مَّلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ﴿٧٩﴾

اما کشتی از مستمندانی بود که به دریا کار می کردند، خواستم معیوبش کنم چونکه **در راهشان شاهی بود که همه کشتی ها را به غصب می‌گرفت.**

أَمَّا ٱلسَّفِينَةُ فَكَانَتۡ لِمَسَٰكِينَ يَعۡمَلُونَ فِي ٱلۡبَحۡرِ فَأَرَدتُّ أَنۡ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَآءَهُم مَّلِكٞ يَأۡخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصۡبٗا

ٱلسَّفِينَةُ: مبتدا- (هی) اسم کَانَ -لِمَسَٰكِينَ: جار و مجرور خبر کَانَ ، جمله خبر ٱلسَّفِينَةُ

خضر گفت، اکنون تفسیر می کنم به تو آنچه که بر آن نتوانستی صبر کنی و بر من انکار کردی.اما حکمت در سوراخ کردن کشتی آن بود که کشتی از آن چند درویش بود یعنی ده برادر، پنج از ایشان در زمینی و پنج از ایشان کارگران در دریا بودند یعنی که در دریا کار می‌کنند و با آن زندگانی می‌کنند و گفته اند که کشتی بر ایشان وقف بود. پس خواستم به حکم خدای تعالی آنکه آن کشتی را سوراخ کنم و معیوب گردانم.

مولانا گفت:

**گر خضر در بحر کشتی را شکست	صد درستی درشکست خضر هست**
**به سالی که در بحر، کشتی گرفت	بسی سالها نام زشتی گرفت**

وجریان آن است که در پیش راه ایشان‌پادشاه‌کافری بود که او را **جلندی بن کرکر** می‌گویند هرکشتی سالم و خوبی می بیند کشتی را از کشتیبان می گیرد و آنرا غصب می کند من آن کشتی را سوراخ ومعیوب کردم تا پادشاه ظالم نتواند آنرا غصب کند. **شیخ اجل سعدی گفت:**

**چو خضر پیمبر که کشتی شکست	وزو دست جبارظالم ببست**

وَأَمَّا ٱلۡغُلَٰمُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤۡمِنَيۡنِ فَخَشِينَآ أَن يُرۡهِقَهُمَا طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗا ﴿٨٠﴾

اما آن پسر، پدرو مادرش مومن بودند،ترسیدیم به طغیان و انکار دچارشان کند.(۸۰)

وَأَمَّا ٱلۡغُلَٰمُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤۡمِنَيۡنِ فَخَشِينَآ أَن يُرۡهِقَهُمَا طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗا

أَبَوَاهُ: اسم کَانَ -ه:مضاف الیه- مُؤۡمِنَيۡنِ: خبر کَانَ

واما آن کودکی که او را کشتیم پدر ومادر او با ایمان و از گرویدگان بودند پس ترسیدیم اینکه کفر وطغیان و سر کشی او بجائی برسد که پدر و مادر را بر کفر تحمیل کند و ایشان را از راه باز دارد و خود مفسد روی زمین گردد.

فَأَرَدۡنَآ أَن يُبۡدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيۡرٗا مِّنۡهُ زَكَوٰةٗ وَأَقۡرَبَ رُحۡمٗا ﴿٨١﴾

و خواستیم پروردگارشان پاکیزه تر و مهربانتر از آن عوضشان دهد.(۸۱)

فَأَرَدۡنَآ أَن يُبۡدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيۡرٗا مِّنۡهُ زَكَوٰةٗ وَأَقۡرَبَ رُحۡمٗا

أَن يُبْدِلَهُمَا: فعل مضارع منصوب - هما: مفعول به - رَبُّ: فاعل

پس از خدای تعالی خواستیم اینکه خداوند بجای او فرزندی پاک تر و صالح تر ونزدیک تر از جهت بخشایش بر پدر و مادر عطا فرماید **کلبی گفت** الله تعالی بجای این پسر ایشان را دختری داد که پیغامبری او را بزنی کرد و هفتاد پیغامبر از فرزندان او پدید آمدند،در حالیکه آن پسری را که خضر بکشت کافر بود و صلاح پدر و مادر درکشتن وی بود.

آن پسر راکش خضر ببرید حلق — سرّ آنرا در نیابد عام خلق

وَأَمَّا ٱلْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَٰمَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِى ٱلْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُۥ كَنزٌ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَٰلِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَن يَبْلُغَآ أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ ۚ وَمَا فَعَلْتُهُۥ عَنْ أَمْرِى ۚ ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا ﴿۸۲﴾

اما دیوار، از دو پسر یتیم این شهر بود و گنجی از مال ایشان زیر آن بود و پدرشان مردی شایسته بود،پروردگارت خواست که به رشد خویش رسند و گنج خویش برون آرند، مرحمتی از پروردگارت بود ومن این کار پیش خود نکردم،چنین است توضیح آن چیزها که بر آن نتوانستی شکیبائی کنی.(۸۲)

وَأَمَّا ٱلْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَٰمَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِى ٱلْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُۥ كَنزٌ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَٰلِحًا

ٱلْجِدَارُ: مبتدا- (هو) اسم كَانَ - لِغُلَٰمَيْنِ: جار و مجرور خبر كَانَ ، جمله خبر ٱلْجِدَارُ

واما آنچه در حق تعمیر دیوار کج بود آن بود که آن دیوار ازآن دو کودک یتیم بود و نام ایشان‌اصرم وصریم،ودرزیر دیوارگنجی برای ایشان بود اگر آن دیوار خراب می‌شدآن گنج ظاهر می گشت و مردمان آن گنج را بر می داشتند و پدر ایشان مردی شایسته و صالح بود نام او **کاشح** بود. پروردگار جل جلاله به برکت صلاح آن پدر نیکوکار، گنج را به این دو یتیم در رسانید و آن گنج به ایشان نگاه داشت.

فَأَرَادَ رَبُّكَ أَن يَبْلُغَآ أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنزَهُمَا

يَسْتَخْرِجَا : فعل مضارع- (ا)فاعل- كَنزَهُمَا: مفعول به

پس خواست پروردگار تو آنکه آن دو کودک به سن بلوغ و کمال رشد خود برسند و گنج خود را بیرون آورند و صاحب و مالک گنج خود شوند گفته اند آن گنج طلا و نقره بوده است.

رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ ۚ

رَحْمَةً: مفعول لاجله

آن گنج بخششی است از پروردگار تو.

وَمَا فَعَلْتُهُۥ عَنْ أَمْرِى ۚ

فَعَلْتُهُ: فعل ماضی- (ت)فاعل- ه:مفعول به

آنچه که من انجام دادم وتو آنرا دیدی از روی میل و رغبت وبه خواست خود نکردم بلکه به فرمان حق تعالی کرده ام که او خواست گنج مستحقان به صاحبشان برسد.

ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا

ذَٰلِكَ: مبتدا- تَأْوِيلُ: خبر

خضرگفت: ای موسی ! این است حقیقت امری که تو درشان آن نتوانی صبر کنی. گفته اند بعد از بیان حکمت از جانب خضر هر سه مورد ازموارد فوق موسی و خضر با یکدیگر خدا حافظی کردند.

از **ابو هریره** هم **حدیثی** نقل شده است که پیامبرﷺ فرموده است همانا خضر از این جهت خضر نامیده شده است که بر پوست سپیدی می نشست وهر گاه بر می خاست زیرآن پوست سبز رسته بود.

از **مجاهد** روایت است که خضر از این جهت خضر نامیده شده است که هر کجا نماز می گزارده اطراف او سبز می شده است.

تعلبی می گوید:

به عقیده بیشتر مورخان اهل کتابهای نخستین خضرعليه السلام به روزگار فریدون شاه بوده است، گوید و گفته اند او پیشاپیش لشکر ذوالقرنین کبیر که به روزگار ابراهیمعليه السلام بوده است حرکت می کرده است و هنگامی که ذوالقرنین درسرزمین ها می رفته است به آب حیات رسیده و از آن نوشیده است و نه او از خاصیت آن آب آگاه بوده که آشامیده است و نه ذوالقرنین که نیاشامیده است، و خضر از آن روی زنده ماند وهم اکنون هم زنده است[1] و خدای داناتر است.

سنائی غزنوی گفت:

اهل دنیا اهل دین نبوند ازیرا راست نیست هم‌سکندر بودن وهم‌آب‌حیوان داشتن

به خواست خداوند متعال در آیات بعدی اخبار ذوالقرنین و چگونگی لشکرکشی او و ساختن سد ذوالقرنین بیان خواهیم کرد.

وَيَسْـَٔلُونَكَ عَن ذِى ٱلْقَرْنَيْنِ ۖ قُلْ سَأَتْلُوا۟ عَلَيْكُم مِّنْهُ ذِكْرًا ﴿٨٣﴾

ترا از ذوالقرنین پرسند،بگو: برای شما از او چیزی خواهم خواند(۸۳)

---

[1] - در مورد حیات حضرت خضر بین علماء اختلاف نظر وجود دارد. بسیاری از اهل علم از جمله قرطبی، نووی در شرح مسلم، ابن الصلاح، النعاش و ... قائل به حیات خضر می‌باشند. و جمع کثیری از علماء از جمله ابن کثیر، ابن جوزی، امام بخاری، ابن تیمیه، محمد امین شنقیطی صاحب أضواء البیان و ... قائل به حیات نیستند.
از امام بخاری در مورد حیات خضر و الیاس علیه‌السلام- سوال شد، امام بخاری در جواب گفت: کیف یکون هذا، و قد قال النبی صلی الله علیه وسلم ای قبل وفاته بقلیل لا یبقی علی رأس الماته ممن هوالیوم علی ظهر الارض أحد. روح المعانی جزء ۱۵/ص ۳۲۰
قائلین به حیات خضرعليه السلام عموماً حکایاتی از برخی صلحاء در مورد خضر نقل می‌کنند که در واقع ضعیف و قابل حجت نیست برای تفصیل دلایل طرفین به تفسیر ابن کثیر و تاریخ ابن کثیر و تفسیر اضواء البیان و روح المعانی، مراجعه فرمائید.

وَيَسْـَٔلُونَكَ عَن ذِى ٱلْقَرْنَيْنِ

يَسْـَٔلُونَكَ: فعل مضارع- (و)فاعل- ک: مفعول به

ای محمدﷺ از تو مشرکان مکه در حق ذوالقرنین که پادشاه شرق و غرب عالم بود می پرسند بدین دلیل او را ذوالقرنین گفتند که مشرق و مغرب را طواف کرد اسم او اسکندر بن فیلقوس الیونانی است.چونکه از سه پرسشی که کافران مکه از حضرت رسولﷺ کرده بودند یکی اصحاب کهف و دیگری ذوالقرنین و سومی در حق روح بود که حضرت رسولﷺ به دو سئوال از سه سئوال به جز روح پاسخ گفته بود.و اینک در حق ذوالقرنین رب العالمین در جواب ایشان این آیت فرستاد.

قُلْ سَأَتْلُوا۟ عَلَيْكُم مِّنْهُ ذِكْرًا

سَأَتْلُوا۟: فعل مضارع- فاعل(انا)- ذِكْرًا: مفعول به

ای محمدﷺ به ایشان جواب بده و بگو که آری بر شما قصه ذوالقرنین را خواهم گفت و از احوال و سر گذشت او شما را آگاه خواهم کرد این **ذوالقرنین** نام وی به عربی **عمرو** بود. قبلاً گفتیم که چون او شرق و غرب عالم را طواف کرده بود ذوالقرنین گفتند.

گفته اند به این سبب است که به همه جای زمین رسیده و این مطلب را از قول **ابن‌عباس** نقل کرده‌اند. وگفته شده است به این جهت **ذوالقرنین** معروف شده که دارای دو گیسوی زرین بوده است خواب دید که به چشمه خورشید نزدیک شده و دست بر دو سوی آن از خاور و باختر نهاده است و چون این خواب را برای قوم خویش نقل کرد او را **ذوالقرنین** لقب دادند و این گفتار از **وهب بن منبه** نقل شده است. و نظریات دیگری نیز موجود است. اما صحیح ترین خبر در این باره آن است که **ذوالقرنین** پیامبر غیر مرسل بوده است واز **وهب** وغیر او هم همینگونه روایت شده است.

ذوالقرنین مردی از اهالی روم بوده و پسر پیرزنی است که جز او فرزندی نداشته است، نامش **اسکندر روس** وگفته اند مردی نیکوکار بوده است. **وهب** می گوید، نخستین کاری که کرد قوم خود را به گردن نهادن در راه خدا فرا خواند و همگان ناچار گردن نهادند،سپس دستور داد برای او مسجدی بسازند درازی آن چهار صد ذراع و پهنای آن دویست ذراع و بلندی دیوار آن بیست و دو ذراع نهادند و بلندی تمام ساختمان یکصد ذراع بود، **ثعلبی** (رح) می گوید که اسکندر آن بینوایان را در قبال خرده زرهایی که یافته بودند سپاهی خود قرار داد و شمارشان چهل هزار تن بود که آنان رابه چهار لشکر ده هزار نفری تقسیم کرد. گفته اند چهار کس اند که ملک ایشان به همه ی جهانیان برسید. دو مومن: **سلیمان بن داود** و **ذوالقرنین**، دوکافر: **نمرود** و **نجت نصر**.

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُۥ فِي ٱلْأَرْضِ وَءَاتَيْنَٰهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ﴿٨٤﴾
وی را در زمین تمکن دادیم و از همه چیزها وسیله ای عطا کردیم (۸۴)

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُۥ فِي ٱلْأَرْضِ وَءَاتَيْنَٰهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا

نا: اسم إِنَّ - مَكَّنَّا: فعل ماضی،(نا)فاعل، جمله خبر إِنَّ.

بدرستیکه ما به او در زمین حکومت و قدرت دادیم و وسیله تمام چیزها را برای رسیدن به حکومت و سلطه او به شرق و غرب عالم برایش فراهم کردیم می گوید: برای تو چنان بینشی می دهم که همه چیز را ببینی و نیروی فراوان می دهمت تا هیچ چیز از دست تو بیرون نشود،بازویت را استوارمی کنم که هیچ چیز ترا نترساند و پایه حکومت ترا چنان محکم می کنم که چیزی بر تو غلبه نکند و دلت را چنان استوار می کنم که هیچ چیز ترا به بیم نیندازد، قدرتت را چنان استوار می کنم که برهمه چیز پیروز شوی وبر تو لباس هیبت می پوشانم که هیچ چیزترا به وحشت نیندازد،روشنی و تاریکی را برای تو تسخیر می کنم وآن دو را از یاران و لشکریان تو قرار می دهم نور پیشاپیش توحرکت و راهنمائیت می کند وظلمت و تاریکی از پشت سر ترا احاطه می‌کند.

فَأَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٨٥﴾
پس دنبال سببی رفت.(۸۵)

فَأَتْبَعَ سَبَبًا

پس در پی سببی افتاد. یعنی: ذوالقرنین در پی راه و وسیله ای افتاد که اورا به محل غروبگاه خورشید برساند.

حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ ٱلشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِندَهَا قَوْمًا ۗ قُلْنَا يَٰذَا ٱلْقَرْنَيْنِ إِمَّآ أَن تُعَذِّبَ وَإِمَّآ أَن تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا ﴿٨٦﴾
چون به غروبگاه آفتاب رسید آنرا دید که در چشمه ای گل آلود فرو می رود و نزدیک چشمه گروهی را یافت گفتیم ای ذوالقرنین یا عذاب میکنی یا میانشان طریقه‌ای نیکو پیش می گیری. (۸۶)

حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ ٱلشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِندَهَا قَوْمًا ۗ

حَمِئَةٍ: لجنزار سیاه و تیره رنگ.

ذوالقرنین به فرمان خدای تعالی در راه بود نور در پیش وظلمت درپشت سر وبا وی هزار و چهارصد هزار مرد جنگی بود،تا آنکه رسید آنجا که آفتاب فرو می شد[1] چشمه ای دید عظیم همچون دیگ می جوشد که آفتاب به نظرش آمد در چشمه‌ی گل‌آلود تیره رنگ فرو می رود.و در آنجا عده ای کافر سرکش متمرد را یافت و ایشان قومی بت پرست بودند دارای زبانهای مختلف و عقاید پراکنده

[1] - مراد غرب جهان معمور آن روزی است- تفسیر نور

این ملت همان است که نامش **ناسک** بود قومی فربه و لباس ایشان پوست حیوانات وحشی و جانوران آبی بود.

قُلْنَا يَٰذَا ٱلْقَرْنَيْنِ إِمَّآ أَن تُعَذِّبَ وَإِمَّآ أَن تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا

قُلْنَا: فعل ماضی،(نا) فاعل- یا: حرف ندا- ذا- منادی- ٱلْقَرْنَيْنِ: مضاف الیه- إِمَّآ: تمیز

وما به ذوالقرنین گفتیم. ای ذوالقرنین یکی از دو کار را در حق ایشان انجام بده و یا ایشان را به جهت ایمان نیاوردن میکشی و باکشتن عذاب می دهی و یا درحق ایشان نیکوئی می کنی تا بگروند و ایمان بیاورند

قَالَ أَمَّا مَن ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُۥ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِۦ فَيُعَذِّبُهُۥ عَذَابًا نُّكْرًا ﴿۸۷﴾

گفت: هر که ستم کند زود باشد که عذابش کنیم و پس از آن سوی پروردگارش برند خدا او را به عذابی بسیار سخت کیفر خواهد داد.(۸۷)

قَالَ أَمَّا مَن ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُۥ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِۦ فَيُعَذِّبُهُۥ عَذَابًا نُّكْرًا

ذوالقرنین به ایشان گفت: اما کسانی که بر خود ستم کنند وبرکفر بمانند ایشان را در دنیا باکشتن عذاب خواهیم داد سپس در آخرت به سوی پروردگارشان برگردانده می‌شوند و در قیامت جزا داده می‌شوند پس خدای تعالی او را عذاب کند عذاب سختی که مثل آن عذابی نباشد.

وَأَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَلَهُۥ جَزَآءً ٱلْحُسْنَىٰ ۖ وَسَنَقُولُ لَهُۥ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ﴿۸۸﴾

و هر که ایمان آرد و کار شایسته کند،پاداش نیک دارد و او را از فرمان خویش به کاری آسان وا خواهیم داشت.(۸۸)

وَأَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَلَهُۥ جَزَآءً ٱلْحُسْنَىٰ ۖ

مَنْ: مبتدا- له: جار و مجرور، خبر مقدم- جَزَآءً: حال- ٱلْحُسْنَىٰ: مبتدای مؤخر، جمله خبر مَنْ

ذوالقرنین که چنین دید آنان را به ظلمت گرفت سه لشکر و اردوگاه بر اطراف ایشان زد و آنان را از هر سو محاصره و یک جا جمع کرد و سپس آنان را به نور گرفت و به پرستش خداوند متعال فرا خواند،گروهی از ایشان به او گرویدند و گروهی سر بر تافتند،آنانی راکه سر بر تافتند تاریکی را بر ایشان چیره ساخت آن چنان که از هر سوی تاریکی آنان را فروگرفت احساس می کردند که تاریکی در بینی و دهان و اندرون ایشان نفوذ کرده است،همگان فریاد بر آوردند و سر گردان شدند و از نابودی خویش ترسیدند و ناچار همصدا به ذوالقرنین پناهنده شدند و به او گرویدند، میگوید:

اما هر که بگرود و ایمان آرد و عمل شایسته و نیکو به مقتضای ایمان انجام دهد پس پاداش نیکو درهردوسرای برای اوست.

وَسَنَقُولُ لَهُۥ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا

سَنَقُولُ: فعل مستقبل- (نحن) فاعل- يُسْرًا : مفعول مطلق

وزود باشد که بگوئیم دستورات ساده و آسانی که قابل تحمل آنان باشد و مالیات سنگین و طاقت فرسایی بر آنان صادرنمی کنیم بلکه فرا خور طاقت او دستور می‌دهیم.

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿۸۹﴾

آنگاه راهی را دنبال کرد.(۸۹)

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا

أَتْبَعَ : فعل ماضی- فاعل (هو)- سَبَبًا : مفعول به

کلمه سبب در قرآن به معنای مختلف از قبیل باب، دوستی، رسن، طریق آمده است. می‌گوید: پس دیگرباره وسیله و سببی پیدا کرد که برای بازگشت راه مشرق را پیش گرفت. این سخن درباره کسانی است که خورشید بر آنان طلوع می کند،ومی گفت به سفر رفتم و از سر زمین چین گذشتم و درباره ی ایشان پرسیدم و گفتند میان تو و ایشان یک شبانه روز راه است،

حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ ٱلشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَل لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا ﴿۹۰﴾

تا به طلوع گاه خورشید رسیدآنجا قومی را یافت که ما میان آنها و آفتاب پوششی نداده‌ایم.(۹۰)

حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ ٱلشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَل لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا

حَتَّىٰٓ: ابتدا- إِذَا : مفعول فیه- بَلَغَ : فعل ماضی- فاعل(هو)- مَطْلِعَ: مفعول به

تا اینکه به محل طلوع آفتاب[1] که از جانب شرق است برسید و یافت آفتاب راکه هر صبحگاه بر می‌آید و شعاع او می تابد بر قومی که کافر بودند نه سر پناهی داشتند و نه لباسی بلکه بدون لباس لخت و عریان بودند همچون انسانهای اولیه.

مولانا گفت:

مطلــع شــمس آی اگــر اســکندری	**بعــد از آن هــر جــا روی نیکــوفری**
بعــد از آن هــر جــا روی مــشرق بــود	**شــرقها بــر مــشرقت عاشــق بــود**

پروردگار جهانیان آنجا خلقی.آفریده که ایشان رامنسک‌گویند،گوشهای ایشان بزرگ و قد ایشان کوتاه است،آنان در سرزمینی بودند که ساختمانی بر آن زمین قرار نمی گرفت و آنان در حفره هایی که زیر زمین کنده بودند زندگی می کردند و چون آفتاب از نیمروز می گذشت برای انجام کارهای کشاورزی خود بیرون می آمدند.

كَذَٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ﴿۹۱﴾

چنین بود، و ما از آن خبرها که نزد وی بود، بطور کامل خبر داشتیم.(۹۱)

---

[1] - مطلع الشمس: مراد قسمت شرق جهان معمور آن روزی است. تفسیر نور

كَذَٰلِكَ

اسکندر همان کاری با اهل مشرق کرد که با اهل مغرب کرده بود یعنی رفتار یکسان با اهل غرب و شرق داشت.

وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا

وبدرستیکه ما احاطه داشتیم به آنچه نزدیک او بود از تمام اسباب و ادوات حرب و وسیله ی حکومتی و پادشاهی و جهانگیری که جمع بود بر وی آگاهی داشتیم و به او احاطه داشتیم.

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٩٢﴾

آنگاه راهی را دنبال کرد(۹۲)

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا

در آیه هشتاد و نه الکهف درحق سبب و معنای مختلف آن گفتیم پس دیگر باره وسیله و سببی پیدا کرد که برای بازگشت راه از مشرق به شمال، آنجا که ترکان ساکن اند روی آوردیم.

حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ ٱلسَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿٩٣﴾

تا وقتی میان دو کوه (دو سد) رسید مقابل آن قومی را یافت که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند.(۹۳)

حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ ٱلسَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا

و چون از همه مردم شرق و غرب آسوده خاطر شد و خاور و باختر راگشت آهنگ ناحیه مرکزی زمین و جن و انس و یاجوج و مأجوج کرد زمانیکه به سرزمین ترک رسید بمیان دو کوه آمد[1] در فرا سوی آن دو کوه سرزمین **یاجوج وماجوج**[2] را یافت آدمهایی با شکل و قیافه های عجیب و غریب که

---

[1] - السدین: (سد) گاهی به کوه گفته می‌شود، مراد از دو کوه سلسله جبال سرزمین قفقاز میان دریای خزر و دریای سیاه است. تفسیر نور.
در مورد موقعیت جغرافیایی دو کوه «السدین» در پاورقی مختصر تفسیر ابن کثیر در ذیل آیه: «حتی اذا ساوی بین السدین» آمده است: قال السیوطی عن الضحاک: همانا من قبل ارمینیه و آذربایجان، اخرجه ابن ابی حاتم. «مختصر تفسیر ابن کثیر ج ۲ پاورقی ص ۴۳۶.
سد ذوالقرنین در کجا واقع شده و به چه منظور ساخته شده است؟
آنچه مسلم است و آیات بر آن دلالت دارد آنست که ذوالقرنین به منظور جلوگیری از هجوم اقوام وحشی، در مناطق کوهستانی که به کوه‌های قفقاز معروف است، سدی میان دو کوه ایجاد نمود. تنگه‌ایکه در آن «سد» ایجاد گردیده در عصر حاضر تنگه «داریال» نامیده می‌شود که در نقشه‌های موجود میان «ولادی کیوکز» و «تفلیس» نشان داده می‌شود.
در روشنایی قرآن «از مولوی سعدی بهبودی- و تفسیر نور.
سداً ... شاید مراد دیوار آهنی موجود در تنگه داریال «واقع در سرزمین قفقاز باشد که هنوز پابرجاست. تفسیر نور.
در مورد «ذوالقرنین» که چه کسی بوده از ازمنه قدیم بین مفسرین اختلاف نظر وجود داشته و دارد. برخی مفسرین اسکندر رومی را «ذوالقرنین» می‌نامند و برخی از جمله ابوالکلام آزاد، کوروش فرمانروای هخامنشی ایران را و برخی هم شاهی از پادشاهان یمن راکه تبابعه نامیده می‌شدند «ذوالقرنین، می‌دانند».
برای تفصیل بیشتر به تفسیر جواهر القرآن- طنکاوی و تفسیر نمونه، مراجعه نمایند.

[2] - یأجوج و مأجوج: آنچه مسلم است آنست که این دو نام متعلق به دو قبیله وحشی و خونخواری بوده که امنیت و آرامش را از نواحی اطراف خویش سلب نموده بودند و باعث اذیت و آزار همسایگان خود می‌شدند.

←

هیچ سخنی را نمی فهمیدند امیرالمومنین علیه السلام در وصف یاجوج ماجوج گفته که ایشان بسیار بالا قد، برصورت آدمی اند لکن بجای لباس موی دارند و خویشتن را با آن موی بپوشند همچون بهائم و چارپایان و بجای ناخن چنگال دارند مثل حیوانات درنده .نیش دارند چون پلنگ و شیر، آواز دهند چون گرگ، بسرایند چون کبوتر، و با جفت خویش جفت گیری می‌کنند و گوشها دارند دراز یکی را فرش کنند و دیگری را بر خود افکنند و هیچیک از ایشان نمی میرد تا هزار بچه نیارد.

نوعی از آفریده های خداوند اند که شباهتی به آدمیان ندارند و مثل چارپایان هستند علف می خورند و چرندگان و جانوران وحشی را شکار می‌کنند و خرندگانی چون مار و کژدم و هر جاندار دیگری را می خورند و گفته اند یاجوج وماجوج لقب دو پسر **یافث بن سام** اند نام یاجوج کمین است و نام ماجوج مسمع.

لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا

درآنجا اسکندر قومی را یافت که سخن را نمی فهمیدند و همچون چارپایان زندگی می‌کردند.

قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَن تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿٩٤﴾

گفتند: ای ذوالقرنین یاجوج و مأجوج در این سرزمین تباهکارانند،آیا برای تو خراجی مقرر داریم که میان ما و آنها سدی کنی(۹۴)

قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَن تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا

يَأْجُوجَ: اسم إِنَّ - مُفْسِدُونَ: خبر إِنَّ

در آنجا میان دو کوه، قومی را دید مسلمانان و مؤمنان که از یاجوج و مأجوج بنالیدند و ازرنج و ایذای ایشان بزاریدند و گفتند بدرستیکه قوم یاجوج و مأجوج فسادکنندگان روی زمین اند هر گاه که از پس این دو کوه بیرون آیند ازگیاه سبز آنچه بیابند بخورند و آنچه از گیاهان خشک بیابند با خود می برند و چارپایان ما را می کشند و می خورند و اگر چارپایان نیافتند آدم را بجای آن می خورندومؤمنان آنجا آن هنگام که قدرت و امکانات ذوالقرنین را دیدند بدو گفتند.ای ذوالقرنین یاجوج ماجوج دراین سرزمین فساد می‌کنند و بر ما می تازند و اموال ما را به تاراج می برندآیا برای تو از مالهای خود مزدی بدهیم میان ما و میان ایشان سدی بزرگ و محکمی می سازی؟

←در تفسیر نور در مورد یأجوج و مأجوج آمده است: شاید مراد از یأجوج قبیله تاتار، و مراد از مأجوج قبیله مغول باشد که هر دو از یک نژاد بودند و در منطقه شمال شرقی کره‌ی زمین در نواحی مغولستان بسر می‌بردند، و اغلب سیل آسا به سمت شرق یا جنوب سرازیر می‌شدند.

در مختصر تفسیر ابن کثیر در مورد یأجوج و مأجوج و فساد آن و افسانه‌های اسرائیلی در مورد آن‌ها در ذیل آیه «حتی اذا بلغ بین السدین» آمده است.

در مورد شکل و قیافه‌های عجیب و غریب و گوش‌های یأجوج و مأجوج که در وصف آن‌ها نقل و قول شده، ابن کثیر اینگونه روایات را غیر صحیح و غیر قابل استناد می‌داند.

شیخ سعید گفت:

ترا سد یأیوج کفر از زر است به رویین چو دیوار اسکندر است

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از زینب بنت جحش رضی الله عنها روایت است که پیغمبر خدا ﷺ سراسیمه نزدش آمده و گفتند: « لا اله الا الله، ای وای بر قوم عرب از بدبختی که نزدیک است دامن‌گیر آنها شود، امروز از سدی که مقابل یاجوج و ماجوج قرار دارد، این قدر گشوده شده است» و [برای تعیین نمودن آن قدری که گشاده شده است] انگشت شهادت را حلقه کرده و به سر انگشتی که در پهلوی انگشت شهادت قرار دارد رساندند، زینب بنت جحش رضی الله عنها می گوید: پرسیدم: یا رسول الله! آیا در حالی *که مردم صالح و نیکوکاری در بین ما وجود دارند هلاک خواهیم شد؟ فرمودند: [بلی! در صورتی که بدکاران زیاد شوند].*

قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿٩٥﴾

گفت: آن چیزها که پروردگارم مرا تمکن آن داد،بهتر است،مرا به نیرو کمک دهید تا میان شما و آنها حائلی کنم(۹۵)

قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا

رَدْمًا: سد بزرگ و محکم.

اسکندر به ایشان گفت آنچه راکه خداوند از مال و قدرت و حکومت برای من داده بهتر ازآنچه که شما می خواهید بمن بدهید پس به من کمک کنید تا به کمک مردان توانا به این کار یعنی کشیدن دیوار میان شما و ایشان اقدام کنم و سد بزرگ و محکمی بسازم.

ءَاتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَاتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا ﴿٩٦﴾

قطعات آهن پیش من آرید، تا چون میان دو دیواره پر شد گفت: بدمید تا آنرا بگداخت ، گفت: روی گداخته نزد من آرید تا بر آن بریزم.(۹۶)

ءَاتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ

ءَاتُونِي: فعل امر- (و) فاعل- (ن) وقایه- ی:مفعول به- زُبَرَ: مفعول به ثانی

سپس به ساختن سد محکم وعظیم شروع کردند ذوالقرنین گفت برای من قطعه های آهن و مس را بیاورید گفتند این مقدار آهن و مس را ازکجا آوریم ؟گفت من شما را به معدن آهن ومس راهنمایی می‌کنم و به دو کوه ضربتی زد و آهن و مس استخراج کرد.

حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انفُخُوا

وآنگاه شروع به چیدن کردند تا کاملاً میان دو طرف کوه را برابر کرد و شکاف بین دو کوه را از آهن پر نمود. **بیت**

بفارغ دلی جابجا تن زدند همه روز و شب خشت و آهن زدند

سپس فرمان داد که بالای آن آتش بیفروزند وگفت بدان آتش بدمید،

حَتَّىٰٓ إِذَا جَعَلَهُۥ نَارًا

تا اینکه آن خشتهای آهن را مانند آتش گردانید.

قَالَ ءَاتُونِيٓ أُفۡرِغۡ عَلَيۡهِ قِطۡرًا

أُفۡرِغۡ: بریزم- قِطۡرًا: مس گداخته

سپس گفت مس ذوب شده برای من بیاورید تا بر بالای آهن گرم شده مس گداخته بریزم.

بهر روئی فرشی که انگیختند بر و روی حل کرده می ریختند

بر اینگونه دیواری بزرگ و عظیم صدوپنجاه گز بمانند کوهی ساخته شد و گفته‌اند این سد در ناحیه ی خاوری ترکستان و خزر قرار دارد.**مورخان در چگونگی ساختن سد نوشته اند** چنین بود که فاصله میان دوکوه را بسنجید صد فرسنگ بود،پایه اصلی را چندان گود کرد که به آب رسید و پهنای آن را پنجاه فرسنگ قرار داد نخست میان دو کوه را از چوب انباشته کرد و بالای آن یک ردیف آهن قرار داد و بالای آهن یک ردیف دیگر چوب و همینگونه یک ردیف آهن و یک ردیف چوب چیدند تا دهانه دو کوه کاملاً پر و گرفته شد آنگاه دستور داد آتش افروختند و درآن دمیدند و مس مذاب هم می ریختندآتش چوبها را از میان می برد و آن فاصله با مس مذاب پر می شد و هم چون جامه ای دو رنگ مخطط شد یک ردیف سرخی و زردی مس و یک ردیف سیاهی و غبار آلودگی آهن و بصورت سدی بزرگ و طولانی و بسیار استوار درآمد اما پاسخ این سئوال ناشناخته باقی ماند اینکه دیوار آهنین ذوالقرنین در کجا واقع شده است.هر چند گفتیم در ناحیه‌ی خاوری ترکستان و خزر قرار دارد یعنی سرزمین قفقاز.

فَمَا ٱسۡطَٰعُوٓاْ أَن يَظۡهَرُوهُ وَمَا ٱسۡتَطَٰعُواْ لَهُۥ نَقۡبٗا ﴿٩٧﴾

پس [یأجوج و مأجوج] نتوانستند بر آن بالا روند و نتوانستند آنرا نقب زنند [سوراخ کنند].(۹۷)

فَمَا ٱسۡطَٰعُوٓاْ أَن يَظۡهَرُوهُ وَمَا ٱسۡتَطَٰعُواْ لَهُۥ نَقۡبٗا

أَن يَظۡهَرُوهُ: بر پشت آن بروند- نَقۡبٗا: سوراخ کردن و شکافتن

که هجوم آورندگان یاجوج و ماجوج نتوانستند از آن سد محکم و عظیم بالا بروند و نیز نتوانستند آنرا بشکافند ویا سوراخ کنند.روایت شده است که مردی به رسول خداﷺ گفت من سد یاجوج وماجوج را دیده ام ، فرمود آنرا برای من وصف کن گفت چون جامه خط دار است یک راه سیاه ویک راه سرخ، پیامبر گفت درست دیده‌ای.

قَالَ هَٰذَا رَحۡمَةٞ مِّن رَّبِّيۖ فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ رَبِّي جَعَلَهُۥ دَكَّآءَۖ وَكَانَ وَعۡدُ رَبِّي حَقّٗا ﴿٩٨﴾

گفت:این مرحمتی از جایب پروردگار من است و چون وعده پروردگارم بیاید آنرا هموار سازد و وعده پروردگارم درست است. (۹۸)

قَالَ هَٰذَا رَحۡمَةٞ مِّن رَّبِّيۖ

هَٰذَا: مبتدا- رَحۡمَةٞ: خبر

ساختن این سد بزرگ و به اتمام رساندن آن بخششی از جانب پروردگار است و این سد پا بر جا می ماند تا خدا بخواهد.

فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ رَبِّي جَعَلَهُۥ دَكَّآءَۖ

پس آن زمان که وعده ی پروردگارمن به خروج یاجوج وماجوج بیاید این سد محکم و عظیم را همچون زمین صاف و هموار گرداند ومانع خروج ایشان نمی شود.

وَكَانَ وَعۡدُ رَبِّي حَقّٗا

وَعۡدُ: اسم كَانَ - حَقّٗا: خبر كَانَ

و وعده ی پروردگار من در خروج یاجوج و ماجوج حق و راست است و آمدن قیامت حتمی و قطعی است **انماطی** از قول **وهب** می‌گوید که گفته است هر چند خدا داناتر است ولی به ما خبر رسیده است که یاجوج و ماجوج هر سال یک مرتبه تا کنار این سد پیشروی می‌کنند[1] و چون به آن می رسند به سرزمین های خودبر می گردند و به همین حال خواهند بود تا رستاخیز نزدیک شود خداوند آنرا خواهد گشود و این است معنی گفتار الهی که در سوره انبیا آیه نودوشش می فرماید: چون گشوده شود یاجوج و ماجوج از هر بلندی می شتابند.

وَتَرَكۡنَا بَعۡضَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ يَمُوجُ فِي بَعۡضٖۖ وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَجَمَعۡنَٰهُمۡ جَمۡعٗا ﴿٩٩﴾

درآنروز بگذاریمشان که چون موج در هم شوند و در صور دمیده شود و جمعشان کنیم جمع کامل. (۹۹)

وَتَرَكۡنَا بَعۡضَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ يَمُوجُ فِي بَعۡضٖۖ وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَجَمَعۡنَٰهُمۡ جَمۡعٗا

تَرَكۡنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- بَعۡضٖ: مفعول به

ودرآن روز که جهان پایان می گیرد ما یاجوج و ماجوج را رها می‌کنیم که در هم موج می زنند و برخی از آنان در برخی دیگر اضطراب می‌کنند و صور اسرافیل برای قیام قیامت دمیده شود پس همه خلق راجمع می‌کنیم جمع کردنی برای رسیدگی به حساب و کتابشان در روز حشر. **مولانا گفت:**

---

[1] - در تفسیر ابن کثیر در مورد این که یأجوج و مأجوج هر روزه مشغول کندن سد هستند ولی موفق نمی‌شوند تا آنکه آخرالامر انشاء الله می‌گویند و موفق به کندن سد می‌شوند، ابن کثیر نسبت این حدیث را به پیامبر صلی الله علیه وسلم صحیح نمی‌داند.

سازد اسرافیل روزی ناله را جان دهد پوسیده ی صد ساله را
ما بمردیم و بکلی کاستیم بانک حق آمد همه بر خاستیم

وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا ﴿١٠٠﴾
آنروز جهنم را کاملاً به کافران نشان دهیم. (۱۰۰)

وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا

عَرَضْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- جَهَنَّمَ: مفعول به- عَرْضًا: مفعول مطلق

ودرآن روز حشر که برای حساب و کتاب اعمال انسانها جمع کردیم دوزخ را برای ناگرویدگان ظاهر می‌گردانیم چه ظاهرگردانیدنی که آن نشانه هول و زجر و تهویل است.

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا ﴿١٠١﴾
همان کسان که دیدگانشان از یاد من در پرده بوده و شنیدن نمی توانسته اند. (۱۰۱)

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا

الَّذِينَ: بدل

دوزخ را برای آن کافرانی نشان می‌دهیم که چشم دلشان از دیدن آیات من در پوششی بوده واز مشاهده آیات و درک آیات من که نشانه توحید وایمان است عاجز بودند و قادر به شنیدن کلام من نبودند.

نظم

چون تو قرآن خوانی ای صدر امم گوش شان را پرده سازم ازصمم
چشمشان را نیز سازم چشم بند تا نبینند وکلامت نشنوند

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ ۚ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ﴿١٠٢﴾
مگر کسانی که کافرند پندارند که سوای من،بندگانم را خدایان توانند گرفت که ما جهنم را برای کافران محل فرودآمدنی، آماده کرده ایم. (۱۰۲)

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ

أَنْ يَتَّخِذُوا: فعل مضارع- (و)فاعل- عِبَادِي: مفعول به- أَوْلِيَاءَ: مفعول به ثانی

آیا کافران گمان بردند که ایشان بندگان من فرشتگان و عیسی و عزیر غیر از من به خدایی گیرند و معبود خود قرار دهند. بدانکه با پندار و گمان و خیال و وهمی که آنان دارند آن عبادت سودی به حال آنان نخواهد داشت چه بدگمان و پندار باطلی است که ایشان دارند.

إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا

نا: اسم إِنَّ- أَعْتَدْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- جمله خبر إِنَّ- جَهَنَّمَ: مفعول به- نُزُلًا: مفعول به ثانی

بدرستیکه برای کافران و ناگرویدگان دوزخ را آماده کردیم که در آن فرود آیند و در آتش جهنم بسوزند. این کافران می‌پندارند که با کفر و شرک بندگان مخلص من عیسی، عزیر. آنان را دوست خواهند داشت یا نصرت خواهند داد کلاً، چنین نیست که مؤمنان دشمن کافران‌اند.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿١٠٣﴾

بگو آیا شما را از آنها که بعمل زیانکارترند خبر دهیم؟(۱۰۳)

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا

نُنَبِّئُكُمْ: فعل مضارع-کم: مفعول به-(نحن)فاعل- أَعْمَالًا: تمیز

گفته‌اند این آیت در شأن اصحاب صوامع از زاهدان ترسایان آمده است. رهبانان و زاهدان خویشتن را در صومعه‌ها باز داشتند و ریاضت کشی و مجاهده با نفس می‌کردند و بدین طریق خود را در رنج می‌انداختند. برای ایشان از آن ریاضت هیچ نفعی و سودی نمی‌رسد و سرانجام ایشان جز هلاکت و عذاب چیز دیگری نیست. به جهت نگرویدن به محمدﷺ و نپذیرفتن قرآن. همانست که در جای دیگر گفت:

«عامله ناصبه تصلی ناراً حامیه».

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٠٤﴾

همان کسان که کوشش ایشان در زندگی این دنیا تلف شده و پندارند که رفتار نیکو دارند.(۱۰۴)

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا

الَّذِينَ: بدل-(و)حالیه- هُمْ: مبتدا- يَحْسَبُونَ: فعل مضارع-(و)فاعل، جمله خبر

آنان کسانی هستند که تلاششان برای ریاضت‌کشی و پاکی نفس به جهت عقیده ناپاکشان در دنیا ضایع می‌شود و در حالی که می‌پندارند که به نیکوترین صورت کار نیک انجام می‌دهند بلکه عبادت شرک آلود ایشان سبب فلاح ایشان در دنیا و آخرت نمی‌شود. **شیخ سعدی گفت:**

مشو غره بر حسن گفتار خویش — به تحسین نادان و پندار خویش

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ﴿١٠٥﴾

همان کسان‌اند که آیه‌های پروردگارشان را با معاد انکار کرده‌اند، اعمالشان هدر شده و روز قیامت برای آنها میزانی بپا نمی کنیم.(۱۰۵)

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا

أُولَٰئِكَ: مبتدا-الَّذِينَ: خبر

آنانکه ذکر شدند و به آیت‌های پروردگار خود که قرآن است کافرند و به یکتایی خدا انباز می‌گیرند و برای حشر و نشر و رسیدگی به اعمال بی‌باورند ایشان در روز رستاخیز آثار و قدرت خدا را می‌بینند.

پس اعمال کفرآمیز ایشان تباه و ضایع شد در روز قیامت برای اعمال ایشان وزنی و میزانی برای پاداش معین نخواهد شد بلکه به جهت کفرشان خوار و ذلیل خواهند شد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «در روز قیامت چه بسا اشخاص بزرگ جثه و چاق و فربهی را حاضر می سازند که در نزد خداوند متعال به اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش ندارند» و فرمودند: «اگر می خواهید این قول خداوند متعال را تلاوت نمایید: ﴿... پس در روز قیامت برای آنها هیچ وزنی را قائل نیستیم﴾».

ذَٰلِكَ جَزَآؤُهُمۡ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُواْ وَٱتَّخَذُوٓاْ ءَايَٰتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ﴿١٠٦﴾

چنین است و سزای ایشان جهنم است برای آنکه انکار ورزیده و آیه‌های من و پیغمبرانم را به مسخره گرفته‌اند.(۱۰۶)

ذَٰلِكَ جَزَآؤُهُمۡ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُواْ وَٱتَّخَذُوٓاْ ءَايَٰتِي وَرُسُلِي هُزُوًا

مبتدا محذوف- ذلک: خبر- جَزَآؤُهُمۡ: مبتدا- جَهَنَّمُ: خبر

ایشان به جهت نگرویدن به آیات خداوند وپیغمبر و قرآن و به خدای یکتا و به استهزاء گرفتن پیغمبر و قرآن پاداش و جایگاهشان آتش جهنم است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَانَتۡ لَهُمۡ جَنَّٰتُ ٱلۡفِرۡدَوۡسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾

کسانیکه ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند منزلشان باغهای بهشت است.(۱۰۷)

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَانَتۡ لَهُمۡ جَنَّٰتُ ٱلۡفِرۡدَوۡسِ نُزُلًا

ٱلَّذِينَ: اسم إِنَّ - لَهُمۡ: جار و مجرور خبر كَانَ - جَنَّٰتُ: اسم كَانَ ، جمله خبر إِنَّ

بدرستی آنانکه به رسول و قرآن ایمان آوردند و عملهای شایسته و نیکو انجام دادند و در اعمال خود خالص اند به حکم خدای تعالی بهشت‌های فردوس یعنی بوستانهای مشتمل بر اشجار که اکثر آن درخت انگور باشد برای آنان آماده شده است.

خَٰلِدِينَ فِيهَا لَا يَبۡغُونَ عَنۡهَا حِوَلًا ﴿١٠٨﴾

جاودانه در آنند و هرگز از آنجا انتقال نخواهند یافت.(۱۰۸)

خَٰلِدِينَ فِيهَا لَا يَبۡغُونَ عَنۡهَا حِوَلًا

خَٰلِدِينَ: حال

مخلصان و مطیعان و مشتاقان در آن بهشت جاودان می‌مانند و تقاضای نقل مکان نمی‌کنند چه بهترین جایگاه است و هر چه خواهند در آن جمع و در حال، حاضر می‌باشند.

قُل لَّوْ كَانَ ٱلْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّى لَنَفِدَ ٱلْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَٰتُ رَبِّى وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِۦ مَدَدًا ﴿١٠٩﴾

بگو اگر دریا مرکب کلمات پروردگار من باشد، پیش از آنکه کلمات پروردگارم به آخر رسد، دریا خشک خواهد شد و گرچه نظیر آن را نیز بکمک آوریم.(۱۰۹)

قُل لَّوْ كَانَ ٱلْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّى لَنَفِدَ ٱلْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَٰتُ رَبِّى وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِۦ مَدَدًا

بگو ای محمدﷺ اگر دریاهای جهان برای نوشتن کلمات پروردگارم مرکب شوند، آب دریاها تمام می‌شود قبل از اینکه کلمات پروردگارم تمام شود زیرا که آب دریا جسم است و هر جسمی پایانی دارد ولی علم و کلام آفریدگار بی‌منتهاست و پایانی ندارد و اگر مثل آن دریاها به عنوان کمک بدان بیفزائیم و به مرکب تبدیل کنیم باز هم در مقابل علم بی‌نهایت پروردگارم ناچیز است. **مولانا گفت:**

اول و آخر نشانش کس نداد گفت لوکان له البحر مداد

شیخ اجل سعدی گفت:

ای برتر از خیال‌و قیاس و گمان و وهم وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
مجلس تمام گشت و بآخر رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم

قُلْ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰٓ إِلَىَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا۟ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَٰلِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدًۢا ﴿١١٠﴾

بگو من فقط بشری هستم که بمن وحی می‌شود، [حق اینست] که خدای شما خدای یگانه است هر که امید دارد به پیشگاه پروردگار خویش رود، باید عمل شایسته کند و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.(۱۱۰)

قُلْ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰٓ إِلَىَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ

(انا): مبتدا-بَشَرٌ: خبر

این آیه آخرین سوره کهف است جمع بندی از اصول توحید و معاد و نبوت که اعتقاد با آن کامل می‌شود. می‌گوید: ای محمدﷺ بگو جز این نیست که من نیز بشری هستم مثل شما و من پیغمبر خدایم و وحی خداوند بوسیله جبرئیل به من می‌رسد جز این نیست که معبود شما معبودی یکتاست بی‌شریک و بی‌همتا. **مولانا گفت:**

ماه می‌گوید به ابر و خاک و فیئی من بشر بودم ولی یوحی الیّ

فَمَن كَانَ يَرْجُوا۟ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَٰلِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدًۢا

مَن: مبتدای جازم-(هو) اسم کَانَ -يَرْجُوا: فعل مضارع-(هو)فاعل، جمله خبر کَانَ ، جمله خبر مَن

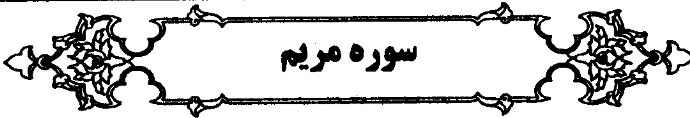
پس هر کس امید دیدار پروردگارش را در بهشت آرزو کند پس باید اعمال شایسته و صالح انجام دهد و نباید در عبادت پروردگارش کسی را شریک سازد علاوه از شرک جلی، از شرک خفی نیز خودداری کند زیرا عبادتی که در آن پرستش غیر خدا باشد بر روی او پس زده می‌شود.

پیر هرات خواجه عبدالله انصاری گفت:

الهی! اگر چه بهشت چون چشم و چراغ است، بی دیدار تو درد و داغ است.

الهی! اگر مرا در دوزخ کنی، دعوی دار نیستم؛ و اگر در بهشت کنی، بی جمال تو خریدار نیستم.

الهی! من به حور و قصور کَیْ نازم؟ اگر نَفَسی با تو پردازم، از آن هزار بهشت پرسازم.



سوره مریم مکی است و نود و هشت آیه می‌باشد می‌گویند یک آیت آن که آیت سجده است به قول بعضی مفسران در مدینه نازل شده است و دو آیت در آن به آیت سیف منسوخ است که درجای خود ذکر خواهد شد. این سوره متضمن بر اثبات وجود خداوند ﷻ و وحدانیت وی و اثبات بعث و نشر و قصه بارداری مریم (س) و ولادت عیسی است. و نیز ذکر استجابت دعای حضرت زکریا ؑ از خداوند ﷻ و اعطای فرزند به نام یحیی در سن پیری ایشان در آن آمده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

كٓهيعٓصٓ ﴿١﴾

کاف، ها، یا، عین، صاد(۱)

كٓهيعٓصٓ

دربعضی تفسیرها گفته‌اند که پروردگار جهانیان این حروف تهجی را در اوایل سوره بدان جهت فرستاده است تا مدت بقاء اسلام بر خلق دلالت کند، و قومی گفته‌اند كٓهيعٓصٓ نام سوره‌هاست. و بعضی گفتند نام قرآن است و نیز گفته‌اند نامهای الله تعالی است. از علی ابن ابی طالب روایت است که علی ؓ با این حروف (كٓهيعٓصٓ) سوگند یاد کرد چونکه معتقد بود که این حروف نامها و یا صفات خدایند.

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُۥ زَكَرِيَّآ ﴿٢﴾

این خبر رحمت کردن پروردگارت با بنده خویش زکریاست.(۲)

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُۥ زَكَرِيَّآ

مبتدا محذوف- ذِكْرُ: خبر

این قصه که بر تو می‌خوانیم ذکر خداوند توست به مهربانی بر بنده‌ی خود که زکریاست که از اولاد رجعیم پسر سلیمان نبی پسر داود علیهم السلام است پس قصه او را بخوان و یاد کن.

گفته‌اند زکریا ؑ پیش از آنکه به پیامبری بر انگیخته شود درودگر و بسیار زاهد بوده است در آن هنگام در بیت المقدس پیامبری نبود، روزی که زکریا در محراب نیای خود داود ؑ مشغول عبادت

بود همینکه از نماز فارغ شد جبرئیل بر او نازل شد و وحی خداوند و نبوت را به او ابلاغ کرد و به اطلاع زکریا رساند که خداوند متعال او را به پیامبری برای بنی اسرائیل برانگیخته است، زکریا سپاس خداوند را به سجده افتاد و پیش بنی اسرائیل رفت و ایشان را دعوت کرد برخی او را تکذیب کردند. برخی هم او را تصدیق کردند، زکریا میان بنی اسرائیل امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد و عمران هم همچنان به عبادت خداوند سرگرم بود از طرف دیگر بدانیم که **عمران** هم پسر **ماتان** که از اولاد **رجعیم** پسر **سلیمان نبی** پسر **داود علیه السلام** است.

زکریا و عمران با دو خواهر ازدواج کردند، همسر زکریا نامش **ایشاع** خواهر **حنه**دختر **فاقوذ** مادر یحیی است. و همسر عمران نامش **حنه** خواهر **ایشاع** دختر **فاقوذ** مادر بزرگ **عیسی** است. درواقع زکریا و عمران به اصطلاح امروزی با هم **باجناق** هستند. البته باید دانست که عمران پدر موسی‌ؑ غیر از این عمران است. تا آن زمان به زکریا و عمران فرزندی عنایت نشده بود، روزی که **حنه** کنار عمران نشسته بود کبوتری را دید که به جوجه اش غذا می‌دهد، از شوقی که به فرزند داشت گریست و موضوع را به عمران گفت، عمران گفت برخیز تا از خدای خویش در این باره مسئلت کنیم، هردو برخاستند نمازگزاردند و از خداوند مسئلت کردند که به ایشان فرزندی عنایت فرماید، عمران در خواب دید که به او می‌گویند خداوند متعال دعای ترا بر آورد، با همسر خود در آمیخت و باردار شد و خداوند متعال در این باره از قول حنه همسر عمران چنین می‌فرماید: وقتی که گفت زن عمران، پروردگارا بدرستی آزاد نذر کردم برای تو آن راکه در شکم من است، پس قبول کن از من بدرستی که تو شنوا و دانا هستی. گوید: درآن روزگار مردم با آزادکردن فرزندان خود برای خدمت در بیت المقدس به خداوند متعال تقرب می‌جستند، کودکان معمولاً تا هنگام بلوغ خدمتکار بیت المقدس بودند و چون به بلوغ می‌رسیدند هر که دوست داشت همچنان به خدمتکاری باقی می‌ماند و هر که می‌خواست از آن کار منصرف می‌شد.

کسائی می‌گوید،چون مادر مریم نذر کرد، پدرش به او گفت تو که چنین نذری کرده ای اگر دختر باشد چگونه ممکن است؟ حنه از این جهت غمگین شد وچون فرزند متولد شد دختر بود خداوند متعال چنین می‌فرماید: پس آنگاه که نهاد آن مادینه راگفت پروردگارا! بدرستی که من او را مریم نام نهادم و بدرستی که من او را در پناه تو می‌آورم و مادر سپس چنین گفت پروردگارا من آن چه را در شکم داشتم برای تو نذر کردم ازمن بپذیر و خداوند متعال در این باره چنین می‌فرماید:

« پس پذیرفت او را پروردگار او پذیرفتنی نیکو و تربیت فرمود او را تربیتی نیکو».

گوید، مادر مریم او را با خود به بیت المقدس برد، زکریا همراه تنی چند از پارسایان یهود آنجا بود به حنه گفت این چیست؟ گفت دخترم مریم است که او را خدمتگزار آزاده بیت المقدس قرار داده ام و خداوند از من پذیرفته است شما هم او را بپذیرید و در مکنید، بنی اسرائیل روی به زکریا کردند و گفتند در این باره چه می‌گویی؟ گفت ناچار باید کسی عهده دار پرستاری مریم شود تا به سن و سال

خدمتکاری برسد و پس از آن خدمتگزار مسجد شود، گفتند کدامیک از ما باید سرپرستی او را عهده دار شویم؟

زکریا گفت چون من شوهر خاله اویم به این کار سزاوارترم در عین حال قرعه می‌کشیم، هریک چوبه تیر خود را برداشتند وکنار چشمه **سلوان** رفتند و آن نام جایی در حومه بیت المقدس که دارای چشمه ساری شیرین است که باغهای بزرگ و بسیاری را آبیاری می‌کند، عثمان بن عفان آن راخرید و بر مسلمانان فقیران و ضعیفان بیت المقدس وقف کرد.

گفتند تیرهای خود را در این چشمه می‌اندازیم هرکس چوبه اش روی آب بایستد او عهده دار پرستاری و مواظب مریم خواهد بود، چوبه ها را انداختند همه در آب فرو شد جز چوبه زکریا که بر روی آب ماند و جریان آب هم او را نبرد: و نیز گفته‌اند قلمهای آهنی که تورات با آنان می‌نوشتند در آب اندازند قلم کسی که بر آب بماند و فرو نرود کفیل مریم باشد. زکریا او راگرفت و یکی از زنان بنی اسرائیل را به دایگی او برگزید، گوید اندکی بعد عمران پدر مریم درگذشت، زکریا برای مریم خانه ای ساخت که جز با نردبان نمی‌شد برآن رفت و معمولاً کسی غیر از زکریا به آن خانه نمی‌رفت، زکریا هم برای او غذا می‌برد، و پسر خالهٔ او هم بنام یوسف درودگر پسر یعقوب که از پارسایان خدمتگزاران آزاد بیت المقدس بود.گوید، زکریا پیش مریم می‌رفت در تابستان میوه های زمستانی و درزمستان میوه های تابستانی می‌دیدو از آن تعجب می‌کرد، خداوند متعال در این باره چنین می‌فرماید:

هرگاه زکریا در محراب عبادت پیش مریم می رفت نزد او روزی می‌یافت، پرسید ای مریم این ازکجا برای تو است، می‌گفت از نزد خداوند است بدرستی که خداوند هرکه را بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد. در غزلیات مولانا آمده

خرم آن باغی که بهر مریمان میوه‌های نو زمستان می‌رسند
اصلشان لطف‌است وهم واگشت لطف هم زبستان سوی بستان می‌رسند

إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥ نِدَآءً خَفِيّٗا ﴿٣﴾

آندم که پروردگارش را ندا داد، ندای نهانی.(۳)

إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥ نِدَآءً خَفِيّٗا

إِذۡ: مفعول فیه- نَادَىٰ: فعل ماضی، فاعل (هو)- رَبَّهُۥ: مفعول به- نِدَآءً: مفعول مطلق

کسائی می‌گوید: چون زکریا دید که خداوند چگونه میوه‌ها را در غیر فصل بهره و روزی قرار می‌دهد با خود گفت خداوندی که چنین میوه‌هایی را روزی می‌فرماید تواناست که از پیرزنی نازا و پیرمردی فرتوت فرزند بوجود آورد.

می‌گوید: آن زمانیکه زکریا پروردگار خود را در محراب بیت‌المقدس ندا کرد و گفت پروردگارا! ببخش برای من از نزد خود فرزندی پاک بدرستیکه تو شنوده و اجابت‌کننده دعایی.

در سرّ و خفیه بخواند چون در دعا اخفاء سنت است. و گفته‌اند زکریا از بهر آن در سرّ و خفیه دعا کرد و آن دعا را از قوم خود پنهان داشته است که از ایشان شرم داشته است که در پیرانه سر از خدای خود فرزند می‌خواهد آن هم از زنی عاقر و نازا.

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ ٱلْعَظْمُ مِنِّي وَٱشْتَعَلَ ٱلرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنۢ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيًّا ﴿٤﴾

گفت: پروردگارا! من استخوانم سست شده و سرم از پیری شعله‌ور شده است [سفید شده است] با وجود این من از دعای درگاه تو هرگز محروم نبوده‌ام [از عطای تو هرگز بی بهره نبوده‌ام].(۴)

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ ٱلْعَظْمُ مِنِّي وَٱشْتَعَلَ ٱلرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنۢ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيًّا

رَبِّ: منادا- ی: اسم إِنَّ - وَهَنَ: فعل ماضی- ٱلْعَظْمُ: فاعل، جمله خبر إِنَّ.

در این آیه شریفه **تشبیه** بکار رفته است «اشتعل الراس شیباً» که تشبیه پیری به آتش و آنچنانکه آتش مشتعل می‌شود و همه جا را فرا می‌گیرد، پیری هم آنچنان است.

زکریا آن هنگام در همانجاکه میوه‌ی تازه در غیر وقتش دید دانست که آن از قدرت فراخ خداوند است. او را به فرزند طمع افتاد و گفت آن خداوند قادر است که در زمستان میوه تابستانی در غیر وقتش دهد پس قادر است که پیرانه سر فرزند دهد. آن روز رغبت فرزند خواستن به وی پدید آمد. به محراب برگشت و نماز خواند و به خدای تعالی زارید و از سر این دعا کرد. **رَبِّ إِنِّي وَهَنَ ٱلْعَظْمُ مِنِّي** ... می‌گوید: بار خدایا، تن من از پیری ضعیف گشت و استخوان من سست شد. چنانکه شعله‌های آتش در وقت التهاب متفرق شود و پیدا گردد، همچنان سپیدی پیری در موی سر و محاسن من پیدا و متفرق گشت و هرگاه که من دعا کرده‌ام اجابت کردید و از درگاه کرم تو محروم و نا امید برنگشته‌ام اینک نیز پروردگارا دعای من مستجاب کن.

وَإِنِّي خِفْتُ ٱلْمَوَٰلِيَ مِن وَرَآءِى وَكَانَتِ ٱمْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا ﴿٥﴾

من بعد از خویش از موالیم [وارثانم] بیم دارم و زنم نازاست مرا از نزد خویش فرزندی عطا کن.(۵)

وَإِنِّي خِفْتُ ٱلْمَوَٰلِيَ مِن وَرَآءِى وَكَانَتِ ٱمْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا

ی: اسم إِنَّ - خِفْتُ: فعل ماضی، (ت) فاعل، جمله خبر إِنَّ - ٱلْمَوَٰلِيَ: مفعول به

براستی من بعد از خود از عموزادگانم می‌ترسم، منظور این است که سرپرستی و روحانیت به غیر فرزندان منتقل خواهد شد، و حال اینکه زن من عاقر و نازاست پروردگارا از نزد خود به من فرزندی ببخش که متولی امور دین باشد.

يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ ءَالِ يَعْقُوبَ ۖ وَٱجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ﴿٦﴾

که از من و از خاندان یعقوب ارث ببرد و او را، پروردگارا! پسندیده‌ساز.(۶)

يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ ءَالِ يَعْقُوبَ ۖ

این‌یعقوب بن‌اسحق است پدر یوسف، و زکریا از آل یعقوب بود و از نژاد فرزندان وی.

کلبی گفت: در اینجا این یعقوب بن اسحق نیست بلکه یعقوب بن ماثان برادر زکریا است. می‌گوید: از من مال میراث ببرد و از آل یعقوب نبوت و پیغمبری به ارث ببرد.

وَٱجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا

ٱجْعَلْهُ: فعل امر- فاعل (انت) - ه: مفعول به- رَبِّ: منادا- رَضِيًّا: مفعول به ثانی

پروردگارا ! فرزند مرا شایسته و پسندیده و صالح و پاک قرار بده که هم از جهت گفتار و هم از جهت رفتار از او راضی باشی.

يَٰزَكَرِيَّآ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَٰمٍ ٱسْمُهُۥ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَل لَّهُۥ مِن قَبْلُ سَمِيًّا ﴿٧﴾

ای زکریا! ما تو را مژده پسری می‌دهیم که نامش یحیی است و از پیش همنامی برای وی قرار نداده‌ایم.(۷)

يَٰزَكَرِيَّآ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَٰمٍ ٱسْمُهُۥ يَحْيَىٰ

ٱسْمُهُۥ: مبتدا- يَحْيَىٰ: خبر

ای زکریا! براستی ما تو را به پسری که نام او یحیی است بشارت می‌دهیم یعنی خدای تعالی وحی کرد و جبرئیل را به سوی زکریا فرستاد و جبرئیل پیام خدای تعالی را به او رساند که بتحقیق در سوره آل عمران آیه ۳۹ بیان شد.

«فنادته الملئکه و هو قآئم یصلی فی المحراب أن الله یبشرک بیحیی ... »

لَمْ نَجْعَل لَّهُۥ مِن قَبْلُ سَمِيًّا

و پیش از او کسی را به نام یحیی نیافریده‌ایم یعنی هیچکس پیش از او در این نام که به معنی زنده کننده میراث نبوت پدرش و دارای علم و حکمت باشد نیآمده است و الله اعلم.

قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِى غُلَٰمٌ وَكَانَتِ ٱمْرَأَتِى عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ ٱلْكِبَرِ عِتِيًّا ﴿٨﴾

گفت: پروردگارا چگونه پسری توانم داشت که زنم نازاست و از پیری به فرتوتی رسیده‌ام.(۸)

قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِى غُلَٰمٌ وَكَانَتِ ٱمْرَأَتِى عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ ٱلْكِبَرِ عِتِيًّا

لِى: جار و مجرور خبر كَانَ - غلام: اسم كَانَ

زکریا گفت پروردگارا چگونه باشد برای من پسری و حال آنکه همسرم نازاست و همانا خودم از پیری به نهایت ناتوانی رسیده‌ام زکریا اضافه می‌کند و می‌پرسد پروردگارا آیا می‌خواهی ما را جوان گردانی یا در همین پیری قدرت کامل خود را می‌خواهی نشان بدهی. در دو آیه فوق صفت **کثرت تکرار** آمده است.

قَالَ كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَىَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْـًٔا ﴿٩﴾

گفت: پروردگار تو چنین گفته است، این بر من آسان است، از پیش نیز تو را که چیزی نبودی خلق کرده‌ام.(۹)

قَالَ: فعل ماضی- (هو) فاعل- كَذَٰلِكَ: جار و مجرور خبر، مبتدای آن محذوف است
فرشته (جبریل) به امر خدای تعالی گفت همچنین است که تو خودت گفتی یعنی از پیری و ضعیفی به تو فرزند می‌بخشم.

قَالَ كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا

هُوَ: مبتدا- هَيِّنٌ: خبر
پروردگار تو فرمود: که این کار یعنی آفریدن فرزند از دو شخص مسن و فرتوت بر قدرت من آسان است و بدرستیکه بیافریدیم تو را پیش از یحیی و تو چیزی نبودی تو را از عدم موجودگردانیدیم پس از دو پیر مسن و فرتوت بوجود آوردن فرزند چیزی نیست.

قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا ﴿۱۰﴾
گفت: پروردگارا برای من نشانه‌ای بگذار، گفت نشانه تو اینست که سه شب تمام با مردم سخن نکنی.(۱۰)

قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً
زکریا گفت پروردگارا برای من نشانه‌ای و علامتی بنمای که با این نزدیک بودن این واقعه مشخص گردد.

قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا

آيَتُكَ: مبتدا- تُكَلِّمَ: فعل مضارع- (انت)فاعل، جمله خبر- النَّاسَ: مفعول به- سَوِيًّا: حال
گفت نشانه و آیت تو آنست که با مردم سه روز سخن نگویی و پروردگارت را فراوان یاد کن و در بامداد و شامگاه تسبیح گوی. **کلبی** می‌گوید: روزی که به زکریا مژده داده شد که دارای پسری خواهد شد، نود و دو سال داشت. ضحاک از ابن عباس نقل می‌کند که زکریا یک صدو بیست ساله و همسرش نودو هشت ساله بوده اند.

فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿۱۱﴾
پس، از عبادتگاه نزد قوم خود شد و به آنها تلقین کرد که بامداد و شبانگاه خدا را تسبیح گوئید.(۱۱)

فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا

سَبِّحُوا: فعل امر- (و)فاعل- بُكْرَةً: مفعول فیه
گویند، و چون زکریا با همسرخود در آمیخت غسل کرد و به محراب عبادت خود برگشت زنان بنی اسرائیل پیش او آمدند و گفتند کار تو از همسرت شگفت انگیزتر است، زکریا خواست سخن بگوید نتوانست و دانست که همسرش باردار شده است، برای آنان روی زمین نوشت که من سه شبانه روز توانایی سخن گفتن ندارم.

ثعلبی می‌گوید، اگر گفته شود چرا زکریا پس از اینکه فرشتگان او را مژده دادند نشانه و آیتی از خداوند خواست مگر در آن وحی شک و تردید داشته یا منکر قدرت الهی بوده است نعوذ بالله؟ و این برای مؤمنان جایز نیست تا چه رسد برای پیامبران، پاسخ همان است که **عکرمه** و **سدی** نقل کرده‌اند که چون زکریا صدای فرشتگان را شنید شیطان پیش او آمد و گفت آوایی که شنیدی از جانب خداوند نیست بلکه شیطان ترا مسخره کرده است و اگر وحی الهی می‌بود آن را پوشیده به تو وحی می‌فرمود همچنانکه تو پوشیده از او مسئلت کردی و همچنان که در دیگر امور به تو وحی می‌شود و زکریا این تقاضا را برای رفع وسوسه شیطانی کرد، گوید، پاسخ دیگری هم گفته اند و آن این است که زکریا در تولد پسر تردید نکرد بلکه در کیفیت آن تردید داشت که مثلاً آیا خود و زنش جوان می‌شوند یا با همان پیری و فرتوتی و آیا از همان بانوی پیر و فرتوت یا از بانوی دیگری و این برای کسب خبر است نه برای انکار.

می‌گوید: بعد از این بشارت و مژده، زکریا از محراب عبادت بیرون آمد و به پیش قوم خود رفت و با اشاره به ایشان گفت. صبحگاهان و شامگاهان نماز گزارید و تسبیح گوئید تا شکر این نعمت که برای سرنوشت آینده‌ی همه‌ی شما تاثیر بسزا دارد بجای آورده باشید.

يَٰيَحۡيَىٰ خُذِ ٱلۡكِتَٰبَ بِقُوَّةٖۖ وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡحُكۡمَ صَبِيّٗا ﴿١٢﴾

گفتیم ای یحیی! این کتاب را محکم بگیر، و در طفولیت او را فرزانگی دادیم.(۱۲)

يَٰيَحۡيَىٰ خُذِ ٱلۡكِتَٰبَ بِقُوَّةٖۖ

يَٰيَحۡيَىٰ: منادی- خُذِ: فعل امر، فاعل(انت) - ٱلۡكِتَٰبَ: مفعول به

این فعل، اسم فعل امر است که خدای تعالی به یحیی وحی کرد و فرمود ای یحیی کتاب تورات را هر چه با قدرت تمام تر بگیر و به آن بچسب و بدان عمل کن.

وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡحُكۡمَ صَبِيّٗا

وَءَاتَيۡنَٰهُ: فعل ماضی- (نا) فاعل- ه: مفعول به- ٱلۡحُكۡمَ: مفعول به ثانی- صَبِيّٗا : حال

وما علم و حکمت و فهم کتاب تورات را به یحیی دادیم در حالیکه او کودکی سه ساله یا هفت ساله بود. آورده اند که کودکان محله روزی در سه سالگی به او گفتند ای یحیی بیا تا با هم بازی کنیم یحیی فرمود ما از برای بازی آفریده نشده‌ایم.

وَحَنَانٗا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَوٰةٗۖ وَكَانَ تَقِيّٗا ﴿١٣﴾

و از سوی خویش بر او مهربانی و پاکیزگی (زکات) دادیم و بدینجهت پرهیزکار بود.(۱۳)

وَحَنَانٗا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَوٰةٗۖ

از فضل خود رحمتی و رقت قلبی فراوان به یحیی دادیم و برکت و پاکی نصیب او گردانیدیم.

وَكَانَ تَقِيّٗا

هُوَ: اسم کَانَ - تَقِیًّا: خبر کَانَ

او ازگناه ترسان و پرهیزکار و به اطاعت و به فرمان خدا فرمانبردار بود **حسین بن فضل** می‌گوید به این سبب است که خداوند او را با اطاعت زنده داشت نه معصیتی کرد و نه دراندیشه معصیت بود و گفته شده است از این جهت یحیی نامیده شد که شهید شده است و شهیدان در پیشگاه خداوند زنده اند و روزی می‌خورند.

وَبَرًّا بِوَالِدَیْهِ وَلَمْ یَکُن جَبَّارًا عَصِیًّا ﴿۱۴﴾

و با پدر و مادرش نیکوکار بود و سرکش و نافرمان نبود.

وَبَرًّا بِوَالِدَیْهِ وَلَمْ یَکُن جَبَّارًا عَصِیًّا

(هو) اسم(یکن)- جَبَّارًا: خبر کَانَ - عَصِیًّا: خبرثانی

و بر پدر و مادر نیکوکار و فرمان برنده از ایشان بود و سرکش و نافرمان بر والدین خود نبود **کعب الاحبار می‌گوید**، یحیی بن زکریاعليه‌السلام خوش چهره و زیبا، دارای انگشتان کوتاه و بینی کشیده و ابروان پیوسته بوده است صدایش ظریف و فروتن و بسیار پارسا و در اطاعت خداوند عزوجل نیرومند و در عبادت بر همه مردم برتری داشته و در اطاعت والدین بسیار فروتن بوده است.

وَسَلَٰمٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَیَوْمَ یَمُوتُ وَیَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا ﴿۱۵﴾

درود براو، روزی که تولد یافت و روزی که بمیرد و روزی که زنده برانگیخته شود.(۱۵)

وَسَلَٰمٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَیَوْمَ یَمُوتُ وَیَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا

سَلَٰمٌ: مبتدا- علیه: جار و مجرور- یَوْمَ: مفعول فیه، خبر

واین ثنایی است که الله تعالی بر یحیی زکریا کرد، و کرامتی که او را بدان مخصوص کرد. ودر پناه خود گرفت درسه وقت می‌گوید واز ما بریحیی سلام باد آن روزی که متولد شده و روزی که می‌میردو روزی که در حشر بر انگیخته می‌شود گویند آن روزی که یحیی در شکم مادر نطفه بست و به کودک چند ماهگی در شکم در رسید. مریم نیز از روح جبرئیل که در گریبان او دمید در همان دم به عیسیعليه‌السلام باردار شده است. یحیی نخست کسی است که به عیسیعليه‌السلام اقرار آورد و او را تصدیق کرد و چنین بود که هنگامی که یحیی هنوز در شکم مادرش بود مریم که به عیسی باردار بود به دیدار مادر یحیی آمد، مادر یحیی گفت آیا تو بارداری؟ مریم گفت چرا این سئوال را می‌کنی؟ گفت می‌فهمم آنکه در شکم من است برای آنکه در شکم تو است سجده می‌کند و این تصدیق و ایمان اوست.

مریم هم گفت آنچه در شکم من است برای آنکه در شکم توست سجده می‌کند.

گفته‌اند یحیی از عیسی شش ماه بزرگتر بود و پیش از آنکه عیسی به آسمان عروج کند شهید شد. **مولانا گفت:**

مادر یحیی به مریم درنهفت / پیشتر از وضع حمل خویش گفت
که یقین دیدم درون تو شهیست / که اولوالعزم و رسول آگهیست
چون برابر اوفتادم با تو من / کرد سجده حمل من اندر ز من
این چنین مر آن چنین را سجده کرد / کز سجودش در تنم افتاد درد
گفت مریم من درون خویش هم / سجده‌ی دیدم ازین طفل شکم

و گفته اند یحیی و عیسی بهم رسیدند، یحیی گفت- ای عیسی از بهر من آمرزش خواه از حق ﷻ که تو از من بهتری! عیسی گفت- لا بل تو از من بهتری. تو از حق جل جلاله بر من آمرزش خواه، آیا نمی‌بینی که پروردگار جهانیان بر تو ثنا کرد و گفت، ﴿وَسَلَٰمٌ عَلَيۡهِ يَوۡمَ وُلِدَ وَيَوۡمَ يَمُوتُ وَيَوۡمَ يُبۡعَثُ حَيّٗا﴾

خبر کشته شدن یحیی و پدرش زکریا علیهما السلام: می‌گوید: عالمان درسبب کشته شدن یحیی ﷺ اختلاف نظر دارند. **ثعلبی** در تفسیر خود می‌گوید، صحیح همان چیزی است که **محمدبن** اسحاق **بن یسار** در این باره گفته است که بنی اسرائیل پس از آباد شدن شام بعد از ویران شدن آن بدست بخت نصر و پس از رهایی از اسارت به آن سرزمین برگشتند و پس از مرگ **عزیر** ﷺ گناهان تازه مرتکب شدند، در عین حال خداوند میان آنان پیامبرانی مبعوث فرمود که بنی اسرائیل گروهی را کشتند و گروهی را تکذیب کردند، آخرین پیامبران که میان ایشان مبعوث شدند زکریا و یحیی و عیسی علیهم السلام بودند. همانطوریکه گفتیم در سبب کشته شدن یحیی اختلاف است. یک نظریه که به نظر قوی تر دیده می‌شود دراینجا بیان می‌شود. گوید پادشاه بنی اسرائیل دختر برادری داشت و شیفته او بود و می‌خواست با او ازدواج کند و هر روز حاجتی از آن دختر بر می‌آورد، چون به مادر آن دختر خبر رسید که یحیی ﷺ از ازدواج با برادرزاده منع کرده است به دخترش گفت چون پیش شاه رفتی و از تو خواسته ات را پرسید بگو خواسته من اینست که یحیی پسر زکریا را سر ببری، دختر به شاه چنین گفت، شاه یحیی را فراخواند طشتی آوردند و سر یحیی ﷺ را در آن بریدند، از خون یحیی ﷺ قطره‌ای به زمین چکید که همواره می‌جوشید تا آنکه خداوند پادشاه بابل را برانگیخت و او چندان از بنی اسرائیل بر آن جایگاه کُشت تا آن خون آرام گرفت، **کعب می‌گوید** چون زکریا ﷺ دید پسرش یحیی کشته شده و مردم بزمین فروشده‌اند سرگردان گریخت و وارد نخلستانی نزدیک بیت المقدس شد، پادشاه به تعقیب و جستجوی زکریا ﷺ پرداخت که از کشته شدن و به زمین فروشدن آن زن و بستگانش سخت خشمگین شده بود، زکریا همچنان که از کنار درختی می‌گذشت درخت بانگ برداشت ای پیامبر خدا این جا بیا، چون نزدیک شد درخت گشوده و زکریا وارد آن شد، ابلیس که خدایش لعنت کند برفت و گوشه جامه‌ی او را از درخت بیرون کشید تا هنگامی که به مردم از مخفیگاه او خبر می دهد او را تصدیق کنند، در همین هنگام کسانی که در تعقیب زکریا ﷺ بودند رسیدند، ابلیس به آنان خبر داد که زکریا داخل درخت است، گفتند سخنت را باور نمی کنیم، گفت نشانه ای بشما نشان می‌دهم تا مرا

تصدیق کنید، گفتند نشان بده و گوشه جامه را نشان داد آنان تبرها را برداشتند و درخت را دو نیم کردند.

خداوند بدترین مردم زمین را که گبرکی زرتشتی بود برایشان چیره ساخت و خداوند بدینگونه انتقام خون یحیی و زکریا را از بنی اسرائیل گرفت، او بزرگان بنی اسرائیل را کشت و یکصد و بیست هزار تن از آنان را اسیر گرفت.

درباره چگونگی کشته شدن زکریا عليه السلام به گونه دیگر هم نقل کرده اند که به خواست خداوند متعال ضمن اخبار عیسی بن مریم عليه السلام خواهیم آورد.

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا (۱۶)

در این کتاب مریم را یاد کن آندم که در مکانی رو به آفتاب از کسان خود کناره گرفت.(۱۶)

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا

وَاذْكُرْ: فعل امر- فاعل (انت)- مَرْيَمَ: مفعول به- إِذِ: بدل

ای محمد صلى الله عليه وسلم قصه مریم بنت عمران را یاد کن و به آنان بگو که او پیوسته در مسجد بیت المقدس بود به جهت عذری که پدید آمد(حیض) به غسل محتاج گشت دنبال جایی می‌گشت که درآنجا غسل کند به جای سمت برآمدن آفتاب رفت حق تعالی از آن خبر می‌دهد. علمای تفسیر، در سبب گوشه گیری و دنبال پیدا کردن موضع در حق مریم اختلاف دارند. قومی گفتند خلوت و عزلت اختیار کرد، یکبارگی روی به طاعت الله تعالی نهاد و بدین جهت در گوشه‌ی مسجد زاویه ای ساخت و آنجا معتکف نشست. قومی گفتند سبب گوشه گیری مریم آن بود که از حیض پاک شده بود و طهر یافته، می‌خواست که غسل کند، در پس پرده ای، تا مردم او را نبینند و او غسل کند.

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷)

در مقابل آنها پرده ای آویخت و روح خویش را بدو فرستادیم که انسانی، بخلقت تمام، بر او نمودار شد.(۱۷)

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا

گفته‌اند این حجاب دیوار است، یعنی که در پس دیواری رفت تا از چشم مردم غایب شود و بعد از آنکه غسل فرمود و لباس پوشید.

عکرمه گفت: تا زمانیکه پیوسته مریم طهر و پاک بود در مسجد بود وبه عبادت خدای تعالی مشغول بود. هرگاه نشان **حیض** پیدا می‌شد از مسجد به سوی خانه می‌آمد. و در خانه می‌ماند تا پاک شود آنکه بعد از غسل به مسجد باز می‌گشت. گفتا در خانه خاله بود خواست که از حیض غسل کند به سوی شرقی یعنی برآمدن آفتاب رفت تا غسل کند جبرئیل آن ساعت برابر وی آمد.

فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا

تَمَثَّلَ: پدیدار شد، مجسم گردید، فعل ماضی- (هو)فاعل- بَشَرًا: حال

پس آن زمان که مریم از اهل خود به سمت شرقی کناره گرفت، و از پیش آنها پرده‌ای گرفت پس به سوی او روح خود را یعنی جبرئیل علیه السلام را فرستاد پس پدیدار شد برای او آدمی درست اندام.

مولانا گفت:

دید مردم صورتی بس جان فزا	**جان فزایی دل ربایی درخلا**
پیش او بر رست از روی زمین	**چون مه و خورشید آن روح امین**

قَالَتْ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِٱلرَّحْمَٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيًّا 

گفت اگر پرهیزکاری از تو بخدای رحمان پناه می‌برم. (۱۸)

قَالَتْ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِٱلرَّحْمَٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيًّا

ی: اسم إِنَّ - أَعُوذُ: فعل مضارع- فاعل (انا)، جمله خبر إِنَّ.

مریم درآن خلوتگاه که بعد از غسل جامه بر تن کرده بود جبرئیل را دید گمان کرد که وی طالب فساد است گفت من هرآینه از تو به خدا پناه می‌برم.

همچو مریم گوی پیش از فوت ملک	**نفس را کالعوذ بالرحمن منک**

مولانا گفت:

گشت بیخود مریم ودر بیخودی	**گفت بجهم در پناه ایزدی**
از پناه حق حصاری به ندید	**یورتگه نزدیک آن دز برگزید**

قَالَ إِنَّمَآ أَنَا۠ رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَٰمًا زَكِيًّا 

گفت من فرستاده پروردگار توام که پسری پاکیزه به تو عطا کنم.(۱۹)

قَالَ إِنَّمَآ أَنَا۠ رَسُولُ رَبِّكِ

أَنَا۠: مبتدا- رَسُولُ: خبر

جبرئیل علیه السلام به او جواب داد که من آن کس نیستم که شما تصور می‌کنید و از من می‌ترسید.

مولانا گفت:

بانگ بر وی زد نمودار کرم	**که امین حضرتم از من مرم**

لِأَهَبَ لَكِ غُلَٰمًا زَكِيًّا

لِأَهَبَ: فعل مضارع منصوب- فاعل (انا)- غُلَٰمًا: مفعول به- زَكِيًّا: نعت

واقعیت این است که من فرستاده‌ی پروردگار توام که شما در مواقع ترس برو پناه می‌بردی تا ببخشم به تو پسری پاک.

مولانا گفت:

قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَٰمٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا 

گفت: چگونه مرا پسری باشد که انسانی بمن دست نزده و زناکار نبوده‌ام. (۲۰)

قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَٰمٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا

بغی: زن زناکاری است که مردان را در برابرپول به کام خواهی ازخود فرا می‌خواند.

مریم گفت کجا باشد مرا پسری و حال اینکه آدمی مرا نرسید و مس نکرد و من بدکار نبودم.و فرزند عادتاً با یکی از این دوشیوه بدنیا می‌آید.

قَالَ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُۥٓ ءَايَةً لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا ۚ وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا ﴿۲۱﴾

گفت: پروردگار تو چنین گفته که این بر من آسانست تا آنرا برای مردم از جانب خویش آیت و رحمتی کنیم و کاری مقرر شده بود. (۲۱)

قَالَ كَذَٰلِكِ

قَالَ : فعل ماضی و فاعل (هو)- كَذَٰلِكِ: جار و مجرور خبر، مبتدای آن محذوف است

جبرئیل علیه السلام چنین گفت که تو میگوئی درست است که هیچکس به نکاح تو در نیامده و ترا مس نکرده است.

قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ

هُوَ: مبتدا- هَيِّنٌ: خبر

جبرئیل علیه السلام گفت اما پروردگار تو فرموده است اینکه به تو فرزندی بدهیم برای من آسانتر است تا بر قدرت ما واقف گردی.

وَلِنَجْعَلَهُۥٓ ءَايَةً لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا ۚ

و آن ولد را برای بندگان مخلص رحمتی از سوی خود قرار دادیم تا قدرت ما دریابند و برای آنانکه بگروند از ما بخششی و رحمتی باشد.

وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا

هو: اسم كَانَ - أَمْرًا: خبر كَانَ

و آفرینش او بدون پدر کاری بس محکم و به واقعیت پیوسته است.که جبرئیل در گریبان مریم دمید به شکم وی رسید و بار گرفت.

فَحَمَلَتْهُ فَٱنتَبَذَتْ بِهِۦ مَكَانًا قَصِيًّا 

پس به او حامله شد، و با وی در مکانی دور، گوشه گرفت.(۲۲)

پس به او حامله شد، و با وی در مکانی دور، گوشه گرفت.(۲۲)

فَحَمَلَتۡهُ فَٱنتَبَذَتۡ بِهِۦ مَكَانٗا قَصِيّٗا

فَحَمَلَتْهُ : فعل ماضی- فاعل (هو)- ه: مفعول به

آن زمانیکه جبرئیلعليه السلامدر گریبان و یا در آستین مریم دمید بازگشت. پس مریم همان دم بارگرفت پس به جهت حامله بودن به عیسی بدون پدر یعنی با دمیدن روح از جانب جبرئیلعليه السلامبه فرمان باریتعالی از مردم کناره گرفت.**وهب می‌گوید،** چون مریمعليه السلامبه عیسی حامله شد، یوسف نجار هم که پسرعموی مریم از خدمتکاران‌آزاده بود که با مریم در مسجد بود، وآن دو عهده دار کارها و پاکیزه نگهداشتن آن مسجد بودند و هیچکس بیشتر اۆ او در عبادت کوشا نبودند.

نخستین کسی که از بارداری مریم شگفتی کرد یوسف نجار بود که چون متوجه شد و دانست در توجیه آن سرگردان ماند هرگاه می خواست او را متهم کند پارسایی و عبادت و پاکدامنی او را به تردید وا می‌داشت و او نخستین کسی بود که درباره‌ی بار مریم سخن گفت. یوسف گفت ای مریم به من خبر بده که ممکن است گیاهی بدون بذر و دانه بروید؟

گفت آری، یوسف گفت آیا گیاه بدون بارانی که به آن برسد رشد می‌کند؟ گفت آری. مریم به یوسف گفت آیا نمی دانی که خداوند متعال آدم و حواء را بدون آمیزش نر و ماده با یکدیگر آفریده است؟ گفت آری همچنین است.

فَأَجَآءَهَا ٱلۡمَخَاضُ إِلَىٰ جِذۡعِ ٱلنَّخۡلَةِ قَالَتۡ يَٰلَيۡتَنِي مِتُّ قَبۡلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسۡيٗا مَّنسِيّٗا ﴿٢٣﴾

درد زادن او را سوی تنه درخت کشید گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم، و [از صفحه عالم] بکلی فراموش شده بودم. (۲۳)

فَأَجَآءَهَا ٱلۡمَخَاضُ إِلَىٰ جِذۡعِ ٱلنَّخۡلَةِ

أَجَآءَهَا : فعل ماضی- ها: مفعول به- ٱلۡمَخَاضُ : فاعل

پس زمانیکه درد زایمان فرا رسید او را به سوی تنه‌ی درخت خرما آورد.

گویند، آنگاه خداوند متعال به مریم وحی فرمود که از سرزمین بیت لحم به جای دیگر از زمین برو و آنجا زایمان کن، یوسف نجار مریم را سوار بر خری کرد که میان مریم و پالان خر چیزی جز جامه مریم نبود، مریم چنان سنگین بود که نمی‌توانست بر پای ایستد، یوسف و مریم در تاریکی شب از بیت لحم بیرون آمدند و آهنگ کوههای اطراف کردند، میان راه جایی رسیدند که چند خرما بن آنجا بود که مسافران آنجا فرود می‌آمدند، یوسف و مریم آنجا فرود آمدند، درد زایمان مریم راگرفت به یکی از پناهگاه هاکه درکنار درخت خرمای خشک شده‌ای بود پناه برد آن درخت چنان خشک بود که هیچ شاخ و برگی نداشت، خداوند متعال همان دم آن درخت را سبز و خرم و میوه دار کرد آنچنان که شاخه های درخت بر مریم سایه افکند و شاخه ها چنان خمیده شد که از هر سو مریم را در بر گرفت

و او را پوشیده داشت. درد زایمان مریم سخت شد وچنان گفت که خداوند متعال از قول او بیان می‌فرماید: درد زایمان کنار تنه درخت خرمایی او را فرا رسید. **مولانا گفت:**

زین طلب بنده به کوی تو رسید　　درد مریم را به خرما بن کشید

قَالَتْ يَٰلَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا

يَٰلَيْتَنِي: یا: حرف تنبیه، (ن) وقایه- (ی) اسم لیت- مِتُّ: خبر لیت- قَبْلَ: مفعول فیه

گفته اند که: یوسف، مریم را بگذاشت و خود برفت، مریم تنها و متحیر بماند، می‌گریست و درد زایمان هر لحظه بیشتر می‌شد، پشت به تنه درخت خرما کرد و فرشتگان گرد وی در آمده صفها برکشیده و شراب از بهشت آورده، مریم از سر دلتنگی و ضجرت درآن حالت گفت: و **قَالَتْ يَٰلَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا...**

گفت ای کاش پیش از این مرده بودم و فراموش شده و واگذاشته بودم. این دلتنگی نمودن مریم و آرزوی مرگ کردن او نه از آن بود که به حکم خدای تعالی راضی نباشدوتن ندهد.اما از شرم مردم می‌گفت، چونکه فرزند بی پدر آورده بود و می‌دانست که مردم او را طعن کنند و به چیزهای ناشایست ونـاروا نسبت دهند. می‌گفت ای کاش من مرده بودم و به این روز نمی‌رسیدم و این چنین نسبتهای ناروا را نمی‌شنیدم گوید، **کعب** می‌گفته است مریم عليها السلام تنها بیرون رفت و چون زکریا عليه السلام متوجه شد یوسف نجار را به جستجوی او فرستاد. یوسف مریم را زیر درخت خرما یافت.

فَنَادَىٰهَا مِن تَحْتِهَآ أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ﴿٢٤﴾

و وی را از طرف پائین وی ندا داد غم مخور که پروردگارت از زیر قدم تو چشمه جاری کرد.(۲۴)

فَنَادَىٰهَا مِن تَحْتِهَآ أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ﴿٢٤﴾

فَنَادَىٰهَا: فعل ماضی- ها: مفعول به- (هو)فاعل

گوید، آن زمان که مریم از درد زایمان شکوه و گله کرد و گفت ای کاش پیش از این مرده و فراموش شده بودم. از زیر پای او به او آوازآمد یعنی جبرئیل او را آواز داد انـدوه مـدار و آرزوی مرگ مکن همانا خداوندت زیر پایت جوی آبی قرار داده است.

وَهُزِّيٓ إِلَيْكِ بِجِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ تُسَٰقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا ﴿٢٥﴾

تنه نخل را سوی خویش تکان بده که خرمای تازه پیش تو فرو می‌ریزاند. (۲۵)

وَهُزِّيٓ إِلَيْكِ بِجِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ تُسَٰقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا

هُزِّيٓ: فعل امر- ی: فاعل

دانشمندان درباره‌ی مدت بارداری مریم عليها السلام و هنگام زایمان او اختلاف نظر دارند برخی گفته اند مدت بارداری او همچون دیگر زنان نه ماه بوده است، هشت ماه هم گفته اند، شش ماه هم گفته اند،

سه ساعت و یکساعت هم گفته اند، گفته‌اند وقت زایمان مریم در فصل زمستان بود و وقت رسیدن خرما نبود اما پروردگار جهانیان برای معجزه عیسی علیه السلام و کرامت مریم از آن درخت خشکیده بی شاخ خرما پدید آورد و گفت:

ای مریم درخت خرمای خشکیده را به سوی خود خم کن و تکان بده تا خرمای تازه و مرغوب برتو فرو افتد.

فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيًّا (۲۶)

پس [از این خرما] بخور و [از این چشمه] آب بیاشام و چشم خود به عیسی روشن دار، اگر از آدمیان کسی را دیدی، بگو من برای خدا روزه‌ای نذر کرده ام و امروز با بشری سخن نکنم.(۲۶)

فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا

ف: رابطه- كُلِي: فعل امر- (ی) فاعل- وَاشْرَبِي: فعل امر- (ی) فاعل- وَقَرِّي: فعل امر، (ی) فاعل- عَيْنًا: تمیز

پس از رطب(خرما) که از تکان دادن درخت آن فرو افتد بخور و ازآبی که در زیر پای او قرار داده شده است بیاشام.چونکه گفته‌اند برای نفسها نیست هیچ دوایی مگر رطب و به این معجزه خداوند چشمت را روشن ساز، یعنی تولد فرزند یا باردادن درخت خشکیده. آن زمان که عیسی متولد شد خدای تعالی فرشتگان را فرستاد تا بگرد مریم در آمدند و عیسی راگرفتند و بشستند و در حریر بهشت بپیچیدند و درکنار مریم نهادند و ندا رسید که:

فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا

تَرَيِنَّ: فعل مضارع- ی: فاعل- (ن) توکید-أَحَدًا: مفعول به

پس اگر آدمیان را ببینی و از تو بپرسند که این فرزند از کجاست یعنی زبان طعن بازکنند.

فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيًّا

(ی) اسم إِنَّ - نَذَرْتُ: فعل ماضی- (ت)فاعل، خبر إِنَّ - صَوْمًا: مفعول به

پس بگو آنچه راکه پروردگار جهانیان مریم را بعد از تولد فرزندش بدان سفارش کرد یعنی به سکوت فرمود تا سخن نگوید که اگرمریم به برائت خود سخن می‌گفت بنی اسرائیلیان او را راستگوی نمی‌پنداشتند بهر حال او را به نزد خود متهم می‌ساختند. می‌گوید: پس بگو که من برای خدای مهربان روزه‌ی سکوت و خویشتن داری از گفتار نذر کرده ام. بهمین جهت من امروز با انسانی سخن نخواهم گفت بلکه با حق تعالی مناجات خواهم کرد و تسبیح خواهم گفت:

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (۲۷)

پس مریم او را [مولود را] برداشته، نزد کسان خود آورد گفتند: ای مریم حقاً که چیزی زشت و شگفت‌انگیز آورده‌ای. (۲۷)

فَأَتَتْ بِهِۦ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُۥ

بعد از چهل روز که از نفاس پاک شده بود. عیسی را حمل کرد و به میان قوم خود آورد در راه غمگین و متفکر بود که قوم وی به او چه خواهند گفت و او چه جوابی برای آنان دهد؟ پس چون در میان قوم خود بازگشت در حالیکه زکریا در بین بنی اسرائیلیان بود و آنان که اهل بیت صلاح بودند بگریستند و زاری کردند و گفتند:

قَالُوا۟ يَـٰمَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْـًٔا فَرِيًّا

فَرِيًّا: بسیار زشت و ناپسند

گفتند ای مریم کار بسیار ناپسندیده و زشتی کردی که از تو و خاندانت چنین انتظاری نمی‌رفت و خاندان تو همه نیکوکار بودند.

يَـٰٓأُخْتَ هَـٰرُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ ٱمْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا ﴿٢٨﴾

ای خواهر هارون! پدرت مرد بدی نبود و مادرت زناکار نبود.(۲۸)

يَـٰٓأُخْتَ هَـٰرُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ ٱمْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا

یا: حرف ندا- يَـٰٓأُخْتَ: منادی- هَـٰرُونَ: مضاف الیه مجرور به فتحه (غیر منصرف)

خطاب مریم بعنوان خواهر هارون بدان جهت بوده است که هارون علیه السلام برادر موسی است. یعنی که مریم از اولاد و نژاد هارون برادر موسی است، بدین لحاظ او را به نام خواهر هارون خطاب کردند نه بخاطر اینکه حقیقتاً خواهر او بوده است.

قول دیگر آنست که هارون مردی از نیک مردان و پارسایان بنی اسرائیل بود می‌گوید: ای خواهر هارون! پدر تو عمران مردی بد و بدکار نبود و مادر تو که حنه است و تو را زائید بدکار نبود. چگونه است که از تو این فرزند پدید آمد در حالیکه او پدری ندارد و تو هنوز ازدواج نکردی و مردی شما را لمس نکرده است؟

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ ۖ قَالُوا۟ كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِى ٱلْمَهْدِ صَبِيًّا ﴿٢٩﴾

بمولود اشاره کرد. گفتند: چگونه با کسیکه کودک و در گهواره است سخن گوئیم.(۲۹)

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ

مریم سخن نگفت و حرفی نزد به جهت آنکه نذر کرده بود که سه روز از سخن گفتن خودداری کند. اما به عیسی علیه السلام بچه‌ی گهواره‌ای نوزاد اشاره کرد و با اشاره فهماند که جواب شما را عیسی بچه نوزاد می‌دهد.

قَالُواْ كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي ٱلْمَهْدِ صَبِيًّا

نُكَلِّمُ: فعل مضارع- فاعل (نحن)- مَن: مفعول به

زمانیکه مریم پاسخ آنان را به عیسی علیه السلام بچه‌ی نوزادی که در گهواره خوابیده است اشارت کرد ایشان متعجب و متحیر شدند.

قَالَ إِنِّي عَبْدُ ٱللَّهِ ءَاتَىٰنِيَ ٱلْكِتَٰبَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا (۳۰)

گفت: من بنده خدایم، مرا کتاب داده و پیغمبر کرده است.(۳۰)

قَالَ إِنِّي عَبْدُ ٱللَّهِ

(ی)اسم إِنَّ - عبد: خبر إِنَّ.

آنگه زکریا حاضر شد، چون مناظره با جهودان رفت: گفت یا عیسی علیه السلام سخن بگو اگر تو را به این امر کرده باشند. عیسی علیه السلام بر چپ خویش زد و انگشت سبابه بیرون کرد و بآواز بلند گفت طوریکه حاضران همه شنیدند انی عبدالله **گفته‌اند که عیسی این سخن را در همان روز گفت که از مادرزاده شده بود به قولی عیسی چهل روزه بود.**

مولانا گفت:

مهد در عیسی برآرد سد نفیر — که جوان ناگشته ما شیخیم پیر

ءَاتَىٰنِيَ ٱلْكِتَٰبَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا

ءَاتَىٰنِيَ: فعل ماضی- (ن) وقایه- ی: مفعول به- فاعل (هو)- ٱلْكِتَٰبَ: مفعول به- نَبِيًّا: مفعول به ثانی.

قول حسن آنست که خدای تعالی به عیسی علیه السلام در کودکی به او عقل و بلوغ و کتاب و نبوت داد و در شکم مادر کتاب انجیل می‌خواند همچون آدم که خدای تعالی او را پیامبر کرده بود. عیسی علیه السلام همچنان بود.اما قول بیشتر مفسرین بر آنست که آنچه عیسی گفت: آتنی ءَاتَىٰنِيَ ٱلْكِتَٰبَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا آنست که از نوشته لوح محفوظ یعنی پیغمبر بودن او و دادن کتاب به او خبر داده است. همچنانکه به پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفتند:

متی کنت نبیاً؟ قال: کنت نبیاً و آدم بین الروح و الجسد که چه وقت پیغمبر بودی گفت من پیغمبر بودم در حالیکه آدم بین روح و جسد بود و فرمود خدای تعالی به من کتاب خواهد داد. **مولانا گفت:**

طفل نوزادش شود حبر و فصیح — حکمت بالغ بخواند چون مسیح

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَٰنِي بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (۳۱)

و هر کجا باشم با برکتم کرده است و به نماز کردن و زکات دادن، مادام که زنده باشم سفارشم کرده است.(۳۱)

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ

جَعَلَنِي: فعل ماضی- (ن) وقایه- (هو)فاعل- ی: مفعول به- مُبَارَكًا: مفعول به ثانی

عیسی گفت هر کجا باشم خدایم مرا فرخنده و مبارک گردانید به اینکه به من پیغمبری داد.

وَأَوْصَانِي بِالصَّلَوٰةِ وَالزَّكَوٰةِ مَا دُمْتُ حَيًّا

و نیز مرا امر فرمود به اقامت نماز و دادن زکات تا مادامیکه زنده باشم درجای دیگر در باب مؤمنین فرمود: و *الذین هم علی صلوتهم یحافظون. المؤمنین/۹- المعارج/۳۴*

مولانا گفت:

**این نماز و روزه و حج و جهاد	هم گواهی دادن است از اعتقاد**

**این زکات و هدیه و ترک حسد	هم گواهی دادن است از سر خود**

وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ﴿۳۲﴾

نسبت به مادرم نیکوکارم کرده است و گردن کش و نافرمانم نکرده است.(۳۲)

وَبَرًّا بِوَالِدَتِي

و مرا نسبت به مادرم نیکوکار و مهربان گردانید چون پدر نداشت بدین جهت فقط نام مادرش یاد شده است.

وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا

لَمْ يَجْعَلْنِي: فعل مضارع مجزوم- (ن) وقایه- ی: مفعول به- (هو)فاعل- جَبَّارًا: مفعول به ثانی- شَقِيًّا: نعت

و مرا گردنکش و بدرفتار و زورگو قرار نداده است که با خلق تکبر کنم و ایشان را برنجانم.

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ﴿۳۳﴾

و درود بر من، روزی که تولد یافته‌ام و روزی که بمیرم و روزی که برانگیخته شوم.(۳۳)

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا

السَّلَامُ: مبتدا- عَلَيَّ: جار و مجرور خبر

آیه تکراری است که در آیه پانزدهم سوره مریم در حق یحیی نیز آمده است. **می‌گوید:** و این ثنایی است که الله تعالی بر عیسی کرده همچنانکه بر یحیی علیه‌السلام کرده است. آن روز که متولد شده‌ام و روزی که می‌میرم و روزی که در حشر برانگیخته می‌شوم. یعنی در روز تولدم خداوند سلامتی بر من مقرر کرده که شیطان نتوانست آسیبی به من برساند و در وقت مرگم نیز سلامتی مقرر کرده که خدای تعالی

مرا به حق و صدق ناطق می‌گرداند و بر من در هنگام بعث مجدد نیز سلامتی مقرر کرده که در آن روز از ترسناکی روز حشر در سلامتی و امان خواهم بود.

ذَٰلِكَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَۖ قَوۡلَ ٱلۡحَقِّ ٱلَّذِي فِيهِ يَمۡتَرُونَ ﴿٣٤﴾

اینست قصه گفتار راست عیسی پسر مریم که، درباره او شک می کنند.(۳۴)

ذَٰلِكَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَۖ

ذَٰلِكَ: مبتدا- عِيسَى :خبر-ٱبۡنُ: نعت- مَرۡيَمَ: مضاف‌الیه، مجرور به فتحه(غیر منصرف)

اینکه ذکر او کردیم و وصف او گذشت و قصه او بیان شد عیسی پسر مریم است آنکه نصاری او را وصف می‌کنند که پسر خداست. نعوذ بالله- حاشا-

قَوۡلَ ٱلۡحَقِّ ٱلَّذِي فِيهِ يَمۡتَرُونَ

قَوۡلَ: مفعول مطلق

سخن راست و درست را می‌گوئیم که سخنی که جهودان درآن مکر می‌کنند و شک می‌کنند و در آن جدال می‌کنند از بهر آنکه وی بسخن خدای تعالی و فرمان او از مادر بی پدر زاده شده بود. در اینجا صحبت کوتاهی هر چند در این آیه اشاره نشده ولی جا دارد بیان شود در حق **خروج دجال و وصف او و سرانجام او تا هنگامیکه عیسی علیه‌السلام فرود آید. بیان می‌کنیم.کعب می‌گوید:** دجال مردی بلند قامت و ستبر سینه و چشم ریزه است گویی چشمانش به ستاره یا مرواریدی درخشان شبیه است میان دو چشمش کلمه(کافر) نوشته شده است. گوید از نشانه های خروج او این است که بادی همچون باد قوم عاد می‌وزد و صیحه بلندی چون صیحه قوم صالح شنیده و مسخ و دگرگون شدنی چون مسخ اصحاب رس پیش خواهد آمد و در آن هنگام مردم امربه معروف و نهی از منکر را ترک می‌کنند و خونریزی می‌کنند و رباخواری را روا می‌شمارند و مسکرات می‌آشامند و ساختمان های استوار می‌سازند مردان با مردان و زنان با زنان همجنس بازی می‌کنند و درآن هنگام دجال از ناحیه خاور از دهکده‌ای که میان اهواز و اصفهان و معروف به **سیرآباد** است خروج می‌کند.

و بر خری سوار است که ابروهایش قرمز و بینی آن پشمالوست از میان دندانهایش بوی بدی بیرون می‌زند و همه کس آن را استشمام می‌کند، بر پیشانی خرآن شاخ شکسته‌ای است که از آن مار و کژدم بیرون می‌آید، گوژپشت است و تصویر ابزارهای جنگ مانند نیزه و تبر و تیر و سپر درآن نقش بسته است. گروهی از جادوگران هم همراه اویند که با جادو کوهها را به نان و جویها را به شراب ومی تبدیل می‌کنند، دجال جز به کسانی که به او گرویده باشند آب و نان نمی‌دهد، پرچم دار او که ازدهکده خود اوست همراه دجال است و با صدای بلند بانگ برمی‌دارد که این خدای شماست او را بشناسید. خاور و باختر زمین را می‌پیماید و چون وارد بابل شودخضراو را می‌بینند دجال به خضر می‌گوید من پروردگار جهانیانم، خضر پاسخ می‌دهد که دروغ می‌گوئی همانا پروردگار جهانیان همان است که

پروردگار آسمانها و زمین است. دجال او را می‌کشد و می‌گوید اگر چنانچه می‌پندارد او را خدای دیگری باشد زنده اش خواهد کرد. همان دم خداوند خضر را زنده می‌کند که بر پا می‌خزد و به دجال می‌گوید، ای دجال این منم که خدایم زنده فرمود، سپس روی به پیروان دجال می‌کند و می‌گوید وای بر شما این کافر شما را فریب ندهد، گویند دجال سه بار خضر را می‌کشد و خداوند او را زنده می‌فرمایدآنگاه دجال بسوی مکه حرکت می‌کند و چون نزدیک آن شهر می‌رسد می‌بینند فرشتگان آن شهر را احاطه کرده‌اند و بالهای خود را بر کعبه گسترده‌اند،واز میان بالهای ایشان شراره های آتش بیرون می‌جهد و دجال نمی‌تواند وارد مکه شود، آهنگ مدینه می‌کند آن را هم همانگونه می‌بینند، بسوی بیت المقدس می‌رود که از بسیاری فرشتگان یارای ورود پیدا نمی‌کند.

مختومقلی فراغی گفت:

شام شریفه رومه مکه مدینه مسلمان لار قاچیب دولسه گرکدور

در زمانیکه دجال می‌آید مسلمانان به مکه و مدینه و روم(فلسطین) و شام پناه می‌برند تا از گزند دجال در امان بمانند.

گوید مسلمانان همچنان روزه می‌گیرند و نماز می‌گزارند ولی اندوهگین خواهند بود، رفتن به مساجد را ترک می‌کنند و خانه نشین می‌شوند و در آن هنگام آفتاب به رنگهای گوناگون برمی‌آید گاه سپید و گاه سرخ وگاه تیره و زمین دچار زلزله و لرزش می‌شود. سپس عیسی از آسمان فرود می‌آید. پیامبرﷺ می‌فرماید: در همان حال که مردم گرفتار اویند، خداوند عیسی بن مریم را برمی‌انگیزد و اوکنار مناره سپید که در خاور دمشق است فرود می‌آید دو جامه بر تن دارد که رنگ شده‌اند، هر دو دست خود را بر بالهای فرشتگان نهاده است چون سر خویش را فروآورد عرق از آن می‌چکد و چون سرش را بلند کند دانه های عرق چون دانه های مروارید بر چهره‌اش آشکار می‌گردد، و بر **دروازه لُدّ (نام دهکده‌ای نزدیک فلسطین)** به دجال می‌رسد و او را همانجا می‌کشد.

مَا كَانَ لِلَّهِ أَن يَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ ﴿٣٥﴾

نشاید که خدا فرزندی بگیرد، او منزه است، چون کاری را اراده فرماید، فقط به او گوید: باش! و وجود یابد.(۳۵)

مَا كَانَ لِلَّهِ أَن يَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ

حاشا که خدای فرزندی بگیرد و شایسته نیست برای خدا آنکه فرزندی گیرند.

سُبْحَانَهُ

فعل و فاعل محذوف- سُبْحَانَهُ: مفعول مطلق

خدای تعالی پاک و منزه است از اینکه فرزندی گیرد

إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ

هرگاه خداوند تبارک وتعالی اراده انجام کاری را کند که پدید آورد، تنها کافی است که در حق پدید آمدن آن بگوید بشو. پس می‌شود پس خداوندی که برای همه چیز قادر و تواناست نیازی به فرزند ندارد که در سوره اخلاص خواهد آمد.

وَإِنَّ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَٱعْبُدُوهُ ۚ هَٰذَا صِرَٰطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿۳۶﴾

خدای یکتا پروردگار من و پروردگار شماست او را بپرستید، راه راست این است.(۳۶)

وَإِنَّ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَٱعْبُدُوهُ ۚ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - رَبِّي: خبر إِنَّ — ی: مضاف الیه

بدرستیکه خدای تبارک و تعالی پروردگار من و شماست پس او را بپرستید و کسی را غیر از او عبادت و پرستش مکنید.

هَٰذَا صِرَٰطٌ مُّسْتَقِيمٌ

هَٰذَا: مبتدا- صِرَٰطٌ: خبر- مُّسْتَقِيمٌ: نعت

راه راست این است که انسان را به فلاح رساند و به بهشت داخل گرداند.

چون دانشمندان بنی اسرائیل این سخنان را شنیدند دانستند که او را پدری نیست و خداوند متعال او را همانگونه آفریده است که آدم را و زکریا گفت سپاس خداوند که ما را به گفتار عیسی از سرزنش تبهکاران بنی اسرائیل تبرئه فرمود، گویند، عیسی علیه السلام پس از آن دیگر سخنی نگفت و همچون دیگر کودکان بود، غیر از این هم گفته‌اند و خداوند داناتر است.

فَٱخْتَلَفَ ٱلْأَحْزَابُ مِنۢ بَيْنِهِمْ ۖ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۳۷﴾

پس این دسته ها میان خودشان اختلاف یافتند، وای بر کسانی که کافر بوده‌اند هنگام حضور یافتن آن روزی بزرگ. (۳۷)

فَٱخْتَلَفَ ٱلْأَحْزَابُ مِنۢ بَيْنِهِمْ ۖ

فَٱخْتَلَفَ: فعل ماضی- ٱلْأَحْزَابُ: فاعل

پس گروههایی در بینشان اختلاف کردند با وجود این همه تاکید عیسی بر توحید و یکتاپرستی و صراحت کار و معجزه او و سخن گفتن او در گهواره اینکه من بنده خداوند هستم باز هم در بین گروههای مختلف یهودیان و مسیحیان اختلافاتی پدید آمد و درحق عیسی علیه السلام عقاید مختلفی ابراز داشتند جهودان راه تفریط پیش گرفتند و مسیحیان راه افراط. که نسطوریه و یعقوبیه عیسی را پسر خدا گفتند و برای خداوند فرزندی گرفتند. حاشا که خداوند بی نیاز است که فرزندی بگیرد.

فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ

فَوَيْلٌ: مبتدا-لِلَّذِينَ: جار و مجرور خبر

وای بحال آنکسانی که کافر شدند ازعذاب بزرگ روز قیامت چونکه خداوند را فرزندی نیست و شریکی و انبازی هم ندارد.

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۳۸﴾

روزی که سوی ما آیند چه خوب شنوند و چه خوب بینند ولی آنروز ستمگران در ضلالتی آشکارند. (۳۸)

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ

أَسْمِعْ: فعل تعجب- بـ: جز زاید- هُمْ: فاعل - وَأَبْصِرْ: فعل تعجب- فاعل محذوف

کافران در این جهان کور و کر هستند که چشمشان از دیدن حقیقت کور است و گوششان از شنیدن کلام حق کر.

يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

ولی در آن روز یعنی روز رستاخیز که به سوی ما می‌آیند. گوش شنوا و چشم بینایی پیدا می‌کنند اما در آن روز کسی به یاری نجات آنها نمی‌شتابد چون کار از کار گذشته است و به حساب و کتاب آنان رسیدگی می‌شود. با بیان این همه حقایق باز به بیراهه رفتندو ستمگران در گمراهی آشکار افتاده‌اند و کاری می‌کنند که روز حشر درآتش جهنم می‌سوزند.

وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۹﴾

آنها را از روز ندامت بترسان، آندم که کار بگذرد و آنها بی خبر مانند و باور ندارند. (۳۹)

وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ

أَنذِرْهُمْ: اعلام ترس و حسرت و ندامت است. گفته‌اند این آیت به آیت سیف منسوخ است.

ای محمدﷺ امت خود را از قیامت بترسان و بیم ده زیرا که مردم در روز حشر در نهایت حسرت و افسوس و درماندگی باشند یکی به تقصیر در طاعت و عبادت دیگری به ارتکاب معصیت و گناه افسوس و حسرت خورند.

وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

هُمْ: مبتدا- فِي غَفْلَةٍ: جار و مجرور خبر

آنان امروز در این دنیا از کارآخرت در غفلت هستند و بدان ایمان نمی‌آورند و پیغمبر و کتاب را باور نمی‌دارند مسلماً چنین انسان گمراه در آخرت افسوس و حسرت خواهند خورد.

خجل آنکس که رفت و کار نساخت کوس رحلت زدند و بار نساخت

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که گفت: پیغمبر خداﷺ فرمودند: مرگ [در روز قیامت] به شکل قوچ ابلقی آورده شده و ندا می‌شود که ای اهل جنت! آیا این را می‌شناسید؟ آنها پیش آمده و نگاه می‌کنند، و می‌گویند: بلی! این مرگ است، و همگی آن را دیده‌اند، بعد از آن ندا می‌شود که ای اهل دوزخ! آیا این را می‌شناسید؟ می‌گویند: بلی! همگان این را دیده‌اند.

بعد از آن، آن قوچ ذبح گردیده و برای اهل جنت پخته می‌شود که: زندگی شما جاویدان بوده و دیگر مرگی نیست، و برای اهل دوزخ گفته می‌شود که: زندگی شما نیز جاویدان بوده و دیگر مرگی نیست، بعد از آن این آیه کریمه را تلاوت نمودند: ﴿و ایشان را از روز حسرت بیم بده، هنگامی که موضوع فیصله گردیده و آنها در حال غفلت هستند﴾ - یعنی: اینها در غفلت اهل دنیا هستند- ﴿و ایشان ایمان نمی‌آورند﴾.

إِنَّا نَحۡنُ نَرِثُ ٱلۡأَرۡضَ وَمَنۡ عَلَيۡهَا وَإِلَيۡنَا يُرۡجَعُونَ ﴿٤٠﴾

تنها مائیم که زمین و اهلش را وارث می‌شویم و همه بسوی ما باز می گردند(۴۰)

إِنَّا نَحۡنُ نَرِثُ ٱلۡأَرۡضَ وَمَنۡ عَلَيۡهَا وَإِلَيۡنَا يُرۡجَعُونَ

نَحۡنُ: مبتدا- نَرِثُ: فعل مضارع- فاعل (نحن)، جمله خبر

اینجا وراثت خدای تعالی آفرینش آسمان و زمین و هر چه در آن است و همه ساخته‌ی اوست آنرا نه از کسی خریده و یا از دیگری به وی رسیده است.

می‌گوید: که جهان و جهانیان را برداریم و خلق را که میراث خودمان است بمیرانیم و و ولایت و امر ونهی ایشان را با مرگ نابودشان می‌کنیم تا دنیا از خلق خالی گردد و جز مالک حقیقی و خدای تعالی باقی نماند و همه را بعد از مرگ سوی خود باز می‌گردانیم که این اشاره به بقای احدیت است. و مالک اصلی خداست.

وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِبۡرَٰهِيمَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقٗا نَّبِيًّا ﴿٤١﴾

در این کتاب ابراهیم را یاد کن که وی شخص بسیار راست گو و پیغمبری بزرگ بود. (۴۱)

وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِبۡرَٰهِيمَۚ

وَٱذۡكُرۡ: فعل امر- فاعل (انت)- إِبۡرَٰهِيمَۚ : مفعول به

ای پیغمبرﷺ برای قوم خود از آنچه که برای قوم ابراهیم‌علیه‌السلام آمده است یاد کن و سرگذشت آنان را بیان کن که مشرکان عرب مباهات می‌کنند که از فرزندان اویند پس از توحید او و سختی‌ها و بلاهایی که او تحمل کرده است برایشان بخوان.

إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقٗا نَّبِيًّا

ہ: اسم إِنَّ - هو: اسم كَانَ - صِدِّيقٗا: خبر كَانَ - جمله كَانَ صِدِّيقٗا: خبر إِنَّ - نَّبِيًّا: خبر كَانَ ثانی

بدرستیکه او بسیار راست‌گو و درست کردار بود و تصدیق کننده توحید و حق بود.

إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ لِمَ تَعۡبُدُ مَا لَا يَسۡمَعُ وَلَا يُبۡصِرُ وَلَا يُغۡنِي عَنكَ شَيۡـٔٗا ﴿٤٢﴾

آندم که به پدرش گفت: ای پدر: بتی را که نشنود و نبیند و کاری برای تو نسازد پرستش مکن.(۴۲)

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَـٰٓأَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنكَ شَيْـًٔا

لِمَ: جار و مجرور- تَعْبُدُ: فعل مضارع- (انت)فاعل- مَا : مفعول به

ای محمدﷺ قوم خود را از قصه ابراهیم خبر بده، آن پیغمبر راستگوی، خلیل الله به پدر خود آزربت تراش گفت: ای پدر چرا بت می‌پرستی بتی را که گوش ندارد که دعای تو را بشنود و نه چشم که عبادت تو را ببیند. معبود جهان و جهانیان فقط اوست او هم می‌شنود و هم می‌بیند و اعمال آشکار و پنهان تو را می‌بیند پس چرا بت را می‌پرستی که فردا در روز قیامت عذاب خدای تعالی را نمی‌تواند از تو باز دارد.

پیر هرات گفت: کار عنایت دارد که راهبر است، نه طاعت که زیور است؛ ابراهیم را از آن چه زیان که پدرش آزر است؟ و آزر را چه سود از آن که ابراهیمش پسر است؟

يَـٰٓأَبَتِ إِنِّي قَدْ جَآءَنِي مِنَ ٱلْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَٱتَّبِعْنِيٓ أَهْدِكَ صِرَٰطًا سَوِيًّا (۴۳)

ای پدر! دانشی که سوی من آمده که تو را نیامده، پس مرا پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم.(۴۳)

يَـٰٓأَبَتِ إِنِّي قَدْ جَآءَنِي مِنَ ٱلْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَٱتَّبِعْنِيٓ أَهْدِكَ صِرَٰطًا سَوِيًّا

يَـٰٓأَبَتِ: منادی- (ی): اسم إِنَّ - جَآءَنِي : فعل ماضی- (ن)وقایه- (ی) مفعول به- مَا : فاعل، جمله خبرإِنَّ

ای پدر وحی خدای تعالی به من می‌رسد و به تو نمی‌رسد آنچه را که من می‌دانم تو نمی‌دانی و از علم توحید و شناخت خداوند بی‌خبر و بی‌بهره‌ای. من می‌دانم که فردا روز قیامت بت‌پرستان و کافران را عذاب خواهند داد ولی تو این را درک نمی‌کنی. پس از من متابعت کن تا راه حقیقت دین را به تو بنمایانم و تو را به راه راست که راه سعادت و رستگاری است هدایت کنم.

يَـٰٓأَبَتِ لَا تَعْبُدِ ٱلشَّيْطَـٰنَ ۖ إِنَّ ٱلشَّيْطَـٰنَ كَانَ لِلرَّحْمَـٰنِ عَصِيًّا (۴۴)

ای پدر ! بندگی شیطان مکن که شیطان عاصی خدای رحمان است.(۴۴)

يَـٰٓأَبَتِ لَا تَعْبُدِ ٱلشَّيْطَـٰنَ

يَـٰٓأَبَتِ : منادا- لَا تَعْبُدِ : فعل مضارع- فاعل (انت)- ٱلشَّيْطَـٰنَ: مفعول به

ای پدر من! از شیطان پیروی مکن و او را پرستش مکن.

إِنَّ ٱلشَّيْطَـٰنَ كَانَ لِلرَّحْمَـٰنِ عَصِيًّا

ٱلشَّيْطَـٰنَ: اسم إِنَّ - هو: اسم كَانَ - عَصِيًّا : خبر كَانَ - جمله كَانَ عَصِيًّا : خبر إِنَّ .

بدرستی که شیطان همیشه در فرمان خداوند، سرکش و نافرمان است و در حق سجده کردن آدم ازفرمان خداوند سرپیچی کرد و مورد لعنت خداوند قرار گرفت.

يَـٰٓأَبَتِ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيۡطَٰنِ وَلِيّٗا ﴿٤٥﴾

ای پدر! من بیم دارم که از خدای رحمان عذابی به تو رسد و تودوستدار شیطان شوی.(٤٥)

يَـٰٓأَبَتِ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيۡطَٰنِ وَلِيّٗا

ی: اسم إِنَّ -أَخَافُ : فعل مضارع، فاعل(انا)، جمله خبر إِنَّ.

ای پدر! من می‌ترسم که عذاب سختی از طرف خداوند رحمن به جهت پیروی از شیطان به تو برسد که آن آتش دوزخ است و در جهنم بهمراه شیطان در آتش بسوزی.

قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنۡ ءَالِهَتِي يَـٰٓإِبۡرَٰهِيمُۖ لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ لَأَرۡجُمَنَّكَۖ وَٱهۡجُرۡنِي مَلِيّٗا ﴿٤٦﴾

گفت: ای ابراهیم! مگر بخدایان من بی علاقه‌ای. اگر بس نکنی ترا رجم خواهم کرد و باید مدتی دراز از من جدا شوی. (٤٦)

قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنۡ ءَالِهَتِي يَـٰٓإِبۡرَٰهِيمُۖ

أَرَاغِبٌ : خبرمقدم- أَنتَ : مبتدا موخر

پدر ابراهیم خشمگین شد و به او گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من که بتان باشد روی گردان هستی و ایشان را ترک می‌کنی و پرستش نمی‌کنی.

لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ لَأَرۡجُمَنَّكَۖ وَٱهۡجُرۡنِي مَلِيّٗا

لَأَرۡجُمَنَّكَ: فعل مضارع- (ن)توکید- ک: مفعول به- (انا) فاعل

اگر از این مخالفت و عیب و مذمت خود دست برنداری هر آینه ترا سنگسار می‌کنم و از جلو چشم من دور شو تا مدتی از غضب من دور باشی.

قَالَ سَلَٰمٌ عَلَيۡكَۖ سَأَسۡتَغۡفِرُ لَكَ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ بِي حَفِيّٗا ﴿٤٧﴾

گفت: درود بر تو باد. برای تو از پروردگارم آمرزش خواهم خواست که او بمن مهربان است. (٤٧)

قَالَ سَلَٰمٌ عَلَيۡكَۖ

سَلَٰمٌ : مبتدا- عَلَيۡكَ : جار و مجرور، خبر

ابراهیم آرام و آهسته به پدرش گفت سلام بر تو باد یعنی میروم و ترا وداع می‌کنم.

سَأَسۡتَغۡفِرُ لَكَ رَبِّيٓۖ

زود باشد که از پروردگار خود برای تو آمرزش می‌طلبم که:

إِنَّهُۥ كَانَ بِي حَفِيّٗا

ه: اسم إِنَّ - هو: اسم كَانَ - حَفِيّٗا : خبر كَانَ - جمله كَانَ حَفِيّٗا : خبر إِنَّ.

بدرستیکه خدای تعالی نسبت به من مهربان است و مرا به اجابت دعا و استغفاروعده داده است.

وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰٓ أَلَّآ أَكُونَ بِدُعَآءِ رَبِّي شَقِيًّا ﴿٤٨﴾

از شما و از آنچه می‌پرستند بجز خدا کناره می کنم و پروردگارم را می‌خوانم، امید است که در خواندن پروردگارم شقی نباشم. (۴۸)

وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي

و ای پدر از شما مراد آزر بت تراش و بت پرستان دیگری که بت می‌پرستند کناره می‌گیرم و بیزارم از شما و کسانی که بخدا شریک می گیرید و من خدای یگانه را می‌پرستم و تنها پروردگارم را می‌خوانم.

عَسَىٰٓ أَلَّآ أَكُونَ بِدُعَآءِ رَبِّي شَقِيًّا

شاید که پرستش پروردگارم پذیرفته شود و امید دارم از خدای یگانه واز او طلب آمرزش می‌کنم که دعای مرا اجابت خواهد کرد.

فَلَمَّا ٱعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ ۖ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ﴿٤٩﴾

و همینکه از آنها و بتانی که سوای خدا می‌پرستیدند کناره گرفت إِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ را بدو بخشیدیم و همه را پیغمبر کردیم. (۴۹)

فَلَمَّا ٱعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ ۖ

وَهَبْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- إِسْحَٰقَ: مفعول به

خدای تعالی می‌فرماید: ابراهیم از بت و بت پرستان و از قوم کفار خود دور شد و هجرت کرد گفته‌اند هجرت ابراهیم (ع) از زمین عراق به سوی شام، و آنجا ساره را بزنی کرد. پس قصد مصر کرد پس از مصر به زمین فلسطین فرود آمد و به اخلاص به ما روی آورد و توکل به ما کرد به او فرزندی به نام اسحق بخشیدیم و پس از اسحق یعقوب و همه را پیغامبر برگردانیدیم. تا عالمیان بدانند هرکه به خدای یکتا توکل کند و بخاطر او بتان را ترک کند و از خود دور نماید زیان نکند و پاداش هیچ نیکوکاررا ضایع نگرداند. پروردگار جهانیان در این آیت بر ابراهیم با بخشیدن فرزند به ابراهیم منت نهاد.

وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا

وَكُلًّا: مفعول به مقدم جَعَلْنَا: فعل ماضی، (نا) فاعل- نَبِيًّا: مفعول به ثانی

همه‌ی فرزندان ابراهیم را از اسحق و یعقوب و یوسف و... پیغمبر قرار دادیم.

وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ﴿٥٠﴾

و از رحمت خویش به آنها عطا کردیم و ذکر خیر بلند آوازه‌ای بایشان دادیم. (۵۰)

وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا

وَوَهَبْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل

و این بخشش آن است که هرگروهی بر هر دین که باشند ابراهیم را ثنا گویند، و او را دوست دارند، و نبوت وی را تصدیق کنند. وگفته‌اند رحمت همان بخشش اموال و اولاد است که خداوند به ایشان ارزانی داشت و سخن گفتن نیک و تسبیح گفتن مداوم را به ایشان دادیم و با این دعاگویی به رستگاری رسیدند.

وَٱذْكُرْ فِي ٱلْكِتَٰبِ مُوسَىٰٓ إِنَّهُۥ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ﴿٥١﴾

در این کتاب موسی را یاد کن که وی بی شائبه و فرستاده‌ای پیغامبر بود. (۵۱)

وَٱذْكُرْ فِي ٱلْكِتَٰبِ مُوسَىٰٓ

وَٱذْكُرْ: فعل امر- (انت) فاعل-مُوسَىٰٓ: مفعول به

و قصه‌ی موسی علیه السلام راکه در قرآن آمده است یادکن و به آنان بگو که:

إِنَّهُۥ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا

ه: اسم إِنَّ - هو: اسم كَانَ - مُخْلَصًا: خبركَانَ - جمله كَانَ مُخْلَصًا: خبر إِنَّ.

بدرستیکه موسی پاک و در عشق به خدا خالص و پیغمبر برگزین خدا و بسیار بالا مقام بود.

وَنَٰدَيْنَٰهُ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ ٱلْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَٰهُ نَجِيًّا ﴿٥٢﴾

از جانب راست طور بدو ندا زدیم و او را به رازگوئی تقرب دادیم(۵۲)

وَنَٰدَيْنَٰهُ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ ٱلْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَٰهُ نَجِيًّا

قَرَّبْنَٰهُ: فعل ماضی- (نا)فاعل- ه: مفعول به- نَجِيًّا: حال

و موسی را از سوی کوه طور از سمت راست آن نداکردیم و او را به درگاه قرب الهی نزدیک گردانیدیم در حالیکه با ما راز می‌گفت و نجوا می‌کرد و با ما سخن می‌گفت.

در آیه ۱۴۲ سوره الاعراف آمده است می‌گوید: و وعده دادیم موسی را سی شب و ده شب به آن اضافه کردیم. گوید که وقت آن تمام ماه ذیقعده و دهه اول ذی حجه بوده است. چون به **طور سینا** آمد خداوند متعال با او سخن فرمود و او را مقرب و به خود نزدیک ساخت.

وهب می‌گوید: میان خداوند و موسی هفتاد حجاب بود که همه حجابها جزیکی را برداشت و چون موسی عليه السلام سخن خداوند را شنید مشتاق و امیدوار به رؤیت شد و خداوند متعال در این باره می‌گوید: وهنگامی که موسی به میقات ما آمد و خداوندش با او سخن گفت، گفت پروردگارا! بنمای مرا تا نظر کنم بسوی تو، گفت هرگز نبینی مرا و لکن بنگر به سوی کوه پس اگر قرار گیرد به جای خود زود باشد که مرا ببینی. **مختومقلی فراغی در حق کوه طور و تجلی نور الهی گفته است. ترجمه:**

عاقبت ایزد بر او قدرت نمود　　آن تجلی را بر او رحمت نمود
خواجه احمد خرقه پوش پاک ما　　سیر در جنت نماید با صفا
ناظران کوه طور دلپسند　　آری آن پیران غایب بوده‌اند
چون جمالت گشت پیدا و عیان　　یکسره گشتند گیج و سرگران

برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به سوره الاعراف آیه ۱۴۲ که بیان آن رفت.

وَوَهَبْنَا لَهُۥ مِن رَّحْمَتِنَآ أَخَاهُ هَٰرُونَ نَبِيًّا ﴿٥٣﴾

و از رحمت خویش برادرش هارون، پیغمبری را باو بخشیدیم. (۵۳)

وَوَهَبْنَا لَهُۥ مِن رَّحْمَتِنَآ أَخَاهُ هَٰرُونَ نَبِيًّا

وَهَبْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- أَخَاهُ: مفعول به- هَٰرُونَ: بدل- نَبِيًّا: حال

و این اجابت دعای موسی است. و ما به موسی عليه السلام از بخشش و مهربانی مان در یاری کردن برادرش هارون در سمت وزارت به او بخشیدیم وبه او پیغمبری دادیم.

وَٱذْكُرْ فِى ٱلْكِتَٰبِ إِسْمَٰعِيلَ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ صَادِقَ ٱلْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ﴿٥٤﴾

در این کتاب اسمعیل را یاد کن که وی درست وعده و پیغمبری بزرگوار بود. (۵۴)

وَٱذْكُرْ فِى ٱلْكِتَٰبِ إِسْمَٰعِيلَ ۚ

ای پیغمبر ﷺ در قرآن که کتاب آسمانی است قصه اسماعیل را یاد کن و بگو:

إِنَّهُۥ كَانَ صَادِقَ ٱلْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا

ـه: اسم إِنَّ - (هو) اسم كَانَ - صادق: خبر كَانَ ، جمله خبر إِنَّ

بدرستیکه ا و وعده هایش راست بود یعنی با کسی وعده کرده بود سه روز در انتظارش نشست و پیغمبری بالامقام و خیررسان بود.

نیست بر مردم صاحب نظر　　صورتی از صدق و وفا خوبتر

ابراهیم عليه السلام نخست هاجر را بر اسب سوار کرد و اسماعیل را پشت سر او نشاند و با آن دو حرکت کرد و به منطقه حرم رسید. خداوند به ابراهیم وحی فرمود که آن دورا آنجا فرود آورد و او ایشان را نزدیک خانه کعبه در آن هنگام زمین بر آمده سرخ رنگی بود و از پس طوفان نوح باقی مانده بود گذاشت و به هاجر فرمود با پسرت همین جا باش که من بازمی‌گردم و خدایم به این کار فرمان داده است، **به آیه ۳۹ سوره ابراهیم** و نیز به سوره بقره مراجعه شود.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از سلمه بن اکوع رضی الله عنه روایت است که گفت: گذر پیغمبر خدا ﷺ بر مردمی افتاد که تیراندازی می‌کنند، پیغمبر خدا ﷺ برای آنها گفتند: «ای اولا د اسماعیل! تیر اندازی کنید! زیرا پدرتان تیرانداز بود، و من به همراه بنی فلان هستم».

ابوذر ﷺ می‌گوید: یکی از آن دو گروهی [که تیراندازی می‌کردند] از تیر اندازی دست کشیدند، پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «چرا تیراندازی نمی‌کنید»؟ گفتند: یا رسول الله! در صورتیکه شما با آنها هستید چگونه می‌توانیم با آنها مسابقه دهیم؟ فرمودند: «تیراندازی کنید و من به همراه همه‌ی شما هستم».

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُۥ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِۦ مَرْضِيًّا ﴿٥٥﴾

وکسان خود را به نماز خواندن و زکات دادن وادار می کرد ونزد پروردگارخویش پسندیده بود.(۵۵)

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُۥ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ

(هو) اسم كَانَ - يَأْمُرُ : فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر كَانَ

و او پیوسته اهل و قوم خود را به اقامه نماز که بزرگترین عبادات بدنی است و نیز به ادای زکات که کامل ترین عبادات مالی است دستور می‌داد.

وَكَانَ عِندَ رَبِّهِۦ مَرْضِيًّا

(هو) اسم كَانَ - مَرْضِيًّا: خبر كَانَ

و اسمعیل در پیشگاه پروردگارش از جهت استقامت وفای به عهد و گفتار و اعمال پسندیده بود.

وَٱذْكُرْ فِى ٱلْكِتَٰبِ إِدْرِيسَ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا ﴿٥٦﴾

در این کتاب ادریس را یاد کن که بی گمان او راست کردار پیغمبری بود. (۵۶)

وَٱذْكُرْ فِى ٱلْكِتَٰبِ إِدْرِيسَ ۚ

و نیز در قرآن قصه ادریس عليه السلام را که نام او **احنوج** بن **مهلائیل** بن **انوش** بن **شیث** آدم. نوشته‌اند بیشتر **به نام ادریس آمده است یاد کن**

إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا

ـه: اسم إِنَّ -(هو)اسم كَانَ - صِدِّيقًا: خبر كَانَ ، جمله خبرإِنَّ

بدرستیکه او به خلق راست گوینده و از حق خبر دهنده بود.

وَرَفَعْنَٰهُ مَكَانًا عَلِيًّا ﴿٥٧﴾

و او را به مقامی بلند بالا بردیم.(۵۷)

وَرَفَعْنَٰهُ مَكَانًا عَلِيًّا

رَفَعْنَٰهُ: فعل ماضی- (نا) فاعل- ه: مفعول به- مَكَانًا: مفعول فیه- عَلِيًّا: نعت

و به او مقام بالایی یعنی مقام نبوت دادیم[1] و درجه‌ی قرب و یا او را به بهشت رسانیدیم که در حدیث معراج آمده که رسول خداﷺ ادریس را در آسمان چهارم ملاقات کرده است. **در حق کلمه ادریس** گفته‌اند او اول کسی بود که خیاطی کرد و لباس دوخته پوشید. و نیز گفته‌اند اول کسی بود که او بوسیله قلم خط نوشت. و نیز گفته‌اند. او اول کسی بود که در نجوم مهارت داشت و عمل وی درطاعت خدای تعالی هر رور به اندازه اعمال همه خلق بود و حمد و ستایش وی این بود که می‌گفت:

الحمدلله رب العالمین کما ینبغی لکرم وجهه. خدای جل جلاله او را زنده به آسمان برد[2]. همچنانکه عیسی را به آسمان بردند. **وهب گفت:** ادریس در روزگار خود عابدترین و پرهیزکارترین کس بود توجهی به دنیا نمی‌کرد و پیوسته در آرزوی دیدار بهشت بود و حتی یکساعت از عبادت فارغ نمی شد، و هر روز عمل او را به آسمان می‌بردند. چندانکه فرشتگان به عمل او تعجب می‌کردند، تعجب فرشتگان بدانجهت بود که **ملک الموت(عزرائیل)** مشتاق دیدار وی شد از خدای تعالی دستوری خواست تا به زیارت وی رود پس به صورت آدمی به پیش ادریس آمد و او را زیارت کرد[3].

ادریس صائم الدهر بود، نماز شام که افطار کرد **ملک الموت** به قیافه آدمی حاضر شد او را به غذا دعوت کرد. نخورد. ادریس گفت من می‌خواهم بدانم که تو کیستی؟ گفت من ملک الموت هستم و از خدای تبارک و تعالی اجازه خواستم تا به زیارت تو بیایم و با تو صحبت کنم. ادریس گفت من از تو حاجتی می‌خواهم. گفت: چه حاجتی داری؟ گفت: آنکه روح مرا قبض کنی. ملک الموت گفت: این کار را به فرمان خدای تعالی می‌توانم انجام بدهم و از دست و اختیار من خارج است.

از خدای تعالی فرمان رسید که **اقبض روحه** حال که او خود می‌خواهد پس روح او را قبض کن و بمیران. ملک الموت روح اورا قبض کرد، رب العالمین همان ساعت او را زنده کرد. ملک الموت گفت چگونه دیدی: گفت: صعب وهایل دیدم، کاری بسیار دشوار و سخت. آنگه ادریس به ملک الموت گفت من از تو یک حاجت دیگری می‌خواهم. گفت آن چیست؟ ادریس گفت: می‌خواهم که مرا به آسمان بری تا بهشت و دوزخ ببینم. ملک الموت بدستور وی و فرمان خدای تعالی او را به آسمان برد، آنگه گفت از مالک دوزخ بخواه تا درهای دوزخ بگشاید تا پاره‌ای ازآن زنجیرهاوعقوبت هاکه پروردگار جهانیان برای بیگانگان ساخته و آماده کرده است ببینم. در دوزخ بگشاد. ادریس عليه السلام چون آن دوزخ را دید از هول و شدت و صعوبت آن بیفتاد و بیهوش شد.

---

[1] - (و رفعناه مکاناً علیاً) هو شرف النبوه و الزلفی عندالله تعالی کما روی عن الحسن و الیه ذهب الجبائی و ابومسلم و عن أنس و أبی سعید الخدری و کعب و مجاهد: السماء الرابعه. روح المعانی جزء ۱۶ ص ۱۰۵

[2] - و قال مجاهد فی قوله (و رفعناه مکاناً علیاً) قال: ادریس رفع و لم یمت کما رفع عیسی. و قال سفیان عن مجاهد(و رفعناه مکاناً علیاً) قال: السماء الرابعه.
و قال الحسن و غیره فی قوله (و رفعناه مکاناً علیاً) قال: الجنه- مختصر تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۴۵۶

[3] - در مورد همنشینی و مصاحبت ملک الموت با ادریس عليه السلام و سیر و سیاحت آن دو در آسمان و ورود ادریس عليه السلام به بهشت و ... علامه آلوسی بعد از ذکر حدیث در تفسیر روح المعانی، اظهار داشته است: «الحدیث والله تعالی اعلم بصحته و کذا بصحه ما قبله من خبر کعب» روح المعانی جزء ۱۶ ص ۱۰۷

سنایی غزنوی گفت:

از وفاق ادریس بر رفت از زمین بر آسمان　　از خلاف ابلیس در رفت از بهشت اندر سقر

چون بهوش باز آمد به ملک الموت گفت حال که دوزخ را بمن نشان دادی بهتر است که بهشت را نیز به من بنمایی. پس بهشت را به فرمان الله تعالی به وی نشان دادند. ادریس عليه السلام ساعتی در بهشت طواف می‌کرد و در آن نازو نعمتها و فلاح و رستگاری ساکنان آن نگاه می‌کرد. ملک الموت گفت: از بهشت بیرون آی تا به قرارخود بازگردیم. ادریس در درخت آویخت و گفت: از آن خارج نمی‌شوم. ملک الموت گفت: بیرون آی که هنوز وقت آن نیست که اینجا قرارگاه سازی، پروردگار جل جلاله فرشتگان دیگر فرستاد تا میان ایشان حکم و داوری کند فرشته گفت برای چه از بهشت بیرون نمی‌آیی؟ به چه علت اینجا قرار گرفتی؟ ادریس عليه السلام گفت. حکم الهی و قضای پروردگار چنان است که **کل نفس ذائقه الموت** هر جانی چشنده‌ی مرگ است و من شربت تلخ مرگ را نوشیدم. و گفته است هیچیک از شما به دوزخ نرسیدند و آنرا ندیدند که من به دوزخ رفتم ودیدم. و خداوند تبارک و تعالی گفته است کسی که به بهشت داخل شود دیگر از بهشت بیرون نمی‌آید. پس من هم به این دلیل که فرمان الهی را به انجام رسانیدم. مُردم و به دوزخ رفتم و سپس به بهشت رسیدم دیگر بیرون نمی‌آیم. پس خدای تعالی به ملک الموت وحی کرد و فرمود: ادریس به اجازه من به بهشت داخل شد و او در آنجا زنده است. و مقام او را بالا و بلند گردانیم.

سنایی غزنوی گفت:

بمیرای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی　　که ادریس از چنین از مردن بهشتی گشت پیش از ما

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا ۚ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ﴿٥٨﴾

همان کسان که خدا موهبتشان داده بود از فرزندان آدم واز فرزندان آنکسان که همراه نوح در کشتی نشاندیم برداشتیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و آنکسان که هدایت کرده و برگزیده بودیم، چون آیه های خدا برایشان خوانده می‌شد بحال گریه سجده کنان میافتادند(۵۸)

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ

أُولَٰئِكَ: مبتدا ـ الَّذِينَ: خبر

ایشان کسانی هستند که ما آنان را پیغمبران گردانیدیم و به کرامت و رسالت مخصوص کردیم تا مردم از او متابعت کنند و هدایت یابند این پیغمبران از فرزندان آدم عليه السلام هستند یعنی **ادریس** پیغمبر. چونکه از میان پیغامبران نامبرده شده هیچکس از نظر ذریتی به حضرت آدم عليه السلام نزدیکتر از ادریس نبود.

وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ

یعنی **ابراهیم خلیل الله** که از فرزندان **سام نوح** است و**سام** و **نوح** در کشتی بودند و آنان غیر از ادریس‌اند.

وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْرَٰٓءِيلَ

و از فرزندان ابراهیم یعنی اسمعیل و اسحق و یعقوب و از فرزندان اسرائیل، یعنی یعقوب و موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی.

وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَٱجْتَبَيْنَآ

واز جمله آنهاکه به سوی حق راه نمودیم و هدایت کردیم و از میان مردمان به ایشان نبوت و رسالت دادیم و به پیغمبری برگزیدیم.

إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُ ٱلرَّحْمَٰنِ خَرُّوا۟ سُجَّدًا وَبُكِيًّا

گفته‌اند این آیت در مدینه فرود آمده است.

آن هنگام که آیت های خدای رحمن در کتاب های نازل شده از سوی خداوند بر ایشان خوانده شود برروی افتادند در حالیکه برای خدای یکتا سجده کنان بودند و از ترس گریه و زاری می‌کردند. چون آتش شوق در دل ایشان از خواندن آیات الهی شعله‌ورمی‌شد دل از بهر آن منفعل و دیده از اشک جاری می‌گشت.

فَخَلَفَ مِنۢ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُوا۟ ٱلشَّهَوَٰتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا (۵۹)

و از پس آنها باقیماندگان بودند که نماز را مهمل گذاشتند و پیرو هوسها شدند، بزودی سرگشتگی‌ای خواهند دید. (۵۹)

فَخَلَفَ مِنۢ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُوا۟ ٱلشَّهَوَٰتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا

فَخَلَفَ: فعل ماضی- خَلْفٌ: فاعل

پس بعد از پیغامبران و دینداران و صالحان و مؤمنان یعنی بعد از پیغمبران از ذریه آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و مؤمنان قوم ایشان، فرزندان ناخلف و بدکار یعنی جهودان و ترسایان و گبران در رسیدند و نماز فرض شده را ترک کردند و به واجبات آن معتقد نبودند و بدنبال شهوتها رفتند خمر خوردند و زناکردند. پس زود باشد که جزای گمراهی و تبهکاری خودشان را ببینند و در آتش جهنم بسوزند.

إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَأُو۟لَٰٓئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْـًٔا (۶۰)

مگر آنکه توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته کرده آنها به بهشت درون شوند وبه هیچ وجه ستم نبینند.(۶۰)

إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَأُو۟لَٰٓئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْـًٔا

فَأُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا- يَدْخُلُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر- ٱلْجَنَّةَ: مفعول به

مگر آنکسانی که از تبهکاری و بزه‌کاری بازگشته و از اعمال بد خود توبه کرده و به دل و زبان ایمان آورده باشند و عملهای نیکو و پسندیده کرده باشند پس این گروه توبه‌کنندگان و ایمان آورندگان به بهشت‌ها درآیند و چیزی از پاداش از آنان کم کرده نمی‌شود و به تمام و کمال پاداش داده خواهند شد. چونکه حضرت رسولﷺ در حق توبه گفت: «*التائب من الذنب کمن لا ذنب له*» توبه‌کننده از گناه مثل کسی است که گناه ندارد.

جَنَّٰتِ عَدۡنٍ ٱلَّتِي وَعَدَ ٱلرَّحۡمَٰنُ عِبَادَهُۥ بِٱلۡغَيۡبِۚ إِنَّهُۥ كَانَ وَعۡدُهُۥ مَأۡتِيّٗا ﴿٦١﴾

بهشت‌های جاوید که خدای رحمان از غیب بندگانش وعده داد که وعده او قطعاً آمدنی است.(۶۱)

جَنَّٰتِ عَدۡنٍ ٱلَّتِي وَعَدَ ٱلرَّحۡمَٰنُ عِبَادَهُۥ بِٱلۡغَيۡبِۚ

جَنَّٰتِ: بدل- وَعَدَ: فعل ماضی- ٱلرَّحۡمَٰنُ فاعل- عِبَادَهُۥ: مفعول به

آنان که ایمان آوردند و به راه حق گرویدند و از گناهان خود توبه کردند خداوند به ایشان بهشت‌هایی وعده داده است که از چشم ایشان غایب است ولی چون وعده داده است از حصول به آن باکی نیست.

إِنَّهُۥ كَانَ وَعۡدُهُۥ مَأۡتِيّٗا

ه: اسم إِنَّ - وَعۡدُهُۥ: اسم كَانَ - مأتیاً: خبر كَانَ ، جمله كَانَ وَعۡدُهُۥ مَأۡتِيّٗا خبر إِنَّ.

بدرستیکه وعده‌ی خداوند قطعی و شدنی است و آنچه وعده به مومنین داده است یعنی بهشت بدو رسیدنی است.

لَّا يَسۡمَعُونَ فِيهَا لَغۡوًا إِلَّا سَلَٰمٗاۖ وَلَهُمۡ رِزۡقُهُمۡ فِيهَا بُكۡرَةٗ وَعَشِيّٗا ﴿٦٢﴾

در آنجا یاوه‌ای نشنوند، مگر سلامی و در آنجا بامداد و شبانگاه روزی خویش دارند. (۶۲)

لَّا يَسۡمَعُونَ فِيهَا لَغۡوًا إِلَّا سَلَٰمٗاۖ

لَّا يَسۡمَعُونَ: فعل مضارع نفی- (و)فاعل- لَغۡوًا: مفعول به

پروردگار جل‌جلاله می‌گوید در بهشت سخنان بی فایده و بیهوده نگویند و نشنوند مگر اینکه درود و سلام پروردگار و فرشتگان و همگنان را بشنوند در سوره‌ی **الحجر** آمده است: **ادخلوها بسلم امنین.** فرشتگان به آنان سلام می‌کنند و می‌گویند از تمام آفت ها در این بهشت در امان باشید و در حالت ایمن و آسوده به بهشت وارد شوید و از نعمتهای آن بهره‌مند شوید.

وَلَهُمۡ رِزۡقُهُمۡ فِيهَا بُكۡرَةٗ وَعَشِيّٗا

لَهُمۡ: جار و مجرور خبر مقدم- رِزۡقُهُمۡ: مبتدا موخر- بُكۡرَةٗ: مفعول فیه

و برایشان است روزی ایشان از نعمت بهشتی، بامدادان و شامگاهان یعنی همیشه و مداوم از نعمتهای فراوان بهشت که مؤمنین در آن جاودان می‌مانند هیچگاه کم نمی‌شود و قابل وصف و شمارش هم نیست **مختومقلی فراغی ابیات زیادی در وصف بهشت آورده که دو بیت از ترجمه آن**[1] در زیر آورده می‌شود.

خداگر خضر و قدرت انشاء داود　　ببخشاید مرا تا من بگویم وصف جنت
زمن هرگز نیاید شرح جنت یک هزاران　　همانا فاش گویم من سخن بی شک و منت

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيًّا ﴿٦٣﴾

این بهشتی است که بهر کس از بندگان خویش که پرهیزکار باشد می‌دهیم. (۶۳)

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيًّا

تِلْكَ: مبتدا- الْجَنَّةُ: بدل- الَّتِي: خبر

این است بهشتی که ما ذکر کردیم و آن را به بندگان خود میراث می‌دهیم برای کسانی که پرهیزکار و مطیع خدای عزوجل باشند.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت حضرت رسول ﷺ فرمود:« اِن اول مره یدخلون الجنه » بدرستی نخستین گروهی که به بهشت در می‌آیند بر صورت ماه تمام‌اند که در شب چهاردهم می‌درخشد از جهت حسن و نورانیت بعد از آن کسانی که به ایشان متصل می‌شوند و می‌آیند همچون ستاره درخشان در آسمان از جهت روشنایی می باشند. قلبهایشان همه یکدل و متحد و یک جان است و هیچ اختلافی و بغض و عداوتی در میان نیست.

وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ﴿٦٤﴾

[ما فرشتگان] جز بفرمان پروردگارت نازل نشویم که هر چه جلو رویمان هست و هر چه پشت سرمان هست از اوست و پروردگارت فراموشکار نیست. (۶۴)

وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ

سبب نزول این آیت آن بود که مدتی گذشت که **جبرئیل** علیه السلام به **رسول خدای** ﷺ نیامد و وحی نیاورد، گفته‌اند چهل روز بود و به روایتی پانزده روز و بروایتی دوازده روز، وکافران گمان بد بردند وگفتند: براستی پروردگارش محمد را رها کرده است. و رسول خدا ﷺ از نیامدن جبرئیل علیه السلام دلتنگ و رنجور گشت و این سخن کافران بر وی سخت آمد تا رب العزه جبرئیل علیه السلام را فرستاد وآیت آورد. رب العالمین بجواب وی این آیت فرستاد وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ .ای جبرئیل علیه السلام به محمد بگو ﷺ که ما فرشتگان فرو نمی‌آئیم مگر بفرمان خدای تو، تا زمانیکه بما دستور فرماید و بفرستد.

لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ

---

[1] - از کتاب عرفان و مختومقلی به تألیف همین مؤلف

لَهُۥ: جار و مجرور خبر مقدم- مَا: مبتدا مؤخر

از آن اوست آنچه پیش روی ماست و آنچه درپشت سرگذاشته‌ایم وآنچه میان این دواست یعنی نه آینده و نه گذشته بلکه در حال حاضر باشد مراوراست.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا

رَبُّ: اسم كَانَ - نَسِيًّا: فراموشکار، خبر كَانَ

وپروردگار تو آنچه که درگذشته بوده و یا در آینده خواهد بود و یا در حال حاضر باشد فراموشکار نیست و در همه حال از حال تو آگاه است.

رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَٱعْبُدْهُ وَٱصْطَبِرْ لِعِبَٰدَتِهِۦ ۚ هَلْ تَعْلَمُ لَهُۥ سَمِيًّا ﴿٦٥﴾

پروردگار آسمانها وزمین است با هر چه میان آنهاست پس عبادت او کن و در عبادتش شکیبا باش آیا همتایی برای او می‌شناسی؟ (۶۵)

رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَٱعْبُدْهُ وَٱصْطَبِرْ لِعِبَٰدَتِهِۦ ۚ

رَّبُّ: بدل- فَٱعْبُدْهُ: فعل امر- ه: مفعول به- (انت)فاعل

خدای تعالی پروردگار آسمانها و زمین و آنچه که در میان آن دو است می باشد پس او را پرستش وعبادت کن وبر پرستش او ثابت قدم وشکیبا باش چونکه دانستی که هیچ چیز از گذشته و آینده و حال از دید و حساب وکتاب او فراموش کرده نمی‌شود.

هَلْ تَعْلَمُ لَهُۥ سَمِيًّا

تَعْلَمُ: فعل مضارع- (انت)فاعل- سَمِيًّا: مفعول به

آیا می‌دانی‌که مشرکان بتان خود را **الله** گفته باشند بلکه **اله** می‌گفتند. آیا کسی صلاحیت دارد که در وجودش مثل او صفات متعالی موجود باشد؟ چون کسی چنین نیست، پس لایق بندگی تنها ذات اقدس اوست.

وَيَقُولُ ٱلْإِنسَٰنُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ﴿٦٦﴾

انسان گوید: وقتی بمردم چگونه زنده می شوم(۶۶)

وَيَقُولُ ٱلْإِنسَٰنُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا

مِتُّ: فعل ماضی- (ت)فاعل

این آیه در شأن **ابی بن خلف الجمحی** آمده است که بعث وحشر را انکار می‌کرد واز روی استهزاء و تکذیب استخوانهای ریز ریز شده را بر دست می‌نهاد ومی‌گفت. محمدﷺ می‌گوید که پس از آنکه بمیریم ما را زنده خواهند کرد همان است که در جای دیگری گفت ***من یحیی العظام و هی رمیم.*** پروردگار جهانیان بروی حجت‌آورد و جواب داد.

أَوَلَا يَذْكُرُ ٱلْإِنسَـٰنُ أَنَّا خَلَقْنَـٰهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْـًٔا ﴿٦٧﴾
مگر همین انسان بیاد ندارد که ما از اول او را آفریدیم و هیچ نبود(۶۷)
أَوَلَا يَذْكُرُ ٱلْإِنسَـٰنُ أَنَّا خَلَقْنَـٰهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْـًٔا

(نا) اسم إِنَّ - خَلَقْنَـٰهُ: فعل ماضی- (نا)فاعل- ه: مفعول به

آیا مردم نمی‌دانند و به یاد نمی‌آورند آنرا که ما پیش از این آفریدیم و خود هیچ چیز نبود بلکه از عدم آفریدیم؟ پس آنکسی که برای بوجود آوردن نخست قادرباشد بر بوجود آوردن اخری یعنی روز بعث هم قادر خواهد بود همانست که گفت *قل یحییها الذی انشاها اول مره*

سنایی غزنوی گفت:

آن نبینی که پیشتر ز وجود	**چون ترا کرد در رحم موجود**
روزیت داد نه مه از خونی	**کردگاری حکیم بی چونی**
در شکم مادرت همی پرورد	**بعد نه ماه در وجود آورد**
چون اجل ناگهان فراز آید	**کار دنیا همه مجاز آید**
مرگ این را هلاک و آنرا برگ	**زهر این را غذا و آن را مرگ**

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَٱلشَّيَـٰطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ﴿٦٨﴾
به پروردگارت قسم ایشان را با شیطانها محشور کنیم، وهمه را به زانو در آمده، دور جهنم حاضر کنیم.(۶۸)
فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَٱلشَّيَـٰطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا

آنگه پروردگارجهانیان سوگند یاد کرد و گفت: این کافران را بهمراه شیاطین که دوستان و همسران ایشان‌اند برمی‌انگیزیم وهر کافری را دریک زنجیر بسته حاضر خواهیم کرد وهمه راگردن بسته و بزانوها درنشسته گرد دوزخ می‌نشانیم و در آتش جهنم‌می‌اندازیم ودرآن آتش سوزان که از اطراف او را احاطه کرده است می‌سوزانیم وعذابشان می‌دهیم.

ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى ٱلرَّحْمَـٰنِ عِتِيًّا ﴿٦٩﴾
آنگاه از هرگروه هر کدامشان به سرکشی خدای رحمان جری تر بوده، جدا کنیم.(۶۹)
ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى ٱلرَّحْمَـٰنِ عِتِيًّا

مبتدا محذوف- أَشَدُّ خبر- عِتِيًّا: تمیز

پس از میان امتها آنان که کافرتر و سرکش‌تر ونافرمان‌تر وتبهکارتر بودند قطعاً بیرون می‌آوریم و جدا می‌کنیم و به دوزخ می‌اندازیم و در آتش جهنم می‌سوزانیم.

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِٱلَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا ﴿٧٠﴾

آنگاه کسانی را که به وارد شدن جهنم سزاوارترند بهتر شناسیم. (۷۰)

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا

ل: قسم- لَنَحْنُ: مبتدا- أَعْلَمُ: خبر

بعداز جداکردن کافران و سرکشان کسانی که برای سوختن آتش دوزخ مستحق‌تر و اولی‌ترند می‌دانیم و ازآن آگاهیم. **سنائی غزنوی گفت:**

گراز آتش همی ترسی به مال کس مشو غره	**که اینجا صورتش مار است وآنجاشکلش‌اژدرها**
توچون موری واین راه است همچون موی بت رویان	**مرو زنهار برتقلید و برتخمین و برعمیا**
توپنداری‌که بربازی است این‌میدان چون‌مینو	**تو پنداری که برهرزه است این الوان چون مینا**

وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا ۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ﴿٧١﴾

هیچکس از شما نیست مگر وارد جهنم شدنی است که این امر بر پروردگارت حکمی حتمی است.(۷۱)

وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا ۚ

بدرستی که همه‌ی شما انسانها بدون استثناء بر دوزخ داخل می‌شوید منتها مؤمنین برای گذر و دید وارد آن می‌شوند وکافران برای ماندن همیشگی و سوختن در آن.

مولانا گفت:

گویدش بگذر سبک ای محتشم	**ورنه آتشهای تو مرد آتشم**

كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا

اسم كَانَ هو- حَتْمًا:خبركَانَ - مَّقْضِيًّا: نعت

و وارد شدن به دوزخ بر پروردگارتو یک حکم قطعی و محکم و استواراست که در آن وعده خلافی نیست. اما آتش دوزخ در هنگام ورود به مؤمنان سرد و سلامت باشد همچنانکه بر ابراهیم خلیل الله سلامت بود.

ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوا وَّنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا ﴿٧٢﴾

آنگاه کسانی را که پرهیزکاری کرده‌اندبرآوریم. وستمگران را به زانو در آمده، در آن واگذاریم. (۷۲)

ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوا وَّنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا

نَذَرُ: فعل مضارع- (نحن)فاعل- الظَّالِمِينَ: مفعول فیه- جِثِيًّا: حال

سپس آنان راکه از شرک پرهیزکردند از دوزخ بیرون می‌آوریم وستمگران را در آن آتش به زانو در آمده و ذلیلانه رها می‌کنیم. در بیان **سبب نزول** روایت شده است: گوینده‌ی این سخن **نضربن حارث** و اصحاب وی از قریش بودند که وقتی اصحاب رسول خداﷺرا در تنگدستی و فقر با لباسهای ژنده و

خانه‌های درهم تکیده می‌دیدند و خود را در خرمی و آرایش رفاه و با جامه‌های فاخر، این سخن را به آنان می‌گفتند، گویی معیار حق و باطل همین است پروردگار متعال در پاسخ آنان می فرماید:

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَىُّ ٱلْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ﴿٧٣﴾

وچون آیه‌های روشن ما را بر آنها بخوانند، کسانی که کافرند به کسانیکه مومن‌اند گویند: کدام یک از دو گروه مکان بهتر و مجلس آراسته تر دارند. (۷۳)

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟

إِذَا: مفعول فیه- تُتْلَىٰ: فعل مضارع مجهول- ءَايَٰتُنَا: نایب فاعل- (نا) مضاف الیه

مشرکان قریش در ناز و نعمت غرق بودند و درویشان صحابه در فقر و تنگدستی و مشرکان به حجت زیادی اموالشان بر مؤمنین مباهات می‌کردند. میگوید: زمانیکه آیات روشن قرآن بر آنان خوانده شود کافران به مؤمنان می‌گویند:

أَىُّ ٱلْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا

أَىُّ: مبتدا- خَيْرٌ: خبر

ای، برای پرسش است، می‌گوید: کدامیک از ما دارای مقام و منزلت و مال و رفاه بیشتر و زندگی بهتری داریم. ما از شما بهترانیم و حال ما در نزد خدای تعالی نیز از حال شما بهتر و نیکوتر است به جهت داشتن مال و مقام و منزلت.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَٰثًا وَرِءْيًا ﴿٧٤﴾

پیش از ایشان چه نسلها را هلاک کرده‌ایم که اثاث و منظرشان بهتر بود. (۷۴)

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَٰثًا وَرِءْيًا

أَهْلَكْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- قَرْنٍ: تمیز- هُمْ: مبتدا- أَحْسَنُ: خبر- أَثَٰثًا: تمیز

و پیش از مشرکان عرب چندین قوم را عذاب دادیم و هلاک گردانیدیم که از جهت مال وثروت و وسائل زندگی وضع نیکوتری داشتند باید دانست که مال، اولاد و وضع خوب دنیوی داشتن دلیل بر مقبولیت و نشانه‌ی بهتر آنان در آخرت نیست بلکه باید حساب و کتاب عادلانه پس دهند. **بیت:**

بر مال خویشتن تکیه مکن کانرا بشبی برند و این را به شبی

قُلْ مَن كَانَ فِى ٱلضَّلَٰلَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ ٱلرَّحْمَٰنُ مَدًّا ۚ حَتَّىٰٓ إِذَا رَأَوْا۟ مَا يُوعَدُونَ إِمَّا ٱلْعَذَابَ وَإِمَّا ٱلسَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُندًا ﴿٧٥﴾

بگو: هرکه در ضلالت باشد خدای رحمانش همی کشاند تا چون موعود خویش، یا عذاب و یا رستاخیز، را ببینند خواهند دانست کیست که مکانش بدتر و سپاهش ناتوانتر است؟ (۷۵)

قُلْ مَن كَانَ فِى ٱلضَّلَٰلَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ ٱلرَّحْمَٰنُ مَدًّا ۚ

مَن: مبتدا- هو: اسم كَانَ - فِي ٱلضَّلَٰلَةِ: جار و مجرور خبر كَانَ - جمله كَانَ فِي ٱلضَّلَٰلَةِ: خبر مَن

ای محمدﷺ به کسانی که ایشان به مال و جمال و فرزند مباهات می‌کنند و به آن افتخار می‌کنند بگو این کسان در گمراهی هستند واز راه حق و حقیقت بدورند. پس خداوند به او عمر طولانی می‌دهد یعنی به ایشان مهلت می‌دهد و پی در پی به ایشان مال می دهد که بیشتر در گمراهی غرق شوند.

حَتَّىٰٓ إِذَا رَأَوۡاْ مَا يُوعَدُونَ إِمَّا ٱلۡعَذَابَ وَإِمَّا ٱلسَّاعَةَ

رَأَوۡاْ: فعل ماضی- (و)فاعل- مَا: مفعول به- يُوعَدُونَ: فعل مضارع مجهول- (و)نایب فاعل- ٱلۡعَذَابَ: بدل

می گوید هر کس که در گمراهی آشکار و کفر است پروردگار جهانیان به جهت جزای کفرش به او روزگار طولانی می‌دهد تا در طغیان و گمراهی خود بیفزاید آنگه او را در دنیا عذاب کند و یا در آخرت به آتش دوزخ گرفتار گرداند.

فَسَيَعۡلَمُونَ مَنۡ هُوَ شَرّٞ مَّكَانٗا وَأَضۡعَفُ جُندٗا

فَسَيَعۡلَمُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- مَنۡ: مفعول به- هُوَ: مبتدا-شَرّٞ: خبر- مَّكَانٗا: تمیز- جُندٗا: تمیز

آنانکه به مال و ثروت دنیوی مباهات کردند زود باشد که خواهند دانست که جایگاه کدام‌گروه بهتر و نیکوتر است جایگاه‌کسانی که به مال و ثروت دنیوی افتخارمی‌کنند‌در آخرت آتش دوزخ است چه بد جایگاهی است آن و اما جایگاه مؤمنین درجات بهشت است چه نیکو جایگاهی است آن.

وَيَزِيدُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ٱهۡتَدَوۡاْ هُدٗىۗ وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٞ مَّرَدًّا ﴿٧٦﴾

خدا کسانی را که هدایت یافته‌اند، هدایت همی‌فزاید و اعمال شایسته که باقیماندنی است پاداش آن نزد پروردگارت بهتر و نتیجه آن نیکوتر است. (۷۶)

وَيَزِيدُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ٱهۡتَدَوۡاْ هُدٗىۗ

يَزِيدُ: فعل مضارع- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- ٱلَّذِينَ: مفعول به

و خدای تعالی در دنیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند و راه یافته‌اند بر هدایتشان می‌افزاید و آنان را بر انجام کارهای نیکو و شایسته راهنمایی می‌کند و ایمانشان را قوی و قویتر می‌گرداند.

وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٞ مَّرَدًّا

ٱلۡبَٰقِيَٰتُ: مبتدا- ٱلصَّٰلِحَٰتُ: نعت- خَيۡرٌ: خبر- عِندَ: مفعول فیه- ثَوَابٗا: تمیز- مَّرَدًّا: تمیز

مال و ثروت و زینت دنیا فانی است و در نزد پروردگار اهمیتی ندارد و اما آنچه باقی‌ماندنی است اعمال شایسته از قبیل نماز پنجگانه و زکات و تسبیح گفتن و خیر و احسان‌کردن و.... است که بهتر و نیکوتر است از جهت ثواب آخرت و برای کافران در دنیا جاه و مال است ولی در آخرت وبال خواهد بود اما مؤمنان هم دردنیا هدایت دارند و هم در آخرت حمایت.

احمق مردا که دل درین دنیا بندد که نیکی ستاند ولی زشتی باز پس گیرد.

سنایی غزنوی گفت:

**بمیرای حکیم از چنین زندگانی		کزین زندگانی چو مردی بمانی**
**ازاین زندگی زندگانی نخیزد		که گرگ است و ناید ز گرگان شبانی**

أَفَرَءَيْتَ ٱلَّذِى كَفَرَ بِـَٔايَٰتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٧٧﴾

مگر آنکس را که منکر آیه‌های ماست دیدی که گفت من البته مال و فرزند بسیار خواهم داشت؟(۷۷)

أَفَرَءَيْتَ ٱلَّذِى كَفَرَ بِـَٔايَٰتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا

آیا دیدی آنان که به آیتهای ما یعنی قرآن و رسول و یا به وحدانیت ما نگرویدند و ایمان نیاوردند و او **العاص بن وائل السهمی** است مرد زندقی و منکر بعث و حشر و از جمله استهزاء کنندگان بود. **خباب بن الارت** از عاص، دینی و قرضی داشت برای تقاضای آن دین رفت. ازروی تمسخر جواب داد آیا شما می‌گوئید دربهشت زر و سیم و حریر است؟ خباب گفت بلی ما می‌گوئیم که در بهشت همه‌ی نعمتهاست.عاص، از روی تمسخر گفت پس صبر کن تا به بهشت برسیم که الله تعالی به من آنجا مال و فرزند بدهد و من دین تو در آنجا بگزارم. رب العالمین در **شأن**ایشان این آیت فرستاد :

أَفَرَءَيْتَ ٱلَّذِى كَفَرَ بِـَٔايَٰتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ ...

أَطَّلَعَ ٱلْغَيْبَ أَمِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحْمَٰنِ عَهْدًا ﴿٧٨﴾

مگر از غیب خبر یافته یا از خدای رحمان پیمانی گرفته است. (۷۸)

أَطَّلَعَ ٱلْغَيْبَ أَمِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحْمَٰنِ عَهْدًا

أَطَّلَعَ: فعل ماضی- فاعل (هو)- ٱلْغَيْبَ: مفعول به

آیا **عاص بن وائل** از اسرار غیب آگاهی دارد و یا لوح محفوظ را خوانده و دیده است یا از نزد خدای تعالی در این زمینه عهد و پیمانی گرفته است؟ کسی قادر است چنین پیشگویی بکند که از اسرار غیب آگاه باشد پس چنین سخن بی معنی و بی محتواست.

كَلَّا ۚ سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُۥ مِنَ ٱلْعَذَابِ مَدًّا ﴿٧٩﴾

هر گز چنین نیست آنچه را گوید ثبت خواهیم کرد و بر عذابش خواهیم افزود. (۷۹)

كَلَّا

كَلَّا: حرف ردع

آنچنان که او می گوید نیست و هرگز چنین نخواهد بود! هرگز کسی که بی ایمان و کافر است مال و ثروت نجات‌دهنده او از آتش دوزخ نیست.

سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُۥ مِنَ ٱلْعَذَابِ مَدًّا

نَمُدُّ: فعل مضارع- (نحن)فاعل- مَدًّا : مفعول مطلق

زود باشد که بر اعمال دفتر او آنچه را که می‌گوید بنویسیم و بخاطر آن عمل که گفته بود مال و ثروت در آن دنیا بکار آید و دین ترا خواهیم داد عمل او را جزا دهیم. عذاب مداوم و پی در پی به او خواهیم داد که گسسته نباشد.

وَنَرِثُهُۥ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ﴿٨٠﴾

وآنچه گوید از او به ارث می‌بریم و پیش ما تنها می‌آید. (۸۰)

وَنَرِثُهُۥ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا

نَرِثُهُ: فعل مضارع- ـه: مفعول به- (نحن)فاعل- مَا: بدل

و باز می‌گیریم از او آنچه که می‌گوید فردا در روز قیامت بمن خواهد داد یعنی مال و فرزند را و در روز رستاخیز تک و تنها به پیش ما خواهد آمد چیزی از فرزندو مال و ثروت بهمراه او نخواهد بود وبه آنچه در این دنیا گفته و کرده است باز خواست خواهند شد.

وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ ءَالِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ﴿٨١﴾

و به جای خدا معبودانی اختیار کردند تا بر ایشان سبب عزت باشند. (۸۱)

وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ ءَالِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا

(و) اسم كَانَ - عِزًّا : خبر كَانَ

این کافران معبودهایی را دون‌الله تعالی پرستیدند تا دردنیا و آخرت به ایشان عزت و در قیامت دفع عذاب کند. رب العالمین در جواب ایشان گفت:

كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ﴿٨٢﴾

هرگز چنین نیست [این خدایان] عبادتشان را انکار می کنند و ایشان مخالف آنها خواهند بود.(۸۲)

كَلَّا

كَلَّا: حرف ردع

نه هرگز چنین نیست و چنین هم نخواهد بود! که ایشان نه در دنیا عزیزند و نه درآخرت یا رو شفیعی دارند آن مال نه در دنیا بکار آید و نه در عقبی.

سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا

(و) اسم كَانَ - ضِدًّا : خبركَانَ

زود باشد که کافر شوند به عبادتهایی که از بتان می‌کنند و می‌پرستند. آن عبادت ایشان را انکار خواهد کرد و بر علیه او خواهد شورید و عبادتهایشان از ایشان در قیامت بیزار شوندو هیچ نفعی بحال آنان ندارند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّآ أَرْسَلْنَا ٱلشَّيَٰطِينَ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا ﴿٨٣﴾

مگر ندانی که ما شیطان‌ها را به سوی کافران فرستاده‌ایم که به سختی تحریکشان کنند [آنان را می‌جنبانند، جنباندنی]. (۸۳)

أَلَمْ تَرَ أَنَّآ أَرْسَلْنَا ٱلشَّيَٰطِينَ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا

نا: اسم إِنَّ - أَرْسَلْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- جمله خبر إِنَّ .

ای محمدﷺ آیا نمی‌بینی که ما شیاطین را با کافران فرستادیم و بر او مسلط ساختیم و همدم و همساز ایشان گردانیدیم تا ایشان را بجنباند چه جنباندنی و از جای بشوند و بر ارتکاب گناه تشویق و تحریض شوند؟

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ ۖ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا ﴿٨٤﴾

درباره‌ی ایشان شتاب مکن که ما برای آنها[روز] می‌شماریم، شمار دقیق. (۸۴)

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ ۖ

این آیت در شأن قومی است که به مؤمنان و قرآن و رسول خدا استهزاء می‌کردند و رسول خدا ﷺ از آنان دلتنگ می‌شد که می‌گویند عذابی که خدای شما وعده کرده است زود بیاید و هلاک شوند. رب العالمین در جواب ایشان این آیت آورد و گفت: ای محمدﷺ از انکار و کفر ایشان دلتنگ مباش و در فرو فرستادن عذاب بر ایشان عجله مکن.

إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا

نَعُدُّ: فعل مضارع- (نحن) فاعل- لَهُمْ: جار و مجرور- عَدًّا: مفعول مطلق

جز این نیست که ما بر ایشان روزها عذاب را می‌شماریم چه شمردنی که در وقوع آن هیچ خلاف نیست. گفته‌اند که این آیت به آیت سیف منسوخ است.

يَوْمَ نَحْشُرُ ٱلْمُتَّقِينَ إِلَى ٱلرَّحْمَٰنِ وَفْدًا ﴿٨٥﴾

روزی که پرهیزکاران را محشور کنیم که به پیشگاه خدای رحمان وارد شوند. (۸۵)

يَوْمَ نَحْشُرُ ٱلْمُتَّقِينَ إِلَى ٱلرَّحْمَٰنِ وَفْدًا

يَوْمَ: مفعول فیه- نَحْشُرُ: فعل مضارع، فاعل(نحن)- ٱلْمُتَّقِينَ: مفعول به- وَفْدًا: حال

به یادآور آن روزی راکه ما پرهیزکاران را حشر می‌کنیم و جمع می‌کنیم به سوی پروردگار رحمن و بخشاینده در حالیکه سواران باشند یعنی در حالت سواره و کوکبه به بهشت می برند. درحدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند« و الذی نفسی بیده ان المتقین اذا

خرجوا من قبورهم استقبلوا بیض لها اجنحه علیها رحال الذهب » سوگند که جانم در قبضه‌ی اوست، بی‌گمان متقیان چون روز قیامت از قبرهایشان بیرون آیند، با شترهایی سفید رام شده‌ای که بال دارند و بر آنها جهازهای طلا قرار دارد، مورد استقبال قرار می‌گیرند.

وَنَسُوقُ ٱلْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا ﴿٨٦﴾

و گنهکاران را تشنه سوی جهنم برانیم.(۸۶)

وَنَسُوقُ ٱلْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا

نَسُوقُ: فعل مضارع- (نحن)فاعل- ٱلْمُجْرِمِينَ: مفعول به- وِرْدًا: وارد شوندگان، حال

وگناهکاران را به سوی جهنم می رانیم همچون شتران تشنه‌ای که به سوی چشمه با سرعت می دوند بدان جهنم داخل می گردانیم.

لَّا يَمْلِكُونَ ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَنِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحْمَٰنِ عَهْدًا ﴿٨٧﴾

شفاعتی ندارند مگر آنکه از خدای رحمان پیمانی گرفته باشد. (۸۷)

لَّا يَمْلِكُونَ ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَنِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحْمَٰنِ عَهْدًا

می‌گوید: درحق هیچ کس درقیامت شفاعت نخواهد شد مگر مؤمن یکتاپرست، که در نزد خدای رحمان عهد و پیمانی دارند و آن کسان هم باذن خدای تعالی می توانند شفاعت کنند.

وَقَالُوا۟ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحْمَٰنُ وَلَدًا ﴿٨٨﴾

گویند: خدا پسری گرفته است. (۸۸)

وَقَالُوا۟ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحْمَٰنُ وَلَدًا

قَالُوا۟: فعل ماضی- (و) فاعل- ٱتَّخَذَ: فعل ماضی- ٱلرَّحْمَٰنُ :فاعل- وَلَدًا: مفعول به

یهودیان و مسیحیان و مشرکان می‌گویند: خداوند مهربان و رحمن فرزندی برای خود گرفته است.

لَّقَدْ جِئْتُمْ شَيْـًٔا إِدًّا ﴿٨٩﴾

حقا چیزی زشت و گران آورده‌اند. (۸۹)

لَّقَدْ جِئْتُمْ شَيْـًٔا إِدًّا

جِئْتُمْ: فعل ماضی- (تم) فاعل- شَيْـًٔا: مفعول به- إِدًّا: نعت

بدرستیکه چیزی بسیار زشت و ناروا و بی‌محتوایی آوردید که به خدا فرزند گرفتید. یعنی سخنی بس بزرگ، بسیار عجیب و بسیار ناپسند گفته‌اید.

تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنشَقُّ ٱلْأَرْضُ وَتَخِرُّ ٱلْجِبَالُ هَدًّا ﴿٩٠﴾

نزدیک است آسمانها از هول آن بدرد و زمین بشکافد و کوهها درهم شکسته بیفتد.(۹۰)

تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرۡنَ مِنۡهُ وَتَنشَقُّ ٱلۡأَرۡضُ وَتَخِرُّ ٱلۡجِبَالُ هَدًّا

ٱلسَّمَٰوَٰتُ : اسم تَكَادُ - يَتَفَطَّرۡنَ : فعل مضارع- (ن)فاعل، جمله خبر تَكَادُ

نزدیک شد بخاطر عظمت و گرانی آن سخن که خداوند را ولد گرفتند آسمانها متلاشی گردند و زمین از هم شکافته شوند و کوهها بیفتند و شکسته شوند چه شکستنی و افتادنی زیرا این پدیده‌ها همه آفریده‌ی حق تعالی و بر مبنای وحدانیت او استوارند، از این جهت فرمود:

أَن دَعَوۡاْ لِلرَّحۡمَٰنِ وَلَدٗا ﴿٩١﴾

از آنرو که برای خدای رحمان پسری ادعا کرده اند. (۹۱)

أَن دَعَوۡاْ لِلرَّحۡمَٰنِ وَلَدٗا

از بس که آن سخن سخت بود که نزدیک بود آسمانها متلاشی شود و زمین شکافته گردد و کوهها پاره پاره شود و فرو ریزد بخاطر آن بود که به خدای مهربان فرزندی نسبت می‌دهند.

وَمَا يَنۢبَغِي لِلرَّحۡمَٰنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿٩٢﴾

سزاوار نیست که خدای رحمان پسری بگیرد. (۹۲)

وَمَا يَنۢبَغِي لِلرَّحۡمَٰنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا

خداوند مهربان و رحمان نیازی ندارد که برای خود فرزندی بگیرد و سزاوار نیست که او را صاحب فرزندی بدانیم چون او بی‌نیاز از فرزند است و خدای رحمان از آن منزه و برتر است.

إِن كُلُّ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّآ ءَاتِي ٱلرَّحۡمَٰنِ عَبۡدٗا ﴿٩٣﴾

در آسمان‌ها و زمین هیچکس نیست مگر به بندگی سوی خدا می‌آیند [و مطیع و فرمانبردارند]. (۹۳)

إِن كُلُّ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّآ ءَاتِي ٱلرَّحۡمَٰنِ عَبۡدٗا

كُلُّ: مبتدا- ءَاتِي : خبر- عَبۡدٗا : حال

همه‌ی آنچه که در آسمانها و زمین می‌باشند در روز قیامت به سوی خدای تعالی برمی‌گردند در حالیکه همگی بنده و فرمانبردار خدایند و هیچ چیزی ازحیطه قدرت و علم او بیرون نیست او همه را می‌داند و در روز حشر پاسخ اعمال ایشان را خواهد داد.

لَّقَدۡ أَحۡصَىٰهُمۡ وَعَدَّهُمۡ عَدّٗا ﴿٩٤﴾

خدا همه را احصا و شمارشان کرده است، شمار کامل. (۹۴)

لَّقَدۡ أَحۡصَىٰهُمۡ وَعَدَّهُمۡ عَدّٗا

أَحۡصَىٰهُمۡ: فعل ماضی- هو(فاعل)- هُمۡ : مفعول به- وَعَدَّهُمۡ: فعل ماضی- هو: فاعل- هُمۡ : مفعول به- عَدّٗا : مفعول مطلق.

بدرستیکه خداوند همه را احصاء و شمارش کرده است وتعداد آنان و نیز افعال و گفتار آنان را ثبت و شمارش کرده است و همه را می‌داند و درموعد مقرر به حساب آنان رسیدگی خواهدکرد. حال و افعال و اعمال هیچ کس بر او مخفی و پوشیده نیست و کسی نمی‌تواند از حضوردرپیشگاه او تخلف کند.

وَكُلُّهُمْ ءَاتِيهِ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ فَرْدًا ﴿٩٥﴾

و همگیشان روز قیامت تنها به پیشگاه خدا شوند. (۹۵)

وَكُلُّهُمْ ءَاتِيهِ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ فَرْدًا

كُلُّ: مبتدا- ءَاتِي: خبر

و همه مشرکان در روز رستاخیز تک و تنها بدون فرزند و مال و ثروت البته بهمراه شیطان در محضر الهی حاضر خواهند شد و پاسخگواعمال خود خواهند بود. با توجه به این بندگی، دیگر چگونه به خداوند متعال نسبت فرزند می‌دهند؟

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحْمَـٰنُ وُدًّا ﴿٩٦﴾

کسانیکه ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، خدای رحمان برای آنها محبتی قرار خواهد داد. (۹۶)

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحْمَـٰنُ وُدًّا

ٱلَّذِينَ: اسم إِنَّ - سَيَجْعَلُ: فعل مضارع- ٱلرَّحْمَـٰنُ: فاعل، جمله خبر إِنَّ - وُدًّا: مفعول به

قومی‌گفتند که این محبت فردا در قیامت از سوی پروردگار به بنده‌ی مومن خواهد بود. اما بیشتر مفسران می گویند که این محبت در دنیاست.

پیغامبرﷺ فرمود: زمانیکه پروردگار جل جلاله بنده‌ای را دوست بدارد خطاب به جبرئیل می‌گوید که من فلان را دوست می‌دارم شما هم که اهل آسمان هستید او را دوست بدارید. ومحبت خود را در دل اهل زمین می‌افکند تا اهل زمین او را دوست بدارند.می‌گوید: بی‌گمان کسانی که به خداگرویدند وبه پیغمبرﷺ و قرآن و بعث و حشر ایمان آوردند و کارهای شایسته و نیک انجام دادند خداوند رحمن آنان را دوست می‌دارد و محبت اهل آسمان و اهل زمین را به دلهای آنان می افکند.

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَـٰهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ ٱلْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِۦ قَوْمًا لُّدًّا ﴿٩٧﴾

این قرآن را به زبان تو روان کرده‌ایم تا پرهیزکاران را بدان مژده دهی و گروه سخت سر را بدان بترسانی. (۹۷)

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَـٰهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ ٱلْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِۦ قَوْمًا لُّدًّا

يَسَّرْنَـٰهُ: فعل ماضی (مثال یابی)- (نا) فاعل- ه: مفعول به

دراین آیه به حکمت پر فیض قرآن اشاره می‌کند و می‌گوید:

ما قرآن را بر زبان تو آسان گردانیدیم وبه زبان عربی فرودآوردیم تا پرهیزکاران را با

کلام خدا به اعمال نیکو تبلیغ و تشویق کنی و به بهشت بشارت دهی و نیز با کلام قرآن دشمنان سرسخت و عداوت پیشه را از آتش دوزخ و جهنم بترسانی.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا 

پیش از آنها چه نسلها را هلاک کرده‌ایم آیا یکی از آنها را می یابی یا صدائی از آنها می شنوی؟(۹۸)

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ

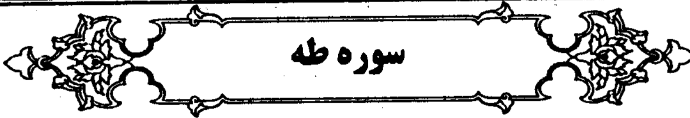
كَمْ: مفعول به- أَهْلَكْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- مِّن: حرف جر زائد- قَرْنٍ: تمیز

ودر پایان سوره خداوند برای دلداری پیغمبرﷺ و مؤمنین که از دست مشرکان مکه تحت فشارو سرزنش وطعن بودند می‌فرماید: درزمانهای گذشته مشرکان هر قوم و نژادی را در قرنهای مختلف و متمادی هلاکشان کرده‌ایم.

هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا

تُحِسُّ: فعل مضارع- (انت)فاعل- مِّنْ: حرف جر زائد- أَحَدٍ: مفعول به

آیا هیچ می‌یابی و می‌بینی یکی از آن هلاک‌شدگان را یا آیا شنیدی یکی از ایشان را آن هنگام که عذاب ما بر ایشان فرود آمد از عذاب ما زنده بماند و بی‌عذاب ماند؟ بلکه همه را به عذاب هلاکت ترساندیم پس مشرکان اهل مکه نیز درآینده نزدیک روز قیامت عذابی سخت‌تر از این خواهند دید.



سوره طه

سوره طه یکصدو سی و پنج آیه و مکی است بجز یک آیت « و لا تمدن عینیک» که مدنی است. و سه آیت در آن منسوخ است که در جای خود اشاره خواهیم کرد.

در فضیلت این سوره آورده اند که مصطفیﷺ گفت:

ان الله عزوجل قرأطه و یس قبل ان خلق آدم بالف عام. و نیز در حدیث شریف به روایت ابوهریرهﷺ در انوار القرآن، آمده است که رسول خداﷺ فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین سوره (طه) و (یس) را خواند پس فرشتگان آن‌ها را شنیدند، گفتند: خوشا به حال امتی که این قرآن بر وی نازل می‌شود، خوشا به حال سینه‌هایی که این قرآن را بر می‌دارند و خوشا به حال زبان‌هایی که با آن قرآن تکلم می‌کنند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

طه (۱)

قومی گفتند طه نامی است از نامهای خداوند عزوجل قومی گفتند طه نام قرآن است.

طه : از حروف مقطعه که در آغاز سوره‌ها آمده که در باره مقطعه بودن آن در سوره بقره بیان آن رفت.

قومی گفتند طه نام سوره است بدلیل آن خبر که : **ان الله عزوجل قرأ طه و یس.**

اما **عطا** گفت: نامی از نامهای مصطفیﷺ در قرآن است روایت می کنند که برای پیغامبرﷺ در قرآن هفت نام است. **محمد و احمد و طه و یس و المزمل و المدثر و عبدالله.**

در **حدیث شریف** از جبیربن مطعم روایت است که گفت: پیغمبرخداﷺ فرمودند: «برایم پنج اسم است: **محمد**ﷺ، **احمد**، **ماحی** [یعنی: محو کننده] که خداوند کفر را به سبب من محو می‌کند، و **حاشر**، که همه‌ی مردم بر قدم‌هایم حشر می‌شوند، و **عاقب**».

و گفته اند: **طا** در حساب جمل نه است و **ها** پنج، **جمع می شود چهارده** یعنی یا ایها البدر.

مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ 

این قرآن بتو نازل نکردیم که تا در رنج افتی. (۲)

مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ

لِتَشۡقَىٰٓ : خود را به رنج انداختن، فعل مضارع- (انت)فاعل

پس از اینکه این آیت به حضرت رسول ﷺ فرود آمد رسول خدا نماز شب می‌خواند مقداری از نماز را بر پای ایستاد و مقداری را نشسته خواند. خداوند می فرماید ای پیغمبر ﷺ! ما قرآن را بر تو نفرستادیم تا خویشتن را به رنج اندازی و به جهت نپذیرفتن و ایمان نیاوردن کافران در نماز شب قیام نکنی تا خویشتن را به الم گرفتار کنی.

إِلَّا تَذۡكِرَةٗ لِّمَن يَخۡشَىٰ ﴿٣﴾

جز یادآوری برای کسی که بیم می کند نیست.(۳)

إِلَّا تَذۡكِرَةٗ لِّمَن يَخۡشَىٰ

فعل و فاعل محذوف- تَذۡكِرَةٗ: مفعول لاجله

بلکه آنرا نفرستادیم مگر اینکه پند و اندرز دهی آنکسانی راکه از خدا می ترسند و از خدا اطاعت می کنند. جای دیگر گفت: **وانه لتذکره للمتقین.**

تَنزِيلٗا مِّمَّنۡ خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ وَٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلۡعُلَى ﴿٤﴾

از جانب آنکه زمین و آسمانهای بلند را آفریده نازل شده است. (۴)

تَنزِيلٗا مِّمَّنۡ خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ وَٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلۡعُلَى

تَنزِيلٗا : مفعول مطلق

بلکه این قرآن به تو فرستاده شده است فرستادنی که از جانب پروردگار بشما فرود آمده از سوی آن خداوند که زمین و آسمانهای بلند را بیافرید.

ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ﴿٥﴾

خدای رحمان بر عرش استیلا دارد. (۵)

ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ

ٱلرَّحۡمَٰنُ: مبتدا- ٱسۡتَوَىٰ : فعل ماضی- هو(فاعل)، جمله خبر

اوست بخشاینده و مهربان که قرآن را برای هدایت مردم فرو فرستاده که آن برای مطیعان رحمت است و امر او بر عرش مستولی و چیره است و بر همه موجودات غالب و قاهر است. و **شیخ اکبر در فتوحات** آورده است که استواء خداوند بر عرش که در قرآن است مراد ایمان است در آن تاویل نجوییم که تاویل در این باب طغیان است بظاهر قبول کنیم و به باطن تسلیم شویم اما می دانیم که نه محتاج مکانست و نه محتاج زمان بلکه بر دارنده مکان و نگه دارنده عرش اوست.

نی مکان ره یافت سویش نه زمان　　نی بیان دارد خبر زو نه عیان
این همه مخلوق حکم داورست　　خالق عالم زعالم برترست

لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا وَمَا تَحۡتَ ٱلثَّرَىٰ ﴿٦﴾

هر چه در آسمانها و زمین هست و هر چه زیر خاک هست از اوست.(۶)

لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا وَمَا تَحۡتَ ٱلثَّرَىٰ

لَهُۥ: جار و مجرور خبر مقدم- مَا: مبتدا موخر

در این آیه‌ی کریمه صنعت (**تقسیم**)[1] بکار رفته است. می‌گوید:

مر او راست آنچه که در آسمانها از ملائکه و آنچه که درزمین هاست از جن و انس و آنچه که میان این دو باشد و آنچه در زیر زمین است از معدن و دفائن همه از آن اوست کسی جز او قادر نیست ادعای مالکیت کند.

وَإِن تَجۡهَرۡ بِٱلۡقَوۡلِ فَإِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى ﴿٧﴾

اگر سخن آشکار کنی، پس او نهان و نهان تو را می داند.(۷)

وَإِن تَجۡهَرۡ بِٱلۡقَوۡلِ فَإِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى

و اگر به جهر و با آواز بلند سخن بگویی و یا خفیف و نرم و آهسته سخن بگویی آن سخن گفتن تو به آواز بلند به نزدیک الله تعالی ظاهر تر و مقبول تر نخواهد بود از آهسته و نرم گفتن. او پروردگاری است که نهان و آشکار را می داند و نهان تر از نهان را هم می داند پس خداوندی که نهان تو را بوسیله علم غیب خود می داند دیگر نیازی نیست که به آواز بلند بخوانی. **شیخ سعدی گفت:**

حاجت موری به علم غیب بداند	**در بن چاهی به زیر صخره صما**
از همگان بی نیاز و بر همه مشفق	**از همه عالم نهان و بر همه پیدا**

ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ ﴿٨﴾

خدا، هیچ معبودی جز او نیست، مرا او راست نامهای نیکو.(۸)

ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ

إِلَٰهَ: اسم لای نفی جنس- خبر لای نفی جنس «موجود» محذوف- هُوَ: بدل

خداوند اوست و جز او معبودی شایسته پرستش نیست خداوند رحمانی که این همه فضل و وضع از اوست و این همه محدثات و مکونات نشانه قدرت اوست. خدای بندگان و معبود به حقیقت اوست و شایسته خدایی فقط اوست.

سنائی غزنوی گفت:

---

[1] - تقسیم: لف و نشری است که در آن تصریح شده باشد که کدام یک از فقرات نشر مربوط به کدامیک از فقرات لفّ است. چنانچه در متن تفسیر بیان آن رفت(آنچه در آسمان بود و آنچه در زمین بود) تقسیم شدند.
مثال فارسی: آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است   با دوستان مروت با دشمنان مدارا

ای درون پــرور بــرون آری وی خــرد بخــش بــی خــرد بخشای
خــالق و رازق زمــین و زمــان حــافظ و ناصــر مکــین و مکــان
همــه از صنع تــو مکــان و مکــین همــه از امــر تــو زمــان و زمــین
آتــش و آب و بــاد و خــاک و ســکون همــه در امــر قــدرتت بــی چــون
عــرش تــا فــرش جــز و مبــدع تــست عقــل بــا روح پیــک مــسرع تــست
کفــر و دیــن هــر دو در رهــت پویــان وحــده لا شــریک لــه گویــان

لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم- ٱلۡأَسۡمَآءُ: مبتدا مؤخر

و مر او راست نامهای نیکو و صفات پسندیده نامهای الله تعالی نیکو، پاک و درست است و همگی مدح و ثنای اوست که در سوره های الاعراف، اسامی حسنی الله تعالی بیان گردید.

سنائی غزنوی می‌گوید:

نامهــای بــزرگ محترمــت رهبــر جــود و نعمــت کرمــت
هــر یکــی زان بــه حــاجتی منسوب لیــک نامحرمــان را از آن محجــوب
یا رب از فضل و رحمت این دل و جان محــرم راز نــام خــود گــردان
صــانع و مکــرم و توانــا اوســت واحــد و کــامران نــه چــون مــا اوســت
حــی و قیــوم و عــالم و قــادر رازق خلــق و قــاهر و غــافر
همــه را داده آلتــی در خــور از پــی جــر نفــع و دفــع ضــرر

وَهَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ ﴿٩﴾

و آیا به تو خبر موسی رسیده است؟(۹)

وَهَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ

أَتَىٰكَ: فعل ماضی- ک: مفعول به- حَدِيثُ: فاعل- مُوسَىٰٓ: مضاف الیه

این آیت نشانه تسکین دل مصطفی است به جهت ایذا و اذیتی که از قوم خود می دید و طعن ها و سرزنشهایی که از جانب مشرکان می شنید پروردگار جل جلاله او را به صبر می فرماید و به او وعده درجات و کرامات می دهد. از قصه و سرگذشت موسی او را خبر می کند که از سوی دشمنانش چه رنجها و زحمتهایی به وی رسیده است و سرانجام از حق چه کرامت دیده است می‌گوید:

ای پیغمبر ﷺ آیا سرگذشت شگفت انگیز و طاقت فرسای موسی به تو رسیده است و از آن خبر داری؟ که چه سختی هایی را موسی عليه السلام تحمل کرده است پس تو نیز ای محمد ﷺ تحمل کن تا کرامت یابی.

إِذۡ رَءَا نَارٗا فَقَالَ لِأَهۡلِهِ ٱمۡكُثُوٓاْ إِنِّيٓ ءَانَسۡتُ نَارٗا لَّعَلِّيٓ ءَاتِيكُم مِّنۡهَا بِقَبَسٍ أَوۡ أَجِدُ عَلَى ٱلنَّارِ هُدٗى ﴿١٠﴾

آندم که آتش دید و بخانواده خود گفت درنگ کنید، که من آتش می بینم شاید شعله ای از آن برای شما بیارم، یا به آتش راه یابم.(۱۰)

إِذْ رَءَا نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ ٱمْكُثُوٓاْ إِنِّيٓ ءَانَسْتُ نَارًا لَّعَلِّيٓ ءَاتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى ٱلنَّارِ هُدًى

ٱمْكُثُوٓاْ: درنگ کنید - ءَانَسْتُ: دیده ام - بِقَبَسٍ: شعله.

این آن هنگام بود که موسی عليه السلام ده سال تمام مزدوری شعیب کرده بود پس از شعیب اجازه خواست تا به نزد مادرش برود و عیال و اهل خود را با خود ببرد. شعیب به او اجازه داد پس بهمراه عیال و اسباب و با چند راس گوسفند که شعیب به آنان داده بود از **مدین** بیرون آمدند سپس به سوی **مصر** روی نهادند همی رفتند تا به وادی **طوبی** رسیدند، آنجاکه طور است، شب جمعه فرا رسید، شبی بسیار تاریک و ترسناکی بود. جهان همه در تاریکی و ظلمت فرو رفته بود. ابر و باد و باران و صاعقه و برق همه درهم پیوسته موسی از راه گم شد و در بیراهه سرگردان شد و گرگی به گله زد و گله را پراکنده ساخت در آن حال عیال موسی به ناله درآمد و وقت زادن نزدیک شده بود طاقت موسی از دست رفته و آرام و قرار از دلش رمیده بود. پس آتش زنه برداشت سنگ بر آن زد هیچ شعله ای بیرون نیامد. مضطرب بود. در این حال به سوی چپ نگریست از دور آتشی دید. این است که رب العزه گفت: إِذْ رَءَا نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ ... **میگوید**: یاد کن ای پیغمبر ﷺ آن هنگام که در دل شب تاریک و سرد و طولانی در وقت رفتن از مدین به سوی مصر از دور آتشی را دید و به خانواده خود گفت در همین موضع درنگ کنید و توقف کنید که بدرستی من آتشی دیده ام، امیدوارم از آن آتش برای شما شعله ای بیاورم تا بوسیله آن آتش هدایت شویم و جاده و راهی راکه گم کرده ایم بیابیم موسی قصد نزدیک شدن به آتش نمود تا اگر شاخه آتش به پایین بیفتد بگیرد و با خود بردارد.

فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ يَٰمُوسَىٰٓ ﴿١١﴾

و چون به آتش رسید، ندا داده شد که ای موسی.(۱۱)

فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ يَٰمُوسَىٰٓ

پس آن زمانیکه به نزدیک آتش رسید آتش سفیدی در درختی سبز دید می گویند درخت **عناب** بود و نیز گفته اند درخت **سدره** بود. درختی سبز و تازه سر تا پای آن به آتش افروخته و هیچ شاخه با آن آتش نسوخته. آتشی بود به رنگ سفید و بی دود. و هر شاخه ای که بر روی آتش می افتاد سبزتر و تازه تر می گشت.

موسی از شگفتی آن حال مضطرب بایستاد و چشم پر از اشک کرد آن ساعت نداکرده شد که ای موسی ! موسی در جواب صدا لبیک گفت و گفت آوازت را می شنوم اما نمی بینم که در کجا هستی؟ صدائی شنید که من بر بالا سر تو و پیش روی تو و عقب تو و با تو و از تو به بتو نزدیکتر هستم. گویند موسی از تمام جوانب و از هر بن‌موی خود کلام خدا را می شنید. و نحن اقرب الیه من حبل الورید.

دوست نزدیکتر از من بمن است — و ینت مشکل که من از وی دورم
چکنم باکه توان گفت که او — د رکنار من و من مهجورم

پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری گفت: الهی! از نزدیک نشانت می‌دهند و برتر از آنی، وز دورت می‌پندارند و نزدیکتر از جانی، موجدِ نفس‌های جوانمردانی، حاضر دلهای ذاکرانی. من چه دانستم که این دود آتش داغ است! من پنداشتم که هر جاکه آتشی است چراغ است! من چه دانستم که در دوستی کشته راگناهست! و قاضی خصم را پناهست! من چه دانستم که حیرت به وصال تو طریق است! و ترا بیش جوید که در تو غریق است.

إِنِّىٓ أَنَا۠ رَبُّكَ فَٱخۡلَعۡ نَعۡلَيۡكَ إِنَّكَ بِٱلۡوَادِ ٱلۡمُقَدَّسِ طُوٗى ﴿١٢﴾
من خودم، پروردگار توام، پاپوش خویش بدر کن که در دره مقدس طوی قدم نهادی.(۱۲)

إِنِّىٓ أَنَا۠ رَبُّكَ فَٱخۡلَعۡ نَعۡلَيۡكَ
ی: اسم إِنَّ - رَبُّكَ: خبر إِنَّ.

این آیت دلیل و برهان قاطع علیه **معتزله** است که سخن گفتن با خدای تعالی را روا نمی‌دارند. خدای تعالی فرمود: ای موسی ! بدرستی منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای تاکید و تحقیق است. یعنی آنکه با تو سخن می گوید من هستم یعنی خدای تو، پس نعلین (کفش) را از پای خود در بیار تعبیرهای مختلفی آورده‌اند قومی گفتند از پوست گاو پاک بود اما در آوردن آن بخاطر تشریف زمین مقدسه و پاک فرمان رسید که به تواضع گویاتر و به تشریف و تکریم و رعایت ادب نزدیکتر است.

إِنَّكَ بِٱلۡوَادِ ٱلۡمُقَدَّسِ طُوٗى
ک: اسم إِنَّ - بِٱلۡوَادِ: جارومجرور خبر إِنَّ - ٱلۡمُقَدَّسِ: نعت - طُوٗى: بدل، نام وادیی در سرزمین سینا است.

بدرستیکه تو به سرزمین پاک و مقدس که **طوی** نام اوست وارد شده ای گفته اند که برهنه کردن پا از نعلین نشان تواضع و فروتنی و خشوع و ادب است. به موسی گفته‌شد که کفش را در بیاور تا در خشوع و طاعت و عبادت بیفزاید و عادت گذشتگان بر این است که در طواف خانه کعبه پابرهنه وارد می شوند تا درطاعت و عبادتشان افزوده شود.

وَأَنَا ٱخۡتَرۡتُكَ فَٱسۡتَمِعۡ لِمَا يُوحَىٰٓ ﴿١٣﴾
من ترا برگزیده ام، به این وحی که می رسد گوش فرادار.(۱۳)

وَأَنَا ٱخۡتَرۡتُكَ فَٱسۡتَمِعۡ لِمَا يُوحَىٰٓ
أَنَا: مبتدا - ٱخۡتَرۡتُكَ: فعل ماضی (ت) فاعل - ک: مفعول به.

و من ترا برای عز نبوت برگزیده ام پس به آنچه که به تو وحی کرده می شود گوش فرا دار تا آنرا خوب بیاموزی و به قوم خود برسانی.

إِنَّنِيٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدۡنِي وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ ﴿١٤﴾

من خدای یکتایم، خدایی جز من نیست، عبادت من کن و برای یاد کردن من نماز بپا کن.(۱۴)

إِنَّنِيٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدۡنِي

ی: اسم إِنَّ ، (ن) وقایه- أَنَا: توکید- لفظ ٱللَّهُ: خبر- لَآ ، لای نفی جنس- إِلَٰهَ: اسم لای نفی جنس، خبر لای نفی جنس محذوف.

بدرستیکه من خدای شما هستم و معبودی جز من نیست ، پس مرا عبادت و پرستش کن که این وحی مقصود بر بیان توحید است پس از اقسام عبادات نماز را مخصوص گردانیده می‌گوید.

وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ

أَقِمِ: فعل امر- فاعل (انت) ٱلصَّلَوٰةَ : مفعول به

و نماز را به پای دار برای آنکه همیشه مرا در آن یاد کنی تا اینکه به جهت ذکر و یادی که بوسیله نماز می کنی من هم ترا یاد کنم. حق تعالی مخصوصاً نماز را ذکر کرد زیرا نماز برترین طاعات و بهترین عبادات است. این آیه دلالت می‌کند بر این که معرفت خداوند جل جلاله گام اول در پیمودن راه حق است و نیز دلالت می‌کند بر این‌که بعد از توحید، فریضه‌ای بزرگتر از نماز نیست.

إِنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ أَكَادُ أُخۡفِيهَا لِتُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا تَسۡعَىٰ ﴿١٥﴾

قیامت آمدنی است، می خواهم آنرا پنهان کنم تا هر کس در مقابل کوشش که می کند سزا ببیند.(۱۵)

إِنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ أَكَادُ أُخۡفِيهَا لِتُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا تَسۡعَىٰ

ٱلسَّاعَةَ : اسم إِنَّ - ءَاتِيَةٌ : خبر إِنَّ ،(انا) اسم أَكَادُ - أُخۡفِيهَا : فعل مضارع- ها: مفعول به ، فاعل (انا)، جمله خبر أَكَادُ

بدرستیکه قیامت بطور قطع و یقین خواهد آمد. اما من می خواهم وقت آنرا پنهان دارم تا مردمان از تهویل و عظمت آن نترسند و در اضطراب نباشند پس آن قیامت ناگهان به سراغ آنان خواهد آمد پس رستاخیز آمدنی و بودنی است و آنرا به وقت خود آشکار خواهم ساخت تا هر کسی به سزای اعمال خود برسد و در برابر عملی که انجام داده است پاداش داده خواهد شد.

فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنۡهَا مَن لَّا يُؤۡمِنُ بِهَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ فَتَرۡدَىٰ ﴿١٦﴾

آنکه رستاخیز را باور ندارد و پیروی هوس خود کند ترا از باور کردن آن روز هولناک باز ندارد. که در اینصورت هلاک می شوی .(۱۶)

فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنۡهَا مَن لَّا يُؤۡمِنُ بِهَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ فَتَرۡدَىٰ

فَتَرْدَىٰ : هلاک شوی، فعل مضارع- (انت)فاعل

پس آنکس که به قیامت ایمان ندارد ترا از ایمان به قیامت باز ندارد و در وقوع آن شک و تردید در دل تو قرار ندهد کسی که به وقوع قیامت ایمان ندارد و از هوا و هوس خود پیروی می کند هلاک خواهد شد در سوره ایها المزمل خداوند خطاب به پیغمبرﷺچنین می فرماید که مولانا در مثنوی آورده است.

هین روان کن ای امام المتقین	این خیال اندیشگان را تا یقین
خیز در دم تو به صور سهمناک	تا هزاران مرده بر روید زخاک
چون تو اسرافیل وقتی راست خیز	رستخیزی ساز پیش از رستخیز
هر که گوید کو قیامت، ای صنم!	خویش بنما که قیامت نک منم

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَٰمُوسَىٰ ﴿۱۷﴾

ای موسی ! این چیست که بدست راست توست؟(۱۷)

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَٰمُوسَىٰ

مَا: مبتدا- تِلْكَ: خبر

ما، استفهام است به معنی تنبیه و بیان. پروردگار جهانیان که به موسی مقرر گرداند آنچه که در دست دارد عصاست، تا چون مار گردد نترسد و به آن انکار نکند و یا با این کار خواست که موسی را با سخن خود انس دهد و قوت دل دهد چون موسی نعلین بیرون کرد در وادی مقدس از حق سبحانه تعالی خطاب رسید که : ای موسی ! در دست راست تو چه چیز است؟

قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُاْ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَـَٔارِبُ أُخْرَىٰ ﴿۱۸﴾

گفت: این عصای من است، بر آن تکیه می کنم و با آن برای گوسفندان خویش برگ می تکانم و مرا در آن حاجتهای دیگر هست.(۱۸)

قَالَ هِيَ عَصَايَ

هِيَ : مبتدا - عَصَايَ : خبر- ی: مضاف الیه

آن هنگام که خطاب رسید در دست راستت چیست؟ موسی گفت که این عصای من است گفته اند که عصای موسی به بالا ده گز بود سر آن دو شاخ و از چوب بادام، و گفته اند از مورد بهشت بود.

أَتَوَكَّؤُاْ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَـَٔارِبُ أُخْرَىٰ

گفت به این عصا تکیه می کنم و با آن گوسفندان را می رانم و برای آنها با این عصا از درختان برگ می ریزم و حاجتهای دیگری را نیز با آن برآورده می سازم.

قَالَ أَلْقِهَا يَٰمُوسَىٰ ﴿۱۹﴾

گفت ای مَوسی آنرا بیفکن.(۱۹)

قَالَ أَلْقِهَا يَـٰمُوسَىٰ

گفت ای موسی ! آنرا بر روی زمین بیفکن.

کاشفی گفت: موسی گمان برد که او را نیز چون نعلین می باید افکند .

فَأَلْقَىٰهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ ﴿٢٠﴾

موسی چون آنرا به زمین انداخت عصا اژدهایی [ترسناک] شد و به هر سو می‌شتافت.(۲۰)

فَأَلْقَىٰهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ

هِيَ: مبتدا- حَيَّةٌ : خبر

پس آنرا از پشت سر خود افکند در حال صدای عظیم بگوش وی رسید پس از آنجا آن عصا ماری بود که بهر جانب می شتافت.

سنائی غزنوی گفت:

هر چه دست آویز داری جز خدا آن هیچ نیست

چون عصا پنداشتن در دست ثعبان داشتن

قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا ٱلْأُولَىٰ ﴿٢١﴾

گفت: بگیرش و مترس که آنرا بحالت اولش باز خواهیم برد.(۲۱)

قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ

خداوند به موسی عليه السلام فرمود: آنرا بگیرو از آن مترس.

هر که ترسید از حق و تقوی گزید ترسد از وی جن و انس و هر که دید

مولانا گفت:

حکم خذها لاتخف دادت خدا تا بدستت اژدها گردد عصا

سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا ٱلْأُولَىٰ

سَنُعِيدُهَا : فعل مستقبل- ها: مفعول به- (نحن)فاعل- سِيرَتَهَا : بدل

ما آنرا به هیئت اول برمی گردانیم یعنی اژدها را عصا خواهیم کرد که اول بود اگر دست توبه این اژدها برسد دوباره چوب خواهد شد. **مولانا گفت:**

یک عصا آورده ام بهر ادب هر خری راکو نبا شد مستحب

اژدهائی می شود در قهر تو کاژدهایی گشته در فعل و خو

این عصا از دوزخ آمد و چاشنی که هلا بگریزد اندر روشنی

این عصائی بود این دم اژدهاست تا نگویی دوزخ یزدان کجاست

هـر کجـا خواهـد خـدا دوزخ کنـد اوج را بـر مـرغ دام و فـخ کنـد
هـم زدنـدانت برآیـد دردهـا تـا بگـویی دوزخ اسـت و اژدهـا
یـا کنـد آب دهانـت را عـسل کـه بگـویی کـه بهشت اسـت و حلـل

وَٱضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ ءَايَةً أُخْرَىٰ ﴿٢٢﴾
و دستت را به پهلویت ببر که سفید، بدون علت، برون آید این معجزه دیگر است.(۲۲)

وَٱضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ ءَايَةً أُخْرَىٰ

وَٱضْمُمْ : فعل امر- (انت)فاعل- يَدَكَ : مفعول به

و دستت را زیر بغل خود ببر و ضمیمه کن تا سفید روشن بیرون آید بدون عیب و علتی که سفید روشن و باشعاع باشد. (یدبیضاء). **مولانا گفت:**

شـد ز حبیـب آن کـف موسـی ضوفـشان کـان فـزون آمـد ز مـاه آسـمان

حافظ گفت:

بانـگ گـاوی چـه صـدا بـاز دهـد عـشوه مخـر سـامری کیـست کـه دسـت از یـد بیـضا ببـرد

لِنُرِيَكَ مِنْ ءَايَٰتِنَا ٱلْكُبْرَى ﴿٢٣﴾
تا آیه های بزرگ خویش را بتو بنمایانیم. (۲۳)

لِنُرِيَكَ مِنْ ءَايَٰتِنَا ٱلْكُبْرَى

ما این معجزه بزرگ را بتو نشان دادیم همچنان تبدیل عصا بـر اژدهـا و یدبیضا تـا صدق رسالت خود نشان دهیم.

ابن عباس گفت:

ید بیضا موسی بزرگترین معجزه بوده است.

ٱذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ﴿٢٤﴾
به سوی فرعون برو که او طغیان کرده است.(۲۴)

ٱذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ

ه: اسم إِنَّ - طَغَىٰ: فعل ماضی- فاعل (هو)- جمله خبر إِنَّ.

خداوند فرمود ای موسی عليه السلام با این دو معجزه بـرو بـه سـوی فرعـون و بـه پرستش مـن دعـوت کـن بدرستیکه او طاغی و سرکش شده و ادعای خدایی کرده است. آن هنگام که حضرت موسی برای مبارزه با فرعون مامور شد گفت پروردگارا ! من به تنهایی با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت کنم پس دعا کرد. این فرعون طاغی اسمش **الولید بن الریان القبطی** گفته می شود **الولید بن مصعب.**

قَالَ رَبِّ ٱشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾

گفت : پروردگارا سینه من بگشای.(۲۵)

قَالَ رَبِّ ٱشْرَحْ لِي صَدْرِي

رَبِّ: منادی- ٱشْرَحْ : فعل امر- (انت)فاعل- صَدْرِي: مفعول به

در این آیه کریمه نوع انشاء **دعاء** است. می‌گوید:

آن زمان که از پروردگار جهانیان به موسی علیه السلام فرمان رسید و گفته شد **اذهب الی فرعون انه طغی** موسی علیه السلام تصمیم گرفت که پیش فرعون برود، از خدای تعالی ساز و برگ و عزم آن کار را درخواست کرد. و گفت پروردگارا سینه من گشاده گردان. این دعا را آنجهت کرد که موسی در آن ساعت به جهت سنگینی ماموریت دلتنگ شده بود و گفت بار خدایا نخست این دلتنگی را از دل من بیرون کن و سینه ام را گشاده گردان تا رسالت خود را بتوانم بخوبی به انجام رسانم.

وَيَسِّرْ لِيٓ أَمْرِي ﴿٢٦﴾

و کارم را بمن آسان کن.(۲۶)

وَيَسِّرْ لِيٓ أَمْرِي

وَيَسِّرْ: فعل امر- فاعل (انت)- أَمْرِي: مفعول به- (ی) مضاف الیه

و کار مرا آسان گردان که آن تبلیغ رسالت است تا بتوانم آن رسالت را تبلیغ و ماموریت خود را به گوش فرعون و فرعونیان برسانم. **مولانا گفت:**

می‌شنیدم فحش و خر می‌راندم رب یسرلی می‌خواندم

وَٱحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي ﴿٢٧﴾

و گره از زبان من باز کن. (۲۷)

وَٱحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي

وَٱحْلُلْ: فعل امر- (انت) فاعل- عُقْدَةً: مفعول به

موسی گفت: پروردگارا گره از زبان من بگشای تا روشن و گویا سخن بگویم.

يَفْقَهُواْ قَوْلِي ﴿٢٨﴾

که گفتار مرا بفهمند.(۲۸)

يَفْقَهُواْ قَوْلِي

يَفْقَهُواْ: فعل مضارع- (و) فاعل- قَوْلِي: مفعول به- ی: مضاف الیه

تا سخنی را بفهمند مجاهد گفت: گره و عقده زبان موسی از آن بود که محبت موسی را در دل آسیه و فرعون افکنده بود چنانکه یک ساعت از جدایی دیدار او صبر نداشتند. فرعون روزی موسی را بر کنار

خود نشانده بود و در روی وی می خندید و بازی می کرد. موسی دست دراز کرد و صورت او را بگرفت و چند تایی از موی رویش بکند فرعون خشم گرفت، جلاد را بخواند تا او را هلاک کند. آسیه گفت این کودک است و کودک چه می داند یاقوت چیست و آتش کدام است پس برای آزمودن او یک طشت یاقوت و یک طشت آتش آوردند. موسی خواست که دست به سوی یاقوت دراز کند، جبرئیل آمد و دست وی به سوی آتش برد،موسی آتش برگرفت و در دهن خود نهاد دستش نسوخت از آنکه موی و ریش فرعون با دست کنده بود در دست داشت منتها زبانش بسوخت که این عقده و گره (لکنت زبانی) در زبان وی مانده بود.

وَٱجۡعَل لِّي وَزِيرٗا مِّنۡ أَهۡلِي ﴿٢٩﴾

و برای من از کسانم پشتیبانی مقرر دار.(۲۹)

وَٱجۡعَل لِّي وَزِيرٗا مِّنۡ أَهۡلِي

پروردگارا! برای من یاری دهنده و کمک دهنده از خاندانم قرار بده.

هَٰرُونَ أَخِي ﴿٣٠﴾

هارون برادرم را.(۳۰)

هَٰرُونَ أَخِي

هَٰرُونَ: بدل-أَخِي: عطف بیان- (ی) مضاف الیه

برای من برادرم هارون را بعنوان کمک و یاری قرار بده.

ٱشۡدُدۡ بِهِۦٓ أَزۡرِي ﴿٣١﴾

و پشت من بدو محکم کن.(۳۱)

ٱشۡدُدۡ بِهِۦٓ أَزۡرِي

باکمک برادرم هارون پشت مرا محکم کن و دلگرمی و قدرت و دلیری مرا بیشتر گردان.

وَأَشۡرِكۡهُ فِيٓ أَمۡرِي ﴿٣٢﴾

و او را شریک کار من کن.(۳۲)

وَأَشۡرِكۡهُ فِيٓ أَمۡرِي

و او را در نبوت با من شریک گردان و در رسالت و تبلیغ و دعوت من همکار و همیار من کن.

كَيۡ نُسَبِّحَكَ كَثِيرٗا ﴿٣٣﴾

تا ترا تسبیح گوئیم.(۳۳)

كَيۡ نُسَبِّحَكَ كَثِيرٗا

نُسَبِّحَكَ: فعل مضارع - ک: مفعول به - (نحن)فاعل - كَثِيرًا: مفعول مطلق

تا به جهت اجابت دعایمان در حق همیاری برادرم هارون که پشتیبان مان خواهد بود ترا تسبیح و تقدیس کنیم.

وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا ﴿٣٤﴾

و بسیار یادت کنیم.(۳۴)

وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا

و ترا به حمد و ثنا و ستایش و دعای بسیار یاد کنیم.

إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيرًا ﴿٣٥﴾

زیرا تو خود بر احوال ما بینایی.(۳۵)

إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيرًا

ک: اسم إِنَّ - (ت)اسم كَانَ - بَصِيرًا: خبر كَانَ - جمله خبر إِنَّ

بدرستیکه تو به اصول ما بینا و دانائی و آنچه که مصلحت کار است می دانی.

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَٰمُوسَىٰ ﴿٣٦﴾

گفت: ای موسی خواسته‌ات به تو داده شد.(۳۶)

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَٰمُوسَىٰ

أُوتِيتَ: داده شدی، ماضی مجهول - (ت) نایب فاعل

خداوند به موسی منت نهاد و گفت: ای موسی ! خواسته تو به تو داده می شود و مطلوب تو برآورده می شود.

وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ ﴿٣٧﴾

و بار دیگر نیز به تو منت نهاده ایم. (۳۷)

وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ

بدرستیکه منت نهاده ایم بر تو و یکبار دیگر به تو نعمت داده مطلوب ترا برآورده ایم.

إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ ﴿٣٨﴾

آندم که به مادرت آنچه وحی باید کرد، وحی کردیم.(۳۸)

إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ

وحی در اینجا به معنی الهام است - چنانکه جای دیگر گفت:

و اوحی ربک الی النحل - و پروردگار تو به زنبور عسل الهام کرد، آن زمانیکه ترا زاده بود و کارگزاران فرعون در طلب پسران بودند که بکشند و سبب آن بود که **فرعون** را بخواب نمودند که آتشی از جهت **بیت المقدس** در **مصر** افتاد و جمله قبطیان و خانه های ایشان را بسوخت، و بنی‌اسرائیل را نسوخت. فرعون جادوان و کاهنان را بر خواند و قصه بگفت ایشان گفتند در بنی اسرائیل غلامی پدید آید که زوال ملک تو در دست وی بود پس فرعون بفرمود تا پسران ایشان را می کشتند. و زنان را زنده می گذاشتند و کارهای صعب به ایشان می فرمودند صد سال در دنیا درین بلا و محنت بودند.

همچنین بنی اسرائیل چند سال درین بلا گرفتار بودند و رنج و الم فرعون می کشیدند و صعب تر از این بلا نباشد که پسران خود را بدست خود بکشند و بر شکم زنان، مردان نامحرم دستها بمالند. حاصل کلام آنکه مادر **موسی** روزی نان می پخت ناگاه به درد زادن افتاد در ساعت فرزندی بوجود آمد چون ماه تابان با ملاحت تمام چنانچه چشم از نور او خیره می گشت در این حالت ناگاه موکلان فرعون در رسیدند. **خاتون** (نام مادر موسی زن عمران) درماند و ندانست که چه حیله سازد و گفت این فرزند خود را بدست خود بسوزانم از آن بهتر که از پیش من برند و بکشند پس موسی را دست و پا در پارچه پیچیده در تنور آتش انداخت.

مولانا گفت:

خود زن عمران که موسی برده بود ... دامن اندرچید از آن آشوب و دود
اندرین کوچه یکی زیبا زنیست ... کودکی دارد و لیکن پرفنیست
پس عوانان آمدند او طفل را ... در تنور انداخت از امر خدا
زن بوحی انداخت او را در شرر ... بر تن موسی نکرد آتش اثر

خاتون دیگی بر سر تنور نهاد موکلان فرعون آمدند و هیچ اثری ندیدند روانه شدند. مادر موسی چون سر تنور بگشاد موسی را دید که در میان آتش نشسته و سیب سرخ در دست گرفته بازی می کند چون مادر بدید متعجب و حیران بماند و شکر باریتعالی کرد که فرزند را بسلامت یافت چون او را از تنور برآورد باز در فکر افتاد که چه حیله سازد. اندیشه ها می کرد می‌گریست و هیچ چاره در خاطرش نیامد ناگاه از گوشه خانه آوازی بشنید. قوله تعالی . ای مادر موسی کودک را شیر بده و اگر ترس از کشته شدن او داری کودک را در رود **نیل** انداز و مترس و غم مخور وی را بسلامت بتو رسانیم و او را از جمله پیغمبران مرسل گردانیم.

أَنِ ٱقۡذِفِيهِ فِي ٱلتَّابُوتِ فَٱقۡذِفِيهِ فِي ٱلۡيَمِّ فَلۡيُلۡقِهِ ٱلۡيَمُّ بِٱلسَّاحِلِ يَأۡخُذۡهُ عَدُوّٞ لِّي وَعَدُوّٞ لَّهُۥۚ وَأَلۡقَيۡتُ عَلَيۡكَ مَحَبَّةٗ مِّنِّي وَلِتُصۡنَعَ عَلَىٰ عَيۡنِيٓ ﴿٣٩﴾

که او را به صندوق کن و صندوق بدریافکن، تا دریا بساحل اندازد و دشمن من و دشمن او بگیردش و از جانب خویش محبتی بر تو افکندم، تا زیر نظر من تربیت شوی.(۳۹)

أَنِ ٱقۡذِفِيهِ فِي ٱلتَّابُوتِ فَٱقۡذِفِيهِ فِي ٱلۡيَمِّ فَلۡيُلۡقِهِ ٱلۡيَمُّ بِٱلسَّاحِلِ يَأۡخُذۡهُ عَدُوّٞ لِّي وَعَدُوّٞ لَّهُۥۚ

أَنِ: ان تفسیر- اَقْذِفِيهِ: فعل امر- (ی) فاعل- ـه: مفعول به

می گوید به مادر موسی الهام کردیم که او را در داخل صندوقی قرار داده به رود نیل بینداز و دریا آنرا به ساحل بیفکند تا اینکه آن صندوق را فرعون که دشمن من و اوست از آب بردارد چون از خانه بیرون رفت **جبرئیل** بر مثال درودگر می رفت گفت: صندوق می توانی ساخت؟ گفت موجب خواهش دل بسازم پس بخانه آورده صندوقی ساخته بیرون رفت.

مادر موسی در آن صندوق جای نشستن موسی نیکو کرد پس شیر داد! او را در پارچه حریر پیچیده در صندوق نهاد و قفل برزد. **مولانا گفت:**

باز وحی آمد در آبش فکن روی در امید دارو مو مکن
در فکن در نیلش وکن اعتمید من ترا با وی رسانم رو سپید
از جنون می گشت هر جا بد جنین از رحیل آن کور چشم دوربین
کان یکی دریاست بی غور و کران جمله دریاها چو سیلی پیش آن
چه خرابت می کند نفس لعین دور می اندازدت سخت این قرین
آتشت راهیزم فرعون نیست ورنه چون فرعون او شعله زنیست

وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي

وَأَلْقَيْتُ: فعل ماضی، (ت) فاعل - مَحَبَّةً: مفعول به.

خداوند می فرماید: من تخم محبت را بر دل تو افکندم آنطوریکه هر کس تو را ببیند بی اختیار شیفته تو گردد و ترا دوست داشته باشد.

وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِيٓ

وَلِتُصْنَعَ: فعل مضارع منصوب مجهول- (انت)نایب فاعل

تا اینکه با علم و ارادت من پرورده شوی و رشد یابی. فی الجمله مادر موسی صندوق را در رود نیل انداخت و خواهر موسی مریم بدنبال صندوقچه می رفت که سرانجام چه می‌شود و بفرمان خدای تعالی صندوقچه بالای آب می رفت تا از آن نهری که بجانب سرای فرعون می رفت روان شده به کوشک فرعون رسید. فرعون **لعین** با آسیه خاتون(رض) بر تخت نشسته بود پس آسیه خاتون برفت تا ببیند چه چیز است چندان جهد کرد سرصندوق را نتوانست بگشاید. آنگاه آسیه خاتون بدل **بسم الله الرحمن الرحیم** گفت. در حال صندوق بگشاد و کودکی دید تابان چون ماه شب چهارده همه سرای فرعون از نور مبارک او منور گشته. آسیه خاتون گفت این روشنایی چشم من و تو خواهد بود.

إِذْ تَمْشِيٓ أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُۥ ۖ فَرَجَعْنَٰكَ إِلَىٰٓ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَٰكَ مِنَ ٱلْغَمِّ وَفَتَنَّٰكَ فُتُونًا ۚ فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِيٓ أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَٰمُوسَىٰ ﴿۴۰﴾

و چون خواهرت می رفت پس می گفت: آیا شما را بکسی دلالت کنم که تکفل او کند؟ و بمادرت بازت آوردیم که دیده اش نگران نباشد و غم نخورد و یکی را بکشتی و از غم نجاتت دادیم و امتحانت کردیم امتحان دقیق،سالی چند در میان مدین بماندی آنگاه، ای موسی! به موقع، بیامدی.(۴۰)

إِذْ تَمْشِيٓ أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُۥ ۖ

تَمْشِيٓ: فعل مضارع -أُخْتُكَ: فاعل

بیاد آور آن هنگام که خواهر تو می رفت بدنبال موسی که عاقبت کار چه می شود پس در پاسخ شیردادن موسی خواهرش گفت آیا راهنمایی کنم ترا ای حاضران بر کسیکه عهده و تیمار این طفل کند و اورا شیردهد. آسیه گفت اگر چنین کاری کنی بر تو نیکی می کنیم و منت دار خواهیم بود. مریم خواهر موسی، بیرون آمد و فوراً مادر را از این کار با خبر کرد و او را بیاورد و موسی عليه السلام را به بغل گرفت در ساعت شیر بخورد وخوشحال گشت.

از غزلیات مولانا

**همچو موسی کم خوریم از دایه شیر		زانکه مست شیر و پستان تویم**

فَرَجَعْنَٰكَ إِلَىٰٓ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ

پس باز گردانیدم ترا به سوی مادرت تا شاید که چشم مادر به دیدار تو روشن گردد و به جهت فراق و جدایی از تو اندوهگین نگردد.

وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَٰكَ مِنَ ٱلْغَمِّ وَفَتَنَّٰكَ فُتُونًا ۚ

قَتَلْتَ: فعل ماضی- (ت)فاعل- نَفْسًا: مفعول به

و تو نفسی را بکشتی یعنی آن قبطی را، که بدست موسی یک قبطی بقتل رسید که قصه کامل آن در سوره قصص خواهد آمد و قبلاً نیز بیان آن رفت.

موسی ترسید که مبادا در دنیا و آخرت عذاب کرده و بازخواست شود خدای تعالی از این غم نجاتش داد و فرمود به موسی امر کردیم که به مدین هجرت کند و او را در کوره امتحان آزمودیم تا پاک و خالص بیرون آمد.

فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِيٓ أَهْلِ مَدْيَنَ

فَلَبِثْتَ : فعل ماضی- ت: فاعل - سِنِينَ: مفعول فيه

پس موسی سالیان زیادی در میان اهل مدین توقف و درنگ کرد می‌گویند هیجده یا بیست و هشت سال در آنجا درنگ کرده است.

ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَٰمُوسَىٰ

سپس به این وادی مقدس آمدی که بر شما مقدر کردیم یعنی اکنون از مدین برآمده و راه راگم کردی و از تقدیر بجائی رسیدی که به وهم و گمان تو نیاید.

زموسی بپرسید فضل خدا را — که آتش همی جست و پیغمبری یافت

وَٱصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ﴿٤١﴾

و ترا خاص خویش کردم.(۴۱)

وَٱصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي

وَٱصْطَنَعْتُكَ: ترا برگزیدم، فعل ماضی- ت: فاعل-ک: مفعول به

و ترا برای حمل رسالت و وحی خود برگزیدیم و خالص ساختیم.

ٱذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوكَ بِـَٔايَٰتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي ﴿٤٢﴾

تو و برادرت معجزه های مرا ببرید و در کار یاد کردن من سستی مکنید.(۴۲)

ٱذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوكَ بِـَٔايَٰتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي

ٱذْهَبْ: فعل امر- (مستتر انت) فاعل- (انت) توکید

تو و برادرت هارون همراه آیات من و معجزه های روشن و آشکاری که در اختیار شما دو نفر می گذاریم بروید و در رساندن رسالت و تبلیغ نبوت و ذکر من به توحید و عبادت سستی و کوتاهی مکنید.

ٱذْهَبَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾

بسوی فرعون روید که او طغیان کرده است.(۴۳)

ٱذْهَبَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ

ـه: اسم إِنَّ - طَغَىٰ: فعل ماضی- (هو)فاعل، جمله خبر إِنَّ

بروید هر دو به سوی فرعون بدرستیکه او طاغی و سرکش شده است و ادعای خدایی کرده است مفسران گفتند موسی با اهل خویش از مدین برفت و روی بر مصر نهاد و هارون آن وقت نزد مادر خویش به مصر بود به هارون وحی آمد که موسی را استقبال کن. به استقبال موسی آمد و گفت به من چنین وحی شده ست که به استقبال تو بیایم موسی گفت بلی که پروردگار جهانیان مرا به رسالت فرستاد در خواستم که با تو باشم و مرا یاری دهی.

فَقُولَا لَهُۥ قَوۡلٗا لَّيِّنٗا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوۡ يَخۡشَىٰ ﴿٤٤﴾

و با او سخنی نرم گویید شاید اندرز گیرد یا بترسد.(۴۴)

فَقُولَا لَهُۥ قَوۡلٗا لَّيِّنٗا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوۡ يَخۡشَىٰ

قُولَا : فعل امر - (ا)فاعل - قَوۡلٗا : مفعول مطلق

پس با فرعون سخن نرم گویید و او را به اسلام دعوت کنید و بگویید دست از طغیان و سرکشی بردارد شاید عظمت خدا را یاد کند و از عاقبت کار و از عذاب الهی بترسد اگر به درشتی و خشونت سخن گویید خشم گیرد و پند نپذیرد حق جل جلاله خود داناست که عاقبت کار فرعون چه خواهد بود. اما به موسی و هارون گفت شما او را دعوت کنید شاید که ایمان آرد.

شیخ سعدی گفت:

**چو نرمی کنی خصم گردد دلیر		وگر خشم گیری شوند از تو سیر**
**درشتی و نرمی بهم در به است		چو رگزن که جراح و مرهم نه دست**

قَالَا رَبَّنَآ إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفۡرُطَ عَلَيۡنَآ أَوۡ أَن يَطۡغَىٰ ﴿٤٥﴾

گفتند، پروردگارا ! ما بیم داریم در آزارمان شتاب کند یا طغیانش بیشتر شود.(۴۵)

قَالَا رَبَّنَآ إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفۡرُطَ عَلَيۡنَآ أَوۡ أَن يَطۡغَىٰ

رَبَّنَآ : منادا - (نا) اسم إِنَّ - نَخَافُ : فعل مضارع - فاعل (نحن)، جمله خبر إِنَّ.

آن دو گفتند پروردگارا ! بدرستیکه ما می ترسیم که فرعون به ما پیش دستی کند و قبل از اینکه ما آیات و معجزات خود را نشان دهیم بر ما پیشی گیرد و خشمگین شود و به عقوبت ما بپردازد یا آنکه در طغیان خویش بیفزاید و ادعای خدایی خود را بیشتر کند.

قَالَ لَا تَخَافَآۖ إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ ﴿٤٦﴾

گفت: مترسید که من با شما هستم، می شنوم و می بینم.(۴۶)

قَالَ لَا تَخَافَآۖ إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ

این آیت دلیل است که خدای تعالی هم می شنود و هم می بیند. خدای تعالی فرمود: ای موسی و ای هارون ! از زیاده روی طغیان و سرکشی او مترسید بدرستیکه من با شمایم سخنان شما را می‌شنوم و شما را حفظ و نصرت خواهم نمود. در این عبارت صنعت «**ایجاز**» است. (ایجاز: یعنی با حداقل الفاظ معنی را بیان کردن مثل متن آیه مورد بحث گفته‌اند: «خیر الکلام ما قلّ و دلّ» بهترین کلام آنچه که کمتر باشد و بر معنی بیشتری دلالت کند.

آنچه را که فرعون نسبت به من می‌گوید و شما دعا می کنید می شنوم آنچه را که در حق شما انجام دهد شما نگران این مسئله مباشید و مترسید و بروید و تبلیغ رسالت انجام دهید مطمئن باشید که نمی گذارم هیچ ضرری به شما برساند.

فَأْتِيَاهُ فَقُولَآ إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ ۖ قَدْ جِئْنَٰكَ بِـَٔايَةٍ مِّن رَّبِّكَ ۖ وَٱلسَّلَٰمُ عَلَىٰ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلْهُدَىٰٓ ﴿٤٧﴾

پس به سوی او (فرعون) بروید و بگوئید ما دو رسول پروردگار توایم [موسی و هارون]، پس پسران اسرائیل را با ما بفرست و عذابشان مکن، براستی ما از پروردگارت معجزه ای سوی تو آورده‌ایم، و درود بر آنکه هدایت را تبعیت کند.(۴۷)

فَأْتِيَاهُ فَقُولَآ إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ

خداوند فرمود: به پیش او بروید و بگویید ما دو نفر پیغمبرانیم و فرستاده پروردگار تو هستیم پس فرزندان یعقوب (پسران بنی اسرائیل) را با ما به سرزمین مقدسه بفرست تا باز رویم چون مسکن آبا و اجداد ما بوده است.

وَلَا تُعَذِّبْهُمْ

تُعَذِّبْهُمْ: فعل مضارع- فاعل (انت)- هُمْ : مفعول به

و ایشان را ایذا و آزار مکن و رنج مده به جهت قتل اولاد و یا با تکلیف کارهای سخت و بزرگ. موسی و هارون به فرمان الله تعالی رفتند تا بدرگاه قصر فرعون رسیدند فرعون گفت مردی دیوانه را می بینم پس بدرگاه ملک آمد و گفت من رسول خدای جهانیانم. فرعون نیز بترسید و گفت بیایید تا ببینم که کیست؟

قَدْ جِئْنَٰكَ بِـَٔايَةٍ مِّن رَّبِّكَ

جِئْنَٰكَ: فعل ماضی- (نا)فاعل- ک: مفعول به

چون داخل شد و به درون رفت فرعون در وی تامل می کرد تا او را بشناخت آنگه گفت: **من انت؟** تو کیستی؟ گفت من موسی عمرانم. گفت: **فما شأنک** چه کار داری و بچه آمدی؟ گفت:آفریدگار جهان و جهانیان مرا به رسولی به تو فرستاد گفت: هیچ حجت و نشانه ای داری؟ بر درستی آنچه که می گویی؟ گفت:

بدرستیکه ما به تو نشانه ای از نزد پروردگار تو آوردیم یعنی معجزه ای آوردیم گفت: آن چه معجزه ای است؟ بیاور اگر از راستگویان هستی.

مولانا گفت:

گفت فرعونش چرا تو ای کلیم — خلق را کشتی و افکندی به بیم
لاجرم مردم ترا دشمن گرفت — کین تو در سینه مرد و زن گرفت
درهزیمت از تو افتادند خلق — در هزیمت کشته شد مردم ززلق

من هم از شرت اگر پس می خزم　　در مکافات تو دیگی می پزم
همچو تو سالوس بسیاران شدند　　عاقبت در مصر ما رسوا شدند

موسی دست در جیب خود کرد سپس بیرون آورد سپید روشن شعاع نور از آن می‌درخشید چنانکه همه خانه از نور آن روشن شده بود گفته اند در همان روز معجزه عصا را نیز به ایشان نمود آنگه موسی گفت:

وَٱلسَّلَٰمُ عَلَىٰ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلۡهُدَىٰٓ

وَٱلسَّلَٰمُ : مبتدا — عَلَىٰ مَنِ : جارو مجرور خبر.

و سلام فرشتگان بر کسی که ایمان آورد و به راه راست رود و هدایت یابد در اینصورت هر دو سرای از آن اوست.

إِنَّا قَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡنَآ أَنَّ ٱلۡعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿٤٨﴾

بما وحی کرده اند که عذاب بر آنکس باد که تکذیب کند و روی بگرداند.(۴۸)

إِنَّا قَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡنَآ أَنَّ ٱلۡعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ

(نا) اسم إِنَّ - أُوحِيَ: فعل ماضی مجهول- نایب فاعل محذوف، جمله خبر إِنَّ

آنگه بین فرعون و موسی مناظره در گرفت. موسی گفت: به ما وحی شده است که عذاب شدید خداوند در دنیا و آخرت دامنگیر کسانی خواهد بود که آیات آسمانی و معجزات را تکذیب نماید و از دعوت ما و ایمان آوردن به خدا اعراض کند و راه یافته نباشد.

قَالَ فَمَن رَّبُّكُمَا يَٰمُوسَىٰ ﴿٤٩﴾

گفت: ای موسی پروردگار شما کیست؟(۴۹)

قَالَ فَمَن رَّبُّكُمَا يَٰمُوسَىٰ

فرعون به موسی علیه السلام گفت پروردگارشما کیست که مرا به پرستش و عبادت او می‌خوانید؟

قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ﴿٥٠﴾

گفت: پروردگار ما همانست که به مخلوق خویش همه چیز داد و (با استفاده از آن) رهبریش کرد.(۵۰)

قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ

موسی علیه السلام گفت: خداوند ماست که هر چیزی را به تمام و کمال بیافرید چنانکه شایسته و سزاوار آفریدن بود و سپس برای بهتر به انجام رسانیدن آن هدایت کرد این خداوند است که برای دست، گیرایی و برای پا، حرکت و برای زبان، گویایی و برای چشم، بینایی و برای دل، دانایی بخشید و هر چیزی جفت آفرید، همان است که در جای دیگر گفت:

و خلق کل شی فقدّره تقدیراً.

قَالَ فَمَا بَالُ ٱلْقُرُونِ ٱلْأُولَىٰ ﴿٥١﴾

گفت: پس، حال نسلهای گذشته چیست؟(۵۱)

قَالَ فَمَا بَالُ ٱلْقُرُونِ ٱلْأُولَىٰ

مَا: مبتدا- بَالُ: خبر

فرعون گفت: پس حال امتهای پیشین بر این منوال نبودند که تو می گویی بلکه آنان بتان و مانند آنها مخلوقات را می پرستیدند و آنکه به ایشان این عذاب نرسید که تو مرا بدان بیم دهی.

قَالَ عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَٰبٍۖ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى ﴿٥٢﴾

گفت: علم آن در نامه های گذشته نزد خدای من است که پروردگارم نه خطا می کند و نه فراموش می کند.(۵۲)

قَالَ عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَٰبٍۖ

عِلْمُهَا: مبتدا- عِندَ: مفعول فیه- (ی) مضاف الیه، خبر

گفت علم آن در نزد پروردگار من است و حال پیشینیان در لوح محفوظ نوشته و ثبت شده است.

برو علم یک ذره پوشیده نیست — که پیدا و پنهان به نزدش یکیست

لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى

لَّا يَضِلُّ: فعل مضارع- رَبِّي: فاعل- (ی) مضاف الیه

پروردگار من هیچ چیز را رها نمی کند و فراموش نمی کند و بی پاسخ نمی گذارد گمراه و فراموشی بر او روا نیست و او احتیاج به کتابت و نسخت ندارد.

آن ثبت و ضبط در لوح محفوظ به جهت ترغیب و ترساندن بندگان است گفته اند: فرعون اول از موسیؑ دلیل طلبید پس گفت اعمال پیشینیان چیست؟ و ایشان را چه کردند؟موسی گفت اعمال ایشان بر ایشان در دفتر اعمالشان شمرده شده و محفوظ و مضبوط است.

ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجْنَا بِهِۦٓ أَزْوَٰجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتَّىٰ ﴿٥٣﴾

پروردگار شما همانکه زمین را برای شما گهواره ای کرد و برایتان در آن راه کشید و از آسمان آبی فرود آورد و با آن اقسام مختلف گیاه پدید آوردیم .(۵۳)

ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً

مبتدا محذوف- ٱلَّذِی: خبر

پروردگار شما اوست که زمین را برای شما آرامگاه و گهواره ای قرار داد چنانکه در آن مسکن و منزل گزینید و در آن کشاورزی کنید و معیشت خود را از آن تامین کنید و برای شما در زمین راهها روشن کرد تا بدان راه از سرزمین به سرزمین دیگر می روید و به تجارت مشغول می شوید و خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد یعنی از ابر باران داد.

فَأَخْرَجْنَا بِهِۦٓ أَزْوَٰجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتَّىٰ

فَأَخْرَجْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- أَزْوَٰجًا: مفعول به

پس بوسیله آب آن باران کمال قدرت خود را به اثبات رساند و با آن انواع و اقسام درختان نر و ماده را رویانده است التفات از غیبت به متکلم.

كُلُوا۟ وَٱرْعَوْا۟ أَنْعَٰمَكُمْ ۗ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّأُو۟لِى ٱلنُّهَىٰ (۵۴)

بخورید و حیوانات خویش بچرانید که در این، برای اهل خرد، عبرتهاست.(۵۴)

كُلُوا۟ وَٱرْعَوْا۟ أَنْعَٰمَكُمْ ۗ

گفتیم از این دست آوردهای گیاهی هر چه از میوه ها و دانه ها بدستتان آمده است بخورید و چهارپایان خود را در چراگاه ها بچرانید تا گیاهانی راکه انسانها آنرا نمی‌خورند بخورند.

إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّأُو۟لِى ٱلنُّهَىٰ

فِى ذَٰلِكَ: جار و مجرور خبر إِنَّ - ل: ابتدا-لَءَايَٰتٍ: اسم إِنَّ.

بدرستیکه در این دست آوردهای گیاهی که مذکور شد نشانه هایی برای صاحبان عقل و خرد بر قدرت کامل صانع و پروردگار تواناست.

اول دفتر به نام ایزد دانا — صانع و پروردگار حی توانا
اکبر و اعظم خدای عالم و آدم — صورت خوب آفرید و سیرت زیبا
قسمت خود می خورند منعم و درویش — روزی خود می برند پشه و عنقا

مِنْهَا خَلَقْنَٰكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ (۵۵)

از زمین [خاک] آفریدیمتان و بدان بازتان می بریم و بار دیگر از آن بیرونتان آوریم.(۵۵)

مِنْهَا خَلَقْنَٰكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ

خَلَقْنَٰكُمْ: فعل ماضی- (نا)فاعل-كم: مفعول به

شما را از خاک آفریدیم یعنی آدم عليه السلام که اصل شما و پدر شماست او را از خاک و گل آفریدیم و بعد از مرگ شما را به همان زمین(خاک) باز می گردانیم و بار دیگر شما را از همان خاک(زمین) برای حساب و جزا بیرون می آوریم.

حکیم ابولقاسم فردوسی گفت:

بخاکت در آرد خداوند پاک دگر ره برون آرد از زیر خاک
بدان حال کایی بخاک اندرون بدان گونه از خاک آیی برون
اگر پاک در خاک گیری مقام برایی از و پاک و پاکیزه نام

وَلَقَدْ أَرَيْنَٰهُ ءَايَٰتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ ﴿٥٦﴾

آیه های خویش به فرعون نمودیم و تکذیب کرد و خودداری کرد.(۵۶)

وَلَقَدْ أَرَيْنَٰهُ ءَايَٰتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ

أَرَيْنَٰهُ: فعل ماضی- (نا)فاعل- ـه: مفعول به- ءَايَٰتِنَا : مفعول به ثانی- كُلَّهَا: توکید

و بدرستیکه ما همه معجزات خود را به موسی داده بودیم که تایید کننده رسالت موسی عليه السلام و صدق ادعای پیغمبری اوست که از جانب خدا مامور به رسالت شده است این همه معجزات را به فرعون نشان دادیم اما او همه آنها را تکذیب کرد و از ایمان آوردن به آن خود داری کرد.

قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَٰمُوسَىٰ ﴿٥٧﴾

گفت: ای موسی مگر سوی ما آمده ای که بجادوی خویش از سرزمین مان بیرونمان کنی؟(۵۷)

قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَٰمُوسَىٰ

فرعون گفت ای موسی ! آیا به سوی ما آمده ای تا اینکه با جادوئی و سحر خود ما را از سرزمین مان مصر بیرون کنی . یعنی دانستیم که تو ساحر و جادوگر هستی و دوست داری با سحر و جادویی بر سرزمین مان پادشاهی کنی پس موسی عصایش را از دست خود بیفکند ناگهان آن عصا اژدهایی شد پس فرعون و بزرگان قوم او گفتند بدرستیکه این موسی جادوگری است و در علم سحر و جادوئی ماهر است برای اینکه چوب را اژدها می کند.

فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِۦ فَٱجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَّا نُخْلِفُهُۥ نَحْنُ وَلَآ أَنتَ مَكَانًا سُوًى ﴿٥٨﴾

و ما نیز جادوئی مانند آن برای تو بیاریم پس میان ما و خودت وعدگاهی بگذار که نه ما آن را خلاف کنیم و نه تو، آن هم در مکانی هموار.(۵۸)

فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِۦ فَٱجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَّا نُخْلِفُهُۥ نَحْنُ وَلَآ أَنتَ مَكَانًا سُوًى

لَّا نُخْلِفُهُۥ: فعل مضارع نفی- ـه: مفعول به- (نحن) توکید- مَكَانًا: بدل

فرعون گفت: ای موسی قطعاً ما نیز هر آینه جادوئی بمانند جادوی تو می سازیم و با آن در مقابل سحر تو معارضه کرده سحر تو را باطل می کنیم.

پس موعد آن معارضه را مشخص کن که بین ما و شما صورت بگیرد که در آن هیچیک از ما خلاف نکنیم و جای وعده مکانی و موضعی هموار و صاف و مسطح باشد و فاصله آن نسبت به همگان یکسان باشد.

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ ٱلزِّينَةِ وَأَن يُحْشَرَ ٱلنَّاسُ ضُحًى ﴿٥٩﴾

گفت: وعده گاه شما روز آرایش است که مردم، در وقت چاشت مجتمع شوند.(۵۹)

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ ٱلزِّينَةِ وَأَن يُحْشَرَ ٱلنَّاسُ ضُحًى

مَوْعِدُكُمْ: مبتدا-يَوْمُ: خبر

زمان وعده شما روز آسایش قبطیان و آن روزی است که برای اهل مصر عید بحساب می آید در آن روز در موضعی حاضر شوند و اعمال ساحران را تماشاگر باشند و مردم در چاشتگاه در آن جاجمع کرده شوند تا حق از باطل و برنده ازبازنده مشخص و معین گردد.

فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُۥ ثُمَّ أَتَىٰ ﴿٦٠﴾

فرعون برفت و نیرنگ خویش فراهم کرد و باز بیامد.(۶۰)

فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُۥ ثُمَّ أَتَىٰ

فَتَوَلَّىٰ: فعل ماضی- فِرْعَوْنُ: فاعل

پس فرعون آن مجلس را ترک کرد و به خلوت درآمد و برای جمع کردن ساحرین که سحر می کنند با همقطاران خود مشورت کرد و در روز موعود با تمام قدرت جادوگران ماهر را با تمام وسیله جادوئی حاضر کردند.

قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا۟ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُم بِعَذَابٍ ۖ وَقَدْ خَابَ مَنِ ٱفْتَرَىٰ ﴿٦١﴾

موسی به آنها گفت: وای بر شما، دروغ بخدا مبندید که شما را بعذابی هلاک کند، و هر که دروغ سازد نومید شود.(۶۱)

قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا۟ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُم بِعَذَابٍ

فعل و فاعل محذوف- وَيْلَكُمْ: مفعول مطلق

موسی خطاب به جادوگران گفت: وای بر حال شما به خدا دورغ مبندید و رسول خدا را تکذیب مکنید و افترا مبندید و معجزات او را سحر و جادو مخوانید پس خداوند به شما عذابی خواهد داد و بوسیله آن عذاب شما را از بیخ و بن برخواهد کند. پس فرعون دستور داد همه جادوگران ماهر را به پیش او بیاورند تا اینکه معجزه موسی عليه‌السلام را با سحر خودشان باطل گردانند.

مولانا گفت:

چونکه موسی بازگشت و او بماند		اهل رای و مشورت را پیش خواند
آنچنان دیدند کز اطراف مصر		جمع آردشان شه و صراف مصر
او بسی مردم فرستاد آن زمان		هر نواحی بهر جمع جادوان
هر طرف که ساحری بد نامدار		کرپران سوی اوده، پیک کار

دو جوان بودند ساحر مشتهر — سحر ایشان در دل مه مستمر
از پس آنک دو درویش آمدند — برشه و بر قصر شه موکب زدند

پس از آنکه فرعون جادوگران را به پیش خود خوانده بود ساحران آمدند و به فرعون گفتند اگر ما بر موسی غالب شویم برای ما مزدی و پاداشی است؟ فرعون گفت:آری بدرستیکه شما از مقربان من خواهید بود.

وَقَدْ خَابَ مَنِ ٱفْتَرَىٰ

خَابَ: فعل ماضی-مَنِ: فاعل

و بدرستی هر که به خدا افترا کرد و دروغ نسبت داد بی بهره ماند و شکست خورد و از بین رفت.

فَتَنَٰزَعُوٓاْ أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّواْ ٱلنَّجْوَىٰ ﴿٦٢﴾

میان خودشان در کارشان مناقشه کردند و آهسته راز گفتند.(۶۲)

فَتَنَٰزَعُوٓاْ أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّواْ ٱلنَّجْوَىٰ

ساحران چون سخن موسی را شنیدند به کناری رفتند و در کار موسی با یکدیگر به گفتگو پرداختند قومی گفتند ساحر است مثل ما و قومی هم این راز را بخدا گفتند این سخن که می گوید به ساحران نمی ماند و این راز را از ملازمان فرعون پنهان داشتند و گفتند اگر موسی بر ما غلبه کند به وی ایمان آریم و او را متابعت کنیم.

قَالُوٓاْ إِنْ هَٰذَٰنِ لَسَٰحِرَٰنِ يُرِيدَانِ أَن يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ ٱلْمُثْلَىٰ ﴿٦٣﴾

گفتند: اینان دو جادوگرند که خواهند بجادوی خویش از سرزمینتان بیرونتان کنند و آئین خوب شما را از میان ببرند.(۶۳)

قَالُوٓاْ إِنْ هَٰذَٰنِ لَسَٰحِرَٰنِ يُرِيدَانِ أَن يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ ٱلْمُثْلَىٰ

هَٰذَٰنِ : مبتدا- لَسَٰحِرَٰنِ : خبر

گفتند این آیت تفسیر همان نجوا کردن و به راز و پنهانی سخن گفتن ساحران درحق کار موسی است. می گوید: که فرعون و قوم او همه با هم دست به دست شدند و با یکدیگر راز کردند و نجوا کردند و گفتند این **موسی و هارون** دو نفر از جادوان اند که **با سحر** و جادوی خود می خواهند دین ما را باطل گردانند و عادت و روش آبا و اجداد شما را از شما بگیرند و بر بزرگان شما چیره و غالب شوند و شما را از سرزمین‌مان بیرون کنند نیز در حیله مکر و سحر خود بکوشید و با تلاش و کوشش فراوان آنچه را که موسی از معجزه آورده است باطل کنید.

فَأَجْمِعُواْ كَيْدَكُمْ ثُمَّ ٱئْتُواْ صَفًّا ۚ وَقَدْ أَفْلَحَ ٱلْيَوْمَ مَنِ ٱسْتَعْلَىٰ ﴿٦٤﴾

پس نیرنگتان را فراهم کنید، آنگاه صف بسته بیایید که در آنروز هر که بر تر شود رستگار می شود.(۶۴)

فَأَجۡمِعُواْ كَيۡدَكُمۡ ثُمَّ ٱئۡتُواْ صَفّٗاۚ

فَأَجۡمِعُواْ: فعل امر- (و)فاعل- كَيۡدَكُمۡ : مفعول به

پس فرعون برآشفت و به ساحران گفت: حال که موسی و هارون چنین قصدی را دارند با تمام قدرت و حیله و مکر و کید و جادوئی خود برای باطل کردن معجزه موسی خود را آماده کنید و وسایل مورد نیاز سحر را مهیا کنید سپس همگی صف بسته به میدان مبارزه که وعده گاه ما با موسی و فرعون است حرکت کنید.

وَقَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡيَوۡمَ مَنِ ٱسۡتَعۡلَىٰ

أَفۡلَحَ : فعل ماضی- ٱلۡيَوۡمَ : مفعول فیه- مَنِ: فاعل

بدرستی هر که از ما مبارزه طلبان پیروز شود به مطلوب خود خواهد رسید پس ساحران صف برکشیدند و مهتر ایشان چهارتن بودند که رئیس این چهار تن شخصی به نام **شمعون** بود زمانیکه به مصر آمدند و قصه اژدها شدن عصا و یدبیضا را به آنان باز گفتند و روزی راکه معلوم کرده بودند جمع شدند تا وقتیکه فرعون لعین حضرت موسی را خواست و قرار شد که با ساحران مناظره کند ساحران عصا و طنابی به میدان آوردند و فرعون در بالای تخت خود به تماشا بنشست و مردم مصر به نظاره حاضر شدند. ساحران در یک طرف صف کشیدند و موسی و هارون در طرف دیگر ایستادند.

قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِمَّآ أَن تُلۡقِيَ وَإِمَّآ أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنۡ أَلۡقَىٰ ﴿٦٥﴾

گفتند: ای موسی یا تو میافکنی یا ما نخست کس باشیم که بیفکنیم.(۶۵)

قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِمَّآ أَن تُلۡقِيَ وَإِمَّآ أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنۡ أَلۡقَىٰ

ساحران گفتند: ای موسی تو نخست می خواهی عصای خود را بیفکن یا ما آنچه که از ریسمانها خود داریم بیفکنیم موسی را آزاد گذاشتند اول دست به کاری خارق العاده بزند چون به خیال خود مطمئن بودند که بر موسی غلبه خواهند یافت در آن ساعت جبرئیل عليه السلام رسید و گفت یا موسی جادوان شروع کنند و بیفکنند پس موسی عليه السلام این اجازه به ایشان داد تا نخست ساحران شروع کنند.

مولانا گفت:

ز انکه گفتندش که فرمان آن تست گر تو می‌خواهی عصا بفکن نخست

قَالَ بَلۡ أَلۡقُواْۖ فَإِذَا حِبَالُهُمۡ وَعِصِيُّهُمۡ يُخَيَّلُ إِلَيۡهِ مِن سِحۡرِهِمۡ أَنَّهَا تَسۡعَىٰ ﴿٦٦﴾

گفت: شما بیفکنید و آن وقت از اثر جادویشان بنظر او رسید که ریسمان ها و عصاهایشان راه می‌روند.(۶۶)

قَالَ بَلۡ أَلۡقُواْۖ

موسی عليه السلام گفت: چون قصد شما مقابله و معارضه است و این را نهایت همت و تلاش خود می دانید پس اول شما بیفکنید و نیروی خود را کاملاً آزمایش کنید.

فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ

ها: اسم أَنَّ - تَسْعَىٰ: فعل مضارع فاعل (هی) جمله خبر أَنَّ.

ساحران آن چوبها و طنابهای خود راکه به زیبق آلوده بود در آن وادی افکندند و چون حرارت آفتاب به زیبق رسید به حرکت درآمد. موسی چنان تصور کرد که آن جادویی و کید ایشان است گویی که آن می رود و می شتابد.

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِۦ خِيفَةً مُّوسَىٰ ﴿٦٧﴾

و موسی در ضمیر خویش بترس افتاد.(۶۷)

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِۦ خِيفَةً مُّوسَىٰ

فَأَوْجَسَ: فعل ماضی- خِيفَةً: مفعول به- مُّوسَىٰ: فاعل

پس آن زمانیکه جادوان آنچه راکه ساخته بودند در وقت چاشتگاه بیفکندند و با نیروی سحر خود چشمان تماشاچیان را جادو کردند و آنان را ترساندند پس موسی نیز در دل خود ترسی احساس کرد ولی اظهار نکرد آورده اند که جادوگران ریسمانها و چوبهای خود را آن زمان که به زمین انداختند گویی سطح زمین را مار فراگرفته بود. البته این کار ساحران چشم بندی بیش نبود و ترس موسی هم بخاطر فریب خوردن مردمان از سحر ایشان بوده است.

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْأَعْلَىٰ ﴿٦٨﴾

گفتیم مترس که تو خودت برتری.(۶۸)

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْأَعْلَىٰ

ک: اسم إِنَّ - أَنتَ: ضمیر فصل- ٱلْأَعْلَىٰ: خبر إِنَّ.

می فرماید: به موسی گفتیم از آنچه که ترا در خیال انداخته و ترسی در دل تو ایجاد کرده مترس بدرستیکه تو بر ایشان برتر هستی و بر ایشان غالب خواهی شد.

مولانا گفت:

گرچه چون دریا برآوردند کف   موسیا تو غالب آیی لاتخف

وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوٓا۟ ۖ إِنَّمَا صَنَعُوا۟ كَيْدُ سَٰحِرٍ ۖ وَلَا يُفْلِحُ ٱلسَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ ﴿٦٩﴾

آنچه بدست راست تو است بیفکن تا آنچه را ساخته اند ببلعد، فقط نیرنگ جادوئی ساخته اند و جادوگر، هر جا باشد رستگار نمی شود.(۶۹)

وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوٓا۟

أَلْقِ: فعل امر- فاعل (انت)- مَا: مفعول به

به موسی گفتیم آنچه در دست راست توست بیفکن و از زیادی چوب و ریسمان ایشان باک مدار و عصا را که در دست راست توست بیفکن.

إِنَّمَا صَنَعُوا۟ كَيْدُ سَٰحِرٍ

مَا: اسم إِنَّ -كَيْدُ: خبر إِنَّ

تا آنچه را که ساحران از روی جادوئی و حیله ساخته اند فرو ببلعد.

وَلَا يُفْلِحُ ٱلسَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ

و ساحران به هر جا که بروند و در هر کجا باشند پیروز و موفق نمی شوند.

مولانا گفت:

**ساحران در عهد فرعون لعین		چون مری کردند با موسی بکین**
**لیک موسی را مقدم داشتند		ساحران او را مکرم داشتند**
**زانکه گفتندش که فرمان آن تست		گر تو می خواهی عصا بفکن نخست**
**گفت نی اول شما ای ساحران		افکنید آن مکرها را در میان**
**ساحران چون قدرا و نشناختند		دست و پا در جرم آن درباختند**

فَأُلْقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوٓا۟ ءَامَنَّا بِرَبِّ هَٰرُونَ وَمُوسَىٰ ﴿٧٠﴾

جادوگران سجده کنان خاکسار شدند، گفتند: بخدای هارون و موسی ایمان داریم.(۷۰)

فَأُلْقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوٓا۟ ءَامَنَّا بِرَبِّ هَٰرُونَ وَمُوسَىٰ

چون وحی آمد که ای موسی عصا بیفکن **موسی**عليه السلام عصای خود را بیانداخت، آنگه اژدهایی دهن باز کرده چوبها و رسنها همه بیکبار به یک لقمه فرو برد تا همه آلتهای ساحران به شکم وی رفتند و سپس روی به کوشک فرعون نهاد و فرعون بگریخت و چندین هزار آدمی ازدحام نمودند. پس موسی عصا برگرفت و بحال خود باز آمد و چوب گشت و با این معجزه حق سبحانه تعالی ادعای ساحران را نیست و نابود گرداند جادوگران همگی به سجده افتادند و گفتند ما به چشم خود حقیقت را می بینیم و به پروردگار هارون و موسی ایمان می آوریم و به او می گرویم. فرعون چون این حال و ایمان آوردن ساحران را مشاهده کرد گفت:

قَالَ ءَامَنتُمْ لَهُۥ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ ۖ إِنَّهُۥ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِى عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحْرَ ۖ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَٰفٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِى جُذُوعِ ٱلنَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَآ أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَىٰ ﴿٧١﴾

گفت: چرا پیش از آنکه اجازه تان دهیم بدو ایمان آوردید وی بزرگ شماست که جادو تعلیمتان داده است، دستها و پاهایتان را بعکس یکدیگر می برم و برتنه های نخل، آویزانتان می کنم تا بدانید عذاب کدام یک از ما سخت تر و پایدار تر است.(۷۱)

قَالَ ءَامَنتُمْ لَهُۥ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ

فرعون به ساحران گفت آیا به موسی علیه السلام و هارون ایمان آوردید و او را تصدیق کردید قبل از اینکه من بشما دستوری دهم؟

إِنَّهُۥ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِى عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحْرَ

ه: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه - لَكَبِيرُكُمُ: خبر إِنَّ

بدرستیکه موسی مسلماً بزرگ شماست او بشما جادوئی بیاموخت یعنی معلم جادوان و مهتر ساحران است با این کارتان می خواهید که ملک مرا براندازید و از بین ببرید و اهل آن را با سحرتان از مصر بیرون کنید.

فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَٰفٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِى جُذُوعِ ٱلنَّخْلِ

فَلَأُقَطِّعَنَّ: فعل مضارع - (ن)توکید - (انا)فاعل - أَيْدِيَكُمْ: مفعول به

باز فرعون گفت: هر آینه دست های راست شما و پاهای چپ شما را بر عکس یکدیگر، از هر شقی عضوی را یعنی دست راست را با پای چپ و دست چپ را با پای راست شما می بریم و سپس در ساحل رود مصر شما را به تنه های درخت خرما که بلندترین درختهاست تا همه کس شما را ببینند و عبرت بگیرند به دار می آویزیم.

وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَآ أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَىٰ

مبتدا محذوف - أَشَدُّ: خبر - عَذَابًا: تمیز

تا بدانید که کدامیک از دو خدا یعنی من که ادعای خدایی دارم و خدای موسی، عذابش از جهت عقوبت ساحران سخت تر و پاینده تر و ماندنی تر است اما ایشان یعنی جادوان از جام جذبه الهی مست شده بودند و نور الهی در دل ایشان تابیده بود.

خورده یک جرعه از کف ساقی — هر چه فانی است کرده در باقی
دامن از فکر غیر افشانده — لیس فی الدار غیر خوانده

لاجرم در جواب فرعون گفتند:

قَالُوا۟ لَن نُّؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَآءَنَا مِنَ ٱلْبَيِّنَٰتِ وَٱلَّذِى فَطَرَنَا ۖ فَٱقْضِ مَآ أَنتَ قَاضٍ ۖ إِنَّمَا تَقْضِى هَٰذِهِ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَآ ﴿۷۲﴾

گفتند: هرگز ترا بر این معجزه ها که سوی ما آمده ترجیح ندهیم بر کسی که ما را آفریده است پس هر چه می کنی بکن، تو فقط زندگی این دنیا را حکم می کنی.(۷۲)

قَالُوا۟ لَن نُّؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَآءَنَا مِنَ ٱلْبَيِّنَٰتِ وَٱلَّذِى فَطَرَنَا ۖ فَٱقْضِ مَآ أَنتَ قَاضٍ

فَٱقْضِ: فعل امر- (انت)فاعل- مَا: مفعول به- أَنتَ: مبتدا- قَاضٍ: خبر

ساحران که از شراب توحید و آرزوی ملاقات پروردگار مست و سرشار بودند بنابراین از تهدیدات فرعون نمی ترسیدند و می گفتند هر چه می توانی انجام بده چون بازگشت ما در روز قیامت به سوی خدای تعالی است، و آنچه که از نشانه ها و معجزات دیده ایم ترا نسبت به آن بر نمی گزینیم و ترا نسبت به خدای یگانه مقدم نمی داریم. پس هر فرمانی که می خواهی با ما کنی بکن که ما هیچ از آن نمی ترسیم.

إِنَّمَا تَقْضِي هَٰذِهِ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَآ

تَقْضِي: فعل مضارع- (انت) فاعل- هَٰذِهِ: مفعول فيه- ٱلْحَيَوٰةَ: بدل

جز این نیست که تو حکم کنی در زندگانی دنیا حکم می کنی و حکم تو فقط در این دنیا جاری است هر چه خواهی بکن که آخرت بهتر و پاینده تر است. گفته اند آن زمان که ساحران به سجود افتادند پرده از پیش چشم ایشان برداشتند تا بهشت و دوزخ بدیدند، و نعمتهای بی پایان بهشت را به ایشان نمودند و منازل و درجات خود بدیدند.

إِنَّآ ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَٰيَٰنَا وَمَآ أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ ٱلسِّحْرِ ۗ وَٱللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓ ﴿۷۳﴾

ما به پروردگارمان ایمان آورده ایم که گناهانمان را با این جادوگری که با اکراه بدان وادارمان کرده بودی بیامرزد که خدا بهتر و پاینده تر است.(۷۳)

إِنَّآ ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَٰيَٰنَا وَمَآ أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ ٱلسِّحْرِ ۗ

نا: اسم إِنَّ - ءَامَنَّا: فعل ماضی- نا(فاعل) جمله خبر إِنَّ.

بدرستیکه ما به پروردگارمان ایمان آوردیم و بدو گرویدیم تا گناهان ما را از کفر و شرک بیامرزد و نیز گناهان رسیده از آنچه که برای ما زشت شمرده بودند از آموختن سحر بیامرزد.

وَٱللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- خَيْرٌ: خبر- (و) عطف- أَبْقَىٰٓ: معطوف

خداوند برای ما از هر کسی بهتر و از هر قدرتی پایدارتر و باقی ماندنی تر است.

إِنَّهُۥ مَن يَأْتِ رَبَّهُۥ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُۥ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ﴿۷۴﴾

و هر که گنهکار به پیش پروردگار خویش رود، جهنمی می شود که در آنجا، نه‌میمرد و نه زندگی دارد.(۷۴)

إِنَّهُۥ مَن يَأْتِ رَبَّهُۥ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُۥ جَهَنَّمَ

ه: اسم إِنَّ - مَن: مبتدا جازم- يَأْتِ: فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر- جملهٔ مَن يَأْتِ: خبر إِنَّ.

بدرستیکه روز قیامت بندگان بر خدای تعالی برسند و آنانکه بی ایمان و گنهکار به پیش پروردگارش رود و بر کفر بمیرد جزای وی دوزخ است و خدای تعالی او را در دوزخ با آتش جهنم عذاب می کند و در آن جاوید بمانند.

لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ

لَا يَمُوتُ: فعل مضارع- فاعل (هو)- وَلَا يَحْيَىٰ : فعل مضارع- فاعل (هو)

در آن دوزخ نه می‌میرد که از عذاب آتش جهنم نجات یابد و نه زنده می ماند آنگونه که یک زنده زندگی می کند و از نعمتها بهره مند می شود بلکه برای همیشه بین مرگ و زندگی در دوزخ دست و پا می زند و در عذاب جاوید می ماند.

وَمَن يَأْتِهِۦ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَأُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلدَّرَجَٰتُ ٱلْعُلَىٰ ﴿٧٥﴾

هر که به پیشگاه او مؤمن رود و در حالیکه کار شایسته کرده باشد پس آنها مرتبه های بلند دارند.(۷۵)

وَمَن يَأْتِهِۦ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَأُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلدَّرَجَٰتُ ٱلْعُلَىٰ

فَأُو۟لَٰٓئِكَ: مبتدا-لَهُمُ: جار و مجرور، خبر مقدم-ٱلدَّرَجَٰتُ: مبتدا مؤخر، جملهٔ لَهُمُ ٱلدَّرَجَٰتُ : خبر فَأُو۟لَٰٓئِكَ

و بدرستیکه هر کس به نزد پروردگار خود بیاید در حالیکه او مومن باشد بتحقیق کارهای نیکو و شایسته انجام داده باشد پس برای آن گروه صالحان و مومنان درجه‌هایی بلند در بهشت است.

جَنَّٰتُ عَدْنٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ مَن تَزَكَّىٰ ﴿٧٦﴾

بهشت های جاوید که در آن جویها روان است و جاودانه در آنند، این پاداش کسی است که پاک خوئی کرده باشد.(۷۶)

جَنَّٰتُ عَدْنٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ

جَنَّٰتُ: بدل- خَٰلِدِينَ: حال

آن مومنان در بوستانهایی اقامت می کنند و ساکن می شوند که پیوسته در زیر درختان آنها رودهایی جاری است و در آن بهشت جاودان می مانند.

وَذَٰلِكَ جَزَآءُ مَن تَزَكَّىٰ

وَذَٰلِكَ: مبتدا- جَزَآءُ : خبر

و این ثواب، پاداش آن کسانی است که خویشتن را از لوث کفر و معاصی پاک و منزه داشته اند.

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِى فَٱضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِى ٱلْبَحْرِ يَبَسًا لَّا تَخَٰفُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ ﴿٧٧﴾

و هر آینه به موسی وحی کردیم که وقت شب بندگان مرا، راه ببر و برای آنها در دریا، راهی خشک بجوی و از گرفتن (دشمنان) و رسیدن فرعونیان ترسناک مباش و مترس.(۷۷)

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِى فَٱضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِى ٱلْبَحْرِ يَبَسًا

چون روزگار فرعونیان بسر آمد. پروردگار جهانیان خواست که او را و قوم او را هلاک گرداند، به موسی وحی آمد که بندگان مرا بشب از سرزمین مصر بیرون ببر و زمانیکه به کنار دریا رسند و لشکر فرعون از عقب بیاید مترس پس عصا را بر دریا بزن تا برای ایشان راهی باز کنیم و جای آن شکاف خشک می شود راهی که براحتی بتوانی در آن گام بنهی.

لَّا تَخَٰفُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ

لَّا تَخَٰفُ : فعل مضارع نفی- (انت) فاعل- دَرَكًا: مفعول به

و مترس که فرعون شما را در نمی یابند و از غرق شدن هم مترس که شما را بسلامت از آن دریا بگذرانیم پس موسی به امر پروردگار بنی اسرائیل را از مصر بیرون کرد.

فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِۦ فَغَشِيَهُم مِّنَ ٱلْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ 

فرعون با سپاهش از پی ایشان شد و از فرو گرفتن دریا به فرعونیان همان رسید که رسید.(۷۸)

فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِۦ فَغَشِيَهُم مِّنَ ٱلْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ

فَأَتْبَعَهُمْ: فعل ماضی - هُمْ : مفعول به - فِرْعَوْنُ : فاعل .

و ما بسلامت فرزندان یعقوب را از دریای قلزم گذراندیم و فرعون با لشکریان برای آسیب رساندن به بنی اسرائیل به تعقیب ایشان د رآمد فرعون با لشکر خود به کنار دریا رسید موسی)ع(با قوم خود گذشته بودند پس دریا آنان را به گونه شگفت انگیز در میان امواج خروشان خود گرفت.

گفته اند اسب فرعون به بوی مادیانی که جبرئیل بر آن سوار بود بدریا در آمد و لشکریان فرعون به دنبال او رفتند و همه خود را به دریا افکندند بر خلاف میل فرعون اسب او را به دل دریا می کشید.

وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُۥ وَمَا هَدَىٰ 

فرعون قوم خویش را گمراه کرد و هدایت نکرد.(۷۹)

وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُۥ وَمَا هَدَىٰ

أَضَلَّ: فعل ماضی- فِرْعَوْنُ: فاعل- قَوْمَهُۥ: مفعول به

و فرعون قوم خود را در دین گمراه کرد و ایشان را راه ننمود و هدایت نکرد و خداوند آنان را به جهت نافرمانی او و قومش در دریا غرق گردانید.

يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ قَدۡ أَنجَيۡنَٰكُم مِّنۡ عَدُوِّكُمۡ وَوَٰعَدۡنَٰكُمۡ جَانِبَ ٱلطُّورِ ٱلۡأَيۡمَنَ وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَنَّ وَٱلسَّلۡوَىٰ ﴿٨٠﴾

ای پسران اسرائیل، براستی که از دشمنانتان نجاتتان دادیم و طرف راست طور را با شما وعده گاه کردیم و من و سلوی بشما فرود آوردیم.(۸۰)

يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ قَدۡ أَنجَيۡنَٰكُم مِّنۡ عَدُوِّكُمۡ وَوَٰعَدۡنَٰكُمۡ جَانِبَ ٱلطُّورِ ٱلۡأَيۡمَنَ وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَنَّ وَٱلسَّلۡوَىٰ

وَٰعَدۡنَٰكُمۡ: فعل ماضی - (نا)فاعل - کم: مفعول به - جَانِبَ: مفعول به ثانی

ای فرزندان اسرائیل بدرستیکه شما را از قهر دشمنان که فرعون و قوم او بودند نجات دادیم حق تعالی درینجا بنی اسرائیل را نصیحت می کند و می فرماید که ای قوم بنگرید که ما نسبت بشما چه نیکی بزرگی کرده ایم پس شکرگزار احسان و نیکی ما باشید و به پیغمبر شما موسی عليه السلام وعده دادیم که کتاب تورات را از جانب راست کوه طور فرو می‌فرستیم.

شیخ سعدی گفت:

کلیمی که چرخ فلک طور اوست — همه نورها پرتو نور اوست

مختومقلی فراغی می گوید: ترجمه

عاقبت ایزد بر او قدرت نمود — آن تجلی را بر او رحمت نمود

خواجه احمد خرقه پوش ما — سیر در جنت نماید با صفا

ناظران کوه طور دلپسند — آری آن پیران غایب بوده اند

چون جمالت گشت پیدا و عیان — یکسره گشتند گیج و سرگران

و آن زمانیکه در بیابان لم یزرع سرگردان بودید برشما ترنجبین (من) و مرغ بریان (سلوی) فرو فرستادیم که ذکر آن در سوره بقره گذشت.

كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ وَلَا تَطۡغَوۡاْ فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيۡكُمۡ غَضَبِيۖ وَمَن يَحۡلِلۡ عَلَيۡهِ غَضَبِي فَقَدۡ هَوَىٰ ﴿٨١﴾

از چیزهای پاکیزه که روزیتان کرده ایم بخورید و در مورد آن طغیان مکنید که غضب من بشما می رسد و هر که غضب من به او درآید پس به تحقیق سقوط کرده است.(۸۱)

كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ وَلَا تَطۡغَوۡاْ فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيۡكُمۡ غَضَبِيۖ

از پاکیزه و چیزهای پاک و حلال و لذیذی که شما را به آن روزی داده ایم بخورید و از حد در مگذرید و در مقابل نعمت خداوند شکرگزار باشید و ناسپاسی مکنید و در آن اسراف مکنید: «کلوا و اشربوا ولا تسرفوا» اگر اسراف شود و یا ناسپاسی و کفران نعمت باشد موجب خشم من خواهید شد.

وَمَن يَحۡلِلۡ عَلَيۡهِ غَضَبِي فَقَدۡ هَوَىٰ

مَن: مبتدای جازم- يَحْلِلْ: فعل مضارع- غَضَبِي: فاعل- (ی)مضاف اليه، جمله خبر
و هر که خشم من بر وی فرود آید پس بتحقیق به هلاک و به عذاب من گرفتار می‌شود که همان آتش جهنم است.

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا ثُمَّ ٱهْتَدَىٰ ﴿٨٢﴾
و من آمرزگار همه آنکسانم که توبه آورده و کار شایسته کرده و بر هدایت استوار بوده اند.(۸۲)

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا ثُمَّ ٱهْتَدَىٰ

ی: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه- لَغَفَّارٌ: خبر إِنَّ.
بدرستیکه هر آینه من برای کسانی که از شرک و کفر توبه کنند و به یگانگی خدای‌تعالی ایمان بیاورند و عمل شایسته و نیکو انجام دهند و فرایض و سنن پیغمبر ﷺ را مواظب باشند آمرزنده‌ام.

وَمَآ أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ يَٰمُوسَىٰ ﴿٨٣﴾
ای موسی ! برای چه باشتاب از قوم خویش جلو افتادی.(۸۳)

وَمَآ أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ يَٰمُوسَىٰ

وَمَآ : مبتدا- أَعْجَلَكَ: فعل ماضی- فاعل (هو)
آورده‌اند که: سبب آن بوده است که رب العزه به موسی فرمود با هفتاد مرد از نیکومردان بنی اسرائیل به کوه طور بیایدتا ایشان کلام حق بی واسطه بشنوند و تورات را از پروردگار بگیرند موسی علیه السلام چون به طور نزدیک شد آنان را بگذاشت و خود شتافت رب العالمین به موسی گفت: ای موسی چه چیزی سبب شد که شما قوم بنی‌اسرائیل را رها کردید و شتابان به سوی ما آمدید؟

قَالَ هُمْ أُوْلَآءِ عَلَىٰٓ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ ﴿٨٤﴾
گفت: اینک آنها دنبال من اند و من بشتاب آمدم، پروردگارا تا خشنود شوی.(۸۴)

قَالَ هُمْ أُوْلَآءِ عَلَىٰٓ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ

هُمْ : مبتدا- أُوْلَآءِ : خبر
موسی جواب داد ایشان نیکمردان اند که بدنبال ما می آیند و لحظه به لحظه بما می‌رسند و من پرودگارا به سوی تو شتافتم به جهت شوق شنیدن کلام تو و طلب رضای تو.

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنۢ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ ٱلسَّامِرِيُّ ﴿٨٥﴾
گفت: ما از پی تو قومت را امتحان کردیم و سامری گمراهشان کرد.(۸۵)

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنۢ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ ٱلسَّامِرِيُّ

خدای تعالی فرمود: بدرستیکه ما قوم ترا امتحان کردیم و در فتنه انداختیم پس از آنکه تو از میان ایشان بیرون آمدی *ایشان را به عبادت گوساله گرفتارشان کردیم و سامری ایشان را گمراه کرد سامری*

کسی بود که در روز غرق شدن فرعون و فرعونیان از زیر سم اسب جبرئیل‌ﷺ یک مشت خاک برداشت و نگهداشت تا آن هنگامی که موسی به طور رفت و امور مملکت را به دست برادرش هارون سپرد. سامری زرگر ماهری بود زرها را بگداخت و قالبی ساخت و آن زرگداخته را در آن قالب ریخت و چیزی به شکل گوساله بیرون آورد و مقداری از خاک زیر سم اسب جبرئیل‌ﷺ که قبلاً برداشته بود در درون وی ریخت بانگی کرد بنی اسرائیلیان اکثراً به او سجده کردند تا اینکه خدای عزوجل موسی را خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند. **حافظ گفت:**

بانگ گاوی چه صدا باز دهد عشوه مخر سامری کیست که دست از یدبیضا ببرد

فَرَجَعَ مُوسَىٰٓ إِلَىٰ قَوْمِهِۦ غَضْبَٰنَ أَسِفًاۚ قَالَ يَٰقَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًاۚ أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ ٱلْعَهْدُ أَمْ أَرَدتُّمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِى ﴿٨٦﴾

موسی، خشمگین و اندوهگین، سوی قوم خود بازگشت و گفت: ای قوم! مگر پروردگارتان شما را وعده نیکو نداده بود، مگر این مدت بنظرتان طولانی نمود، یا خواستید غضب خدا بشما در آید، که از وعده من تخلف کردید؟ (۸۶)

فَرَجَعَ مُوسَىٰٓ إِلَىٰ قَوْمِهِۦ غَضْبَٰنَ أَسِفًاۚ

رَجَعَ: فعل ماضی- مُوسَىٰٓ: فاعل- غَضْبَٰنَ: حال

پس موسی از مناجات طور بعد از چهل روز به سوی قوم خود بازگشت در حالیکه از عمل ایشان خشمناک و اندوهناک بود و زمانیکه بمیان قوم رسید و سرو صدای آنان را در اطراف گوساله شنید که دف می زدند و فریاد بر می آوردند از روی عصبانیت گفت:

قَالَ يَٰقَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًاۚ

أَلَمْ يَعِدْكُمْ: مضارع مجزوم-كُم: مفعول به- رَبُّكُمْ: فاعل- وَعْدًا: مفعول مطلق

ای قوم من! آیا پروردگارتان بشما وعده نداده بود وعده ای راست و نیکو که تورات بشما دهد آن هنگام که من با بزرگان قومتان به طلب آن تورات به محل موعود رفته بودم. آیا سزاوار است که در پشت سر من گاوی را بپرستید و آنرا معبود خود قرار دهید.

أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ ٱلْعَهْدُ أَمْ أَرَدتُّمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِى

موسی‌ﷺ به قوم خود فرمود: آیا چهل روزیکه من به شما وعده داده بودم و به همان وعده هم برگشتم خواستید اینکه خشمی از جانب خدای تعالی بشما فرود آید به جهت پرستش گوساله پس عهد و پیمانی که با من بسته بودید به پایداری بر ایمان و قیام برادای امر من خلاف کردید و بر خلاف وعده تان عمل کردید. **مولانا گفت:**

گفت موسی با یکی مست خیال کای بداندیش از شقاوت و ضلال

صدهزاران معجزه دیدی زمن　　صدخیالت می فزود و شک و ظن
گرد از دریا بر آوردم عیان　　تا رهیدند از شر فرعونیان
چوب شد در دست من نر اژدها　　آب خون شد بر عدوی ناسزا
بانگ زدگوساله از جادوئی　　سجده کردی که خدای من توئی
سامری خودکه باشد ای سگان　　که خدائی بر ترا شد در جهان
پیش گاوی سجده کردی از خری　　گشت عقلت صید سحر سامری
گاو زرین بانگ کرد آخر چه گفت　　کاحمقان را این همه رغبت شگفت
چون ابوبکر از محمد برد بو　　گفت هذا الیس وجه کاذبو
چون نبد بوجهل از اصحاب درد　　دید صد شق القمر باور نکرد
آینه دل صاف باید تا در او　　واشناسی صورت زشت و نکو

قَالُواْ مَآ أَخۡلَفۡنَا مَوۡعِدَكَ بِمَلۡكِنَا وَلَٰكِنَّا حُمِّلۡنَآ أَوۡزَارٗا مِّن زِينَةِ ٱلۡقَوۡمِ فَقَذَفۡنَٰهَا فَكَذَٰلِكَ أَلۡقَى ٱلسَّامِرِيُّ ﴿٨٧﴾

گفتند: ما به ارادهٔ خویش از وعده تو تخلف نکرده‌ایم اما محموله هائی از زیور فرعونیان با خود برداشته بودیم که آن‌ها را [در آتش افکندیم] و همچنین سامری نیز بیفکند.(۸۷)

قَالُواْ مَآ أَخۡلَفۡنَا مَوۡعِدَكَ بِمَلۡكِنَا وَلَٰكِنَّا حُمِّلۡنَآ أَوۡزَارٗا مِّن زِينَةِ ٱلۡقَوۡمِ فَقَذَفۡنَٰهَا فَكَذَٰلِكَ أَلۡقَى ٱلسَّامِرِيُّ

(نا) اسم لکن- حُمِّلۡنَآ: فعل مضارع مجهول- (نا)نایب فاعل، جمله خبر لکن

گوساله پرستان گفتند ما وعده ترا به اختیار و به ارادت خود خلاف نکردیم و اما بارهای زیادی از زیورآلات که توسط زنانمان بهمراه داشتیم برای ما تحمیل شده بود و سامری می گفت این زر و زیور آلات حرام است که موسی بر نمیگردد. این بود که ما آن زیور آلات را از خود دور انداخیم و سامری نیز آنچه با او بود در آتش افکند.

فَأَخۡرَجَ لَهُمۡ عِجۡلٗا جَسَدٗا لَّهُۥ خُوَارٞ فَقَالُواْ هَٰذَآ إِلَٰهُكُمۡ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ﴿٨٨﴾

و برای آنها گوساله ای بساخت که صدای گوساله داشت، پس گفت این خدای شما و خدای موسی است، و (ایمان را) رها کرد.(۸۸)

فَأَخۡرَجَ لَهُمۡ عِجۡلٗا جَسَدٗا لَّهُۥ خُوَارٞ فَقَالُواْ هَٰذَآ إِلَٰهُكُمۡ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ

أَخۡرَجَ: فعل ماضی- فاعل (هو) - لَهُمۡ: جارو مجرور- عِجۡلٗا: مفعول به- جَسَدٗا: نعت.

پس سامری از برای ایشان گوساله ای بیرون آورد که جسدی از زر داشت و صدایی می‌داد همچون صدای گوساله پس سامری و پیروان او گفتند این گوساله خدای شما است و خدای موسی، و موسی برای

هم سخن شدن به کوه طور رفته و فراموش کرده است که خدایش اینجاست یعنی این گوساله خدای اوست. **مولانا گفت:**

سامرئی خود که باشد ای سگان — که خدائی بر ترا شد در جهان

أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا (۸۹)

آیا گوساله پرستان نمی دیدند که گوساله سخنی [با آن‌ها] باز نمی گوید و برای ایمان سود و زیانی ندارد؟(۸۹)

أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا

(هو) اسم أنْ- أَلَّا يَرْجِعُ فعل مضارع نفی- (هو)فاعل، جمله خبر أنْ- قَوْلًا: مفعول به

پس پروردگار جهانیان ایشان را توبیخ کرد و گفت آیا نمی بینند و نمی دانند اینکه گوساله به سوی گوساله پرستان سخن نمی گوید و پاسخشان نمی دهد؟

وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا

لَا يَمْلِكُ: فعل مضارع- فاعل (هو)- ضَرًّا : مفعول به- نَفْعًا: معطوف

و آیا نمی دانید و نمی بینید که آن گوساله قادر نیست به کسی نه سودی برساند و نه زیانی پس چگونه گوساله ای می پرستید و او را معبود خود می گیرید در حالیکه نه‌پاسخ سخن شما را می دهد و نه سودی و زیانی بشما می رساند؟

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَٰرُونُ مِن قَبْلُ يَٰقَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِۦ ۖ وَإِنَّ رَبَّكُمُ ٱلرَّحْمَٰنُ فَٱتَّبِعُونِى وَأَطِيعُوٓا۟ أَمْرِى (۹۰)

هارون از پیش به آنها گفته بود: ای قوم! گوساله پرستی فریب تان داده است پروردگارتان فقط خدای رحمان است مرا پیروی کنید و مطیع فرمان من باشید.(۹۰)

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَٰرُونُ مِن قَبْلُ يَٰقَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِۦ

و بدرستیکه بر ایشان از روی نصیحت از آمدن موسی به ایشان گفت ای گروه من جز این نیست که به پرستیدن گوساله متبلا شده‌اید.

وَإِنَّ رَبَّكُمُ ٱلرَّحْمَٰنُ فَٱتَّبِعُونِى وَأَطِيعُوٓا۟ أَمْرِى

رَبَّكُمْ: اسم إِنَّ - ٱلرَّحْمَٰنُ: خبر إِنَّ.

بدرستیکه پروردگار شما بسیار مهربان و رحمن است پس مرا در عبادت او پیروی کنید و فرمان مرا اطاعت کنید و بر دین من ثابت قدم و استوار باشید.

قَالُوا۟ لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَٰكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ 

گفتند: ما هم چنان عبادت او می کنیم تا موسی به نزد ما باز گردد.(۹۱)

قَالُواْ لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَـٰكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ

لَن نَّبْرَحَ : مضارع منصوب- (نحن) اسم برح: عَـٰكِفِينَ: خبر برح

گوساله پرستان گفتند ما همیشه بر پرستش گوساله ادامه می دهیم تا زمانیکه موسی عليه السلام به سوی ما از طور باز گردد و آنوقت ببینیم که موسی عليه السلام این گوساله را می پرستد یا نه چونکه سامری گفته بود که این خدای موسی و خدای شماست.

مفسران گفتند هفت روز گوساله را عبادت کردند و سبب آن بود که موسی ایشان را وعده داده بود که از میقات حق تعالی به سی روز باز می گردم، پس پروردگار جهانیان ده روز بر آن بیفزود پس چون سی روز بگذشت و موسی نیامد ایشان به عبادت گوساله همت کردند. هارون سه روز مهلت خواست، ایشان سه روز در انتظار موسی بودند، چون موسی نیامد سامری ایشان را به عبادت گوساله دعوت کرد هفت روز او را عبادت می کردند، موسی بعد از چهل روز موعد باز آمد دید که گرد گوساله برآمده و رقص می کردند و کف می زدند موسی عليه السلام با آن هفتاد مرد که با وی بودند گفت این آشوب گوساله پرستان است که به فتنه افتاده اند آنگه هارون را دید و موی سرش را در حالت غضب با دست راستش و ریشش را با دست چپش گرفت.

قَالَ يَـٰهَـٰرُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوٓاْ ﴿۹۲﴾

گفت: ای هارون! وقتی دیدی که ایشان گمراه شدند، مانع تو چه بود؟(۹۲)

قَالَ يَـٰهَـٰرُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوٓاْ

يَـٰهَـٰرُونُ: منادی- مَا: مبتدا- مَنَعَكَ: فعل ماضی-ک: مفعول به- (هو)فاعل، جمله خبر

موسی عليه السلام در حالت خشمگین به برادرش هارون گفت: ای هارون هنگامی که دیدی آنان دارند گمراه می شوند چه چیزی سبب شد که نتوانی جلو ایشان را بگیری تا گمراه نشوند و به بیراهه نروند و متابعت دین من نکنند.

أَلَّا تَتَّبِعَنِ ۖ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ﴿۹۳﴾

چه چیز مانع شد که از من پیروی کنی، چرا فرمان مرا عصیان کردی؟(۹۳)

أَلَّا تَتَّبِعَنِ

آیا از من پیروی نکردی؟ آیا آن هنگام که خواستم به میعادگاه بروم به شما نگفتم که در میان قوم جانشین من باش و هوای آنها را داشته باش که مبادا گمراه شوند؟

أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي

فعصيتَ : فعل ماضی -(ت) فاعل — أَمْرِي : مفعول به.

آیا از دستور من سرپیچی کردی؟

یعنی چگونه دستورم را در ایستادگی برای خدایﷻ و پشت کردن به کسانی که با دین وی که گوساله را به خدایی گرفته اند اطاعت نکردی؟ یاد آور می شویم که موسی‌ؑ قبل از رفتن به کوه طور، به برادرش فرمان داده بود که:

در میان قوم جانشین من باش و کار آنان را اصلاح کن و از راه فسادگران پیروی مکن. الاعراف/۱۴۲

قَالَ يَبْنَؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِيٓ إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ﴿٩٤﴾

گفت: ای پسر مادرم ریش و سر مرا مگیر، من بیم داشتم بگوئی میان پسران اسرائیل تفرقه انداختی و رعایت گفتار من نکردی.(۹۴)

قَالَ يَبْنَؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِيٓ

گفت: ای پسر مادر من! ریش مرا و سر مرا از روی خشم مگیر و ملامتم مکن.

إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي

ی: اسم إِنَّ - خَشِيتُ: فعل ماضی- ت: فاعل، جمله خبر إِنَّ.

بدرستیکه من ترسیدم اگر با ایشان مقابله و مبارزه کنم و به ایشان شدت عمل بخرج دهم آنگه تو بگویی میان بنی اسرائیل جدایی انداختی و سفارش و گفتار مرا بکار نبستی.

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَٰسَٰمِرِيُّ ﴿٩٥﴾

گفت: ای سامری قضیه تو (منظور تو)چیست؟(۹۵)

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَٰسَٰمِرِيُّ

مَا: مبتدا- خَطْبُكَ: خبر

و موسی به سوی سامری برگشت و گفت ای سامری این کار عظیم و بس بزرگ تو چیست؟ و این کار بزرگی بود که کردی؟

قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُواْ بِهِۦ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ ٱلرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَٰلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ﴿٩٦﴾

سامری در جواب گفت: من چیزی از اثر قدم رسول حق (جبرئیل) را دیدم که قوم ندیدند آنرا بر گرفته و در گوساله ریختم و نفس من چنین فتنه انگیزی را بنظرم جلوه داد.(۹۶)

قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُواْ بِهِۦ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ ٱلرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَٰلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي

موسیؑ به سامری گفت: که چه چیز ترا به این کار واداشت که کردی؟ گفت: آن چیزی را دیدم و دانستم که شما و بنی اسرائیل آنرا ندیدید و ندانستید آن روز که به دریا می‌رفتیم جبرئیل را سوار بر

اسب دیدم، تصمیم گرفتم که از خاک پی اسب او یک مشت خاک بردارم و آنرا به جسد حیوانی بیندازم. آنرا در زر گداخته افکندم تا به شکل گوساله‌ای زنده گشت موسی گفت: چرا چنین کردی و چرا دست به چنین کاری زدی؟! گفت: چون قوم ترا دیدم آن هنگام که بت پرستان را دیدند گفتند: برای ما خدایی قرار بده همانطوریکه تو برای آنها خدایی قرار دادی.

نفس من بر آن مایل شد تا از زر گداخته گوساله ای ساختم و آن یک مشت خاک بر وی افکندم تا گاوی شد و صدای گاو پس داد.

قَالَ فَٱذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي ٱلْحَيَوٰةِ أَن تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّن تُخْلَفَهُۥ وَٱنظُرْ إِلَىٰٓ إِلَٰهِكَ ٱلَّذِى ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُۥ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُۥ فِى ٱلْيَمِّ نَسْفًا ﴿۹۷﴾

موسی به سامری گفت: برو که نصیب تو درین زندگی این است که بگوئی به من دست مزنید، و بی گمان موعدی داری که هرگز از آن تخلف نکنند، خدایت را که پیوسته بخدمتش کمر بسته بودی بنگر که آنرا بسوزانیم و بدریا پراکنده اش کنیم پراکندن کامل.(۹۷)

قَالَ فَٱذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي ٱلْحَيَوٰةِ أَن تَقُولَ لَا مِسَاسَ

موسی به سامری گفت: از میان ما برو در زندگانی دنیا بهره‌ی تو بیزاری و دوری از مردم است و هر که به تو نزدیک شود بگویی: با من تماس مگیر و به من نزدیک مشو و بدین ترتیب سامری را از میان قوم و جامعه طرد کرد و او را به انزوای مطلق کشاند و او تنها در صحراها بمانند وحشیان می گشت و هر که را از دور می دید فریاد می زد که نزد من میائید این عقوبت دنیا از برای سامری بود اما عقوبت آخرت بس‌سنگین تر از این است.

وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّن تُخْلَفَهُۥ

لَكَ: جار و مجرور خبر إِنَّ - مَوْعِدًا : اسم إِنَّ.

و بدرستیکه برای توست وعده آخرت که به هیچ وجه در وقوع آن خلافی نیست بلکه آن وعده عذاب که با تو کردند به وفا خواهند رساند و آن سوختن درآتش جهنم است.

وَٱنظُرْ إِلَىٰٓ إِلَٰهِكَ ٱلَّذِى ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا

ظَلْتَ : فعل ناقصه- ت: اسم ظل- عَاكِفًا : خبر ظل.

ای سامری حال به این معبودت که آنرا پرستش و عبادت می کردی نگاه کن و ببین که:

لَّنُحَرِّقَنَّهُۥ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُۥ فِى ٱلْيَمِّ نَسْفًا

ل: قسم- لَّنُحَرِّقَنَّهُۥ: فعل مضارع- (ن)توکید- مفعول به- (نحن)فاعل

ما هر آینه آن را می سوزانیم و به باد بر دهیم و بر دریا پراکنده کنیم. و این از آیات عجایب دنیا است که آتش هرگز زر را نسوخت مگر گوساله سامری که از زر ساخته بود سوزاند.

إِنَّمَآ إِلَٰهُكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ وَسِعَ كُلَّ شَيۡءٍ عِلۡمٗا ﴿٩٨﴾

خدای شما فقط خدای یکتاست که خدایی جز او نیست علم او به همه چیز می‌رسد.(۹۸)

إِنَّمَآ إِلَٰهُكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ

إِلَٰهُكُمُ: مبتدا- لفظ ٱللَّهُ: خبر

موسی در این آیه با توجه به تاکید مساله توحید به سامری و قوم بت پرستان گفت: معبود شما تنها الله است او خدایی است که معبودی جز او نیست.

وَسِعَ كُلَّ شَيۡءٍ عِلۡمٗا

وَسِعَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - كُلَّ: مفعول به - عِلۡمٗا: تمیز.

علم و دانش او بر همه چیز فراگیرو محیط و مسلط است و از وقایع گذشته و آنچه که در آینده اتفاق افتد و از زمان حال باخبر و آگاه است.

كَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ مَا قَدۡ سَبَقَۚ وَقَدۡ ءَاتَيۡنَٰكَ مِن لَّدُنَّا ذِكۡرٗا ﴿٩٩﴾

چنین، از اخبار حوادث گذشته بر تو خوانده‌ایم و ترا از نزد خویش کتابی داده ایم.(۹۹)

كَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ مَا قَدۡ سَبَقَۚ

ای محمد ! بر تو اینچنین اخبار گذشتگان را خواندیم و به تو بازگو کردیم تا تاکید رسالت و نبوت تو باشد و برای قوم تو عبرت و تنبیه باشد.

وَقَدۡ ءَاتَيۡنَٰكَ مِن لَّدُنَّا ذِكۡرٗا

ءَاتَيۡنَٰكَ : فعل ماضی- (نا)فاعل-ک: مفعول به- ذِكۡرٗا : مفعول به ثانی

بدرستیکه ما از نزد خود به تو ذکر و یادی که موجب شرف تو باشد دادیم یعنی قرآن را به تو عطا کردیم.

مَّنۡ أَعۡرَضَ عَنۡهُ فَإِنَّهُۥ يَحۡمِلُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وِزۡرًا ﴿١٠٠﴾

و هر که روی از آن بگرداند، روز رستاخیز بار گناهی می برد.(۱۰۰)

مَّنۡ أَعۡرَضَ عَنۡهُ فَإِنَّهُۥ يَحۡمِلُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وِزۡرًا

مَّنۡ: مبتدا — أَعۡرَضَ: فعل ماضی فاعل (هو)، جمله خبر.

هر کسی از این ذکر نبوت (قرآن) روی بگرداند بدرستیکه آن اعراض کننده و روی برگرداننده درروز رستاخیز باری بد که کفر است خواهد برداشت.

خَٰلِدِينَ فِيهِۖ وَسَآءَ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ حِمۡلٗا ﴿١٠١﴾

در گناهشان جاودانند و بارشان روز رستاخیز چه بد است.(۱۰۱)

خَٰلِدِينَ فِيهِ

خَٰلِدِينَ : حال.

آن کسان که بر قرآن و ذکر توحید اعراض کردند در عذاب آتش دوزخ جاودان می‌مانند.

وَسَآءَ لَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ حِمْلًا

سَآءَ فعل ذم، فاعل (هو) —لَهُمْ: جارو مجرور : يَوْمَ: مفعول فیه — حِمْلًا : تمیز.

و چه بد است بار ایشان در روز قیامت که به جهت کفرشان و تکذیبشان کسب کرده‌اند.

يَوْمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ وَنَحْشُرُ ٱلْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا 

روزی که در صور دمیده شود و در آن روز گنهکاران را در گور محشور کنیم.(۱۰۲)

يَوْمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ وَنَحْشُرُ ٱلْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا

يُنفَخُ: فعل مضارع مجهول- نایب فاعل محذوف

د رمیان علما در تفسیر صور اختلاف است. قول حسن صور جمع صورت و معنی آن نفخ صور است و آن چیزی است که فردا در روز قیامت خلق را به صورتهای مختلف که در دنیا بودند دوباره می آفریند. آنگه در وی روحها دمیده می شود همچنانکه در دنیا در رحم مادر صورت دمیده شده است. عده ای می گویند که صور شبیه قرنی است و اسرافیل در دهن گرفته و بر فرمان حق گوش فرا داد، و منتظر است تا در آن بدمد می‌گوید: روزیکه در صور دمیده شود یعنی اسرافیل در صور خود بدمد و ما آنانکه شرک آوردند و گناهکاران‌اند با بدنهای کبود و تیره در آن روز جمع می‌کنیم یعنی دارای ضعف بینایی و نابینا بر می خیزند.

يَتَخَٰفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا 

که آهسته با همدیگر گویند شما درنگ نکرده‌اید جز ده شب (ده روز).(۱۰۳)

يَتَخَٰفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا

در این آیه صنعت الارصاد بکار رفته است. می‌گوید:

گناهکاران در روز رستاخیز از هول قیامت و بزرگی عذاب مدت توقف و درنگ خود در دنیا را اندک می شمارند و نعمتهای دنیا را در مقابل آن عذاب ناچیز می‌پندارند و فراموش می کنند، با یکدیگر با صدای نرم و در پنهانی مذاکره می کنند. قومی می‌گویند چه مدت در دنیا بودید دیگران جواب دهند که ده روز، در جای دیگر گفت « لبثنا یوماً او بعض یوم» یعنی یک روز یا مقداری از یک روز توقف کردند. پروردگار جهانیان گفت:

نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا 

ما بهتر دانیم چه گویند آندم که بهترین ایشان در روش گوید درنگ نکرده‌اید مگر یک روز.(۱۰۴)

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا

نَحْنُ: مبتدا- أَعْلَمُ: خبر

و ما آنچه راکه آهسته و به پنهانی با یکدیگر می گویند داناتریم و آن را می دانیم و گفته اند که این مدت اندک بین دو نفس خواهد بود که عذاب گور از ایشان برداشته می شود پس از هول و بزرگی رستاخیز آن مدت که عذاب گور از ایشان برداشته اند به علم ایشان یک روز نماید گویند « ان لبثتم الا یوماً».

وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿١٠٥﴾

ترا از کوه پرسند بگو: پروردگارم آنرا پراکنده کند، پراکندن کامل.(۱۰۵)

وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا

يَنسِفُهَا: فعل مضارع- ها: مفعول به- رَبِّي: فاعل- نَسْفًا : از بیخ بر کندن، مفعول مطلق

ابن عباس گفت: قومی از قبیله ثقیف منکران بعث بودند، تعجب می کردند و می گفتند در روز رستاخیز در حق کوهها و چگونگی وضع آن می پرسند پس به ایشان بگو که خداوند آنرا از بیخ برکند و روان گرداند چنانکه گفت: « و یوم نسیرالجبال» سپس آنرا ریگ گرداند، چنانکه گفت: کثیباً مهیلا سپس به باد فرماید تا آنرا در هوا پراکنده سازد همچون پشم زده چنانکه گفت: **کالعهن المنفوش** سپس آنرا در هوا هبا و غبار گرداند چنانکه گفت: « **و بُسَّتِ الجبالُ بَسّاً فكانت هَبَاءً مُّنبَثّاً** »

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿١٠٦﴾

و زمین را پهن و هموار گذارد.(۱۰۶)

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا

يَذَرُهَا: فعل مضارع- فاعل (هو)- قَاعًا: حال- صَفْصَفًا : حال ثانی

پس زمین را قرارگاه ایشان بگذارد و هموار و مسطح باشد نه گودالی و نه بلندی و نه پشته ای داشته باشد.

لَّا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿١٠٧﴾

نه در آن هیچ فرودی می‌بینی و نه هیچ بلندیی.(۱۰۷)

لَّا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا

لَا تَرَىٰ: فعل مضارع- (انت)فاعل- عِوَجًا: مفعول به

در آن زمین شیبی و گودالی و بلندی و پشته ای نمی بینی بلکه همه هموار و مسطح باشد.

يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَٰنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴿١٠٨﴾

در آن روز، همه از داعی پیروی می کنند [یعنی از اسرافیل(ع)]، هیچ کجی از آن پیروی نیست، صداها پیش رحمان متواضع و خاموش گردد که [از هیچ کس] جز صدای آهسته صدایی نشنوی.(۱۰۸)

يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ ٱلدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُۥ

يَوْمَئِذٍ: مفعول فیه- عِوَجَ: اسم لای نفی جنس- لَهُۥ: جار و مجرور خبر لَا ی نفی جنس

در آن روز که مبعث است همه مردم آواز اسرافیل را متابعت کنند که ایشان را به حشر می خوانند و فرمان و دعوت الهی را فرمان می برند و به سوی عرصه محشر حرکت می کنند.

وَخَشَعَتِ ٱلْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَٰنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا

و در این موقع همه صداها در مقابل عظمت پروردگار رحمان پست و خفیف می شود و جز صدای آهسته و نرم صدای دیگری در آن روز نمی شنوی.

يَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحْمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوْلًا ﴿۱۰۹﴾

در آن روز شفاعت سود ندارد مگر از کسیکه خدای رحمان به او اجازه دهد و گفتار او را بپسندد.(۱۰۹)

يَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحْمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوْلًا

لَّا تَنفَعُ: فعل مضارع- ٱلشَّفَٰعَةُ: فاعل- مَنْ: مفعول به

در آن روز یعنی روز حساب و کتاب، د رمحشر کسی به کسی سود نمی رساند مگر خداوند به کسانی که دستور شفاعت دهد و گفتارش را بپسندد و قبول کند پس معلوم می شود هم شفاعت کنند و هم شفاعت شوند و در آنجا بی برنامه نیست بلکه هر دو طرف شایستگی و استحقاق آنرا داشته باشند. در **حدیث شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده که رسول خداﷺ فرمودند: در روز قیامت اذن شفاعت داده می‌شود به من گفته می‌شود ای محمدﷺ سرت را از سجده بردار و شفاعت کن پس به شفاعت من آنانکه در این محدوده قرار دارند وارد بهشت می‌کنم و دوباره برای شفاعت برمی‌گردم و این برگشتن چهار بار صورت می‌گیرد که من به امتم شفاعت می‌کنم.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلْمًا ﴿۱۱۰﴾

آنچه پیش رویشان هست و آنچه پشت سرشان هست میداند ولی علمشان به او احاطه ندارد.(۱۱۰)

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلْمًا

يَعْلَمُ: فعل مضارع- (هو)فاعل- مَا: مفعول به- بَيْنَ: مفعول فيه

خداوند آنچه راکه گنهکاران در پیش رو دارند و آنچه راکه در دنیا پشت سرگذاشته‌اند همه را می‌داند و از همه گفتار و کردار و اعمال و نیات آنان و پاداش کیفری راکه در آینده پیش روی آنهاست

با علم خود می داند و به آن آگاه است ولی جمیع عالمان به ذات خدای تعالی از جهت دانش نمی توانند احاطه کنند.

کجا داند او را عقل چالاک — که بیرونست از سرحد ادراک
تماشا میکن اسما و صفاتش — که آگه نیست کس از کنه ذاتش

وَعَنَتِ ٱلْوُجُوهُ لِلْحَيِّ ٱلْقَيُّومِ ۖ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ﴿١١١﴾

و چهره‌ها در مقابل زنده پاینده، متواضع می‌شوند و هر که ستمی بدوش دارد نومید گردد.(۱۱۱)

وَعَنَتِ ٱلْوُجُوهُ لِلْحَيِّ ٱلْقَيُّومِ ۖ

وَعَنَتِ: خشوع و فروتنی، فعل ماضی- ٱلْوُجُوهُ: فاعل- ٱلْقَيُّومِ: بدل

و مشرکان و مجرمان در روز حشر در پیشگاه الهی خوار و ذلیل شوند همچون اسیران در مقابل امیران و کرنش می برند و سر به زیر و رسوا شده می ایستند.

وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا

خَابَ: فعل ماضی- مَنْ: فاعل

و بتحقیق هر که بار گناه ظلم و شرک را بدوش گرفته و وارد بازار حشر شود در روز حساب و کتاب از پاداش خداوند بی بهره می ماند و ناامید و مایوس می گردد.

وَمَن يَعْمَلْ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ﴿١١٢﴾

و هر که کارهای شایسته کند و مومن باشد، از ستم کشیدن و زبون شدن نترسد.(۱۱۲)

وَمَن يَعْمَلْ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا

مَن: مبتدا - يَعْمَلْ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر- (هو): مبتدا- مُؤْمِنٌ: خبر

و هر که بعضی از کارهای ستوده و پسندیده و نیکو انجام دهد. در حالیکه مومن باشد از ظلم و ستم و بیداد که اصل بدیهاست نمی ترسد چون کار او و نیات او به خدا واگذاشته شده و در گرفتاریها و بلاها به او تمسک می شود و از هیچ چیزی باکی و واهمه ای ندارد. هر چه از دوست رسد نیکوست.

وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَٰهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ ٱلْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا ﴿١١٣﴾

چنین، این کتاب، یعنی قرآن را به عربی نازل کردیم و در آن بیم دادن ها گونه گون آوردیم شاید آنها را بترساند و شاید تذکار و پندی بر ایشان حاصل شود.(۱۱۳)

وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَٰهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ ٱلْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا

أَنزَلْنَٰهُ: فعل ماضی- (نا)فاعل- ـه: مفعول به- قُرْءَانًا: حال

و همچنین قرآن را به زبان عربی فرو فرستادیم و از آیات وعید در آن چون طوفان و زلزله، صاعقه و ... ذکر نمودیم و در آن به روشهای گوناگون مشرکان را بیم دادیم و ترساندیم شاید که پرهیزکار شوند و از کفر و معاصی بپرهیزند و از آن پند وعبرت گیرند.

فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلْمَلِكُ ٱلْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِٱلْقُرْءَانِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَىٰٓ إِلَيْكَ وَحْيُهُۥ وَقُل رَّبِّ زِدْنِى عِلْمًا ﴿١١٤﴾

پس خداوند، بلند مرتبه و بالا مقام است خدایی که بحق و براستی بلند مرتبه است و تو ای رسول! قرآن را از آن پیش که وحی آن بتو اعلام می شود، بشتاب مخواه و بگو پروردگارا ! مرا دانش افزای.(۱۱۴)

فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلْمَلِكُ ٱلْحَقُّ

فَتَعَٰلَى: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ: فاعل

بالامقام و پادشاه حقیقی جهان و جهانیان اوست و همه فرماندهان و فرمانبران بدو نیازمندند و از او فرمان میگیرند و فرمان او گسترده و همه جاگیر است.

وَلَا تَعْجَلْ بِٱلْقُرْءَانِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَىٰٓ إِلَيْكَ وَحْيُهُۥ

يُقْضَىٰٓ: فعل مضارع مجهول- وَحْيُهُۥ: نایب فاعل

گفتند هر بار که جبرئیل ﷷ می آمد و وحی می آورد حضرت رسول ﷺ با عجله با جبرئیل ﷷ شروع به خواندن می کرد و صبر نمی کرد از ترس اینکه مبادا جبرئیل آن وحی را فراموش کند پروردگار جهانیان او را از آن کار نهی کرد گفته اند این آیت به آیت سیف منسوخ است.

وَقُل رَّبِّ زِدْنِى عِلْمًا

رَّبِّ: منادی- زِدْنِى: فعل امر- (ن)وقایه- (ی)مفعول به- (انت)فاعل- عِلْمًا: تمیز

و بگو پروردگارا به علم و دانش من بیفزای حال که حضرت رسول ﷺ با علم زیاد و مملو از آگاهی خود تا پایان عمر خود از خداوند طلب افزایش علم کرده است پس وظیفه دیگران این است که باید تا آخر عمر از خداوند طلب زیادتی علم کنند.

وَلَقَدْ عَهِدْنَآ إِلَىٰٓ ءَادَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِىَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُۥ عَزْمًا ﴿١١٥﴾

از پیش به آدم سفارشی کردیم پس فراموش کرد و او را پایمرد نیافتیم.(۱۱۵)

وَلَقَدْ عَهِدْنَآ إِلَىٰٓ ءَادَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِىَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُۥ عَزْمًا

می گوید، با حضرت آدم ﷷ پیش از این عهد و پیمان بستیم و به او فرمودیم که هر چه در بهشت است برای تو مباح است مگر درخت گندم، و دنبال آن درخت مگرد و از آن مخور، آدم آن عهد و

پیمان فراموش کرد و از آن درخت بخورد. البته نهی بر دو قسم است نهی تحریمه و نهی تنزیه. نهی تحریمه آنست که با تحریم وعید باشد، و در نهی تنزیه وعید نیست، و نهی کردن آدم از خوردن آن درخت وی تصور کرد که نهی تنزیه بدون وعید است پروردگار جل‌جلاله فرمود: پیش از این از آدم پیمان گرفته بودیم، اما او فراموش کرد و از آن خورد و در او تصمیم درست و استواری مشاهده نکردیم.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ أَبَىٰ ﴿١١٦﴾

و چون به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید، همه سجده کردند، مگر ابلیس که ابا ورزید.(۱۱۶)

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ أَبَىٰ

نیز این آیه در سوره بقره ۳۴ و سوره الاعراف آیه ۱۱ و کهف آیه ۱۸ آمده است زمانیکه خلافت بر آدم علیه‌السلام مسلم گردید فرشتگان مامور شدند تا بسوی او سجده نمایند و او را قبله سجود خود قرار دهند پس سجده کردند تمام ملائکه مگر عزازیل(ابلیس) وی اصلاً جن بود با ملائک آمیزش تمام داشت حق سبحانه تعالی به جهت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی رانده شده و ناامید از رحمت خدا. پس ابلیس را از فرشتگان مستثنی کرد و گفت الا ابلیس گفت من از او بهترم که من از آتش نورانیم و او از خاک ظلمانی است که نورانی ظلمانی چگونه سجده کند دیگر بار گفت من خدمت تو کردم دیگری را چُون سجده کنم؟ حق تعالی فرمود: **قال فاخرج منها فانک رجیم و ان علیک لعنتی الی یوم الدین.** یعنی بیرون رو از این، بدرستی که تو از راندگانی و لعنت من بر تست تا روز قیامت از عمربن عبدالعزیز آورده اند که اول کسی که از فرشتگان سجود کرد اسرافیل بود.

فَقُلْنَا يَٰٓـَٔادَمُ إِنَّ هَٰذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰٓ ﴿١١٧﴾

گفتیم ای آدم این دشمن تو و همسر تو است مبادا شما را از بهشت بیرون نکند که تیره بخت شوی.(۱۱۷)

فَقُلْنَا يَٰٓـَٔادَمُ إِنَّ هَٰذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰٓ

هَٰذَا: اسم إِنَّ - عَدُوٌّ: خبر إِنَّ

پس گفتیم ای آدم ! بدرستیکه این دیو (ابلیس) دشمن تو و دشمن زوجه تو حواست پس مبادا شما را از بهشت بیرون کند پس اگر تو از بهشت بیرون روی دررنج و مشقت افتی.

قصه آیت آنست که مفسران گفتند - آدم در بهشت مونسی و همدم جنس خویش نداشت مستوحش می شد و می ترسید، خواب بر وی افتاد و بخفت - رب العالمین از استخوان پهلوی وی از جانب چپ آن یک زیرترین که قصیری خوانند حوا را بیافرید و آدم از هیچ چیز خبر نداشت و هیچ رنجی و سختی به وی نرسید آنگه ملائکه به جهت آزمایش علم آدم پرسیدند یا آدم ! ماهذه؟ این چیست؟ گفت زنی —گفتند نام وی چیست؟ گفت - حوا - گفتند چرا حوا نام اوست. گفت **لانها خلقت من**

حي . برای اینکه از موجود زنده ای خلق شده است . خداوند به این دو فرمود که از بهشت یعنی میوه هایٍ آن بخورید و به این درخت یعنی انگور. ابن عباس و جماعتی گویند گندم بود. بنابه اعتقاد مسیحیت درخت سیب بود. اما نظر اکثراً علماء اسلام بر آنست که گندم بود. پس اگر بدین درخت نزدیک شوید از ستمکاران به ارتکاب نافرمانی باشید که آن درخت علم بود هر که از آن بخورد چیزها می دانست و میوه های گوناگون در آن بود.

إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ ﴿١١٨﴾

ترا(این نعمت) هست که در بهشت نه گرسنه میشوی و نه برهنه.(۱۱۸)

إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ

لَكَ: جار و مجرور خبر إِنَّ - تَجُوعَ: فعل مضارع- فاعل (انت)- اسم إِنَّ محذوف

بدرستیکه تو در بهشت گرسنه نمی شوی چونکه در آن انواع نعمتها و میوه ها فراهم است و برهنه هم نمی گردی آنچه از پوشیدنیها که در بهشت هست.

وَأَنَّكَ لَا تَظْمَؤُا فِيهَا وَلَا تَضْحَىٰ ﴿١١٩﴾

در آنجا نه تشنه می شوی و نه آفتاب زده.(۱۱۹)

وَأَنَّكَ لَا تَظْمَؤُا فِيهَا وَلَا تَضْحَىٰ

تَضْحَىٰ : حرارت و گرمای آفتاب؛ فعل مضارع- (انت)فاعل

بدرستیکه برماست که ما وسیله خوراک و پوشاک و نوشیدنی ترا در بهشت فراهم کنیم و نیز ترا از آفتاب زدگی محفوظ داریم.

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ ٱلشَّيْطَٰنُ قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ ٱلْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ ﴿١٢٠﴾

شیطان وسوسه اش کرد، گفت: ای آدم ! آیا ترا بدرخت خلود و سلطنتی که کهنه نمی شود، راهنمایی کنم.(۱۲۰)

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ ٱلشَّيْطَٰنُ قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ ٱلْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ

فَوَسْوَسَ : فعل ماضی -ٱلشَّيْطَٰنُ : فاعل .

پس شیطان دست به حیله و نیرنگ زد و در دل آدم وسوسه ایجاد کرد و گفت ای‌آدم! آیا ترا به درختی که همیشگی است و ملک جاودان است که هر که از آن بخورد جاودان در بهشت می ماند راهنمایی کنم؟ و شما را به سوی ملکی که هرگز نمی میرد و زوال نمی پذیرد راه نمایم؟ آدم گفت بلی. پس شیطان آدم و حوا را به نزدیک درخت هدایت و راهنمایی کرد.

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ ٱلْجَنَّةِ ۚ وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ ﴿١٢١﴾

از آن درخت بخوردند و عورتهایشان به ایشان نمودار شد و از برگهای درختان بهشت بخودشان بچسباندند، آدم نافرمانی پروردگار خویش کرد و از راه برفت.(۱۲۱)

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ ٱلْجَنَّةِ

طَفِقَا: فعل ماضی- (ا) اسم طفق- يَخْصِفَانِ: فعل مضارع- (ا)فاعل، جمله خبر طفق

پس از آن درخت بخوردند پس عورتهایشان بر ایشان آشکار شد یعنی لباس و پوشش بهشت از ایشان بریخت و برهنه ماندند و بر عورات خود از برگهای درخت می‌چسباندند که گفته‌اند برگهای درخت انجیر بوده است.

برای توضیح بیشتر می توانید به سوره بقره آیه ۳۶ به بعد مراجعه کنید.

ابن اسحق گفت: اولین حیله شیطان آن بود که نوحه و زاری را شروع و بر آدم و حوا می گریست ایشان گفتند چرا می گریی؟ گفت برشما می گریم که بمیرید و از چنین ناز و نعمت ها بیفتید. ابلیس آنچه از درخت نهی شده گرفته بود اول به حوا داد و حوا از آن بخورد آنگه حوا به آدم داد و گفت من خوردم و زیان نکرد پس چون آدم بخورد عورت ایشان پیدا شد و هر دو را عقوبت رسید. **حافظ گفت:**

پدر روضه رضوان به دو گندم بفروخت — من چرا ملک جهان را به جوی نفروشم

زمانیکه عورت ایشان پیدا شد، آدم شرمسار شد، در میان درختان گریخت. رب العالمین ندا کرد- گفت: آیا شما را نهی نکرده بودم از این درخت. بلکه نصیحت کردم که شیطان دشمن شماست ایمن مباشید؟ آدم و حوا خروش برآوردند و بگریستند.

وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ

عَصَىٰٓ: فعل ماضی - ءَادَمُ: فاعل - رَبَّهُۥ: مفعول به.

پس با خوردن آن درخت هر دوی آنها از فرمان خداوند سرپیچی کردند و گمراه شدند.

ثُمَّ ٱجْتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ ﴿١٢٢﴾

پس از آن پروردگارش بر گزیدش و توبه او پذیرفت و هدایتش کرد.(۱۲۲)

ثُمَّ ٱجْتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ

ٱجْتَبَٰهُ: فعل ماضی- ه: مفعول به- رَبُّهُۥ: فاعل

سپس پروردگارش حضرت آدم عليه السلام را به پیغمبری برگزید و توبه اش را پذیرفت و چون آدم این مناجات « ربنا ظلمنا » برخواند خدای تعالی قبول فرمود و توبه او را پذیرفت.

قَالَ ٱهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًۢا ۖ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ۖ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّى هُدًى فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَاىَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ ﴿١٢٣﴾

فرمود: شما هر دو، از بهشت فرود آئید، بعضی از شما دشمن بعضی دیگرید، اگر هدایتی از من سوی شما آمد هر که پیروی هدایت من کند نه گمراه شود و نه تیره بخت.(۱۲۳)

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ

جَمِيعًا: حال منصوب، بَعْضُكُمْ: مبتدا- عَدُوٌّ :خبر

دیگر بار به جهت این لغزش از پیشگاه خداوند به آدم و حوا حکم گردید که همگی شما از بهشت بیرون شوید و با فرزندان خویش در زمین ساکن شوید و در روی زمین برخی از فرزندانتان دشمن برخی دیگر خواهند شد.

فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى

پس اگر بیاید بشما از نزد من دلالتی و بیانی به فرستادن پیغمبران و نازل کردن کتابهاست.

فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ

مَنِ: مبتدا- اتَّبَعَ: فعل ماضی- فاعل (هو)، جمله خبر

پس هر که دلالت و بیان مرا پیروی کند و متابعت کند و هدایت یابد هیچ وقت گمراه نخواهد شد و هیچ ترسی از آمدن سختی ها و رنجها بر ایشان نیست و ایشان اندوهناک و بدبخت نخواهند بود و از این هم باکی نیست که جنت بخاطر خوردن پدر ما به گندم از دست ما بیرون رفته است زیرا که زود باشد که بهشت به صاحبان هدایت برسد و در این هیچ شکی نیست.

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ (۱۲۴)

و هر که از ذکر من روی بگرداند، وی را روزگاری سخت و تنگی خواهد بود و او را روز قیامت کور محشور کنم.(۱۲۴)

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ

مَنْ: مبتدای جازم-أَعْرَضَ: فعل ماضی- (هو)فاعل، جمله خبر مَن

و اما هر که از هدایت من و ذکر من روی بگرداند یا از کتاب من اعراض کند برای اوست زندگی تنگ و سخت در دنیا یعنی در کسب حرام افتد و حریص مال دنیا باشد و هیچ آسایشی در دنیا نخواهد داشت و همیشه در یک زندگی اضطراب آمیز خواهد بود و در فکر مال دنیا زندگی بسیار مغشوش و پریشان حالی خواهد داشت بقول سعدی در بیماری مالیخولیا گرفتار است. گوید: که فلان انبازم بترکسنان و فلان بضاعت بهندوستان و این قباله زمین است و فلان چیز را فلان، ضمین. انصاف از این مالیخولیا.

صائب تبریزی گفت:

ما عبث تخم امل در دار دنیا کاشتیم   دانه خود در زمین شور بیجا کاشتیم

و اینگونه افراد در روز قیامت نیزنابینا خواهند بود.

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِيٓ أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا ﴿١٢٥﴾

پروردگارا! چرا مرا که بینا بودم کور محشور کرده ای؟(۱۲۵)

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِيٓ أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا

حَشَرْتَنِيٓ: فعل ماضی- (ت)فاعل- (ن)وقایه- (ی) مفعول به- أَعْمَىٰ: حال

آن ناگرویدگان می گویند: پروردگارا! چرا مرا نابینا و کور حشر کردی در حالیکه بدرستی من آن زمانیکه سر از قبر برآوردم بینا بودم.

تو چون موری و این راه است همچون موی بت رویان

مرو زنهار بر تقلید و بر تخمین و بر عمیا

قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ ءَايَٰتُنَا فَنَسِيتَهَا ۖ وَكَذَٰلِكَ ٱلْيَوْمَ تُنسَىٰ ﴿١٢٦﴾

گوید: چنین، آیه های ما سوی تو آمد و تو آن‌ها را فراموش کردی و چنین، امروز فراموش می‌شوی.(۱۲۶)

قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ ءَايَٰتُنَا فَنَسِيتَهَا ۖ

حق سبحانه تعالی گفت: کار اینچنین است که دانستی. به تو آیت های کتاب یا دلایل قدرت و نشانه و حدت ما آمد پس تو آنرا فراموش کردی و از آن چشم پوشیدی.

وَكَذَٰلِكَ ٱلْيَوْمَ تُنسَىٰ

همانگونه هم تو امروز نادیده گرفته شدی و در عذاب آتش دوزخ بماندی.

وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنۢ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِۦ ۚ وَلَعَذَابُ ٱلْـَٔاخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَىٰٓ ﴿١٢٧﴾

و هر که زیاده روی کرده و آیه های پروردگارش را باور نکرده او را چنین سزا می‌دهیم و عذاب دنیای دیگر سخت تر و پایدارتر است.(۱۲۷)

وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنۢ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِۦ ۚ

و همچنان به کسانیکه از کتاب ما روی گرداندند و راه اسراف را پیش گرفتند و به پروردگارشان ایمان نیاوردند جزا می دهیم.

وَلَعَذَابُ ٱلْـَٔاخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَىٰٓ

وَلَعَذَابُ: مبتدا- أَشَدُّ: خبر

و هر آینه آن دنیا (آخرت) از معیشت تنگ این دنیا بسیار سخت تر و از جهت مداوم بودن پاینده تر است. **مولانا گفت:**

حد ندارد و صف رنج آن جهان — سهل باشد رنج دنیا پیش آن

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ ﴿۱۲۸﴾

مگر برای آنها روشن نیست که پیش از ایشان چه نسل ها را که (اکنون) در مسکن‌هایشان راه می روند هلاک کرده ایم، که در این برای صاحبان خرد عبرتهاست.(۱۲۸)

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ

يَهْدِ: فعل مضارع- (هو)فاعل- کم: مفعول به

آیا کفار مکه نمی دانند و روشن نشد برای آنها که پیش از ایشان بسیاری از مردمان دوره های گذشته و پیشینیان را نابود کرده ایم؟

که در خانه ها و مسکن ها یشان در امن و آسایش نشسته بودند و غافل بودند ناگاه به ایشان عذاب نازل کردیم و هلاکشان گردانیدیم آیا مشرکان از سرنوشت گذشتگان عبرت نمی گیرند و به راه راست نمی آیند؟

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ

فِي ذَٰلِكَ: جار و مجرور خبر إِنَّ - ل: ابتدا- لَآيَاتٍ: خبر إِنَّ.

بدرستیکه در این هلاکت عظیم پیشینیان نشانه هایی برای پند گرفتن و از غفلت بیدارشدن و به راه راست در آمدن صاحبان خرد را پندهاست.

مولانا گفت:

پس سپاس او را که ما را در جهان — کرد پیدا از پس پیشینیان
تا شنیدیم آن سیاستهای حق — بر قرون ماضیه اندر سبق
استخوان و پشم آن گرگان عیان — بنگرید و پند گیرید ای مهان
عاقل از سر بنهد این هستی و باد — چون شنید انجام فرعونان و عاد
ور نه بنهد دیگران از حال او — عبرتی گیرند از اضلال او

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى ﴿۱۲۹﴾

اگر گفتار پروردگارت بر این نرفته بود هر آینه لازم شده بود و اگر اجل معین نبود، [عذاب قرینشان می‌بود].(۱۲۹)

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى

ل: جواب- (هو)اسم كَانَ - لِزَامًا: خبرک كَانَ

اگر وعده پروردگارت قبلاً بر این نمی رفت که عذاب و هلاک گناهکاران را به قیامت بیندازد یعنی خداوند تبارک و تعالی مقرر کرده که هر کسی چند سال عمر کند و زمان عقوبت وی کی است؟ اگر

چنین نبود پس مشرکان را در روز بدر همه را هلاک می کرد تا ایشان را از بیخ بن بر می کند و کسی را زنده باقی نمی گذاشت.

فَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا ۖ وَمِنْ ءَانَآيِٕ ٱلَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ ٱلنَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴿١٣٠﴾

بر آنچه می گویند صبر کن و پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب آن به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و کناره های شب و کناره های روز نیز. تسبیح گوی شاید خشنود شوی.(۱۳۰)

فَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا ۖ

پس ای محمد بر آنچه مشرکان از تکذیب نور و طعن بر قرآن می گویند صبور و شکیبا باش تا وقتیکه حکم الهی و روز موعد در رسد و به حساب و کتاب آنان رسیدگی شود و به پاداش اعمال خود برسند. این آیت به آیت السیف منسوخ است.

و تسبیح گوی و نمازگذار به ستایش پروردگارت بر توفیق هدایت پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب یعنی نماز فجر و نماز عصر.

وَمِنْ ءَانَآيِٕ ٱلَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ ٱلنَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ

و در بعضی از اوقات شب نماز بخوان یعنی مغرب و عشاء و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت آن نزدیک زوال است و بخشهایی از روز به پرستش و عبادت پروردگارت بپرداز تا رابطه خود را با خدای خود محکم و استوار کرده باشی و به آنچه خدای تو مقدر کرده است بدان راضی و خشنود باشی.

ذکر حق مفتاح باشد ای سعید	تا بنگشایی در جان بی کلید
چون ملک ذکر خدا راکن غذا	این بود دائم معاش اولیا

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِۦٓ أَزْوَٰجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ۚ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿١٣١﴾

دیدگان خویش به آن چیزها که رونق زندگی دنیاست مدوز و آنان را در آن بیازماییم، نگران مساز که روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است.(۱۳۱)

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِۦٓ أَزْوَٰجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا

لَا تَمُدَّنَّ: فعل مضارع- (ن)توکید- (انت)فاعل- عَيْنَيْكَ: مفعول به

گفته اند این آیت مدنی است در **سبب نزول** این آیت آنچه که **ابورافع** روایت می‌کند گفته اند که: مهمانی بر رسول خدای فرود آمد و در خانه رسول خدا هیچ طعام نبود. مرا فرستاد به جهودی تا از وی

طعام بخرم بصورت سلف تا ماه رجب گفت طعام به سلف نمی فروشم مگر به رهن. **ابورافع** برگشت و آنچه را که آن جهودی گفته بود به رسول باز گفت که جهودی گرو و رهن می خواهد تا طعام بدهد.

رسول خداﷺ فرمود که **والله انی الامین فی السماء و امین فی الارض.** بخدا قسم که من در آسمان و در زمین امین هستم.

پس زره خویش بمن داد تا نزد یهود گرو بگذارم و این آیت جهت تسلیت دل مبارک پیغمبر نازل شده است می گوید: ای پیغمبرﷺ! چشمهای خود را به سوی آن چیزی که بدان چیز شما را برخوردار گردانیدیم مدوز و منگر.

لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ

لِنَفْتِنَهُمْ: فعل مضارع- هُمْ: مفعول به- (نحن)فاعل

زینت زندگی دنیا مال و منال و جاه و مقام است تا ایشان را با آن مال و منال بیازمائیم و آنرا بلای ایشان گردانیم تا سبب عذاب ایشان در روز قیامت شود.

وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ

رِزْقُ: مبتدا — خَيْرٌ: خبر.

و آنچه را که پروردگارت از نبوت و هدایت به شما روزی داده است از مال و منالی که به آنان دادند که وسیله فتنه ایشان است پاینده تر و باقی ماندنی تر است. نظم:

**مال جهان به باغ تنعم شکوفه است		کاول بجلوه دل ببرباید زاهل حال**
**یک هفته نگذرد که فرو ریزد از درخت		بر خاک ره شود چو خس و خاک پایمال**
**اهل کمال در دل خود جا چرا دهند		آنرا که دم بدم زپی است آفت و زوال**

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَوٰةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْـَٔلُكَ رِزْقًا نَّحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَـٰقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ ﴿۱۳۲﴾

کسان خویش را به نماز خواندن و ادار کن و بکار نماز شکیبا باش، روزی دادنی بعهده تو نگذاریم که روزی تو نیز ما می دهیم و سرانجام نیک از آن تقوی است.(۱۳۲)

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَوٰةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا

وَأْمُرْ: فعل امر- (انت)فاعل-أَهْلَكَ: مفعول به

ای پیغمبرﷺ! اهل و کسان و قوم خود را به نماز امر کن چون نماز موجب یاد خدا و صفای آینه دل می شود سپس بر اقامه آن مداوم باش و بر آنچه که بر تو از رنج و سختی می رسد صبور باش بدرستیکه حضرت رسولﷺ در زمان تنگی معیشت و روزی اهلش را به نماز دعوت می‌کرد.

لَا نَسْـَٔلُكَ رِزْقًا

لَا نَسْـَٔلُكَ : فعل مضارع- فاعل (نحن)-ک: مفعول به- رِزْقًا : مفعول به ثانی

و نیز می فرماید: اگر دستور اقامه نماز به تو و خاندان و قوم تو داده شده است سود آن و برکات آن تنها متوجه خود شماست ما ای پیغمبر از تو روزی نمی خواهیم بلکه به تو روزی می دهیم.

قسمت خود می خورند منعم و درویش روزی خود میبرند پشه و عنقا

نَّحۡنُ نَرۡزُقُكَ

نَّحۡنُ: مبتدا - نَرۡزُقُكَ: فعل مضارع -ک: مفعول به- فاعل (نحن)، جمله خبر.

ما ترا و قوم و اهل تو را روزی می دهیم پس برای ادای نماز و وسیله معاش زندگی آسوده خاطر باش و دست از معیشت ضنق و تنگی بردار.

وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلتَّقۡوَىٰ

وَٱلۡعَٰقِبَةُ : مبتدا- لِلتَّقۡوَىٰ: جار و مجرور خبر

و ای پیغمبرﷺ بدانید و آگاه باشید سرانجام نیک ا زآن متقیان و پرهیزکاران است.

وَقَالُواْ لَوۡلَا يَأۡتِينَا بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّهِۦٓۚ أَوَلَمۡ تَأۡتِهِم بَيِّنَةُ مَا فِي ٱلصُّحُفِ ٱلۡأُولَىٰ ﴿١٣٣﴾

گویند: چرا معجزه ای از جانب پروردگارش سوی ما نمی‌آورد، مگر توضیح آن چیزها که در کتابهای گذشته هست سوی ایشان نیامده است؟(۱۳۳)

وَقَالُواْ لَوۡلَا يَأۡتِينَا بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّهِۦٓۚ

مشرکان قریش می گویند چرا محمدﷺ برای ما نشانه ای و معجزه ای از جانب پروردگار خود نمی آورد و چرا آنچه راکه ما از معجزه می طلبیم ظاهر نمی گرداند معجزه هایی از قبیل اینکه کوه را فرو ریزد و زمین را هموار سازد و چشمه هایی از آن جاری باشد تا برای زراعت مساعد باشد.

أَوَلَمۡ تَأۡتِهِم بَيِّنَةُ مَا فِي ٱلصُّحُفِ ٱلۡأُولَىٰ

آیا به ایشان از اخبار پیشینیان که عذاب بر تکذیب پیغمبران و معجزات است که در کتب آسمانی گذشته بوده است نیامد؛

وَلَوۡ أَنَّآ أَهۡلَكۡنَٰهُم بِعَذَابٖ مِّن قَبۡلِهِۦ لَقَالُواْ رَبَّنَا لَوۡلَآ أَرۡسَلۡتَ إِلَيۡنَا رَسُولٗا فَنَتَّبِعَ ءَايَٰتِكَ مِن قَبۡلِ أَن نَّذِلَّ وَنَخۡزَىٰ ﴿١٣٤﴾

اگر پیش از نزول قرآن، بعذابی هلاکشان کرده بودیم می گفتند پروردگارا! چرا پیغمبری بما نفرستادی تا پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم، آیه های ترا پیروی کنیم.(۱۳۴)

وَلَوۡ أَنَّآ أَهۡلَكۡنَٰهُم بِعَذَابٖ مِّن قَبۡلِهِۦ لَقَالُواْ رَبَّنَا لَوۡلَآ أَرۡسَلۡتَ إِلَيۡنَا رَسُولٗا فَنَتَّبِعَ ءَايَٰتِكَ مِن قَبۡلِ أَن نَّذِلَّ وَنَخۡزَىٰ

(نا) اسم أنَّ- أَهْلَكْنَٰهُم: فعل ماضی- (نا)فاعل- هُمْ : مفعول به، جمله خبر أنَّ

این مشرکان بدنبال بهانه هستند و کسانی هستند که طالب حق و حقیقت نیستند اگر به فرض ما پیش از نزول قرآن و آمدن پیغمبر اسلام ایشان را با عذاب سخت نابودشان می کردیم در روز قیامت می گفتند پروردگارا چرا در دنیا برای ما پیغمبری نفرستادی تا هدایت می شدیم قبل از آنکه در آخرت خوار و ذلیل و رسوا شویم و به آتش داخل شویم پس ما به جهت برهان و حجت به ایشان پیغمبر و قرآن فرستادیم ولی ایشان نگرویدند و ما این بهانه را از آنها گرفتیم.

قُلْ كُلٌّ مُّتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَٰبُ الصِّرَٰطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ (۱۳۵)

بگو: همه منتظرند، شما نیز انتظار برید به زودی خواهید دانست که رهروان طریق راست، کیان اند و هدایت یافته کیست؟(۱۳۵)

قُلْ كُلٌّ مُّتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا

كُلٌّ : مبتدا — مُّتَرَبِّصٌ: خبر.

سپس به آنان اخطار می دهد و می گوید همه شما و همه ما در انتظار هستیم ما انتظار وعده های الهی را در حق شما داریم و به عقوبت شما انتظار می کشیم و شما نیز نکبت و بدبختی ما را امید دارید و انتظار آنرا می کشید ببینیم که کدامیک از ما پیروز میدان خواهیم بود. **حافظ گفت:**

**صالح و طالح متاع خویش نمودند		تا که قبول افتد و که در نظر آید**

فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَٰبُ الصِّرَٰطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ

مَنْ: مبتدا- أَصْحَٰبُ: خبر

پس زود باشد که بدانید یعنی در روز حشر برای شما معلوم خواهد شد که حقیقت از آن کیست مطمئن باشید که حق و راستی و پیروزی از آن گرویدگان به راه راست است چونکه حضرت رسولﷺ هم هدایت یافته است و هم هدایت کننده به سوی راه راست و حق. **بیت:**

**راه دان و راه بین و راه سپر		در حقیقت نیست جز خیر البشر**

سوره الانبياء

سوره الانبياء مكى است و يكصد و دوازده آيت مى‌باشد كه سه آيت آن يعنى از آيه ۹۸ لغايت آيه ۱۰۰ در آن بصورت متصل منسوخ است و ناسخ آن از آيه ۱۰۱ لغايت آيه ۱۰۳ مى‌باشد. از حضرت رسولﷺ چنين گفته‌اند كه هر كس سوره الانبياء را بخواند حساب او در روز حشر آسان خواهد بود و در عقوبت اعمالش سخت‌گيرى نخواهد شد. اين سوره را بدانجهت انبياء ناميدند كه متضمن بيان جهاد و مبارزه‌ى انبياى عظام‌ عليهم السلام و سرنوشت اقوام بت‌پرست و مشركان است. يعنى در اين سوره از پيامبران بزرگ چون ابراهيم‌ عليه السلام و سپس داستان‌هاى اسحاق، يعقوب، لوط، نوح، داود، سليمان، ايوب، اسماعيل، ادريس، ذوالكفل، ذوالنون، عيسى و سرانجام خاتم النبيين محمدﷺ و چگونگى دعوت آنان مطرح شده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شيطان رانده شده به خداى يگانه و يكتا پناه مى برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ 

وقت حساب دادن اين مردم نزديك شده و آنها در بى‌خبرى اعراض مى كنند.(۱)

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ

اقْتَرَبَ: فعل ماضى- حِسَابُهُمْ: فاعل

مفسران گفته‌اند **الناس** مراد اهل مكه و منكران بعث هستند.

زمان و وقت محاسبه مردمان و منكران بعث و مجازات ايشان و رسيدگى به دفتر اعمالشان نزديك است. يعنى آمدن قيامت حتمى و قطعى است در حاليكه آنان غافل هستند و همچنان از ايمان آوردن به خداى يگانه و گرويدن به رسولش و قرآن كه بيان‌كننده‌ى حق و باطل است روى برمى‌گردانند و در مركب جهالت سواران‌اند همچون آگاهان از تدارک آن بى‌خبران‌اند تا آنگه كه ناگاه قيامت بديشان رسد ايشان در كفر و شرک بميرند.

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ 

پند تازه‌اى از پروردگارشان سويشان نيامد مگر بحال استهزا آن را مى‌شنوند.(۲)

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ

ذِكۡرٍ: اینجا قرآن است- مُّحۡدَثٍ: تازه- هُمۡ: مبتدا- يَلۡعَبُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

که قرآن و لفظ تازه آن یعنی آیتی پس از آیت و سوره‌ای پس از سوره در زمانهای مختلف فرود آمد آن طوریکه آمدن آن نیاز باشد و هرگاه این آیت و یا سوره نو به نو از جانب پروردگارشان می‌آمد و آن را از زبان پیغمبرﷺ می‌شنیدند مشرکان مکه آن را به شوخی می‌گرفتند و استهزاء می‌کردند.

لَاهِيَةً قُلُوبُهُمۡۗ وَأَسَرُّواْ ٱلنَّجۡوَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ هَلۡ هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡۖ أَفَتَأۡتُونَ ٱلسِّحۡرَ وَأَنتُمۡ تُبۡصِرُونَ ﴿٣﴾

دلهایشان مشغول است و کسانیکه ستمگرند، نهانی راز گویند که مگر این جز بشری مثل شماست، چرا شما که می‌بینید، به جادو رو می کنید؟ (۳)

لَاهِيَةً قُلُوبُهُمۡۗ

لَاهِيَةً: ناآگاه و غافل، حال

و ایشان (مشرکان مکه) در کمال نا آگاهی و غفلت بسر می‌برند در حالیکه دلهایشان از امر پروردگارشان و تفکر در حقایق قرآن و تأمل در آن بی‌خبر است.

وَأَسَرُّواْ ٱلنَّجۡوَى

وَأَسَرُّواْ: فعل ماضی- (و) فاعل- ٱلنَّجۡوَى: مفعول به

و کافران راز خود را که در توطئه علیه پیغمبرﷺ می‌ریزند بصورت پوشیده نگه می‌دارند.

ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ

ٱلَّذِينَ: بدل

درگوشی به یکدیگر می‌گویند که:

هَلۡ هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡۖ

هَٰذَآ: مبتدا- بَشَرٞ: خبر

عبارت در معنای **تحقیر** آمده است:

آیا این محمدﷺ بشری نیست همچون شما دارای گوشت و پوست؟ پس چه ویژگی خاصی دارد. که پیغمبر خدا باشد و دیگران آن ویژگی را نداشته باشند بلکه پیرو و دنباله‌رو او باشند و سخن وی را بشنوند و بپذیرند؟

أَفَتَأۡتُونَ ٱلسِّحۡرَ وَأَنتُمۡ تُبۡصِرُونَ

(و)حالیه أَنتُمۡ: مبتدا- تُبۡصِرُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

آیا شما سحر و جادوی او را می‌پذیرید؟ چون مشرکان اعتقاد داشتند که حضرت رسولﷺ هر چه از قرآن و وحی بر ایشان می‌خواند و می‌گفت با یکدیگر نجوا می‌کردند و زیر گوشی صحبت می‌کردند و آن را سحر می‌خواندند و شما می‌بینید که محمدﷺ هم مثل شما بشری است و فرشته نیست و نباید امتیازی نسبت به انسانها داشته باشد که تخصیص او باشد.

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ ٱلْقَوْلَ فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ 

گوید: پروردگارم در آسمان و زمین همه گفتارها را می‌داند و او شنوا و داناست.(۴)

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ ٱلْقَوْلَ فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ

پروردگار ﷻ حضرت رسولﷺ را از آنچه که مشرکان پنهانی با یکدیگر می‌گفتند آگاه کرد. آنگه گفت:

ای محمدﷺ به ایشان بگو و جواب بده که خدای من آنچه در هفت آسمان و هفت زمین است می‌داند چه پنهان باشد و چه آشکارا همه را می‌داند و از توطئه‌های پنهانی شما نیز آگاه است و اضافه کن و بگو که صدق گفتار من و کذب گفتار شما را نیز می‌داند.

وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ

هُوَ: مبتدا- ٱلسَّمِيعُ: خبر- ٱلْعَلِيمُ : خبر ثانی

در حالیکه خدای من به آنچه که ایشان درگوشی می‌گویند شنوا و به رازها درون دلشان آگاه و داناست و در قیامت پاسخ اعمالشان را خواهد داد.

بَلْ قَالُوٓاْ أَضْغَٰثُ أَحْلَٰمِۭ بَلِ ٱفْتَرَىٰهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِـَٔايَةٍ كَمَآ أُرْسِلَ ٱلْأَوَّلُونَ ﴿٥﴾

بلکه گفتند: پندارهای مشوش است [پندار نه] بلکه می گویند: آن را تزویر کرده است (تزویرنه) بلکه می گویند: او شاعر [خیال پرداز] است، پس، معجزه ای چنانچه بگذشتگان فرستاده بودند برای ما بیارد.(۵)

بَلْ قَالُوٓاْ أَضْغَٰثُ أَحْلَٰمِۭ بَلِ ٱفْتَرَىٰهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ

أَضْغَٰثُ أَحْلَٰمِۭ : خوابهای آشفته و پریشان- هُوَ: مبتدا- شَاعِرٌ: خبر

باز از کافران حکایت می‌کند یکی اینکه می‌گویند محمد ﷺ یک انسان عادی است و پیغمبر نیست. و در حق قرآن هم می‌گویند. این قرآن سخنهای مختلف به باطل می‌گوید و بدین جهت سخن قرآن همه باطل و دروغ است چون کلام قرآن به یک حالت و بر یک صفت نیست آنان یکبار گفتند سحر است، *افتأتون السحر* بعد گفتند سحر نیست *اضغاث احلام* است یعنی خوابهای پریشان و آشفته و سپس گفتند *بل هو شاعر* بلکه او یک شاعر است و شعر می‌گوید و در خیال شنونده می‌افکند و می‌گفتند:

فَلْيَأْتِنَا بِـَٔايَةٍ كَمَآ أُرْسِلَ ٱلْأَوَّلُونَ

اگر آنچه که ما می‌گوئیم نیست پس برای ما معجزه‌ای بیاورد که همچون معجزه پیغمبران پیشین مانند ناقه، عصا و یدبیضاء و زنده کردن مرده و ... پروردگار جل‌جلاله در جواب ایشان گفت:

مَآ ءَامَنَتۡ قَبۡلَهُم مِّن قَرۡيَةٍ أَهۡلَكۡنَٰهَآۖ أَفَهُمۡ يُؤۡمِنُونَ ﴿٦﴾

پیش از ایشان هیچ شهری که هلاکش کردیم به معجزه‌ها ایمان نیاورده بود پس آیا، اینان ایمان می‌آورند؟ (۶)

مَآ ءَامَنَتۡ قَبۡلَهُم مِّن قَرۡيَةٍ أَهۡلَكۡنَٰهَآۖ

ای محمدﷺ! مشرکان قریش از شما معجزه و نشانه‌ای می‌طلبند که دال بر نبوت تو باشد بدانید که اگر به ایشان آیات و نشانه‌ای هم بیاوریم ایمان نمی‌آورند و نمی‌گروند چنانکه در جای دیگر گفت *انها اذا جآءت لا يؤمنون* بدرستیکه نمی‌گروند پس عذاب سخت که بنیان کن باشد واجب است همچنانکه برای پیشینیان واجب آمد. منتها ما وعده‌ای که کردیم عذاب این امت را به قیامت افکندیم و این حکمی است که در ازل کردیم و دیگر تغییر نمی‌دهیم. بلکه ما به ایشان این قرآن را بصورت معجزه فرستادیم که به آوردن مثل آن معارضه طلبید. و نیز معجزه انشق القمر نمودیم که این قوم نگرویدند و ایمان نیاوردند.

أَفَهُمۡ يُؤۡمِنُونَ

هُمۡ: مبتدا- يُؤۡمِنُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر

آیا بزرگان مکه با نشان دادن معجزات ایمان می‌آورند؟ یعنی بخاطر سخت دلی و ستیزه‌جویی که دارند، ایمان نمی‌آورند.

وَمَآ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡۖ فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ﴿٧﴾

پیش از تو نیز جز مردانی نفرستاده‌ایم که به آنها وحی می کرده‌ایم اگر خودتان نمی‌دانید از اهل کتاب بپرسید.(۷)

وَمَآ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡۖ فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ

این آیت در جواب ایشان است که گفتند « *هل هذا الا بشر مثلكم* »

با این گفتار علت ترک ایمان و نگرویدن خود را بشریت مصطفی ﷺ می‌دانستند و می‌گفتند چرا به ما بشری همچون خود ما فرستادند چرا فرشته‌ای بما به عنوان پیغمبر نیامده است. پروردگار جهانیان بر گفتار ایشان دلیل آورد و گفت که پیغمبران پیشینیان هم بشر بودند که ما خواستیم هرکسی با جنس خود انس گیرد و در طبیعت به یکدیگر نزدیکتر باشند و سخن یکدیگر را بهتر فهم کنند این خطاب به قریش است می‌گوید، از اهل علم و دانشی بپرسید ایشان که کتابهای پیشینیان خوانده‌اند و اخبار پیشینان دانسته‌اند و به پیغمبر ایشان اقرار داده‌اند اگر شما نمی‌دانید بدانید که پیغمبران پیشین بشر بوده‌اند.

وَمَا جَعَلۡنَٰهُمۡ جَسَدٗا لَّا يَأۡكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَمَا كَانُواْ خَٰلِدِينَ ﴿٨﴾

ما پیغمبران را پیکرها نکردیم که غذا نخورند و جاودانشان نکردیم.(۸)

وَمَا جَعَلۡنَٰهُمۡ جَسَدٗا لَّا يَأۡكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَمَا كَانُواْ خَٰلِدِينَ

جَعَلۡنَٰهُمۡ: فعل ماضی- (نا) فاعل- هُمۡ: مفعول به- جَسَدٗا: مفعول به ثانی

ما پیغمبران را به صورت جسدهایی که غذا نخورند نیافریدیم و در دنیا باقی نیستند که همیشه زنده باشند و نمیرند بلکه انسان هستند مثل انسانها و بشری هستند مثل دیگران می‌خورند و زندگی می‌کنند و می‌میرند.

ثُمَّ صَدَقۡنَٰهُمُ ٱلۡوَعۡدَ فَأَنجَيۡنَٰهُمۡ وَمَن نَّشَآءُ وَأَهۡلَكۡنَا ٱلۡمُسۡرِفِينَ ﴿٩﴾

آنگاه وعده خویش را با آنها وفا کردیم و با هر که خواستیم نجاتشان دادیم. و افراط کاران را هلاک کردیم.(۹)

ثُمَّ صَدَقۡنَٰهُمُ ٱلۡوَعۡدَ فَأَنجَيۡنَٰهُمۡ وَمَن نَّشَآءُ وَأَهۡلَكۡنَا ٱلۡمُسۡرِفِينَ

صَدَقۡنَٰهُمُ: فعل ماضی- (نا)فاعل- هُمۡ: مفعول به- ٱلۡوَعۡدَ: مفعول به ثانی

پس راست گردانیدیم و ثابت کردیم وعده‌ای را که کردیم و آن غالب بودن مؤمنان یکتاپرست بر مشرکان شکست خورده و آن روز بدر است و پیغمبران را از دست دشمنان رهایی بخشیدیم و توطئه آنان را نقش بر آب کردیم و به وعده خود وفا کردیم که جای دیگر گفت *الکریم اذا وعد وفی* و کسانی را که تکذیب پیغمبران می‌کردند عذابشان دادیم و به هلاکشان که سخت‌ترین عذاب است گرفتار و مبتلا خواهند شد و در آتش جهنم خواهند سوخت.

لَقَدۡ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ كِتَٰبٗا فِيهِ ذِكۡرُكُمۡۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ﴿١٠﴾

به شما کتابی نازل کرده‌ایم که ذکر شما در آن است چرا نمی‌فهمید؟(۱۰)

لَقَدۡ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ كِتَٰبٗا فِيهِ ذِكۡرُكُمۡۚ

فِيهِ: جار و مجرور خبر مقدم- ذِكۡرُكُمۡ: مبتدا مؤخر -کُم: مضاف الیه

ای مشرکان قریش هر آینه ما به سوی شما کتابی به نام قرآن نازل کرده‌ایم که در او شرف و بزرگواری شماست آن را بخوانید و بدان عمل کنید و پند و عبرت گیرید.

أَفَلَا تَعۡقِلُونَ

آیا در نمی‌یابید و خردوری نمی‌کنید و پند نمی‌گیرید؟

اهل قرآنند اهل الله و بس — اندر ایشان کی رسد هر بوالهوس

اهل باشد جنس و جنس این کلام — نیست جز مرغی که بگریزد ز دام

هر که اندر دام نفس است و هوا — اهل شیطان است نی اهل خدا

وَكَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا ءَاخَرِينَ ﴿١١﴾
چقدر دهکده‌ها را که ستمگر بودند، در هم شکستیم و از پس آنها گروهی دیگر پدید آوردیم.(۱۱)

وَكَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا ءَاخَرِينَ

و چند شهر و دهکده‌ای را که ستمکار بودند و به سبب شرکشان عذاب دادیم و هلاکشان کردیم و گروه‌ها و قوم‌های دیگری را بعد از هلاکشان بجای آنها پدید آوردیم یعنی: بعد از نابود ساختن مردم آن شهرها، قوم دیگری را که از آنان نبودند، از نو پدید آوردیم و آن نو درآمدگان را ساکن دیارشان گردانیدیم.

فَلَمَّآ أَحَسُّواْ بَأْسَنَآ إِذَا هُم مِّنْهَا يَرْكُضُونَ ﴿١٢﴾
و چون صلابت ما را احساس کردند از آن گریزان شدند.(۱۲)

فَلَمَّآ أَحَسُّواْ بَأْسَنَآ إِذَا هُم مِّنْهَا يَرْكُضُونَ

هُمْ: مبتدا- يَرْكُضُونَ: تند دویدند، فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر

گفته‌اند که این در **شأن** قومی از **حصورا** دهی از ده‌های یمن فرو آمد که پروردگار جل جلاله برایشان پیغامبری فرستاد و ایشان آن پیغامبر را دروغ زن داشتند و بکشتند تا جل جلاله **بخت نصر** را برانگیخت و قصد قتل و هلاکت ایشان کرد. ایشان از قصد وی آگاهی یافتند، همه از دهکده بیرون رفتند و گریزان و ترسان به شتاب می‌رفتند و چهارپایان خود را می‌راندند پس ملائکه به تمسخر به آنان گفتند.

لَا تَرْكُضُواْ وَٱرْجِعُوٓاْ إِلَىٰ مَآ أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَٰكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْـَٔلُونَ ﴿١٣﴾
نگریزید بسوی لذتها و به سوی مسکن‌های خویش بازگردید شاید مورد پرسش قرار گیرید.(۱۳)

لَا تَرْكُضُواْ وَٱرْجِعُوٓاْ إِلَىٰ مَآ أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَٰكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْـَٔلُونَ

ای ناگرویدگان! فرار مکنید و از عذاب خدای مگریزید هر چند ایشان به شتاب با چارپایان خود فرار می‌کردند بخت نصر آنان را دنبال کرد و همه را بکشت، مردان و زنان و فرزندان کوچک و بزرگ ایشان و چهارپایان و مرغ ایشان همه را به هلاکت رساند در آن حال نداکننده‌ای ندا می‌کرد.

قَالُواْ يَٰوَيْلَنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ﴿١٤﴾
گویند: ای وای بر ما که ستمگر بوده‌ایم.(۱۴)

قَالُواْ يَٰوَيْلَنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ

آنگه به گناه خود اعتراف کردند اما اعتراف ایشان سودی نداشت گفتند وای بر ما بدرستیکه ما از ستمگران بر نفس خود بودیم که پیغمبر را به قتل رساندیم.

فَمَا زَالَت تِّلْكَ دَعْوَىٰهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَـٰهُمْ حَصِيدًا خَـٰمِدِينَ ﴿١٥﴾

ادعایشان پیوسته همین بود تا ایشان را همچون گیاهی درو شده و بیجانشان کردیم.(۱۵)

فَمَا زَالَت تِّلْكَ دَعْوَىٰهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَـٰهُمْ حَصِيدًا خَـٰمِدِينَ

تِّلْكَ: اسم زَالَت - دَعْوَىٰهُمْ: خبر زَالَت - هُمْ: مضاف الیه

پیوسته این فریاد را تکرار می‌کردند تا وقتیکه ایشان را همچون گیاهی درویدند و بوسیله شمشیر هلاکشان کردند خداوند می‌فرماید ایشان را مردگان و بیجان شدگان ساختیم.

وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَـٰعِبِينَ ﴿١٦﴾

آسمانها را با زمین و هرچه میان آن هست به بازیچه نیافریدیم.(۱۶)

وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَـٰعِبِينَ

و ما آسمان و زمین و آنچه راکه در میان ایشان است به بازی و بیهوده و بی‌هدف نیافریدیم.

سنائی غزنوی گفت:

تو پنداری که بر بازی است این میدان چون مینو — تو پنداری که بر هرزه است این الوان چون مینا
وگر نز بهر دینستی در اندر بندی گردون — و اگر نز بهر شرعستی کمر بگشایدی جوزا
چو تن جان را مزین کن به علم دین که زشت آید — درون سو شاه عریان و برون سو کوشک در دیبا
گر از زحمت همی ترسی ز نا اهلان ببر صحبت — که از دام زبون گیران به عزلت رسته شد عنقا

لَوْ أَرَدْنَآ أَن نَّتَّخِذَ لَهْوًا لَّٱتَّخَذْنَـٰهُ مِن لَّدُنَّآ إِن كُنَّا فَـٰعِلِينَ ﴿١٧﴾

اگر خواستیم بازیچه‌ای بگیریم آن را نزد خویش می گرفتیم، اگر بازیچه گر بودیم.(۱۷)

لَوْ أَرَدْنَآ أَن نَّتَّخِذَ لَهْوًا لَّٱتَّخَذْنَـٰهُ مِن لَّدُنَّآ

به فرض محال اگر می‌خواستیم سرگرمی و بازی انتخاب کنیم چیزی مناسب خود انتخاب می‌کردیم که مستحق ما بود و برای بازی خود برمی‌گزیدیم و ما این آسمان و زمین را نه بدان آفریدیم که کسی را انباز گیریم.

إِن كُنَّا فَـٰعِلِينَ

نا: اسم كَانَ - فَـٰعِلِينَ: خبر كَانَ

اگر ما می‌خواستیم چنین می‌کردیم اما چنین کاری را نکردیم و نخواستیم هم بکنیم و از گرفتن فرزند و انباز پاک و منزه و مقدس هستیم.

بَلْ نَقْذِفُ بِٱلْحَقِّ عَلَى ٱلْبَـٰطِلِ فَيَدْمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ ۚ وَلَكُمُ ٱلْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

[چنین نیست] بلکه حق را روی باطل پرتاب می کنیم تا درهمش بشکند و یکباره (باطل) نابود شود وای بر شما! از این وصف که می کنید. (۱۸)

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ

بلکه حق را بر باطل یعنی اسلام را بر کفر مسلط می‌کنیم حق در هر جا به مقابل باطل قیام می‌ورزد و بر آن مسلط و غالب می‌شود پس آن لهو و بازی و شرک و کفر نیز با آمدن حق محو شونده است.

حافظ گفت:

خلوت دل نیست جای صحبت اضداد — دیو چو بیرون رود فرشته در آید
صحبت حکام ظلمت شب یلداست — نور ز خورشید جوی، بو که بر آید

وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ

لَكُمُ : جار و مجرور، خبر مقدم- الْوَيْلُ: مبتدا موخر

و بر شماست و ای فریادا که نشانه افسوس و پشیمانی است به جهت صفت دادن خدای تعالی به گرفتن فرزند به عذاب آخرت گرفتار خواهند شد.

وَلَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِندَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿۱۹﴾

هر آنچه در آسمانها و زمین هست متعلق به اوست و کسانی که نزد اویند از عبادتش بزرگی نکنند و خسته نشوند.(۱۹)

وَلَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

لَهُ: جار و مجرور، خبر- مَن : مبتدا موخر

پس هر آنچه در آسمانها و زمین است همه چاکر و غلام خدای تعالی‌اند همه مخلوق و مملوک اویند. پس دعوی فرزند بروی باطل است و او از گرفتن فرزند پاک و منزه است.

سنائی غزنوی گفت:

خالق و رازق زمین و زمان — حافظ و ناصر مکین و مکان
همه از صنع تو مکان و مکین — همه از امر تو زمان و زمین
عرش تا فرش جزو مبدع تست — عقل با روح پیک مسرع تست
صانع و مکرم و توانا اوست — واحد و کامران نه چون ما اوست
حی و قیوم و عالم و قادر — رازق خلق و قاهر و غافر

وَمَنْ عِندَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ

مَنْ : مبتدا- عِندَهُ: مفعول فیه- لَا يَسْتَكْبِرُونَ : فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر

و آنانکه در تقرب اویند یعنی فرشتگان هیچوقت از عبادتش استکبار نمی‌کنند و هیچوقت از دیدار او سیر نمی‌شوند و از عبادت او خسته نمی‌شوند از پرستش و نیایش پروردگار سبحان خسته نمی‌شوند بلکه شب و روز، بی‌آنکه سستی ورزند تسبیح می‌گویند یعنی فرشتگان همیشه بر تسبیح گفتن و نیایش

حق تعالی پای بندند، نه از آن احساس ضعف می‌کنند و نه ملول و دلگیر می‌شوند زیرا چنانکه در **حدیث‌شریف** آمده است، تسبیح گفتن برای فرشتگان به منزله‌ی نفس کشیدن برای ما است.

يُسَبِّحُونَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿٢٠﴾

شب و روز تسبیح گویند و سستی نگیرند.(۲۰)

يُسَبِّحُونَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ

يُسَبِّحُونَ : فعل مضارع- (و) فاعل- ٱلَّيْلَ : مفعول به

بلکه تمام شب و روز را به تسبیح خدای جل و جلاله می‌پردازند و در این راه کوچکترین خستگی و سستی به خود راه نمی‌دهند.

أَمِ ٱتَّخَذُوٓاْ ءَالِهَةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ ﴿٢١﴾

مگر از زمین خدایانی گرفته‌اید که حیات دوباره می‌دهند. (۲۱)

أَمِ ٱتَّخَذُوٓاْ ءَالِهَةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ

استفهام به معنی انکار است. می‌گوید:

مشرکان قریش، که بتها را معبودان خود گرفتند خداوند از روی تمسخر به آنان می‌گوید پس این بتان یعنی خدایان مشرکان مردگان را از گور برمی‌انگیزانند و ایشان را زنده می‌گردانند یعنی بتان قدرت این را ندارند که مرده را زنده کنند پس شایسته خدایی نیستند و خدای آن است که ملک و ملک در دست و اختیار اوست.

هر که او تخم کاهلی کارد کاهلی کافریش بار آرد
هر که با جهل و کاهلی پیوست پایش از جای برفت و کار از دست

لَوْ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا ۚ فَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٢٢﴾

اگر در آسمان و زمین خدایان جز خدای یکتا بود تباه می‌شدند پروردگار عرش از آنچه وصف می کنند منزه است.(۲۲)

لَوْ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا ۚ

اگر در آسمانها و زمین غیر از خدای یکتا معبودها و خدایانی می‌بودند که تدبیر آن آسمانها و زمین می‌کردند و آن را با نظم و ترتیب اداره می‌کردند هر آینه نظم آسمان‌ها و زمین بهم می‌خورد چون لازم است مدبر و مدیر جهان هستی یکی باشد چرا که در جهان هستی دو نفر خدای باشد نظم و ترتیب جهان بهم می‌خورد.

ده درویش در گلیمی بخسبند دو پادشاه در اقلیمی نگنجند

فَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ

فَسُبۡحَٰنَ: مفعول مطلق

پس خدای تعالی را از شرک بی‌نیاز و منزه و پاک بدان که آفریدگار آسمانها و زمین اوست و به آنچه که به او وصف می‌کنند از گرفتن جفت و فرزند مبرا و پاک است و مالک جهان هستی فقط اوست.

در دو جهان قادر و یکتا توئی — جمله ضعیفند و توانا تویی
چون قدمت بانگ بر ابلق زند — جز تو که یارد که انا الحق زند

لَا يُسۡـَٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡـَٔلُونَ ﴿٢٣﴾

خدا از آنچه می کند بازخواست نمی‌شود اما آنها بازخواست می‌شوند.(۲۳)

لَا يُسۡـَٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡـَٔلُونَ

لَا: نفی- يُسۡـَٔلُ: فعل مضارع مجهول- هو: نایب فاعل

خداوند از آنچه که می‌کند پرسیده نمی‌شود و بخاطر انجام اموری بازخواست نمی‌شود و کسی حق بازخواست او را ندارد چون حکم وی همه راست و عمل وی همه پاک است ولی همه‌ی بندگان از آنچه که می‌کنند مورد بازخواست و سئوال قرار می‌گیرند.

أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗۖ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡۖ هَٰذَا ذِكۡرُ مَن مَّعِيَ وَذِكۡرُ مَن قَبۡلِيۗ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٱلۡحَقَّۖ فَهُم مُّعۡرِضُونَ ﴿٢٤﴾

مگر جز او خدایانی گرفته‌اند! بگو برهان خویش بیارید این است ذکر کسانی که با من است و این است ذکر کسانی که پیش از من بودند، بلکه بیشترشان حقیقت را نمی‌دانند و خودشان اعراض گرانند.(۲۴)

أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗۖ

ٱتَّخَذُواْ: فعل ماضی- (و) فاعل- ءَالِهَةٗ: مفعول به-

در آیت پیش گفته بود أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗ

در این آیت أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗ گفت. البته این تکرار بی‌فایده نیست در آیت پیش قیاسی است و در این آیت تقلیدی است می‌گوید: آیا غیر از خدای تعالی خدایان و معبودان دیگری را خدای گرفتید و معبود خود ساختید؟

قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡۖ

هَاتُواْ: فعل امر- (و)فاعل- بُرۡهَٰنَكُمۡ: مفعول به

دلیل‌ها و برهان‌های علت اتخاذ خدا غیر از خدای تبارک و تعالی را عقلاً و نقلاً بگوئید و اعلام کنید.

هَٰذَا ذِكۡرُ مَن مَّعِيَ وَذِكۡرُ مَن قَبۡلِيۗ

هَٰذَا: مبتدا- ذِكْرُ: خبر

این قرآن راهنمای کسانی است که با من‌اند یعنی تنها من و همراهانم نیستیم که سخن از کلام خدا در شأن توحید و نفی شرک می‌گوئیم. این هم سخن کسانی است که با من هستند و نیز سخن کسانی است (پیغمبران پیشین) که پیش از من بودند.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

أَكْثَرُهُمْ: مبتدا- لَا يَعْلَمُونَ : فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر

اما اکثر آنان حق را نمی‌دانند و حق را از باطل نمی‌توانند تمییز و تشخیص دهند.

ٱلْحَقَّ فَهُم مُّعْرِضُونَ

ٱلْحَقَّ: مفعول به- هُمْ : مبتدا- مُّعْرِضُونَ : خبر

چون حق را از باطل نمی‌توانند تشخیص دهند بدین لحاظ از کلام حق روی بر می‌گردانند و از ایمان آوردن به خدای یکتا و متابعت رسول اللهﷺ روی گردانند.

سپس خداوند متعال برای تأکید و تبیین بیشتر مضمون کتب و رسالتهای آسمانی در امر توحید و یکتا پرستی، می‌فرماید:

وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِىٓ إِلَيْهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعْبُدُونِ ﴿۲۵﴾

پیش از تو هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر به او وحی کردیم که خدائی بجز من نیست، پس عبادت من کنید.(۲۵)

وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِىٓ إِلَيْهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعْبُدُونِ

ـه: اسم أنَّ- إِلَٰهَ: اسم لای نفی جنس- خبر لای جنس محذوف- انا: بدل، جمله خبر أنَّ

و پیش از تو هیچ رسولی نفرستاده‌ایم مگر اینکه به او وحی کردیم که خدای جهانیان یکی است و غیر از او خدایی نیست پس تنها مرا بپرستید و عبادت کنید. تمام انبیاء مرسلین به عقیده توحید اجماع کرده‌اند و تمام پیغمبران رسالتشان پرستش خدای یگانه بوده است چون غیر از خدای یکتا کسی اهلیت و شایستگی خدای را ندارد که مورد پرستش قرار گیرد این توحید هم به دلایل عقلی و هم با دلایل فطری به ثبوت رسیده است.

وَقَالُوا۟ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحْمَٰنُ وَلَدًا ۗ سُبْحَٰنَهُۥ ۚ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿۲۶﴾

گفتند: خدای رحمان پسران دارد. او منزه است [فرشتگان پسران نیستند] بلکه بندگان گرامی‌اند. (۲۶)

وَقَالُوا۟ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحْمَٰنُ وَلَدًا ۗ سُبْحَٰنَهُۥ

اَتَّخَذَ: فعل ماضی- اَلرَّحۡمَٰنُ: فاعل- وَلَدًا: مفعول به- سُبۡحَٰنَهُۥ: مفعول مطلق

و گفتند خدای بسیار بخشنده و مهربان فرزندانی از ملائکه فرا گرفت. حاشا هرگز چنین نیست او از این تخصیص یعنی داشتن ولد پاک و منزه است و نیازی هم به گرفتن فرزند ندارد.

بَلۡ عِبَادٞ مُّكۡرَمُونَ

مبتدا محذوف- عِبَادٞ: خبر

بلکه فرشتگان بندگان گرامی داشته شده و نواخته شدگان نزد خدای مهربان‌اند نه اتخاذ ولد.

لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ ﴿۲۷﴾

که به گفتار از خدا پیشی نگیرند و به فرمان او کار کنند.(۲۷)

لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ

لَا يَسۡبِقُونَهُۥ: فعل مضارع- (و)فاعل- ـه: مفعول به

آن فرشتگان بدون اذن خدای تعالی سخن نمی‌گویند و قادر به شفاعت کسی نیستند و کاری بدون حکم او نمی‌توانند اجرا کنند. پس ایشان در نهایت اطاعت برای حق تعالی قرار دارند و چنانکه سخنشان تابع سخن پروردگار است، عملشان نیز مبتنی بر امر وی می‌باشد.

يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ وَهُم مِّنۡ خَشۡيَتِهِۦ مُشۡفِقُونَ ﴿۲۸﴾

هر چه جلو رویشان هست و هر چه پشت سرشان هست می‌داند و شفاعت، جز برای آنکه خدا رضایت دهد، نمی کنند و از ترس وی لرزانند.(۲۸)

يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يَشۡفَعُونَ

يَعۡلَمُ: فعل مضارع- فاعل (هو)- مَا: مفعول به- بَيۡنَ: مفعول‌فیه

خدای تعالی آنچه را پیش از این کرده‌اند یعنی اعمال گذشته و آنچه را پس از این کنند یعنی عملی که در آینده خواهند کرد آگاه و داناست و بدون اجازه و رضای او کسی شفاعت نمی‌کند.

پیش وجود همه آیندگان   بیش بقای همه پایندگان
سابقه سالار جهان قدم   مرسله پیوند گلوی قلم

إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ وَهُم مِّنۡ خَشۡيَتِهِۦ مُشۡفِقُونَ

هُمۡ: مبتدا- مُشۡفِقُونَ: خبر

کسی شفاعت نمی‌توانند بکنند مگر کسانی را که خداوند به جهت قربشان چنین اجازه‌ای بدهند در حالیکه از ترس اینکه خداوند همه را می‌داند ترسان و لرزان‌اند.

خوف و خشیت حلیه‌ی اهل دل است   امن بی‌پروایی شأن غافل است

وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَٰهٌ مِّن دُونِهِۦ فَذَٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿۲۹﴾

هر که از آنها گوید: من نیز به جز الله خدا هستم، پس ما او را به آتش دوزخ کیفر خواهیم کرد و ستمگران را چنین سزا می دهیم.(۲۹)

وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَٰهٌ مِّن دُونِهِۦ فَذَٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ ۚ

هر کسی از ایشان (فرشتگان) بفرض بگویند: غیر از خدا من هم معبودی هستم، سزای وی را آتش دوزخ می‌گردانیم.

كَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلظَّٰلِمِينَ

كَذَٰلِكَ: مبتدا- نَجْزِي: فعل مضارع- نحن: فاعل- ٱلظَّٰلِمِينَ: مفعول به

و این سزایی است که به ظالمان و متجاوزین نیز داده می‌شود. پس یک مخلوق چگونه می‌تواند ادعای خدایی بکند در حالیکه خود احتیاج به خالق باریتعالی دارد.

کیست درین دیرگه دیر پای کاولمن الملک زند جز خدای

أَوَلَمْ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ أَنَّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَٰهُمَا ۖ وَجَعَلْنَا مِنَ ٱلْمَآءِ كُلَّ شَىْءٍ حَىٍّ ۖ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۰﴾

مگر کسانی که کافرند ندانند که آسمانها و زمین پیوسته بود و از هم بازشان کردیم و هر چیز زنده‌ای را از آب آفریدیم، پس چرا ایمان نیاورند؟(۳۰)

أَوَلَمْ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ أَنَّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَٰهُمَا ۖ

أَوَلَمْ يَرَ: فعل مضارع مجزوم- ٱلَّذِينَ: فاعل

آیا نمی‌بینند آنانکه ایمان نیاوردند و نگرویدند که آسمان یک طبقه بود و ما آن را با قدرت مطلقه و حکمت حاکمه خود هفت طبقه کردیم و زمین یک طبقه بود هفت طبقه کردیم، در میان آسمان و زمین هوا نبود که هر دو بهم پیوسته بودند ما آنها را از هم جدا کردیم آسمان را با قدرت خود در هوا نگهداشتیم،

نیست از بهر آسمان ازل نردبان پایه به زعلم و عمل

به زمین آب دادیم اینها همه و همه بقدرت مطلقه ما هستند و کسی قادر نیست ادعای مالکیت کند و این سرگشتگی آسمان و زمین از بهر انسانها بوجود آوردیم که رحمت ما به جنبندگان است. تا از آن بهره گیرند و شکرگزار باشند.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند تا تو نانی بدست آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

وَجَعَلْنَا مِنَ ٱلْمَآءِ كُلَّ شَىْءٍ حَىٍّ

جَعَلْنَا: فعل ماضی- نا (فاعل)-كُلَّ : مفعول به

و به زمین آب دادیم از آسمان باران بارانیدیم و زمین از نبات و گیاهان پر شد، تا برای منافع و مصالح آدمیان و جنبندگان مورد استفاده قرار گیرند.

همه این نعمتها بدانجهت بود تا در نگرند و بدانند که برای همه این کرده‌ها کردگاری هست و برای این آفریده‌ها آفریدگاری.

**همه را از طریق حکمت و داد		آنچه بایست بیش از آن همه داد**

شیخ سعدی گفت:

**ز مشرق به مغرب مه و آفتاب،		روان کرد و بنهاد گیتی بر آب**

أَفَلَا يُؤْمِنُونَ

آیا مشرکان با مشاهده این آیات و نشانه‌های روشن و آشکار به خدای یکتا نمی‌گروند و ایمان نمی‌آورند؟

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿۳۱﴾

و در زمین لنگرها کردیم که نلرزاندتان و در آن دره‌ها و راه‌ها کردیم شاید آنها هدایت یابند.(۳۱)

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ

جَعَلْنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- فِجَاجًا : مفعول به- سُبُلًا : بدل

و در زمین کوههای بلند بوجود آوردیم تا زمین نجنبد و انسانها در لرزش آن تباه نشوند یعنی کوهها را از برای زمین میخ قرار دادیم. **شیخ سعدی گفت:**

**زمین از تب لرزه آمد ستوه		فرو کوفت بر دامنش میخ کوه**

مختومقلی فراغی گفت: «ترجمه»

زمین را کوه میخ است ای برادر تپه گوید کوه

چکاوک می بگوید بلبلم گنجشک گوید زاغ

و در زمین یعنی در میان کوه‌ها راه‌های گشادی پدید کردیم تا اینکه ارتباط انسانها با مسافت کوتاه برقرار شود و به هدفشان برسند و با دیدن این آثار صنع الهی به ذات صانع آن پی ببرند و هدایت یابند.

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ ﴿۳۲﴾

آسمان را سقفی محفوظ کردیم ولی آنها از عبرتهای آسمانی روی گردانند.(۳۲)

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا

جَعَلْنَا : فعل ماضی- (نا) فاعل- السَّمَاءَ : مفعول به- سَقْفًا : مفعول به ثانی- مَّحْفُوظًا: نعت

چون تنها آرامش و سکون زمین برای زندگی انسان کافی نیست بلکه از آسمان نیز آسوده خاطر باشند می‌فرماید:
ما آسمان را همچون سقفی بی‌ستون نگهداشتیم تا بر روی زمین نیفتد و باعث تباه انسانهای روی زمین نشود.

وَهُمْ عَنْ ءَايَٰتِهَا مُعْرِضُونَ

هُمْ: مبتدا- مُعْرِضُونَ: خبر

ولی ایشان با مشاهده این همه قدرت و نشانه‌های توحید که بر وجود صانع پروردگار دلالت تام دارد روی گردان‌اند و از آن عبرت نمی‌گیرند.

شیخ سعدی گفت:

اول دفتر به نام ایزد دانا | صانع و پروردگار حی توانا
اکبر و اعظم خدای عالم و آدم | صورت خوب آفرید و سیرت زیبا
هر که نداند سپاس نعمت امروز | حیف خورد بر نصیب رحمت فردا

وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٣٣﴾

اوست که شب و روز را آفریده و خورشید و ماه که هر یک در فلکی شناورند.(۳۳)

وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ

هُوَ: مبتدا- ٱلَّذِي: خبر

و او خدایی است که به قدرت کامله خود شب را بیافرید تا در آن بیاسایند و رفع خستگی کنند و روز روشن را بیافرید تا در آن به کسب معاش و روزی خود بپردازند و خورشید و ماه را بیافرید که در حال چرخش‌اند و بر مداری می‌گردند که دارای نظم و ترتیب خاصی است.

مولانا گفت:

آفتاب اعواض را کامل نمود | لاجرم بازارها در روز بود
تا که قلب و نقد نیک آید پدید | تا بود از غبن و از حمله بعید
تا که نورش کامل آمد در زمین | تاجران را رحمه للعالمین

كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ

كُلٌّ: مبتدا- يَسْبَحُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر

هر یک از این خورشید و ماه در مداری می‌چرخند و به حکم پروردگار خود بخود می‌چرخند و الله اعلم که هر یک از ادله‌های فوق در عصر حاضر که آیات قرآن کریم بر جبین علوم جدید می‌درخشند، برای ایمان آوردن مردم جهان کافی است.

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ ٱلْخُلْدَ أَفَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ ٱلْخَـٰلِدُونَ (۳٤)

پیش از تو هیچ انسانی را عمر ابد ندادهایم آیا اگر تو بمیری چگونه آنان جاویدان باشند؟(۳٤)

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ ٱلْخُلْدَ

این جواب مشرکان قریش است که هلاک پیغمبر را آرزو می‌کردند می‌گفتند *نتربص به ریب المنون* یعنی، چشم نهاده‌ایم به آنان که او بمیرد و از او راحت شویم. رب‌العزه گفت: اگر تو بمیری ایشان نیز می‌میرند. *کل نفس ذائقه الموت.*

أَفَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ ٱلْخَـٰلِدُونَ

مِّتَّ: فعل ماضی- (ت)فاعل- هُمْ: مبتدا- ٱلْخَـٰلِدُونَ: خبر

آیا ای پیغمبر اگر تو بمیری ایشان زنده و پاینده خواهند بود؟ یعنی مرگ سراغ ایشان را نیز خواهد گرفت مسلماً ایشان نیز از مرگ نجات نخواهند یافت. **عایشه (رض)** از مصطفیﷺ روایت می‌کند که گفت: هر که را بعد از من مصیبتی رسد به وفات عزیزی پس وفات من یاد کند و خود را به آن تعزیت و تسلیت دهد. پس وفات مصطفیﷺ را چنانکه در اخبار و آثار نقل شده و روایت شده است بیاوریم.

از **جابربن عبدالله و عبدالله بن عباس** که گفتند: آن روز که جبرئیل امین پیک حضرت، از آسمان عزت فرود آورد. مصطفیﷺ گفت: یا جبرئیل برای ما از قهر مرگ خبر داده‌اند که هنگام رفتن نزدیک است. آنگه رسول خدا به **بلال** فرمود تا نداکرد. گفت الصلوه جامعه مهاجر و انصار همگی در مسجد حاضر شدند یاران گفتند ای سید چه گوئیم به کدام زبان تو راستائیم و ثنای تو به سزای تو کی توانیم، تو ما را چون پدر مهربان بودی و چون برادر مشفق نصیحت کردی، برای مهجوران شفیع بودی و برای مریدان دلیل بودی. خلق را بدین اسلام و ملت درست خواندی. آنگه رسول خداﷺ سوگند نهاد بر یاران که به یگانگی خدا و بحق هر کسی بر من قصاصی است برخیزد و همین ساعت از من قصاص خواهد قبل از قصاص قیامت و این سخن سه بار گفت سرانجام پیری به نام **عکاشه** از میان قوم برخاست تا نزدیک مصطفیﷺ رسید و گفت یا رسول الله اگر شما سه بار سوگند نمی‌خوردی من برنمی‌خاستم به جهت این سخنی که خواهم گفت پدر و مادرم فدای تو باد. وقتی من با تو در غزایی بودم و خداوند ما را نصرت داد چون بازگشتم ناقه‌ی من پیش ناقه‌ی تو (شتر) آمد من از ناقه فرود آمدم تو بر پهلوی من زدی نمی‌دانم مرا به قصد زدی یا به قصد ناقه. آنگه به بلال فرمود تا به خانه **فاطمه** رود و قضیب بیاورد **(شاخه بریده شده، شلاق)** فاطمه گفت ای بلال پدر من قضیب از بهر چه می‌خواهد؟ و امروز نه روز حج است و نه روز غزا بلال گفت ای فاطمه سخت غافل نشسته و از حال و کار پدر بی‌خبر مانده‌ای که دنیا را وداع می‌کند و ساز رفتن آخرت مهیا می‌کند و از نفس خود قصاص می‌دهد. فاطمه گفت ای بلال چه کسی دلش می‌آید که از رسول خدا قصاص می‌خواهد؟ ای بلال اگر ناچار باشد باری حسن و حسین را بگوی تا حواله آن قصاص را به خود بگیرند و آن حکم برایشان برانند نه بر رسول خدا، بلال قضیب آورد و بدست رسول داد. و رسول قضیب را بدست **عکاشه** داد.

ابوبکر و **عمر** چون آن حال بدیدند برخاستند و گریان و سوزان گفتند ای **عکاشه** قصاص رسول الله را از ما بگیر و قضیب بر ما بزن. رسول خدا فرمود بنشین ای ابوبکر و عمر.

علی بن ابی طالب برخاست و گفت آن قصاص بر ما بران. رسول خداﷺ فرمود ای علی بشین. **حسن** و **حسین** بزاری پیش آمدند و خویشتن را بر **عکاشه** عرض کردند. همچنان رسول خدای ایشان را دلخوش داد و ساکن کرد و گفت. بنشینید.

پس گفت ای عکاشه بزن اگر می‌زنی. عکاشه گفت یا رسول الله آن روز که آن قضیب بر من زدی پهلوی من برهنه بود، رسول جامه از پهلو باز گرفت چنانکه خورشید شعاع و نور خود بر زمین افکند آنگه که درخشش پهلوی رسول الله بر قوم افتاد یاران همه فریاد وغریو در گرفتند. عکاشه بر جست و روی بر پهلوی رسول مالید وی گفت فداک ابی وامی. پدر و مادر من فدای تو باد چه جای آنست که من از تو قصاص خواهم عکاشه را هزار جان بایستی که فدای این ساعت کردی، و بر پیغمبر عفو کرد تا اینکه خداوند او را روز قیامت عفو کند پس رسول خدا همان روز بیماری به وی در آمد. هیجده روز بیمار بود. از **عایشه** نقل است که چون بیماری پیامبرﷺ سنگین شد بلال آمد و برای نماز اذان گفت پیامبر فرمود: به **ابوبکر** بگوئید با مردم نماز بگزارد. من گفتم ابوبکر مردی است که صدایش زیر و کوتاه است ممکن است صدای او را مردم مقتدی نشنوند دستور فرمایی عمر نماز بگذارد فرمود به ابوبکر بگوئید با مردم نماز بگزارد ابن عباس می‌گوید، وقت نماز فرا رسید پیامبرﷺ فرمود به ابوبکر بگوئید با مردم نماز بگزارد، همینکه او در محراب پیامبرﷺ ایستاد شروع به گریستن کرد و افرادی هم که پشت سر او بودند گریستند و گریه بواسطه‌ی نبودن پیغمبر شدت پیدا کرد،

مؤذن برگشت و گفت به پیامبر بگوئید دستور فرماید شخص دیگری نماز بگزارد که ابوبکر از شدت گریه نمی‌تواند نماز بگزارد، حفصه گفت به عمر بگوئید نماز بگزارد، او هم پیش عمر رفت و گفت نماز بگزارد همینکه پیامبرﷺ صدای تکبیر عمر را شنید فرمود: این کیست که صدای تکبیرش را می‌شنوم؟ همسران پیامبر گفتند عمر بن خطاب است. فرمود شما مثل زنان اطراف یوسف هستید به ابوبکر بگوئید با مردم نماز بگزرد.

از **ابوملیکه** روایت است که پیامبرﷺ در بیماری مرگ خود فرمود: ابوبکر را پیش من بیاورید. عایشه گفت ابوبکر مردی رقیق است و می‌گرید اگر می‌خواهید عمربن‌خطاب را خبر کنیم فرمود: ابوبکر را پیش من بیاورید. عایشه دو مرتبه گفت او گریه می‌کند اجازه دهید عمر بن خطاب را بیاوریم. فرمود. شما مانند زنان اطراف یوسف هستید، ابوبکر و پسرش را پیش من بیاورید تا نامه‌ای نوشته شود و کسی در امر خلافت ابوبکر طمع نکند یا آرزویی برای خود تصور نکند. و خداوند عزوجل به **ملک‌الموت** فرمود. بروید و به پیش حبیب من فرود آئید و روح او را به بهترین وجه قبض کنید.

ملک الملک از آسمان فرود آمد مانند اعرابی بر در حجره رسول اللهﷺ بایستاد پس گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوه **عایشه** گفت ای فاطمه! مردی بر در است او را جواب ده و باز گردان، فاطمه

گفت براستی رسول خدا مشغول به خود است. دیگر بار همان ندا کرد و همان جواب شنید. سوم بار ندا کرد و گفت.

السلام علیکم یا اهل بیت النبوه و معدل الرساله و مختلف الملائکه أدخل فلابد من الدخول؛ داخل کن که ناچارست در آمدن، رسول خدا آواز ملک الموت بشنید گفت ای فاطمه کیست که بر در است؟ گفت یا رسول الله مردی بر در است که دستور در آمدن می‌خواهد و ما یکبار و دو بار او را جواب دادیم سوم بار آوازی داد که از آن موی بر اندام من برخاست و شانه‌ام بلرزید. رسول خدا او را گفت ای فاطمه جان پدر دانی کیست که بر در است؟ ***هذا هادم اللذات و مفرق الجماعات، هذا مرمل الازواج و مؤتم الاولاد هذا مخرب الدور و عامر القبور.*** این شکننده‌ی کامهاست جداکننده‌ی جمع‌هاست، قطع کننده‌ی پیوندهاست، زنان را بیوه کند. طفلان را یتیم کند خانه‌ها را خراب کند گورها را آباد کند، دوستان را از یکدیگر جدا کند این ملک الموت است. آنگه گفت داخل شو. ملک الموت در آمد رسول خدا چون او را دید گفت به زیارت آمدی یا به قبض روح؟ گفت:

هم به زیارت آمدم و هم به قبض روح اگر دستوری دهی که الله تعالی مرا چنین فرمود که به حضور تو بیایم و روح تو را با اجازه‌ی تو قبض کنم وگرنه باز گردم. رسول خدا گفت: ای ملک الموت ***این خلفت حبیبی جبرئیل*** آن دوست من جبرئیل راکجا گذاشتی گفت در آسمان دنیا و فرشتگان او را تعزیت می‌دهند، تا در این سخن بودند جبرئیل در آمد و بر بالین مصطفیﷺ بنشست. رسول خداﷺ گفت: ای جبرئیل اینک طومار عمر ما درنوشتند و گوشوار مرگ در گوش بندگی ما کردند و سفر قیامت در پیش ما نهادند از لطف الهی و ذخایر غیبی به ما نشانی ده و در آن نشان ما را بشارتی ده تا به خوشدلی ما ودیعت غیبی بسپاریم. گفت تو را بشارت می‌دهم به آن که درهای دوزخ استوار ببستند و درهای بهشت گشادند و جنات مأوی را بیاراستند و آذین بستند و جویهای آن مطرد گشت و درختان آن متدلی شد و حوران خویشتن را بیاراستند به استقبال روح تو ای محمد!

گفت ای جبرئیل خدای را ثنا می‌گویم و سپاس داری می‌کنم بر نعمتهای ریزان و نواختهای بی‌کران. اما این نبود که من پرسیدم به من بشارت بده. گفت اول کسی که از خاک بر آید تو باشی و اول کسی که در حضرت عزت بندگان را شفاعت کند تو باشی و اول کسی که شفاعت تو قبول کنند و مرادش برآورند تو باشی.[1]

در **حدیث شریف** از عایشه رضی الله عنها روایت است که: پیغمبرخداﷺ در شصت‌وسه سالگی وفات نمودند.

كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٣٥﴾

هر نفسی چشنده مرگ است شما را برای امتحان بخیر و شر دچار کنیم و سوی ما بازگشت یابید.(۳۵)

---

[1] -کشف الاسرار ج ۶ ذیل آیه

كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ

كُلُّ : مبتدا- ذَآئِقَةُ: خبر

هر نفسی در دنیا چشندهٔ مرگ است چه پیغمبر و چه غیر او باشد تنها جاوید خداست و بس.

شیخ سعدی گفت:

چو آهنگ رفتن کند جان پاک — چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

وَنَبْلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلْخَيْرِ فِتْنَةً

و شما را به بدی یعنی با بلاها و مصیبت‌ها و به نیکویی‌ها و عطاها و نعمت‌ها می‌آزمائیم تا این همه سختی‌ها و یا خوشی‌ها را بشما می‌نمائیم که ببینیم کدامیک از شما بر بلا و شداید شاکر و صابر است.

وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ

و به سوی ما باز گردانیده خواهید شد و پاسخ اعمال خود را خواهید داد.

وَإِذَا رَءَاكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا ٱلَّذِى يَذْكُرُ ءَالِهَتَكُمْ وَهُم بِذِكْرِ ٱلرَّحْمَٰنِ هُمْ كَٰفِرُونَ ﴿٣٦﴾

و چون کسانیکه کافرند تو را بینند، تو را به استهزاء گرفته گویند، همین است که خدایانتان را]بزشتی[یاد می کند؟ و در حالیکه آنها، خودشان، قرآن خدای رحمان را منکرند.(۳۶)

وَإِذَا رَءَاكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا

سبب نزول این آیت آن بود که **ابوجهل** و **ابوسفیان** با جمعی از قریشیان نشسته بودند رسول خدا به ایشان برگذشت. بوجهل از روی تمسخر به ابوسفیان گفت: این پیغمبر بن عبد مناف، ابو سفیان گفت: چه اشکالی دارد که پیغامبری از بن عبد مناف باشد. پس رب العزه گفت ای محمد چون توبه ایشان گویی که بتان را می‌پرستید در حالیکه آن بتان شایسته پرستش نیستند و خدایی را نشایند. ایشان از روی تمسخر با یکدیگر می‌گویند، این است که از بتان ما عیب می‌گیرند و می‌گویند ایشان شایسته الهیت نیست. تا ما را از پرستش آن بتان باز دارند.

أَهَٰذَا ٱلَّذِى يَذْكُرُ ءَالِهَتَكُمْ

أَهَٰذَا: مبتدا- ٱلَّذِى : خبر

مشرکان بر پیغمبرﷺ از روی تمسخر و تحقیر می‌گویند آیا این آن کسی است که پیوسته خدایان شما را به بدی و مذمت یاد می‌کند آیا برای او شایسته است که چنین گوید و چنین کند؟ یعنی که بر رسول اللهﷺ گفتند که عیب بتان می‌گوید:

وَهُم بِذِكْرِ ٱلرَّحْمَٰنِ هُمْ كَٰفِرُونَ

هُمْ: مبتدا- هُمْ: توکید- كَٰفِرُونَ: خبر

و حال آنکه این مشرکان دوست ندارند از بتان بی‌جان خودشان بدگوئی شود به قرآن خداوند رحمان کافرند و آن را باور ندارند و کتاب بر حق او را انکار می‌کنند.

خُلِقَ ٱلْإِنسَٰنُ مِنْ عَجَلٍ سَأُوْرِيكُمْ ءَايَٰتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ﴿۳۷﴾

انسان از شتاب خلق شده، آیه‌هایم را بشما نشان خواهم داد، بشتاب از من مخواهید.(۳۷)

خُلِقَ ٱلْإِنسَٰنُ مِنْ عَجَلٍ

خُلِقَ: فعل ماضی مجهول- ٱلْإِنسَٰنُ: فاعل

در این عبارت **مسندالیه** که آن کلمه خدای تعالی است حذف شده است. می‌گوید: انسان عجول آفریده شده است و خلق و خوی او ذاتاً عجول و شتابزده است. در بیان **سبب نزول** آمده است: آیه‌ی کریمه در باره قریش نازل شد که آن‌ها عذاب را به شتاب می‌خواستند.

سَأُوْرِيكُمْ ءَايَٰتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ

زود باشد که بشما نشانه‌های عقوبت و عذاب خود را بنمائیم که آن در دنیا واقعه بدر بود و در آخرت آتش جهنم پس در وقوع آن شتاب مکنید که آمدن آن در روز قیامت حتمی و قطعی است و جای هیچگونه شک و تردیدی نیست.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿۳۸﴾

گویند اگر راست می گوئی این وعده کی می‌رسد.(۳۸)

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ

مَتَىٰ: مفعول فیه، خبر مقدم- هَٰذَا: مبتدا موخر- ٱلْوَعْدُ: بدل

این در **شأن النصر بن الحارث** آمد که در عذاب شتاب می‌کرد و در آن استهزاء می‌کرد و می‌گفت اگر رسالت تو درست و به حق است پس برای ما از آسمان عذابی فرو فرستد و از طرفی هم عده‌ای از مؤمنان بودند که در نزول عذاب برای کافران عجله می‌کردند. رب العزه گفت: مرا در فرستادن عذاب مشتابانید که ما در وقت خود یعنی در زمان وعده خود آن عذاب را به ایشان می‌نمائیم آن عذاب در دنیا همانطوریکه گفتیم روز بدر بود و در آخرت آتش جهنم.

لَوْ يَعْلَمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ حِينَ لَا يَكُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ ٱلنَّارَ وَلَا عَن ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿۳۹﴾

اگر کسانیکه کافرند، از آن موقع که آتش را از چهره‌های خویش و پیشانی‌های خویش باز نتوانند داشت و یاری نشوند. خبر می‌داشتند [وقوع آن بشتاب نمی‌خواستند]. (۳۹)

لَوْ يَعْلَمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ حِينَ لَا يَكُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ ٱلنَّارَ وَلَا عَن ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

يَعْلَمُ: فعل مضارع- ٱلَّذِينَ: فاعل

اى كاش كافران بدانند هنگامى را كه نمى‌توانند از جلو خود آتش جهنم را باز دارند، و نه مى‌توانند از پس و از پشت‌هاى خويش آن آتش را بردارند هيچ يارى‌دهنده و كمک كننده‌اى كه بتواند عذاب را از ايشان بردارند نمى‌يابند پس كافران در وقوع چنين عذابى عجله نكنند زود باشد كه اين عذاب را خواهند چشيد و خواهند فهميد آنچه كه پيغمبرﷺ گفته راست و درست است و آنچه كه خودشان از روى تمسخر و تحقير مى‌گفتند باطل و نادرست است.

بَلْ تَأْتِيهِم بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿۴۰﴾

ولى [قيامت] ناگهان به آنها بيايد و مبهوتشان كند و دفع آن نتوانند و مهلت نيابند.(۴۰)

بَلْ تَأْتِيهِم بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ

فَتَبْهَتُهُمْ: مات و مبهوت كند

بلكه قيامت ناگهان به سراغشان مى‌آيد و ايشان را مات و متحير گرداند و كسى قادر نخواهد بود آن را از ايشان دفع كند وبه ايشان مهلت توبه و معذرت خواهى داده نخواهد شد.

وَلَقَدِ ٱسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِٱلَّذِينَ سَخِرُواْ مِنْهُم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿۴۱﴾

پيش از تو نيز پيغمبرانى استهزاء شدند و بر آن كسان كه تمسخرشان كرده بودند، عذابى كه به استهزاى آن مى‌پرداختند، وقوع يافت.(۴۱)

وَلَقَدِ ٱسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِٱلَّذِينَ سَخِرُواْ مِنْهُم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ

فَحَاقَ: دامنگير شد، فعل ماضى-مَّا : فاعل

بدرستى كافران قريش با توهمان كارى مى‌كنند كه با پيغامبران پيشين مى‌كردند، اى محمدﷺ تو بخاطر استهزاء و تحقير ايشان دلتنگ مباش ما همچنانكه استهزاءكنندگان پيشين را جزا داده بوديم ايشان را هم جزاء خواهيم داد. هر كارى كه كفاران پيشين از بد انجام دادند خود به آن گرفتار شدند، مطمئين باشيد كه هر كار بدى با شما كنند بر سر ايشان همان خواهد آمد كه به سر كافران پيشين از استهزاء كنندگان آمده است.

چو بد كردى مباش ايمن ز آفات — كه واجب شد طبيعت را مكافات

قُلْ مَن يَكْلَؤُكُم بِٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ مِنَ ٱلرَّحْمَٰنِ ۗ بَلْ هُمْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِم مُّعْرِضُونَ ﴿۴۲﴾

بگو چه كسى شب و روز از عذاب خداى رحمان نگهتان مى‌دارد؟ ولى آنها از ياد كردن پروردگارشان روى گردانند. (۴۲)

قُلۡ مَن يَكۡلَؤُكُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ مِنَ ٱلرَّحۡمَٰنِۗ

مَن: مبتدا- يَكۡلَؤُكُم: فعل مضارع-كم: مفعول به-(هو) فاعل، جمله خبر

ای محمدﷺ به استهزاء کنندگان بگو که چه کسی شما را شب و روز از عذاب خدای تعالی و انتقام او نگه می‌دارد؟ آیا کسی قادر هست چنین منعی را بکند و از عذاب او شما را مصون دارد؟

بَلۡ هُمۡ عَن ذِكۡرِ رَبِّهِم مُّعۡرِضُونَ

هُمۡ: مبتدا- مُّعۡرِضُونَ: خبر

بلکه آنان از یاد و قرآن و موعظه و پند و اندرزی که در آن است روی گردان و گریزان‌اند پس چگونه از عذاب خدای تعالی نمی‌ترسند؟

أَمۡ لَهُمۡ ءَالِهَةٞ تَمۡنَعُهُم مِّن دُونِنَاۚ لَا يَسۡتَطِيعُونَ نَصۡرَ أَنفُسِهِمۡ وَلَا هُم مِّنَّا يُصۡحَبُونَ ﴿٤٣﴾

مگر خدایانی غیر ما دارند که حفظشان کنند، آنها نتوانند خودشان را یاری کنند و از جانب ما نیز یاری کرده نشوند.(۴۳)

أَمۡ لَهُمۡ ءَالِهَةٞ تَمۡنَعُهُم مِّن دُونِنَاۚ

لَهُمۡ: جار و مجرور خبر مقدم-ءَالِهَةٞ: مبتدا مؤخر

آیا اینکه ایشان خدایانی دارند که بتوانند مانع عذاب شود و ایشان را از عذاب برهاند.

لَا يَسۡتَطِيعُونَ نَصۡرَ أَنفُسِهِمۡ وَلَا هُم مِّنَّا يُصۡحَبُونَ

لَا يَسۡتَطِيعُونَ: فعل مضارع-(و)فاعل-نَصۡرَ: مفعول به

این بتان که به گمان ایشان الهه‌اند نمی‌توانند و قادر نیستند بر نفسهای خود یعنی اگر کسی با ایشان مکروهی خواهد از کسر و قلع و تلویث و امثال آن از خود دفع کنند چه برسد که عذاب را از دیگران دفع کنند.

بَلۡ مَتَّعۡنَا هَٰٓؤُلَآءِ وَءَابَآءَهُمۡ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡعُمُرُۗ أَفَلَا يَرَوۡنَ أَنَّا نَأۡتِي ٱلۡأَرۡضَ نَنقُصُهَا مِنۡ أَطۡرَافِهَآۚ أَفَهُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ﴿٤٤﴾

اینان و پدرانشان را بر خوردار کردیم تا عمرهایشان دراز شد مگر نمی‌بینند که ما داریم این سرزمین را از اطراف آن نقصان می‌دهیم پس چگونه ایشان بتوانند بر آن غالب شوند؟ (۴۴)

بَلۡ مَتَّعۡنَا هَٰٓؤُلَآءِ وَءَابَآءَهُمۡ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡعُمُرُۗ

مَتَّعْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- هَٰٓؤُلَآءِ: مفعول به

ما برای رساندن عذاب برای مشرکان عجله و شتاب نمی‌کنیم بلکه ما ایشان را از انواع نعمت‌ها و خوشی زندگی بهره‌مند می‌سازیم و عمرشان را طولانی می‌گردانیم تا بدان عمر دراز و بدان زندگی خوش مغرور گشته مرتکب گناه شوند. و سرانجام آرام آرام شیشه عمرشان را می‌شکنیم و ایشان را در روز موعد عقوبت خواهیم کرد و کسی قادر نیست آن عذاب و عقوبت را دفع نماید.

أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي ٱلْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَآ

(نا) اسم أنَّ- نَأْتِي: فعل مضارع- (نحن)فاعل، جمله خبر- ٱلْأَرْضَ: مفعول به

مگر این مشرکان نمی‌بینند که ما به این قوم و پدرانشان انواع نعمتها و امن و آسایش و عیش خوش بخشیدیم روزی از دستشان خواهیم گرفت؟ و ما به سراغ زمین می‌آئیم و از نعمت و قدرت و صحت و جاه و مقام آن گروه می‌کاهیم و در عوض به نعمت گروه دیگر می‌افزائیم؟

أَفَهُمُ ٱلْغَٰلِبُونَ

هُمْ: مبتدا- ٱلْغَٰلِبُونَ: خبر

آیا بعد از این همه صحبت و بیان آشکار، ایشان از غالبین‌اند یا پیغمبر و مؤمنان از جمله غالبین خواهند بود؟

قُلْ إِنَّمَآ أُنذِرُكُم بِٱلْوَحْيِ ۚ وَلَا يَسْمَعُ ٱلصُّمُّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ ﴿٤٥﴾

بگو من فقط شما را به وحی بیم می‌دهم و کران چون بیم داده شوند، دعوت نشنوند.(۴۵)

قُلْ إِنَّمَآ أُنذِرُكُم بِٱلْوَحْيِ

ای پیغمبر به ایشان بگو ای کافران! تصور نکنید که من هر آنچه می‌خوانم از خود می‌گویم و بدانید که من با سخنان ساخته و بافته خود شما را بیم نمی‌کنم بلکه شما را با وحی و کلام خداوند بیم می‌دهم.

وَلَا يَسْمَعُ ٱلصُّمُّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ

لَا يَسْمَعُ: فعل مضارع- ٱلصُّمُّ:فاعل- ٱلدُّعَآءَ: مفعول به

اگر شما آن بیم را نمی‌شنوید و گوششان از شنیدن کلام حق کر است جای تعجب نیست، چونکه افراد کر هنگامی که انذار می‌شوند سخنان را نمی‌شنوند بلکه گوش شنوایی لازم است که سخن حق را بشنود و از آن پند گیرد و در عمل بکار اندازد. چنانکه در سوره الملائکه گفت:«*ان تدعوهم لا یسمعوا دعاءکم*» جای دیگر گفت: «*یوم یدعوکم فیستجیبون بحمده*».

وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَٰوَيْلَنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ﴿٤٦﴾

اگر دمی (شمه‌ای) از عذاب پروردگارت به ایشان رسد گویند: ای وای بر ما! که ستمگران بوده‌ایم.(۴۶)

وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

مَّسَّتْهُمْ: به ایشان برسد، فعل ماضی-هُمْ: مفعول به- نَفْحَةٌ: فاعل

اگر به آن مشرکان کوچکترین عذابی که در روز قیامت از جانب پروردگار تو به ایشان برسد خوار و ذلیل و فروتن شوند و از نهایت اضطراب و حیرت خواهند گفت وای برما که از ستمگران بوده‌ایم و بدرستیکه بوسیله شرک و تکذیب بر نفس خود ستم کرده‌ایم.

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ (۴۷)

روز رستاخیز ترازوهای درست نهیم و کسی به هیچ وجه ستم نبینند و اگر هموزن دانه خردلی باشد بیاریمش که ما بس حسابگرانیم.(۴۷)

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا

نَضَعُ: فعل مضارع- فاعل(نحن)- الْمَوَازِينَ: مفعول به

و ما میزان عدل و داد را در روز قیامت قرار خواهیم داد.

ابن عباس گفت: آن ترازویی است که دارای دو کفه است که در آن اعمال نیک و بد انسانها وزن کرده می‌شود. پس اگر نیکی‌ها زیاد باشد در بهترین صورت می‌آید و اگر بدیها زیاد باشد در بدترین صورت دیده می‌شود. و هیچ نفسی ستم دیده نمی‌شود یعنی از اعمالشان چیزی کاسته نمی‌شود.

وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا

هو: اسم كَانَ - مِثْقَالَ: خبر كَانَ

اگرچه به اندازه‌ی دانه‌ی خردلی که کوچکترین دانه است کار نیک یا بدی انجام داده باشد آن را در ترازوی اعمالشان می‌سنجیم و سزای اعمال ایشان را از نیک و بد خواهیم داد.

وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ

كَفَىٰ: فعل ماضی- بـ: حرف جر زائد- (نا)فاعل- حَاسِبِينَ: تمیز

و همین که ما حسابگر و شمارش اعمال شما خواهیم بود برای تو بسنده و کافی است. چون هر چه رود بر عدل رود و هر چه از جزا داده شود به قسط خواهد بود و به کسی ستم کرده نشود.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ (۴۸)

موسی و هارون را فرقان دادیم با روشنی و اندرز برای پرهیزکاران.(۴۸)

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ

ءَاتَيْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- مُوسَىٰ: مفعول به- وَهَـٰرُونَ: معطوف- ٱلْفُرْقَانَ: مفعول به ثانی

و بدرستیکه ما به موسی و هارون کتابی جدا کننده حق از باطل بخشیدیم کتابی که نصرت و نجات در آن است. کتابی است که پیروان خود را به روشنایی و نور هدایت می‌کند و پند و اندرزی است برای پرهیزکاران پس موسی و هارون را نصرت داد و فرعون و فرعونیان را که دشمنان ایشان و دین ایشان بودند هلاک گرداند.

ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِٱلْغَيْبِ وَهُم مِّنَ ٱلسَّاعَةِ مُشْفِقُونَ 

آنان کسانی هستند که از پروردگارشان غائبانه می‌ترسند و خودشان از روز رستاخیز هراسان‌اند.(۴۹)

ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِٱلْغَيْبِ وَهُم مِّنَ ٱلسَّاعَةِ مُشْفِقُونَ

ٱلَّذِينَ: نعت- يَخْشَوْنَ: فعل مضارع- (و) فاعل- رَبَّهُم: مفعول به -هُم: مضاف اليه

همان پرهیزکاران کسانی هستند که از پروردگارشان در پنهان و آشکارا می‌ترسند و از عذابی که هنوز مشاهده نکرده‌اند بیم دارند بدرستیکه ایشان از هول قیامت ترسندگان‌اند.

وَهَـٰذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنزَلْنَـٰهُ أَفَأَنتُمْ لَهُۥ مُنكِرُونَ 

این کتاب پر برکتی است که نازلش کرده‌ایم چرا شما منکر انید.(۵۰)

وَهَـٰذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنزَلْنَـٰهُ

هَـٰذَا: مبتدا- ذِكْرٌ: خبر

این قرآن ذکر مبارکی است یعنی سخن بسیار با خیر و برکتی است که بر محمدﷺ فرو فرستادیم تا مایه‌ی خیر و برکت باشد.

أَفَأَنتُمْ لَهُۥ مُنكِرُونَ

أَنتُمْ: مبتدا- مُنكِرُونَ: خبر

آیا شما آیات آن قرآن را انکار می‌کنید در حالیکه این قرآن یادآور خیر و برکات است.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَآ إِبْرَٰهِيمَ رُشْدَهُۥ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِۦ عَـٰلِمِينَ 

ابراهیم را نیز پیش از این کاملاً برشد و کمال خود رسانیدیم و دانای حال او بودیم.(۵۱)

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَآ إِبْرَٰهِيمَ رُشْدَهُۥ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِۦ عَـٰلِمِينَ

ءَاتَيْنَآ: فعل ماضی- (نا) فاعل- إِبْرَٰهِيمَ: مفعول به- رُشْدَهُۥ: مفعول به ثانی

بدرستیکه ما ابراهیم را قبل از موسی و هارون پیغمبری دادیم و او را توفیق دادیم تا راه راست را بیافت و مهمترین راه خود را در سن کودکی قبل از بلوغ یافت.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦ مَا هَـٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِىٓ أَنتُمْ لَهَا عَـٰكِفُونَ 

وقتی به پدرش و به قومش گفت: این تصویرها چیست که بعبادت آن کمر بسته‌اید.(۵۲)

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦ مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِيٓ أَنتُمْ لَهَا عَٰكِفُونَ

مَا: مبتدا- هَٰذِهِ: خبر- ٱلتَّمَاثِيلُ: بدل- أَنتُمْ: مبتدا- عَٰكِفُونَ: خبر

حضرت ابراهیم خلیل الله به پدرش آزر و به قوم خود گفت اندکی از دلایل روشن و حقایق آشکار خود را در حق بتان سنگی که با دست خود تراشیده‌اید برای ما بیان کنید تا بدانیم شما باکدام دلیل آن را خدای خود و معبود خود می‌دانید؟

قَالُواْ وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا لَهَا عَٰبِدِينَ ﴿٥٣﴾

گفتند: پدران خویش را پرستشگران آن یافته‌ایم.(۵۳)

قَالُواْ وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا لَهَا عَٰبِدِينَ

وَجَدْنَآ: فعل ماضی، (نا) فاعل- ءَابَآءَنَا: مفعول به- عَٰبِدِينَ: مفعول به ثانی

گفتند ما پدران و اقوام خویش را دیده‌ایم که آنان این بتان را معبود خود گرفته بودند و آن را می‌پرستیدند و ما نیز به تقلید از ایشان این بتان را می‌پرستیم و از روش و آئین آبا و اجداد خود تقلید می‌کنیم و دست از پرستش آن بر نمی‌داریم.

قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُمْ فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٥٤﴾

گفت: شما با پدرانتان در ضلالتی آشکار بوده‌اید.(۵۴)

قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُمْ فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ

ابراهیم به پدرش و به قومش گفت شما و پدران شما قطعاً در خطای آشکار و گمراهی آشکار بودید به جهت تقلید کورکورانه از آبا و اجدادتان و عقل‌تان را به کار نمی‌اندازید و به گمراهی می‌روید.

قَالُوٓاْ أَجِئْتَنَا بِٱلْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ ٱللَّٰعِبِينَ ﴿٥٥﴾

گفتند: آیا بحق سوی ما آمده‌ای یا تو از بازیگرانی.(۵۵)

قَالُوٓاْ أَجِئْتَنَا بِٱلْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ ٱللَّٰعِبِينَ

(انت)مبتدا- مِنَ ٱللَّٰعِبِينَ: جار و مجرور خبر

آن قوم ابراهیم (نمرودیان) از روی تعجب و حیرت گفتند آیا آنچه که بما می‌گویی حق و راست است و یا اینکه بازیگر هستی و ما را به بازی گرفته‌ای؟ آیا می‌شود آبا و اجداد ما در انتخاب خدایشان گمراه باشند؟

قَالَ بَل رَّبُّكُمْ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ٱلَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا۠ عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ﴿٥٦﴾

گفت: [نه] بلکه پروردگارتان پروردگار آسمانها و زمین است که ایجادشان کرده است و من بر این مطالب گواهی می‌دهم.(۵۶)

قَالَ بَل رَّبُّكُمْ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ٱلَّذِي فَطَرَهُنَّ

رَبُّكُمْ: مبتدا- كم: مضاف اليه- رَبُّ: خبر

ابراهیم خلیل الله گفت: من بازیگر نیستم و شما را به بازی نگرفته‌ام اما بدانید که آفریدگار شما اوست که آسمانها و زمین و آنچه که در آن است بیافرید. اینها جداً خدایان شما نیستند بلکه پروردگار شما اوست که خدایان شما و شما را خلق کرده و شما را از عدم بوجود آورده است.

وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ

أَنَا: مبتدا- مِّنَ الشَّاهِدِينَ: جار و مجرور، خبر

و من بر خدای آفریننده جهان و جهانیان گواه هستم که شهادت می‌دهیم که خدای من و خدای شما آفریننده همه چیز و کس است و خدایی غیر او نیست.

وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ﴿۵۷﴾

بخدا پس از آنکه پشت کنید و بروید در کار بتهایتان حیله می کنم.(۵۷)

وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ

ل: قسم- لَأَكِيدَنَّ: فعل مضارع- (ن)توکید- (انا)فاعل- أَصْنَامَكُمْ: مفعول به

مفسران گفتند بت پرستان را عیدی بود که هر سال یک بار اهل شهر در موضعی بیرون شهر جمع می‌شدند وقتیکه از آنجا باز می‌گشتند و به سوی بتخانه می‌رفتند و به بتان خود سجده می‌کردند سپس به خانه خود برمی‌گشتند، آن روز عید که می‌رفتند آزر پدر ابراهیم به او گفت: اگر مایل باشی در این عید ما شرکت کن تا دین ما شما را خوش آید. ابراهیم با ایشان برفت در راه خود را به مریضی زد و گفت من بیمارم و از درد پای می‌نالید، بزرگان قوم همه رفتند در آخر ضعیفان و بندگان می‌رفتند بدنبال ایشان رفت و گفت *تا الله لاکیدن اصنامکم* بخدای که به بتخانه شما می‌روم و بتان شما را می‌شکنم و خرد می‌کنم. یکی از ضعیفان آن سخن را بشنید و دیگران را از این گفتار آگاه کرد آن هنگام که ایشان به عیدگاه خود رفتند ابراهیم از آنجا بازگشت و به بتخانه رفت، بتی عظیم بود در آن هفتاد و دو بت برافراشته بودند. بعضی سیمین و بعضی زرین بودند و بعضی هم از آهن بود. بعضی از چوب و سنگ و مهتر ایشان راکه به جواهر مرصع کرده بودند، در پیش بتان طعامهای رنگارنگ گذاشته بودند. تا آن بتان در آن طعام برکت افزاید.

و مشرکان بعد از برگشت از عیدگاه آن را بخورند. ابراهیم آن هنگام از طریق تمسخر و تحقیر گفت *الا تاکلون* آیا از این طعامها که پیش شما نهاده‌اند نمی‌خورید؟ بتان جواب نمی‌دادند چونکه از جمادات‌اند. ابراهیم از روی تمسخر گفت. *مالکم لاتنطقون* شما را چه شده است که سخن نمی‌گوئید و پاسخ مرا نمی‌دهید؟ آنگه تبر را بدست گرفت و همه را خرد کرد. چنانکه رب‌العزه گفت:

فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ﴿۵۸﴾

و بتان را قطعه قطعه کرد، مگر بزرگشان را، شاید بدو مراجعه کنند.(۵۸)

فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ

فَجَعَلَهُمْ: فعل ماضی- هُمْ: مفعول به- (هو)فاعل- جُذَاذًا: مفعول به ثانی

ابراهیم آن بتان ریزه ریزه کرد و همه را بشکست مگر آن بتی را که در هیئت و شکل مهترین ایشان بود آن بت بزرگتر را نشکست و تبر را بر دست وی بست، یا در گردن وی در آویخت. پس آن قوم از عید خود برگشتند و به سوی عبادت بتها شدند بتان خود را دیدند همه ریزه ریزه شده، گفتند:

قَالُوا مَن فَعَلَ هَٰذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۹﴾

گفتند: چه کسی با خدایان ما چنین کرده است؟ که وی از ستمگران است.(۵۹)

قَالُوا مَن فَعَلَ هَٰذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ

مَن: مبتدا- فعل: فعل ماضی- (هو)فاعل، جمله خبر- هَٰذَا: مفعول به

این عقوبت و جزا را بر بتان ما چه کسی کرد که بجای اینکه بتان را عبادت کند آنان را به خواری و مذلت نشاند، آن گروهی که از ابراهیم شنیده بودند که ابراهیم گفته بود ***تا لله لاکیدن اصنامکم***. به خدا قسم که به بتخانه شما می‌روم و بتان شما را می‌شکنم.

قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ﴿۶۰﴾

گفتند: شنیدیم جوانی که نام او ابراهیم است بتان را [ببدی] یاد می کرد.(۶۰)

قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ

سَمِعْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- فَتًى: مفعول به

گفتند ما از جوانی به نام ابراهیم شنیدیم که او عیب خدایان ما می‌کرد و ایشان را ناسزا می‌گفت گمان می‌کنیم که این کار ایشان بوده باشد.

قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿۶۱﴾

گفتند: او را به محضر مردمان بیارید شاید گواهی دهند.(۶۱)

قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ

هُمْ: اسم لعل: يَشْهَدُونَ: فعل مضارع (و) فاعل، جمله خبر لعل

این خبر به نمرود جبار بردند. پس نمرود و بزرگان قوم او گفتند ابراهیم را بیاورید تا در حضور مردم پاسخگوی کاری که کرده است باشد شاید گواهی دهند و معلوم و مشخص شود که او بتان ما را نکوهش می‌کند و جزا می‌دهد و خرد و ریزه می‌گرداند پس ابراهیم را به پیش نمرود آوردند.

قَالُوا أَأَنتَ فَعَلْتَ هَٰذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿۶۲﴾

گفتند: ای ابراهیم آیا تو با خدایان ما چنین کرده‌ای؟(۶۲)

قَالُوٓاْ ءَأَنتَ فَعَلْتَ هَٰذَا بِـَٔالِهَتِنَا يَٰٓإِبْرَٰهِيمُ

(انت): مبتدا- فَعَلْتَ: فعل ماضی- (ت)فاعل، جمله خبر

گفتند ای ابراهیم این خرابی را برای بتان ما تو کردی؟ و تو آن را شکستی و ریزه ریزه کردی؟

قَالَ بَلْ فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمْ هَٰذَا فَسْـَٔلُوهُمْ إِن كَانُواْ يَنطِقُونَ ﴿٦٣﴾

گفت: [نه] بلکه این بزرگشان چنین کرده است، اگر سخن توانند گفت، از خودشان بپرسید.(۶۳)

قَالَ بَلْ فَعَلَهُۥ

فَعَلَهُۥ: فعل ماضی- ـه: مفعول به

در این آیه صفت کنایه آمیز (**ایماء**) وجود دارد که ابراهیم علیه السلام با این سخن کنایه آمیز پاسخ می‌دهد.

پس ابراهیم جواب داد و گفت « بل» یعنی من نکردم و این کار من نیست.

كَبِيرُهُمْ هَٰذَا فَسْـَٔلُوهُمْ إِن كَانُواْ يَنطِقُونَ

كَبِيرُهُمْ: فاعل فعل- هَٰذَا: بدل

بلکه این کار را آن بت بزرگ و مهترین ایشان کرد چونکه آن بت بزرگ خشمگین شد که بهمراه او بتهای کوچکتر از او را می‌پرستند. از خود ایشان بپرسید تا پاسخ دهد که چه کسی آن کار راکرده است قصد ابراهیم آن بود تا عجز و خواری بتان به ایشان ثابت شود. تا بدانند که بتان شایسته‌ی پرستش و عبادت نیستند، بدانجهت که قادر نیستند سخن بگویند و جواب بدهند و حال آنکه پروردگار جهانیان هم سخن گوید و هم سخن بشنود.

فَرَجَعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوٓاْ إِنَّكُمْ أَنتُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٦٤﴾

به ضمیرهای خویش مراجعه کردند و گفتند: شما، خودتان ستمگرانید.(۶۴)

فَرَجَعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوٓاْ إِنَّكُمْ أَنتُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ

كُمْ: اسم إِنَّ -أَنتُمُ: ضمیر فصل- ٱلظَّٰلِمُونَ: خبر إِنَّ.

پس آنان به عقل خود مراجعه کردند و به یکدیگر گفتند بدرستیکه شما به جهت پرستش چیزهایی که نه می‌شنود و نه می‌گوید ستمگرانید این سخنی راست و درست بود که پروردگار جل جلاله بر زبان ایشان براند اما بدبختی ازلی در رسید و ایشان با کفر خود بمردند.

اینست که رب‌العزه گفت:

ثُمَّ نُكِسُواْ عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَٰٓؤُلَآءِ يَنطِقُونَ ﴿٦٥﴾

سپس سربزیر انداختند و گفتند تو دانی که اینان سخن نکنند.(۶۵)

ثُمَّ نُكِسُواْ عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ

نُكِسُواْ: فعل ماضی مجهول- (و) نایب فاعل

پس ابرهیم علیه السلام بعد از این بحث گفتند تو که می‌دانی که این بتان سخن نمی‌گویند پس چگونه از ما می‌خواهی که از آنان بپرسیم؟ پس سرهای خود را از مخالفت و حیرت در پیش افکندند.

لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَٰٓؤُلَآءِ يَنطِقُونَ

عَلِمْتَ : فعل ماضی- ت: فاعل

بدرستیکه تو آنچه را که می‌دانی سئوال می‌کنی با توجه به اینکه می‌دانی این بتان سخن نمی‌گویند می‌گویی از ایشان بپرس.

قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْـًٔا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾

گفت: پس چرا غیر خدا، چیزی را که به هیچ وجه سودتان ندهد و زیان نرساند پرستش می کنید؟ (۶۶)

قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْـًٔا وَلَا يَضُرُّكُمْ

لَا يَنفَعُكُمْ : فعل مضارع نفی- کم: مفعول به- (هو)فاعل- شَيْـًٔا: مفعول مطلق

چون قصد ابراهیم این بود که به آنان بفهماند آنچه را که می‌پرستند قادر به سخن گفتن و یا شنیدن نیست پس آن هنگام که صحبت برایشان متوجه گشت. ابراهیم گفت:

آیا غیر از خدای تعالی آن چیزی را پرستش می‌کنید که نه سودی بشما می‌رساند و نه ضرری یعنی اگر پرستش کنید بشما سود نمی‌رساند و اگر ترک عبادت کنید هیچ ضرری بشما نمی‌رساند.

أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

قباحت بر شما و این بتان که غیر خدا می‌پرستید، چرا خردوری نمی کنید؟(۶۷)

أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ

أُفٍّ : اسم فعل- فاعل (انا)

وای بر شما و وای بر چیزهائی که بجای خدای می‌پرستید از این پرستش زیانهایی در قیامت خواهید دید که کسی مانع آن زیان و ضرر نخواهد شد.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ

آیا نمی‌فهمید و درک نمی‌کنید که از این سنگها کاری ساخته نیست و شایسته پرستش نیستند؟

قَالُواْ حَرِّقُوهُ وَٱنصُرُوٓاْ ءَالِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَٰعِلِينَ ﴿٦٨﴾

گفتند: ابراهیم علیه السلام را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید.(۶۸)

قَالُواْ حَرِّقُوهُ وَٱنصُرُوٓاْ ءَالِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَٰعِلِينَ

گفتند ابراهیم را در آتش بسوزانید که عقوبت آتش هولناک و ترسناک است و با انتقام گرفتن از ابراهیم یعنی با سوزاندن در آتش خدایان خود را یاری و کمک کنید اگر شما یاری کننده و کمک کننده بتان هستید؟ از **ابن عمر** روایت کردند که گفت:

آنکس که نمرود را به سوختن ابراهیم در آتش تشویق و ترغیب کرد مردی بود از اعراب فارس از دین کردان دشت نشین. نام وی **هیرن** و نیز گفته‌اند **هیون**. پروردگار جل جلاله او را به زمین فرو برد. این شخص در زمین فرو می‌رود تا روز قیامت.

پس نمرود طاغی گفت تا حضیره یعنی جای ریختن هیزم فراهم کنند و گرد آن را دیوارکشی کنند طول آن شصت گزد بود. روایت کرد که تا هر کسی از هر جانب هیزم کشیدند هم اعیان و هم بندگان، این جمع آوری هیزم بقولی یکماه و گفته‌اند چهل روز بطول انجامید و آن را بزرگترین طاعت می پنداشتند. بعد از اینکه هیزم جمع کردند آتش روشن کردند. آتشی بسیار عظیم، دست و پای ابراهیم را بستند و برگردن وی زنجیر نهاده در منجنیق نهادند تا به آتش افکنند روایت کنند که آن ساعت فرشتگان آواز بر آوردند و گفته‌اند جبرئیل به راه وی آمد و گفت *هل لک من جاجة؟* ای خلیل آیا هیچ جاجت داری؟ جواب داد. *امّا الیک فلا* به تو حاجتی ندارم. جبرئیل گفت: به ناچار به الله داری، از وی حاجت بخواه، گفت: عجیب می‌بینم، اگر خفته است تا بیدارش کنم یا خبر ندارد تا بیاگاهانم. فرشته دریا و طوفان در آمده گفت یا خلیل دستور باشد استوار باش تا به یک چشم بر هم زدن این آتش را نیست و نابود می‌گردانم و بیگانگان را هلاک می‌کنم. **مولانا گفت:**

ضد ابراهیم گشت و خصم او   و آن دو لشکر کین گزار و جنگجو

قُلْنَا يَـٰنَارُ كُونِى بَرْدًا وَسَلَـٰمًا عَلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ 

گفتیم: ای آتش ! بر ابراهیم خنک و سالم باش.(۶۹)

قُلْنَا يَـٰنَارُ كُونِى بَرْدًا وَسَلَـٰمًا عَلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ

يَـٰنَارُ: منادی- (ی) اسم کَانَ -بَرْدًا: خبر کَانَ

آن هنگام که خلیل را به آتش انداختند خطاب ربانی پیوسته به آتش در رسید که يَـٰنَارُ كُونِى بَرْدًا وَسَلَـٰمًا ای آتش بر ابراهیم سرد باش و سلامتی و امن.

سدی گفت: آن هنگام که ابراهیم را به آتش افکندند پروردگار جل جلاله فرشتگان را فرستاد تا هر دو بازوی ابراهیم را بگرفتند و او را به آهستگی بر زمین نشاندند، آنجا چشمه‌ی آب خوش پدید آمد و گل سرخ و نرگس خوشبو در آمد.

مختومقلی فراغی گفت:

ترجمه: یا رب! آن خلیل را در میان آتش به لاله زار تبدیل کردی. بدین ترتیب ابراهیم خلیل الله از کوره‌ی امتحان خالص بیرون آمد. **شیخ سعدی گفت:**

گلستان کند آتشی برخلیل — گروهی به آتش برد ز آب نیل

مولانا گفت:

پروزد در آتش ابراهیم را — ایمنیٔ روح سازد بیم را

پیر هرات گفت:

الهی! آن روز کجا باز یابم که تو مرا بودی و من نبودم، تا با آن روز نرسم میان آتش و دودم؛ و اگر به دو گیتی آن روز را باز یابم برسودم، ور بود تو خود را دریابم نه بود خود را خشنودم.

وَأَرَادُوا۟ بِهِۦ كَيْدًا فَجَعَلْنَـٰهُمُ ٱلْأَخْسَرِينَ ﴿٧٠﴾

درباره او قصد و نیرنگی داشتند و ما زیانکارشان کردیم.(۷۰)

وَأَرَادُوا۟ بِهِۦ كَيْدًا فَجَعَلْنَـٰهُمُ ٱلْأَخْسَرِينَ

و نمرود و نمرودیان با سوختن ابراهیم در آتش مکری ساختند پس ما ایشان را از زیانکاران گردانیدیم.

مولانا گفت:

عشق آن شعله است کو چون برفروخت — هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت

درپناه لطف حق باید گریخت — کو هزاران لطف بر ارواح ریخت

تا پناهی یابی آنکه چون پناه — آب و آتش مر ترا گردد سپاه

نوح و موسی را نه دریا یار شد — نی برا عداشان بکین قهار شد

آتش ابراهیم رانی قلعه بود — تا برآورد از دل نمرود دود

کوه یحیی را نه سوی خویش خواند — قاصدانش را به زخم سنگ راند

گفت ای یحیی بیا در من گریز — تا پناهت باشم از شمشیر تیز

وَنَجَّيْنَـٰهُ وَلُوطًا إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلَّتِى بَـٰرَكْنَا فِيهَا لِلْعَـٰلَمِينَ ﴿٧١﴾

و او و لوط را [با مهاجرت] به سرزمین که در آنجا برای جهانیان برکت نهاده‌ایم نجات دادیم.(۷۱)

وَنَجَّيْنَـٰهُ وَلُوطًا إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلَّتِى بَـٰرَكْنَا فِيهَا لِلْعَـٰلَمِينَ

محمد بن اسحق بن یسار گفت: بعد از آنکه خدای تعالی به ابراهیم این کرامت کرد و دشمن وی نومید و خوار و ذلیل گردید. گروهی به وی ایمان آوردند یکی از ایشان **لوط** بود و او **بن هاران بن تارخ** گفته‌اند برادر زاده‌ی او بوده است می‌گوید و ابراهیم خلیل الله را از سوختن آتش نمرود و نمرودیان نجات دادیم. و برادرزاده‌ی او لوط را به سرزمینی که آن برکت و افزونی برای جهانیان می‌باشد که آن ولایت شام است بدو ارزانی کردیم. و همچنین **ساره** که دختر عم او بود به وی ایمان آورد و او را به همسری ابراهیم برگزیدیم.

وَوَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَـٰقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً ۖ وَكُلًّا جَعَلْنَا صَـٰلِحِينَ ﴿٧٢﴾

و اسحق را به او بخشیدیم و یعقوب را اضافه [بدو بخشیدیم] و همه را از شایستگان کردیم.(۷۲)

وَوَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَـٰقَ

وَهَبْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- إِسْحَٰقَ: مفعول به

و بر ابراهیم از ساره که دختر عم او بود پسری به نام اسحق دادیم.

وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً

و به درخواست پدرش اسحق، یعقوب را به او بخشدیم که نبیره ابراهیم است (فرزند زاده)

وَكُلًّا جَعَلْنَا صَٰلِحِينَ

كُلًّا: مفعول به مقدم- جَعَلْنَا: فعل ماضی، (نا) فاعل- صَٰلِحِينَ : مفعول به ثانی

و همه آنان که ذکر کردیم یعنی ابراهیم و لوط و اسحق و یعقوب را از صالحین و شایستگان قرار دادیم زیرا همه انبیاء دارای درجه نبوت و صلاحیت کامل بودند.

وَجَعَلْنَٰهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِمْ فِعْلَ ٱلْخَيْرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِ ۖ وَكَانُوا۟ لَنَا عَٰبِدِينَ ﴿٧٣﴾

و آنها را پیشوایان کردیم که به فرمان ما رهبری کند و انجام کارهای نیک را با نماز خواندن و زکات دادن به آنها وحی کردیم و پرستندگان ما بودند.(۷۳)

وَجَعَلْنَٰهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِمْ فِعْلَ ٱلْخَيْرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِ

جَعَلْنَٰهُمْ: فعل ماضی- (نا) فاعل- هُمْ: مفعول به- أَئِمَّةً: مفعول به ثانی

و ایشان، یعنی ابراهیم و لوط و اسحق و یعقوب را پیشوایان قرار دادیم و به امامت و نبوت گرامی گرداندیم تا خلق را راه نمایند و هدایت کنند و به ایشان اعمال شایسته و صالح که مردم را به سوی امر ما و دین ما ترغیب نمایند از قبیل اقامه‌ی نماز و دادن زکات و صدقه و ایمان آوردن و گفتن لااله الا الله وحی کردیم.

وَكَانُوا۟ لَنَا عَٰبِدِينَ

(و) اسم كَانَ - عَٰبِدِينَ: خبر كَانَ

و ایشان با اخلاص ما را پرستش کنندگان و عبادت کنندگان بودند و از جمله مطیعان و خاشعان بودند و از مستکبران نبودند.

وَلُوطًا ءَاتَيْنَٰهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَٰهُ مِنَ ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِى كَانَت تَّعْمَلُ ٱلْخَبَٰٓئِثَ ۗ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمَ سَوْءٍ فَٰسِقِينَ ﴿٧٤﴾

و لوط را فرزانگی و دانش دادیم و از آن دهکده ای که کارهای پلید همی کرد نجاتش دادیم که آنها گروهی عصیان پیشه بودند.(۷۴)

وَلُوطًا ءَاتَيْنَٰهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَٰهُ مِنَ ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِى كَانَت تَّعْمَلُ ٱلْخَبَٰٓئِثَ

ءَاتَيْنَٰهُ: فعل ماضی، (نا) فاعل- ه: مفعول به- حُكْمًا: مفعول به ثانی

و به لوط نبوت و حکمت و دانش دادیم دانش و شناختی که به پیغمبران از شرع داده بودیم عطا کردیم و او را از شهر و سرزمینی که مردمان آن کارهای زشت و ناپسند انجام می‌دادند نجاتشان دادیم.

إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمَ سَوْءٍ فَٰسِقِينَ

هُمْ: اسم إِنَّ - (و) اسم كَانَ - قَوْمَ: خبر كَانَ - جمله كَانُوا۟ قَوْمَ: خبر إِنَّ.

بدرستیکه اهل آن دیار گروه بد و فاسقی بودند و بیرون رفتگان از فرمان الهی و شرع و دین بودند.

وَأَدْخَلْنَٰهُ فِى رَحْمَتِنَآ ۖ إِنَّهُۥ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿۷۵﴾

و او را برحمت خویش درآوردیم که وی از شایستگان بود.(۷۵)

وَأَدْخَلْنَٰهُ فِى رَحْمَتِنَآ

أَدْخَلْنَٰهُ: فعل ماضی- (نا)فاعل- ـه: مفعول به

و پیغمبر لوط را در رحمت و بخشایش خاص خود در آوردیم.

إِنَّهُۥ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ

ـه: اسم إِنَّ - مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ: جار و مجرور خبر إِنَّ

بدرستیکه او از شایستگان و صالحین است یعنی: او از شایستگانی بود که بر ایشان از جانب ما خصلت‌های نیکو پیش فرستاده شده است.

وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِن قَبْلُ فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ فَنَجَّيْنَٰهُ وَأَهْلَهُۥ مِنَ ٱلْكَرْبِ ٱلْعَظِيمِ ﴿۷۶﴾

و پیش از آن نوح را [یاد کن] وقتی ندا داد اجابتش کردیم و او را با کسانش از محنت بزرگ نجات دادیم.(۷۶)

وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِن قَبْلُ فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ فَنَجَّيْنَٰهُ وَأَهْلَهُۥ مِنَ ٱلْكَرْبِ ٱلْعَظِيمِ

بهتر است که در اینجا از نوح پیغمبر یادی کنیم آن هنگام که نوح ندا کرد و گفت پروردگارا مرا در یاب و دعا کرد و گفت روی زمین را از وجود این کافران پاک گردان پس دعای او را اجابت کردیم و او و خانواده‌اش را از غمی بزرگ و طوفان سنگین نجاتشان دادیم که قبلاً در حق نوح پیغمبر بحث‌های زیادی همچون آیه ۳۶ و بعد از آن در سوره‌ی هود و .... بیان داشتیم.

وَنَصَرْنَٰهُ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَآ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَٰهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۷۷﴾

و در قبال قومی که آیه‌های ما را تکذیب می کردند یاریش کردیم که آنها قوم بدی بودند و همگیشان را غرق کردیم.(۷۷)

وَنَصَرْنَٰهُ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَآ

وَنَصَرْنَٰهُ: فعل ماضی - (نا)فاعل - ه: مفعول به

و نوح را بر قوم او یاری دادیم و بر منکران و فاسقان غالب گردانیدیم بر کسانیکه آیت‌های ما را تکذیب کردند.

إِنَّهُمْ كَانُواْ قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَٰهُمْ أَجْمَعِينَ

هُمْ: اسم إِنَّ - (و): اسم كَانَ - قَوْمَ: خبر كَانَ - جمله كَانُواْ قَوْمَ: خبر إِنَّ.

بدرستیکه قوم نوح عليه السلام قوم بد و کفر پیشه بودند و پیغمبر را با تکذیبشان ایذا و اذیت می‌کردند پس همه ایشان را در دریا غرق گردانیدیم که قبلاً بیان آن رفت.

وَدَاوُۥدَ وَسُلَيْمَٰنَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِى ٱلْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ ٱلْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَٰهِدِينَ ﴿٧٨﴾

و داود و سلیمان را [یاد کن] آندم که در کار زراعتی که گوسفندان قوم شبانه در آن چریده بود، داوری می کردند و ما گواه داوری کردنشان بودیم.(٧٨)

وَدَاوُۥدَ وَسُلَيْمَٰنَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِى ٱلْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ ٱلْقَوْمِ

داود و **سلیمان** دو تا از پیغمبران بنی اسرائیل بودند که در حق ایشان قبلاً در جای خود مطالبی بیان کردیم **داود بن ایشا** از فرزندان **یهودا ابن یعقوب** بود، مردی کوتاه قد زردروی باریک تن، دلاور، لشکر شکن و جالوت را با یک ضربه فلاخن کشت که قبلاً بیان گردید، می‌گوید:

و یاد کن قصه‌ی داود و پسر او سلیمان عليه السلام را آن زمانیکه حکم کردند در کشت که گوسفندان قوم شبانه در آن کشت چریده بودند و آن چنان بود که:

ابن عباس و قتاده و زهری گفتند: دو مرد به پیش داود عليه السلام آمدند و حکم خواستند یکی کشاورزی بود صاحب کشتزار، و دیگری چوپان بود صاحب گوسفندان. کشاورز گفت این چوپان گوسفندان خود را در کشتزار من رها کرده و همه را تباه ساخت و از کشتزار من چیزی باقی نماند، داود میان ایشان داوری کرد و حکم کرد که به عوض آنکه کشت وی را خراب کرده بود گوسفند به کشاورز داد. آن دو مرد از پیش داود بیرون آمدند و بر **سلیمان** برگذشتند و سلیمان هنوز کودک یازده ساله یا سیزده ساله بود سلیمان گفت داود بشما چگونه حکمی صادر کرد؟ ایشان از حکم داود خبر دادند. سلیمان گفت اگر این حکم را من می‌راندم و شغل قضاوت دست من بود من طوری دیگر حکم می‌کردم داود سلیمان را به پیش خواند و گفت تو در حق ایشان چه حکم می‌کنی؟

گفت گوسفندان را چند مدتی به کشاورز می‌دهم تا به آن روزی برسد که کشتزار او تباه شده بود و تا آن روز از فرآورده گوسفندان استفاده کنند تا به آن اندازه که خسارت دیده است سپس گوسفندان بعد از جبران خسارت به صاحبشان برگردانده شود. داود گفت صواب و راه درست و حکم محکم و

استوار این است که تو گفتی. پس داود همان حکم کرد که سلیمان گفته بود. آورده‌اند آن هنگام که گوسفندان به صاحبش برگردانده شد منافعی که کشاورز از آن برده بود هر دو را قیمت کردند با هم برابر و مساوی شد. اینست که رب‌العالمین گفت: وَدَاوُۥدَ وَسُلَيۡمَٰنَ إِذۡ يَحۡكُمَانِ فِي ٱلۡحَرۡثِ ...

وَكُنَّا لِحُكۡمِهِمۡ شَٰهِدِينَ

نا: اسم كَانَ - لِحُكۡمِهِمۡ: جار و مجرور- شَٰهِدِينَ: خبر كَانَ

و ما بر حکم حاکم شاهد و حاضر بودیم که داود و سلیمان بر کشاورز و چوپان چه حکمی کردند.

فَفَهَّمۡنَٰهَا سُلَيۡمَٰنَۚ وَكُلًّا ءَاتَيۡنَا حُكۡمٗا وَعِلۡمٗاۚ وَسَخَّرۡنَا مَعَ دَاوُۥدَ ٱلۡجِبَالَ يُسَبِّحۡنَ وَٱلطَّيۡرَۚ وَكُنَّا فَٰعِلِينَ ﴿٧٩﴾

و حکم حق را به سلیمان فهماندیم و هر دو را فرزانگی و دانش داده بودیم، و کوهها را رام داود کردیم که تسبیح می گفتند، و پرندگان را نیز، ما چنین کرده بودیم.(۷۹)

فَفَهَّمۡنَٰهَا سُلَيۡمَٰنَۚ

فَفَهَّمۡنَٰهَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- ها: مفعول به- سُلَيۡمَٰنَ: مفعول به ثانی

پس حکومت را بر سلیمان یاد دادیم تا با آن حکم که تعلیم دادیم حکم کرد که گوسفندان را به کشاورز بدهند تا از آن بهره گیرد و با آن جبران خسارت خود کند و در عوض باغ را به صاحب گوسفندان دادیم تا غم و اندوه مخورد.

وَكُلًّا ءَاتَيۡنَا حُكۡمٗا وَعِلۡمٗاۚ

وَكُلًّا: مفعول به مقدم- ءَاتَيۡنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- حُكۡمٗا: مفعول به ثانی

و به هر یک یعنی داود و سلیمان داوری و حکومت و پیغمبری و علم و دانش به امور دین و قضاوت در احکام آن دادیم.

وَسَخَّرۡنَا مَعَ دَاوُۥدَ ٱلۡجِبَالَ يُسَبِّحۡنَ وَٱلطَّيۡرَۚ

گفته‌اند حضرت داود (ع) آنقدر خوش‌آواز بودند که خداوند فرمود: کوه‌ها و پرندگان را به داود مسخر گردانیدیم و در ذکر و تسبیح با داود همراه گردانیدیم آنست که آن هنگام که داود تسبیح می‌گفت و خدای را دعا می‌کرد.

کوه با وی همچنان تسبیح و ثنا می‌گفت، تسبیحی که مردم می‌شنیدند و به گوش ایشان می‌رسید،

وَكُنَّا فَٰعِلِينَ

نا: اسم كَانَ - فَٰعِلِينَ : خبر كَانَ

و ما به قدرت کامله خود این کار را می‌کردیم یعنی بهمراه تسبیح و ثنای داود. کوهها و پرندگان تسبیح و ثنا می‌گفتند و انجام چنین کارهائی در نزد ما چیز عجیبی نیست.

وَعَلَّمْنَٰهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِتُحْصِنَكُم مِّنۢ بَأْسِكُمْ ۖ فَهَلْ أَنتُمْ شَٰكِرُونَ 

و به داوود ساختن زره را بدو تعلیم دادیم تا شما را از صلابت همدیگر حفظ کند، آیا سپاس می‌دارید؟ (۸۰)

وَعَلَّمْنَٰهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِتُحْصِنَكُم مِّنۢ بَأْسِكُمْ

عَلَّمْنَٰهُ: فعل ماضی- (نا)فاعل- ه: مفعول به- صَنْعَةَ : مفعول به ثانی

در علت زره ساختن داود آورده‌اند که: **داود** هم پیغامبر بود و هم پادشاه، واو مأموران و متصرفان در اطراف نواحی خویش داشت و پیوسته از کار آنان جویا می‌شد که به چه طریق زندگی می‌کنند آیا با خلق به عدالت رفتار می‌کنند یا با جور و ستم؟

شبی از شبها **جبرئیل**ؑ به پیش او بصورت بشری ظاهر شد. داود از وی پرسید که داود چگونه مردی است؟ و او را چگونه شخصی می‌شناسی؟ جبرئیل گفت مرد خوبی است و اخلاق خوبی دارد. اما در او خصلتی است که اگر آن خصلت در وی نمی‌بود بهتر بود، گفت آن خصلت چیست؟ گفت: ***یاکل من بیت المال المسلمین*** از بیت المال مسلمانان می‌خورد. داود از آنجا بازگشت و به محراب خود رفت و دعا و تضرع کرد و از خدای صانع. حرفه و شغلی درخواست کرد تا با آن حرفه از دست رنج خویش بخورد. رب‌العزه دعای وی اجابت کرد و به او حرفه زره‌گری آموخت: **پس می‌گوید:**

و به او ساختن زره و زره‌گری را آموختیم تا از دسترنج خویش خورد و با این زره در جنگ خود را محفوظ و مصون بدارد. و در جای دیگر گفت: ***و النالـه الحدیـد:*** یعنی: که آهن را به او رام و نرم کردیم. تا چنانکه از آن زره می‌ساخت.

فَهَلْ أَنتُمْ شَٰكِرُونَ

أَنتُمْ: مبتدا- شَٰكِرُونَ: خبر

پس آیا در مقابل این نعمت مرا سپاسگزار و شاکر هستید؟

«اعملوا ال داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور» ای خانواده داود شکر گزار باشید در حالیکه عده کمی از بندگان من شکر گزارند.

وَلِسُلَيْمَٰنَ ٱلرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِى بِأَمْرِهِۦٓ إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلَّتِى بَٰرَكْنَا فِيهَا ۚ وَكُنَّا بِكُلِّ شَىْءٍ عَٰلِمِينَ 

باد سرکش را برای سلیمان] رام کردیم[که به فرمان وی به سرزمینی که در آن برکت نهاده بودیم روان بود و ما به همه چیز دانائیم.(۸۱)

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا

لِسُلَيْمَانَ: مجرور به حرف جز غیر منصرف مجرور به فتحه- فعل و فاعل محذوف- الرِّيحَ: مفعول به- عَاصِفَةً: حال

و به سلیمان پسر داود باد را که در وزیدن سخت و تند بود مسخر گردانیدیم تندی آن چنان بود که تخت سلیمان علیه السلام را از زمین بر می‌داشت و در یک روز مسافت یک ماه را طی می‌کرد. و آن تخت به فرمان او به سوی سرزمینی حرکت می‌کرد آن سرزمین را پر خیر و برکت گردانیده بودیم.

آورده‌اند: از جمله چیزها که **صخر جن** برای سلیمان فراهم آورد تخت سلیمان بوده سلیمان به او دستور داده بود آن را بسازد تا برای قضاوت در آن نشیند و فرمان داده بود آن را بسیار بدیع و هول انگیز بسازد.

آنچنانکه چون شخص که بر باطل است و گواهان دروغگو آن را بنگرند لرزه بر ایشان افتد و بترسند، صخر آن تخت را از عاج فیل ساخت و به انواع گهر و یاقوت و زبر جد و مروارید آراست، و بر سر دو درخت خرما دو طاووس زرین بود و بر دو درخت دیگر دو عقاب زرین.

گویند، چون سلیمان می‌خواست بر آن تخت سوار شود هر دو گام خود را بر پله نخستین می‌نهاد و ناگاه تمام تخت همچون سنگ آسیا بحرکت در می‌آمد. طاووسها و عقابها بالهای خود را می‌گشودند، هر دو ریشه دستهای خود را باز می‌کردند و با دم خویش به زمین می‌زدند و در هر پله که سلیمان بالا می‌رفت این کار تکرار می‌شد، چون سلیمان بر فراز تخت می‌نشست آن دو عقاب تاج را بر سرش می‌نهادند سپس تخت بر می‌گشت و عقابها و طاووسها و آن دو شیر در حالی قرار می‌گرفتند که سرهایشان بسوی سلیمان قرار می‌گرفت و از درون آنان بر سلیمان علیه السلام مشک و عنبر پاشیده می‌شد. آنگاه کبوتری زرین که بر ستونی از ستونهای تخت قرار داشت تورات را بدست سلیمان می‌داد آن را می‌گشود و بر مردم می‌خواند و آنان را برای قضاوت و صدور حکم دعوت می‌کرد، چون گواهان برای گواهی پیش می‌آمدند تخت و همه چیز که بر آن بود بسرعت سنگ آسیای تند دور خود می‌چرخید.

چون سلیمان در گذشت و **بخت نصر** به **بیت المقدس** آمد آن تخت را با خود به **انطاکیه** برد چون خواست که بر تخت بالا رود چون چگونگی استفاده آن را نمی‌دانست. همینکه پای بر پله نخستین نهاد دست شیر بالا آمد و ضربه سختی به او زد آن چنانکه استخوان او شکست و فرو افتاد، او را به بستر بردند همچنان بیمار و دردمند بود تا از همان بیماری در گذشت، آن تخت همچنان در انطاکیه باقی ماند تا آنکه پادشاهی از شام که نامش **کداس بن سدارس** بود به انطاکیه حمله کرد، جانشین **بخت‌نصر** از آن شهر گریخت، کداس آن تخت را به بیت المقدس برگرداند، هیچیک از پادشاهان

نتوانست بر آن بالا رود، ناچار تخت را زیر صخره بیت المقدس نهادند و از نظر پنهان شد و هیچکس ندانست کجاست و خبری از آن نیافت و خداوند متعال به صواب داناتر است.

وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ

نا: اسم کَانَ - عَالِمِينَ: خبر کَانَ

و ساختن این نوع کارها در نزد خدای تعالی جای تعجب نیست چراکه او بر همه چیز آگاه و دانا و علیم است. و می‌داند در چه وقت چه چیزی را بسازد تا مورد بهره‌برداری قرار گیرد. و نفع مردم در آن باشد.

وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ (۸۲)

و از شیاطین کسانی را رام کردیم که برای وی غواصی کنند و کارهای جز این نیز کنند و ما نگهبانشان بودیم.(۸۲)

وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ

وَمِنَ الشَّيَاطِينِ: جار و مجرور خبر مقدم- مَن: مبتدا مؤخر

و گروهی از دیوان را نیز مسخر سلیمان ساخته بودیم کسانیکه در دریاها غواصی کنند برای بیرون آوردن چیزهای نفیس از قبیل لؤلؤ و در و مرجان و کارهایی غیر از این از قبیل ساختن کاخها و دژها انجام می‌دادند.

وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ

نا: اسم کَانَ - حَافِظِينَ: خبر کَانَ

و ما آن دیوان را محافظ بودیم که از فرمان سلیمان(علیه السلام) بیرون نروند و مطیع و فرمانبردار او باشند.

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۸۳)

و یاد کن [ای رسول] حال ایوب را آن زمان که دعا کرد پروردگارا برای من بیماری و رنجی سخت رسیده و تو مهربان ترین مهربانانی.(۸۳)

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

وَأَيُّوبَ: مفعول به- نَادَى: فعل ماضی- (هو)فاعل- رَبَّهُ: مفعول به

ای محمد(صلی الله علیه وسلم) قصه ایوب را یادکن آن هنگام که بیماری او را از پای درآورده بود و در این وقت پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت پروردگارا بیماری به من روی آورده است پس به من رحم کن که تو مهربان‌ترین مهربانان هستی **وهب منبه** گفت ایوب پسر اموس پسر عیضو پسر اسحاق پسر ابراهیم(علیه السلام)، پادشاه و هم پیغمبر بود و صاحب ملک و مال فراوان بود و در شام کسی از او توانگرتر نبود و چهارپایان و چرندگان و غلامان داشت مردی پارسا و پرهیزکار و خوش خلق و مهمان نواز و درویش نواز بود و پیوسته خدا را شکر می کرد و بر طاعت و عبادت مواظبت می‌نمود ابلیس ملعون

وی را با توجه به داشتن مال و نعمت در دنیا از پارسایان و پرهیزکاران می‌یافت، بر وی حسد برد خواست که مانند دنیاداران دیگر او را از راه منحرف گرداند ابلیس آمد تا آن همه مال را همگی نیست و نابود کردند و بعضی را بسوختند و بعضی را به صیحه بکشتند و بعضی را به باد بر دادند و نیست و نابود کردند و گوسفندان به سبب سیل در گرداب فنا افتادند چون خبر به ایوب رسید. گفت: او کسی است که مال به من بخشید و کسی است که آن را از من گرفت خدا را شکر آن زمانی که به من داد و خدا را شکر آن زمانی که از من گرفت. ابلیس نومید گشت و سعی کرد تا از طریق فرزندان ایوب را به فتنه اندازد.

گویند هفت پسر و هفت دختر داشت و به عبارتی هفت پسر و سه دختر داشت که در قصر خود جمع شده بودند ابلیس آمد و آن قصر بر سر ایشان فرو ریختند و همه را هلاک کردند. ایوب چون خبر هلاک فرزندان را شنید طاقتش طاق شد و صبرش برفت و زار بگریست و یک مشت خاک بر سر ریخت، سپس در همان ساعت پشیمان شد و از بی‌طاقتی و ناصبری خود توبه کرد. و از خدای تعالی عذر خواست خداوند دعای او را اجابت کرد و او را عفو فرمود: ابلیس از وی ناامید شد. این بار سعی کرد تا از طریق بیماری شاید بتواند ایوب را به فتنه اندازد. ابلیس بیامد و ایوب را در نماز یافت بادی در بینی وی دمید که به همه تن او رسید. قرحه‌ها و زخم‌ها و آبله‌هایی در اندام وی پدید آمد. خارش بر وی افتاد می‌خارید و می‌خراشید تا همه تن وی مجروح گشت.

آنانکه به وی ایمان آورده بودند نام ایشان **یفن** و **یلدد** و **صافر** این سه کس چون ایوب را بر آن حال دیدند از وی روی گردان شدند. اما بر دین وی بودند و با وی هیچکس نماند مگر **رحمه** عیال وی با او بود. ایوب در این بلا مدتی بماند. و بعضی گفته‌اند هفت سال و گفته‌اند هفت سال و هف ماه و گفته‌اند سه سال در این بلا مانده است.

با وجود این همه حوادث تلخ از درگاه خدا ناامید نگشت و لب به اعتراض نگشود و همواره می‌گفت: تا خداوند خود فرمان خلاص و گشایش دهد.

همسرش رحمه به او گفت ای ایوب فرزندان و اموال از دست بشدند و اینکه بیماری در بدن آغاز شد، فرمود ای **رحمه** خداوند پیش از من پیامبران را سخت گرفتار فرمود و صبر و شکیبایی کردند و خداوند به شکیبایان وعده نیکی داده است آنگاه ایوب سجده کرد و گفت پروردگارا اگر جامه بلا را جاودانه به من بپوشانی و از سلامت محروم داری و مرا سخت بفشری چیزی جز سپاس ندارم و سپاس فراوان خواهم کرد، پروردگارا دشمن شیطان را از من شاد مکن و زبانش را بر من دراز مگردان، و سپس به رحمه گفت مرا به جایگاه دیگر غیر از مسجدم ببر که دوست ندارم مسجد آلوده شود. رحمه به پیش آنان که ایوب همواره به آنان کمک کرده بود رفت و از ایشان خواست تا او را یاری دهند تا بتواند ایوب را از مسجد بیرون برد، گفتند چون ایوب ریاکار بوده است خدایش بر او خشم گرفته است و ای کاش میان ما و او فاصله میان خاور و باختر بود، رحمه بازگشت و او را به جایی برد که آنجا ایوب برای مردم در فضای آزاد سفره می‌انداخت. ایوب به همسر خود گفت، ای رحمه صدقه بر ما

حرام است چاره‌ای کن و برای مردم خدمتگزاری کن و هر دو گریستند، رحمه برای مردم شهر آب می‌برد و خانه‌ها را رفت و روب می‌کرد و بر ایوب خرج می کرد،

ابلیس به صورت پیرمردی آمد و کنار مردم دهکده ایستاد و گفت چگونه حاضر می‌شوید با این زنی که عهده‌دار معالجه شوهری با این وضعیت است معاشرت کنید و او به خانه شما بیاید و با همان دستها به خوراکی و آشامیدنی شما دست بزند؟ این سخن بر دل ایشان نشست و از ورود او به خانه‌های خود جلوگیری می‌کردند.

ایوب علیه السلام به رحمه گفت این قوم مرا ناخوش می‌دارند درباره‌ی بردن من از پیش ایشان چاره‌اندیش.

رحمه بر آن کار اقدام کرد و برای او سایبانی فراهم آورد و در صدد یاری گرفتن از کسی بر آمد تا ایوب را به آن منتقل کند خداوند او را با چهار فرشته یاری داد و آن فرشتگان گوشه‌های بستر او را گرفتند و ایوب را دلداری دادند و برای او دعا کردند، رحمه در جستجوی خوراک بر آمد مردم آن دهکده او را دست خالی برگرداندند. رحمه گریان پیش ایوب برگشت و گفت مردم درهای خانه‌های خود را بر من بستند، فرمود خداوند در رحمت خویش را بر ما نخواهد بست، رحمه ناچار ایوب را به دهکده دیگری منتقل کرد و برای او سایبانی ساخت و وارد دهکده شد مردم دهکده نخست او را گرامی می‌داشتند و او از پنج خانه آن دهکده ده گرده نان بدست آورد ولی بعد مردم از ورود رحمه به خانه‌های خود جلوگیری کردند و گفتند ما چیزی از خوراک خود به تو می‌دهیم. و او از این خوشنود شد و در حالیکه پیش ایوب برمی‌گشت ابلیس به صورت طبیبی بر رحمه ظاهر شد و گفت:

من چون خبر بیماری شوهر تو را شنیدم از فلسطین برای علاج او آمده‌ام و فردا پیش او می‌آیم و به او گنجشکی یا پرنده‌ی دیگری فراهم ساز و بدون اینکه نام خدا را ببرد بکشد و آن را بخورد و قدحی باده بیاشامد که گشایش کارش در آن است.

رحمه پیش او آمد و این خبر را به او گفت خشم بر چهره‌ی ایوب آشکار شد و به رحمه گفت او ابلیس است و او را بر حذر داشت که دیگر بار به او توجه مکند بار دیگر ابلیس بر رحمه ظاهر شد و گفت چون در روی زمین مرا پرستش نکردید و خدای آسمان را پرستش کردید من بشما چنین کردم و نعمت‌ها از شما باز گرفتم و همه آنها نزد من است بدنبال من بیا تا همه را ببینی رحمه با او برفت ابلیس چشم او را جادو کرد و آنچه از اموال خود را از دست داده بودند آنجا دید. رحمه به پیش ایوب بازگشت و این خبر را به ایوب رساند اندوهگین شد و خشم گرفت و گفت یک بار تو را نهی کردم و این بار دیگر است، ایوب سوگند یاد کرد که اگر سلامتی یابد به جهت سخن گفتن رحمه با ابلیس صد تازیانه بزند. روزی رحمه از فراهم آوردن خوراک درمانده و عاجز شد و در آن دهکده گشت تا به خانه پیر زنی رسید و به او شکایت کرد پیرزن گفت من دخترم را عروس کرده‌ام آیا حاضری دو طره از طره‌های گیسوان خود را به من دهی که او را با آن بیارایم و دو گرده نان به تو بدهم؟ رحمه موافقت کرد و دو گرده نان را گرفت و پیش ایوب آورد، ایوب پرسید نان‌ها را چگونه بدست آورده‌ای؟

که چون داستان را گفت ایوب فریاد برآورد و به خدای عرضه داشت پروردگارا به من بیماری و محنت رسید و تو خدای بخشاینده‌تر از همه بخشندگانی.
خداوند به او وحی فرمود که ای ایوب سخنت را شنیدم و بزودی تو را به میزان صبرت پاداش می دهم و رحمه را در بهشت خشنود خواهم ساخت.

فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ فَكَشَفْنَا مَا بِهِۦ مِن ضُرٍّ وَءَاتَيْنَٰهُ أَهْلَهُۥ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَٰبِدِينَ ﴿۸۴﴾

پس، اجابتش کردیم و محنتی را که داشت برطرف کردیم و کسانش را بدو دادیم و مثل آن باز به او عطا کردیم تا اهل عبادت متذکر لطف و احسان ما شوند.(۸۴)

فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ فَكَشَفْنَا مَا بِهِۦ مِن ضُرٍّ وَءَاتَيْنَٰهُ أَهْلَهُۥ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَٰبِدِينَ

فَكَشَفْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- مَا: مفعول به

پس دعای او را اجابت کردم پس آنچه که از رنج و محنت به او رسیده بود و بیماری که پدید آمده بود شفا دادیم که شرح آن در سوره **صاد** خواهد آمد و فرزندان او را بعینه زنده گردانیدیم یعنی همان هفت پسر هفت دختر یا هفت پسر و سه دختر و اموال او را که از دست داده بود دو چندان گردانیدیم به جهت رحمت‌مان در حق ایوب و در این پندی و اندرزی برای پرستندگان است تا در محنتها و بلاها و بیماریها صبر کنند و شکیبا باشند تا جزای آن بیابند همچنانکه ایوب یافت. **نظم:**

هر که او در راه حق صابر بود　　بر مراد خویشتن قادر بود
صبر باید تا شود یک سو حرج　　زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج

گوید: روز جمعه به هنگام نیمروز جبرئیل عليه السلام پیش ایوب آمد و بر او سلام داد، ایوب پاسخ سلام او را داد و پرسید تو کیستی؟ گفت جبرئیل‌ام و او را به بهبودی مژده داد و اینکه خداوند زن و فرزندان و اموال او را باز خواهد بخشید و مانند آنان به او عنایت خواهد کرد تا آیتی باشد، ایوب از شدت شادی گریست و گفت سپاس خداوندی را که زبان دشمن من ابلیس را بر من نگشود. جبرئیل عليه السلام به او گفت برخیز و او را یارای برخاستن نبود جبرئیل دستش بگرفت و گفت: به فرمان خدا برخیز و ایوب بر روی دو پای خود ایستاد آنگاه جبرئیل گفت: با پای خود به این زمین بکوب که چنان کرد و از زیر دو پای او چشمه آبی ظاهر شد که آبش از برف سپیدتر و از عسل شیرین‌تر و از مشک خوشبوتر بود، جرعه‌ای از آن آب نوشید و آنچه کرم در بدنش بود فرو ریخت و جبرئیل فرمانش داد که خود را در آب آن چشمه بشوید و چون از چشمه بیرون آمد چهره‌اش چون ماه تابان شد و زیبایی و نکویی او چون نخست بر او برگشت، جبرئیل دو جامه بدو داد که یکی را ازار کرد و دیگر را ردا و کفشی زرین که بندهای آن از یاقوت بود به او داد و بهی یا گلابی‌ای از بهشت برای او آورد و ایوب به نماز ایستاد.

رحمه باز آمد و چون آنجا رسید و آن دگرگونی بدید پنداشت که راه را اشتباه آمده است و گفت ای نماز گزار با من سخن بگوی، ایوب با او سخن نگفت که در نماز بود جبرئیل به ایوب گفت با او سخن بگو،ایوب به رحمه گفت چه می خواهی؟گفت آیا می‌دانی که ایوب گرفتار کجاست که من همینجا گذاشته بودم و اکنون او را نمی‌بینم،ایوب تبسمی کردو گفت اگر ببینی می‌شناسی؟گفت به خدا سوگند تو شبیه‌ترین اشخاص به اویی پیش از آنکه گرفتار و بیمار شود،ایوب خندید و گفت من ایوبم،رحمه دوید و اور ا در آغوش کشید و جبرئیل به آنان مژده داد که فرزندان واموال و چیزهای دیگر ایشان به آنان عطا خواهد شد و خداوند ملخ های زرین از آسمان برآنان فروریخت و او دوانبار داشت و خداوند دو ابرسیاه فرستاد که یکی از آن دو انبار را از زر و دیگری را از سیم انباشته کردند آنچنانکه پر شد چون مرگ ایوب علیه السلام فرا رسید. به فرزندان خود وصیت کرد که آنان با اموال او همانگونه عمل کنند که خودش عمل می کرده است بی‌نوایان ودرویشان و یتیمان وبیوه زنان را بهره‌مند سازند و پس از این وصیت رحلت فرمود و همسرش پیش از اوفوت کرده بود و هم گفته‌اند اندکی بعد از او درگذشت.پیکر ایوب راکنار همان چشمه که خداوند او را در آن شفا داده بود دفن کردند.

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿٨٥﴾

و اسمعیل و ادریس و ذالکفل را [یاد کن] که همه از صابران بودند.(۸۵)

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ

إِسْمَاعِيلَ: مفعول به-وَإِدْرِيسَ: معطوف- وَذَا الْكِفْلِ: معطوف

و نیز ای محمد صلی الله علیه وسلم یاد کن محنتها و رنجهایی که به پیغمبران **وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ** آمده است **و اما در حق تولد اسمعیل** و گذاشتن او و مادرش هاجر در نزدیک خانه کعبه و ساختن خانه کعبه توسط ابراهیم و اسمعیل و خبر ذبح و قربانی کردن او و به سوره‌ی ابراهیم آیه ۳۹ و به بقره مراجعه شود اما در حق **ادریس** در سوره مریم آیه ۵۶ بتفصیل بیان داشته‌ایم که اجمالاً در ذیل نیز آورده می‌شود.

نام او **اخنوج** بن **مهلائیل** بن **انوش** بن **شیث** بن **آدم** نوشته‌اند بیشتر به نام **ادریس** آمده است. آورده‌اند که:

و به او مقام بالائی یعنی مقام نبوت دادیم و درجه‌ی قرب و یا او را به بهشت رسانیدیم که در حدیث معراج آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ادریس را در آسمان چهارم ملاقات کرده است در حق کلمه ادریس گفتند او اول کسی بود که خیاطی کرد و لباس دوخته پوشید و نیز گفته‌اند اول کسی بود که او بوسیله قلم خط نوشت. و نیز گفته‌اند او اول کسی بود که در نجوم و علم حساب نظر کرد و عمل وی در طاعت خدای تعالی هر روز به اندازه اعمال همه خلق بود و حمد و ستایش وی این بود که می‌گفت *الحمدلله رب العالمین کما ینبغی لکرم وجهه*

سنائی غزنوی گفت:

بمیرای‌دوست‌پیش‌ازمرگ اگرمی زندگی‌خواهی　　که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

لطفاً برای کسب اطلاع بیشتر به سوره‌ی مریم آیه ۵۶ مراجعه فرمایند.

و اما در حق ذوالکفل: دانشمندان درباره‌ی ذوالکفل اختلاف دارند که او کیست، **کسائی** می‌گوید او پسر ایوب بوده است و داستانش را چنین آورده است گوید، چون خداوند عزوجل ایوب را قبض روح فرمود پسرش **حومیل** که بزرگترین پسر او بود میان مردم به روش پدر رفتار می‌کرد تا آنکه پادشاهی از پادشاهان شام که نامش **لام** پسر دعام بود بر سرزمین شام پیروز شد و به حومیل پیام داد که شما سرزمین شام را بر ما تنگ کرده‌اید اکنون نیمی از اموال شما را می‌خواهم و باید خواهرتان را به همسری من در آورید تا شما را به حال خود بگذارم و گرنه با سواران و پیادگان خود به جنگ شما می‌آیم و اسیرتان خواهم کرد آن پادشاه لشکرهای خود را جمع و آهنگ ایشان کرد و رویاروی شدند و جنگی سخت کردند، و شکست بر فرزندان ایوب افتاد و بشیر پسر ایوب و جماعتی همراه او اسیر شدند، حومیل مال بسیاری جمع کرد تا پیش آن پادشاه برد و برادرش را از او برهاند در آن هنگام فرشته در خواب او بیامد و گفت این مال را مبر و بر برادرت مترس و این پادشاه ایمان خواهد آورد و سرانجام کارش نیک خواهد بود.

صبح موضوع خواب خود را با برادران در میان گذاشت شاد شدند و چون به آن پادشاه خبر رسید که حومیل از آوردن مال خودداری می‌کند پیام فرستاد که مال بفرست و برادرت را خلاص کن و گرنه او را به آتش خواهیم انداخت. حومیل پیام داد که برای تو مال نفرستم هر چه می‌خواهی انجام ده، پادشاه خشم برآورد و دستور داد هیزم جمع کردند و بر آن نفت ریختند و آتش زدند و دستور داد بشیر را در آتش افکندند و آتش او را نسوزاند و پادشاه از آن شگفت زده شد و به خدای ایمان آورد و آنان با یکدیگر دوستی کردند و پسران ایوب خواهر خود را به همسر او در آوردند و بشیر به ذوالکفل معروف شد و خداوند او را برای پیغامبری در شام مبعوث کرد.

البته **ثعلبی** در تفسیر و قصص قرآن قصه ذوالکفل را نوع دیگری آورده است. به جهت اطاله کلام از بیان آن صرف نظر می‌شود.

كُلٌّ مِّنَ ٱلصَّـٰبِرِينَ

كُلٌّ: مبتدا- **مِّنَ ٱلصَّـٰبِرِينَ** : جار و مجرور، خبر

که همگی ایشان یعنی اسمعیل و ادریس و ذوالکفل در برابر مشکلات و تبلیغ رسالتشان شکیبا و صبور بودند.

وَأَدْخَلْنَـٰهُمْ فِى رَحْمَتِنَآ ۖ إِنَّهُم مِّنَ ٱلصَّـٰلِحِينَ 

و برحمت خویش در آوردیمشان که آنها از شایستگان بودند.(۸۶)

وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا

و ایشان را در بخشایش و رحمت خود که نبوت و یا نعمت آخرت است در آوردیم.

إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ

هُمْ: اسم إِنَّ - مِنَ الصَّالِحِينَ: جار و مجرور، خبر إِنَّ.

بدرستیکه ایشان از جمله شایستگان و فرمانبرندگان و مطیعان ما بودند.

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾

و ذوالنون را [یاد کن] آندم که خشمناك برفت و گمان داشت بر او سخت نخواهیم گرفت، پس در دل تاریکی‌ها ندا داد که خدائی جز تو نیست، تسبیح تو گویم که من از ستمگران بوده‌ام.(۸۷)

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ

ذَهَبَ: فعل ماضی- (هو)فاعل- مُغَاضِبًا: حال

ای محمدﷺ به یاد آور قصه ذوالنون، صاحب ماهی یعنی یونس؏ را آن هنگام که قوم خود را دعوت کرد و نپذیرفتند از میان امت بیرون رفت و بر نفس خود خشم گرفت و ایشان را به عذاب خدا تهدید کرد و گمان برد اینکه بر او راه را سخت و تنگ نخواهیم کرد. پس در تاریکیها یعنی در ظلمت دریا نداکرد و در تاریکی شکم ماهی تسبیح گفت و فریاد بر آورد و گفت پروردگارا هیچ معبودی جز تو نیست تو پاک و منزه هستی.

إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ

ی: اسم إِنَّ - (ت): اسم كَانَ - مِنَ الظَّالِمِينَ: جار و مجرور، خبر كَانَ - جمله كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ، خبر إِنَّ.

بدرستیکه من از ستمکاران بر نفس خود بودم به جهت مهاجرت و بیرون رفتن و چاره‌ی کار من فقط خداست که مراد مرا بر آورده سازد. و یونس از پیغامبران خدا بود.

و اینک به قصه یونس می‌پردازیم و آن چنان است که کسائی گفت: متی (پدر یونس- م) از مردان نیکوکار و از خاندان پیامبران بود و فرزندی نداشت، چون آخر عمر او رسیده واو و همسرش پیر و سالخورده شدند از خداوند متعال برای خود پسری خواست **متی** با همسرش در خیمه‌ای در آویخت و او به **یونس** باردار شد و سپس به خانه خود برگشتند گوید، در سرزمین **نینوی** پادشاهی بود نام او **ثعلب بن اساود** بوده است شیرها و فیل‌هایی همراه می‌برد که از دهان آنان شراره بیرون می‌آمد و همراهش مردانی بودند که آتش بازی می‌کردند، این پادشاه با بنی‌اسرائیل با همان ابزار جنگ کرد گروهی از

بنی‌اسرائیل را کشت و گروهی را اسیر گرفت و به سرزمین خود برگشت، برای بار دوم هم جنگ کرد و همچنان به جنگ خود ادامه می‌داد، در این هنگام خداوند متعال به **شعیا** که از پیامبران بنی‌اسرائیل بود وحی فرمود تا از عابدان بنی‌اسرائیل مردی امین و نیرومند را برگزینند و به رسالت نزد پادشاهان منطقه **نینوی** و دیگران بفرستد که خدای را منکرند و حق او را نشناخته‌اند و در آن روزگار ده هزار پارسا در بیت‌المقدس بودند که همگان جامه پشمین و موبین بر تن و پای افزار بوریا بر پا می‌داشتند، دستور داده شد آنان جمع شوند و جمع شدند از میان ایشان سه تن و از آن سه تن **یونس** را برگزیدند یونس گفت چگونه برای من ممکن است با ستمگران و فرعونیان مبارزه و ستیز کنم، روی به همسر خود کرد و گفت تصمیم بر گریز دارم، زنش او را از این تصمیم منع کرد. یونس میان قوم آمد و آنان را دعوت کرد ولی آن‌ها نپذیرفتند. خداوند به یونس علیه‌السلام وحی فرمود از میان ایشان برو، یونس بیرون آمد و خود را کنار دجله رساند و آنجا نشست و منتظر نزول عذاب بر قوم شد. خداوند به جبرئیل فرمان داد تا در قوم یونس ابری گسیل دارد که در آن انواع بلا باشد، جبرئیل به مالک دوزخ این فرمان را ابلاغ کرد و او شراره‌ای از دوزخ به شکل ابری سیاه و تاریک روانه داشت و شرر بار به سرزمین نینوی رسید.

و آنجا گسترده شد و بر آن سایه افکند، مردم پنداشتند ابری باران‌زا است. شاه گفت برحذر باید بود که این ابر، ابری بارانی نیست بلکه ابر عذاب است و می‌ترسم این از آن جهت باشد که ما یونس را تکذیب کرده‌ایم و او پیامبر خداست، آنگاه به مردم گفت بنگرید اگر یونس در شهر و میان شماست نترسید ولی اگر از شهر شما بیرون رفته است بدون شک نابودی شماست، ناگاه پادشاه و همه یارانش بیرون آمدند و گفتند ای یونس کجایی که ما دیگر با تو مخالفت نمی‌کنیم ولی او را نیافتند. **مولانا گفت:**

**قوم یونس را چو پیدا شد بلا	ابر پر آتش جدا شد از سما**
**برق می‌انداخت می‌سوزید سنگ	ابر می‌غرید رخ می‌ریخت رنگ**
**جملگان بر بامها بودند شب	که پدید آمد زبالا آن کرب**
**جملگان از بامها زیر آمدند	سر برهنه جانب صحرا شدند**
**مادران بچگان برون انداختند	تا همه ناله و نفیر افراختند**
**از نماز شام تا وقت سحر	خاک می‌کردند بر سر آن نفر**
**جملگی آوازها بگرفته شد	رحم آمد بر سر آن قوم لد**
**بعد نومیدی و آه نا شگفت	اندک اندک ابر واگشتن گرفت**
**قصه‌ی یونس دراز است و عریض	وقت خاک است و حدیث مستفیض**
**چون تضرع را بر حق قدرهاست	و آن بها کانجاست زاری را کجاست**
**هین امید اکنون میان را چست بند	خیز ای گرینده و دایم بخند**
**که ابر ابر می‌نهد شاه مجید	اشک را در فضل با خون شهید**

یونس به سوی شهر آمد تا ببیند چگونه بر ایشان بلا نازل شده است، ابلیس به صورت پیرمردی به او بر خورد، یونس به او گفت ای پیرمرد از کجا می‌آیی؟ گفت از نینوی. پرسید امروز چه بر سرشان آمد؟ گفت امروز ابری سفید بر ما بارانی فراوان فرو ریخت و حال آنکه یونس ما را به عذاب تهدید کرده بود که انجام نشد و دانستیم که دروغ گفته است یونس خشمگین شد و گفت پیش قومی که مرا تکذیب می‌کنند باز نمی‌گردم و برفت. **کسائی** می‌گوید، یونس همچنان راه پیمود تا کنار دریا رسید، همان دم که کشتی‌ای دید اشاره کرد، کشتی به سوی او آمد و او در کشتی نشست. چون کشتی بمیان دریا رسید بایستاد و نمی‌رفت ملاحان گفتند در میان ما بنده‌ای است از سید خود گریخته، رسم و آئین کشتی چنین است که چون بنده‌ای گریخته در کشتی باشد کشتی حرکت نکند و بایستد یونس گفت من هم بنده‌ی گریخته‌ی گنه‌کار، مرا به دریا بیفکنید. ایشان گفتند دل ما نمی‌آید که تو را به دریا افکنیم که تو سیمای نیکان و نیک‌مردان داری. گفتند تا قرعه زنیم، سه بار قرعه زدند هر سه بار بر یونس افتاد، یونس خویشتن را به دریا افکند، ماهی وی را فرو بلعید. **در غزلیات شمس آمده است:**

ماهیانی‌کاندرون جان هر یک یونس است گلبنانی‌که‌فلک‌راخوب وخوب‌آئین‌کنند

ماهی او را به قعر دریا برد و یونس چهل شبانروز در شکم ماهی بماند. و گفته‌اند هفت روز و گفته‌اند سه روز، و در شکم ماهی یک موی وی آزرده نشد و از حال خود تغییر نگشت هر چند حبس وی در شکم ماهی از راه ادب‌کردن بود اما سلامتی وی در شکم ماهی از معجزات وی بود یونس در آن حال که با خود افتاد از آن کرده پشیمان شد و توبه کرد و به الله تعالی زارید در آن تاریکیها آواز برآورد که: ***لااله ان انت سبحانک - انی کنت من الظلمین*** یعنی در تاریکی‌های دریا، در تاریکی شکم ماهی تسبیح گفت و فریاد برآورد و گفت پروردگارا هیچ معبودی جز تو نیست تو پاک و منزه هستی بدرستیکه من از ستمکاران بر نفس خود بودم به جهت مهاجرت و بیرون رفتن و چاره‌ساز من فقط تویی پروردگارا! مراد من برآورده ساز!

و گفته‌اند یونس اندر شکم ماهی در قعر دریا آوازی و حسی بسمع وی رسید با خود گفت **ما هذا؟** این چیست؟ رب‌العزه به وی که در شکم ماهی بود وحی فرستاد. که این آواز تسبیح اهل دریاست، یونس به موافقت ایشان آواز به تسبیح برآورد. پروردگار جهانیان به فرشتگان فرمود: این آواز بنده‌ی من است یونس که او را در شکم ماهی در حبس کرده‌ام به جهت معصیتی که از وی صادر شده. فرشتگان گفتند بار خدایا آن بنده‌ی شایسته‌ی نیکمرد نیک عهد که پیوسته از او عمل صالح صادر شده؟ گفت آری آن بنده صالح است. فرشتگان زبان شفاعت بگشادند و از بهر وی آمرزش خواستند. **خاقانی گفت:**

از دلو یوسفی بجهد آفتاب و چشم بر حوت یونس به تماشا بر افکند

رب العالمین به رحمت خود دعا یونس را اجابت کرد و شفاعت فرشتگان قبول کرد و او را از آن غم برهانید.

گفته‌اند فرشته‌ای به ماهی گفت او را از شکم خود بیرون انداز که او طعمه تو نیست، ماهی کنار دریا آمد و او را بیرون افکند، خداوند در این باره چنین می‌فرماید: پس او را در صحرا افکندیم در حالیکه بیمار بود.

مولانا در غزلیات شمس گفت:

یونس قدسی تویی، درتن چون ماهیی	**بازشکاف وببینی کاین تن ماهی است آن**
دلق تن خویش را بر گرو می بنه	**پاک شو،ای پاکباز، نوبت پاکی است آن**
حکم به هم در شکست، هست قضا در خطر	**فتنه‌ی حکم است این، آفت قاضی است آن**
نفس تو امروز اگر وعده‌ی فردا دهد	**بر دهنش زن، از آنک مردک لافی است آن**

فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡغَمِّۚ وَكَذَٰلِكَ نُـۨجِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٨٨﴾

پس، اجابتش کردیم و از تنگنا نجاتش دادیم و مؤمنان را نیز چنین نجات دهیم.(۸۸)

فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ

فَٱسۡتَجَبۡنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل

پس ما دعای یونس علیه السلام را اجابت کردیم و شفاعت فرشتگان در حق توبه یونس را پذیرفتیم.

وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡغَمِّۚ

و او را از غم دریا نجات دادیم و به ماهی دستور دادیم تا او را از شکم خود بر ساحل دریا بیرون افکند.

وَكَذَٰلِكَ نُـۨجِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ

وَكَذَٰلِكَ: جار و مجرور- نُـۨجِي: فعل مضارع- فاعل (نحن)- ٱلۡمُؤۡمِنِينَ: مفعول به

همچنانکه یونس را از غم نجات دادیم و او را از شکم ماهی بیرون افکندیم ای مؤمنان شما را نیز نجات خواهیم داد.

گوید، یونس علیه السلام از شکم ماهی بیرون آمد و یارای بر پای ایستادن نداشت و خداوند کنار او بوته کدویی بیرون آورد و آن بوته دارای سه شاخه بود، شاخه‌ای رو به خاور دیگری رو به باختر و سومی بر سرش سایه افکنده بود، جبرئیل آمد و گفت ای یونس! خداوند چندان از بهشت به تو ارزانی خواهد فرمود که راضی و خشنود شوی، سپس با دست خود بر سر و بدن یونس کشید خداوند موهای سر و ریش و بدنش را رویاند، و خداوند به آهویی دستور فرمود آهو آمد و نزد یونس ایستاد و به فرمان خداوند با او سخن گفت، یونس از شیر آن آهو مکید و نیرومند شد و سپس همان آهو به یونس مژده داد که قوم ایمان آورده‌اند و سرانجام و چگونگی ایمان آنان را بیان کرد و اشتیاق ایشان را بدیدار یونس یاد آور شد، آن ماده آهو همچنان نزدیک یونس چرا می‌کرد و هر گاه یونس گرسنه و تشنه می‌شد شیرش می‌داد، بعد از چهل روز یونس دید که بوته کدو خشک و آهو ناپدید شده است، یونس

حرکت کرد چون نزدیک سرزمین‌های نینوی رسید چوپان جوانی را دید که بر کناره راه گوسپند می‌چراند و همواره می‌گوید پروردگارا پدرم را پیش من برگردان، یونس علیه السلام او را شناخت که پسر بزرگش بود دست در آغوش یکدیگر آوردند و مدتی گریستند. این خبر به پادشاه رسید از تخت خود برخاست و گفت پسر را پیش من آورید، او را آوردند چگونگی خبر را از او پرسید و چون گزارش داد پادشاه شاد شد و خود و اهل نینوی بیرون شدند و با یونس برخوردند و او را به شهر در آوردند پادشاه یونس را بر تخت نشاند و خود برابرش ایستاد، مردم شهر هم از دیدن او خوشحال شدند، یونس علیه السلام مدتی میان ایشان بود امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد، تا آنکه پادشاه و همسر یونس و دو پسرش در گذشتند.

وَزَكَرِيَّآ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُۥ رَبِّ لَا تَذَرْنِى فَرْدًا وَأَنتَ خَيْرُ ٱلْوَٰرِثِينَ 

و زکریا را [یاد کن] آندم که پروردگار خویش را ندا کرد، پروردگارا! مرا تنها مگذار که تو از همه باز ماندگان بهتری.(۸۹)

وَزَكَرِيَّآ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُۥ رَبِّ لَا تَذَرْنِى فَرْدًا وَأَنتَ خَيْرُ ٱلْوَٰرِثِينَ

وَزَكَرِيَّآ: مفعول به- إِذْ: مفعول فیه- نَادَىٰ: فعل ماضی- (هو)فاعل- رَبَّهُۥ: مفعول به-رَبِّ: منادی

ای پیغمبر صلی الله علیه و سلم یاد کن **زکریا** را آن هنگام که پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت. خداوندا مرا تنها مگذار یعنی به من فرزندی عطا کن تا از من نبوت را میراث برد که در سوره‌های آل عمران و مریم مفصلاً بیان آن رفت. **مولانا گفت:**

تو بمانی با فغان اندر لحد   لاتذرنی فرد خوانان از احد

در اینجا قصه دعاء و درخواست زکریا از پروردگار خود را اجمالاً می‌آوریم آن هنگام که زکریا در نزد مریم میوه‌ی تازه در غیر وقتش دید دانست که آن از قدرت فراخ خداوند است. او را به فرزند طمع افتاد و گفت آن خداوند که قادر است در زمستان میوه تابستانی در غیر وقتش دهد پس قادر است که پیرانه سر فرزند دهد. آن روز رغبت فرزند خواستن به وی پدید آمد. به محراب برگشت و نماز خواند و به خدای تعالی زارید و دعا کرد و گفت: بار خدایا، تن من از پیری ضعیف گشت و استخوان من سست شد چنانکه شعله‌های آتش در وقت التهاب متفرق شود و پیدا گردد، همچنانکه من دعا کرده‌ام اجابت کردید و از درگاه کرم تو محروم و نا امید برنگشته‌ام اینک نیز پروردگارا دعای من مستجاب کن.

براستی من بعد از این از عموزادگانم می‌ترسم، منظور این است که سرپرستی و روحانیت به غیر فرزندان منتقل خواهد شود، و حال اینکه زن من عاقر و نازاست پروردگارا از نزد خود به من فرزندی ببخش که متولی امور دین باشد. خداوند توسط جبرئیل علیه السلام وحی کرد ای زکریا! براستی ما تو را به پسری که نام او یحیی است بشارت می‌دهیم یعنی خدای تعالی وحی کرد و جبرئیل را به سوی زکریا

فرستاد و جبرئیل پیام خدای تعالی را به او رساند که بتحقیق در سوره آل عمران آیه ۳۹ بیان شد خداوند می‌فرماید:

و پیش از او کسی را به نام یحیی نیافریده‌ایم یعنی هیچکس پیش از او در این نام که به معنی زنده‌کننده میراث نبوت پدرش و دارای علم و حکمت باشد نیآمده است و الله اعلم. زکریا گفت: پروردگارا چگونه باشد برای من پسری و حال آنکه همسرم نازاست و همانا خودم از پیری به نهایت ناتوانی رسیده‌ام زکریا اضافه می‌کند و می‌پرسد پروردگارا آیا می‌خواهی ما را جوان‌گردانی یا در همین پیری قدرت کامل خود را می‌خواهی نشان بدهی. فرشته (جبرئیل) به امر خدای تعالی گفت همچنین است که تو خودت گفتی یعنی از پیری و ضعیفی به تو فرزندی می‌بخشم. خدای تعالی فرمود: آفریدن فرزند از دو شخص مسن و فرتوت بر قدرت من آسان است بدرستیکه بیافریدم تو را پیش از یحیی و تو چیزی نبودی تو را از عدم موجود گردانیدم.

پس از دو پیر مسن و فرتوت بوجود آوردن فرزند چیزی نیست.

زکریا گفت برای من نشانه‌ای و علامتی بنمای که با این نزدیک بودن این واقعه مشخص گردد. گفت نشانه تو آن است که با مردم سه روز مگر به رمز پروردگارت سخن نگویی و پروردگارت را فراوان یاد کن و در بامداد و شامگاه تسبیح گوی. **کلبی** می‌گوید: روزی که به زکریا مژده داده شد که دارای پسری خواهد شد، نود و دو سال داشت. **ضحاک** از ابن عباس نقل می‌کند که زکریا یک صد و بیست ساله و همسرش نود و هشت ساله بوده‌اند گویند، و چون زکریا با همسر خود در آمیخت غسل کرد و به محراب عبادت خود برگشت زنان بنی‌اسرائیل پیش او آمدند و گفتند کار تو از **همسرت شگفت انگیزتر است، زکریا خواست سخن بگوید نتوانست و دانست که همسرش باردار شده است، برای آنان روی زمین نوشت که من سه شبانه روز توانایی سخن گفتن ندارم.**

فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَوَهَبۡنَا لَهُۥ يَحۡيَىٰ وَأَصۡلَحۡنَا لَهُۥ زَوۡجَهُۥٓۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَيَدۡعُونَنَا رَغَبٗا وَرَهَبٗاۖ وَكَانُواْ لَنَا خَٰشِعِينَ ﴿٩٠﴾

پس اجابتش کردیم و یحیی را بدو بخشیدیم و همسر او را شایسته کردیم، که آنها به کارهای نیکو همی شتافتند و با امید و بیم ما را می‌خواندند و در قبال ما فروتنان بودند.(۹۰)

فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ

پس دعای او را قبول کردیم که در آیت ما قبل بیان آن رفت.

وَوَهَبۡنَا لَهُۥ يَحۡيَىٰ وَأَصۡلَحۡنَا لَهُۥ زَوۡجَهُۥٓۚ

وَهَبۡنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- يَحۡيَىٰ: مفعول به

و بخشیدیم بدو یحیی را پسری که با تولد او جهان را به نور نبوت روشن گردانیدیم و همسر زکریا را که زنی نازا بود برای تولد فرزند مستعد گردانیدیم.

إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا

هُمْ: اسم إِنَّ -(و) اسم كَانَ - يُسَارِعُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر كَانَ

بدرستی این پیغمبرانی که وقایع آنان را ذکر کردیم همگی در نیکوئی می‌شتافتند و ما را از برای ثواب می‌خواندند و به یکتاپرستی دعوت می‌کردند و از ترس عذاب آخرت که همان آتش دوزخ است می‌ترساندند.

وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ

(و) اسم كَانَ - خَاشِعِينَ: خبر كَانَ

ایشان از جمله فروتنان و خاشعین و فرمانبرندگان و نیازمندان بودند فروتنی داشتند آمیخته با ادب و احترام و ترس و خوف. تو ام با امیدواری و رجا.

وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (۹۱)

و آن زن را یاد کن که عفت خویش نگهداشت و از روح خویش در او دمیدیم و او را با پسرش برای جهانیان عبرتی کردیم.(۹۱)

وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ

وَالَّتِي: مفعول به- أَحْصَنَتْ: فعل ماضی- (هی) فاعل- فَرْجَهَا: مفعول به

و علاوه بر این پیغمبرانی که مذکور شد، یادکن آن زنی راکه از ناپاکی‌ها دامن خود را پاک نگه داشت مراد **مریم بنت عمران** است که دست هیچکس بر دامن پاک وی نرسید و بدون شوهر به عیسی باردار کردیم و به جبرئیل ﷺ فرمودیم تا در پیراهن او از یقه و یا آستین او در دمید و با این دمیدن روح عیسی مسیح را در درون شکم مریم جاری گردانیدیم که قصه‌ی وی و خبر و صحبت وی که معجزه از برای عالمیان است. پس عیسی از مادر متولد شد و یحیی نخستین کسی است که به عیسی ﷺ اقرار آورد و او را تصدیق کرد.

إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (۹۲)

این آئین شماست، آئین یگانه و من پروردگار شمایم، پس مرا عبادت کنید.(۹۲)

إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً

هَٰذِهِ: اسم إِنَّ - أُمَّةً: خبر إِنَّ - أُمَّتُكُمْ: حال

بعد از بیان سرگذشت پیامبران گذشته در اینجا خداوند متعال نتیجه گرفته خطاب به محمد ﷺ می‌فرماید. ای محمد ﷺ بدرستیکه این ملت واحده و دین اسلام که برای شما تبلیغ آن واجب است و در برابر رنجها و سختی‌هایی که از جانب مشرکان به تو می‌رسد پایداری و استقامت کنید همچنانکه

پیغمبران پیشین استقامت کردند که همگی مردم را به توحید و نبوت دعوت کردند تو نیز بی‌وقفه و بدون ترس از جهت ایذا و اذیت ایشان رسالت خود را بنحو شایسته به انجام برسان و سرگذشت پیامبران پیشین را به ایشان بازگو کن تا شاید عبرت گیرند.

وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ

(انا): مبتدا- رَبُّكُمْ: خبر

و من آفریدگار شمایم و غیر از من خدایی نیست پس فقط مرا پرستش و عبادت کنید.

وَتَقَطَّعُوٓا۟ أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَٰجِعُونَ ﴿٩٣﴾

ولی امت‌ها در کارشان میان خویش فرقه‌ها شدند و همگی بما باز می گردند.(۹۳)

وَتَقَطَّعُوٓا۟ أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ

وَتَقَطَّعُوٓا۟: فعل ماضی، (و) فاعل- أَمْرَهُم: مفعول به- بَيْنَهُمْ: مفعول فیه

مادر اصل یک نهاد به ملتهای گذشته داده بودیم ولی خودشان در کار دین خود فرقه‌فرقه شدند مانند یهود و نصاری و در بین مردم اختلاف انداخته نفاق بوجود آوردند.

كُلٌّ إِلَيْنَا رَٰجِعُونَ

كُلٌّ: مبتدا- رَٰجِعُونَ: خبر

همه‌ی این فرقه‌ها و گروه‌ها که متفرق شدند و شاخه شاخه شدند به سوی ما بازگردانده خواهند شد و ایشان را با توجه به اعمالشان پاداش خواهیم داد.

فَمَن يَعْمَلْ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِۦ وَإِنَّا لَهُۥ كَٰتِبُونَ ﴿٩٤﴾

و هر که اعمال شایسته کند و مؤمن باشد کوشش او بی‌پاداش نماند و ما برای او ثبت کنانیم.(۹۴)

فَمَن يَعْمَلْ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِۦ

(و)حالیه- (هو): مبتدا- مُؤْمِنٌ: خبر

هر کسی از کارهای شایسته و نیکو انجام دهد و در حالیکه به خدای یکتا و رسولش ایمان آورده و گرویده باشد پس پاداش کردار او را ضایع نخواهیم کرد. در جای دیگر گفت پاداش نیکوکاران را مضاعف کنیم، بجای یک نیکی ده بنویسیم و در آن بیفزائیم اعمال مؤمنان پذیرفته است و سعی ایشان مشکور و این بر کافران حرام است. **نه سعی ایشان مشکور و نه عمل ایشان مقبول که ایشان هرگز توبه نکنند و مؤمن نشوند.**

وَإِنَّا لَهُۥ كَٰتِبُونَ

(نا) اسم إِنَّ - كَٰتِبُونَ: خبر إِنَّ.

و ما قطعاً توسط فرشتگان در دفتر اعمالشان ثبت خواهیم کرد و به کسی ظلم کرده نخواهد شد. **بیت:**

مزدکار نیکوان ضایع نباشد نزد حق　　　لا تضیع الله فی الدارین اجرا المحسنین

وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ 

بر مردم دهکده‌ای که هلاکشان کرده‌ایم باز گشتشان حرام است.(۹۵)

وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ

حَرَامٌ:خبر مقدم- هُمْ :اسم إِنَّ - لَا يَرْجِعُونَ : فعل مضارع، فاعل(و)- جمله خبر إِنَّ ، مبتدا مؤخّر محذوف

و حِرام است (غیر ممکن است) اهل شهری که ما ایشان را به عذاب به جهت کفرشان هلاک کردیم به سوی ما برنگردند یعنی قطعاً آنان به سوی ما باز خواهند گشت و ما به حساب و کتاب آنان رسیدگی خواهیم نمود و به سزای اعمالشان خواهیم رساند.

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ 

تا وقتی که یاجوج و ماجوج گشوده شوند و آن‌ها از هر تپه‌ای شتابان شوند.(۹۶)

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ

فُتِحَتْ: فعل ماضی مجهول- يَأْجُوجُ : نایب فاعل

این برگشت ایشان تا زمانی ادامه خواهد یافت که یاجوج و ماجوج رها می‌شوند و شتابان از هر بلندی و ارتفاعی می‌گذرند و باعث هرج و مرج در روی زمین می‌شوند و در روی زمین هر چه از خشک و تر باشد بخورند و بیاشامند یعنی فرا رسیدن روز قیامت چون یکی از نشانه‌های قیامت رها شدن یاجوج و ماجوج است.

در حدیث صحیح از **عبدالله بن مسعود** نقل است که می‌گفته است شبی که پیامبرﷺ را به معراج بردند تا ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام دیدار و ساعتی گفتگو فرمود رسول خدا نخست از ابراهیم و سپس از موسی درباره قیامت پرسید که گفتند آگاه نیستیم و بدان علم نداریم آنگاه از عیسی بپرسید او فرمود با من برای پیش از ظهور قیامت عهدی شده است ولی هنگام قطعی آن را هیچکس غیر از خدا نمی‌داند، عیسی سپس داستان خروج دجال را گفت و افزود که من از آسمان فرود می‌آیم و او را می‌کشم و مردم به سرزمین‌های خود برمی‌گردند ولی یاجوج و ماجوج به رویارویی مردم می‌آیند و از هر ارتفاعی سرازیر می‌شوند و همه چیز را تباه می‌سازند مردم به پیشگاه الهی زاری می‌کنند و من از خدا می‌خوانم که یاجوج و ماجوج را بمیراند که چنان می‌فرماید و زمین از بوی لاشه‌هایشان گندیده می‌شود باز مردم به پیشگاه الهی زاری می‌کنند خداوند بارانی می‌فرستد که لاشه‌ها را با خود به دریا می‌برد، آنگاه کوهها فرو می‌ریزد و زمین چون سفره گسترده می‌شود و به من گفته شده است که در آن

هنگام قیام قیامت نزدیک است همچون زن آبستنی که نمی‌توانند دقیق بفهمند چه هنگامی می‌زاید و ناگاه با زایمان خود آنان را غافلگیر کند. و نیز از رسول خداﷺ نقل است که فرموده‌اند:
بزودی مسلمانان از کمانها و چوبه‌های تیر و سپرهای یاجوج و ماجوج چندان آتش روشن خواهند کرد که هفت سال طول خواهد کشید و خداوند یاری دهنده است.

وَٱقۡتَرَبَ ٱلۡوَعۡدُ ٱلۡحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَٰخِصَةٌ أَبۡصَٰرُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَٰوَيۡلَنَا قَدۡ كُنَّا فِي غَفۡلَةٖ مِّنۡ هَٰذَا بَلۡ كُنَّا ظَٰلِمِينَ ﴿٩٧﴾

و وعده حق نزدیک شود و دیدگان کسانیکه کافر بوده اند خیره ماند، ای وای بر ما! که از این حال غافل بودیم بلکه ما ستمگران بودیم.(۹۷)

وَٱقۡتَرَبَ ٱلۡوَعۡدُ ٱلۡحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَٰخِصَةٌ أَبۡصَٰرُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ

وَٱقۡتَرَبَ: فعل ماضی- ٱلۡوَعۡدُ: فاعل- ٱلۡحَقُّ: نعت- (هی) مبتدا- شَٰخِصَةٌ: خبر مقدم- أَبۡصَٰرُ: مبتدا مؤخّر، جمله خبر (هی)

در این وقت وعده‌ی راستین و بحق خداوند که همان روز قیامت است نزدیک می‌شود. یعنی موعد مکافات و مجازات نزدیک شود چشمان مشرکان و تکذیب کنندگان از فرط هول و هیبت خیره و متحیر می‌ماند.

يَٰوَيۡلَنَا قَدۡ كُنَّا فِي غَفۡلَةٖ مِّنۡ هَٰذَا بَلۡ كُنَّا ظَٰلِمِينَ

(یا) تنبیه- يَٰوَيۡلَنَا: مفعول مطلق- (نا) مضاف الیه

در آن حال هول و هیبت می‌گویند ای وای بر ما بدرستیکه ما در دنیا در غفلت بودیم و از وضع امروز بی‌خبر بودیم بلکه ما بر نفس خود ستمکاران بودیم و سخنان بحق پیغمبران را نشنیدیم و آن را تکذیب کردیم و از گفتار راست آنان سرپیچی نمودیم و امروز به این بلا و مجازات گرفتار آمدیم.

إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمۡ لَهَا وَٰرِدُونَ ﴿٩٨﴾

شما و آنچه سوای خدا می‌پرستید سنگ ریزه جهنم‌اید و بدان وارد می‌شوید.(۹۸)

إِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ

كُم: اسم إِنَّ - حَصَبُ: خبر إِنَّ

ای کافران ستمگر! شما و آنچه را از بتان می‌پرستید غیر خدای تعالی هیزم آتش جهنم خواهید بود و بهمراه بتان خود در آتش جهنم خواهید سوخت[1].

---

[1] - عده‌ای از مفسرین گفته‌اند که آیه خطاب به مشرکین مکه است و مراد از «و ما تعبدون» بت‌ها هستند و به هیچ عنوان مسیح و عزیر و امثال آنان را شامل نمی‌گردد، زیرا «ما» برای غیر ذوی العقول بکار برده می‌شود.
نگاه کنید: مختصر تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۵۲۳ و تفسیر کابلی ج ۴ ص ۱۸۴

أَنتُمْ لَهَا وَٰرِدُونَ

أَنتُمْ: مبتدا- لَهَا: جار و مجرور- وَٰرِدُونَ: خبر

شما حتماً و قطعاً وارد شوندگان و داخل شوندگان به دوزخ هستید.

لَوْ كَانَ هَٰٓؤُلَآءِ ءَالِهَةً مَّا وَرَدُوهَا ۖ وَكُلٌّ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٩٩﴾

اگر اینان خدا بودند وارد جهنم نمی‌شدند، اما همگی در آن جاودانند.(۹۹)

لَوْ كَانَ هَٰٓؤُلَآءِ ءَالِهَةً مَّا وَرَدُوهَا

هَٰٓؤُلَآءِ: اسم كَانَ - ءَالِهَةً: خبر كَانَ

اگر این بتان نعوذ بالله چنانکه بت‌پرستان گمان می‌بردند خدایان می‌بودند هرگز به دوزخ داخل نمی‌شدند زیرا که خدای عذاب دهنده است نه اینکه عذاب داده شوند.

وَكُلٌّ فِيهَا خَٰلِدُونَ

وَكُلٌّ: مبتدا- خَٰلِدُونَ: خبر

بلکه همه آنها از بت و بت پرستان در آن دوزخ جاودان می‌مانند و عذاب داده شوند.

لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾

در آنجا ناله‌ای دارند و در آنجا چیزی نمی‌شنوند.(۱۰۰)

لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ

لَهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم- زَفِيرٌ: مبتدا موخر- هُمْ: مبتدا- لَا يَسْمَعُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل- جمله خبر

بر ایشان است در دوزخ ناله زار و غم انگیزی که همیشه در آتش جهنم‌اند و در آن آه و ناله می‌سوزند و در آنجا آنچه را که باعث شادی و خوشی آنان شود نمی‌شنوند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا ٱلْحُسْنَىٰٓ أُو۟لَٰٓئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾

و کسانیکه درباره آنها از جانب ما وعده نیکی داده شده است از جهنم دور شوند.(۱۰۱)

إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا ٱلْحُسْنَىٰٓ

ابن عباس و گروهی از مفسران در سبب نزول این آیت گفته‌اند که بزرگان قریش در حطیم حاضر بودند و اطراف کعبه مقدسه سیصدونه بت نهاده بودند و آن را می‌پرستیدند رسول خداﷺ بر ایشان این آیه را خواند إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ کافران را این سخن دشوار آمد فریاد برآوردند و گفتند: آیا می‌بینید که محمدﷺ خدایان ما را زشت می‌گوید و دشنام می‌دهد؟ رسول خداﷺ برفت. **عبدالله‌بن‌الزبعری** در آمد و گفت چه شده است شما را؟ گفتند: محمدﷺ خدایان ما را

بد می‌گوید و دشنام می‌دهد و این آیه را می‌خواند که: **إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن** ... گفت او را بیاورید تا من با او سخن بگویم، رسول خدا را حاضر کردند. گفت ای محمدﷺ آیا این تخصیص فقط برای خدایان ماست که وارد جهنم می‌شوند و در آتش جهنم می‌سوزند یا هر معبودی که غیر از الله باشد شامل است؟ رسول خداﷺ فرمود. عموماً بر همه شامل است. **ابن الزبعری** گفت. من برنده شدم و دشمن شکست خورد چونکه، به خدای این کعبه جهودان **عزیر** را می‌پرستیدند، مسیحیان **مسیح** را می‌پرستیدند، **بنو مسیح** فرشتگان را می‌پرستیدند پس با ادله شما همه آنان در دوزخ‌اند؟ رسول خداﷺ گفت. مراد این آیت بتان است نه عزیر و مسیح که ایشان انسان‌اند و نه فرشتگان که اگر مراد ایشان بودند/*انکم و من تعبدون* می‌گفت و حال آنکه انکم و **ما تعبدون** گفته است یعنی **ما** آورده نه **من**.

می‌گوید:

بدرستی آنانکه به خاطر ایمان درست از مادر نیکویی پیشی گرفته‌اند برایشان است سعادت و توفیق و عاقبت نیک.

أُوْلَٰٓئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ

أُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا- مُبْعَدُونَ : خبر

چنین کسانی که نیکویی کرده‌اند از آتش جهنم دور نگه داشته می‌شوند. و از سعادت بهرمند خواهند بود[1].

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا ۖ وَهُمْ فِي مَا ٱشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَٰلِدُونَ ﴿١٠٢﴾

زمزمه آن را نشنوند و خودشان در آنچه دلهایشان بخواهد جاودان‌اند.(۱۰۲)

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا

لَا يَسْمَعُونَ : فعل مضارع- (و)فاعل- حَسِيسَهَا: مفعول به

و ایشان حتی صدا و آواز آتش جهنم را هم نمی‌شنوند به جهت آنکه ایشان در اعلی علیین‌اند و بتان در اسفل السافلین.

وَهُمْ فِي مَا ٱشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَٰلِدُونَ

هُمْ : مبتدا- خَٰلِدُونَ : خبر

و ایشان آنچه خود می‌خواهند و در دلهایشان آرزوست به آن می‌رسند و در آن جاوید می‌مانند.

---

[1] - عده‌ای از مفسرین «ما» را در «و ما تعبدون» عام قرار داده‌اند و مختص اصنام نمی‌دانند یعنی ذوی العقول و غیر ذوی العقول هر دو را شامل می‌شود، بنابراین، آیه «ان الذین سبقت...» از «و ما تعبدون» مستثنی شده است. (... اولئک عنها مبعدون» ... نزلت استثناء من المعبودین و خرج منهم عزیز و المسیح کما قال ابن عباسی (انکم و ما تعبدون ...) ثم اسثنی، فقال: (انّ الذین سبقت ..» فیقال: هم الملائکه و عیسی و نحوذ لک مما یعبد من دون الله عز و جل...
و قال ابن ابی نجیح عن مجاهد (اولئک عنها مبعدون) قال: عیسی و عزیز و الملائکه ... مختصر تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۵۲۳

لَا يَحْزُنُهُمُ ٱلْفَزَعُ ٱلْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّىٰهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمُ ٱلَّذِى كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿۱۰۳﴾

وحشت بزرگ غمگینشان نکند و فرشتگان استقبالشان کنند که این روزی است که بشما وعده می‌دادند.(۱۰۳)

لَا يَحْزُنُهُمُ ٱلْفَزَعُ ٱلْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّىٰهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ

لَا يَحْزُنُهُمُ: فعل مضارع- هُمْ: مفعول به- ٱلْفَزَعُ ٱلْأَكْبَرُ: ترسناک‌ترین هراس روز قیامت، فاعل

فزع اکبر، ترسناک ترین هول روز قیامت ایشان را به ترس و وحشت نمی‌اندازد و اندوهگین نمی‌کند بلکه فرشتگان رحمت بر در بهشت به استقبال ایشان می‌آیند وبه ایشان این نعمت بزرگ و جاویدان و بی‌کران را تبریک و بشارت می‌دهند.

حضرت رسول ﷺ گفت:

در روز قیامت سه کس از فزع اکبر ایمن و آسوده گشته و بیم حساب به ایشان نمی‌رسد. یکی کسی که بدون ریا قرآن خواند دیگری به جهت رضای خدا پیشوای نماز کند که قوم از وی راضی باشند و یا مؤذنی کند بی‌مزد در طلب رضای خدا سوم اینکه کسی بنده اسیر را آزاد گرداند به جهت آن حق از طلب آخرت باز نمی‌ماند.

هَٰذَا يَوْمُكُمُ ٱلَّذِى كُنتُمْ تُوعَدُونَ

هَٰذَا: مبتدا- يَوْمُكُمُ: خبر

این آن روزی است که شما را در دنیا وعده داده بودند که در بهشت به کرامت و نعمت برسد و ثواب و پاداش طاعت خود ببیند.

يَوْمَ نَطْوِى ٱلسَّمَآءَ كَطَىِّ ٱلسِّجِلِّ لِلْكُتُبِ ۚ كَمَا بَدَأْنَآ أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُۥ ۚ وَعْدًا عَلَيْنَآ ۚ إِنَّا كُنَّا فَٰعِلِينَ ﴿۱۰۴﴾

روزی که آسمانها را در هم پیچیم چون در هم پیچیدن طومار برای نوشتن، چنانکه خلقت را از اول پدید کرده ایم اعاده آن نیز کنیم که کار ما چنین است.(۱۰۴)

يَوْمَ نَطْوِى ٱلسَّمَآءَ كَطَىِّ ٱلسِّجِلِّ لِلْكُتُبِ ۚ كَمَا بَدَأْنَآ أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُۥ

نُّعِيدُهُۥ: فعل مضارع- ه: مفعول به- (نحن)فاعل

گفته‌اند. سجل نام کاتب است که نویسنده‌ی صحیفه است آنگه خلاف کردند که آن کاتب کیست؟ قومی گفتند نام کاتب **رسول** ﷺ است، قومی گفتند نام **فرشته است** که استغفار بندگان می‌نویسد. قومی گفتند نام **فرشته‌ای است که** صحایف اعمال بنده در دست وی است و پس از مرگ وی آن را در نوردد و

طی کند. رب‌العالمین در نوردیدن آسمان را به طومار مانند کرده است یعنی همانطوریکه کاتب صحیفه را بی‌رنج و آسان در می‌نوردد آسمان بدان با عظمت را نیز بدون تکلف و مشکل در خواهیم نوردید آنگه از روی شروعی دوباره گفت. همچنانکه اول بار بدون کمک از عدم خلق کردیم آفرینش را دوباره برگشت می‌دهیم و مردمان را زنده می‌گردانیم و برای حساب و کتاب حاضر می‌کنیم و این کار نزد قدرت ما آسان است.

وَعْدًا عَلَيْنَآ

وَعْدًا: مفعول مطلق

همچنانکه وعده داده بودیم به آن وعده وفا می‌کنیم.

إِنَّا كُنَّا فَٰعِلِينَ

(نا) اسم إِنَّ - (نا) اسم كَانَ - فَٰعِلِينَ: خبر كَانَ، جمله خبر إِنَّ

بدرستیکه ما قطعاً این کار را خواهیم کرد و به حساب و کتاب آنان رسیدگی خواهیم کرد و پاداش و مجازات هر کس را بنا به اعمالشان خواهیم داد.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي ٱلزَّبُورِ مِنۢ بَعْدِ ٱلذِّكْرِ أَنَّ ٱلْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّٰلِحُونَ 

و در حقیقت در زبور، از پس آن کتاب نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من بمیراث می‌برند.(۱۰۵)

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي ٱلزَّبُورِ مِنۢ بَعْدِ ٱلذِّكْرِ أَنَّ ٱلْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّٰلِحُونَ

ٱلْأَرْضَ: اسم أَنَّ- يَرِثُهَا: فعل مضارع- ها: مفعول به- عِبَادِيَ: فاعل، جمله خبر أَنَّ

در معنای ارض (زمین) اختلاف کردند. گفته‌اند اینجا همان زمین دنیاست باز اختلاف کردند و گفتند کدام زمین است؟ قومی گفتند زمین مقدسه است(فلسطین) که از جباران میراث بردند. قومی گفتند زمین مصر است که از قبطیان میراث بردند. قومی گفتند همه‌ی زمین دنیاست که امت محمدﷺ از جهانیان که پیش از ایشان بودند میراث بردند. پس می‌گوید: ما در کتابهای منزل به پیغامبران پس از آنکه در لوح محفوظ ثبت کرده بودیم نوشتیم و حکم کردیم که قطعاً سراسر زمین را بندگان صالح و شایسته ما به ارث خواهند برد و بر آن مسلط خواهند شد.

إِنَّ فِي هَٰذَا لَبَلَٰغًا لِّقَوْمٍ عَٰبِدِينَ 

که در این برای گروه عبادت پیشه بلاغی هست.(۱۰۶)

إِنَّ فِي هَٰذَا لَبَلَٰغًا لِّقَوْمٍ عَٰبِدِينَ

فِي هَٰذَا: جار و مجرور، خبر إِنَّ مقدم- لَبَلَٰغًا: اسم إِنَّ.

بدرستیکه از اخبار و وعده‌هایی که یادکردیم برای پرستندگان یعنی امت حضرت رسولﷺ که اخبار و نصیحتهای قرآن برای ایشان کافی است که راه و رسم قانون زندگی را از آن استنباط کنند و بفهمند و در زندگی بکار ببرند و در آخرت سعادتمند گردند.

وَمَآ أَرْسَلْنَـٰكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَـٰلَمِينَ ﴿١٠٧﴾

و ما تو را نفرستادیم مگر این که رحمتی برای جهانیان باشی.(۱۰۷)

وَمَآ أَرْسَلْنَـٰكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَـٰلَمِينَ

ای محمدﷺ ما تو را بر عالمیان نفرستادیم مگر اینکه بر مؤمنان و گرویدگان رحمت باشی تا در آخرت با برکت تو به بهشت جاودان برسند. **مولانا گفت:**

زان بیاورد انبیا را بر زمین تا کندشان رحمه للعالمین

شیخ سعدی گفت:

تویی سایه‌ی لطف حق بر زمین، پیمبر صفت رحمه العالمین

قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰٓ إِلَىَّ أَنَّمَآ إِلَـٰهُكُمْ إِلَـٰهٌ وَٰحِدٌ ۖ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴿١٠٨﴾

بگو: حق این است، بمن وحی می رسد که خدای من خدای یکتاست آیا شما مسلمان می‌شوید؟ (۱۰۸)

قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰٓ إِلَىَّ أَنَّمَآ إِلَـٰهُكُمْ إِلَـٰهٌ وَٰحِدٌ

إِلَـٰهُكُمْ: مبتدا- کم: مضاف الیه- إِلَـٰهٌ: خبر

ای محمدﷺ به مشرکان مکه بگو که به من وحی کرده می‌شود اینکه معبود شما یکی است و غیر از او خدایی نیست و او خدای یکتا و واحد است.

فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ

أَنتُم: مبتدا- مُّسْلِمُونَ: خبر

پس آیا به خدای یگانه گردن می‌نهید و تسلیم او می‌شوید و از گرویدگان و گردن‌نهادگان‌اید؟

فَإِن تَوَلَّوْا۟ فَقُلْ ءَاذَنتُكُمْ عَلَىٰ سَوَآءٍ ۖ وَإِنْ أَدْرِىٓ أَقَرِيبٌ أَم بَعِيدٌ مَّا تُوعَدُونَ ﴿١٠٩﴾

اگر پشت بکردند پس بگو: شما را یکسان آگاه کردم و من چه دانم آنچه بشما وعده می‌دهند نزدیک است یا دور.(۱۰۹)

فَإِن تَوَلَّوْا۟ فَقُلْ ءَاذَنتُكُمْ عَلَىٰ سَوَآءٍ

ءَاذَنتُكُمْ: فعل ماضی- (ت)فاعل- کُم: مفعول به- سَوَآءٍ: حال

پس اگر با توجه به وحی‌هایی که شده و پیامهایی که به مشرکان رسانده شده و وعده‌هایی که به ایشان داده شده باز به دعوت و پیامها توجه نکنند و از توحید و یکتاپرستی برگردند پس ای محمدﷺ به

ایشان بگو من شما را آگاه کردم و پیام و تبلیغ خود را رسانیدم پس من و شما در آنچه که بشما رسانیدم برابر و مساوی هستیم.

وَإِنْ أَدْرِيٓ أَقَرِيبٌ أَم بَعِيدٌ مَّا تُوعَدُونَ

أَقَرِيبٌ: خبر مقدم- تُوعَدُونَ : فعل مضارع مجهول، (و) نایب فاعل- مبتدا مؤخّر محذوف

اما من نمی‌دانم آن وعده عذاب که بشما داده‌ام نزدیک است یا دور؟ بهرحال حشر و قیامت آمدنی است و قطعاً خواهد آمد و به حساب و کتاب همه رسیدگی خواهد شد و پاداش اعمال بی‌کم و کاست داده خواهد شد.

إِنَّهُۥ يَعْلَمُ ٱلْجَهْرَ مِنَ ٱلْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿١١٠﴾

خدا گفتار بلند را داند و آنچه را مکتوم دارید نیز داند.(۱۱۰)

إِنَّهُۥ يَعْلَمُ ٱلْجَهْرَ مِنَ ٱلْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ

هُ: اسم إِنَّ - يَعْلَمُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر إِنَّ.

بدرستیکه خداوند سخن آشکار کافران را در طعن و تکذیب اسلام می‌داند و نیز آنچه راکه در درون خود از جهت کینه و حسد بر پیغمبرﷺ و کینه توزیهایی که بر مسلمانان می‌کنند آگاه است.

بر و علم یک ذره پوشیده نیست　　که پیدا و پنهان به نزدش یکی است

وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُۥ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿١١١﴾

و خود ندانم شاید آن [تأخیر عذاب] برای شما امتحانی باشد و تمتعی در دنیا تا هنگام مرگ فرا رسد.(۱۱۱)

وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُۥ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٍ

هُ: اسم لعل- فِتْنَةٌ: خبر لعل

من نمی‌دانم تاخیر عذاب و به قیامت انداختن آن از برای شما آزمایشی باشد تا شاید مدتی از مال و متاع این دنیا شما را بهره‌مند سازد و تا زمان اجل موعود از لذائذ دنیوی برخوردار گرداند.

قَٰلَ رَبِّ ٱحْكُم بِٱلْحَقِّ وَرَبُّنَا ٱلرَّحْمَٰنُ ٱلْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿١١٢﴾

گفت: پروردگارا! بحق داوری کن. پروردگار ما همان خدای مهربان است و درباره‌ی آنچه حکایت می‌کنید کمک از او باید خواست.(۱۱۲)

قَٰلَ رَبِّ ٱحْكُم بِٱلْحَقِّ

قَٰلَ : فعل ماضی- فاعل (هو)-**رَبِّ**: منادا

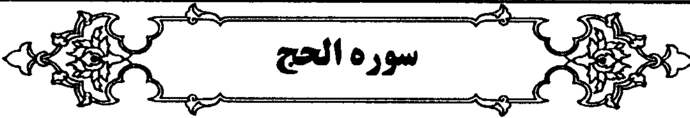
حضرت محمدﷺ بعد از این همه ارشاد و نصیحت ناامید از گرویدن مشرکان اهل مکه روی به درگاه الهی آورد و گفت پروردگارا بین ما و بین اهل مکه به عدل و انصاف داوری و حکم کن.

وَرَبُّنَا ٱلرَّحْمَٰنُ ٱلْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ

رَبُّنَا: مبتدا- ٱلرَّحۡمَٰنُ: خبر- مَا : مصدری

و پروردگار ما بر آفریدگان خود بسیار مهربان است از او یاری طلبید و بر تهمت‌های ناروایی که در حق عذاب موعود روا می‌دارند به تو پناه می‌برم و تنها از تو کمک می‌جویم. بیت:

مراد خویش ز درگاه پادشاهی خواه ... که هیچکس نشود نا امید از آن درگاه



سوره الحج

سوره الحج هفتاد و هشت آیت است و همه مکی است گفته اند از آیه ۱۹ لغایت آیه ۲٤ مدنی است. و به جهت اعلان فرضیه حج بر مردم بر زبان ابراهیم خلیل علیه السلام بعد از بنای خانه کعبه این سوره به حج نامیده شده است. در این سوره‌ی مبارکه در باره فرضیت حج و مشروعیت جهاد مسلحانه و نیز از موضوعاتی، چون ایمان به خدای یگانه، توحید و معاد سخن به میان آمده است.

أَعُوذُ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمْۚ إِنَّ زَلْزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾

ای مردم ! از پروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز، چیزی است هول انگیز.(۱)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمْ

ای: منادا - ها: تنبیه - ٱلنَّاسُ: عطف بیان - ٱتَّقُواْ: فعل امر (و) فاعل- رَبَّكُمْ: مفعول به.

ای مردم از عذاب پروردگارتان و از عقوبت خدای تعالی که صاحب و مالک و مربی کارهای شماست بترسید و از عذاب خدای تعالی به او روی آورید و او را اطاعت کنید.

إِنَّ زَلْزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ

زَلْزَلَةَ: اسم إِنَّ - شَيْءٌ: خبرإِنَّ.

بدرستیکه زلزله بسیار بزرگ و هولناک است و این زلزله از نشانه های قیامت است گفتند این زلزله کی خواهد بود؟ قومی گفتند این زلزله در روز قیامت که قرب قیامت با نفخه اول به وقوع خواهد پیوست که آنرا نفخه و ترس و هول گویند. گفتند فرشته ای از آسمان صیحه زند و فریاد زند که ندای وی به اهل زمین برسد چون آنرا بشنوند همه در فزع و ترس و هراس افتند و زنان بار خود فرو نهند و کوهها بشدت جنبانده شوند و بدنبال این زلزله آفتاب از مغرب برآید.

بیت:

در طبقات زمین افگندیم		زلزله الساعه شی عظیم

يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّآ أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾

روزی که زلزله رستاخیز را ببینید زنان شیرده از شیر خوار خویش غافل شوند و زنان باردار بار خویش بگذارند و مردمان را مستان بینی اما مستان نیستند ولی عذاب خدا سخت است.(۲)

يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّآ أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٌ

يَوْمَ: مفعول فيه - تَرَوْنَهَا: فعل مضارع، (و) فاعل - ها: مفعول به.

این آیت دلیل گفتار آن کسانی است که گفته اند زلزله در دنیا پیش از رستاخیز خواهد بود چونکه وضع حمل و شیرخوارگی بعد از بعثت وجود نخواهد داشت.

اما آن کسانی که می گویند زلزله در قیامت است و این سخن بر بزرگی روز قیامت و شدت هول و صعوبت آن دلالت می کند وضع حمل و رضاع را مثال آورده است. بهرحال می گوید:

روزی که آن زلزله را بینند از ترس و هیبت و صعوبت آن هر شیر دهنده ای از شیرخواران خود با توجه به میل باطنی و عاطفه و احساس مادریشان غافل می شوند و هر زن بارداری بار خود را از ترس آن بیفکنند و سقط جنین کنند. و مردمان را از ترس و هیبت و فزع و هولناکی آن در حالت مستان می بینی در حالیکه مست نیستند و شراب مستی آور نخورده اند اما عذاب خدای تعالی بسیار سخت و ترسناک است بدانجهت مردمان را مست و مدهوش می نماید.

همی بر فلک شد ز مردم خروش دماغ از تبش می برآمد به جوش

از **ابوهریره** روایت شده است گفت که **حضرت رسول خدا**ﷺ **فرمود:**

الشمس و القمر مکوران یوم القیمه:

خورشید و ماه در روز قیامت پیچیده می شوند یعنی برداشته و در گوشه ای انداخته می‌شوند چنانکه جامعه را بپیچند و در گوشه ای بیندازند یا مراد نور و روشنایی این ها زوال می پزیرد و بی اثر می شود.

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِى ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَٰنٍ مَّرِيدٍ ﴿٣﴾

بعضی مردم، در باره خدا، بدون علم مجادله کنند و پیرو شیطانهای شرور شوند.(۳)

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِى ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَٰنٍ مَّرِيدٍ

وَمِنَ ٱلنَّاسِ : جار و مجرور خبر مقدم- مَن: مبتدا مؤخر

این آیت در شان **النضربن الحارث** فرو آمد، مردی کافر و سخت دل و سخت حضومت بود. فرشتگان را دختران خدا نامید و قرآن را داستان پیشینیان خواند و یوم بعث را منکر بود و مجادله ایکه در حق خدای تعالی داشت آن بود که از روی کفروشرک و جهالت می گفت الله تعالی قادر نیست مردگان را بعد از آنکه خاک گشت زنده نماید و بدینجهت با رسول خدا دشمنی می ورزید.

رب العزه گفت: با مردمان کسی هست که در کتاب خدای تعالی بدون هیچ دلیل و برهان و علم و دانشی با رسول مجادله می کند و از شیطان سرکش که سرنوشت آنان در ازل رقم خورده و گمراه شده است پیروی می کند.

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُۥ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُۥ يُضِلُّهُۥ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ﴿٤﴾

بر او [شیطان] مقرر شده که هر که با او دوستی کند، به ضلالش افکند و به آتش سوزانش راهبر شود.(۴)

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُۥ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُۥ يُضِلُّهُۥ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ

در لوح محفوظ ثبت شده است براستی هر که شیطان را دوستی ورزد و از او متابعت کند حتماً او را گمراه می گرداند و به سوی عذاب آتش سوزان هدایت می کند و راه می نماید یعنی تحکم بر آن کافر بت پرست است که از روی جهالت و کفر انکار حق می کردند و بعث و نشر را منکر بودند و با رسول خدا ﷺ دشمن بودند حتماً چنین کسان در آتش جهنم خواهند سوخت.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمْ فِى رَيْبٍ مِّنَ ٱلْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَٰكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ ۚ وَنُقِرُّ فِى ٱلْأَرْحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوٓا۟ أَشُدَّكُمْ ۖ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرْذَلِ ٱلْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنۢ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْـًٔا ۚ وَتَرَى ٱلْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَآ أَنزَلْنَا عَلَيْهَا ٱلْمَآءَ ٱهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنۢبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍۭ بَهِيجٍ ﴿٥﴾

ای مردم اگر از زندگی دوباره شک دارید، ما شما را از خاک آفریدیم آنگاه از نطفه، آنگاه از خون بسته، آنگاه از پاره گوشت تصویر گرفته یا نگرفته، تا برای شما توضیح دهیم و هر چه خواهیم در رحمها قرار دهیم تا مدتی معین، آنگاه شما را کودکی بیرون آریم، تا بقوت خویش رسید، از شما کسی باشد که وفات یابد و از شما کسی باشد که به پست‌ترین دوران عمر رسد تا پس از دانستن چیزی نداند، و زمین را مرده بینی و چون آب بر آن نازل کنیم بجنبد و برآید و از همه نوع گیاهان زیبا و نیکو برویاند.(۵)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمْ فِى رَيْبٍ مِّنَ ٱلْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَٰكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ

ای: منادا- ها: تنبیه- ٱلنَّاسُ: عطف بیان- تم: اسم کان - فِى رَيْبٍ: جار و مجرور خبر کان

خطاب به منکران حشر می گوید: ای مردمان اگر شما از برانگیختن دوباره در روز رستاخیز در شک هستید و بعث را منکر اید پس توجه کنید به آفرینش خودتان که ما شما را از خاک خلق کردیم.

خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً.

**زخاک آفریدت خداوند پاک		پس ای بنده افتادگی کن چو خاک**

سپس شما را از آب منی خلق کردیم و شما را در اول آفرینش در اطوار خلقیت از این حال به آن حال و از این هیئت به آن هیئت بگردانیدیم و تغییر شکل دادیم و مراحل رشد شما را در شکم مادرها بوجود آوردیم یعنی روزگاری نطقه بودید و روزگاری پاره خون بسته. و روزگاری تکه گوشت پاره تصویر گرفته یا نگرفته بودید و برای ما خیلی آسان بود بدون طی کردن این مراحل شما را به یکبار بیافریم اما خواستیم که بشما کمال قدرت خود را بنمایانیم با چنین مراحل شما را بیافریدیم تا با توجه به آفرینش

اول بر آفرینش ثانی اقرار کنید و نیز اقرار کنید که ما بر اعادت و بعث نیز قادر و توانا هستیم. **مولانا گفت:**

خاک را و نطفه را و مضغه را پیش چشم ما همی دارد خدا

وَنُقِرُّ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى ثُمَّ نُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا ثُمَّ لِتَبۡلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمۡۖ

وَنُقِرُّ: فعل مضارع- فاعل(نحن)-مَا: مفعول به

شما را بیافریدیم تا بدو نیک خود بدانید و آنچه شما را در پرستش الله تعالی بکار آید بشناسید و در یابید می گوید: که ما آنکس را که خواهیم از فرزندان در رحم های مادران نگه می داریم و مراقبت می کنیم آرامش می دهیم تا اینکه رحم او را نیفکند و سقط جنین نکند تا به وقت زادن و سپری کردن مدت در شکم مادر بسلامتی از شکم مادر بیرون آئید پس شما را از شکم های مادران بیرون آوریم طفلی که در نهایت ضعف باشد و به انجام امور خود نتواند اقدام کند سپس شما را تربیت می کنیم تا به کمال قدرت و توانایی و جمال و فهم و خرد برسید که بین سی و چهل سالگی باشد که گفته‌اند عقل انسان در سن چهل سالگی کامل و پخته می شود.

وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡلَا يَعۡلَمَ مِنۢ بَعۡدِ عِلۡمٖ شَيۡـٔٗاۚ

وَمِنكُم: جار و مجرور خبر مقدم- مَّن: مبتدا موخر

پس همانطوریکه در شکم مادر مدارج و مراحل زیادی پیموده، همچنان بعد از تولد نیز مدارج و مراحل زیادی را طی خواهد کرد، که یکی از آن مرحله ها. مرحله طفولیت است که انسان در آن کلاً ضعیف و ناتوان و عاجز و بیچاره است و بعد از رشد به مرحله دیگری می رسد که از حیث جسمانی به کمال جوانی می رسد.

بعضی در سن کودکی و بعضی در جوانی و بعضی در پیری و سستی می میرند و از دنیا می روند و برخی آنچنان پیرو فرسوده می گردند که از جهت عقل و نیروی جسمانی مثل روزگار طفلشان می شود هرچه دانسته و یادگرفته فراموش می شود که این دلیل دیگری بر کمال قدرت خداوند متعال و قادر است، این همه دلایل و مراحل انسانی را که برشمردیم دلیل قاطع و برهان روشنی است که خداوند متعال قادر خواهد بود آنچه که کافران در بعث منکراند و زنده شدن دوباره را انکار می کنند.

وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ هَامِدَةٗ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡ وَأَنۢبَتَتۡ مِن كُلِّ زَوۡجِۭ بَهِيجٖ

ٱهۡتَزَّتۡ: به حرکت درآمد فعل ماضی- (هی) فاعل- بَهِيجٖ : باطراوت.

و ای انسان که در حق رستاخیز به بعث انکار می کنی آیا نمی بینی که زمین مرده و بی رونق و افتاده به مجرد باریدن باران برآن زمین به نباتات جنبش می کند و به رحمت باران تروتازه می گردد و الله تعالی از هر صنف دسته ای ازگیاهان و اقسام نباتات زیبا و ترو تازه را در آن می رویاند بوسیله باران رحمت دوباره زنده می‌کند؟ پس قادر خواهد بود که اجزای انسان مرده را بهم جمع کند و دوباره زنده کند و بحال اول خود برگرداند و برای پاسخگویی اعمالی که در دنیا انجام داده است آماده کند. **نظم:**

آنکه بی دانه ای نهال افراخت دانه را هم شجر تواند ساخت

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَأَنَّهُۥ يُحْيِ ٱلْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

این همه بدان سبب است که خداوند اوست حق و ثابت و به سبب آن است که مردگان را زنده می کند و او به همه چیز تواناست.(۶)

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَأَنَّهُۥ يُحْيِ ٱلْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ذَٰلِكَ: مبتدا - لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - هُوَ: ضمیر فصل - ٱلْحَقُّ: خبر إِنَّ - جمله هُوَ ٱلْحَقُّ: خبر ذَٰلِكَ - ه: اسم اِنَّ- قَدِيرٌ: خبر اِنَّ.

آنچه از آفرینش در مراحل مختلف انسان در شکم مادر و در مراحل بعد از تولد و تحویل ایشان به احوال متنوعه و زنده شدن زمین مرده بوسیله باران رحمت همه به سبب آن است که بدانید خدای تعالی حق است و در ذات خود ثابت و پابرجاست و این نهایت کمال صفات خداست وبدرستیکه اوست در روز بعث مردگان را زنده می‌گرداند وگرنه نطفه مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه نمی ساخت و او بر همه چیز قادر و تواناست.

وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ ٱللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي ٱلْقُبُورِ ﴿٧﴾

رستاخیز آمدنی است و شکی در آن نیست و خدا خفتگان قبور را زنده می کند.(۷)

وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا

ٱلسَّاعَةَ: اسم اِنَّ - ءَاتِيَةٌ: خبر اِنَّ - رَيْبَ: اسم لای نفی جنس - فِيهَا: جارو مجرور خبر لای نفی جنس.

و بیان این همه دلایل از قبیل مراحل رشد و تکامل کودک در شکم مادر و تحویل آن به احوال منتوعه و زنده شدن زمین مرده بوسیله باران رحمت همه و همه بخاطر آنست تا بدانید که قیامت آمدنی است و حتما آن روز خواهد آمد و هیچ شک و تردیدی در آن نیست.

وَأَنَّ ٱللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي ٱلْقُبُورِ

لفظ ٱللَّهَ: اسم اِنَّ- يَبْعَثُ: فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر

و نیز بدانید و آگاه باشید که بدرستی خدای تعالی تمام کسانی را که در گورها خوابیده‌اند به مقتضای وعده خود همه را بر می انگیزد تا به حساب و کتاب همه رسیدگی کند و همه را بنا به اعمالشان پاداش و مکافات کند.

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَٰبٍ مُّنِيرٍ ﴿٨﴾

از جمله مردم کسی هست که درباره خدا بدون علم و هدایت و کتاب روشن بخش مجادله کند.(۸)

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَٰبٍ مُّنِيرٍ

وَمِنَ ٱلنَّاسِ : جار و مجرور خبر مقدم- مَن: مبتدا موخر

بعد از شنیدن چنین دلایل و شواهد واضح و آشکار که مذکور شد بازهم بعضی از کجروان و دشمنان از روی ستیزه در کلام خدای تعالی یا در قدرت بعث او جدال و ستیزه می کنند و وارثان ایشان نیز بنا به تقلیدی که از هر یک از ایشان دارند طرح جدال می افکنند و حال آنکه در نزد ایشان نه علم ضروری است و نه دلیل عقلی و سمعی و نه کتابی با دلایل روشن دارند که بوسیله آن بتوانند صواب را از خطا تشخیص دهند بلکه فقط از اوهام و گمان پیروی می کنند. در بیان **سبب نزول** این آیه گفته‌اند که در باره‌ی ابوجهل و هواداران او نازل شده است که خدای تعالی او را در آیه‌ی بعد به ذلت و خواری در دنیا (روز بدر) بیم می‌دهد که این کار به تحقق پیوست و او در جنگ بدر کشته شد.

ثَانِيَ عِطْفِهِۦ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۖ لَهُۥ فِي ٱلدُّنْيَا خِزْيٌۖ وَنُذِيقُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ ﴿٩﴾

تکبر و بزرگی فروشد، تا مردم را از راه خدا گمراه کند، در این دنیا خفتی دارد و روز رستاخیز عذاب سوزان را به او می چشانیم.(۹)

ثَانِيَ عِطْفِهِۦ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ

ثَانِيَ: حال- عِطْفِهِۦ: پهلوی خود را می پیچاند کنایه از تکبر است، مضاف الیه

در حالیکه ایشان مستکبرانه شانه های خود را بالا می برند و مغرورانه روهای خود را بر می گردانند و با این کار خود عده ای از مردم را از راه خدا باز می دارند و گمراه می کنند.

لَهُۥ فِي ٱلدُّنْيَا خِزْيٌۖ وَنُذِيقُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ

لَهُۥ: جار و مجرور خبر مقدم- خِزْيٌ: مبتدا مؤخر

بهره و نصیب آنان در این دنیا رسوایی و خواری است و در روز رستاخیز عذاب قیامت که همان آتش سوزان است به آنان می چشانیم. همانطوریکه گفتیم خواری و ذلت او در دنیا کشته شدن ابوجهل در روز (بدر) است. چنانچه در **حدیث شریف** از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبرخدا ﷺ فرمودند: «کسی هست که ببیند به سر ابوجهل چه آمده است؟» ابن مسعود رضی الله عنه رفته و دید که پسران عفراء او را از پای درآورده‌اند، برایش گفت: ابوجهل تویی؟ ابوجهل ریشش را گرفته و گفت: آیا بیش از این است که یک شخص را کشته‌اید؟

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّٰمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿١٠﴾

این برای اعمالی است که از پیش کرده ای که خدا با بندگان ستم پیشه نیست.(۱۰)

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّٰمٍ لِّلْعَبِيدِ

ذَٰلِكَ: مبتدا- بِمَا: جار و مجرور خبر

این جزا و عذاب آتش جهنم به سبب همان چیزی است که از پیش فرستاده ای و از قبل به جهت کفر و شرک و تکبر و گمراهی خود و گمراه ساختن دیگران کسب کرده ای و بدرستیکه که خدای تعالی ستم کننده و ظلم کننده برای بندگان خود نیست.

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعْبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُۥ خَيْرٌ ٱطْمَأَنَّ بِهِۦ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِۦ خَسِرَ ٱلدُّنْيَا وَٱلْأَخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْخُسْرَانُ ٱلْمُبِينُ ﴿۱۱﴾

از جمله آنکس است که خدا را با دو دلی پرستد، اگر نیکی بدو رسد بخدا پرستی قرار گیرد و اگر محنتی بدو رسد روی بگرداند، دنیا و آخرت را زیان کند که زیان آشکار همین است.(۱۱)

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعْبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ

وَمِنَ ٱلنَّاسِ : جار و مجرور خبر مقدم- مَن: مبتدا مؤخّر

ابن عباس گفت: این آیت در **شأن** قومی آمد از اعراب **بنی اسد بن خزیمه** بیابان نشین بودند با اهل و عیال برخاستند و به **مدینه** هجرت کردند. چون بعد از هجرت و ساکن شدن در مدینه فراخی نعمت و راحت و افزونی مال و سلامتی تن بر ایشان آمد گفتند:

هذا دین حسن و قد اصبنا فیه خیراً دین اسلام چه دین خوبی است که ما به خیر و نعمت رسیدیم، اما آن هنگام که به ایشان رنج و زحمت و بیماری و درویشی رسید، و شیطان ایشان را بر کفر و ارتداد واداشت آنگه گفتند **بئس الدین هذا** .دین اسلام چه دین بدی است که ما در این دین به بدی افتادیم، و این آیه نازل شد می گوید: و از مردمان کسانی هستند که خداوند را در حاشیه و کناره می پرستند و دارای اعتقاد سستی هستند ایمانشان بر پایه و اساس مصالح مملکت و دنیاداریشان استوار و وابسته است.

فَإِنْ أَصَابَهُۥ خَيْرٌ ٱطْمَأَنَّ بِهِۦ

أَصَابَهُۥ: فعل ماضی- ه: مفعول به- خَيْرٌ: فاعل

و از جهت آزمایش خیری و نیکویی مانند صحت و سلامتی و فراخی نعمت به ایشان برسد آرام می‌گیرند به جهت مالی که از برکت دین بدست آورده اند در دین استوار و ثابت قدم می مانند.

وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِۦ

أَصَابَتْهُ: فعل ماضی- ه: مفعول به- فِتْنَةٌ : فاعل

و اگر از جهت آزمایش، بدی به وی برسد مانند بیماری و فقر و درویشی و تنگدستی از راه خود بر می گردد و از دین اسلام به جهت آن بدی روی بر می گرداند و مرتد می شود.

کاشفی گفت: بر روی خود برگردد یعنی از جهتی که آمده بدان جهت عودت کند مراد آنست که مرتد گردد و از دین اسلام دست بردارد.

خَسِرَ ٱلدُّنْيَا وَٱلْأَخِرَةَ

خَسِرَ: فعل ماضی- فاعل (هو)- ٱلدُّنْيَا: مفعول به

این کسان هم در دنیا و هم در آخرت زیانکاران اند.

کاشفی گفت: زیان کرد در دنیا که بمراد نرسد و زیان دارد در آخرت که عملهای او نابود شد یعنی زیان هر دو سرای.

ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْخُسْرَانُ ٱلْمُبِينُ

ذَٰلِكَ: مبتدا- هُوَ: ضمیر فصل- ٱلْخُسْرَانُ: خبر

این خسران هر دو دنیا همان است الحق این زیان عقلاً هم بر همه کس آشکار است که زیانی از آن بزرگتر در هر دو دنیا نیست.

نظم:

نه مال و نه اعمال نه دنیا و نه دین — لامعه صدق نه انوار یقین

در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین — البته زیادتی نبود بدتر از این

يَدْعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُۥ وَمَا لَا يَنفَعُهُۥ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلْبَعِيدُ ﴿١٢﴾

غیر خدا، چیزی را می‌خواند که زیانش نزند و سودش ندهد، و ضلال بی انتها همین است.(۱۲)

يَدْعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُۥ وَمَا لَا يَنفَعُهُۥ

يَدْعُواْ: فعل مضارع- (هو)فاعل- مَا: مفعول به

آنان مشرکان معبودی را غیر از خدای یگانه می خوانند و می پرستند که در پرستش ایشان هیچ سودی بحال آنان ندارد و از نپرستیدن آنان هیچ بدی و زیانی بحال آنان ندارد.

ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلْبَعِيدُ

ذَٰلِكَ: مبتدا - هُوَ: ضمیر فصل - ٱلضَّلَٰلُ: خبر.

این گمراهی و ضلالت ایشان را فاصله ها از حق و حقیقت دور می دارد چون حماقتی بیش از این چه خواهد بود که انسان احتیاجات خود را از معبودان غیر خدای بخواهند.

يَدْعُواْ لَمَن ضَرُّهُۥٓ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِۦ لَبِئْسَ ٱلْمَوْلَىٰ وَلَبِئْسَ ٱلْعَشِيرُ ﴿١٣﴾

کسی را خواند که زیان زدنش از سود دادنش نزدیکتر است چه بد دوست و چه بد همدمی است.(۱۳)

يَدْعُواْ لَمَن ضَرُّهُۥٓ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِۦ

يَدْعُواْ: فعل مضارع- فاعل(هو)- لَمَن: مبتدا، خبر محذوف- ضَرُّهُۥٓ: مبتدا-أَقْرَبُ: خبر

آن بت پرستان کسانی را معبود خویش قرار می دهند و می پرستند که ضرر و زیانشان بیش از سودشان است و ضرر آن این است که در روز رستاخیز می بینند و متوجه می‌شوند که از این معبودان موهومی هیچ نفعی و شفاعتی به آنان نمی رسد آنان نه به خود سود می رسانند و نه به دیگران سود می‌رسانند.

لَبِئْسَ ٱلْمَوْلَىٰ وَلَبِئْسَ ٱلْعَشِيرُ

لَبِئْسَ: فعل ماضی- ٱلْمَوْلَىٰ: فاعل- لَبِئْسَ: فعل ماضی-ٱلْعَشِيرُ: فاعل

بت پرستان در روز رستاخیز آن هنگام که به ضرر و زیان خود پی بردند آنگه می‌گویند چه دوستان و سروران و همدمان بدی هستند.

إِنَّ ٱللَّهَ يُدْخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ إِنَّ ٱللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿۱۴﴾

خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند به بهشت ها در آرد که جویها در آن روانست که خدا هرچه بخواهد می کند.(۱۴)

إِنَّ ٱللَّهَ يُدْخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - يُدْخِلُ: فعل مضارع، فاعل (هو) خبر إِنَّ - ٱلَّذِينَ: مفعول به اول - جَنَّـٰتٍ: مفعول به ثانی.

بدرستیکه خدای تعالی کسانی که به خدا و رسولش ایمان آوردند و اعمال نیکو انجام داده اند به بهشت‌هایی که در زیر قصرهای آن جویهایی از آب روان است داخل می‌گرداند.

**چشم حافظ زیر بام قصرآن حوری سرشت		شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت**

إِنَّ ٱللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - يَفْعَلُ: فعل مضارع- فاعل (هو)- مَا: مفعول به

بدرستیکه خدای تعالی آنچه راکه مشرکان و کافران انجام می دهند مکافات می کند و آنچه راکه یکتاپرستان و مومنان از کارهای خیر و عمل نیکو انجام می دهند پاداش می دهد.

مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنصُرَهُ ٱللَّهُ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْأَخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى ٱلسَّمَآءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُۥ مَا يَغِيظُ ﴿۱۵﴾

هر که گمان دارد که خدا پیغمبر را در دنیا و آخرت نصرت ندهد، ریسمانی به آسمان کشد پس آن را ببرد و بنگرد که آیا نیرنگش چیزی را که مایه خشم او شده نابود تواند کرد؟(۱۵)

مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنصُرَهُ ٱللَّهُ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْأَخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى ٱلسَّمَآءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُۥ مَا يَغِيظُ

مَن: مبتدای جازم- (هو)اسم كَانَ - يَظُنُّ: فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر كَانَ - جمله كَانَ يَظُنُّ: خبر مَن

گفته اند این آیت در **شان** قومی از **غطفان** و **بنی اسد** فرود آمده رسول خداﷺ ایشان را به اسلام دعوت کرد ایشان نپذیرفتند و گفتند میان ما و جهودان عهد و پیمان و سوگند است و ما می ترسیم که به دین محمد کمک نشود و دین وی قوت نگیرد و آنگه عهد و پیمانی که با جهودان بسته ایم از بین می رود و با نقض عهد و پیمان ضررو‌زیان ببینیم. رب العالمین این آیت به جواب ایشان فرستاد گفت: هر که تصور کند که خدای تعالی پیغمبر خود را نصرت نخواهد داد و به او کمک نمی کند و در دنیا و آخرت دین وی رونق نخواهد گرفت و پیشرفت نخواهد کرد به ایشان بگو که طنابی از بالا در آویزد و خود را خفه کند و ببیند و بدقت تامل کند آیا این کار خشم او را فرو می نشاند؟ پس به این ناباوران خدای یکتا

بگو که خدای تعالی گرویدگان را هم در دنیا و هم در آخرت نصرت خواهد داد و گرچه کافران می‌گفتند اگر ما عهد و پیمان خود را با جهودان بشکنیم از نعمت و روزی بی بهره می مانیم.

وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَٰهُ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ وَأَنَّ ٱللَّهَ يَهْدِى مَن يُرِيدُ 

چنین، قرآن را با آیه های روشن نازل کردیم و خدا هر که را خواهد هدایت کند.(۱۶)

وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَٰهُ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ

أَنزَلْنَٰهُ: فعل ماضی- (نا) فاعل- هُ: مفعول به- ءَايَٰتٍ: حال

همچنانکه بیان کردیم اینگونه ما آیات خود را (قرآن) به صورت آیه های کامل و روشن فرو فرستادیم. این دلایل روشن و واضح که به شما بر شمردیم از نطفه و مراحل و تکامل رشد در شکم مادر و زنده شدن زمین مرده بعد از باران رحمت همه و همه دلایلی آشکار و واضح بر بعث و نشر در روز رستاخیز است.

وَأَنَّ ٱللَّهَ يَهْدِى مَن يُرِيدُ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إنّ- يَهْدِى: فعل مضارع- فاعل (هو)- خبر إنّ.

و بدرستی خدای تعالی هر کسی را بخواهد هدایت می کند پس تنها داشتن دلائل روشن و واضح کافی نیست بلکه قلباً نیز حق را بپذیرند و بر آن عمل کنند تا استحقاق هدایت خدای تعالی را برای خود فراهم نمایند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَٱلَّذِينَ هَادُوا۟ وَٱلصَّٰبِـِٔينَ وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَٱلْمَجُوسَ وَٱلَّذِينَ أَشْرَكُوٓا۟ إِنَّ ٱللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدٌ 

کسانی که ایمان آورده اند و کسانیکه یهودیند صائبیان و نصارا و مجوس و کسانی که شرک آورده اند خدا روز رستاخیز میانشان امیتاز می نهد که خدا به همه چیز گواه است.(۱۷)

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَٱلَّذِينَ هَادُوا۟ وَٱلصَّٰبِـِٔينَ وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَٱلْمَجُوسَ وَٱلَّذِينَ أَشْرَكُوٓا۟

وَٱلصَّٰبِـِٔينَ: ستاره پرستان- مسحیان: منتسبان به آئین عیسی(ع)- وَٱلْمَجُوسَ: زرتشتیان که آتش را می‌پرستند و بر آنند که عالم دارای دو اصل است: نور و ظلمت.

براستی آنانکه ایمان آوردند و به خدا گرویدند و آنانکه یهودی شدند و ستاره پرستان و ترسایان و گبران و از زردشتیان (آتش پرستان) و آنانکه شرک آوردند یعنی بت‌پرستان.

إِنَّ ٱللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۚ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إنَّ - يَفْصِلُ: فعل مضارع- فاعل (هو)- خبر إنَّ -بَيْنَهُمْ: مفعول فیه

بدرستیکه خداوند جدا کننده حق و باطل میان ایشان در روز رستاخیز است آن روز آشکار شدن پوشیده ها و پایان یافتن اختلافات است.

إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدٌ

لفظ اَللَّهَ: اسم إِنَّ - شَهِيدٌ: خبر إِنَّ.
براستی که خداوند در آن روز بر همه چیز گواه و شاهد است و از حال همه باخبر و آگاه است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسْجُدُ لَهُۥ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِى ٱلْأَرْضِ وَٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ وَٱلنُّجُومُ وَٱلْجِبَالُ وَٱلشَّجَرُ وَٱلدَّوَآبُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ ٱلنَّاسِ ۖ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ ٱلْعَذَابُ ۗ وَمَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّكْرِمٍ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ (۱۸)

مگر بدانی که هر که در آسمانها و هر که در زمین هست با خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جانوران و بسیاری مردمان خدا را سجده می کنند، و بسیاری نیز عذاب بر آنها محقق شده، هر که خدا را خوار کند، هیچکس او را گرامی ندارد که خدا هر چه اراده کند انجام می دهد.(۱۸)

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسْجُدُ لَهُۥ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِى ٱلْأَرْضِ وَٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ وَٱلنُّجُومُ وَٱلْجِبَالُ وَٱلشَّجَرُ وَٱلدَّوَآبُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ ٱلنَّاسِ ۖ

أَلَمْ تَرَ: فعل مضارع مجزوم- (انت)فاعل- لفظ اَللَّهَ: اسم أَنَّ - يَسْجُدُ: فعل مضارع- مَن: فاعل، جمله خبر أَنَّ.

آیا ندیده ای و نمی دانی آنانکه در آسمانها هستند از ملائکه خدای تعالی را سجده می کنند و همه آنهایی که در زمین هستند از مومنان که سجده طاعت بجای می‌آورند و خورشید با طلوع و غروب خود و ماه با درخشش و افول خود و ستارگان با آمدن و رفتن خود و کوه ها و درختان و همه جانوران و جنبندگان و بسیاری از مردمان از برای خدا سجده می کنند و خدا را به پاکی و پاکیزگی یاد می کنند و به طاعت و تسبیح او سرگم هستند؟

بیت:

**درنگر تا بینی از عین شهود	جمله ذرات جهان را در سجود**

شیخ سعدی گفت:

**بذکرش هر چه بینی در خروش است	دلی داند درین معنی که گوش است**
**نه بلبل بر گلشن تسبیح خوانی است	که هر خاری به تسبیحش زبانیست**

وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ ٱلْعَذَابُ

وَكَثِيرٌ: مبتدا- حَقَّ: فعل ماضی- ٱلْعَذَابُ: فاعل

و در عوض بسیاری از کسان غافل هستند و خدا را سجده و طاعت نمی کنند بلکه خدا و رسولش را تکذیب می کنند آنان مستحق عقاب و عذاب اند اینها در نزد پروردگار بی ارزش هستند.

وَمَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّكْرِمٍ ۚ

يُهِنِ: فعل مضارع- لفظ اَللَّهُ: فاعل- لَهُۥ: جار و مجرور خبر مقدم- مِن: حرف جر زائد- مُّكۡرِمٍۚ: مبتدا مؤخّر

و کسانی که در نزد خدا بی ارزش اند و هر که خدای تعالی نزد خود خوار کرد کسی قادر نیست او را در نزد خدا با ارزش کند و او را گرامی و عزیز گرداند. ایشان توفیق سعادت نخواهند دید و هدایت نخواهند شد و او را نوازشگری نیست.

إِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يَشَآءُ

لفظ اَللَّهَ: اسم إِنَّ - يَفۡعَلُ: فعل مضارع- فاعل (هو)- خبر إِنَّ - مَا: مفعول به

بدرستیکه خداوند در انجام امور خود از کسی دستوری نمی گیرد بلکه الله تعالی آن کند که خود خواهد. **مولانا گفت:**

ای معاف يفعل الله ما يشاء بی محابا روزيان را برگشا

هَٰذَانِ خَصۡمَانِ ٱخۡتَصَمُواْ فِي رَبِّهِمۡۖ فَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ قُطِّعَتۡ لَهُمۡ ثِيَابٞ مِّن نَّارٖ يُصَبُّ مِن فَوۡقِ رُءُوسِهِمُ ٱلۡحَمِيمُ (۱۹)

اینان دشمنان اند که در مورد پروردگار خویش دشمنی کرده اند، کسانی که کافرند برای ایشان جامه ها از آتش بریده شده و از بالای سرهایشان آب جوشان ریزند.(۱۹)

هَٰذَانِ خَصۡمَانِ ٱخۡتَصَمُواْ فِي رَبِّهِمۡۖ

هَٰذَانِ: مبتدا- خَصۡمَانِ: خبر

گفته اند از آیه ۱۹ لغایت ۲۴ مدنی است **بخاری** در کتاب **صحیح** آورده که: **ابوذر غفاری** سوگند یاد کرده که این آیت در **شان** مبارزان روز بدر فرو آمد، شش کس از قریش بودند سه نفر مسلمان **حمزه بن عبدالمطلب** و **علی بن ابیطالب** و **عبیده بن الحارث** و سه نفر کافر: **عتبه بن ربیعه شیبه بن ربیعه** و **الولیدبن عتبه.**

که در میان یکدیگر صف بستند و مبارزه طلبیدند و دشمن و حضمان یکدیگر بودند.

ابن عباس گفت: این دو خصم بودند یکی گروه مومنان و دیگر گروه اهل کتاب و دشمنی ایشان آن بود که اهل کتاب می گفتند ما نسبت بشما اولی تریم چونکه پیغمبر و کتابی قبل از شما داریم و مسلمانان گفتند ما بر حق تریم به نزدیک خدا چونکه ما به پیغمبرمان محمد ﷺ یمان آوردیم که او پیغمبر ما و شماست و نیز به آنچه که از کتاب نازل کرده است تصدیق کردیم و باور داریم می گوید: این دو گروه از دشمنان در دین پروردگار خود با هم جدال کردند و جنگ کردند و سخت خصومت شدند.

فَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ قُطِّعَتۡ لَهُمۡ ثِيَابٞ مِّن نَّارٖ

فَٱلَّذِينَ: مبتدا - قُطِّعَتۡ: فعل ماضی - ثِيَابٌ: نایب فاعل ، جمله خبر فَٱلَّذِينَ.

این بیان سرانجام و محل برگشت کافران است می گوید: همچنانکه لباس پوشیدنی گرد مردم درآید و همه اندام وی فرو گیرد، آتش جهنم نیز گرد ایشان درآید و ایشان را کاملاً در بر گیرد.

يُصَبُّ مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ ٱلْحَمِيمُ

يُصَبُّ: فعل مضارع مجهول- ٱلْحَمِيمُ: نایب فاعل

و بر سرهای ایشان آب گرم ریخته می شود که کافران از غایت حرارت و گرمای آن گداخته می شوند و این نهایت بیان عذاب و عقاب کافران است.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده که:

آسان‌ترین عذاب اهل دوزخ آنست که در کف پایش دو پارچه‌ی آتش گذاشته می‌شود. که از اثر آن مغز سرش مانند دیگ می‌جوشد.

يُصْهَرُ بِهِۦ مَا فِى بُطُونِهِمْ وَٱلْجُلُودُ ﴿٢٠﴾

آنچه که در شکم آنهاست با پوستها بگدازد.(۲۰)

يُصْهَرُ بِهِۦ مَا فِى بُطُونِهِمْ وَٱلْجُلُودُ

يُصْهَرُ: فعل مضارع مجهول-مَا: نایب فاعل

این آب گرم آنچنان در او اثر می گذارد که آنچه در شکمهای ایشان است بگدازد و بوسیله گرمای آن آب پوستهای ایشان گداخته و ذوب می گردد. در **حدیث شریف** آمده است که آب جوشان از بالا سرشان ریخته می‌شود آن هنگام که از مغز سرش نفوذ کرده به داخل شکمشان می‌رسد. هر آنچه که در شکم دارند سوزانده و به پاهایشان می‌رسد و آنگاه دوباره به حال اول بازگردانیده شود و **صهر** همین است.

وَلَهُم مَّقَٰمِعُ مِنْ حَدِيدٍ ﴿٢١﴾

و برای ایشان گرزهای آهنین است.(۲۱)

وَلَهُم مَّقَٰمِعُ مِنْ حَدِيدٍ

وَلَهُم : جار و مجرور خبر مقدم- مَّقَٰمِعُ: تازیانه ها، گرزها، مبتدا موخر.

و برای آنهاست گرزهای آهنین گداخته که بر سرش بکوبند.

كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخْرُجُواْ مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُواْ فِيهَا وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ ﴿٢٢﴾

هر وقت بخواهند از آن، از شدت محنت، بدر آیند، بدان بازشان برند و (گویند) عذاب سوزان را بچشید.(۲۲)

كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخْرُجُواْ مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُواْ فِيهَا

أُعِيدُواْ: فعل ماضی مجهول- (و)نایب فاعل

هر گاه که کافران به جهت غم و اذیتی که از آتش سوزان و آب گرم سوزان به ایشان می رسد بخواهند از آن بیرون آیند بوسیله آن گرزهای آهنین گداخته برسرشان می‌کوبند و دوباره به آتش دوزخ باز می گردانند و می‌گویند.

وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ

وَذُوقُواْ: فعل امر، (و) فاعل - عَذَابَ: مفعول به.
عذاب آتش سوزنده را بچشید که سزاوار چشیدن آن هستید.

إِنَّ ٱللَّهَ يُدۡخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَلُؤۡلُؤٗاۖ وَلِبَاسُهُمۡ فِيهَا حَرِيرٞ ﴿٢٣﴾
خدای تعالی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به بهشت هایی می برند که در آن جویها روان است، در آنجا دستبندها از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا دیباست.(۲۳)

إِنَّ ٱللَّهَ يُدۡخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَلُؤۡلُؤٗاۖ وَلِبَاسُهُمۡ فِيهَا حَرِيرٞ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - يُدۡخِلُ: فعل مضارع - (هو)فاعل، جمله خبر إِنَّ - ٱلَّذِينَ: مفعول به اول- جَنَّٰتٖ: مفعول به ثانی- وَلِبَاسُهُمۡ: مبتدا- حَرِيرٞ: خبر

بدرستیکه خداوند متعال کسانی را که به خدا و به رسولش ایمان آوردند و قرآن را باور داشتند و تصدیق کردند و عملهای شایسته و نیکو انجام دادند در بهشت هایی داخل می‌کند که از زیر درختان آن جویهایی از آب روان است یعنی در زیر قصرهای ایشان جویهایی از آب که از عسل شیرین و از شراب رقیق تر است جاری است.
آنان با دستبندهایی از طلا و مروارید زینت داده می شوند و لباسهایشان در آنجا از جنس حریر یعنی ابریشم خالص است.

وَهُدُوٓاْ إِلَى ٱلطَّيِّبِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ وَهُدُوٓاْ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡحَمِيدِ ﴿٢٤﴾
بگفتار خوب هدایت شده اند و به راه ستوده هدایت شده اند.(۲۴)

وَهُدُوٓاْ إِلَى ٱلطَّيِّبِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ

وَهُدُوٓاْ: فعل ماضی- (و) نایب فاعل

و راه نموده می شوند مومنان به سخنان پاکیزه یعنی ایشان را در آخرت به سخنان پاک راه می نمایند و آن چنان باشد آن هنگام که نظر ایشان به بهشت افتد گویند:
الحمد لله الذی هدانا لهذا و چون به بهشت در آیند بر زبان می رانند که **الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن** و چون د رمنازل خود قرار می گیرند گویند **الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض** و اکثر مفسران بر آن اند که ایشان راه یافته‌اند به قولی کلمه طیب در دنیا که همان کلمه طیبه **لا اله الا الله محمد رسول الله** است.

وَهُدُوٓاْ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡحَمِيدِ

وَهُدُوٓاْ: فعل ماضی مجهول- (و)نایب فاعل

و راه یافته شدند اهل ایمان و اهل اسلام که این راهی است که خود ستوده شده و صاحب آن نیز به نیکوئی ستایش یافته است و چون مومن به راه راست درآید به مرحله‌ای می‌رسد که شکر نعمت های منعم حقیقی را به وسیله هدایتی که یافته است ادا می‌کند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ٱلَّذِى جَعَلْنَٰهُ لِلنَّاسِ سَوَآءً ٱلْعَٰكِفُ فِيهِ وَٱلْبَادِ ۚ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُّذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢٥﴾

کسانی که کفر ورزیده و از راه خدا و مسجدالحرام که آنرا برای مردم قرار داده و احکامش برای اهل آن شهر و بادیه نشینان کرده ایم، مردم را باز می دارند، با هر که خواهد در آنجا تجاوزی، ستمی، کند به عذابی الم انگیز گرفتارشان کنیم.(۲۵)

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ٱلَّذِى جَعَلْنَٰهُ لِلنَّاسِ سَوَآءً ٱلْعَٰكِفُ فِيهِ وَٱلْبَادِ ۚ

ٱلَّذِينَ : اسم إِنَّ - فِيهِ : جار و مجرور خبر إِنَّ

قبلاً درباره دشمنی کفار و مومنین ذکری رفت و اینک به بیان حال کفار می پردازد و می‌گوید: براستی آنانکه به خدا و رسولش ایمان نیاوردند و به او نگرویدند و قرآن را تصدیق و باور نداشتند یک گروه از آنان عبارت از مردمانی هستند که هم خودشان گمراه می باشند و هم دیگران راگمراه می کنند و از راه راست خدا و از طواف مسجدالحرام باز می‌دارند. گفته اند روز **حدیبیه** است که پیغبر و یاران او را از طواف و مسجد بازداشته اند آن مسجدالحرامی که برای همه مردمان ساختیم و عامه مردم به آن طواف کنند و مخصوص یک عده بخصوص نیست بلکه همه مردم بطور یکسان آنرا طواف کنند و از آن استفاده معنوی ببرند. زیارت کردن و طواف نمودن و طلب مغفرت و بهره‌مندی معنوی از آن برای مردم ساکن مکه و صحرانشین یکسان است هیچ فرقی برای آفاقی و بومی برای زیارت نیست و کسی نباید از طواف کسی را منع کند و باز دارد.

وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُّذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ

وَمَن: مبتدای جازم- يُرِدْ : فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر

و کسی که در حرم شریف به قصد و به عمد و از روی اراده و بی دیانتی شرارت کند به او عذاب شدیدی داده می شود نسبت به کسی که مرتکب چنین اعمالی و شرارتی در دیگر موضع انجام دهد. پس گناه مرتکبین حرم شریف چندین برابر خواهد بود. پس در نظر بیاورید خال آنکسانی که حضرت رسول (ص(و مومنین را از رفتن طواف باز می داشتند چه خواهد شد. والله اعلم.

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَٰهِيمَ مَكَانَ ٱلْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِى شَيْـًٔا وَطَهِّرْ بَيْتِىَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلْقَآئِمِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ ﴿٢٦﴾

و چون ابراهیم را در مکان این خانه جا دادیم (و مقرر داشتیم) چیزی را با من شریک مپندار و خانه ام را برای طواف کنندگان [از لوث بتان] و مقیمان و سجده گزاران پاکیزه دار.(۲۶)

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ

وَإِذْ: مفعول به- بَوَّأْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- مَكَانَ: مفعول به

ای محمدﷺ بیاد آور برای ابراهیم خلیل الله که جای خانه کعبه را مشخص و معین گردانیدیم آن زمانیکه ساختن خانه کعبه فرا رسید ابری از بالا فرو فرستادیم تا سایه کرد و به آن مقدار زمین که خانه کعبه بود برای او مشخص کردیم و به وی وحی فرستادیم آنکه چیزی را بمن شریک میاور و انباز مگیر زیرا که من از شرک مقدس و منزه هستم و گفتیم خانه مرا از بتان و چیزها ناشایست پاک دار و آنرا خانه توحید برای طواف کنندگان و مقیمان اهل شهر و برپا دارندگان نماز و رکوع کنندگان و سجودکنندگان قرار بده تا خانه و اطراف آن پاک و آماده برای طواف کنندگان باشد به سوره بقره آیات ۱۵۸ به بعد مراجعه شود.

وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿۲۷﴾

و مردم را ندای حج ده تا پیاده سوی تو آیند و سوار بر مرکبان سبک رو از درههای عمیق بیایند.(۲۷).

وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ

وَأَذِّن: فعل امر- فاعل (انت)- يَأْتُوكَ: فعل مضارع- (و)فاعل- ک: مفعول به- رِجَالًا: حال

گفته اند این سخن خطاب به **مصطفی**ﷺ است و به او فرمودند تا در حجه الوداع این ندا کند. اما اکثر مفسران بر آنند که این خطاب به **ابراهیم خلیل الله** است ابراهیم زمانیکه از ساختن خانه آسوده خاطر شد از خداوند جهانیان فرمان رسید که جهانیان را بر حج دعوت کند. می گوید: ای پیغمبرﷺ یا ای ابراهیمؑ به مردم اعلام کن و بگو آنانکه ایمان دارند و توانایی مالی دارند از اطراف و اکناف جهان پیاده، یا سواره بر شتران چابک و پرتحمل و مرکبهای دیگر راه هایی دور و دراز را طی کنند و به حج کعبه بیایند و ندای تو را پاسخ گویند.

لِّيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ ۖ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ﴿۲۸﴾

تا شاهد منافع خویشتن باشند و روزی چند، نام خدا را بخاطر آن حیوانات مواشی که روزیشان داده است یاد کنند، از آن بخورید و بدر مانده فقیر بخورانید.(۲۸)

لِّيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ

لِّيَشْهَدُوا: فعل مضارع- (و)فاعل- مَنَافِعَ: مفعول به

منافع در اینجا عفو و مغفرت خدا در آخرت است.

ایام معلومات: روزهای نحر روز عید قربان و دو روز بعد از آن است به معنی روزهای معلوم و مشخص- یعنی روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذیحجه و ایام تشریق نیز همین موقع است، منتهی

ایام تکبیر تشریق از صبح روز عرفه، یعنی روز نهم شروع و بعد از گفتن تکبیر در نماز عصر روز سیزدهم پایان می‌یابد.

می گوید: آنان که ندا داده شده اند از مومنین به این سرزمین مقدس بیایند و منافع خویش را با چشم خود ببینند و به سود معنوی خود برسند و در روزهای مشخص و معین که روز عید قربان و دو روز بعد از آن است که چون حیوانات قربانی ذبح شوند نام الله برده شود یعنی لبیک گویند و بسم الله ، الله اکبر، گفته شود در این روزها بهترین عمل آنست که قربانی را با نام الله ذبح کنند، ذبح کردن آنچه که به ایشان از چهارپایان روزی داده شده است یعنی شتر و گاو و گوسفند و بعد از ذبح هم خود از گوشت آن بخورند و هم به بینوایان و مستمندان بدهند چونکه کافران قربانی به نام بتان می کردند و ازگوشت قربانی نمی خوردند.

خدای تعالی فرمود:

فَكُلُواْ مِنْهَا وَأَطْعِمُواْ ٱلْبَآئِسَ ٱلْفَقِيرَ

فَكُلُواْ: فعل امر- (و)فاعل- وَأَطْعِمُواْ: فعل امر- (و)فاعل- ٱلْبَآئِسَ : مفعول به

این عبارت امر بر مباح است. نه امر وجوب، می گوید از این قربانی خویش بخورید که خوردن آن برای شما مباح کرده شده است بمانند اهل جاهلیت نیست که خوردن آنرا حرام کرده بودند، و نیز از این قربانی فقیران و بینوایان و درماندگان و محنت کشیدگان را بخورانید.

ثُمَّ لْيَقْضُواْ تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُواْ نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُواْ بِٱلْبَيْتِ ٱلْعَتِيقِ 

آنگاه زوائد خویش بسترند و پاک کنند و به نذرهایشان وفا کنند و بر این خانه کهن طواف برند.(۲۹)

ثُمَّ لْيَقْضُواْ تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُواْ نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُواْ بِٱلْبَيْتِ ٱلْعَتِيقِ

ل: امر- لْيَقْضُواْ: فعل مضارع- (و)فاعل- تَفَثَهُمْ: مفعول به

پس باید آلودگیها و چرک و کثافت و زواید همچون مو و ناخن را از خود دور کنند و به نذرهای خود اگر نذر کرده باشند وفا کنند و خانه قدیمی خدای تعالی را یعنی کعبه را طواف نمایند. **شیخ سعدی گفت:**

فطوبی لباب کبیت العتیق　　　حوالیه من کل فج عمیق

ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَٰتِ ٱللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ ٱلْأَنْعَٰمُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَٱجْتَنِبُواْ ٱلرِّجْسَ مِنَ ٱلْأَوْثَٰنِ وَٱجْتَنِبُواْ قَوْلَ ٱلزُّورِ 

چنین و هر که حرمت یافتگان خدا را بزرگ دارد، همان برای او نیز پروردگارش بهتر خواهد بود، چهارپایان بر شما حلال اند مگر آنچه بر بتان خوانده شود. پس، از پلیدی بتان، کناره کنید و از گفتار دروغ کناره کنید.(۳۰)

ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَٰتِ ٱللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ

ذَٰلِكَ: مبتدا- خبر محذوف- (هو)مبتدا-خَيْرٌ: خبر

آنچه از اعمال حج گفته شده از شعائر است و هر کس باید حرمت احکام خدای را بزرگ دارد و هتک حرمت روا ندارد آن بزرگداشتن و حرمت داشتن در نزد خدای تعالی برای او از جهت پاداش بهتر است.

وَأُحِلَّتْ لَكُمُ ٱلْأَنْعَٰمُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ۖ فَٱجْتَنِبُوا۟ ٱلرِّجْسَ مِنَ ٱلْأَوْثَٰنِ وَٱجْتَنِبُوا۟ قَوْلَ ٱلزُّورِ

وَأُحِلَّتْ: فعل ماضی- ٱلْأَنْعَٰمُ : نایب فاعل- مَا: مستثنی

خوردن گوشت چهارپایان از قبیل شتر و گاو و گوسفند برای شما حلال کرده شده است مگر خوردن گوشت آن چهارپایانی که در قرآن حرام کرده شده است همچون گوشت خوک و جز آن که بیان آن در مبحث خوردن گوشتهای حلال و حرام رفت پس از زشتی بتان برحذر باشید و بپرهیزید و از سخن دروغ و زشت بپرهیزید که آن گرفتن شریک به خدا و یا تکذیب رسول خدا و قرآن است.

حُنَفَآءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِۦ ۚ وَمَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخْطَفُهُ ٱلطَّيْرُ أَوْ تَهْوِى بِهِ ٱلرِّيحُ فِى مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿۳۱﴾

مخلصان خدا باشید، نه مشرکان برای او و هر که بخدا شرک آرد چنانست که از آسمان در افتاده و مرغانش بربایند یا باد او را بجایی دوردست برد.(۳۱)

حُنَفَآءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِۦ ۚ

حُنَفَآءَ : حال

و برای خدا خالص و محض باشید و به دین او ثابت نه اینکه به او شرک آورید.

وَمَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخْطَفُهُ ٱلطَّيْرُ أَوْ تَهْوِى بِهِ ٱلرِّيحُ فِى مَكَانٍ سَحِيقٍ

وَمَن: مبتدا جازم- يُشْرِكْ: فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر

و هر که به خدای تعالی شرک آورد پس همچنان است که گویا از آسمان بر روی زمین در افتاد و هلاک شد پس او را پرندگان مردار خوار از روی زمین بر می دارند و متفرق و قطعه قطعه می سازند یا اینکه باد او را از جای بلندی به جای دور افتاده می‌افکند که به جهت متلاشی شدن بدنش کسی دسترسی به آن نخواهد داشت.

ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى ٱلْقُلُوبِ ﴿۳۲﴾

چنین، و هر که شعائر [قربانی های] خدا را بزرگ دارد، پس در حقیقت این از پرهیزکاری دلهاست.(۳۲)

ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى ٱلْقُلُوبِ

مبتدا محذوف- ذَٰلِكَ : خبر

چنین است کار که در حق اجتناب و پرهیز از دروغ گفته شده و هر که نشانه های خدای تعالی را که مناسک حج است تعظیم کند و بزرگ دارد بیگمان بزرگداشت آنها نشانه پرهیزکاری دلها است.

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٣٣﴾

شما را تا مدتی معین از آن منفعت هاست، سپس محل (ذبح) آن ناحیه خانه کهن است.(۳۳)

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ

لَكُمْ : جار و مجرور خبر مقدم- مَنَافِعُ : مبتدا مؤخر

و برای شما از چهارپایان سودهاست از شیر و پشم و موی و سوار کردن و بار کردن توشه راه تا وقتیکه زمان ذبح آنان فرا رسد و بعد هم در کنار خانه قدیمی و مبارک کعبه در قربانگاه منی و در جای دیگر حرم ذبح و قربانی می شوند پس شما می توانید از منافع مادی و معنوی آن برخوردار شوید. در **حدیث شریف** آمده هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ به مکه آمدند، به مردم گفتند: «کسی که از شما (هدی) آورده، نباید تا حج را کاملاً اداء نمی‌کند، خود را حلال سازد، و کسی که (هدی) را نیاورده است: به خانه‌ی کعبه طواف کرده و بین صفا و مروه سعی نماید، بعد از آن موی خود را کوتاه نموده و خود را حلال سازد، بعد از آن برای ادای حج نیّت نماید، و کسی که (هدی) برایش میسر نیست، سه روز در حج، و هفت روز بعد از رفتن به نزد اهل فامیلش روزه بگیرد.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ ۗ فَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا ۗ وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ ﴿٣٤﴾

هر امتی را قربانگاهی دادیم تا نام خدا را بر حیوانات مواشی، که روزیشان کرده است یاد کنند، خدایتان خدای یگانه است، مطیع او شوید و فروتنان را بشارت بده.(۳۴)

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ

و برای هر امتی از اهل ادیان که پیش از شما بودند قربانی را واجب گردانیدیم تا در وقت ذبح آن حیوانی را که خداوند آنچه را بر ایشان از چهارپایان بشما داده است در آن نام خدا را یاد کنید.

فَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا

فَإِلَٰهُكُمْ : مبتدا -إِلَٰهٌ : خبر.

پس خدای شما و خدای ایشان یکی است پس همگی سرتسلیم به او فرود آورید و به او گردن نهاده و از او فرمانبردار باشید و در خدایی کسی را به او شریک مسازید.

وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ

وَبَشِّرِ: فعل امر- (انت)فاعل- الْمُخْبِتِينَ : افراد متواضع و مطمئن از ایمان خود، مفعول به.

ای محمدﷺ آدمهای متواضع و تسلیم شده در برابر فرمان خدا را به بهشت های جاودان بشارت بده.

ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَٱلصَّٰبِرِينَ عَلَىٰ مَآ أَصَابَهُمْ وَٱلْمُقِيمِي ٱلصَّلَوٰةِ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٣٥﴾

همان کسان که چون نام خدا یاد شود، دلهایشان بترسد و آنانکه بر هر چه بر سرشان آید صبورند و نماز بپا دارند و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق کنند.(۳۵)

ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَٱلصَّٰبِرِينَ عَلَىٰ مَآ أَصَابَهُمْ وَٱلْمُقِيمِي ٱلصَّلَوٰةِ

ذُكِرَ: فعل ماضی مجهول- لفظ ٱللَّهُ: نایب فاعل

آنان کسانی هستند که چون در پیش ایشان نام خدای تعالی برده شود دلهای ایشان از هیبت و مقام با عظمت خدای تعالی می‌ترسد و به هراس می افتد.

بیت:

دیده از غیر تماشای تو بردوخته باد زآتش عشق تو جان و دل ما سوخته باد

و نیز در برابر پیشامدهای ناگوار و مصیبتها که گریبانگیر آنان می شود صبر و شکیبایی بخرج می دهند و تسلیم قضا و قدر و فرمان خدا هستند و نماز را چنانکه باید با تمام فرائض و واجبات و شرائط آن بخوانند می خوانند و ادا می کنند.

وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ

رَزَقْنَٰهُمْ: فعل ماضی- (نا) فاعل- هُمْ: مفعول به

و از مالهایی که به ایشان عطا کرده ایم و روزیشان داده ایم در کارهای خیر نفقه می‌کنند و به دیگران می خورانند.

شیخ سعدی گفت:

خور و پوش و بخشای و راحت رسان نگه می چه داری زبهر کسان

وَٱلْبُدْنَ جَعَلْنَٰهَا لَكُم مِّن شَعَٰٓئِرِ ٱللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَٱذْكُرُوا۟ ٱسْمَ ٱللَّهِ عَلَيْهَا صَوَآفَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا۟ مِنْهَا وَأَطْعِمُوا۟ ٱلْقَانِعَ وَٱلْمُعْتَرَّ كَذَٰلِكَ سَخَّرْنَٰهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٣٦﴾

شتران فربه برای شما از مراسم (شعائر) خدا کرده ایم. که در آن خیر است پس نام خدا را در آنحال که بپا ایستاده‌اند بر آنها یاد کنید و چون پهلو بزمین نهادند از گوشتشان بخورید و به قناعت پیشه و خواهنده بخورانید، چنین، حیوانات را بخدمت شما گرفتیم شاید سپاس دارید.(۳۶)

وَٱلْبُدْنَ جَعَلْنَٰهَا لَكُم مِّن شَعَٰٓئِرِ ٱللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ

لَكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- خَيْرٌ: مبتدا مؤخر

ذبح شتران و گاوان و دیگر چهارپایان که برای هدی رانده اید کشتن آنها را برای شما از نشانه های دین خدای تعالی قرار دادیم که در آن منافع دنیوی و دینی است.

فَٱذْكُرُوا۟ ٱسْمَ ٱللَّهِ عَلَيْهَا صَوَآفَّ

صَوَآفَّ: بر پا ایستاده، صف کشیده، حال

در حالیکه صف استاده اند و آماده ذبح می باشند نام الله تعالی برزبان جاری کنید و با یاد نام خدا ذبح کنید.

فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ

وَجَبَتْ: فعل ماضی- جُنُوبُهَا : فاعل

پس آن زمانیکه آن چهارپایان بر پهلوی خود بر زمین بیفتند و روح از ایشان بیرون رود پس از گوشتهای ایشان بخورید و این خوردن سنت گشت و درویشان و فقیران قانع را از آن بخورانید.

كَذَٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

کم: اسم لعل- تَشْكُرُونَ - فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر لعل

همچنانکه کیفیت و چگونگی نحر را برای شما یعنی آن چهارپایان را با وجود قوت و عظمت جثه رام گردانیدیم تا اینکه شما آنرا می گیرید و می بندید و می کشید. شاید که شما خدای تعالی را برای آن نعمت ها سپاسداری کنید. اهل جاهلیت خون قربانیها را بر دیوار کعبه می مالیدند و در زمان اسلام مسلمانان نیز با همان روش گذشته این انگیزه را داشتند حق سبحانه و تعالی ایشان را از این کار نهی کرد و فرمود:

لَن يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنكُمْ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۷﴾

هرگز گوشت‌های قربانی و خون آن بخدا نمی رسد، ولی پرهیزکاری شما بدو می رسد چنین، حیوانات را بخدمت شما گرفتیم تا خدا را برای هدایتی که شما را کرده بزرگ شمارید و نیکوکاران را بشارت بده.(۳۷)

لَن يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنكُمْ

لَن يَنَالَ : فعل مضارع، منصوب- لفظ اللَّهَ: مفعول به- لُحُومُهَا : فاعل

گوشتها و خونهای قربانی شما به هیچ وجه بخدا نمی رسد و این رسیدن مورد توجه خدا نیست و اما به محل اجابت وی می رسد و بدین طریق پرهیزکاری و اخلاص شما به خدا ثابت می گردد در واقع پاداشی است که بخود شما بر می گردد.

در **حدیث شریف** آمده است که از جابربن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: ما از شتر (هدی) خود، بیشتر از سه روز نمی‌خوردیم، ولی پیغمبر خدا ﷺ به ما اجازه داده و فرمودند: «بخورید و ذخیره کنید» و ما هم خوردیم و ذخیره کردیم.

كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ

سَخَّرَهَا : فعل ماضی- ها: مفعول به- (هو)فاعل

همچنانکه گفته شد بر شما چهارپایان رام کرده شد تا در وقت ذبح نام خدا را به بزرگی یاد کنید و با اجابت قربانی به خداوند تقرب جوئید بر اینکه خداوند شما را به سوی اعمال نیکو رهنمون کرده است.

وَبَشِّرِ ٱلْمُحْسِنِينَ

وَبَشِّرِ : فعل امر- فاعل (انت)- ٱلْمُحْسِنِينَ : مفعول به

و نیکوکاران را ای پیغمبر به بهشت بشارت بده.

إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ عَنِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ 

خداوند از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند که خدا خیانتگران کفران پیشه را دوست ندارد.(۳۸)

إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ عَنِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ۗ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - يُدَٰفِعُ: فعل مضارع، فاعل (هو) ، جمله خبر إِنَّ.

بدرستیکه خدای تعالی فتنه و حیله مشرکان را از کسانی که ایمان آورده اند و به او گرویده اند باز می دارد و ایشان را نصرت می دهد.

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ

لفظ ٱللَّهَ : اسم إِنَّ - لَا يُحِبُّ : فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر إِنَّ .

بدرستیکه خدای تعالی هر خیانت کننده و فتنه انگیزی را که در امانت دین خیانت می‌کنند و برنعمتهای او ناسپاسی می کنند دوست نمی دارد.

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا۟ۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ 

اجازه جنگ به مبارزان اسلام داده شد زیرا آنها از دشمن ستم کشیدند و خداوند بر یاری آنها قادر است.(۳۹)

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا۟

أُذِنَ : فعل ماضی مجهول- نایب فاعل محذوف- يُقَٰتَلُونَ : فعل مضارع مجهول- (و)نایب فاعل

سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان مکه پیوسته اصحاب رسول خداﷺ را می‌رنجانیدند و ایشان را ناسزا می گفتند و زخمی می کردند، یاران به رسول خدا نالیدند و از رنجی که به آنان می رسید به رسول گفتند و دستور قتال خواستند، رسول خداﷺ فرمود: صبر کنید که جز صبر مصلحت دیگری نیست. چونکه مرا به قتال نفرموده اند آن هنگام که کار بدان جای رسید که کافران و مشرکان رسول را از مکه بیرون کردند. ابوبکر صدیق گفت آن روز که رسول خدا را بیرون کردند دانستم که قتال و جهاد خواهد بود. پس چون به مدینه هجرت کردند این آیت آمد می گوید:

به آنانکه می خواهند با کافران قتال کنند و جنگ کنند دستور جهاد و جنگ داده شد به جهت آنکه ستمدیده شدند و جفای دشمن را بسیار دیده و تحمل کرده بودند.

وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه- لَقَدِيرٌ : خبر إِنَّ.

بدرستیکه خدای تعالی بر یاری دادن ستمدیدگان که اصحاب رسول خدا)ص(هستند هر آینه توانا و قادر است.

ٱلَّذِينَ أُخْرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ۗ وَلَوْلَا دَفْعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَٰتٌ وَمَسَٰجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا ٱسْمُ ٱللَّهِ كَثِيرًا ۗ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِىٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾

همان کسان که از دیارشان بیرون کرده شده‌اند بدون سبب، جز آنکه می گفته اند پروردگار ما خدای یکتاست، اگر خدا بعض مردم را به بعض دیگر دفع نمی کرد، صومعه‌های راهبان و معابد نصارا و معابد یهود و مسجدها که نام خدا در آن بسیار دیده می شود، ویران می شد، قطعاً خدا کسانی را که یاری او کنند یاری می کند که وی توانا و نیرومند است.(۴۰)

ٱلَّذِينَ أُخْرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ

ٱلَّذِينَ : بدل-أُخْرِجُواْ: فعل ماضی مجهول- (و)نایب فاعل

آن کسانیکه خانه و کاشانه خود را ترک کردند و وادار به هجرت از مکه به مدینه شدند در حقیقت هیچ گونه گناهی نداشتند که تنها گناهشان این بود که می گفتند پروردگار ما خداست و به یگانگی خدای تعالی اقرار می کردند.

وَلَوْلَا دَفْعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَٰتٌ وَمَسَٰجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا ٱسْمُ ٱللَّهِ كَثِيرًا ۗ

دَفْعُ : مبتدا- لفظ ٱللَّهِ: مضاف الیه- خبر محذوف- ٱلنَّاسَ: مفعول به- بِبَعْضٍ : بدل

اگر خداوند بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نکند و با دست نیکان و مصلحان و مومنان، مفسدان را از بین نبرند و جلو کارهای فساد آنان را نگیرند یعنی حکم جهاد از جانب خداوند صادر نشود صدای حق طلبانه مسلمانان را در گلو خفه می کردند و تمام مسجد ها را خراب و ویران می کردند. در عهد موسی صومعه‌های جهودان و در عهد عیسی کلیساهای ترسایان و در عهد محمد ﷺ مسجدهای مومنان که در آن مواضع نام خدا بسیار ذکر می شود همه را تخریب و ویران می کردند.

وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓ ۗ

ل: قسم- وَلَيَنصُرَنَّ : فعل مضارع- (ن)توکید- لفظ ٱللَّهُ : فاعل- مَن: مفعول به

براستی که خداوند بندگان مخلص خود را یاری می دهد کسانی که دین او را یاری می‌دهند.

إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِىٌّ عَزِيزٌ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ -ل: مزحلقه -لَقَوِىٌّ : خبر إِنَّ -عَزِيزٌ: خبر انّ ثانی.

براستی که خدای تعالی بریاری کردن مومنان توانا است و بر همه کس و همه چیز غالب است.

ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلْمَعْرُوفِ وَنَهَوْاْ عَنِ ٱلْمُنكَرِ ۗ وَلِلَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلْأُمُورِ ﴿٤١﴾

همان کسان که اگر در زمین استقرارشان دهیم، نماز بپا کنند و زکات دهند و به معروف وا دارند و از منکر باز دارند و سرانجام همه کارها با خداست.(۴۱)

ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلْمَعْرُوفِ وَنَهَوْاْ عَنِ ٱلْمُنكَرِ ۗ

ٱلَّذِينَ : بدل- مَّكَّنَّٰهُمْ : فعل ماضی- (نا)فاعل- هُمْ : مفعول به

خداوند به آن مومنانی که وعده پیروزی و نصرت داده است کسانی هستند که هرگاه در روی زمین به ایشان قدرت و اختیار دهیم نماز را برپا می دارند و زکات مال را می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و به نیکویی فرمان می دهند و هدایت می‌کنند و از زشتی که در حیطه شرع اسلام نیست باز می دارند.

وَلِلَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلْأُمُورِ

وَلِلَّهِ: جار و مجرور خبر مقدم- عَٰقِبَةُ : مبتدا مؤخر

و نهایت کارها و انجام امور همگی از آن خداست.

رباعی:

این دولت و مال های هو می‌خواهد و آن گلشن و باغ و حوض و جومی‌خواهد
از حق همه کس حال نکو می خواهد آنست سرانجام که او می خواهد

وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ ﴿٤٢﴾

اگر ترا تکذیب می کنند، قطعاً پیش از آنها نیز قوم نوح و عاد و ثمود تکذیب (پیغمبران) کردند.(۴۲)

وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ

يُكَذِّبُوكَ : فعل مضارع- (و)فاعل- ک: مفعول به

و ای محمدﷺ! اگر اهل مکه ترا تکذیب می کنند اندوه مخور و غمگین مباش که این تکذیب مخصوص به تو نیست بدرستیکه پیش از تو بزرگان قوم نوح نیز نوح را تکذیب کردند و قوم عاد هود را تکذیب کردند و قوم ثمود صالح را تکذیب کردند و به اذیت و ایذا پیغمبران پیشین برخاستند.

وَقَوْمُ إِبْرَٰهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ ﴿٤٣﴾

قوم ابراهیم و قوم لوط.(۴۳)

وَقَوْمُ إِبْرَٰهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ

و قوم ابراهیم حضرت ابراهیم خلیل الله را تکذیب کردند و قوم لوط پیغمبرشان لوط عليه السلام را تکذیب کردند. این آیه از برای حضرت رسولﷺ دلجویی و قوت قلب است چونکه از عاقبت ستمگران خبر

می‌دهد همچنانکه اقوام پیغمبران پیشین را به هلاکت رسانده قوم او را یعنی (مشرکان قریش) را به هلاکت خواهد رساند پس در رسالت خود ثابت قدم و استوار باشد که قضای الهی چنین رفته است.

وَأَصْحَٰبُ مَدْيَنَ ۖ وَكُذِّبَ مُوسَىٰ فَأَمْلَيْتُ لِلْكَٰفِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ ۖ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٤﴾

با اهل مدین موسی نیزتکذیب شد. پس به این کافران مهلت دادم و بعد مواخذه شان کردم و عقوبت من چه سخت بود؟(۴۴)

وَأَصْحَٰبُ مَدْيَنَ

و اهل مدین شعیب پیغمبر را تکذیب کردند.

وَكُذِّبَ مُوسَىٰ فَأَمْلَيْتُ لِلْكَٰفِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ

وَكُذِّبَ: فعل ماضی مجهول- مُوسَىٰ : نایب فاعل

و موسی تکذیب کرده شد یعنی قبطیان او را تکذیب کردند پس مهلت دادیم اما آن هنگام که ایشان شروع به افترا کردند و به آزار و اذیت پیغمبران خود برخاستند آنگاه ایشان را به عذاب گرفتارشان کردیم و با عذاب سخت هلاکشان گردانیدیم.

فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ

فَكَيْفَ: خبر كَانَ - نَكِيرِ: اسم كَانَ

سرانجام چگونه کارشان را زشت شمردم و پاسخ زشتی اعمالشان را با عذاب سخت دادم که سبب هلاکت ایشان گردید.

فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَٰهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ ﴿٤٥﴾

چه بسیار دهکده ها که ستمگر بودند هلاکشان کردیم و اکنون با وجود بناها که دارد خالی است چه بسیار چاههای بیکار مانده و قصرهای گچ کاری شده (که اهل آن هلاک شده اند).(۴۵)

فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَٰهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ

فَكَأَيِّن: مبتدا- مِّن : حرف جر زائد- قَرْيَةٍ : تمیز- أَهْلَكْنَٰهَا : فعل ماضی- (نا)فاعل، جمله خبر

بئر: چاه: ضحاک گفت: این چاه **حضر موت** است در شهری که آنرا **حاصور** گویند و سبب آن بود که چون قوم صالح را عذاب رسید جماعتی به وی ایمان آوردند و با **صالح** بحضرموت شدند چون آنجا رسیدند صالح فرمان یافت و فوت کرد از آن جهت **حضرموت** گویند:

می گوید:

چه بسیار شهرها و روستاهائی که به سبب ستمگری ساکنان آن ویران شده و باطل مانده است و چه بسا چاههایی که رها گشته، بر سر حضرموت چاهی بود و مسلمانان آنجا وطن گرفتند و از قوم خویش یکی را برخود امیر کردند پس به روزگار فرزندان و نژاد ایشان بسیار شدند و در نعمت و ناز سَرمست

و کافر گشتند و بت پرست شدند تا رب العزه به ایشان پیغامبری به نام **حنظله بن صفوان** فرستاد ایشان پیغمبران بکشتند و در طغیان و کفر بیفزودند پروردگار جهانیان همه ایشان را هلاک کرد و آن دیار و وطن ایشان خراب گشت و چاه عاطل و باطل ماند، و کاخهای برافراشته و استوار بی‌صاحب و متروک مانده است.

أَفَلَمْ يَسِيرُواْ فِي ٱلْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَآ أَوْ ءَاذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى ٱلْأَبْصَٰرُ وَلَٰكِن تَعْمَى ٱلْقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ ﴿٤٦﴾

چرا در این سرزمین سیر نمی کنند تا دلها داشته باشند که با آن بفهمند یا گوشها که بدان بشنوند، در حقیقت چشم‌ها کور نمی شوند بلکه دلهائی که در سینه هاست کور می‌شوند.(۴۶)

أَفَلَمْ يَسِيرُواْ فِي ٱلْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَآ أَوْ ءَاذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا

فَتَكُونَ: فعل مضارع- لَهُمْ: جار و مجرور خبر كَانَ - قُلُوبٌ: اسم كَانَ

آیا قوم تو نرفتند و نمی‌روند و در روی زمین سیر نمی‌کنند مراد سرزمین یمن و شام تا آیات عذاب را در جاهایی که اتفاق افتاده بوضوح ببینند و مشاهده کنند ویرانه ها و خرابیهای کاخهای ستمگران را ببینند تا اینکه بر ایشان دلهایی باشد که بوسیله آن فهم کنند یا گوشهایی باشد که بوسیله آن بشنوند.

فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى ٱلْأَبْصَٰرُ وَلَٰكِن تَعْمَى ٱلْقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ

ها: اسم إِنَّ - لَا تَعْمَى: فعل مضارع- ٱلْأَبْصَٰرُ: فاعل

پس براستی که این چشمها نیستند که کور می‌گردند، بلکه این درون دل سینه هاست که نابینا می گردند.

گفته اند **عبدالله بن زائده** که او را **ام ابن مکتوم** گویند پیش **مصطفی**ﷺ آمد گفت: **یا رسول الله انا فی الدنیا اعمی افاکون فی الآخره اعمی؟** یا رسول اللهﷺ من که در دنیا نابینایم فردا در قیامت نابینا خواهم بود؟

رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرو فرستاد:

فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور

گفت که نابینائی ظاهر در کار دین زیان ندارد و فردا در قیامت بینائی نمی برد نابینائی دل است که در کار دین زیان دارد و فردا در قیامت بینائی ببرد.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِٱلْعَذَابِ وَلَن يُخْلِفَ ٱللَّهُ وَعْدَهُۥ وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٤٧﴾

عذاب را بشتاب از تو خواهند، خدا وعده خویش را تخلف نکند که نزد پروردگار تو همانا یک روز، چون هزار سال نزد خدا شمار می کنند.(۴۷)

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِٱلْعَذَابِ وَلَن يُخْلِفَ ٱللَّهُ وَعْدَهُۥ

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ : فعل مضارع- (و)فاعل-ک: مفعول به

این در شان **مشرکان مکه** فرو آمد. **النضربن الحارث** و کسان او که از راه تمسخر می‌گفتند برای ما از آسمان هر چه زودتر بارانی از سنگ فرو فرستد و در نزول آن شتاب می کردند. رب العزه در جواب ایشان این آیت فرو فرستاد و فرمود. ترا ای محمدﷺ در نزول عذاب می شتابانند پس به آنان بگو آن عذاب در وقت خود خواهد رسید آنطوریکه خدای تعالی خواسته و تقدیر کرده است و به ایشان بگو که این یک وعده الهی است و خدای تعالی در وعده خلاف نکند و آنچه خواسته و گفته خواهد کرد و در آن تغییری صورت نخواهد گرفت آنگه گفت:

وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ

يَوْمًا: اسم إِنَّ -عِندَ : مفعول فیه- كَأَلْفِ : جار و مجرور، خبر إِنَّ

وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ : مراد آنست که زمان نسبی است و روز و هزار سالش نزد خدا معنی ندارد می گوید:

بدرستیکه یک روز از روزهای شما در نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه که شما می شمرید پس در نزد خدا یک روز و یکسال فرقی نمی کند چونکه حکم زمان بر او جاری نیست و زیادی و کمی روزگار نزد او یکسان است و هر گاه خدای تعالی بخواهد در وقت خویش عذاب می‌فرستد که تعجیل در آن راهی ندارد.

نرسد وعده هرکار که هست　　　　هر چند کنی جهد بجایی نرسد

مولانا گفت:

پس چرا شش روز آنرا برکشید　　　　کل یوم الف عام ای مستفید

وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ 

چه بسیار دهکده ها که مهلتشان دادم و ستمگر بودند آنگاه مواخذه شان کردم و بازگشت همه به سوی اوست.(۴۸)

وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا

هی: مبتدا- ظَالِمَةٌ : خبر

اهل آبادی ها و روستاها و شهرهای زیادی را با وجود این که مردمانشان ستمگر بوده اند ما بدیشان مهلت داده ایم و در عذابشان شتاب نکرده ایم، و عذابشان را به تاخیر انداخته ایم تا توبه کنند و از کفر باز گردند و حال آنکه اهل آن روستا ستمگر و سرمست و کافر بودند پس چون ایشان باز نگشتند و توبه نکردند در دنیا به عذابی سخت گرفتارشان کردیم.

وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ

وَإِلَيَّ: جار و مجرور خبر مقدم- ٱلْمَصِيرُ: مبتدا مؤخر

و در آخرت نیز بازگشت آنان به سوی من است و در رستاخیز عذاب خواهند دید که آن آتش جهنم است.

قُلْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَآ أَنَا۠ لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۴۹﴾

بگو: ای مردم! حق اینست که من شما را بیم رسانی آشکارم.(۴۹)

قُلْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَآ أَنَا۠ لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ

أَنَا۠: مبتدا- نَذِيرٌ: خبر- مُّبِينٌ: نعت

ای محمدﷺ به ایشان بگو که من تنها بیم دهنده و ترساننده شما از عذاب آخرت هستم و بیم کننده آشکار کارهای دیگر شما از حساب و کتاب مربوط به من نیست. گفته اند این آیت به آیت سیف منسوخ است.

فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۵۰﴾

بنابراین کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند مغفرت و روزی سخاوتمندانه دارند.(۵۰)

فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

فَٱلَّذِينَ: مبتدا - لَهُم: جارو مجرور خبرمقدم - مَّغْفِرَةٌ: مبتدا موخر، خبر فَٱلَّذِينَ.

پس آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح و شایسته انجام دادند و کارهای نیکو کرده اند در آخرت نعمت بهشت نصیب آنان می گرداند.

وَٱلَّذِينَ سَعَوْاْ فِيٓ ءَايَٰتِنَا مُعَٰجِزِينَ أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَحِيمِ ﴿۵۱﴾

و کسانی که کوشیده اند از آیات ما گریزان باشند (عاجز کنندگان) آنها اهل جهنم‌اند.(۵۱)

وَٱلَّذِينَ سَعَوْاْ فِيٓ ءَايَٰتِنَا مُعَٰجِزِينَ أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَحِيمِ

وَٱلَّذِينَ: مبتدا- أُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا- أَصْحَٰبُ: خبر- جمله مُعَٰجِزِينَ أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ: خبر وَٱلَّذِينَ.

و کسانی که سعی می کنند و تلاش می کنند اینکه آیت های ما را باطل سازند و یا آنرا کم رنگ کنند و بی رنگ جلوه دهند و به گمان از ما پیشی گرفتند این گروه دائم در آتش جهنم می سوزند.

وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّآ إِذَا تَمَنَّىٰٓ أَلْقَى ٱلشَّيْطَٰنُ فِيٓ أُمْنِيَّتِهِۦ فَيَنسَخُ ٱللَّهُ مَا يُلْقِي ٱلشَّيْطَٰنُ ثُمَّ يُحْكِمُ ٱللَّهُ ءَايَٰتِهِۦۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۵۲﴾

پیش از تو رسولی یا پیغمبری نفرستاده ایم مگر آنکه وقتی آرزویی کرد شیطان در آرزوی وی القا کرد، خدا چیزی را که شیطان القا کرده باطل می کند سپس آیه های خویش را استوار می کند که خدا دانا و فرزانه است.(۵۲)

وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّآ إِذَا تَمَنَّىٰٓ أَلْقَى ٱلشَّيْطَٰنُ فِيٓ أُمْنِيَّتِهِۦ

گروهی از مفسران در بیان **سبب نزول** این آیه نقل کرده‌اند: که در انوار القرآن آمده، چون روی گردانی قوم رسول خداﷺ از دعوت بر ایشان بسیار دشوار آمد، در دل چنین آرزو کردند که کاش بر ایشان چیزی نازل نشود که قومشان را از ایشان متنفر سازد- از بس که بر ایمان قوم خود مشتاق بودند- پس روزی در یکی از باشگاه‌های قوم خود نشسته بودند در حالیکه سوره‌ی: **(والنجم اذا هوی)** بر ایشان نازل شده بود، شروع به تلاوت این سوره بر حاضران کردند و چون به آیه‌ی: **(أفرأیتم اللات والعزی، و مناه الثالثه الاخری)** رسیدند، در اینجا در اثر القای شیطان بر زبانشان چنین جاری شد که: **«تلک الغرانیق العلی، و اِن شفاعتها لترتجی** این غرانیق برتر، بی گمان شفاعت آن‌ها امید برده می‌شود**»**.
مراد از غرانیق: بتان، یا فرشتگان مورد اعتقاد مشرکان است که به پندار آن‌ها- العیاذ بالله- دختران خدایند. پس چون قریش این دو جمله را از آن حضرتﷺ شنیدند، بسیار شادمان گشتند به طوریکه چون رسول خداﷺدر آخر آیات سوره نجم سجده کردند، تمامی کسانی که در آن باشگاه بودند، اعم از مسلمان و مشرک همه با ایشان سجده کردند و قریش شادمان از این رخداد، از باشگاه متفرق شدند و هر جا که رسیدند، گفتند: امروز محمد خدایان ما را به نیکوترین وجه یاد کرد. در این اثنا جبرئیل نزد آن حضرتﷺ آمد و گفت: بر مردم چیزی را خواندی که من از نزد خدای عزوجل بر تو نیاورده بودم! رسول خداﷺ سخت اندوهگین و نگران شدند، همان بود که خدای عزوجل این آیه نازل کرد و ایشان را مورد دلجویی قرار داد.
آری! جمعی از مفسران چنین روایتی را نقل کرده‌اند ولی هیچ چیز از این روایت به صحت نرسیده است. چنانکه **ابن کثیر، فخر الدین رازی، قُرطبی** و جمع بسیاری از مفسران بر موضوعی بودن این روایت تأکید کرده و آن را باطل و بی اساس دانسته‌اند. **بیهقی** نیز گفته است: این داستان از جهت نقل ثابت نشده است.

ابن خزیمه گفته است: این داستان از جعل زنادقه است. **بخاری** نیز در **صحیح** خویش روایت قرائت سوره **«نجم»** و سجده‌ی مسلمانان و مشرکان و انس و جن را نقل کرده ولی در آن از داستان **«غرانیق»** هیچ ذکری به میان نیاورده است. امّا **فخرالدین رازی می‌گوید**: عقلاً نیز این داستان مردود است، به چند دلیل؛ و قوی‌ترین آن‌ها این است که: اگر ما وقوع این ماجرا را جایز بدانیم، امان و اطمینان از شریعت خدای عزوجل برداشته می‌شود زیرا در میان کم ساختن از وحی و افزودن بر آن، عقلاً هیچ تفاوتی وجود ندارد و اگر بپذیریم که این جمله در اثر القای شیطان بر وحی افزوده شده است، آن وقت- العیاذ بالله- این فرمرده خداوندﷻ باطل می‌شود که: ای پیغمبر! آنچه را که از جانب پروردگارت به سویت نازل شده است ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، پیام او را نرسانده‌ای و خداوند تو را از آسیب مردم نگاه می‌دارد» **[مائده/۶۷]** می‌گوید:
و ما پیش از فرستادن تو هیچ رسولی و هیچ نبی نفرستادیم مگر اینکه هنگامیکه آن رسول یا نبی آیات احکام خدا را برای مردم می خواند شیطان در دل شنوندگان وسوسه ایجاد می کرد، فرق رسول و نبی آنست که رسول صاحب شریعت است و نبی در آن شرع تابع و تبلیغ کننده آن است.

فَيَنسَخُ ٱللَّهُ مَا يُلۡقِي ٱلشَّيۡطَٰنُ ثُمَّ يُحۡكِمُ ٱللَّهُ ءَايَٰتِهِۦۗ

فَيَنسَخُ : فعل مضارع- لفظ ٱللَّهُ: فاعل- مَا : مفعول به

حق این است که خدای تعالی پیامبران خود را در برابر وسوسه های شیطان تنها نمی‌گذارد و القائات شیطان را نقش بر آب می کند سپس آیات خود را محکم و استوار می گرداند.

وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- عَلِيمٌ: خبر- حَكِيمٌ: خبر ثانی

و خداوند به احوال مردمان داناست و بحق بر ایشان حکم کننده است.

لِّيَجْعَلَ مَا يُلْقِي ٱلشَّيْطَٰنُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَٱلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ ۗ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَفِي شِقَاقٍۭ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾

تا آنچه را شیطان القا می کند، برای کسانی که در دلهایشان مرضی هست و برای سنگدلان، فتنه‌ای بگرداند که ستمگران در خلافی بی نهایت اند.(۵۳)

لِّيَجْعَلَ مَا يُلْقِي ٱلشَّيْطَٰنُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَٱلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ

لِّيَجْعَلَ: مضارع منصوب- (هو)فاعل- مَا: مفعول به- فِتْنَةً : مفعول به ثانی

البته این وسوسه های شیطان در هنگام تلاوت آیات خدای تعالی توسط پیغمبران بیشتر بخاطر آنست که خداوند مورد آزمایش قرار دهد کسانی راکه در قلبهایشان بیماری شک و تردید و نفاق است و کسانی راکه دلهایشان سخت است یعنی کافران از کسانی که دلهایشان خالی از شرک و نفاق و مخلص خداست جدا و مشخص گردد چون منافق و مشرک از القای شیطان در شک و خلاف می افتد.

وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَفِي شِقَاقٍۭ بَعِيدٍ

ٱلظَّٰلِمِينَ : اسم إِنَّ - ل: مزحلقه - لَفِي شِقَاقٍ : جارو مجرور خبرإِنَّ -بَعِيدٍ: نعت.

بدرستیکه ظالمین و ستمگران هر آینه در عداوت و دشمنی شدید و دور از حق قرار گرفته اند.

وَلِيَعْلَمَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَيُؤْمِنُوا۟ بِهِۦ فَتُخْبِتَ لَهُۥ قُلُوبُهُمْ ۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهَادِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٥٤﴾

و تا آنکه اهل علم و معرفت بیقین بدانند که این آیات قرآن بحق از جانب پروردگار تو نازل گردیده که بدان ایمان آورند و دلهایشان پیش آن فروتن شود البته خداوند اهل ایمان را به راه راست هدایت فرماید.(۵۴)

وَلِيَعْلَمَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَيُؤْمِنُوا۟ بِهِۦ فَتُخْبِتَ لَهُۥ قُلُوبُهُمْ

فَتُخْبِتَ : پس خشوع و خضوع کنند، فعل مضارع- قُلُوبُهُمْ : فاعل

و هدف دیگر از القاء شیطان آنست که عالمان و آگاهان بدانند و آگاه باشند که پیغمبران آنچه راکه به مردم می گویند و تلاوت می کنند حق بوده و از سوی پروردگار توست پس باید به پروردگار خود ایمان بیاورند و در برابر خدا دلهایشان تسلیم و فروتن و متواضع باشد.

وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهَادِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ

لفظ ٱللَّهَ : اسم إِنَّ - ل: مزحلقه- لَهَادِ : خبر إِنَّ

و بدرستیکه خدای تعالی کسانی که به او ایمان آورده اند هدایت کننده و راه نماینده به سوی راه راست است و مومنین واقعی را در وسوسه های شیطان و در شک و تردید و نفاق و سرگردانی قرار نمی دهد.

وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي مِرۡيَةٖ مِّنۡهُ حَتَّىٰ تَأۡتِيَهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغۡتَةً أَوۡ يَأۡتِيَهُمۡ عَذَابُ يَوۡمٍ عَقِيمٍ (۵۵)

و همیشه کافران از آن در شک باشند [از آن وحی] تا وقتیکه ناگهان به ایشان قیامت بیاید یا بیاید به ایشان عقوبت روز نهایت.(۵۵)

وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي مِرۡيَةٖ مِّنۡهُ حَتَّىٰ تَأۡتِيَهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغۡتَةً أَوۡ يَأۡتِيَهُمۡ عَذَابُ يَوۡمٍ عَقِيمٍ

وَلَا يَزَالُ : فعل مضارع نفی- ٱلَّذِينَ : اسم زال- فِي مِرۡيَةٖ : خبر زال

قبلاً گفته بودیم کسانی هستند که سعی می کنند اینکه آیات ما را باطل سازند و یا آنرا کم رنگ کنند و بی رنگ جلوه دهند اینگونه افراد متعصب و سرسخت یعنی کافران همواره در حق قرآن و یکتاپرستی و رسول او در شک و تردیدند تا زمانیکه قیامت یا مرگ که قیامت صغری است ناگهان به سراغ ایشان بیاید یا به ایشان عذاب روز قیامت که عذابی در نهایت سخت و نحس است بیاید و در آتش جهنم دائم بسوزند که در آن روز کسی قادر به دفع آن عذاب از ایشان نخواهد بود و افسوس و پشیمانی سودی نخواهد بخشید.

ٱلۡمُلۡكُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡۚ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ (۵۶)

پادشاهی آن روز از برای خداست، میان ایشان حکم می کند پس کسانیکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کرده اند در بوستانهای نعمت باشند.(۵۶)

ٱلۡمُلۡكُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ

ٱلۡمُلۡكُ : مبتدا -يَوۡمَئِذٖ : مفعول فیه - لِّلَّهِ : جارو مجرور خبر.

در آن روز پادشاهی و فرماندهی از آن خداست و غیر از او کسی صاحب قدرت و فرمانروا نیست.

يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡۚ

يَحۡكُمُ : فعل مضارع- فاعل (هو)- بَيۡنَهُمۡ: مفعول فیه

در چنین روزی فقط اوست که میان بندگان صالح و گناهکار فرمان می راند و حکم می کند. شیخ سعدی گفت:

همه تخت و ملکی پذیرد زوال بجز ملک فرمان ده لایزال

فَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

فَالَّذِينَ: مبتدا- فِي جَنَّاتِ: جار و مجرور خبر

پس کسانیکه ایمان آورده اند و کارهای شایسته و نیکو کرده اند در بوستانهایی که پرنعمت بهشت باشد قرار می گیرند بوستانهایی که تمام نعمت ها و بخششها در آن جمع اند و از هر نوع نعمتی که بخواهند بی رنج و محنت بهره مند می شوند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿۵۷﴾

و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را دروغ شمرده‌اند برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود.(۵۷)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ

وَالَّذِينَ: مبتدا- فَأُولَٰئِكَ: مبتدا- لَهُمْ: جار و مجرور خبر فَأُولَٰئِكَ - عَذَابٌ: مبتدا مؤخر- خبر محذوف، جمله خبر وَالَّذِينَ

و اما کسانی که در این دنیا به خدا ایمان نیاورده و به رسول او نگرویده و آیات خدا را تکذیب کرده بودند پس برای آن گروه از کافران عذابی خوار کننده و رسوا سازنده است.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا ۚ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿۵۸﴾

و کسانیکه در راه خدا هجرت کرده پس از آن کشته شدند یا مرده‌اند، خدایشان روزی دهد، روزی نیکو، که خدا بهترین روزی دهان است.(۵۸)

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا ۚ

وَالَّذِينَ: مبتدا- لَيَرْزُقَنَّهُمُ: فعل مضارع- (ن)توکید- هُمْ: مفعول به- لفظ اللَّهُ: فاعل، جمله خبر وَالَّذِينَ

و آنانکه در راه خدای تعالی و در طاعت و اطاعت او از خانه و سرزمین خود ببریدند و هجرت کردند و بخاطر رضای او در راه خدا جهاد کردند پس در جهاد بدست دشمنان دین خدا کشته شدند و شربت شهادت نوشیدند خداوند هر آینه ایشان را روزی دهد روزی نیکو که آن نعیم بهشت است در بدست آوردن آن نعمت هیچ رنجی و مشقتی به وی نمی رسد و هیچ مشکلی و یا دغدغه خاطری از بهره مند شدن آن نعمت ها و آن روز ندارند و این نعمت دائم و جاودان خواهد بود.

وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

لفظ اللَّهَ: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه - هُوَ: ضمیر فصل - خَيْرُ: خبر إِنَّ - الرَّازِقِينَ: مضاف الیه.

بدرستیکه خداوند بهترین روزی دهندگان است و بی حساب و کتاب بر بندگان مخلص و جهاد کنندگان در راه دین روزی می دهد.

لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ ۗ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿۵۹﴾

ایشان را بجائی در آرد که از آن خشنود باشند که خدا دانا و بردبار است.(۵۹)

لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُۥ

لَيُدْخِلَنَّهُم: ل: قسم- يدخلن: فعل مضارع- (ن)توكيد- هُمْ: مفعول به- (هو)فاعل

خداوند چنین کسانی را به جایگاهی داخل می کند یعنی بهشت که از آن خشنود و راضی خواهند بود.

وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ — ل: مزحلقه- لَعَلِيمٌ: خبرإِنَّ - حَلِيمٌ: خبر إِنَّ ثانى

بدرستیکه خدای تعالی به احوال ایشان آگاه و داناست و در پاداش مومنان و کیفر کافران عجله و شتاب نمی کند. **کاشفی گفت:**

آورده اند که بعضی از صحابه گفتند یا رسول اللهﷺ با جمیع برادران دینی به جهاد می رویم ایشان شهید می شوند و به عطایای الهی اختصاص می یابند اگر بمیریم و شهید نشویم حال ما چگونه باشد این آیت آورد.« **و الذین هاجرو افی سبیل الله ثم قتلوا اوماتوا**» و در حدیث آمده است کسی که برای نیت حج خارج شود پس بمیرد بر او ثواب حج نوشته می شود. و کسی که به قصد حج عمره خارج شود پس بمیرد بر او پاداش عمره نوشته می شود. و کسی که در راه خدا به قصد غزا بیرون رود پس بمیرد بر او پاداش جهاد کننده در راه خدا نوشته می شود.

ذَٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِۦ ثُمَّ بُغِىَ عَلَيْهِ لَيَنصُرَنَّهُ ٱللَّهُ إِنَّ ٱللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ﴿٦٠﴾

چنین، و هر که عقوبت کند نظیر آن عقوبت که دیده است آنگاه بر او ستم کنند خدایش نصرت دهد که خدا بخشنده و آمرزگار است.(۶۰)

ذَٰلِكَ

ذَٰلِكَ: مبتدا- خبر محذوف

این همان حکم خدای تعالی است که گفته شد.

وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِۦ ثُمَّ بُغِىَ عَلَيْهِ لَيَنصُرَنَّهُ ٱللَّهُ

وَمَنْ: مبتدا- عَاقَبَ: فعل ماضی- فاعل (هو) جمله خبر

سبب نزول این آیت آن بود که قومی مشرکان در ماه محرم قصد قتال مسلمانان کردند و مسلمانان کشتن را کراهیت داشتند چونکه ماه محرم بود گفتند که: ماه حرام است ما کشتار نمی کنیم و کشتن را روا نمی داریم، شما نیز در این ماه قتال مکنید و کشتار را روا مدارید،کافران نشنیدند و جنگ کردند پس برای مسلمانان به قتل و کشتار با این آیت اجازه داده شد. **و من عاقب بمثل ما عوقب به** می گوید:

که با مشرکان قتال کند چنانکه مشرکان با ایشان کردند هر چند ماه حرام بود و آنکه بر وی ظلم رفته که او را از خان و مان و وطنهای خود بیرون کردند.

إِنَّ ٱللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه- لَعَفُوٌّ: خبر إِنَّ - غَفُورٌ: خبر إِنَّ ثانی

بدرستیکه الله تعالی او را نصرت کند خداوند بخشنده و آمرزگار است.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيْلِ وَأَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌۢ بَصِيرٌ ﴿٦١﴾

اینچنین خدا شب را به روز می برد و روز را در شب در می آورد و به سبب آنست که خدا شنوا و بیناست.(۶۱)

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيْلِ وَأَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌۢ بَصِيرٌ

ذَٰلِكَ: مبتدا- لفظ ٱللَّهَ: اسم انّ- يُولِجُ: فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر انّ- جملهی انّ ٱللَّهَ يُولِجُ: خبر ذَٰلِكَ - ٱلَّيْلَ: مفعول به

گفته اند که این ذلک متصل به آیت پیشین است « الملک یومئذ لله » می گوید:

براستی پادشاه یکتا اوست که امروز شب را در روز می آورد و روز را در شب، و نیز گفته اند « ذلک» کنایه از کمک مظلوم است به سبب آنکه خدای تعالی قادر بر چیزی است که غالب گرداند آنرا، از جمله در می آورد شب را در روز و تاریکی شب را به روشنایی روز تبدیل می کند و در می آورد روز را در شب و روشنایی روز را به تاریکی تبدیل می کند بدرستیکه خداوند به احوال همگان داناست و قول همگان را می‌شنود و به آن بیناست.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلْبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْعَلِيُّ ٱلْكَبِيرُ ﴿٦٢﴾

حقیقت این است که خدای تعالی حق مطلق است و هر چه سوای او می خوانند باطل است و علو مقام و بزرگی شان مخصوص ذات پاک خدا است.(۶۲)

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلْبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْعَلِيُّ ٱلْكَبِيرُ

ذَٰلِكَ: مبتدا- لفظ ٱللَّهَ: اسم اِنّ- هُوَ: ضمیر فصل- ٱلْحَقُّ: خبر اِنّ- جمله خبر ذَٰلِكَ

همچنین خداوند اوست که ثابت در نفس خود و واجب بذات خود و او حق است و اما آنچه که غیر از او می خوانند و می پرستند و بفریاد می خوانند همه باطل است بدرستیکه خداوند بالا مقام و بزرگوراست.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَتُصْبِحُ ٱلْأَرْضُ مُخْضَرَّةً ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿٦٣﴾

مگر نبینی که خدا از آسمان آبی نازل کند که زمین سبز شود؟ و خدا دقیق و کاردان است.(۶۳)

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً
آیا ندیدی و ندانستی خداوند از آسمان بوسیله ابر آب (باران) فرو می ریزد؟
فَتُصْبِحُ ٱلْأَرْضُ مُخْضَرَّةً
فَتُصْبِحُ: فعل مضارع (ناقصه)- ٱلْأَرْضُ: اسم اصبح-مُخْضَرَّةً: خبر اصبح
و زمین بوسیله آن باران گیاهان متنوع و مختلف از خود می رویاند و گیاهان مرده را زنده می‌گرداند و بنات نبات در مهد زمین می پروراند.
إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ
لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ -لَطِيفٌ: خبر إِنَّ -خَبِيرٌ: خبر إِنَّ ثانی.
بدرستیکه خداوند بسیار دقیق و لطیف و آگاه است و لطف کننده است به بندگان خود در رویاندن گیاهان تا بوسیله آن بندگان خود را روزی دهد.
لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ ٱلْغَنِيُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿٦٤﴾
هر چه که در آسمانها و زمین هست از اوست و خدا، او، بی نیاز و ستوده است.(۶۴)
لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۗ
لَّهُۥ: جارو مجرور خبر مقدم – مَا: مبتدا مؤخّر
آنچه در آسمانها از فرشتگان و آنچه در زمین است از جنبندگان و انس و جن همه از آن اوست و خالق و مالک همه اوست.
وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ ٱلْغَنِيُّ ٱلْحَمِيدُ
لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ -ل: مزحلقه -هُوَ: ضمیر فصل - ٱلْغَنِيُّ: خبر إِنَّ - ٱلْحَمِيدُ: خبر إِنَّ ثانی.
و بدرستیکه خداوند از همه کس و از همه چیز بی نیاز است و شایسته ستایش و پرستش فقط اوست.
شیخ سعدی گفت:
**از همگان بی نیاز و بر همه مشفق		از همه عالم نهان و بر همه پیدا**
أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلْأَرْضِ وَٱلْفُلْكَ تَجْرِي فِي ٱلْبَحْرِ بِأَمْرِهِۦ وَيُمْسِكُ ٱلسَّمَآءَ أَن تَقَعَ عَلَى ٱلْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِۦٓ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٥﴾
مگر نمی بینی که خدا کاینات زمین را بخدمت شما گرفته با کشتی که بفرمان وی بدریا روان است و آسمان را نگاه می دارد که جز باذن وی، بزمین نیفتد؟ که خدا با مردم مهربان و رحیم است.(۶۵)
أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلْأَرْضِ وَٱلْفُلْكَ تَجْرِي فِي ٱلْبَحْرِ بِأَمْرِهِۦ

أَلَمْ تَرَ : مضارع مجزوم- (انت)فاعل

ای انسان آیا نمی بینی که خداوند کریم و بخشنده آنچه در زمین است از جمله حیوانات و چارپایان در اختیار شما قرار داده است که از آن نفع برید؟

شیخ سعدی گفت:

ادیم زمین سفره عام اوست　　برین خوان یغما چه دشمنی چه دوست

و کشتی را در دریا مسخر شما گردانید که بفرمان شما راه می رود تا برای کسب تجارت از آن بهره ببرید.

وَيُمْسِكُ ٱلسَّمَآءَ أَن تَقَعَ عَلَى ٱلْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِۦٓ

وَيُمْسِكُ: فعل مضارع- فاعل (هو)- ٱلسَّمَآءَ: مفعول به

خدای تعالی با قدرت کامله خود آسمان ثقیل و سنگین را در هوا بی ستون نگه داشته است که بر زمین نمی افتد مگر بخواست و اجازه او یعنی آن روز که قیامت شود آسمان بشکافد و بیفتد. و یا آنکه خودش بخواهد آن‌ها به زمین بیفتند، آن‌ها به امر و مشیت وی فرو می‌افتند چنانکه به بعضی از شهاب سنگ‌ها اجازه می‌دهد که بر زمین بیفتند.

إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه - لَرَءُوفٌ: خبر إِنَّ - رَّحِيمٌ : خبر إِنَّ ثانی.

بدرستیکه خدای تعالی بر مردمان بخشنده و مهربان است که درهای روزی بر ایشان گشاده و انواع ضررها از ایشان دفع کرده است.

وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لَكَفُورٌ ﴿٦٦﴾

اوست که زنده تان کرده و می میراندتان و باز زنده تان می کند که انسان کفران پیشه است.(۶۶)

وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَحْيَاكُمْ

هُوَ: مبتدا- ٱلَّذِىٓ : خبر- أَحْيَاكُمْ: فعل ماضی- فاعل(هو)- کم: مفعول به

او آنکسی است که شما را از نطفه بوجود آورده و زنده گردانید.

ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ

پس بمیراند آن زمان که اجل تو در رسد سپس دوباره شما را در قیامت زنده می‌گرداند

إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لَكَفُورٌ

ٱلْإِنسَٰنَ: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه- کفور: خبر إِنَّ.

بدرستیکه انسان هر آینه با داشتن این همه نعمت ناسپاس است و شکرگزار و سپاس گزار منعم نیست.

اعملو آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور. **شیخ سعدی گفت:**

هر که نداند سپاس نعمت امروز　　حیف خورد بر نصیب رحمت فردا

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ ﴿٦٧﴾

برای هر امتی طریق قربان کردنی نهاده ایم که پیرو آنند، در اینکار با تو مجادله نکنند بسوی پروردگارت دعوت کن زیرا بی گمان تو بر راهی راست قرار داری.(۶۷)

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ

هُمْ: مبتدا- نَاسِكُوهُ: خبر

گفته اند این آیت در **شان بدیل بن ورقا** و **بشر بن سفیان** و **یزیدبن خنیس** فرود آمد که به صحابه رسول خدا از راه طعن و استهزاء می گفتند چگونه است که کشته دست خود می خورید و کشته خدای نمی خورید؟

رب العزه فرمود اگر ایشان با تو منازعت و پیکار می کنند تو با ایشان پیکار مکن بلکه مردمان را به توحید و عبادت آفریدگار خود فراخوان.

إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ

ک: اسم إِنَّ —ل: مزحلقه —لَعَلَىٰ هُدًى: جارو مجرور خبر إِنَّ.

بدرستیکه تو هر آینه بر راه راست هستی راه روشن و مستقیمی که هیچ انحرافی و کجی در آن نیست.

وَإِن جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٦٨﴾

اگر با تو مجادله کنند، بگو: خدا به اعمالیکه می کنید داناتر است.(۶۸)

وَإِن جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ

جَادَلُوكَ: فعل ماضی- (و)فاعل- ک: مفعول به- لفظ اللَّهُ: مبتدا- أَعْلَمُ: خبر

گفته‌اند این آیت به آیت سیف منسوخ است، می‌گوید:

و اگر با تو مجادله و ستیز کنند پس با ایشان منازعه و جدال مکن به ایشان بگو: خداوند به آنچه که می کنید از عناد و جدال و ستیزه از همه کس آگاه تر است و به آن جزا خواهد داد و به آنان بگو که:

اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٦٩﴾

خدا روز قیامت درباره مطالبی که در آن اختلاف می کرده اید، میان شما حکم می کند.(۶۹)

اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

لفظ اللَّهُ: مبتدا- يَحْكُمُ: فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر

خداوند میان شما در روز قیامت حکم می‌کند در حق آن چیزی که شما از کار دین در آن اختلاف می کردید و در آنجا حق از باطل مشخص خواهد شد و مومن راکه صاحب حق است به درجات ثواب برآورد و مشرک راکه باطل است در عذاب و مکافات افکند.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧٠﴾

مگر ندانی که خدا آنچه در آسمان و زمین هست میداند، که این در کتابی ثبت است، قطعاً این برای خدا آسان است.(۷۰)

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

أَلَمْ تَعْلَمْ : فعل مضارع مجزوم- (انت)فاعل- مَا: مفعول به

خداوند هر چه در آسمان و زمین است می داند و همه در لوح محفوظ نوشته شده است و در علم خدای تعالی مشخص است، و آفریدگان همه در دست خدای تعالی آسان است، هر چه راکه بخواهد بیافریند می گوید: « کن فیکون » بشو پس می شود. در **حدیث شریف** آمده است: «اولین چیزی که خداوند ﷻ آفرید، قلم بود پس به او فرمود: بنویس. گفت: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس هر چه راکه واقع می‌شود. پس قلم در هر آنچه که تا روز قیامت پدید می‌آید، به جریان افتاد و همه را نوشت».

إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَابٍ

ذَٰلِكَ : اسم إِنَّ – فِي كِتَابٍ : جارومجرور خبر إِنَّ.

بدرستیکه هر چیز در آسمان و زمین بود در کتاب لوح محفوظ نوشته شده است و در نزد اوست و خداوند به آن قطعاً احاطه‌ی علمی دارد.

إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

ذَٰلِكَ: اسم إِنَّ - يَسِيرٌ: خبرإِنَّ.

این آیت به آیت پیش متصل است چونکه پروردگار جهانیان بیان نمود که هر چه در آسمان و زمین است همه را می داند و به آن آگاهی دارد صلاح و فساد بندگان همه را می داند. پس شایسته نیست که بندگان با رسول خدا ﷺ در کار دین و شریعت و در کار امر و نهی منازعت و مجادله کنند.

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ﴿٧١﴾

غیر خدا چیزها می پرستند که خدا در مورد آن دلیلی نازل نکرده و چیزها که درباره آن علم ندارد و ستمگران یاری ندارند.(۷۱)

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ

وَيَعْبُدُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- مَا : مفعول به

خداوند جل جلاله در آیات پیشین دلائل قدرت خود و نشانه های وحدانیت خویش در آفرینش آسمانها و زمین و خشکی و دریا و زنده کردن و میراندن و دوباره زنده گرداندن و رسیدن علم وی به همگان بیان کرد و اینک جهل مشرکان را بر عبادت بتها چنین می آورد می گوید: این مشرکان و ناگرویدگان از پرستش و عبادت آن خداوند یکتایی که این همه دلایل روشن بر آثار قدرت کامله خود بیان کرد بر می‌گردند و چیزی را می پرستند که در پرستش آن هیچ دلیل و برهانی وجود ندارد.

وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ

لِلظَّالِمِينَ: جار و مجرور خبر مقدم- مِن: حرف جر- نَّصِيرٍ: مبتدا مؤخر

و برای مشرکان هیچ کمک کننده ای نیست که عذاب را از ایشان دفع کند.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ ءَايَاتِنَا قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَٰلِكُمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۷۲﴾

و چون آیه های روشن ما بر ایشان بخوانند در چهره کسانی که کافرند اثر انکار را توانی شناخت، نزدیک باشد در چهره‌ی کسانی که آیه های ما را بر ایشان خوانده‌اند، دست بگشایند، بگو آیا از چیزی خبرتان دهم که بدتر از این است؟ آن آتش دوزخ است که خدا به کافران وعده داده است و چه بد سرانجامی است.(۷۲)

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنكَرَ

تُتْلَىٰ: فعل مضارع مجهول- ءَايَاتُنَا: نایب فاعل

آن هنگام که آیت روشن و آشکار ما برای آنها خوانده شود (قرآن) در چهره های آن کافران اخم و تخم و ترشرویی می شناسی و می بینی که به آیات ما منکراند و در راستی و درستی آن انکار می کنند.

يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ ءَايَاتِنَا

(و) اسم كاد- يَسْطُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل، جمله خبر كاد

نزدیک باشد که از روی خشم و غضب دست بر روی کسانی بخراشند که آیتهای ما را برای آنان می‌خوانند و به آنان حمله ور شوند چونکه هر لحظه کینه و بغض از شنیدن صدای حق بر دلهایشان افزوده می شود.

قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَٰلِكُمُ النَّارُ

النَّارُ: مبتدا

به ایشان بگو به چیزی بدتر از این آیت روشن که شما را به خشم و قهر وا داشته خبر کنم و آن آتش جهنم است که در انتظار شماست.

وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا

وَعَدَهَا: فعل ماضی ، ها: مفعول به ثانی - لفظ اللَّهُ: فاعل ، جمله وَعَدَهَا اللَّهُ : خبر النَّارُ - الَّذِينَ: مفعول به ثانی.

که آن سخت تر و مکروه تر از آن چیزی است که شنیدن آن موجب قهر و غضب شما می گردد خدای تعالی برای کسانی که کفر ورزیدند و به خدا نگرویدند وعده عذاب جهنم داده است.

وَبِئْسَ الْمَصِيرُ

وَبِئْسَ: فعل ذم- ٱلْمَصِيرُ: فاعل

و چه بدجایگاهی است آن جهنم.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَٱسْتَمِعُوا۟ لَهُۥٓ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخْلُقُوا۟ ذُبَابًا وَلَوِ ٱجْتَمَعُوا۟ لَهُۥ ۖ وَإِن يَسْلُبْهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيْـًٔا لَّا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ۚ ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلْمَطْلُوبُ (۷۳)

ای مردم، مثلی می زنند گوش بدان دارید. آنکسان که سوی خدا می خوانید هرگز مگسی خلق نکنند، و هر چند برای آفریدن آن اجتماع کنند و اگر آن مگس چیزی از آنها برباید، بازگرفتن از آن نتوانند، طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.(۷۳)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَٱسْتَمِعُوا۟ لَهُۥٓ ۚ

ای: منادا- ها: تنبیه- ٱلنَّاسُ: بدل

ای اهل مکه! در سوره عنکبوت برای کافران که بتان را می پرستند مثلی زده شده است پس آن مثل را بگوش هوش بشنوید و در آن تامل کنید.

إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخْلُقُوا۟ ذُبَابًا وَلَوِ ٱجْتَمَعُوا۟ لَهُۥ

بتهایی که کافران عبادت و پرستش می کردند متجاوز از سیصد و شصت بت بودند که بر حوالی خانه کعبه نهاده بودند. حق سبحانه تعالی فرمود که این همه بت که بجز خدای تعالی می پرستید و بر اطراف آن جمع می شوید و دست بدست یکدیگر می‌نهید هرگز قادر نیستند مگس را از خود دور کنند.

وَإِن يَسْلُبْهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيْـًٔا لَّا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ۚ

وَإِن يَسْلُبْهُمُ : اگر برباید – لَّا يَسْتَنقِذُوهُ : نمی تواند برگرداند.

آیا می توانند مگسی را بیافرینند؟ نه تنها قادر نیستند مگسی را بیافرینند بلکه از رویاروی با یک مگس نیز عاجزند چونکه اگر مگس چیزی از آنان برباید نمی توانند آن را باز پس بگیرند. **شیخ سعدی گفت:**

بتی چون برآرد مهمات کس! — که نتواند از خود براند مگس

ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلْمَطْلُوبُ

ضَعُفَ: فعل ماضی- ٱلطَّالِبُ: فاعل- وَٱلْمَطْلُوبُ : معطوف

هم مگس که طالب و رباینده است و هم مطلوب که بتان بی جان و جامد هستند هر دو ناتوان و عاجز و درمانده هستند و کاری از دست طالب و مطلوب یعنی مگس و بتها ساخته نیست.

عاجزان که عاجزان را بنده اند — چون فتد کاری زهم شرمنده اند
عجز و امکان لازم یکدیگرند — پس همه خلق زهم عاجزترند
قوت از حق است و قوت حق اوست — آن او مغز است آن خلق پوست

مَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٧٤﴾
خدا را به حق شناختنش نشناخته اند که خدا توانا و نیرومند است.(۷۴)

مَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِۦٓۚ

قَدَرُواْ: فعل ماضی- (و) فاعل- لفظ ٱللَّهَ: مفعول به- حَقَّ: مفعول مطلق

آن کافران آن گونه که باید خدا را بشناسند نشناخته اند اگر شناخته بودند سنگها و دیگر آفریده ها را که عاجز و ناتوان اند خدای خود نمی ساختند.

إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه - لَقَوِيٌّ :خبر إِنَّ -عَزِيزٌ : خبر إِنَّ ثانی .

بدرستیکه خدای تعالی بر هر کاری توانا و قادر است و بر هر چیزی غالب و چیره است چرا که آفریننده همه کائنات از آسمان ها و زمین اوست مثل طالب و مطلوب (مگس و بتان) عاجز و ناتوان نیست.

ٱللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ ٱلنَّاسِۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌۢ بَصِيرٌ ﴿٧٥﴾
خدا از فرشتگان فرستادگان بر می گزیند و از مردم نیز، که خدا شنوا و داناست.(۷۵)

ٱللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ ٱلنَّاسِ

لفظ ٱللَّهُ: مبتدا- يَصْطَفِي: فعل مضارع- (هو)فاعل، جمله خبر- رُسُلًا: مفعول به

خداوند از ملائکه پیغمبران برمی گزیند و آنان **جبرئیل** و **میکائیل** و **اسرافیل** و **عزرائیل** و غیر آنها. و از مردم پیغمبرانی بر می گزیند مثل ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ﷺ و غیر آنها. پس فرشتگان سفیران به سوی پیغمبران‌اند و پیغمبران سفیران از برای خلق هستند یعنی از میان آدمیان پیغمبران می‌گزینند تا خلق را به سوی وی دعوت کنند.

إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌۢ بَصِيرٌ

لفظ ٱللَّهَ: اسم إِنَّ - سَمِيعٌ: خبر اِنَّ- بَصِيرٌ: خبر إِنَّ ثانی

بدرستیکه خداوند به گفتار پیغمبران در وقت تبلیغ شنواست و به حال امت او در رد و قبول دعوت بینا و آگاه است.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْۗ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ﴿٧٦﴾
خداوند آنچه را در پیش دارند وآنچه را پشت سرنهاده اند می داند و همه کارها به خدا بازگشت دارد.(۷۶)

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ

يَعْلَمُ: فعل مضارع- فاعل (هو)- مَا: مفعول به

خداوند عملهایی راکه از قبل کرده اند می داند و نیز اعمالی راکه در آینده انجام خواهند داد می داند.

وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ

تُرۡجَعُ: فعل مضارع مجهول- ٱلۡأُمُورُ: نایب فاعل

همه کارها به سوی خدای تعالی بازگردانده می شود و همه در برابر اعمال خود در آن روز مسئول‌اند و او بر همه چیز محیط و مسلط است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْۤ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ۩ ﴿٧٧﴾

شما که ایمان دارید، رکوع کنید و سجده کنید و پروردگارتان را بپرستید و نیکی کنید شاید رستگار شوید.(۷۷)

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْۤ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ

وَٱعۡبُدُواْ: فعل امر- (و)فاعل- رَبَّكُمۡ: مفعول به

ای کسانیکه ایمان آورده اید در نماز رکوع و سجود نمائید.

کاشفی گفت: در اول اسلام همین قعود و قیام بوده بنابراین در آیت رکوع و سجود آمده است. و نیز ای مومنین پروردگار خود را عبادت و پرستش کنید و اعمال شایسته و نیکو انجام دهید تا شاید رستگار شوید و به رحمت و رضای الهی در روز قیامت برسید.

وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦۚ هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖۚ مِّلَّةَ أَبِيكُمۡ إِبۡرَٰهِيمَۚ هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ مِن قَبۡلُ وَفِي هَٰذَا لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيۡكُمۡ وَتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِۚ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱعۡتَصِمُواْ بِٱللَّهِ هُوَ مَوۡلَىٰكُمۡۖ فَنِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ ﴿٧٨﴾

و در راه خدا کارزار کنید چنانکه سزاوار کارزار کردن برای اوست، او شما را برگزید و در این دین برای شما سختی ننهاد آئین پدرتان ابراهیم است که خدا پیش از این شما را مسلمان نام گذاشت و در این قرآن مسلمانان نامیده تا این پیغمبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید پس نماز کنید و زکات دهید و بخدا تکیه کنید که او مولای شماست، چه خوب مولا و چه خوب یاوری است.(۷۸)

وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦ

وَجَٰهِدُواْ: فعل امر- (و) فاعل- حَقَّ: مفعول مطلق

و در راه خدا جهاد کنید چونکه کسی سزاوار جهاد است که در دل صافی و بی غل وغش و نیت خالص داشته باشد جهاد بر دو قسم است یکی با دشمنان ظاهر دین که اهل کفر و شرک اند که به آن جهاد اصغر گویند و دیگری مبارزه با باطن و هواهای نفسانی است که به آن جهاد اکبر گویند.

هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖۚ

هُوَ: مبتدا- اَجۡتَبَىٰكُمۡ: فعل ماضی-كُمۡ: مفعول به- فاعل (هو)- جمله خبر

او خدایی است که بر شما نصرت دین خود برگزید و در این هیچ تنگی و مشکلی بر شما قرار نداد و آنچه در این دین فرمود در وسع توان تو است نه بیشتراز توان و طاقت تو و احکام و شرایط دین را با توجه به موقعیت و ضرورت سبک گرداند. همچون نماز سفر یا تیمم به جای آب.

مِّلَّةَ أَبِيكُمۡ إِبۡرَٰهِيمَۚ

پس آئین و روش پدر خود ابراهیم را پیروی کنید و از کیش او متابعت کنید چون اکثر عرب از ذریت ابراهیم عليه السلام هستند امّا **زجاج** در تفسیر آن گفته است:

« از آیین پدرتان ابراهیم عليه السلام پیروی کنید». ابراهیم عليه السلام از آن روی پدر مسلمین نامیده شد که او جد محمد مصطفی ﷺ است.

هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ

هُوَ: مبتدا- سَمَّىٰكُمۡ: فعل ماضی-کم: مفعول به- فاعل (هو)، جمله خبر

و او شما را در کتابهای الهی پیشین و نیز در این کتاب (قرآن) مسلمان نامید.

مِن قَبۡلُ وَفِي هَٰذَا لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيۡكُمۡ وَتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِۚ

ٱلرَّسُولُ: اسم كَانَ - شَهِيدًا: خبر كَانَ

او شما را درکتابهای پیشین نازل شده مسلمان خطاب کرد و در قرآن نیز به جهت ملت ابراهیم بودن مسلمان خطاب کرد تا پیغمبر ﷺ روز قیامت برای شما در قبول دعوت و پیروی ملت ابراهیم خلیل الله گواه و شاهد باشد و شما نیز شاهد و گواه باشید بر اینکه پیامبران دعوت حق را به مردم رسانده است.

فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱعۡتَصِمُواْ بِٱللَّهِ

فَأَقِيمُواْ: فعل امر- (و)فاعل- ٱلصَّلَوٰةَ: مفعول به

پس نماز را به جهت بزرگداشت و اطاعت از فرمان خدای تعالی با تمام حدود و شرایط آن برپا دارید و از جهت شفقت و محبت به مردم زکات دهید و در کارهایتان به خدای تعالی چنگ بزنید و به کتاب و به سنت او روی آورید و بر او اعتماد و تکیه کنید و توکل بر خدا داشته باشید.

هُوَ مَوۡلَىٰكُمۡۖ

هُوَ: مبتدا - مَوۡلَىٰكُمۡ: خبر -کم: مضاف اليه.

چونکه خدای تعالی چه یار نیکویی است و چه کمک دهنده خوبی است برای کسانی که در کارهای خود به او متمسک شوند!

فَنِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ

فَنِعْمَ: فعل مدح- ٱلْمَوْلَىٰ: فاعل

چه یار نیکویی است او و چه مددکار خوبی است او. یار نیک و کمک یار نیک برای کسانی است که به او تمسک جویند و از او نصرت و یاری طلبند. چونکه فقط او کارساز امور انسان‌ها و یاری دهنده مؤمنین و پرهیزکاران است.

مولانا گفت:

باز گرد از گرگی ای روباه پیر   نصرت از حق می‌طلب نعم النصیر

سوره المؤمنون

سوره المومنون یکصد و هیجده آیه است و همگی مکی است. در این سوره دو آیت منسوخ است یکی فذرهم فی غمرتهم حتی حین به آیت السیف منسوخ است و دیگری **ادفع بالتی هی احسن** و باقی آیت محکم، و در فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کند قال رسول الله ﷺ: من قرأ سوره المؤمنون بشرته الملائکه بالروح و الریحان و ماتقربه عینه عند نزول ملک الموت. و چون این سوره با فرموده‌ی حق تعالی: (قد افلح المؤمنون) آغاز شده و نیز آیات بعد از آن به وصف مؤمنان و پاداش بزرگ **آن‌ها در آخرت اشاره دارد که عبارت از آن بهشت برین است «المؤمنون» نامیده شده است.**

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾

براستی که مومنان رستگاری یافته اند.(۱)

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ

قَدْ: حرف تحقیق - أَفْلَحَ: فعل ماضی - الْمُؤْمِنُونَ: فاعل.

بدرستیکه مومنان رستگار شدند و به مقصود خود رسیدند. رستگار، هم رستگاری مادی است و هم معنوی پس مومنان در تمام ابعاد به فلاح رسیدند.

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾

کسانیکه آنان در نمازهایشان فروتن هستند.(۲)

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ

الَّذِينَ: بدل - هُمْ: مبتدا - خَاشِعُونَ: خبر.

معنی خشوع در نماز آنست که سر در پیش افکنده متواضع و هر دو دست بر یکدیگر نهاده و به جایگاه سجود نظر داشته باشد. **مصطفی**ﷺ پیش از نزول این آیت درنماز به راست و به چپ نگاه می کرد و به آسمان نظر می کرد، بعد از اینکه این آیت فرود آمد دیگر سر در پیش افکنده و به محل سجده نگاه می کرد، و دیگر به چپ و راست

و به آسمان نگاه نکرد. **ابوهریره**رضی الله عنه **گفت**: یاران رسول خداﷺ همچنان به آسمان در نماز نظر داشتند و رسولﷺ ایشان را از آن بازداشت و نهی کرد.

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾
همان کسان که از یاوه روی گردانند.(۳)

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ

هُمْ: مبتدا - مُعْرِضُونَ: خبر.

و آنان کسانی اند که از کردار بیهوده و سخنان یاوه روی گردان و اعراض کنندگان‌اند. **ابن عباس گفت:** روی گرداندن از شرک است. **حسن گفت:** روی **گرداندن از گناهان است زجاج گفت: روی گرداندن از هر باطل و کارهای پوچ و بیهوده است.**

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَوٰةِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾
همان کسان که زکات ادا کنند.(۴)

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَوٰةِ فَاعِلُونَ

هُمْ: مبتدا - فَاعِلُونَ: خبر

و آنان کسانی‌اند که از مال خود زکات واجب را اداکنندگان‌اند. مراد از زکات در اینجا، صدقات فرض و نفل و هر عملی که به مسلمانان سود رساند و بی نیاز گرداند. **ابن کثیر** می‌گوید: مراد از زکات فرض، زکات اموال است.

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٥﴾
همان کسان که فروج خویش نگهدارند.(۵)

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ

هُمْ: مبتدا- حَافِظُونَ: خبر

و آنان کسانی اند که فرجهای (اعضای شهوت) خود را از حرام نگاه دارندگان اند یعنی از زنا، لواطت و غیره.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خداﷺ فرمودند: «از داخل شدن به نزد زنها بپرهیزید» شخصی از انصار گفت: یا رسول الله! برادر شوهر چطور؟ فرمودند: «برادر شوهر سبب مرگ است».

إِلَّا عَلَىٰٓ أَزْوَٰجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٦﴾
مگر از زنانشان یا آنکه مالک آن شده‌اند که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست.(۶)

إِلَّا عَلَىٰٓ أَزْوَٰجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ

هُمْ: اسم إِنَّ - غَيْرُ: خبر

مگر از زنان خود یا از آنکه ایشان را مالک شده اند یعنی کنیزکانی که در ملک اویند. پس بدرستیکه این زنان با نکاح و کنیزکان تحت ملک، او بر ایشان سرزنش شده نیستند بشرط آنکه در حیض و نفاس و یا در روزه فرض و یا در احرام نباشد.

فَمَنِ ٱبْتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْعَادُونَ ﴿٧﴾

و هر که جز این بجوید، آنها متجاوزانند.(۷)

فَمَنِ ٱبْتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْعَادُونَ

فَمَنِ: مبتدا- ٱبْتَغَىٰ: فعل ماضی- (هو)فاعل، جمله خبر

پس کسانی که غیر از این دو راه زناشویی (زن نکاح کرده و یا کنیزک مالک شده) راه دیگری را جستجو کنند تجاوزکنندگان از حد شرع اسلام هستند و زناکارند.

اکثر علماء با استناد به این آیه، استمنا با دست را (جلق) حرام شمرده‌اند.

وَٱلَّذِينَ هُمْ لِأَمَٰنَٰتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَٰعُونَ ﴿٨﴾

و آنکسان که مراقب امانتها و پیمانهای خویشتند.(۸)

وَٱلَّذِينَ هُمْ لِأَمَٰنَٰتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَٰعُونَ

هُمْ: مبتدا- رَٰعُونَ: خبر

و آنان کسانی اند که در امانت داری خود امین هستند یعنی در کارهای دینشان چون نماز و غسل و جنابت و ... مواظب و مراقب اند و به عهدی که با حق و خلق بسته اند وفاکنندگان و رعایت کنندگان‌اند. پدر و ولی در حق کودکان تحت تکفل خود امانتدارند و مومن در نماز و روزه و طهارت خود امانتدارند و اولیای امور جامعه‌ی اسلامی در حق رعایای خود امانتدارند. آورده‌اند آن هنگام که عمر بن خطاب از دنیا چشم می‌پوشید پسر او عبدالله بن عمر بر پدر خود گفت کی شما را می‌توانیم ببینیم، فرمود: فردا شب یا پس فردا شب مرا در خواب خواهی دید. روزها و سالها گذشت. پس از یازده سال او را در خواب دید. عبدالله گفت: ای پدر تا این مدت کجا بودی، فرمود: پاسخ آنچه از امانت در زمان زمامداری بدست من سپرده بودند می‌دادم و به عفو و به رحمت خداوند از آن خلاص شدم. حال که وضع خلیفه دوم چنین است، زمامداران جامعه اسلامی باید بیشتر رعایت رعایا کرده باشند.

وَٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾

و کسانی که (وقت) نمازهای خویش را نگهبانی کنند.(۹)

وَٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمْ يُحَافِظُونَ

هُمْ: مبتدا - يُحَافِظُونَ: فعل مضارع (و) فاعل، جمله خبر.

و آنان کسانی اند که بر نمازهای پنجگانه خود در وقت محافظت و مراقبت می کنند و آداب و شرایط و حدود ارکان آن را رعایت می کنند و مدام بر آن قیام می نمایند.

أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْوَٰرِثُونَ ﴿١٠﴾
آنها وارثان اند.(۱۰)

أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْوَٰرِثُونَ

أُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - ٱلْوَٰرِثُونَ: خبر.

آن گروه مومنان که دارای این صفات فوق هستند (نقش صفت بالا) در اینصورت ایشان وارثان اند و شایسته است که ایشان را وارثان گوییم.

ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿١١﴾
که بهشت فردوس را به ارث می برند و خودشان در آن جاودان اند.(۱۱)

ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلْفِرْدَوْسَ

ٱلَّذِينَ: بدل- يَرِثُونَ: فعل مضارع- (و)فاعل- ٱلْفِرْدَوْسَ: مفعول به- هُمْ: مبتدا- خَٰلِدُونَ: خبر

آنانکه به شش صفت فوق متصف شوند و استحقاق میراث را داشته باشند بهشت فردوس برای آنان است که بالاترین درجات بهشت است.

هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ

هُمْ: مبتدا- فِيهَا: جار و مجرور- خَٰلِدُونَ: خبر

آنان که وارثان اند در آن بهشت فردوس جاودان ماندگان‌اند. در **حدیث شریف** به روایت **بخاری و مسلم** از **رسول خدا**ﷺ آمده است که فرمودند: «اذا سألتم الله الجنه فاسألوه الفردوس فانه اعلی الجنه و اوسط الجنه و منه تفجر انهار الجنه و فوقه عرش الرحمان» چون از خدا بهشت را درخواست می‌کنید، فردوس را از او بخواهید زیرا فردوس بلندترین جای بهشت و در میانه آن است، همه رودهای بهشت از فردوس جاری می‌شود و عرش رحمان بر فراز آن قرار دارد.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٍ مِّن طِينٍ ﴿١٢﴾
براستی که انسان را از مایه ای از گل آفریدیم.(۱۲)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٍ مِّن طِينٍ

و بدرستیکه ما آدمیان را از عصاره گل آوردیم. یعنی حضرت آدم راکه پدر آدمیان است از گل بوجود آورده ایم که می گوید: **خمرت طینت آدم بیدی اربعین صباحاً** و **سلاله:** از سل است یعنی چیزی را از چیزی بیرون آوردن پس انسان راکه از نطفه‌ای بیرون آمده از گل آفریدیم و نیز به فرزند هم سلاله گفته می‌شود.

ثُمَّ جَعَلْنَٰهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿١٣﴾
آنگاه وی را نطفه ای در قرارگاه استوار کردیم.(۱۳)

ثُمَّ جَعَلْنَٰهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ

جَعَلْنَٰهُ: فعل ماضی- فاعل (نا)- هُ: مفعول به

سپس او را به صورت نطفه‌ای درآورده در قرارگاه رحم مادر جای دادیم و بمدت چهل روز او را سفید نگاه داشتیم.

دهد نطفه را صورتی چون پری که کردست بر آب صورتگری

ثُمَّ خَلَقْنَا ٱلنُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا ٱلْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا ٱلْمُضْغَةَ عِظَٰمًا فَكَسَوْنَا ٱلْعِظَٰمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَٰهُ خَلْقًا ءَاخَرَ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحْسَنُ ٱلْخَٰلِقِينَ ﴿١٤﴾

سپس نطفه را خون بسته کردیم و خون بسته را گوشت پاره کردیم و گوشت پاره را استخوانها کردیم و استخوانها را گوشت پوشانیدیم آنگاه وی را خلقی دیگر پدید کردیم، بزرگ است خدای یکتا که بهترین آفرینندگان است.(۱۴)

ثُمَّ خَلَقْنَا ٱلنُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا ٱلْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا ٱلْمُضْغَةَ عِظَٰمًا فَكَسَوْنَا ٱلْعِظَٰمَ لَحْمًا

خَلَقْنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- ٱلنُّطْفَةَ : مفعول به- عَلَقَةً : مفعول به ثانی

سپس بعد از چهل روز آن نطفه سفید را خون بسته گردانیدیم سپس در مدت چهل روز دیگر آن خون بسته را گوشت بی استخوان گردانیدیم سپس آن گوشت را بعد از یکصدو بیست روز استخوان گردانیدیم سپس استخوان را بعد از رویانیدن عروق و اعصاب و عضلات بر او گوشت گردانیدیم.

ثُمَّ أَنشَأْنَٰهُ خَلْقًا ءَاخَرَ

أَنشَأْنَٰهُ: فعل ماضی- (نا) فاعل- هُ: مفعول به- خَلْقًا: حال

سپس در شکم مادر به آن روح دمیدیم، زنده شد بعد از اینکه مرده بود یعنی آفرینش دیگر به او بخشیدیم. یعنی به او نیروی تحرک و شنوایی و بینایی و ادراک و دیگر استعدادها و سرانجام به صورت انسانی کامل او را از رحم مادر بیرون آورده‌ایم.

فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحْسَنُ ٱلْخَٰلِقِينَ

فَتَبَارَكَ : فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ : فاعل- أَحْسَنُ: بدل

پس برزگ است خداوند که نیکو نگارنده ترین نگارندگان است.

ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿١٥﴾

و باز شما از پس این مردنی هستید.(۱۵)

ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ

کم: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه- لَمَيِّتُونَ : خبر إِنَّ

سپس شما بعد از آنکه مدتی در این روزگار زندگی کردید خواهید مرد و مرگ به سراغ شما خواهد آمد و شما تلخی مرگ را خواهید چشید. کل نفس ذائقه الموت.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿١٦﴾
و باز شما روز رستاخیز زنده می شوید.(۱۶)

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ
پس بدرستیکه شما روز رستاخیز بر انگیخته می شوید و حساب و کتاب پس می دهید و به پاداش و مجازات اعمال خود می رسید.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿١٧﴾
براستی بالای شما هفت راه آسمانی آفریدیم و ما هرگز از این مخلوق بی خبر نبودیم.(۱۷)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ
خَلَقْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- فَوْقَكُمْ: مفعول فیه- سَبْعَ: مفعول به

و بدرستیکه ما در بالاسر شما هفت آسمان آفریدیم و هر طبقه آن راهی به راه های فرشتگان است که فرشتگان در آن راه ها سیر می کنند و در آن توقف می‌کنند.

وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ
نا: اسم كَانَ - غَافِلِينَ : خبر كَانَ

ما از خلق و آفرینش این مخلوق که هفت طبقه آسمان و راه های فرشتگان است بی‌خبر و غافل نیستیم و برهمه چیز از شرک و کفر و شکر و نفع و ضرر آگاه هستیم از جمله خلقت انسان همانطوریکه دارای مراحل در شکم مادر است و بعد از تولدش نیز مراحلی است یعنی زیستن و مردن او و دوباره زنده شدن او و در روز رستاخیز ما به همه
آن آگاه هستیم و قطعاً و حتماً به حساب و کتاب اعمال ایشان رسیدگی خواهیم کرد.

وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ ﴿١٨﴾
از آسمان آبی به اندازه نازل کردیم و آنرا در زمین جا دادیم و ما به نابود کردن آن نیز قادر هستیم.(۱۸)

وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ
وَأَنزَلْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- مَاءً: مفعول به

و از آسمان آبی بمقدار لازم و مشخص فرو فرستادیم آن مقداری که صلاح کار بندگان در آن است پس آن آب را در زمین ساکن گردانیدیم و ماندگار نمودیم.

وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ
(نا) اسم إِنَّ - ل: مزحلقه- لَقَادِرُونَ: خبر إِنَّ

بدرستیکه ما می توانیم آب را از بین ببریم همانطوریکه بر نازل کردن آن قادر بودیم. گفته اند بعد از خروج یأجوج و مأجوج جبرئیل نازل می شود و قرآن و حجرالاسود و مقام ابراهیم و تابوت موسی و انهار خمس را به آسمان برد بعد از آن برروی زمین هیچ خیر و برکت نماند.

فَأَنشَأْنَا لَكُم بِهِۦ جَنَّٰتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَٰبٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوَٰكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿١٩﴾

و با آن برای شما باغها از نخلها و تاکها پدید کردیم که در آن میوه های بسیار دارید و از آن می‌خورید.(۱۹)

فَأَنشَأْنَا لَكُم بِهِۦ جَنَّٰتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَٰبٍ

پس برای شما به سبب آن بوستانها درخت خرما برای اهل مکه و مدینه و درخت انگور برای اهل طائف آفریدیم. چون خرما و انگور در سرزمین حجاز از تمام کشورها بیشتر می باشد.

لَّكُمْ فِيهَا فَوَٰكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ

لَّكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- فَوَٰكِهُ : مبتدا مؤخر

و برای شما در این بوستان‌ها میوه های زیادی غیر از خرما و انگور ببار می آید که شما از آن می خورید و بهره مند می شوید. فاکهه: میوه‌هایی را گویند که مردم آن را می‌خورند همچون سیب و انار و انجیر و ... و این میوه‌ها دارای مواد معدنی و خاصیت مفید است که خورندگان از آن بهره‌مند می‌شوند.

وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِن طُورِ سَيْنَآءَ تَنۢبُتُ بِٱلدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِّلْءَاكِلِينَ ﴿٢٠﴾

یا درختی که از کوه سینا بیرون می‌آید به وجهی می‌روید که از آن روغن و نان خورش برای خورند گان می‌دهد.(۲۰)

وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِن طُورِ سَيْنَآءَ تَنۢبُتُ بِٱلدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِّلْءَاكِلِينَ

و دیگر برای شما درختی با آن آب بوجود آوردیم که در کوه طور سینا می روید که آن کوه موسی عليه السلام است گویند میان **مصر** و **ایلیاد** می روید و عمر آن صدسال است و همیشه سبز و خرم است و برکات و بهره های فراوان می دهد. اول درختیکه بعد از طوفان روئید این درخت بود یعنی درخت زیتون در حالیکه دارای روغن و املاح کلسیوم و آهن و فسفور و ویتامینهای آ و ب است و سرشار از پروتئین میباشد. و در طب نیز مورد استفاده قرار می گیرد و همچنین مواد غذایی برای خورندگان است و نیز می توان از آن نان خورش ساخت. در **حدیث شریف** آمده است: روغن زیتون بخورید و نیز خود را با آن چرب کنید زیرا آن درختی مبارک است و همچون انجیر سرشار از ویتامین‌هاست.

وَإِنَّ لَكُمْ فِى ٱلْأَنْعَٰمِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِى بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَٰفِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٢١﴾

برای شما در کار چهارپایان عبرتی هست، از آنچه در شکمشان هست بشما می نوشانیم و در آن منافع بسیار دارید و از آن می خورید.(۲۱)

وَإِنَّ لَكُمْ فِى ٱلْأَنْعَٰمِ لَعِبْرَةً

لَكُمْ: جار و مجرور خبر إِنَّ - ل: ابتداء- لَعِبْرَةً: اسم إِنَّ

بر آنچه در چهارپایان است از شتر و گاو و گوسفند چیزی که بدان اعتبار گیرید تا بقدرت خدای تعالی پی ببرید و به او بگروید. چون علاوه از استفاده و بهره‌مندی از لبنیات و فرآورده‌های آن برای شما در جابجایی وسایل و یا در مسافرت‌ها از آن استفاده می‌کنید.

نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ

و وادار به آشامیدن می کنیم شما را از آنچه که در شکم های چهارپایان یعنی از شیر و فراورده های لبنی آن است و علاوه بر شیر و فراورده های لبنی آن از این چهارپایان منافع بی شمار دیگری است که شما بر آن سوار می شوید و بوسیله آن بار می‌کشید و از پوست و پشم آن استفاده می کنید و از گوشت آنها می خورید و تغذیه می کنید.

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۲۲)

و بر آن و بر کشتی سوار می شوید.(۲۲)

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ

تُحْمَلُونَ: فعل مضارع مجهول- (و) نایب فاعل

و بر چهارپایان از قبیل شتر و اسب در خشکی سوار می شوید و در دریا سوار کشتی می شوید و بدین طریق بر کسب روزی خود مشغول می شوید همه اینها از برای کسانی که بخواهند عبرت گیرند مایه پند و اندرز و اعتبار است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۲۳)

نوح را سوی قومش فرستادیم که گفت ای قوم! خدای یکتا را بپرستید که خدائی جز او ندارید، مگر نمی ترسید؟ (۲۲)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ

أَرْسَلْنَا: فعل ماضی- (نا)فاعل- نُوحًا: مفعول به

و بتحقیق ما نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس نوح از روی دعوت گفت ای قوم من! خدا را پرستش کنید برای شما غیر از او خدایی نیست که مستحق عبادت و پرستش باشد.

أَفَلَا تَتَّقُونَ

آیا از او نمی ترسید؟ یعنی از او بترسید و به عبادت غیر او سرتسلیم فرود نیاورید و تنها او را بپرستید که مستحق عبادت فقط اوست.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (۲۴)

بزرگان قومش که کافر بودند گفتند: این جز بشری مانند ما نیست که می خواهد بشما برتری جوید اگر خدای می خواست فرشتگانش را نازل می کرد، ما چیزی از روزگار پدران قدیمیمان نشنیده‌ایم.(۲۴)

فَقَالَ ٱلْمَلَؤُا۟ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن قَوْمِهِۦ مَا هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ

هَٰذَآ: مبتدا- بَشَرٌ: خبر

پس بزرگان قوم نوح یعنی آنانکه نگرویدند به درویشان و به مردم گفتند این کسی که شما را به پرستش خدای یگانه می خواند بشری است مثل شما و در پوشیدن و خوردن و آشامیدن و غیر آن همچون شماست و فرشته نیست پس در ادعای نبوت خود دروغگوست.

يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ

او با این کار فریبکارانه و افتراآمیز خود می خواهد بر شما سروری کند و بشما برتری یابد شما را با این کارش تابع هوا و هوس خود گرداند.

وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَٰٓئِكَةً

ل: جواب- لَأَنزَلَ: فعل ماضی- (هو)فاعل- مَلَٰٓئِكَةً: مفعول به

و اگر خدای تعالی می خواست رسولی به فرزندان آدم بفرستد هر آئینه فرشتگان را می‌فرستاد.

مَّا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِىٓ ءَابَآئِنَا ٱلْأَوَّلِينَ

کافران گفتند: و از پدران پیشین خود نشنیده‌ایم ما چنین چیزی را ندیده ایم و در تاریخ سراغ نداریم که انسانی ادعای پیغمبری کند و خود را نماینده خدا بداند.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌۢ بِهِۦ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا۟ بِهِۦ حَتَّىٰ حِينٍ (۲۵)

وی نیست مگر مردکی که در او دیوانگی ای هست، در مورد او تا مدتی انتظار برید.(۲۵)

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌۢ بِهِۦ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا۟ بِهِۦ حَتَّىٰ حِينٍ

هُوَ: مبتدا- رَجُلٌ: خبر

او مردی که مبتلا به نوعی مرض جنون است چونکه او بشر دیوانه ای است و قابلیت و استحقاق رسالت را ندارد پس باید مدتی در باره او صبر کنید تا اینکه بمیرد و یا از سخنان جنون آمیز خود بپرهیزد.

قَالَ رَبِّ ٱنصُرْنِى بِمَا كَذَّبُونِ (۲۶)

گفت پروردگارا! برای این تکذیب که مرا میکنند یاریم کن.(۲۶)

قَالَ رَبِّ ٱنصُرْنِى بِمَا كَذَّبُونِ

رَبِّ: منادی- ٱنصُرْنِى: فعل امر- (ن)وقایه- (ی)مفعول به- (انت)فاعل

حضرت نوح علیه السلام بعد از آنکه از ایمان آوردن قوم خود نا امید شد بلکه او را مجنون می‌نامیدند از طریق مناجات گفت پروردگارا! در این امر مرا یاری ده و ایشان را نابودشان گردان چونکه مرا تکذیب می کنند و دعوتم را دروغ می پندارند.

فَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِ أَنِ ٱصْنَعِ ٱلْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا فَإِذَا جَآءَ أَمْرُنَا وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ فَٱسْلُكْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ ٱلْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَٰطِبْنِى فِى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓا۟ إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ ﴿۲۷﴾

بدو وحی کردیم که کشتی خویش را به وحی ما و مراقبت ما بساز و چون فرمان بیامد و تنور فوران کرد، از هر جفت دو تا در آن بیار. با خاندان خویش مگر کسی که آن گفتار بر او پیشی گرفته است و با من درباره کسانی که ستم کرده اند گفتگو مکن که آنها غرق شدنیند.(۲۷)

فَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِ أَنِ ٱصْنَعِ ٱلْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا فَإِذَا جَآءَ أَمْرُنَا وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ

أن: حرف تفسیر- ٱصْنَعِ: فعل امر- (انت)فاعل- ٱلْفُلْكَ: مفعول به

و ما به نوح ﷺ وحی کردیم کشتی را به نگاهداشت ما و تحت نظارت ما و طبق وحی که بر شما نازل می شود بساز یعنی طبق آنچه که به تو فرمان می دهیم کشتی بساز.

تا آن هنگام فرمان ما به سوار شدن کشتی بیاید آن موعود آن زمانی خواهد بود که زن تو در تنور نان پزد و از میان آتش آب برآید پس نوح دانست که خداوند قوم او را نابود خواهد فرمود: **در آیه ۳۷ به بعد سوره هود بیان آن رفت.** برای مطالعه بیشتر به آن مراجعه شود.

فَٱسْلُكْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ ٱلْقَوْلُ مِنْهُمْ

فَٱسْلُكْ: فعل امر- (انت)فاعل- زَوْجَيْنِ: مفعول به- ٱثْنَيْنِ : توکید

خدای تعالی فرمود:

ای نوح! در آن هنگام که آب از تنور بر می جوشد بلافاصله از همه جنبندگان و حیوانات که جفت یکدیگرند یعنی از هر جنس نر و ماده ای را سوار کشتی کن و نیز فرمود خانواده و قوم خود را برگیر و سوار کشتی کن آنگاه خداوند به نوح دستور داد تا میان جانوران وحشی و درندگان و پرندگان و چهارپایان و خزندگان ندا دهد، نوح بر فراز خانه خود ایستاد و فریاد برداشت برای سوار شدن به کشتی نجات دهنده بشتابید، دعوت او به خاور و باختر و راه دور و نزدیک رسید و گروه گروه پیش او آمدند نوح گفت به من فرمان داده شده است که از هر جفت که قرعه به نامش درآمد، از آدمیان هم از زن و مرد هشتاد تن با او بودند که از قوم او بودند و یک پسر او که نامش **کنعان** است و یک زن او که نامش **ایله** است از جمله کافران‌اند ایشان را خطاب مکن.

وَلَا تُخَٰطِبْنِى فِى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓا۟

وَلَا تُخَٰطِبْنِى : فعل مضارع مجزوم- (ن)وقایه- (ی)مفعول به- (انت)فاعل

و در شان آنکسانی که برخود ظلم کردند و ایمان نیاوردند و نگرویدند بلکه تو را مورد طعن و سرزنش قرار دادند به نجات آنان دعا مکن که از عذاب غرق شدن نجات یابند.

إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ

هُمْ : اسم إِنَّ - مُّغْرَقُونَ : خبرإِنَّ.

بدرستیکه ایشان غرق شدگانند و همگی آنان قطعاً غرق خواهند شد.

فَإِذَا ٱسۡتَوَيۡتَ أَنتَ وَمَن مَّعَكَ عَلَى ٱلۡفُلۡكِ فَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي نَجَّىٰنَا مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿۲۸﴾

و چون تو و همراهانت بر کشتی قرار گرفتید پس بگو: خدا را شکر که ما را از گروه ستمگران نجات داد.(۲۸)

فَإِذَا ٱسۡتَوَيۡتَ أَنتَ وَمَن مَّعَكَ عَلَى ٱلۡفُلۡكِ فَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي نَجَّىٰنَا مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ

ٱلۡحَمۡدُ : مبتدا- لِلَّهِ: جار و مجرور خبر

پس آن هنگام که تو و همراهانت بر کشتی سوار شدی و استقرار یافتی پس خدا را شکر کن و بگو که سپاس و ستایش خداوندی که ما راا زدست این گروه ستمکاران یعنی کافران نجات داد.

وَقُل رَّبِّ أَنزِلۡنِي مُنزَلٗا مُّبَارَكٗا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡمُنزِلِينَ ﴿۲۹﴾

و بگو پروردگارا ! مرا به منزلی مبارک فرود آر که تو بهترین منزل دهندگانی.(۲۹)

وَقُل رَّبِّ أَنزِلۡنِي مُنزَلٗا مُّبَارَكٗا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡمُنزِلِينَ

أَنزِلۡنِي: فعل امر- (ن)وقایه- (ی) مفعول به- (انت)فاعل- مُنزَلٗا: مفعول مطلق

ای نوح آن هنگام که در کشتی نشستی بگو پروردگارا، ما را در جایگاه پر خیر و برکت که سبب نجات مومنان باشد فرود آر و تو بهترین فرود آورندگانی.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ وَإِن كُنَّا لَمُبۡتَلِينَ ﴿۳۰﴾

و در این آیه ها بود و ما آزمایش کنان بودیم.(۳۰)

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ وَإِن كُنَّا لَمُبۡتَلِينَ

فِي ذَٰلِكَ: جار و مجرور خبر إِنَّ - ل: ابتداء- لَأٓيَٰتٖ: اسم اِنَّ

بدرستیکه در این قصه و آنچه که بر نوح و قوم او گذشت هر آینه برای کسانی که اهل عبرت اند نشانه‌هایی است بتحقیق ما آن قوم را امتحان کننده بودیم تا صدیقان از تکذیب کنندگان مشخص و ظاهر گردند.

ثُمَّ أَنشَأۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِمۡ قَرۡنًا ءَاخَرِينَ ﴿۳۱﴾

آنگاه، از پی آنها نسلی دیگر پدید آوردیم.(۳۱)

ثُمَّ أَنشَأۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِمۡ قَرۡنًا ءَاخَرِينَ

سپس از پس قوم نوح علیه السلام قوم دیگری را به نام عاد، که پیغمبرشان هود باشد آفریدیم.

فَأَرۡسَلۡنَا فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۳۲﴾

پس پیغمبری از خودشان در میانشان فرستادیم که خدای یکتا را بپرستید که جز او خدائی ندارید، مگر نمی ترسید؟ (۳۲)

فَأَرۡسَلۡنَا فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓۚ

لَكُم: جار و مجرور خبر مقدم- مِّنْ: حرف جز زائد- إِلَٰهٍ: مبتدا مؤخر

پس در میان ایشان ما پیغامبرانی فرستادیم که هود بود یا صالح)ع(و توسط ایشان به قومشان پیغام دادیم که خدا را بپرستید زیرا جز او معبودی ندارید و تنها اوست که شایسته پرستش و عبادت است.

أَفَلَا تَتَّقُونَ

آیا از عذاب او نمی ترسید؟ یعنی از عذاب او که سخت ترین و شدید ترین عذاب است بپرهیزید و کسی یا چیزی را به عبادت او شریک مگیرید.

وَقَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ (۳۳)

بزرگان قومش که کافر بودند و دیدار آخرت را انکار داشتند و در زندگی دنیا نعمت بسیار شان داده بودیم، گفتند این (شخص) جز بشری مانند شما نیست، از آنچه شما خورید خورد و از آنچه شما نوشید نوشد.(۳۳)

وَقَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

آن هنگام که پیغامبران ما ندای توحید سر دادند و قوم را به یگانه پرستی دعوت کردند بزرگان و مستکبران قوم که کافر بودند در این دنیا مال و مقامی داشتند پیغمبر را تکذیب کردند و رستاخیز آخرت را منکر شدند.

مَا هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ

هَٰذَا: مبتدا - بَشَرٌ: خبر.

و گفتند این کسی که ادعای پیغمبری خدا می کند انسانی است همچون شما و پیغمبر نیست پیغمبر باید از جنس فرشته باشد نه از بشر.

يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ

چرا که او از چیزهایی که شما می خورید می خورد و از چیزهایی که شما می نوشید می نوشد قوم گفتند: باید که پیغمبر از فرشتگان باشد نه از انسانها. یعنی فرستاده‌ی خدای سبحانه تعالی چون بشری به مانند خود آنان است به نظر آنان هیچ فضیلت و برتری نسبت به آنان ندارد پس استحقاق و ادعای نبوت را ندارد. **مولانا گفت:**

قوم گفتند ای گروه مدعی　　کو گواه علم و طب نافعی؟
چون شما بسته همین خواب و خورید　　همچو ما باشید و در ده می‌چرید

وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَاسِرُونَ (۳۴)

و اگر مطیع بشری مانند خود شوید قطعاً زیانکار خواهید بود.(۳۴)

وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَرًا مِّثْلَكُمْ

و اگر شما از آنکسی که ادعای پیغمبری می کند در او امر و نواهی از ایشان که مثل خودتان بشر است فرمان برید.

إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَـٰسِرُونَ

كم: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه- لَّخَـٰسِرُونَ: خبر إِنَّ

بدرستی آنگه شما هر آینه از زیان زدگان باشید که خود را مطیع و فرمانبر کسی مثل خودتان کنید.

أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنتُمْ تُرَابًا وَعِظَـٰمًا أَنَّكُم مُّخْرَجُونَ ﴿۳۵﴾

چطور بشما وعده می دهد که وقتی بمردید و خاك و استخوان شدید، (از گور) برون می شوید.(۳۵)

أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنتُمْ تُرَابًا وَعِظَـٰمًا أَنَّكُم مُّخْرَجُونَ

أَيَعِدُكُمْ: فعل مضارع-كُم: مفعول به- (هو)فاعل

مشرکان گفتند: آیا این پیغمبر بشما وعده می دهد آن زمان که شما بمیرید دوباره در روز بعثت برانگیخته می شوید و استخوانهای پوسیده و خاک گشته شما دوباره جمع می شود و به شکل و هیئت قبلی از گورها زنده بیرون آورده می شوید و بحساب اعمال شما رسیدگی می شود تا زندگی نوینی را آغاز کنید؟ همه وعده های این پیغمبر دروغ است.

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ﴿۳۶﴾

چه دور است، چه دور است، آنچه بشما وعده می دهند.(۳۶)

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ

هَيْهَاتَ: اسم فعل- (هو)فاعل

مشرکان گفتند: چه دور است، چه دور است و چه ناممکن آنچه که به شما از بعث و حشر و جزا وعده داده می شود که رستاخیز نام دارد. یعنی چنین چیزی محال و ناممکن است و از عقل بدور است و هرگز رستاخیز نخواهد بود و چنین روزی نخواهد رسید.

إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿۳۷﴾

بجز زندگانی این دنیای ما هیچ نیست که می میریم و زندگی می کنیم و ما زنده بشو نیستیم.(۳۷)

إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ

هِيَ: مبدا- حَيَاتُنَا: خبر

زندگانی جز زندگانی این جهان وجود ندارد که می میریم و زنده می شویم یعنی یکی می میریم و دیگری می زاید و ما بعد از مرگ از زنده شدگان نیستیم.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۳۸﴾

وی نیست مگر مردی که دروغی بخدا بسته و ما باور دار وی نیستیم.(۳۸)

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ

هُوَ: مبتدا- رَجُلٌ: خبر

او پیغمبر هود یا صالح مردی است که بر خدا دروغ می بندد او نه پیغمبر خداست و نه رستاخیزش بوقوع خواهد پیوست بلکه او یک دروغگوست و ما که بزرگان و خردمندان شمائیم هرگز به او ایمان نمی آوریم و باور نمی‌کنیم پس شما مواظب باشید و به دین ایشان ایمان نیاورید.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ (۳۹)

گفت: پروردگارا برای این تکذیب که مرا می کنند یاریم کن.(۳۹)

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ

رَبِّ: منادی- اَنصُرْنِي: فعل امر- (ن)وقایه- (ی)مفعول به- (انت)فاعل

پیغمبر هود یا صالح بعد از شنیدن سخنان این قوم از ایمان آوردن آنان نا امید شد و گفت پروردگارا ایشان را به خاطر آنچه که مرا تکذیب کردند عذابی نازل کن و هلاکشان بگردان.

قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَّيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ (۴۰)

گفت: پس از اندک زمانی پشیمان خواهند شد.(۴۰)

قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَّيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ

ل: قسم- لَيُصْبِحُنَّ: فعل مضارع- (و)اسم أصبح- (ن)توکید- نَادِمِينَ: خبر اصبح

خداوند به هود یا صالح فرمود در اندک زمانی این کافران و ناگرویدگان از کرده خود و از تکذیبی که می کنند پشیمان می شوند.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۱)

بحق دچار صیحه شدند و ما آنان را خاک و خاشاکشان کردیم، هلاک بر گروه ستمکاران باد.(۴۱)

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً

فَأَخَذَتْهُمْ: فعل ماضی- هُمْ: مفعول به- الصَّيْحَةُ: فاعل

این عذاب را گفتند از برای عاد بوده است البته قوم عاد بوسیله باد صرصر هلاک شدند شاید به جهت شدت عذاب صیحه آورده باشد چون بعد از قصه نوح عليه السلام قصه هود آورده شده است. اما صیحه مخصوص به قوم ثمود است که پیغمبرشان **صالح** است. و او را تکذیب کردند و معجزه او را تصدیق نکردند و بدین جهت عذابی سخت و هولناک که همان صدای هولناک جبرئیل عليه السلام باشد و بهمراه آن صاعقه و زلزله نابود و هلاک شدند. در قصه ناقه الله شرح آن کاملاً بیان گردید. می گوید:

ناگهان صدای هولناک و وحشتناک آنان را به جهت تکذیبشان فرا گرفت و آن فریاد جبرئیل عليه السلام ست و ما ایشان را با خاک یکسان کردیم و در هم کوبیدیم و روی هم انباشته گردانیدیم.

فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

فعل و فاعل محذوف- فَبُعْدًا : مفعول مطلق

پس چه دور است رحمت حق تعالی از ستمکاران و ظالمین.

ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنۢ بَعْدِهِمْ قُرُونًا ءَاخَرِينَ ﴿٤٢﴾

آنگاه از پس آنها نسلهای دیگر پدید آوردیم.(۴۲)

ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنۢ بَعْدِهِمْ قُرُونًا ءَاخَرِينَ

أَنشَأْنَا: فعل ماضی- نا: فاعل- قُرُونًا: مفعول به

پس بعد از ایشان نسلهای دیگر را چون قوم شعیب و لوط علیه السلام آفریدیم و بر سرکار آوردیم تا زندگی خود را ادامه دهند.

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَـْٔخِرُونَ ﴿٤٣﴾

هیچ امتی از مدت خویش مقدم نشود و موخر نشوند.(۴۳)

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَـْٔخِرُونَ

تَسْبِقُ : فعل مضارع- مِنْ: حرف جز زائد- أُمَّةٍ: فاعل- أَجَلَهَا: مفعول به

هیچ قومی و ملتی بر زمان عذابی که بر ایشان مقرر کرده بودیم پیش نمی گیرد و پس نمی شود یعنی زودتر و یا با تاخیر صورت نمی گیرد.

این همان است که در سوره یونس آیه ۴۹ می فرماید:

اذا جاء اجلهم فلا یستاخرون ساعه و لا یستقدمون.

زمانیکه اجلشان فرا رسد پس لحظه ای تاخیر نمی کند و لحظه ای پیش نمی افتد.

شیخ سعدی گفت:

دو چیز محال عقل است خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا ۖ كُلَّ مَا جَآءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ ۚ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُم بَعْضًا وَجَعَلْنَـٰهُمْ أَحَادِيثَ ۚ فَبُعْدًا لِّقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٤٤﴾

آنگاه پیغمبرانی فرستادیم، هر وقت پیغمبری سوی امتش بیامد تکذیبش کردند و بعضی‌شان را بدنبال بعضی دیگر بردیم و (موضوع) قصه هایشان را عبرت [دیگران] ساختیم، هلاک بر گروهی که ایمان نمی آورند.(۴۴)

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا

أَرْسَلْنَا: فعل ماضی- (نا) فاعل- رُسُلَنَا : مفعول به- تَتْرَا: پشت سر هم ، یکی از پس دیگری، حال

سپس پیغمبران خود را یکی پس از دیگری فرو فرستادیم.

كُلَّ مَا جَآءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ ۚ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُم بَعْضًا وَجَعَلْنَـٰهُمْ أَحَادِيثَ ۚ

فَأَتْبَعْنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- بَعْضَهُم: مفعول به- بَعْضًا : مفعول به ثانی

هر گاه که پیغمبران ما برامتی آمد. پیغمبر را تکذیب کردند و آنچه از توحید و نبوت و آیات و بعث و حشر می گفت دروغ پنداشتند و با تقلید کور کورانه از آبا و اجدادشان در ایمان آوردن به پیغمبران تخلف کردند. پس قومی را یکی پس دیگری که تکذیبشان می کردند هلاک کردیم و قصه ایشان را ضرب المثل مردمان بعد از ایشان گردانیدیم تا دائم عذاب ایشان را یاد کنند و از آن عبرت گیرند.

فَبُعْدًا لِّقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ

پس چه دور است رحمت خداوند از کسانی که به پیغمبران نمی گروند و باور نمی‌دارند و تصدیق نمی کنند بلکه تکذیب می کنند.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَٰرُونَ بِـَٔايَٰتِنَا وَسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ ﴿۴۵﴾

پس از مدتی موسی و برادرش هارون را با آیه های خودمان و دلیلی روشن فرستادیم.(۴۵)

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَٰرُونَ

أَرْسَلْنَا : فعل ماضی- (نا) فاعل- مُوسَىٰ : مفعول به- هَٰرُونَ : بدل

سپس موسی و برادرش هارون را با معجزه ها فرستادیم که ذکر آن در سوره های قبل رفت.

بِـَٔايَٰتِنَا وَسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ

ما این دو برادر را (موسی و هارون) با دلایل روشن و معجزات آشکار معجزه هایی چون عصا و یدبیضاء و شکاف دریا و غیره فرستادیم.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَٱسْتَكْبَرُوا۟ وَكَانُوا۟ قَوْمًا عَالِينَ ﴿۴۶﴾

بسوی فرعون و بزرگانش فرستادیم که بزرگی کردند و گروهی تفوق جو بودند.(۴۶)

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَٱسْتَكْبَرُوا۟ وَكَانُوا۟ قَوْمًا عَالِينَ

(و) اسم كَانَ - قَوْمًا : خبر كَانَ - عَالِينَ: برتری جویان، سرکشان، نعت

ایشان به سوی فرعون و قوم او پیغام ما برسانیدند و به خدای یگانه دعوت کردند و رسالت خود را اعلام کردند اما فرعون و فرعونیان (قبطیان) از ایمان آوردن به او و متابعت او سرباز زدند در حالیکه آنان گروهی برتری جوی و سرکش و غالب و قهار بر مردم بودند.

فَقَالُوٓا۟ أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَٰبِدُونَ ﴿۴۷﴾

گفتند: چگونه بدو انسان مانند خویشتن، که قومشان بندگی ما می کنند، ایمان بیاوریم.(۴۷)

فَقَالُوٓا۟ أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَٰبِدُونَ

وَقَوْمُهُمَا : مبتدا- عَٰبِدُونَ : خبر

پس فرعون و مشرکان قوم گفتند آیا ایمان بیاوریم به کسی که دعوت پیغمبری می‌کند و حال آنکه خود بمانند ما بشر و انسان است ؟ یعنی هرگز ایمان نمی آوریم به کسانی که خود پرستندگان و خدمتکاران ما بودند.

فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا۟ مِنَ ٱلْمُهْلَكِينَ 

پس، تکذیبشان کردند و از هلاکت یافتگان شدند.(۴۸)

فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا۟ مِنَ ٱلْمُهْلَكِينَ

(و) اسم كَانَ -مِنَ ٱلْمُهْلَكِينَ: جار و مجرور خبر كَانَ

پس فرعون و قوم او موسی و هارون را تکذیب کردند پس به سبب آن تکذیب از هلاک‌شدگان و غرق شدگان در دریای قلزم گردیدند.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ 

و بموسی آن کتاب دادیم شاید هدایت یابند.(۴۹)

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ

ءَاتَيْنَا : فعل ماضی- (نا)فاعل- مُوسَى: مفعول به- ٱلْكِتَٰبَ : مفعول به ثانی

و بتحقیق ما به موسی کتاب تورات دادیم تا اینکه بنی اسرائیل بوسیله آن کتاب در احکام شریعت هدایت شوند و راه یابند.

وَجَعَلْنَا ٱبْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُۥٓ ءَايَةً وَءَاوَيْنَٰهُمَآ إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ 

و پسر مریم و مادرش را آیتی کردیم و آن دو را بر زمینی بلند که دارای استقرار و دارای آب روان بود جایشان دادیم.(۵۰)

وَجَعَلْنَا ٱبْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُۥٓ ءَايَةً وَءَاوَيْنَٰهُمَآ إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ

و ما قصه عیسی پسر مریم را دلایل و حجتی بر قدرت مان با دادن نشانه هایی برای هر یک از آنان نشانه و آیتی ساختیم از اینکه پسر مریم، عیسی در گهواره سخن گفت و مریم بدون مساس بشری با دمیدن روح جبرئیل پسری بدنیا آورد و نیز جای دادیم ما مادر و پسر را آن هنگام که از یهود فرار کردند و باز آوردیم به سوی بلند از زمین دانشمندان درباره این قرارگاه اختلاف نظر دارند بعضی آن قرارگاه را بیت المقدس و بعضی فلسطین و بعضی دمشق گویند تا در آن آرام گیرند و آبی ظاهر و جاری گردانیدیم.

که پسر عموی مریم که خود از خدمتکاران مسجد بوده دستور یافت آن دو را به مصر ببرد ماده خری وزاد و توشه در اختیارشان گذاشت و یوسف آن دو را به مصر برد.

از جمله معجزاتی که بدست عیسی به هنگام رفتن و اقامت او در مصر اتفاق افتاد این بود که خانه امیر شهر جمع شده بودند و با خود بتی از سنگ داشتند می گریستند و بر آن بت سجده می کردند، عیسی گفت شما را چه می شود؟ گفتند درد زایمان بر همسر امیر دشوار شده است به ما فرمان داده است بر

این بت سجده کنیم و بخواهیم تا درد او را تخفیف دهد، عیسی فرمود پیش امیر روید و بگوئید اگر من دعاء کنم فرزند شتابان متولد خواهد شد، چون به امیر خبر دادند گفت او را در آورید، مریم و عیسی در آمدند پادشاه از سخنوری عیسی که کودکی خرد بود شگفت کرد و او را کنار همسرش برد، عیسی فرمود اگر به تو بگویم در شکم این بانو پسر یا دختر است و نوزاد همانگونه که می گویم باشد آیا به خدای من که مرا از روح خود آفریده است ایمان می آوری؟ گفت آری، فرمود در شکمش پسری است که بر گونه‌اش خالی سیاه و بر پشتش خالی سپید است و سپس دعاء کرد و گفت این چنین ترا سوگند می دهم به خدایی که خلق را آفریده و روزی آنان را فراخ عنایت فرموده است بیرون بیا، نوزاد با همان صفات که عیسی فرموده بود متولد شد، امیر خواست که ایمان بیاورد، وزیرانش گفتند این زن جادوگر است پسرش هم چون خود اوست و مردم آن دو را از بیت المقدس بیرون کرده اند و چندان پافشاری کردند که او را از ایمان آوردن منصرف کردند و خداوند بر آن امیر و قوم او صاعقه‌ای فرو فرستاد و نابودشان فرمود. یوسف آن دو را به مصر برد و مریم آنجا در خانه دهقانی فرود آمد و کاری جز ریسندگی نداشت مریم برای مردم مصر کتان و پشم می رشت، یوسف هم هیزم جمع می کرد و آن را می فروخت و هزینه ایشان از این راه فراهم می‌شد.

معجزه دیگر:

ثعلبی از قول **وهب** می گوید: نخستین معجزه ای که مردم از عیسی علیه السلام دیدند هنگامی بود که مادرش در خانه سالاری از سالارهای مصر ساکن بود و یوسف نجار او را در آن خانه فرود آورده بود، گروهی از بینوایان در آن خانه آمد و شد داشتند، از قضا مالی در خزانه آن سالار دزدیده شده و او بینوایان را متهم کرد، مریم به سبب اندوه سالار اندوهگین شد که به هر حال میهمان‌دار او بود، عیسی علیه السلام به مادر گفت آیا دوست می داری سالار را راهنمایی کنم که مالش کجاست؟

گفت: آری، عیسی فرمود به او بگو همه بینوایانی را که به خانه اش آمد و شد دارند پیش من بیاورد، مریم این موضوع را با سالار گفت و او ایشان را جمع کرد چون جمع شدند عیسی به دو تن که یکی کور و دیگری زمین گیر بود توجه کرد زمین گیر را بر دوش کور نشاند و به کور گفت از جای برخیز، کور گفت من ناتوانتر از آنم که برخیزم، عیسی فرمود چگونه دیشب این کار را انجام دادی ؟ چون این سخن را شنیدند کور را بزدند که از جای برخاست و چون بر پا ایستاد دست زمین گیر به خزانه رسید، عیسی فرمود دیشب هم همین گونه چاره اندیشی کردند از نیروی کور و چشم زمین‌گیر استفاده کردند، هر دو گفتند راست می گوید و آن مال را به سالار پس دادند، سالار به مریم گفت نیمی از این مال را برای خود بردار گفت من برای این کار آفریده نشده‌ام، گفت آن را به پسرت بده فرمود او از من بلند مرتبه تر است، و خداوند به حقیقت داناتر است عیسی در آن موقع دوازده ساله بود. و بعد از آن خبر هلاک **هیردوس** به ایشان رسید. ایشان به فرمان وحی الله تعالی از آنجا به شام بازگشتند. **مریم و عیسی و یوسف نجار** به دهی فرو آمدند نام آن ده **ناصره** بود، و بدانجهت **النصاری** نامیده شد. **سعید بن جبیر** می گوید، **رسول خدا** صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند. **عیسی** را مادرش نزد آموزگاری فرستاد که او را آموزش دهد، آموزگار گفت بسم الله الرحمن الرحیم بگو، عیسی پرسید معنی و مقصود بسم الله چیست؟

گفت نمی دانم، فرمود باء بهای الهی و سین سنا (پرتو) الهی است و میم مملکت اوست، و خدای توفیق دهنده داناتر است.

البته در حق کشته شدن عیسی عليه السلام به گونه های مختلف ذکر کرده‌اند که قبلاً در سوره‌های ماضی بیان آن رفت.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَـٰتِ وَٱعْمَلُواْ صَـٰلِحًا ۖ إِنِّى بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٥١﴾

ای پیغمبران ! از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید که من واقف اعمال شمایم.(۵۱)

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَـٰتِ وَٱعْمَلُواْ صَـٰلِحًا ۖ

این خطاب به پیغمبر و مراد قوم اوست که می فرماید: ای پیغمبر ! به قوم خود بگو که ما به پیغمبران پیش از تو گفته ایم از غذاهای حلال بخورید و کارهای شایسته و نیکو انجام دهید یعنی به طاعت و بندگی خدا و آنچه که موافق رضا و خشنودی او باشد عمل کنید و در انجام فرایض ثابت قدم باشید.

إِنِّى بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ

ى: اسم إِنَّ - تَعْمَلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل- عَلِيمٌ: خبر إِنَّ.

براستی من به آنچه که شما می کنید از کارها آگاهم این ترغیب و تشویق در عمل کار خیر و ترک اعمال شر است که خداوند از همه آن آگاه و واقف است.

وَإِنَّ هَـٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَأَنَا۠ رَبُّكُمْ فَٱتَّقُونِ ﴿٥٢﴾

این آئین شماست آئین یگانه و من پروردگار شمایم پس از من بترسید.(۵۲)

وَإِنَّ هَـٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَأَنَا۠ رَبُّكُمْ فَٱتَّقُونِ

أُمَّةً : در اینجا دین است.

و بدرستی ای پیغمبر ﷺ که شما را همان فرمودم که پیغمبران پیشین را فرمودم، دین شما و آئین و روش شما و خداوند شما یکی است، دین، دین اسلام است و جز این دینی نیست و من خداوند شما هستم جز از من خداوندی نیست پس از من در مخالفت کلمه توحید بترسید.

فَتَقَطَّعُوٓاْ أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ زُبُرًا ۖ كُلُّ حِزْبٍۭ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿٥٣﴾

از همدیگر ببریدند و در آئین فرقه فرقه شدند و هر فرقه ای که خود بپسندیدند شادمان بودند.(۵۳)

فَتَقَطَّعُوٓاْ أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ زُبُرًا ۖ

فَتَقَطَّعُوٓاْ : فعل ماضی- (و)فاعل- أَمْرَهُم : مفعول به- زُبُرًا : حال

پس اهل دین گروه گروه گشتند هر گروهی غیر از دین اسلام دینی و آئینی و مذهبی خاص گرفتند، یعنی مشرکان و جهودان و ترسایان، و در کار دین اختلاف کردند.

كُلُّ حِزْبٍۭ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ

كُلُّ: مبتدا - فَرِحُونَ: خبر.

هر گروهی از ایشان بـه آنچـه از دیـن و روش خـود پذیرفتنـد بـر آن خوشحال و شـادان و معتقدنـد. و می‌گویند حق این است که ما داریم و دین همان است که ما داریم و راه همان است که راه ماست.

فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ 

بگذارشان تا مدتی در غفلتشان بمانند.(۵۴)

فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ

فَذَرْهُمْ: فعل امر - فاعل (انت)- هُمْ: مفعول به

گفته اند این آیت به آیت سیف منسوخ است.

می گوید: ای محمدﷺ پس کافران مکه را در گرداب غفلت و گمراهیشان رهـا کـن تـا زمانیکـه کشته شوند یا بمیرند.

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِۦ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ 

مگر پندارید آن مال و فرزندان که به ایشان می دهیم یاریشان خواهد کرد؟(۵۵)

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِۦ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ

ما: اسم اِنَّ

آیا این کافران و گناهکاران که هر یک برای خویشتن سازی می زننـد و تـصور مـی‌کننـد کـه راهشان درست است گمان می برند اموال و فرزندانی که به ایشان داده ایم یاریشان خواهـد کـرد و حـال آنکـه آنچه هست اعتقاد درست و صحیح و عمل صالح است. نه داشتن فرزند و مال و یا زبان مختلف.

سنائی غزنوی گفت:

مکن در جسم و جان منزل ،که این دو نست و آن والا
قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا
سخن کز روی دین گویی چه عبرانی، چه سریانی
مکان کز بهر حق جویی چه جابلقا، چه جابلسا
چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی
قفس بشکن چو طاووسان یکی بر پر برین بالا
زباد فقه و باد فقر دین را هیچ نگشاید
میان در بندکاری راکه این رنگ است و آن والا
بطاعت جامه ای نوکن زبهر آنجهان ورنه
چو مرگ این جامه بستاند تو عریان مانی و رسوا
که یا رب مرسنائی را سنائی ده تو در حکمت
چنان کز وی به رشک افتد روان بوعلی سینا
مگر دان عمر من چون گل که در طفلی شود کشته
مگر دان حرص من چون مل که در پیری شود برنا

پیر هرات گفت:

طالب دنیا رنجور، و طالب عقبی مزدور، و طالب مولی مسرور.

نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ ۚ بَل لَّا يَشْعُرُونَ ﴿٥٦﴾

آیا می‌خواهیم برای آنها به نیکوئیهایشان شتاب کنیم، نه، بلکه آنها نمی فهمند.(۵۶)

نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ ۚ

نُسَارِعُ: فعل مضارع - (نحن)فاعل، جمله خبر اِنَّ

بدانجهت است که ما درهای خوبیها و خیرات و نعمت ها را به رویشان می گشائیم و خیرات و برکات را نصیبشان می گردانیم آیا آنها داشتن اموال و نعمت ها و فرزندان را دلیل بر حق بودن راه و رسم خود می پندارند نه هرگز چنین نیست.

بَل لَّا يَشْعُرُونَ

بلکه آنها نمی فهمند و اصل حقیقت را در نمی یابند که این تعلق به اموال و نعمتها و فرزندان آنان را به آتش دوزخ می کشاند.

إِنَّ الَّذِينَ هُم مِّنْ خَشْيَةِ رَبِّهِم مُّشْفِقُونَ ﴿٥٧﴾

کسانیکه از بیم (عذاب) پروردگارشان هراسان اند.(۵۷)

إِنَّ الَّذِينَ هُم مِّنْ خَشْيَةِ رَبِّهِم مُّشْفِقُونَ

الَّذِينَ: اسم إِنَّ - هُم: مبتدا- مُّشْفِقُونَ: خبر، جمله خبر إِنَّ

می گوید: براستی کسانی که از عذاب پروردگارشان ترسناک اند مهربانان و شفقت ورزندگان‌اند.

وَالَّذِينَ هُم بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٨﴾

و کسانی که به آیات پروردگار خویش ایمان می آورند.(۵۸)

وَالَّذِينَ هُم بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ

هُم: مبتدا - يُؤْمِنُونَ: خبر.

و کسانی که به نشانه های قدرت خداوند که قرآن است ایمان می آورند و بدان می‌گروند.

وَالَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾

و کسانی که به پروردگارشان شریک نیاورند.(۵۹)

وَالَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ

هُم: مبتدا- لَا يُشْرِكُونَ: فعل مضارع -(و) فاعل، جمله خبر

و آنانکه به خداوند یکتا شریک نمی آورند نه شرک جلی و نه شرک خفی و در کار خدای یگانه خدای دیگری برای عبادت نمی‌گیرند و پرستش نمی کنند و آن را معبود خود قرار نمی دهند.

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوا وَّقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿٦٠﴾

و کسانی که آنچه باید داد بدهند و دلهایشان ترسان است که بسوی پروردگارشان باز می گردند.(۶۰)

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوا وَّقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ

(و)حالیه- وَقُلُوبُهُمْ: مبتدا- وَجِلَةٌ: خبر

و کسانیکه از صدقات و زکات عطا می کنند و می بخشند و به خدا توکل می کنند و قلبهای ایشان ترسان است که مبادا خیرات ایشان مردود گردد و بدرستی می دانند اینکه ایشان به نزد پروردگار خود باز گردانده می شوند و حساب و کتابی خواهند داشت از آن می ترسند.

شیخ سعدی گفت:

در آن روز کز فعل پرسند و قول — اولوالعزم را تن بلرزد زهول

بجایی که دهشت خورد انبیا — تو عذر گنه را چه داری بیا

و به این معنی **عایشه گفت:**

به رسول خدا گفتم یا رسول الله !

والذین یوتون ما آتوا و قلوبهم و جله، هو الذی یزنی و یشرب الخمر و یسرق؟

آیا آن کسانی که می بخشند و عطا می کنند به آنچه که دادند قلبهایشان ترسان است مراد کسی که زنا می کند و شراب می خورد و دزدی می کند است؟

قال: لا یابنت الصدیق و لکنه الرجل الذی یصوم و یصلی و یتصدق و یخاف ان لا یقبل منه.

حضرت رسولﷺ فرمود: نخیرای دختر ابوبکر صدیق یعنی همسر گرامیم. بلکه آن مردی است که روزه می گیرد و نماز می خواند و صدقه و زکات می دهد و می ترسد مبادا که از او پذیرفته نشود.

أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿٦١﴾

آنها به نیکیها می شتابند و بدان سبقت می گیرند.(۶۱)

أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ

أُولَٰئِكَ : مبتدا — يُسَارِعُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر.

چنین کسان که به صفات چهارگانه فوق موصوف اند و بدان می شتابند یعنی به طاعتها و خیرات و تصدق می شتابند و در انجام آنها بر سایرین سبقت می گیرند. پیش گیرندگان در طاعت و یا بدست آوردن ثواب یا داخل شدن در بهشت هستند.

وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٢﴾

هیچ کس را مگر باندازه توانش مکلف نکنیم، نزد ما نامه ای هست که بحق سخن می کند و آنها ستم نمی بینند.(۶۲)

وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

نُكَلِّفُ: فعل مضارع- فاعل (نحن)- نَفْسًا: مفعول به

و ما برای کسی جز به اندازه تواناییش و بقدر طاقتش وظایف و تکالیف تعیین و تحمیل نمی کنیم و از پیشینیان نیز جز به اندازه طاقتش چیزی خواسته نشده است و همه اعمال بندگان در لوح محفوظ ثبت

و ضبط شده است و در نزد ماست که آن براستی سخن گوید و کارنامه هر کسی به اندازه کردار او گواهی می دهد و در این کار به کسی ستم کرده نمی شود و هیچ اعمالی از کوچک و بزرگ از دید ما مخفی و پنهان و یا فراموش شده نیست.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَٰذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِّن دُونِ ذَٰلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ ﴿٦٣﴾

اما دلهایشان از این قرآن به غفلت است و جز این عملها دارند که همی کنند.(۶۳)

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَٰذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِّن دُونِ ذَٰلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ

قُلُوبُهُمْ: مبتدا- فِي غَمْرَةٍ: جار و مجرور خبر- هُمْ: مبتدا- عَامِلُونَ: خبر

مفسران گفته اند این آیت به آیت ایحسبون انما نمدهم متصل است، نه چنانست که مشرکان و بیگانگان می پندارند که آن مال و پسران که بایشان می دهیم، به ایشان خیر خواسته ایم، اما دلهای ایشان در غفلت و در نادانی غافل مانده این کافران کرداری جز از آن اعمال که برای مومنان یاد کردیم از خبائث و معاصی که بر ایشان حکم کرده ایم و در ازل مقرر فرموده ایم ناچار آن اعمال کنند و به جهت آن مستوجب آتش دوزخ شوند.

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ ﴿٦٤﴾

و چون عیاشانشان را به عذاب بگیریم آن وقت زاری آغازند.(۶۴)

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ

کافران به اعمال پلید خود ادامه می دهند تا وقتی که روز رستاخیز بیاید و عذاب ما فرا رسد آنگه ایشان فریاد برآورند و فریاد خواهی کنند.

لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُم مِّنَّا لَا تُنصَرُونَ ﴿٦٥﴾

اکنون زاری مکنید که از ما یاری نخواهید دید.(۶۵)

لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ

تَجْأَرُوا: فعل مضارع: فاعل (و)

آن روز به ایشان خواهیم گفت فریاد بر نیاورید و فریاد خواهی مکنید و تضرع و زاری سر مدهید.

إِنَّكُم مِّنَّا لَا تُنصَرُونَ

كم: اسم إِنَّ - لَا تُنصَرُونَ: فعل مضارع (و) نایب فاعل- جمله خبر إِنَّ.

بدرستیکه شما از جانب ما یاری کرده نمی شوید و از عذاب دوزخ نجات نمی یابید.

قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنكِصُونَ ﴿٦٦﴾

چنان بود که آیه های ما برای شما خوانده می شد و شما عقب گردی کردید.(۶۶)

قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنكِصُونَ

تم: اسم كَانَ - تَنكِصُونَ: به عقب برگشتید، فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر كَانَ

بدرستیکه هر گاه آیت ما یعنی قرآن بر شما خوانده می شد پس شما از شنیدن آن عقب گرد می کردید و کلام من نمی شنیدید حال بخاطر آن عقب گردها و نشنیدن کلام ما در این آتش بسوزید.

مُسْتَكْبِرِينَ بِهِۦ سَٰمِرًا تَهْجُرُونَ ﴿٦٧﴾

از قبول آن تکبر داشتید و شبانه (درباره آن) به افسونسرائی هذیان همی گفتید.(۶۷)

مُسْتَكْبِرِينَ بِهِۦ سَٰمِرًا تَهْجُرُونَ

مُسْتَكْبِرِينَ: حال- سَٰمِرًا: حال ثانی

از این عقب گرد و از نشنیدن کلام خدا به خود می بالیدند و آیات ما را در افسونگری‌های شبانه خود به باد مسخره می گرفتند و در حق آن بدگویی می کردید.

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا۟ ٱلْقَوْلَ أَمْ جَآءَهُم مَّا لَمْ يَأْتِ ءَابَآءَهُمُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾

آیا در این گفتار تفکر نمی کنند یا چیزی سویشان آمده که سوی پدران گذشته ایشان نیامده بود.(۶۸)

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا۟ ٱلْقَوْلَ أَمْ جَآءَهُم مَّا لَمْ يَأْتِ ءَابَآءَهُمُ ٱلْأَوَّلِينَ

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا۟: فعل مضارع مجزوم- (و)فاعل- ٱلْقَوْلَ: مفعول به

آیا در قرآن تفکر نمی کنند و سخنان را نمی‌سنجند و درباره این آیات الهی نمی‌اندیشند، تا اعجاز قرآن را با چشم سر و چشم دل ببینند که بدانند کلام خدا حق است آیا به ایشان از کتاب و رسل آمد که برای نیاکان نیامده بود؟ یعنی محتوای دعوت تو از نظر اصول و اساس همان محتوای دعوت پیغامبران پیشین است.

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا۟ رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُۥ مُنكِرُونَ ﴿٦٩﴾

یا پیغمبران را نمی شناخته اند یا اینکه به او ناآشنایند.(۶۹)

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا۟ رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُۥ مُنكِرُونَ

هُمْ: مبتدا- م مُنكِرُونَ: خبر

آیا پیغمبر خود را به امانت و راستی و صبر و بردباری و جوانمردی نشناخته اند؟ پس در اینصورت ایشان پیغمبر را منکران و ناشناسندگان باشند و به جهت ناشناختنشان حضرت رسول را انکار و تکذیب می کنند.

أَمْ يَقُولُونَ بِهِۦ جِنَّةٌۢ ۚ بَلْ جَآءَهُم بِٱلْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَٰرِهُونَ ﴿٧٠﴾

یا گویند در او دیوانگی ای هست (نه) بلکه او حق را به ایشان آورده ولی بیشترشان حق را مکروه دارند.(۷۰)

أَمْ يَقُولُونَ بِهِۦ جِنَّةٌۢ

بِهِۦ: جار و مجرور خبر مقدم- جِنَّةُۢ: مبتدا مؤخر

آیا در معجزه بودن لفظ و حسن نظم و معانی دقیق و باریک و فواید بی کران آن هیچ تفکری نمی کنند؟ تا باتعمق و تامل بدانند که قرآن کلام خداست و کتابی است که حضرت رسول آنرا به مردم نمایانده است یا می گویند این محمدﷺ دیوانه است که سخن دیوانگان می گوید.

بَلۡ جَآءَهُم بِٱلۡحَقِّ وَأَكۡثَرُهُمۡ لِلۡحَقِّ كَٰرِهُونَ

وَأَكۡثَرُهُمۡ: مبتدا- كَٰرِهُونَ: خبر

یا اینکه می گوید این پیغمبر به ایشان چیز بدیع و نوآورده و کاری بس شگفت که بر پیشینیان و گذشتگان نیامده و نبوده با توجه به اینکه خودشان می دانند و اقرار می‌دهند که به پیشینیان ایشان پیغامبر و کتاب فرستادیم اما اکثر کافران حق را دوست ندارند. و آنچه را که پیغمبر آورده و می گوید باب طبعشان نیست بدین جهت تکذیب می‌کنند چون بیشتر آنان از حق گریزان‌اند.

وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلۡحَقُّ أَهۡوَآءَهُمۡ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّۚ بَلۡ أَتَيۡنَٰهُم بِذِكۡرِهِمۡ فَهُمۡ عَن ذِكۡرِهِم مُّعۡرِضُونَ ﴿٧١﴾

اگر حق تابع هوسهایشان شده بود آسمانها و زمین با هر که در آنهاست تباه می گشت بلکه ما اندرزشان داده ایم اما از اندرز خویش روی گردانند.(۷۱)

وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلۡحَقُّ أَهۡوَآءَهُمۡ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّ

ٱتَّبَعَ: فعل ماضی- ٱلۡحَقُّ: فاعل- أَهۡوَآءَهُمۡ: مفعول به

و اگر حق و حقیقت از هوا و هوس و تمایلات آنها پیروی کند آسمانها و زمین و همه کسان از فرشتگان جن و انس که در آنها هستند تباه می شوند و از بین می روند اگر قرار بود دین اسلام آرزوهای کافران را پیروی می کرد خداوند تعالی رستاخیز ظاهر می کرد و اهل آسمانها و زمین در آن هلاک می شدند.

بَلۡ أَتَيۡنَٰهُم بِذِكۡرِهِمۡ فَهُمۡ عَن ذِكۡرِهِم مُّعۡرِضُونَ

هُمۡ: مبتدا- مُّعۡرِضُونَ: خبر

بلکه به ایشان کتابی آوردیم که وعظ و پند برای ایشان است اما ایشان از آن موعظه سرباز زدند و از آن روی برگرداندند و منافع خود را زیر پا نهادند.

أَمۡ تَسۡـَٔلُهُمۡ خَرۡجٗا فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيۡرٞۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ﴿٧٢﴾

و یا از آنها مزدی خواسته ای؟ که مزد دادن پروردگارت بهتر است و او بهترین روزی دهان است.(۷۲)

أَمۡ تَسۡـَٔلُهُمۡ خَرۡجٗا فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيۡرٞ

خَرْجًا: مبتدا- خَيْرٌ: خبر
یا اینکه تو از ایشان بر انجام رسالت خود مزدی و پاداشی می خواهی که به سبب طمع در مال ایشان ترا متهم می کنند نه چنین نیست چونکه اجر و مزد پروردگارت بهتر است.

وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

وَهُوَ: مبتدا - خَيْرُ: خبر.
و در حالیکه خدای تعالی بهترین روزی رسان است.

وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۷۳﴾

حقاً تو آنها را براهی راست دعوت می کنی.(۷۳)

وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ

بدرستیکه تو ایشان را بدون مزد و اجری به راه راست یعنی به دین اسلام دعوت می کنی.

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ ﴿۷۴﴾

و آنکسان که دنیای دیگر را باور ندارند از این راه راست برگشته‌اند.(۷۴)

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ

الَّذِينَ: اسم إِنَّ - لَنَاكِبُونَ: خبر إِنَّ
و بدرستی آنانکه ایمان نمی آورند و به خدای تعالی نمی گروند و پیغمبر او را تکذیب می کنند از راه راست منحرف شوندگان و از جمله گمراهان اند.

وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِم مِّن ضُرٍّ لَّلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۷۵﴾

اگر رحمت شان کنیم و محنت از ایشان رفع کنیم در طغیانشان اصرار کنند و سرگردان بمانند.(۷۵)

وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِم مِّن ضُرٍّ لَّلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

رَحِمْنَاهُمْ : فعل ماضی- (نا)فاعل- هُمْ : مفعول به
و اگر ما به ایشان رحم کنیم و آنچه از بلاها و گرفتاریها که بر سر ایشان آمده است رفع کنیم هر آینه در طغیان و سرکشی خود می افزایند و بر کفر و عناد و شرک و تکذیب خود ثابت قدم می مانند.

وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ﴿۷۶﴾

ما آنها را به عذاب گرفتیم اما نسبت به پروردگار شان فروتنی نکردند و زاری نکردند.(۷۶)

وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ

أَخَذْنَاهُم : فعل ماضی- (نا)فاعل- هُمْ : مفعول به
اگر به آنان رحم کنیم آنان قدر آن را ندانند و فروتنی نکنند و تضرع و زاری ننمایند بلکه در سرکشی و عناد اصرار بورزند ما ایشان را به عذاب و بلاها همچون گرسنگی قحطی و فقر و تنگدستی گرفتار می کنیم.

حَتَّىٰٓ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿۷۷﴾
تا وقتی که دری از عذاب شدید بر آنها گشودیم و در آن سخت غمزده شدند.(۷۷)

حَتَّىٰٓ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ

هُمْ : مبتدا- مُبْلِسُونَ : خبر

ما به ایشان مهلت می دهیم و در رحمتها و نعمتها و یا مجازات بیدار کننده همچنان ادامه می دهیم و آنها نیز در سرکشی و طغیان و عناد خود ادامه می دهند و به نعمتها و رحمتهای ما پاسخ مثبت نمی دهند تا آن هنگام که دری از درهای عذاب شدید قیامت به روی آنها گشوده شود که بکلی مایوس شده در عذاب همیشگی بسر برند.

گفته اند اخرالدواء الکی.

وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنشَأَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ ۚ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿۷۸﴾
اوست که گوش و چشمها برای شما پدید کرد ولی اندک سپاس می گزارید.(۷۸)

وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنشَأَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ

وَهُوَ: مبتدا — ٱلَّذِيٓ: خبر.

و او خدایی است که گوش و چشم و عقل را برای انسان آفرید تا صداها را بشنود و جهان را ببینند و با دیدن صنع پروردگار به آفریننده و صانع آن پی ببرید.

قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ

قَلِيلًا : مفعول مطلق - مَّا: زاید - تَشْكُرُونَ: فعل مضارع ، (و) فاعل.

اما در مقابل این همه نعمت ها آفریده های من کمتر شکرگزارند.

شیخ سعدی گفت:

منت خدای را عزوجل، که طاعتش موجب قربت است و بشکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می رود ممد حیاتست و چون بر می آید مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که بر آید؟ کز عهده شکرش بدر آید

اعملوا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور (سوره سبا،آیه ۱۴)

بنده همان به که زتقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد
ورنــه ســزاوار خداونــدیش کس نتواند که بجای آورد

وَهُوَ ٱلَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي ٱلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۷۹﴾
اوست که شما را در زمین ایجاده کرده و سوی او محشور می شوید.(۷۹)

وَهُوَ ٱلَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي ٱلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

وَهُوَ: مبتدا- ٱلَّذِی: خبر

و او کسی است که شما را بیافرید و در روی زمین پراکنده ساخت و در روز قیامت به سوی او جمع کرده خواهید شد و به پاسخ اعمال شما رسیدگی خواهد شد.

وَهُوَ ٱلَّذِی یُحۡیِۦ وَیُمِیتُ وَلَهُ ٱخۡتِلَٰفُ ٱلَّیۡلِ وَٱلنَّهَارِۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ 

اوست که زنده می کند و می میراند، اختلاف شب و روز از اوست، چرا خردوری نمی کنید؟(۸۰)

وَهُوَ ٱلَّذِی یُحۡیِۦ وَیُمِیتُ وَلَهُ ٱخۡتِلَٰفُ ٱلَّیۡلِ وَٱلنَّهَارِ

وَهُوَ: مبتدا- ٱلَّذِی: خبر- یُحۡیِۦ: فعل مضارع- فاعل (هو)

و او خدایی است که زنده می گرداند و سپس می میراند و آمد و شد شب و روز به فرمان اوست که یکی پس از دیگری روشنایی روز را به تاریکی شب و تاریکی شب را به روشنایی روز تبدیل می کند تا در روز برای بدست آوردن معاش و کار و کسب خود بپردازید و در شب استراحت کنید.

منزل شب را تو دراز آوری روز فرو رفته تو باز آوری

أَفَلَا تَعۡقِلُونَ

پس ای مشرکان مکه حال که می دانید اوست که زنده را مرده می گرداند و سپس دوباره در روز حشر و بعث بر می انگیزد و این همه نعمتها از اختلاف شب و روز بشما داده شده درباره آن تعقل نمی کنید و عبرت نمی گیرید.

بَلۡ قَالُواْ مِثۡلَ مَا قَالَ ٱلۡأَوَّلُونَ 

(نه) بل نظیر آنچه گذشتگان گفته همی گویند.(۸۱)

بَلۡ قَالُواْ مِثۡلَ مَا قَالَ ٱلۡأَوَّلُونَ

بلکه مشرکان از روی جهالت سخنان پیشینیان را گفتند و تکرار کردند آیا آن هنگام که بمیریم و خاک شویم و استخوانی خالی بدون گوشت شدیم دوباره برانگیخته می‌شویم؟ این جمله را از روی استهزاء گفتند یعنی محال است که ما بعد از مردن و خاک شدن دوباره زنده شویم و حساب و کتاب پس دهیم.

قَالُوٓاْ أَءِذَا مِتۡنَا وَكُنَّا تُرَابٗا وَعِظَٰمًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ 

گویند: چگونه وقتی ما مردیم و خاک و استخوان شدیم دوباره زنده می شویم؟(۸۲)

قَالُوٓاْ أَءِذَا مِتۡنَا وَكُنَّا تُرَابٗا وَعِظَٰمًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ

مِتۡنَا: فعل ماضی- (نا): فاعل

مشرکان می گویند آن زمان که ما مردیم و خاک شدیم و استخوان گشتیم حقیقتاً ما دوباره زنده می شویم و دوباره برانگیخته می شویم؟!

لَقَدۡ وُعِدۡنَا نَحۡنُ وَءَابَآؤُنَا هَٰذَا مِن قَبۡلُ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِیرُ ٱلۡأَوَّلِینَ 

این را بما و پدرانمان از پیش وعده داده اند، این جز افسانه های گذشتگان نیست.(۸۳)

لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَءَابَآؤُنَا هَـٰذَا مِن قَبْلُ إِنْ هَـٰذَآ إِلَّآ أَسَـٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ

وُعِدْنَا: فعل ماضی مجهول- (نا)نایب فاعل

این وعده که پیغمبر به ما می گوید همان دغدغه هایی بوده است که پیغمبران پیشین به آبا و اجداد و نیاکان و گذشتگان می گفتند ولی این امر راست نشد و تحقق نیافت.

قُل لِّمَنِ ٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۴﴾

بگو: اگر می دانید، زمین و هر که در آن هست از کیست؟(۸۴)

قُل لِّمَنِ ٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

بگو ای محمدﷺ مالک و صاحب زمینی که در روی آن متفرق شده اید و زندگی می کنید کیست؟ اگر میدانید جواب دهید:

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۸۵﴾

خواهند گفت خدا، بگو: پس چرا اندرز نمی گیرید؟ (۸۵)

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ

مشرکان مکه چون از راه استهزاء و انکار و تعجب گفتند آیا ما دوباره زنده می شویم بعد از اینکه خاک و استخوان شدیم؟ و با این عقیده بعث و نشور را منکر شدند فرمان آمد که یا محمد به ایشان بگو که زمین و هر چه در آن است از جن و انس از آن **کیست؟ چه کسی مدبر و مدیر آن است و کسی غیر خدا چنین ادعایی نمی تواند بکند.**

قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

بگو ای محمدﷺ آیا پند نمی گیرید کسیکه اول بار آفریدن اهل زمین قادر باشد و دوباره زنده کردن بعد از مرگ نیز قادر خواهد بود.

قُلْ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ ٱلسَّبْعِ وَرَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ ﴿۸۶﴾

بگو: پروردگار هفت آسمان و عرش بزرگ کیست؟ (۸۶)

قُلْ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ ٱلسَّبْعِ وَرَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ

مَن: مبتدا- رَبُّ: خبر

دیگر بار ای محمدﷺ به مشرکان بگو آفریننده آسمان هفتگانه و عرش عظیم کیست و فرمانروای آن چه کسی است؟

در حدیث شریف آمده است که «آسمانها و آنچه در آنهاست در برابر کرسی جز مانند حلقه ای که در بیابانی افکنده شده نیست و بی گمان کرسی با آنچه در آن است. نسبت به عرش همانند این حلقه در این بیابان است.»

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۸۷﴾

خواهند گفت: از آن خدا است پس بگو چرا نمی ترسید؟ (۸۷)

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ

زود باشد که خواهند گفت مالک هفت آسمان و عرش عظیم از باری پروردگار جهانیان است و پروردگار همه اوست.

قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ

بگو آیا از شرک دوری نمی کنید و مخلوقی را به او شریک می سازید؟

قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۸)

بگو: کسی که فرمانروایی همه چیز به دست اوست که پناه می دهد اما برضد او پناه داده نمی‌شود اگر می دانید.(۸۸)

قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

مَنْ: مبتدا- بِيَدِهِ: جار و مجرور خبر مقدم- مَلَكُوتُ: مبتدا مؤخّر- جمله خبر مَنْ

ای محمدﷺ به آنان بگو: آیا فرمانروایی همه چیز در اختیار چه کسی است و حاکمیت و مالکیت و فرماندهی کائنات و حکومت مطلقه موجودات در دست کیست؟ و او کسی است که پناه می دهد و به فریاد می رسد و نگاه می دارد و از عذاب خود هر که را خواست ایمن و آسوده می گرداند و اگر بخواهد کسی را عذاب دهد کسی نمی تواند مانع عذاب او شود اگر بفهمید و آگاه باشید.

پیش وجود همه آیندگان — بیش بقای همه پایندگان
سابقه سالار جهان قدم — مرسله پیوند گلوی قلم
کیست درین دیرگه دیر پای — کاو لمن الملک زند جز خدای

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ (۸۹)

خواهند گفت از آن خداست پس بگو: چرا فریب می خورید؟(۸۹)

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ

این همه پرسشهایی که شما از ایشان خواستی زود باشد که پاسخ خواهند گفت که خداوند مالک الملوک است.

قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ

فَأَنَّىٰ: حال

پس به ایشان بگو چگونه شما از راه حق بر می گردید با توجه به اینکه تمام دلایل روشن بر شما ظاهر گشت و چگونه فریب وسوسه های شیطانی را می خورید و راه حق راگم می کنید. **نظم:**

ای که پی نفس و هوا می روی — راه نه این است خطا میروی
راه روان زان دیگر روند — پس تو بدین راه چرا می روی؟

بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۹۰)

ما حق را به سوی ایشان آورده ایم اما آنها دروغ می گویند.(۹۰)

بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

(و)حالیه- هُمْ: اسم إِنَّ - لَكَاذِبُونَ: خبر

بلکه به ایشان حق و راستی را گفتیم و توحید و وعده حشرو نشر به ایشان آوردیم هر آینه ایشان تکذیب کردند و گفتند این قرآن افسانه پیشینیان است که محمدﷺ بر ما می خواند.

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَٰهٍ ۚ إِذًا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٩١﴾

خدا فرزندی ندارد و با وی خدای دیگری نیست و گرنه هر خدائی مخلوق خویش می برد و بعضیشان بر بعضی دیگر برتری می جستند خدای یکتا از آنچه وصف می کنند منزه است.(۹۱)

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَٰهٍ ۚ إِذًا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ

اتَّخَذَ: فعل ماضی- لفظ اللَّهُ: فاعل- مِن: حرف جر زائد-وَلَدٍ : مفعول به

خداوند هیچ فرزندی ندارد و هیچ خدایی غیر از او نیست که با او در الوهیت شریک او باشند چراکه اگر بهمراه او خدایی می بود هر آینه هر یک ساز خود را می زدند بدین ترتیب نظام هستی بهم می خورد.

یعنی هر یک خدای آنرا که آفریده بود ببرد و در آن مستقل و مستبد باشد و نسبت به یکدیگر برتری می جستند نزاع و حرب میان ایشان پدید می آمد پس با او هیچ خدایی نیست.
وحده لا شریک له.

بر وحدتش صحیه لاریب حجت است اینکه نوشته از شهد الله بران گواه

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ

سُبْحَانَ: مفعول مطلق- لفظ اللَّهِ: مضاف الیه

خداوند از آنچه وصف می کنند یعنی می گویند او فرزندی دارد و یا شریکی دارد پاک و منزه است.

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٩٢﴾

دانای غیب و شهود است و از آنچه شریک او می کنند برتر است.(۹۲)

عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ

اوست داننده پنهان و آشکار پس از آنچه که وی را بدان از اتخاذ ولد و یا شریک می‌گیرند بزرگتر و برتر است.

قُل رَّبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ ﴿٩٣﴾

بگو پروردگارا ! اگر عذابی را که به کافران وعده می دهند بمن بنمایانی.(۹۳)

قُل رَّبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ

این در جواب مشرکان است که در نزول عذاب مسلمانان را تهدید می‌کردند بگوی ای محمد(ص)! ای پروردگار من! اگر به من نشان بدهی عذاب را که بدون شک و تردید نشان می دهی آن عذابهایی که بدان وعده داده می‌شود در زندگیم آنرا ببینم.

رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٩٤﴾

پروردگارا مرا قرین گروه ستمگران مساز.(۹۴)

رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

پروردگارا مرا درگروه ظالمین و مشرکان قرار مده این عذاب عذاب دنیوی است که خداوند مشرکان را در آن گرفتار کرد چون روز بدر. زیرا من به تو ایمان دارم و هر آنچه را که وعده کرده‌ای تصدیق می‌کنم.

وَإِنَّا عَلَىٰ أَن نُّرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ ﴿٩٥﴾

و ما می‌توانیم عذابی را که به ایشان وعده می کنیم به تو بنمایانیم.(۹۵)

وَإِنَّا عَلَىٰ أَن نُّرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ

(نا) اسم إِنَّ - ل: مزحلقه- لَقَادِرُونَ : خبر إِنَّ

و برای تاکید بیشتر و نفی هر گونه شک و تردید و به جهت تسلی خاطر رسول‌الله ﷺ و مومنان اضافه می کند و می گوید: ایْ محمد ﷺ ما قادر هستیم آنچه را که از عذاب به آنها وعده می دهیم به تو نشان دهیم.

ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ ۚ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ﴿٩٦﴾

بدی را باآنچه نیکوتر است دفع کن که ما به آنچه وصف می کنند داناتریم.(۹۶)

ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ

ادْفَعْ : فعل امر- (انت)فاعل- (هی): مبتدا- أَحْسَنُ: خبر- السَّيِّئَةَ: مفعول به

گفته‌اند این آیت به آیت قتال (السیف) منسوخ است. نزول این آیت پیش از آن بود که به حضرت رسول به قتال و کشتار و جنگ فرمان رسید. پروردگار جل جلاله به مصطفی ﷺ فرمود: گفت، آن سخن بد و عمل بد ایشان را با حلم و بردباری خویش جواب بده و با بهترین وجه از خود دفع کن و بر ایذا و تکذیب ایشان شکیبا باش.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ

نَحْنُ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر.

و ما به آنچه که به تو افترا می بندند و صفت می کنند از سحر و افسانه گوی داستانهای پیشینیان از تو داناتریم.

وَقُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ﴿٩٧﴾

بگو: پروردگارا! از وسوسه دیوان به تو پناه می برم.(۹۷)

وَقُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ

و بگو ای محمدﷺ پروردگارا ! من از وسوسه های شیاطین و تحریکات آنان به تو پناه می برم.

هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ آنست که بدها و معصیت ها در پیش بنده افکنند و به آن مشغول شوند تا از طاعت و عبادت خدا باز دارند.

وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحْضُرُونِ ﴿۹۸﴾

و پناه می برم به تو، پروردگارا از اینکه نزد من حاضر شوند.(۹۸)

وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحْضُرُونِ

پروردگارا از اینکه مرا فریب دهند و گرد من برآیند و در وقت خواندن نماز یا تلاوت قرآن نزد من حاضر شوند و مرا به وسوسه های شیطانی مبتلا کنند به تو پناه می برم. در **حدیث شریف** به روایت عمر و بن شعیبؓ از پدرانش و او از جدش آمده است که فرمود: رسول خداﷺ کلماتی را به ما تعلیم می دادند که خود ایشان هنگام خواب برای دفع ترس می خواندند « **باسم الله اعوذ بکلمات الله التامه من غضبه و عقابه و من شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون** » به نام خدا به کلمات تامه او پناه می برم از خشم وی و عقابش و از شر بندگانش و از وسوسه های شیاطین و از اینکه حاضر شوند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۹۹﴾

و چون مرگ یکیشان در رسد گوید پروردگارا !مرا باز گردان.(۹۹)

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ

إِذَا: مفعول فیه - جَاءَ:فعل ماضی - أَحَدَهُمُ: مفعول به - الْمَوْتُ: فاعل.

ای محمدﷺ! آن مشرکان همیشه ترا و مرا به بدی وصف می کنند به من اتخاذ ولد نسبت می دهند و به تو ساحر و افسانه گوی پیشینیان افترا می‌بندند. آنها این ترفندها و افترا ها و نسبت ها را خواهند داشت تا زمانیکه مرگ به سراغشان بیاید و آثار عذاب مشاهده کنند آن هنگام از روی حسرت می گویند. پروردگارا مرا باز گردان.

لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۱۰۰﴾

شاید در مورد آنچه ترک کرده ام عملی شایسته کنم، هرگز، این کلمه ای است که وی گوینده آنست، پیش رویشان حایلی هست تا روزی که برانگیخته شوند.(۱۰۰)

لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا

(ی) اسم لعل- أَعْمَلُ: فعل مضارع- (انا)فاعل، جمله خبر لعل

شاید که من کار شایسته ای انجام دهم و به خداوند ایمان بیاورم و آنچه گذشته است از گناهان جبران کنم حاشا که او را باز گردانند یعنی هرگز او را باز نمی گردانند.

إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا

ها : اسم إِنَّ - كَلِمَةٌ : خبر إِنَّ - هُوَ : مبتدا - قَآئِلُهَا : خبر.

بدرستیکه این سخن است که آن را در حالت حسرت و تاسف بر زبان جاری می کنند یعنی اگر او را به فرض به زندگی دنیا برگردانند باز همان عقیده قبلی خود رادنبال می‌کنند.

وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ

وَمِن وَرَآئِهِم : جار و مجرور خبر مقدم- بَرۡزَخٌ: مبتدا مؤخر

بلکه در جلو چشمان ایشان جهان برزخ حایل است تا روزی که برانگیخته شوند یعنی در قبر خواهند بود تا روزی که دوباره زنده شوند و برای رسیدگی به اعمال نامه ایشان به صحرای محشر روانه کنند.

فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ وَلَا يَتَسَآءَلُونَ 

و چون در صور دمند آنروز میانشان خویشاوندی نیست و سراغ همدیگر نگیرند.(۱۰۱)

فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ وَلَا يَتَسَآءَلُونَ

نُفِخَ: فعل ماضی مجهول- نایب فاعل محذوف

آن هنگام که در روز رستاخیز چون در وقت تنگاتنگ و هیبت و ترس در صور بدمند میان خلق هیچ نسب نماند که ایشان را بکار آید و هیچ با یکدیگر تفاخر در نسب نکنند چنانکه در دنیا می کردند و هیچ از احوال یکدیگر نمی پرسند چنانکه در دنیا می‌پرسیدند، هر کسی بخود درمانده و بخود مشغول است و به دیگری نپردازد و گفته‌اند مردان و زنان برهنه برخیزند همچون مادرزاد بی جامه.

از عایشه رضی الله عنها روایت است ، گفت: گفتم یا **رسول الله** در روز رستاخیز در وقت هیبت و ترس که در صور بدمند همه مردان و زنان برهنه بر می خیزند بعضی از مردان و زنان برهنه می بینند مردان و زنان را پس در حشر اینکه برهنه باشند چه حکمت باشد. پس رسول خدا ﷺ فرمود ای عایشه کار در آن روز سخت تر از این است که بعضی به بعضی نگاه کنند کجا مجال و فرصت و شعور است به آنکه کسی به کسی بتواند نگاه کند و یا سئوال و جواب کند. **مولانا گفت:**

گفت حق نی بلکه له انساب شد زهد و تقوی فضل را محراب شد

فَمَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ 

هر که اعمال وزن شده اش سنگین شود آنها رستگارانند.(۱۰۲)

فَمَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ

فَمَن: مبتدا جازم- ثَقُلَتۡ : فعل ماضی- مَوَٰزِينُهُۥ: فاعل، جمله خبر من- فَأُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا- هُمُ: ضمیر فصل- ٱلۡمُفۡلِحُونَ : خبر

هر کس چون مومنان اعمال نیک و صالحه او در دنیا زیاد باشد و ترازوی اعمال و نیک او گران آید پس آن گروه از جمله رستگاران اند و در درجات برتری جای‌دارند.

وَمَنۡ خَفَّتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فِي جَهَنَّمَ خَٰلِدُونَ 

و هر که اعمال وزن شده اش سبک می شود، آنها همان کسانند که خویشتن را زیان کرده اند و در جهنم جاودان اند.(۱۰۳)

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَٰلِدُونَ

وَمَنْ: مبتدای جازم- خَفَّتْ: فعل ماضی- مَوَٰزِينُهُۥ: فاعل، جمله خبر فَأُوْلَٰٓئِكَ -فَأُوْلَٰٓئِكَ: مبتدا- ٱلَّذِينَ: خبر

و هر کسی اعمال بد او در دنیا زیاد باشد و ترازوی اعمال صالحه و نیک او سبک آید پس آن گروه از جمله زیانکاران اند و در آتش دوزخ می سوزند و در آن جاودان مانند.

تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَٰلِحُونَ 

و آتش چهره هایشان را همی سوزاند و در آنجا زشت منظران باشند.(۱۰۴)

تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَٰلِحُونَ

هُمْ: مبتدا- كَٰلِحُونَ: چهره درهم کشیدگان، ترشرویان، خبر

شعله های آتش دوزخ چهره های ایشان را می سوزاند و دوزخیان در میان آن آتش سوزان و مداوم چهره درهم کشیده پریشان و سرگردان بسر می برند.

ابن مسعودﷺ در توضیح معنی آن می گوید: آیا سرسوخته گوسفندی را ندیده ای که دندانهایش نمایان و لبانش به طرف بالا جمع و منقبض شده است؟ اینان نیز همین گونه اند.

أَلَمْ تَكُنْ ءَايَٰتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ 

مگر نبودید که آیه های من برای شما خوانده می شد اما آنرا تکذیب می کردید.(۱۰۵)

أَلَمْ تَكُنْ ءَايَٰتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ

خداوند تعالی به اهل دوزخیان می گوید: آیا آیات من یعنی قرآن بر شما خوانده نمی‌شد و شما آنرا تکذیب نمی کردید؟ پس بچشید آتش دوزخ راکه مستحق چشیدن آن هستید و هیچگونه جای اعتراضی باقی نیست و هیچگونه یاری و نصرتی بشما نمی‌رسد که مستحق کمک و نصرت نیستید.

قَالُواْ رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَآلِّينَ 

گویند: پروردگارا! تیره روزیمان به ما چیره شد و گروهی گمراه بودیم.(۱۰۶)

قَالُواْ رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَآلِّينَ

غَلَبَتْ: فعل ماضی- شِقْوَتُنَا: فاعل

در آن حالت ترس و هیبت و فزع و تنگاتنگ در حالیکه در شعله های آتش دوزخ می‌سوزند می گویند پروردگارا! بدبختی و شقاوت که در لوح محفوظ نوشته شده بود بر ما غالب شد و ما گمراهان از راه حق و حقیقت بودیم.

رَبَّنَآ أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَٰلِمُونَ 

پروردگارا! ما را برون بر و اگر تکرار کردیم ستمگریم.(۱۰۷)

رَبَّنَآ أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَٰلِمُونَ

مشرکان آن روز اقرار می کنند که راه حق نه این بود که ایشان در دنیا برای خود برگزیدند و بدان راه رفتند پس استغاثه می‌کنند و می گویند. پروردگارا ! ما را از آتش دوزخ بیرون آر که ما طاقت و توان سوختن را نداریم و اگر بعد از این به کفر و شرک و معصیت باز گردیم براستی ما از ستمگران خواهیم بود و مستحق هرگونه عذاب دوزخ.

قَالَ ٱخْسَـُٔواْ فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ﴿١٠٨﴾

گوید: در اینجا خفه شوید و سخن مکنید.(۱۰۸)

قَالَ ٱخْسَـُٔواْ فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ

مفسران گفتند: آخرین سخنی که دوزخیان گویند همان است که در بالا از استغاثه گفتیم و التماس بیرون آمدن از آتش دوزخ داشتند. پس از هزار سال به ایشان پاسخ داده می شود که:

خاموش باشید و در این آتش خفه شوید و با من در بیرون آمدن از آتش جهنم یا از دفع آن عذاب سخن مگویید هر آینه ما عذاب و آتش از شما بر نمی داریم.

مولانا گفت:

احسنوا بر زشت آواز آمدست کاو ز خون خلق چون سگ بود مست

إِنَّهُۥ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِى يَقُولُونَ رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغْفِرْ لَنَا وَٱرْحَمْنَا وَأَنتَ خَيْرُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿١٠٩﴾

که گروهی از بندگان من بودند که می گفتند پروردگارا ایمان داریم ما را بیامرز و رحممان کن که تو بهترین رحم کنانی. (۱۰۹)

إِنَّهُۥ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِى يَقُولُونَ رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغْفِرْ لَنَا وَٱرْحَمْنَا وَأَنتَ خَيْرُ ٱلرَّٰحِمِينَ

ه: اسم إِنَّ - فَرِيقٌ : اسم كَانَ - يَقُولُونَ : فعل مضارع (و) فاعل، يَقُولُونَ: خبر كَانَ ، جمله خبر إِنَّ .

آیا فراموش کردی بدرستیکه گروهی از بندگان و درویشان صحابه ﷺ که پیوسته می گفتند پروردگارا ما به تو ایمان آوردیم پس گناهان ما را بیامرز و بر ما ببخشای که تو بهترین بخشندگانی.

فَٱتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّىٰٓ أَنسَوْكُمْ ذِكْرِى وَكُنتُم مِّنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿١١٠﴾

و آنها را تمسخر کردید تا ذکر مرا از یاد شما بردند و به آنها همی خندیدید.(۱۱۰)

فَٱتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّىٰٓ أَنسَوْكُمْ ذِكْرِى وَكُنتُم مِّنْهُمْ تَضْحَكُونَ

مقاتل گفت این در شان کفار قریش فرو آمد که هر گاه به فقرا صحابه می گذشتند مثل **بلال** و **عمار** و **خباب** و **صهیب** و غیر ایشان به ایشان استهزاء می کردند و مسخره می کردند و ناسزا می گفتند.

خطاب به دوزخیان می گوید: شما مومنان حقیقی ما را به باد تمسخر می گرفتید تا آن جایی که ایشان یاد مرا فراموش کردند و شما از روی تکبر و تحقیر و ذلیل ساختن به ایشان می خندیدید.

مولانا گفت:

آیه انسوکم ذکری بخوان　　قوت نسیان نهاد نشان بدان

إِنِّي جَزَيْتُهُمُ ٱلْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوٓا۟ أَنَّهُمْ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ ﴿١١١﴾

اکنون برای آن صبر که کرده‌اند پاداششان داده‌ام که آنها موفق شدگانند.(۱۱۱)

إِنِّي جَزَيْتُهُمُ ٱلْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوٓا۟ أَنَّهُمْ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ

ی: اسم إِنَّ - جَزَيْتُهُمْ: فعل ماضی- ت: فاعل- هُمْ: مفعول به

بدرستیکه من به جهت صبر و استقامتی که فقرا و صحابه رضی الله عنهم بر ایذا و آزار و مسخره کردنهای شما کرده اند پاداششان می دهم و در بهشت جایشان می دهم بتحقیق ایشان در بهشت به مقصود رسیدگان و رستگاران اند.

قَٰلَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي ٱلْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿١١٢﴾

بگو به تعداد سالها چه مدت در زمین بوده اید؟ (۱۱۲)

قَٰلَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي ٱلْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ

این خطاب به انکار کنندگان روز بعث و نشر است که خداوند تعالی در روز رستاخیز ایشان را برانگیزاند و قیامت را معاینه ببینند خداوند به ایشان می گوید: به چه مدت در روی زمین و مرده در قبر بوده اید؟

قَالُوا۟ لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْـَٔلِ ٱلْعَآدِّينَ ﴿١١٣﴾

گویند روزی یا قسمتی از روز بوده ایم، از شمارگران بپرس.(۱۱۳)

قَالُوا۟ لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْـَٔلِ ٱلْعَآدِّينَ

فَسْـَٔلِ: ف: رابطه- فَسْـَٔلِ: فعل امر- فاعل(انت)- ٱلْعَآدِّينَ: مفعول به

ایشان در پاسخ سئوال می گویند یک روز یا نیمی از یک روز ما در دنیا بوده ایم بیش از این نمی دانیم از شمارش کنندگان و حسابگران بپرس.

قَٰلَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ۖ لَّوْ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١٤﴾

فرمود: اگر می دانستید جز اندکی بسر نبرده اید.(۱۱۴)

قَٰلَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ۖ لَّوْ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

خداوند به ایشان می گوید در دنیا جز مدت کمی درنگ نکردید اگر شما کمترین علم و آگاهی می‌داشتید متوجه می شدید که زندگی دنیا در جنب زندگانی آخرت اندک و قلیل است.

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَٰكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿١١٥﴾

مگر پنداشتید که ما شما را بیهوده آفریده ایم و سوی ما بازگشت نمی یابید؟ (۱۱۵)

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَٰكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ

خَلَقْنَٰكُمْ : فعل امر- (نا)فاعل- کم: مفعول به- عَبَثًا : حال

آیا شما از فرط غفلت پنداشتید و گمان بردید که ما شما را بیهوده و به بازی آفریده‌ایم آیا شما را بدانجهت آفریده ایم که به فساد مشغول شوید و به خدا شریک و انباز گیرید و چنین فکر کنید که روزی به سوی ما برگردانده نخواهید شد؟ بازگشت شما در چنین روزی حتمی و قطعی بود که ما آن بازگشت را توسط رسول مان شما را آگاه گردانیدیم ولی شما نپذیرفتید بلکه از روی عناد و استکبار به جهت استهزاء و تحقیر مسخره اش کردید و او را جادو و افسانه گوی پیشینیان دانستید.

فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلْمَلِكُ ٱلْحَقُّ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْكَرِيمِ 

والاست خدای یکتا، پادشاه حقیقی که خدائی جز او نیست که پروردگار عرش بزرگ است.(۱۱۶)

فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلْمَلِكُ ٱلْحَقُّ

فَتَعَٰلَى: فعل ماضی- لفظ ٱللَّهُ : فاعل

خداوند یکتایی که بزرگتر و فرمانروای بحق است. صاحب عرش عظیم و پادشاه بسزا و آفریننده زمین و زمان و برانگیزنده بعث و نشر است و در آن هیچ شکی نیست.

لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ

لَآ : لای نفی جنس- إِلَٰهَ: اسم لای نفی جنس- خبر لای نفی جنس محذوف- إِلَّا: حرف اشتثناء - هُوَ: بدل.

هیچ معبودی جز او نیست و هیچ خدایی غیر از او مستحق پرستش و عبادت نیست.

رَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْكَرِيمِ

رَبُّ: عطف بیان

او آفریدگار عرش بزرگ است.

هفت و نه و چار که پرداختند	**خاص پی موکب او ساختند**
اوست شه و آدمیان جمله خیل	**اصل وی و جمله عالم طفیل**

وَمَن يَدْعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ لَا بُرْهَٰنَ لَهُۥ بِهِۦ فَإِنَّمَا حِسَابُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦٓ إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلْكَٰفِرُونَ 

و هر که با خدای یکتا خدای دیگری بخواند که برهانی در مورد آن ندارد، حساب او فقط نزد پروردگار اوست که کافران رستگار نمی شوند.(۱۱۷)

وَمَن يَدْعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ

وَمَن: مبتدا- يَدْعُ: فعل مضارع- فاعل (هو)، جمله خبر

و هر که بهمراه خدای یگانه خدای دیگری را بپرستد و او را معبود خویش قرار دهد.

لَا بُرْهَٰنَ لَهُۥ بِهِۦ

در حالیکه هیچ دلیل و برهانی به پرستش آن ندارد و هر دلیلی هم که بیاورند باطل و بی محتوا خواهد بود چون مستحق خدایی فقط اوست و بس.

فَإِنَّمَا حِسَابُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦٓ

حِسَابُهُۥ: مبتدا- عِندَ: مفعول فیه، خبر

اگر این مشرکان بهمراه خدای یگانه خدای دیگری را معبود خویش قرار می دادند حساب عمل آن کس و مکافات و عقاب کردار او نزد پروردگار اوست و به اندازه استحقاق و مقتضای عملش جزا داده خواهد شد.

إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلْكَٰفِرُونَ

ه: اسم إِنَّ - لَا يُفْلِحُ : فعل مضارع-ٱلْكَٰفِرُونَ: فاعل، جمله خبر إِنَّ.

بدرستی آنانکه ایمان نیاوردند و نگرویدند یعنی کافران رستگار نمی شوند بلکه رستگاری از آن مومنانی است که بخدا گرویدند و به ذکر و یاد خدا و پرستش او مشغول بودند.

وَقُل رَّبِّ ٱغْفِرْ وَٱرْحَمْ وَأَنتَ خَيْرُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿١١٨﴾

بگو پروردگارا ! بیامرز و رحم کن که تو بهترین رحیمانی.(۱۱۸)

وَقُل رَّبِّ ٱغْفِرْ وَٱرْحَمْ وَأَنتَ خَيْرُ ٱلرَّٰحِمِينَ

رَّبِّ: منادی- ٱغْفِرْ: فعل امر- فاعل (انت)- وَٱرْحَمْ: فعل امر- فاعل (انت)- وَأَنتَ: مبتدا- خَيْرُ: خبر- ٱلرَّٰحِمِينَ: مضاف الیه.

ای محمد ﷺ! بگو: پروردگارا گناهان مرا و امت مرا بیامرز و بر من و بر امت من رحمت وسیع خود را ببخشای و رحم کن که تو بهترین رحم کنندگانی. این آیه از آیات شفاست. پس خداوند پیامبرش را به استغفار امر کرد تا امتش به آن اقتدا کنند. در **حدیث شریف** به روایت **بخاری** و **مسلم** از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: بیشتر دعای پیغمبر خدا ﷺ این بود که:

«ربنا آتنا فی الدنیا حسنه، وفی الاخره حسنه، وقنا عذاب النار».